کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
مؤسسهٔ ۱۳۰۲
اسم کتاب سفرنامهٔ استانبول
مؤلف —
موضوع تالیف سفرنامه
شمارهٔ دفتر ۲۹۵۲
۵۲۶/م

۲/۷۶۷ مکرر دو

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
مؤسسهٔ ۱۳۰۲
اسم کتاب سفرنامهٔ استانبول ج ۲-۳
مؤلف —
موضوع تالیف سفر در اروپا
۵۲۶/۴
شمارهٔ دفتر ۲۹۵۲

۲/۷۶۷ مکرر دو

کتابخانه

ف

هو

بسمه تبارک و تعالی

شرح مسافرت میسو استانلی به باقر تقا

جلد دویم و سیم که بامر مقدر مقدر اعلیحضرت قوی شوکت

اقدس همایون شاهنشاهی مظفر الدین شاه روحنا فداه

در دار الطباعه مبارکه دولتی زیور طباع

یافته فی سنه ۱۳۱۶ هجری

ایت تپل ترکی ته

دار الخلافه

۲
۷۷۳

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد الحمد والصلوة چندی قبل بامر قدر قدرت همایون اعلیحضرت قویشوکت شاهنشاه عادل مادل شهریار فرخنده آثار

دریادل پادشاه آگاه دانش دوست معارف پناه مظفر الدین شاه خلد الله ملکه وسلطانه کمجلد کتاب

سیاحت ونمر افسیری تیقای میستوا ستانلی سیاح مشهور امریکائی راکه برای پیدا کردن جانکر ومعروف مستر لیوینگستن

انگلیسی بآن اقلیم رفته بود ستوده آزموده معتمد السلطان ومؤتمن الخاقان محمد حسنخان ولد مرحوم محمد حسنخان

ادیب الدوله ناظم مدرسه مبارکه دار الفنون ترجمه کرده وخانزاد آستان سپهر نشان اقدس همایونی ملقب باعتماد السلطنه

برحسب فرمان قضا جریان اعلی طبع ومنتشر نمود آثار آنجا که سیاحتنامه در افریقا منحصر بهمان مجلد نبود

همت بلند ملوکانه ورای عالم آرای خسروانی چنان اقتضا فرمود که محض تعمیم فایدت وتکمیل معرفت واطلاع

بصیرت اهل مملکت مجلدات دیگر را هم مترجمین محترم ترجمه نمایند وبجلیه انطباع بیارایند واین اثر خیر عهد معدلت

مهد معلی وفضل ومرحمت اقدس اعلی بدرجه کمال سد طالبان حقایق ودقایق بدرستی بهره مند آیند وسالکان مسالک

(بقیه)

استصواب واکتشاف بفهم تحقیق ودقیق علمی طرق مجهوله نمایند پس دو جلد دیگر از کتب سیاحت میسو استانلی رادر نفر

مترجم عالم که یکی برآورده آستان آسمان جاه همایون صاحب مراتب ومقامات عالیه رضاقلیخان رئیس مدرسه مبارکه

دار الفنون وگرامی فرزند ارجمند جناب جلالتمآب اجل اکرم نیر الملک جعفرقلیخان وزیر علوم دام اقباله العالی

سپرده شد ودیگری زبان دان قابل وهوشمند فاضل معتمد السلطان غلامرضاخان ولد جناب معارف نصاب میرزا

ابو الحسن خان دکتر ترجمه کرده بمنزله جلد دویم ونسیم سیاحتنامه سیاح معروف مسافر موصوف گردید ومانیز بموجب

امر مطاع واجب الاتباع شاهنشاهی واراده سنیه اعلیحضرت ظل الهی عز نصره ودام ملکه چاکر وخانه زاد دولت

ابد آیت حضرت اعلای سلطنت مجدا قرا عتماد السلطنه بانطباع وانتشار آن پرداخت وکاری بقدر توان وبصیرت خود

بساخت امید که درپیشگاه مقدس وانظار انور اقدس موقع قبول یابد ومقبول واقع شنیدن این سیاحت گردون فسحت منظم

خسروانه گردد

ستوده دفتری از اطلاع وآگاهی بقدر وقوت مهر ونظر وتابش ماه

زبعد ترجمه شد طبع ومنتشر گردید بنام خسرو عادل مظفر الدین شاه

کتابخانه مجلس شورای اسلامی ۱۳۰۲

بسم الله الرحمن الرحیم

شانزدهم اکتبر ۱۸۶۹ دو ساعت قبل از ظهر مسیو ژری استانلی یکی از خبرنگاران مسافر روزنامه بزرگ امریکی موسوم بنیویورک هرالد که در آنوقت از جانب این روزنامه مذکور بنوشتن وقایع اسپانی مامور بود در منزل خود واقع در کوچه کروای ۱۶ دید بخواندن و مراجعه یادداشتهای خود اشتغال داشت و اندیشه و تردید میفرمود که آیا در مکتوب آتیه بروزنامه مزبور از چه مقوله مذکور دارد چه در مکتوب پیش شرح قتل و خونریزی والانس را که بچشم خویش مشاهده نموده بود مفصلا درج کرده و مصلحت است برای آنکه مطالب کاغذ آینده نیز تازگی داشته باشد مضمونی که جنبه حزن داشته و ما بقی آن بهمان درجه باشد از قبیل شورش و یاغیان یا ملاقات و صحبت با شخص معروف و عمده از نوع زعم ارا که از رهبای دولت باشد یا سرتیپ و رئیس شورشیان یا کشیش پروتستانی که بواسطه کارکنان حکومت منظم کارلیست یا شورش طلبان از فشار نسخه های توریه مترجم بزبان اسپانیولی ممنوع شده باشد بدست آورد و متحیر و مردد خبرنگار دوره کره نیویورک هرالد بفکر فرو رفته و با انگشت پیشانی حیرت میخاریدکه ناگاه آهسته از خارج حجره او را دق الباب کردند و بمانند ژاکوپو خادم مهمانخانه داخل شد و تلگرامی را که فرانش همان آورده بود در دست او داشت از دیدن آن تلگرام استانلی گمان آنکه شاید حاوی جایکی خبر تازه حادثه یا واقعه های تازه باشد و آنرا ماده کاغذ خود نماید خیلی خوشوقت شد و با کمال عجله آنرا گرفته باز کرد و بمضمون زیر مطالعه نمود از گران هتل پاریس همین الان بیائید پاریس با شما کار خیلی واجبی دارم مهضی ژانس کرزن دوست مسیو بنت پسر بانی روزنامه معروف نیویورک هرالد صاحب امتیاز و مدیر جریده است

در کمال آرامی و خودداری که از صفات مخصوصه انگلیسان است استانلی کتابچه و قلمدان و نامه رهبای آهن اسپانیول را که هیچوقت از خود جدا نمیکرد در جیب بغل پیرون آورد و از آن معلوم نمود که قطار پستی پنجاعت دیگر یعنی سه ساعت بعد از ظهر از مادرید بجانب اندی حرکت خواهد کرد و این مدت کافی بود برای اینکه استانلی حسابش را با مهمانخانه چی بپردازد و صندوقهای خودش را بسته و بعضی اشیای خود را بدین کرده بطاق آنها در بغل

بگیرد باز مادرید خداحافظی ابدی نماید باد اسکه استانلی جعبه های کشو لباسهای اطاق خود را خالی میکرد و بعضی اسباب بهائیکه بدیوار اطاق آویخته بود برمیداشت ژاکوپو نزد رختشور دوید پیراهن و زیرشلواریهای نیم خشک را آورد و پس از آنکه تمام آنها را در کیف و خورجینها بسته و آنرا چسبانیدند استانلی رفت بکوچه کوباشاری و ولی را که جنبلی از استماع قصص و افسانهای اولذت میبردند خداحافظی و وداع نموده و در دو ساعت و پنجاه دقیقه خود و اسباش در اکسپرس پاریس جا گرفته و مهیای حرکت بودند پاسی از شب گذشته بود که استانلی بگران هتل رسید و رفت در حجره مسیو بنت را کوفت و اذن دخول گرفته داخل شد و مسیو بنت را در تخت خواب یافت مسیو بنت از او پرسید شما کیستید استانلی جواب داد بنده استانلی هستم مسیو بنت گفت بلی راست است بخاطرم آمد بنشینید من با شما کار لازمی دارم و پس از آنکه لباس دراز شب خود را بدوش افکند مسیو بنت بر لبه روی حاشیه خواب نشست و مجددا از او سئوال کرد

بنظر شما لیونگستن کجا و در چه حالست استانلی من ابدا از او و احوالاتش اطلاعی ندارم بنت گمان میکنید که او زنده باشد استانلی ممکنست زنده باشد و احتمال میرود که وفات کرده باشد بنت راستی عقیده من آنست که او زنده است و میتوان او را پیدا کرد و خیال کردم شما بتجسس او روانه کنم استانلی چطور آیا حقیقه گمان میکنید که من بتوانم دکتر لیونگستن را پیدا کنم و جد المقصود شما آنست که برگزافر یقا سفر نمایم بنت بلی شما باید بکار اقدام و سعی نمائید بهر طور و بهر وسیله که ممکنست از احوالات و کذارشات سفر او اطلاع بهم رسانید و محل اقامت او را پیدا کنید آن پیر مرد بحالت تعجب و کرفتار بیجی باشد و برای آنکه بتوانید با و در همراهانش کمک کنید باید بقدر کفایت تهیه و تدارک با خود ببرید در وضع مسافرت اختیار با خود شماست که موافق نقشه و ترتیبیکه بنظرتان بهتر میاید حرکت کنید ولی من لیونگستن را از شما نمیخواهم

این بود مقدمه مختصر و آمیخته بخالصترین نمونه ذوق و سلیقه امریکی که اسباب مسافرت اول استانلی بافریقای مرکزی کردید و استانلی هم اندک مدتی بعد عازم مقصد شد و این همکه بخبر باور نکردنی باروپا رسید که یکنفر خبرنگار جیره و بسته یکی از روزنامه های بزرگ نیویورک بتازگی از عهده فیصل و اقدام شغل خطیر مشکلی که هیئت متشکله بواسطه انجمن جغرافیائی لندن از قبول آن عاجز شده بود بخوبی برآمده و بریاست کاروانی که خود او تشکیل داده و فرماندهی آن بعهده خود است در اندرون افریقای مرکزی نفوذ کرده و پس از هشت ماه بلاانقطاع زمین پیمائی و زحمات بیحد و شمار و تحمل سختیهای خونریز در تجسس و تفحص سیاح مشهور معروف لیونگستن موفق و معدوم می پندارند شده بالاخره در دوم نوامبر ۱۸۷۱ در سوادجل در ناحیه اوجیجی بانگاه در شهر عرب اوجیجی باو ملحق شده بسیاری از مردم خصوصا اهل انگلیس آنرا چندان اهمیتی ندادند بلکه آنرا مانند یکی از فهمانه هائی که غالب از روزنامه های آنسر زمین تراوش میکند و نسبتا بقصد چنین وانمود کردند و مدون تکلف و تمهید مقدمه استانلی و بنت را بشیادی و تقلبکاری متهم نمودند و قرینه این تفاق در مملکت فرانسه برای کاتیه اول سیاح اروپائی که بدین سیاحت تومبوکتو و شهر معتدس و مرموز اعراب

سودائی موفق گردید واقع شده

ولی همینکه فهمید ستانلی بدوزنامه سفر لیونگستن را بارقعجات و نوشجاتیکه باقوام ودوستان خود نوشته بود باخود آورده ودیگر برای کسی جای شک باقی نماند بهمرتبه خواستند حقیقت واقع را تغییر دهند وگفتند که ستانلی لیونگستن را پیدا نکرده بلکه برخلاف لیونگستن بجستجوی ستانلی برآمده واو وهمراهانش را ازنگال وحشی نجات داده باین نوع مزخرفات وسناوات (جزافیادهنهای توطاقی) کج خلقی واوقات تلخی خودشانرا بروز وظهور میدادند

ستانلی که بوده و احوالات آن چیست و وطن ومسقط الرأس او کجاست و در اینخصوصیات زیاده از حد تاوقات نموده اند ولی ابدا مقابله ومقارنه باهم مقدور وممکن نیست غالب صحایف انگلیس وآمریکی در شرح احوالات ستانلی مقالات متعدد چاپ ومنتشر نمودند بعضی تولد اورا درمیسوری (یکی ازایالات متحده) میدانستند برخی در نیویورک وگروهی در لویزیان وشروحیکه درخصوص طفولیت وشباب وتربیت وتحصیلات او میدادند بیکدیگر مخالف ومتضاد بودند حتی دربابت تاریخ تولد او هم باهم موافقت نداشتند ولیکن روی هم رفته ازتمام آنها معلوم ونتیجه اینمیشد که سنین عمر او قریب بپنجاه وشصت است ودر اینمدت پی در پی خبر نگار چندین روزنامه مختلف امریکی ومخصوصا نیویورک هرالد بود وما درباره سایر وقایع وسرگذشتهای فسانه مانندی که بانسبت میدهند ودخالت او درجنگ سه ساله سیون وپیودن او هفتصد میل مسافت را در طول یکی ازشعبات رود خانه میسوری در روی کلکی که خود او ساخته بود بسکوت اختیار میکنیم

درهمان وقت که انتشار شرح احوالات ستانلی وقیل وقال ومجادلاتیکه از آنها برخواسته بود عموم مردم انگلوساکسن را مشغول وسرگرم عیدانست درلندن درکتاب فروشی کامدن هوتن کتابی بطبع رسید باین اسم (ماجرای مسیو ستانلی در وقایع زندگانیش) که در آنکتاب مصنف دعوی نموده بود که اسم حقیقی ستانلی رولاند واصل او نه از آفریقا بلکه از مملکت کال است

بنابر قول مصنف این کتاب ستانلی یا رولاند تولدش در سنه ۱۸۴۱ نزدیک دنبنگ واقع شده وپس ازمرگ پدرش که مقارن با ولادت او اتفاق افتاده مادرش دوباره شوهر کرده واز آن ببعد بشیر کخانه بار کرده وبشرب مات فروشی اشتغال میورزید ستانلی پس از آنکه در یکی از مکاتب نزدیک ترتیب خوبی حاصل کرد باسم خلیفه کی نیات در کتب دیگری که پسر عمویش هیرو معلم مقدماتی آنجا بوده داخل شد این پسر عمو رفته رفته بفراست وهوش رولاند جوان که از همانوقت آثار ترقی از ناصیه اش هویدا بوده رشک برده خواست او را خفیف کند وبا اوانند نوکران وخدمتکاران رفتار مینمود رولاند تاب بخشی نیاورده خود را بمنچستر لیورپول رسانیده واز آنجا بسمت امریکا فرار نمود چون برای ادای خرج مسافرت هیچ وجه ونقدینه نداشت شغل شاگرد ملاحی وخدمت منازل مسافرین را اختیار کرد پس از ذکر تعهدات مصنف مفصلا شرح وقایع او در نول آرلئان مشغل او در ضمن جنگ سه ساله سیون میپردازد ویک یک مسافرتهای او را باسم ملاحی وصاحبمنصبی بحری وخبرنگاری روزنامه‌ها

مختلف در امریک وعثمانی وحبشه ومنوستان وایران وهندوستان وغیره بیان مینماید

اینکه در طفولیت اسم او ستانلی بوده یا رولاند واینکه اصل او از میسوری بوده یا ازگال واینکه بواسطه امتناع از پاک کردن وبراق کردن چکمه‌های پسر عمویش که میخواست مجبورا او را بانکار واداردوزدن چکمه‌ها بر سر او شغل ونوکری خود را از دست داده تا تمام اینها مزخرف وبدون اهمیت وچیزیکه محقق بوده وخواهد بود اینست که ستانلی روزنامه نویس بزرگ وسیاح دلیر وپر دل از میان در آمده وتوانست در ۱۸۷۱ لیونگستن معروف را که تمام عالم مرده وما بود نشده پیدا نموده میان ما بازگردان معاودت دهد بعد از این مسافرت اول در ثانی از سنه ۱۸۷۴ تا ۱۸۷۷ میلادی ستانلی با جرای خیال بزرگ خود پرداخته تمام قسمتهای مرکزی را از مشرق بمغرب بپیمود ومعالیکه را که بکلی مجهول اروپائیان بود بلکه بعضی از آنها را خود اعراب نیز هیچ نشنیده سیاحت کرد واول مرتبه او است که نقشه تولا با کونگو را از دریاچه تانگانیکا تا اقیانوس اطلس رسم نمود و این خدمت بزرگ را با تحمل زحمات وصدمات فوق الطاقه بانجام رسانید که تا شخص شرح آنها را مفصلا نخواند تصور شان را نمیتواند کرد روز بروز زحمات وگرسنگی وامراض وتیرهای زهرآلوده وچماپاره‌های بوبیان وحشی صفوف همراهان او را تنگ میکردند وچنان آدم خور قافله او را مانند حیوانات شکاری تبال کرده بقای خود را در شرکت بصید آن شکارهای سرکش مبرم دعوت مینمودند سه نفر جوان انگلیسی هم که برای کمک ومرافقت با خود برده بود متوالیا از پا درآمدند شما خود ستانلی در مقابل آن صدمات وتلفات مقاومت نموده با نفراده از عمده اشغل مهم خیلی کوتاه تمام ستیاحان پیش از اقدام آن عاجز مانده بودند بخوبی وخوشی برآمد وهرچند که در تمام خط سیر همه جا راه او مملو از اموات وکشته وزخمی بود ابدا در حالت او فرقی عارض نشده بدون تعلل در کمال استقامت ثبات رای از تمام آنها گذشته پس از رنجهای فراوان در حالتیکه خود وهمراهانش از گرسنگی ومشقتی مشرف بر هلاکت بودند بنیمه جانی بسلامت در بروه بحر معصود یعنی ساحل غربی افریقا رسید وبدینوسیله شخصیکه کمتر کاری بسختی وهرکولی از او ناشی شده باشد غیر از اشخاص معارفیست

اینحدمت بزرگ وزحمت سترگ او از این ببعد تاریخی گردید دفع مشکلات ورفع معضلات که در ضمن اجرای مقاصد او را روی داده باید الدهر اهل خبره را بصیرت واهل حرفه را تجربت افزاید وهرکس بخواند بهره وافی یابد وشرح این داستان چنانچه در این کتاب ضبط شده بعینه پاره‌ایست که از قلم خود ستانلی جاری شده وتقریبا تمام آن مرکبست از کاغذهائیکه این سیاح بزرگ در ضمن مسافرت برتها وآشنایان خود نوشته وانظر فی نیز این محقق است که تا اندازه بر مضمون آن نوشتجات عتماد نشاید کرد زیرا که بتحقیق معلوم میشود که نویسنده گاهی چندان پریشان ومضطرب بوده که در ضمن بعضی مطالب را فراموش نموده وچون مضمون مکاتبات را تصنیفات مشتمل بشرح مسافرت ستانلی مقابله نمیکنیم بخوبی واضح میشود که بسیاری از وقعات ومطالب مهمه از میان افتاده مذکور وهیچ امکان نیست که بعضی از مکاتبات وی هرگز مفقود شده ومقصد نرسیده باشد ولی آنچه

ثابت است این نوشتجات بکلی از اطلاعات جغرافیائی و علمی خالیست و لذا آنها مجموعه حاصل نمیشود که از حیثیت قطعه تاریخ معتبر بوده از حیث علم و جغرافیا
بلاخاصه بعد از مراجعت استانلی این کاغذها را اعجالا کمی فرصت آورده و مجموعه مرتب داده اند که صحیح و کم نهائی شمرده و اضافه و اتلاف آن آسان
رفت و همچنان مطالعه کنندگان میکشت ولی در مقابل این رساله مختصر و کم بسط جای آن بود که کتاب کاملتری مرتب و هنوز از حیثیتیکه در آن فواصل و
افتادگی میان کاغذها را که از فقدان بعضی از آنها حاصل شده بود ندارد روی یادداشتها و روزنامه شخصی استانلی پر و من نویس کرده و پر میسازد
اینکتاب عبارت از همان مجموعه است و در آن هیچ چیز از اطلاعات علمی و جغرافیائی که استانلی کشف نموده و منهو زبسیاری از آنها فارغ فیه اند ذکری
نمیرود زیرا که او لا اندراج آنها مایه تطویل و اخلاق عبارات و پیانات میشد و گذشته از این عنوان کتاب سیاحت نامه که مخصوصا قید بحفظ آن شده بود
از میان میرفت

در این کتاب مختصر و موجز سیری از مسافت بزرگ کونگو را که از ۱۸۷۹ تا ۱۸۸۴ طول کشید و مسافت تازه استانلی را که در تجسس و تفحص امین پاشا
بانجام رسانید نیز گنجانده اند تا مطالعه کنندگان کلیه تاریخ اکتشاف کنگو را بزبان خود استانلی داشته باشند گرچه فصل مختصر که از خارج برای تکمیل
بعضی نقایص که از شتاب و عجله در نوشتن کاغذها حاصل شده بآن ضمیمه و ملحق نموده اند

در اینوقت که تمام ملل اروپ بهریک قسمتی از این سرزمین وسیع را که استانلی شریان بزرگ یا بهتر بگویم اسلاف میکفشد (جاده محرک) آن را مکشف
نموده یا صاحب و مسخر کرده اند چه فایده نیست که آنرا بشناسیم و مخصوصا با شکالاتیکه در طرف چندین قرن ملل متمدنه را از نفوذ در این نواحی حیرت انگیز
که دست طبیعت آنها را مسکن فانه بهترین گرانبهاترین عطایا و حلل نباتی آراسته و مانع شده خواهد شد پی ببریم

وضع حالیه و اتفاقات افریک قرینه گذار شایست که در اواخر قرن هفدهم که اوایل قرن هیجدهم در آسیا واقع شد یا آنچه در زمان غلبه و اقتدار
کامل اسپانیولیها و پورتوکالیها در امریک گذشت آینده هندیهای افریقیه را نشان میدهد هندیهای غریست تفاوتیکه در میان است احتیاج ملل
متمدنه به کونیر آسیون (مستعمرات داری) و جهانگشائی امروز از همه وقت مهمتر و مبرهنتر است و وقت و ضعف امریک از دول اروپ خیلی نزدیکتر
زودتر از انچه خودشان تصور میکنند بسته بطرز رویه ایست که کلیه در وضع عموم ممالک مخصوصا در مسئله استعمالات افریقیه خود بدست
اختیار کنند

فصل اول

در بیان تشکیل هیئت مسافرت و تهیه و تدارک آلات و ادوات ضروریه آن از رنگبار حل شرقی

افریق شانزدهم نوامبر ۱۸۷۴

هیئت مسافرتیکه بمخرج صاحب تجارتخانه روزنامجات دیلی تلگراف و نیویورک هرالد تشکیل یافته در شرف حرکت و شروع بمسافرت بمرکز غیر معلوم افریقیات
ولی قبل از انکه بکشتی هوس کنم نزدیک اینجا لنگر اندازد و منتظر هیاهوی سواریوم لازم دانستم که شمارا از بعضی اطلاعات متعلقه بوضع و ترتیب و مقاصد و
خیالات خودمان مستحضر نمایم از کی بعد از انکه دیلی تلگراف اعلام و منتشر نمود که هیئت از عنقریب بسمت افریقا عازم خواهد شد از اطراف و اکناف
اشخاصی که میل داشتند در این سفر همراه و ناصح یا کمک من باشند کاغذها بمن نوشتند و اگر بگویم که عدد آن کاغذها از هزار و دویست تجاوز نمود غراق نکفته ام
قریب هفتصد آنها از مردم انگلستان و سیصد عدد از مردم امریک و بقیه آن از اهالی فرانسه و آلمان بود از میان این داوطلبان آنعفر سرتیپ و منجمر
سرهنگ و چلمر سلطان و یاور بری و قریب پنجاه تن آنها صاحبمنصبان بحری بودند و مابقی اشخاص غیر نظامی و از طبقات مختلفه مردم بودند از مهندسان
دانشمند گرفته تا حمالان بندر لیورپول و پادوان ادارات شهریه نیویورک پس از انکه غلب قطعات عالم را گردش کرده بودند میل داشتند افریق را
نیز سیاحت کرده باشند صاحبمنصبان بری و بحری یقینا اشخاص بیحد درست و معقول بودند و شاید بعضی از ایشان بدرجات لیاقت و قابلیت از من
مرتبت داشتند ولی از میان اشخاص غیر نظامی چنانچه گواه شما هستید و قابلیت ایشان نوشتجات ایشانرا اقرار دهم که در طلب شغل و کار من نوشته
بودند باید بگویم که غلبه ایشان دیوانه و سفیه و بعضیشان از قبیل یقولون لا یعلمون بودند که یک کلمه از آنچه آن دعوی خودستائی مینمودند نمیدانستند
هرچند این را سکوتی من بنظر بی ادبانه و ناپسند میآید ولی غرض من صداقت و بیان واقعست و چون هیچ چیز اسمی نمیبرم گمان نمیکنم نسبت بکسی
هتک ادب و ترک احترام کرده باشم و عادی جسور از بعضی از تجدد مت طلبان اسباب انزجار و تنفر خاطر من گردید از جمله یکی از آنها اصرار تمام داشت
که با خود بالونی ببرد و دیگری بمن سفارش کشتی طیاره میکرد و دیگری اظهار کرده بود که من و او بدون اسلحه و حربه خود ما را بشکل و میان وکاکاها
آراسته منفرد انگلیسیم و دیگری میل داشت که یک تراموای یک لوکوموتیف کوچکی با خود ببرم که هادی و مهندس نهاد خود و اشاد دیگری صحبت
میکرد که کوشش کنیم شاید بتوانیم برای خودمان در فصر یقا تشکیل سلطنت مرکزیه دهیم و دیگر از نظرا و خیلی سهل مینمود و راه آزاد خواندن
و مطالعه کتب کالولاندگراهی و مون کالولو داشته بود انکه از همه سفیه تر بنظر من آمد دستور العمل قدیمی تازه بمن بیاموخت که بعوض انکه با خود اسلحه و
مهمات جنگ ببرد ایم و برو سای قوم خام خراج از ما بگیرند خوبست تمام آنها را بلطایف الحیل مسموم نمائیم فرانسه و آلمانها پیشرفته مهمانخانه خود شانرا
برای سرتیپی من در مهمانخانه های افریقا حاضر میدانستند هرکدام چندین تصدیق داشتند و بهفت زبان خوب سخن میگفتند و خود را مساوی و مسلح مژده
اول میدانستند ولی بنظر من تهاکاریکه از ایشان برمیآمد این بود که تلیونشند بفیک و کلیک خوبی بزنند در جواب همه این کاغذها من سکوت اختیار
کردم و کشم سه جوان انگلیسی با من همراه اند که بایشان کمال وثوق و اطمینان را دارم و با وجود آنها از هر کمک و استمداد و استعانتی مستغنیم و همه را
بخدا سپرده از صمیم قلب سلامتی ایشانرا تمنا میکنم تا آن نقطه که از انگلیس حرکت کردم چندان آشنایان و رفقای خود ملاقات کردم که بر شمردن عوام

(کمپانی)

کمپانی وینت ستارلین باین طریق که شاهزاده کارا شاید فشار نموده و قیمت بلیت رفتن و برگشتن امریک را در روی کشتیهای خودش بمن پیشکش کرد
کمپانیهای پنین سولار آنلاند اوریانتال کمپانی و برستیش اینیا نیز بتوسط عمال و کارگذاران خود کمال لطف و محبت خود شان را نسبت بمن اظهار داشتند
دو بیست سیصد رقعه محبت آمیز مهر انگیز بعنوان من فرستاده بودند و چندان رقعه دعوت بشام و رقص و توقف در ییلاقات برای من آوردند
که اگر میخواستم از همه آنها منقطع شوم سالهای متمادی محتاج صرف شام در مهمانخانه ها میشدم ولی چون تهیه لوازم سفر تمام اوقات مرا مشغول داشته
مجبور شدم که با هزار گونه شکر از قبول این دعوات که تمام دلیل محبت آنها نسبت بمن بوده اند عذر میآورم و از رفقای خود خواهش
استدعا نمودم که اخلاص و ارادت سابقه مرا دائم و ثابت دانسته از این بابت آنها نیز مرا از صمیم قلب دانسته بعرض قبول مقرون فرمایند
روز پانزدهم ماه اوت پس از وداع یاران که هریک سر شک باران مرا دعا کفشه و عکسهای خود را باد کارین داده بسوی مقصد روانه شدم و در عدن
برفقای بعید خود که قبل از وقت از راه سوئز آمپتن بکشتی بخار روانه کرده بودم ملحق شدم انجا نیان انگلیسی عقاید و خیالات مالیخولیائی خود را کنار
گذاشته خیلی خرم و خوشحال بودند مگر اینکه شک داشتند در صورتیکه هوای افریق هم گرمی عدن را شته باشد در آنجا زیست نمایند ولی همینکه من آنها را
قناعت داده و هوشیاری جیلی و دارای هنرهای دیگر هم هستند یعنی که بواسطه شرکت در انجمن موسیقی شهر خود هر دو خواننده و نوازنده آلات میباشند
خوب بیدا شده و در میانه عدن و زنگبار که روز بروز بسیار تابستان میگذارد شدیم هوا خیلی مساعد و لطیف بود و ما را از کسالت گرمای سوزانی که روی
سیتر پوائت خورده بود بسیرون آورد و همینکه از کشتی پیاده شدیم تقریبا شادی و سلامت و خوشی آنروزی بودیم که از انگلیس خارج شدیم
صبح روز بعد چند نفر از آشنایان قدیم از ورود من اطلاع حاصل کرده بدیدن من آمدند و خیلی از مهربانی که نسبت بمن مرعی داشتند خجل شدم زیرا که
بخاطر آوردم بعضی مواقع را که در مقابل خودسری خیال شورش آنها برای حفظ انتظام ولایت و پیشرفت کار خودم مجبور انسبت بآنها اظهار
خشونت کرده بودم ولی آنها بخاطر داشتند که هیچگاه هر وقت از آنها سرکشی میدیدم سختی و درشتی میکردم در عوض همیشه در مقام
من جاری میشدند بآنها انواع محبت و مهربانی کرده و در موقع بذل انعام و جایزه حقوق کسانی را که خوش رفتار و درستکار بودند هیچوقت
فراموش نمی نمودم

خبر ورود من بزودی در تمام جزیره زنگبار منتشر شد و بسیاری از همراهان قدیمی لینوکستن و آشنایان شخصی خودم در خانه مهمان دار
و مهمانخانه ها سیوسپاره ها و کل را احاطه نمودند و احترامات وداعیه خالصانه خود را نسبت بمن اظهار کرده و ضمنا بعضی تحف و هدایا و سوغاتی که

منظور بودند و خوشبختانه قبل از حرکت از انگلیس مقداری مدارک دیده بودم از من گرفتند از جمله این اشخاص یکی اولیانکو سکار چی قابل و محرک
مسافرت تقص لینوکستن بود و وقتیکه من بکجلقه انگشتر طلائی از انگشتان ضخیم او کردم از فرط خوشحالی و ذوق دهان بزرگ او تا بناگوش باز شد
دیگر شوپرک دلیر و باوفا بود و او هم از کجلقه انگشتر نقره و یک بازوبند طلا که بر سم سوغات باو دادم خیلی ممنون گردید تشکر او را هم که من از یکی
از تجار برده فروش که در مرکز افریقا گلوله گلوله از بین بچارگان با تامل گوسفند با خود حرکت میدهند خریده بودم و پس از آزادی بنیت با خود آورده بود و خیلی لذت بردم از اینکه دیدم بسعادت مادری نایل شده و یک شوپرک کوچکی در بغل داشت که امیدوارم بسلامتی نشو و نما کرده
نموده و در مسافرات آینده افریقا مانند پدرش از روی صداقت و درستی هادی و دلیل برادران سفید خود شود پس از انکه پاره نقارخانه بن
و بچه اش دادم شوپرک که شنیده بود مقدار زیادی اودیه جات طبی با خود آورده ام از من خواهش کرد که در مدت غیبت او بهر اهی ها در امر معالجه اش
از شر آبله محفوظ نمایم و گمان میکنم که بواسطه کوپیدن آبله آن طفل مقصود او حاصل شده باشد

دو یا سه روز بعد یک هیئت سفارتی از جانب همراهان وفادار سفرهای سابق نزد من آمده و از مقاصد و خیالات من سؤال نمودند و من بآنها
اطلاع دادم که در فکر مسافرت در افریقا هستم و امسفر من خیلی طولانی تر از مسافرات پیش خواهد بود و از بسیاری از ممالک مخلفه خواهیم گذشت
و بالجمله مختصر اخطاسیر خود را چنانچه تصور کرده بودم و خیلی اسباب تحیر و تعجب ایشان گردید برای آنها شرح دادم این اشخاص روی زمین مقابل من
مثل خیاط ها چهار زانو نشسته بودند چشمها و گوشهایشان را باز کرده با کمال دقت هریک از کلمات نطق مرا که شکسته بسته بزبان کیزاآوا ملفوظ میشد
اخذ کرده و ضبط مینمودند و هر وقت که من اسم ممالکیرا که تنها شنیده بودند یا هم دریاچه های پشماریرا که میخواستم معاونت و معیت ایشان تفحص
و تجسس نمایم ذکر میکردم فریادهای تعجب انگیز که دلیل بر استغراب و خوشحالی یا خوف آنها بود از گلوی آنها بر میآمد و چون سخن من باتمام رسید
باستراحت نفس تازه کردند و یکمرتبه بهیئت اجتماع بزبان خودشان فریاد کردند (آی رفیقان مسافرت اینده فقه قابل است آنرا همراهی کنیم)
و پس از اندکی تامل از روی تردید و اضطراب مرا گفتند آنها نمیدانستند چنانچه شما تصور کرده اید شش نه بلکه ده سال طول خواهد کشید
اینکه شما میگوئید از روی نادانی و بیوقوفیت این راست است که اعراب برای رفتن با چین سه سال طول میدهند ولی من بیشتر از شانزده سال برای
رفتن و برگشتن از اوجیجی پیش خود قرار نداده ام و محض تاکید بشما میگویم که اگر تمام پول روی زمین را بمن بدهند ممکن نیست من راضی شوم
یا ده سال در افریقا بمانم زیرا که من نیامده ام در انجا زندگانی کنم بلکه باید رود خانه ها و دریاچه ها را که برای شما ذکر نموده ام اکتشاف کرده و پس
از دیدن آنها بوطن خود مراجعت نمایم

بلی ولی شما میدانید که آقای بزرگ (لینوکستن) هم طول مدت سیاحت خود را پیش از ده سال فرض نکرده حال چنانکه معلوم است مسافرت او

ده سال طول کشید

میدانم ولی چنانچه وضع رفتار گذشته مرا نسبت بآینده من نیز اگر بخت مدد کند از همان قرار خواهد بود

بلی آقا ما نباید طرداریم که شما بسیار عجول و صبر نمیتوانید و ما را بزور صدای طبل و شیپور چندان راه خواهید برد تا پاهای ما پر از آبله و مجروح شوند

و از شدت خستگی و ضعف بزمین افتیم و آنوقت هیچکس مثل ما از آوینا نتیجه بانباشتن گرده و هیچ عرب و هیچ انسان بیفیدی برزودی از آنجا حرکت

نمود خیلی خوب در صورتیکه آنوقت تا این سرعت و شتاب مسافرت میکردیم ایا احتمال میدهید که این بابطی تر و تنبلا حرکت کنیم مگر حالا از آنوقت

خیلی پیرتر نشده ایم آقا تو و نبیا ایم کمتر است گمان میکنید طریق سفر کردن فراموش شده باشد مگر نخواهد که در ۱۰ ساعت از زنگبار با وچنچی

در مراجعت خودم بتوسط این قطب نمای کوچک شما را راهنمائی کردم و بلدیکه ما را معطل میکرد و صد سیر دجوب آدم اینجا فهای مزخرف در بلورا

کنار بگذارید و بروید مسیصد نفر جوان قابل زرنگ مثل خودتان برای من انتخاب و اجیر کنید تا من در حرکت از باکانو یو نسان دهم که طریقه سفر

کردن را هنوز فراموش نکرده ام

بخشم آقا قیام برخواسته و فریاد و دستور العمل مرا بجا آورده و طول نکشید که وکالت کری برترام و قونسولخانه فرانسه ایران و طلبان سیاه

همه رنگ و از تمام طوایف معلوم الفرقه پر شد و من همینقدر فرصت کردم که بر خت زیاد بکمال نرمی و صبوری بعضی اطلاعات از ایشان کسب کنم

از کدام طایفه اند کار شان چه بوده و بکه خدمت کرده اند جوانان پر دل رشید یکه سابق مرا همراهی کرده بودند یا در مسافرت آخر بلنگستن

خدمت نموده بودند طبیعتا رجحان داشتند زیرا که همه مرا شناخته و چند کلمه برای قطع و فصل امور بانها کافی بود همچنین چهل و هفت نفر از همراهان بلنگستن

و دویست نفریکه شهرت سیاحی من و قریب هزار لیور سترلینگ ... ۲۵ فرانک که مساعده بانها داده بودم در خطر و بسته بغیرت و حمیت آنها

بود برای خدمت و محافظت هیئت مسافرت اجیر کردم و همه قسم خوردند که از خدمت معلقه خود شان هیچگونه تخلف نکنند

شبهه نیست که جماعتی از ایشان بالاخره بتقلب و تقصیر نامه سفید خود را چون وحی کنه کار سیاه خواهند کرد و بعضی بطاقت آمده فرار خواهند کرد

لکن هیچ چاره نیست و من حتی المقدور برای جلوگیری خیانت و گریز تهاسی نمودم این ساده لوحیست که شخص امیدوار باشد این عده از مردم

نیمه وحشی که هر یک از تیره و طایفه اند همه صادق و لایق اعتماد باشند و بتوان با جمعی کثیر از ایشان را بفاصله چندین هزار میل در وسط صحراهای افریقی

بدون هیچ نوع ضرر و خسارت سر پرستی کرد و بکار برد اشت

پس از انکه از تهیه کردن عجلات و سربازان و حمالان فراغت حاصل کردم وارسی و خرید مال التجاره که برای معاوضه و تحصیل آذوقه در وسط

افریقا ناگزیر بود پرداختم برخلاف آنچه منتظر بودم (زیرا که من گفتند که نرخ آنها بعد از مراجعت من از زنگبار خیلی ترقی نموده)

معلوم کردم که این مال التجاره‌ای معاوضه صدیخ بلکه شش قیمتشان نسبت بسابق تنزل کرده چنین صندوق پارچه مرابعی امریکی که در ۱۸۷۱

نود و پنج دولار و هفتاد و پنج سانت بمن فروخته بودند بمبلغ ۸۷ دولار و پنجاه سانت ابتیاع نمودم همچنین بهای شیشه آلات سامی را که

سابق سیزده دولار فرانسیلا آن قیمت داشت بیش از نه دولار و هفتاد و پنج سانت از من بگرفتند این قضیه خیلی اسباب خوشوقتی من گردید

کار و تهانیکه تازه از وسط افریقا آمده بودند قیمت و قرب و رواج اجناس و شیشه آلات را در میان قبایل مرکزی از پرسیدم و تهیه کافی

از این دو متاع دیده آنها را در صندوقها و کیسه‌هائی که هر یک از آنها را یکنفر میتوانست حمل کند بسته و بدون اینکه ثقل عظیمی و اهمیتی

هر چند که شیشه آلات امروز ارزانتر از دو سال قبل است ولی در عوض مزد باکارزها یعنی حمالان دو برابر شده مثلا اوآنیام هوزیها و اوانیمبها

که در سنه ۱۸۷۵ و ۱۸۷۲ مبلغ دو دولار ۵۰ سانت (۱۲ فرانک و نیم) در ماه اجیر میشدند همان اشخاص امروز ماهی کمتر از ۵ دولار (۲۵

و ۳۵ تا چهل فرانک) نمیگیرند بلکه بزحمت میتوانستم چند نفر از آنها را بمبلغ راضی کنم زیرا که در کمال اصرار ۷ الی ۸ دولار میخواستند و بعد از یک

هفته گفتگو و چانه زدن از روی عجز بمبلغ اخیر قبول کردند با بحالت اندکی اندیشناک بودم که مبادا سایر انگلیس هیئت کامرون نظر شروع بکنند

دارند بنای همت را جائی بگذارند که اسباب زحمت گردند و میزان مواجب و مزد عملجات از اندازه اعتدال تجاوز کند مجبور باشم که دو مقابل معمول

پیش معامله نمایم از قضا اریکه شنیدم چند نفر از بومیان بمبلغ هفت دولار چهر کامرون شده بودند و اگر این مطلب راست باشد معلوم میشود

که اشخاص مسافر پول خود را بیهوده تلف نموده اسراف کرده است اگر مسافران سفید پوست مسافت افریقا میسپیما بنظر تجوا هند اسراف را

پیشه نمایند عنقریب راه اقدام مسافرت بر اشخاصیکه دارای سرمایه ضعیفی هستند مسدود خواهد شد و فقط جماعت آنرا که در میدان توکل کردند و سه

سیاحت بچوگان زر کوئی بتوانند برد بر سیاحان هوشیار واضح و آشکار است که این اسرافات و خرجهای بیهوده و افراط در تعارفات آنهم

باشخاص نکره جز تفریط مایه و بضاعت همسایه ثمری ندارد موقع سخاوت و همت بعد از تمام سفر است که میان خدمتکاران خوب و بد صداقت کیش باید تمیز

و تفاوتی گذارده شود تا در موقع منظور داشته خدمت نیکو بظهور رساند

قاعده معمول امروز آنست که مواجب چهار ماهه خدمتکاران و حمالان و سربازان و غیره را باید پیش پرداخت و من میدانم که قبل از عزیمت

از باکانو یو جمعیت من بچهار صد نفر رسید که هر یک از آنها چهار لیور استرلینگ ... ۱۰۰ فرانک نقدا یا جنسا از من خواهند گرفت محاط ترین آنها

توقع دارند که وجه مساعده خود را کلیه یا بچه یکسر نده و کسانیکه پول نقد میگیرند تا روز حرکت میطلبند تا پولهای خود را صرف عیش و نوش و هرزگی

کرده یا زن بگیرند ولی اشخاصیکه متاهل و معیلند اجرت خود را صرف تهیه مدارک آذوقه عیال و اطفال خود مینمایند صبح روز چهارم شیپور رحیل را

دمیدند اشکال و عسرت فراهم آوردن و جمع نمودن همراهان چنانکه احتمال داده بودم اتفاق نیفتاد چندین ساعت بجمع آوری همراهان بگذشته

و کنار و دفرستادن ایشان بمنزل اشتال داشتم و مترصد بودم افتاده یا پرده نفرشان بکلی مفقود الاثر شوند مسلما در کارهای خطیر اسباب دردسر و معطلی فراهم میاید و مردان کار دیده منتظر مقام انچیز نمانده قبل از وقت همه این حالات را میدید و نمیدید روز حاضر لقاق ناکوار میشد نقشه شش روز لهو و لعب بی اندازه چندین روز گریبان گیر اجزا من شده میتوانیا آبله و قروحات و سهال و دوسنطاریا و بست و غیره گرفتار میشدند همراهان بوی نمیبردند کم کم شروع بهاجس خستگی و ضعف کرده بعضشان رفته رفته سرعت و قلبشان طپیدن گرفت با وجود قلت عدد مواشی و حوائج چهارپایت ضعفای آنها را در ناکجا خوابانیده اثقال و احمال را برگرده حمارهای باربر بگذاریم آینده مسافت نامتناهیه برگذار کردن این قدر ان پرآشوبت کاروان را که مشتمل بر چهار صد نفس جمعیت مسلح و مکمل است از کنار دریا حرکت خواهد کرد آذوقه و مهمات از همه حیثیت موجود و فراهم و همراهان همه منتخب و سالم و قوی بنیه پوستشان چون پرغراب سیه رخشنده از فرط تخوت و غرور و عجب در پوست خنجر از چشمهشان برق تهور بجهد دوازده نفر ریل و تهیکل آراسته ملبس بلباسی از رنگ و بو قرمز پرهای بلند بر سر زده در مقدمه قافله که قوت تکمیل طول دارد حرکت میکنند با کبک طبل و غریو شیپور در ارکان جنگل زلزله انداخته آوازها در جبال و تلال میپیچید همراهان دست در دست داده در مقصود زده پای کوبان همی رفتند و از منظر شان جنبنده را جرئت دخول حاصل میامد غافل از آنکه سه هفته بعد در وضع حالت این قافله چه تغییر خواهد شد عدت اجزای آن ناقص شده جمعی بفرار ترک رخت کفشده و برخی از ضعف مرض پشت طاقتشان خم آمده و سر کوفته قوم از فرسودگی و ناهیدی آرزو میکرده و کاش این بار دوم خود را و چارپا نیامده در سر و پیت نمی نمود و خویشتن را در بحر بر خطر مسافت افریقی غریق نمیساخت انتخابات وحشت انگیز و سرقتهای یاس آمیز چنانچه برخواهند گان هم یقین معلوم شده چندان اسباب اطمینان و دلگرمی نمیشد ولی دیگر کار از کار گذشته و میاید مثل سرباز یکه تفنگ خود را میگیرد و فشنگهای جنگ میشود افسوس و دریغ را کنار گذارده در انجام مقصود خویش کوشیده و سیاح افریقا باید با خود همیشه زورقی داشته باشد که بتواند در پاچه های دریاچه ها و دسته مخصری را شناخت تخته ماهیگیر اردوی اصلی در محل مناسبی اطراق کرده بمسافات بعیده در طول رودخانه ها قایقی را نده بسیاحی اطراف قایق آید اما چه نوع کشتی باید اختراع نمود که شخص مسافر بتواند در ضمن عبور چندین هزار میل از وسط خارها و تیرارها و جنگلها در گرما و باران و طوفان آنرا با خود حمل کند بدون اینکه اثقالی بشکند و از خیز استعمال بفتد ؟ پس از آنکه مدتی فکر کردم و چندین طرح نقشه کشیدم و امتحان کردم بر من واضح گردید که هیچ چیز بهتر از یک قایق سبکی از چوب سندر شبیه بقایقهای اهالی اوگاناگان کانادا که قدری بزرگتر و فراخ تر بسازند نسبت این قایقهای کانادائی غالبا سی پا طول دارند و پنج پا عرض و بسهولت قابل حمل و تقلند چنانچه بومیان کانادا هر وقت میخواهند از شنه آبی عبور کنند آنرا از آب بیرون کشیده پنج پا شش نفر آنرا بدوش میگیرند و میبرند تا محلی که آب رودخانه دوباره بهموار آرام

بشود ولی بحدی قایقی هر قدر که برای عبور از فاصله کم رودخانهای کانادا مناسب و مرغوب باشد کار حمل و نقل از میان جاده های تنگ و باریک پیچ در پیچ جنگلها و تیرارهای افسر قیا نخورد بلکه چاره جوئی بسازند که بچندین پارچه علیحده قسمت شود و هر یک از آنها را دو نفر بدوش زحمت و صدمه نیابد و بتوانند روی شانه های خود حمل نمایند

مسیو ژامس مساتجر در ترد و نیکتن واقع نزدیک لندن بحضور صاحب صنعت ساختن زورقهای دودخانه کمال مهارت و اشتهار را دارد یکروز یکشنبه که در کنار رودخانه تامیز قریب بهامپتن بگردش رفته بودم بعضی نمونه های مختلف از قایقها را که دلیل بکمال مهارت و استادی او بود بمن وارسی کرده یقین نمودم که او همان کسیست که من جستجو میکردم و رشم از او دیدنی کرده مقصود خود را اظهار کردم و بعضی نمونه ها و طرحهائی که کرده بودم بایشان دادم و پیشنهاد مقصود و مرا از کلمات قابل حمل و نقل ملتفت شده فاضل از آنکه طبیعتا همچو تصور میکنند جادارد که بگویم چهارپایت طی کنیم شبیه براههای بزرگ انگلستان اندیا اقلا از جاده های پیاده رو امریکا مراتع و مزارع و مراتع و دات آنجا کمتر نمیشد و ابدا اطلاعی از وضع معابر تنگ هولناک و دهشت انگیز فرنی زارهای افریقی که تمامشان کج و معوج پیچ در پیچ اند ندارد و نمیدانند که از دو طرف در انتهای انبوه سر بهم آورده پرنده و چرنده در آنها صعوبت گذر کند و باید چون مور دست و پا را درهم کشید و چون مار در هر پیچ و خم بطپید تا عبور میسور گردد و از اطراف و جوانب عرق آمیخته بخون چون چیزان از میان تاریکی و تیرگی درختان بر هم خود و بار ما را گشتگان بدان عبور و هیم حمل و نقل هر چیز نیکه اندک بهن و بلند یا طویل باشد از میان این نباتات انبوه که مانند مایل شانه کرده در هم و برهند غیر ممکن و محالست و من سعی داشتم که حتی المقدور بر رفیق خود هم بفهمانم که معابر ممالک افسر قیا چه اندازه محتمل عوایق و اشکالاتست

باری مسیو مساتجر بر عهده گرفت برای من کشتی سبک و محکمی از چوب سندر بسازد که چهل پا طول و پنج پا عرض داشته باشد و پنج پارچه مجزی شود که وزن هر یک از آنها از صد و پنجاه پوند تجاوز نکند همینکه کشتی تمام شد قبل از انکه از قطعه قطعه کرده نمایند تماشای آنرا هم و دانستن طرز ساختمان هیکل و لطف منظر و ظرافت و ظرائف بیچوچه فروگذار نشده بود و بسیار خرسند شدم و وقتی که میخواستم حرکت کنم مسیو مساتجر مخلصانه سفارش کرد که قبل از مجزی کردن کشتی را بگذارد تا بعد از تقطیع و وزن پارچه های آن از آنچه قرار شده بود زیادتر نشود بالجمله کشتی را در صندوقها بسته و بدنبال من روانه زنگبار کرد و ندانم کی زمانی بعد از ورود من سید و عاید گردید همینکه صندوقها را گشودند یکی بهترین نمونه از صنعت معماری بحری بنظر درآوردم که هر مهره و پیچ و گاوه و گیره آن با دقتی تمام در محل خود قرار داشت و مستعد کار بود و تمام اشخاصیکه آن قایق سوار نکرده اند بآسانی مشاهده کردند از زیبائی ساخت آن متعجب شدند از فرط شعف و خوشحالی امر کردم که ترازوها را سر پا کنند و هر یک از قطعات آنرا بکشند ولی افسوس که خوشحالی و ذوق من طولی نکشید و بزودی مبدل بیاس و حرمان گردید زیرا که چهار قطعه از آن قطعات هر کدام ۸۰ پوند

وقطعه یخمین آنها سیصد و دو لیور وزن داشت !

عدم امکان اصلاح این نقص بزرگ در کشتی مثل زنگبار اسباب غصه و ناامیدی من شد و بخیال من رسید که آنرا بانگلیس معاودت دهم ولکن پس از تحقیقات و جستجو با نجار کشتی ساز جوانیرا موسوم مسیو فری نزد من آوردند و از کاردانی و هوشیاری او خیلی تعریف کردند من آن کشتی شکسته را باو نشان دادم و کتبا بواسطه سنگینی کار من میخورد و نمیتوانم آنرا با خود حمل کنم و از او خواهش کردم که هر یک از قطعات آنرا دو قسمت نموده و هر کدام را شش پوس کوتاه کند و باو تاکید نمودم که تمام اینکارها را باید در مدت پانزده روز یعنی اکثر حیلی که می توانستم باو بدهم بانجام رساند

برای صورت دادن این اصلاحات و تعمیرات لازم شد که دو پارچه شیر انگلی صدف نمائیم و این مبلغی از طول آن کاست و اندکی حسن منظر آنرا ضایع نمود ولی حالا میتوانم بگویم که صاحب کشتی هستم که میتوانم آنرا همه جا بخواهم بدون جاطان آن زیاد خسته شده حمل نمایم و گنجایش آن دارد که دوازده نفسر در آنجا کرده بتوسط ده پارو آنرا بحرکت آورند و در روی تمام دریاچه های مرکزی سیر نمایند و ابدا در صدد ملاقات دسر رنش میسو ساتجر نشدم که چرا پارچه های کشتی را باین سنگینی ساخته و برای من فرستاده زیرا که تقصیر بجانب خودم است و بعلاوه یکماه بیشتر در انگلیس باقیم و در ساحل بحیرهٔ قاقیی که برای کشتی سازان کنار رود تامیز کمال تازگی را دارد بشخصه رسیدگی نمایم

مقصود از تشکیل مسافرت ابدا فقط چون مخالف آنچیزیست که در مسافرت تجسس لیوینگستن منظور بوده همه نوع آلات و ادوات علمی از قبیل نقشهای نجومی و مدسن دایره تقسیم شده و افقهای مصنوعی و قطب نماها و بارومترهای آنرئید و میزان الحراره و وقت نامه های بحری برای سه سال و روزنامه های سفری و هزار رفع طناب برای تعیین عمق رود خانه ها و دریاچه ها و اقسام آلات ریاضی و هندسی و یک نقشه پلانسفر و یک دستگاه عکاسی تمام با مقدار زیادی شیشه و ده دوازده ساعت طلا و نقره و نقشه های سفید اسم و غیره که برای تحصیل اطلاعات صحیح و وقیق موافق دلخواه اعضای انجمنهای علمیه لازم است با خود برداشته ام

در ساحل شرقی افریقی در مصب رود خانه ژوبا نقاط مناسب خوب برای نفوذ در آفاق غیر مکشوفه مرکزی میسیارند ولی آنکه از هر حیثیت بهمه برتری دارد باکامو یستاردوی ما چون پرچمیت تردو منظمتر و آراسته تر از تمام اردوهائیست که تا حال در ساحل افریقی حرکت نموده اند بر من خیلی دشوار آمد که قبل از شروع باجرای ماموریت خود دچار صدمه و آسیبی شود و برای منع وقوع حادثات پس از تفکر بسیار مصمم شدم که از باکامو یو حرکت کنم و چندی همان جاده معلوم را که همه قوافل و کاروانها از آن عبور میکنند طی نمائیم تا همراهان من کم کم قوت قلبی حاصل کرده بکلی از وسوسه و خیال فرار منصرف شوند پس از آن از سمت شمال در مملکت اساثی که هنوز هیچ سفید پوستی بین

آن نرسیده و هیچکس معرفی با جوال آنجا حاصل نکرده و داخل شویم هر چند که این قصد من خالی از خطر و زحمت نخواهد بود لکن اشکال و صدمه اش کمتر از آنست مستقیما از یکی از بنادر غیر معلوم بسوی آنحدود روانه شویم

خیال حالیه من آنست که پس از آن در استقامت مغرب تا دریاچه وکتوریا راهی پیدا کنم و معلوم نمایم که واقعا دریاچه مذکور یکیست یا مرکب از پنج دریاچه جداگانه است و باید محقق شود که از فرض سپک و گرانت کدام یک معتبر و صحیحتر است و بعد نقشه تمام اماکن مهمه را برداشته و محل آنها را بتوسط وصلهای نجومی ثابت نمایم و در اطراف دریاچه وکتوریا نیانزا سیر کرده و شکل حقیقی آنرا معین کنم و مشخص سازم که تا چه اندازه فرض متصور آنها تکبر در خصوص طول و عرض آن بحیره مصدق واقعست

امیدوارم در آنجا گردون و همراهانش را قانع نمایم و بتوسط ایشان شرح مسافرات و اکتشافات خودم را از آنوقتی که از زاه او نیانیمبه معبر معمولی کاروانها جدا شدم برای شما بفرستم از آنطرف بعد آینده بقدری خطر و هم و وحشتش نباید که قبل از وقت نمیتوانم بگویم چه پیش خواهد آمد و چه خواهم کرد

فصل دویم

عزیمت مسافرت (اکسپدیسیون) از ساحل از ناحیه مپوپوا واقع در مملکت اساگرون ۱۳ دسامبر ۱۸۷۴

هر چند اسم ناحیه و بلوکی که از آنجا این کاغذ را مینویسم بنظر خوانندگان غلبه و غریب میآید ولی ابدا گوش نکرده و گران نیست بلکه اکثر از دهات و مواضع اساگارا مسموع گردیده خیلی مطبوع و دلپذیر خواهد بود

روز معهود هم فرا رسید و مسافرت از باکامو یو حرکت کرده روز ۱۲ دسامبر پس از آنکه راه را در قسل مت یعنی ۲۵ روز طی نمودیم بناچار وارد شدیم اینجا که صحیح و خالی از هر قسم تکلفست اسباب حیرت و عبرت خوانندگانی که عقیده دارند معمولا برای قطع اینراه دور و دراز چقدر مدت لازمست نشود ولی چون پیشتر از امتداد کرنا یم که در سفر اول تجسس لیوینگستن عبور از اینراه ۵۷ روز طول کشیده و همراهان کامرون در مدت چهار ماه تمام آنرا طی نمودند تخاص بوقوف عامیرا هم ملتفت نمود که خیلی جادارد از این بابت خرسند و متشکر باشیم و منظور دارند که جمعیت قافله من خیلی زیادتر است و با خود اشیاء و حجم سنگین حمل مینمائیم و گذشته از همه اینها راه جدیدی می پیمائیم که شمالی ترین راهائیست که تا امروز سیاحان اختیار نموده اند اگرچه مرجعه نظری بر طرق پیوده موجب کمال لذت من تواند بود که چندین مسافت را در اینمدت قلیل پیوده ایم و همکنست برای شریف مسافرت آنرا بفال نیک بگیرم ولی هنوز نخاطر میآورم امروز که از زنگبار حرکت کردم قشاشی هرج و مرجیکه در میانه قشون و همراهان من مشهود میشد چندان آثار و رموزه خوبی نداشت بشیر چه برای مسافرت مدت مخمور یا قلا تردواغ بودند و بسیاری از محلات در موضع حاضر باش

حاضر نشده بلکه چند نفر بیم گریخته و چیاعده را با خود برده بود ند و من از بچیانی دکستانی بعضی از آنها که نهایت مست بودند سر جرعه تغییر شده خود را تسلی داده آهسته با خود میگویم ای آقا یان عظام و ای کاکاهای فی والاحتشام امروز میدان شما است هرچه بخواهید بکنید فردائی هم خواهد بود و نوبت نظم و سیاست خواهد رسید در رود بکاموتو بوضع آنها بهبودی حاصل نکرده بود مردها که هستور پول مساعده خود را خرج نکرده بودند در شیرینخانه‌های کثیف متعفنی که اهالی کوا در اطراف بندر سرپا نموده بودند هجوم آورده و پس از آنکه مقدار وافری از آب آشباری که در آنجا میفروختند نوشیدند در کوچها متفرق شده بنای عربده گذاشتند و فریاد میکردند که ما سربازهای سفید هستیم و هرجا زنی میبینیم آزار میکنیم و بدزور در دکانها داخل شده آنچه کاسه و کوزه میبابند می شکنند حتی چند نفر هم کارهای خود را کشیده عابرین بیچاره را آزار و تهدید مینمودند اینحال که بی اندازه اسباب ملال بود بچند روز متوالی طول کشید و در اینمدت من ابدا راحت نمودم و ملتفت شدم که محافظت و سرپرستی سیصد نفر در چنین شهر بزرگی تا چه اندازه اسباب زحمت و دردسر است و بالاخره روز ششم شیپور حرکت زده شد و با وجود تفرق در دقیقه ساعتی قاطر قوشون من از بندر خارج شده بود در شاهبا گوزا که در مسافت اول آنجا از دوازده بودم آدمهای من خوابیدند عرابه‌ها متوقف ساختند کتک و دگرهم بروند در باکاموتو عیش کنند ولی اینده فعه دیگر حرف بشنوا را کوشش کردم و سربازهای مسلح حکم کردم آنهائیرا که اسباب تحریک شده بودند و فضولی میکردند گرفته تحت الحفظ با خود بردند و چون بروده خانه کیکانی برسیدیم قطعات ذرق و لهای آنجا بهم وصل و چیخ و مهره نموده متحدا در آب انداختم و معلوم گردید در صورتیکه آب رودخانه صاف و آرام باشد میتواند سی نفر آدم و سی صندوق مال التجاره را که روی هم رفته بوزن سه تن (هر تن معادل است با هزار کیلوگرام) تا ۳ از ساحل بساحل دیگر حمل نماید حرارت شدید جلگه‌های کیکانی بهمراهان من که عادت بسفر افریقا نداشتند و بویژه کاپیتان بکاموتو بقسمی صدمه زد که مجبور گردید که یکروز در کیکورو در کیکوتو ناخوشی کنم و آنجا بکسیک و نگهبانی بگماشتم

بعد از ظهر وقتیکه مشغول بکاغذنویسی و ثبت روزنامه سفر خود بودم یکدسته از سربازهای سلطان داخل اردوی شدند و در حین آنها از جانب حاکم اکاموتو کاغذی مشحون بشکایت از دست همراهان من بمن داد که پانزده نفر کنیز را فریب داده و ترغیب بفرار از خانه آقایان خود نموده بودند همانندم من آدمهای خودم را احضار کردم و پس از تحقیقات معلوم نمودم که شب پیش زن بسیاری باردوی ما دزدی شده بود پیشتر آنها کاغذ آزادی نامه از جانب مباشر دولتی رنگبار در دست داشتند و شبها یا روز آنها بکنیزی و فرار خود اقرار کردند با وجود خوشرفتاری و مهمان نوازی که از طرف سلطان رنگبار نسبت بما مشهود افتاده بود در صورتیکه هیچ نوع استیذان و تقویتی هم از جانب دولتی

نداشتیم سزاوار نبود که چنین بدعت تازه برای استخلاص و آزادی بندگان را صحه گذاریم بنابراین حکم کردم که آن عورات را بکاشتگان سلطان تسلیم ننمایند ولی اگر حکم من ابدا موافق میل زنها و فرمیدند کانشان نبود کنیزان از حکم من برآشفته و مردان تفنگهای ستیندر خود را برداشته قسم خورده که نخواهند گذاشت آنها را ببرند آما چون بمسلک و اظهار خصومت بهیچوجه موافق مقاصد پلتیکی دولتخواه من نبود بدتر از همه اسباب رنجش خاطر اعراب از من میشد بلطایف الحیل آنمعرکه را خوابانیده و کنیزان را بصاحبانش باز پس فرستادم

از اولین فضائی وسعت بانی مسافرت ماسک بنجیب و با وفای من کاشته بود که مادام با زون کوتس بمن تعارف داده بود و از شدت کرامای من کیسکانی و لیکوکا بمرض سکته مقطع شده قربانی دیم سک دیگر کاپتن و اقعشد که هرچند قدری سبع بود ولی بعضی صفات خوب داشت و چند روز بعد تر بکاسترنخی کردید غیر از آنها هنوز نه سک دیگر برای من باقی مانده اند که اسامی نوعی و خصوصی آنها از اینقرار است جنس بر تریور موسوم بتیرو و بول دوگ معروف ببول بول تریر موسی بژاک که هر سه آنها اکنون در کال رشادت تاب حرارت و خشکی فوق العاده را آورده اند ولی در آخر از فراوانی ملخهائی که در راه مشاهده نموده اند خیلی متفکر و متحیرند

فصل سیم

در بیان عبور از میان صفحه بزرگ

از قریه کارتی من نواحی اوشاشای اوشوکوما واقع در ساحل دریاچه دیکتوریا نیانزا غره ماه مارس ۱۸۷۵ روز پست هشتم ماه فوریه نزدیک بظهر قسمت دویم دستور العمل را که در وقت نامیدن من بریاست هیئت مسافرت انگلو امریکن انگلیس امریکائی برای من معین کرده بودند در کمال خوبی و موافق مقصود بانجام رسانیدیم در این روز چون اول مرتبه بحیره بزرگ را که سیک کشف کرده بود میدیدیم نظر در آوردیم هیچ راحت و آسایش نکردیم تا خود را از آن رسانیدیم و اکنون که اینکار را برای استحضار شما مینویسیم و تمام همراهانم مشغول شکر گذاری و حمد قادر متعال هستیم که ما را از مصائب و مخاطرات عدیده من را حفظ نموده و بسبیل مقصود عزیزان موفق گردانید

بنظر ما هیچ میرسد که از روز خروج ما از پمپوا تا اکنون بکمتر از گذشته باشد و در نهایت بقدری صدمه خورده ایم و زحمت کشیده ایم که باید وقتی فکر کنیم و بیاد داشت های کتاب و دفتر خود رجوع نمائیم تا اندکی از بسیار و عشری از عشار و قایع هول انگیز این مسافرت طویل پرحادثه را بشود دریافت دیکتوریا نیانزا بتوانم بخاطر آورم در کاغذ آخر شما وعده داده بودم که از راه اونیانیمبه که از مروز بخوبی معلومست خارج شوم و مانند لیونگستن راه تازه پیموده از ممالک غیر معلومه عبور نمایم اینوعده را امروز وفا نموده ام و در اینمسافرت علی الیسیار در تمام اوشمال همراهانم را بخاطر انداخته و نزدیک بود که تمام آنها را فیصل از نیل مقصود بسوی سبیل هلاکت بکشانم ولی خواست خدا شامل حال شده از خوشبختی من و شما قبال

در رونق علم جغرافیا نوشتیم خوانندگان از آنها ملک رهائی دهیم

پس از حرکت از مپوپوا بطرف شمال از زمینهای اراضی غیر مسکونه و بیشه زار کمونه امکالی و اوگوگوی شمالی روان شدیم و بهمان اسکالاتی که میان اوگوگوی جنوبی گرفتار میشوند دچار آمدیم رؤسای قبایل عادت دیرین خود شان را بهمه جا معمول داشتند و با بها و ال التجاره های ما را میدزدیدند و مردم موقعی بدست میاوردند ما را مجبور بهم میکردند در بعضی جاها بعضی طوایف ملاقات میکردیم که با نسبه بغیر با خوشرفتار تر و بی آزارتر بودند ولی همینکه آخرالامر آنها گذشته و از خاک قبیله دیگری میشدیم مبالغ خطیری برسم باج از ما مطالبه مینمودند و گاهی در ضمن حرکت مجبور بعبور از میان جلگه های پهناور لم یزرعی میشدیم که آذوقه و خوراکی در آنجاها خیلی نادر و کمیاب بود و هر چه پارچه و اشیاء دیگر برای تحصیل قوت لایموتی میدادیم فی الفور در آنجاها نابود شده و در ممالک کوهستانی که همه نوع ماکولات و ارزاق در آنجا فراوان و ساکنین آن همه مؤدب و رؤسای آن مهربان بودند دخل و منشر میکردیدند و قدری در تر جواحی پرآشوبی میرسیدیم که مردم آنها همه موذی و خونخوار و با هم مشغول زد و خورد و پیوسته کمر دار بودند و در اینصورت غلب طوفانهای سخت همه جا ما را همراهی نموده و بعضی روزها همچو اتفاق میافتاد که طبیعت و بومیان با اتفاق با ما ستیز مینمودند و گاهی برخلاف هر دو با هم متفق شده کاملا از ما پذیرائی و مهمان نوازی مینمودند

از آنجا که کلیه اوضاع ما مختل و هیچیک از لوازم و ما یحتاج همراهانم فراهم نبود احکام من بهیچوجه ممنوع نمیشد عجمات از گرسنگی و خستگی بیمرمق و بسیاری از آنها مریض و عقب مانده و تعداد کثیری هم فرار کرده بودند و عدد و عید و استمالت و تهدیدات منهم ابدا بگوش آنها فرو نمیرفت و نزدیک بود دشیراز مسافرت بکلی از هم پاشیده شود تا آن سه نفر فرنگی که همراه بودند با وجود یکه از میان اواسط المجال مردمان انگلیس انتخاب شده بودند همه وقت در کمال دلیری بفصل امورات متعلقه بخودشان اشتغال داشتند و با تحمل رنج تعب و اهمال و تشنگیها و گرسنگیها و بیابان و حرکت در آن گرماهای جهنمی و بارانهای رگبار استوائی ساخته ابدا اظهار کسالت و ناتوانی نمینمودند و بدون شکایت به پیچارگی و به کدر انی خود صبر نموده با کمال بشاشت و خرمی آنی از ادای تکالیف خود تغافل نمیورزیدند این علو همت و تحمل صابرانه بمراتب برشان و رتبه و اعتبارشان نزد من افزوده و زیاده از حد محبت آنها در دل من جایی گیر شد

بالاخره روز آخر سال ۱۸۷۴ بسر حد غربی اوگوگو رسیدیم و در آنجا چهل و هشت ساعت برای آسایش توقف کرده مجددا در مقدمات شمال روانه شدیم و از جلگه مسطح و هموار عبور نمودم که موفق آنچه با کشته تا بحیره نیانزا امتداد میشود در موقع بالا بلدهائیکه در اوگوگو چیر کرده بودم فرار کردند عوض آنها بلدهای دیگر گرفتیم ولی آنها هم شبانه گریختند و صبح که از خواب برخاستم خود و ما را در کنار جنگل بی پا و بی دیدیم و هیچکس از اهم داشتم که ما را از میان آن هدایت و راهنمائی کند اما چون شب پیش من گفته بودند که پس از سه روز دیگر باز دریای خواهیم رسید و باین خاطر جمعی

تهیه و آذوقه دو روزه اخریده بودم چندان از فرار آنها وحشت و اضطرابی برای من پیدا نشده براه افتادیم ولی صبح روز بعد انجاد باریکی که تا آنوقت پیش گرفته بودم یکمرتبه در روپای فیلها و گرگدنها گم شده بکلی رشته از دست رفت و چند نفر هم که از اطراف برای پیدا کردن آن فرستاده شده بودم پس از چند ساعتی با یوسنه برگشته و خر قطب نما و هیچ دلیلی برای ما باقی نماند

روز دیگر رسیدیم برسته انبوهی از درختهای اقاقیا و اوفوربیا و سایر نباتاتی از بالا یا زیر درختهای نباتی که از شاخ و برگ آنها تشکیل یافته بودند خود را بکمک انیم و رشته های عشقه و لبلاب را بریده و بوته های پرخار را از سر راه خود دور کرده بمرارت از میان آنها عبور کنیم معلوم است که با وجود این تفصیلات نمی توانستیم بسرعت پیش برویم و در ضمن عبور از همین مقیمت یکنفر از همراهان را وفات کرد و این اول مصیبتی بود که در این بیغوله های پرهول بما وارد آمد روز چهارم زیاده از چهارده میل مسافت طی کرده بودیم و این روز مخصوصا حرکت خیلی صعب تر از روزهای سابق بود زیرا که در تمام راه یکقطره آب یافت نمیشد و باران ما که از گرسنگی و تشنگی بجان آمده بودند زیر احمال خود وا میماندند و رفته رفته عقب افتاده یا بکلی آسیاده و بیشتر اسباب اذیت و زحمت دو نفر فرنگی که فرمانده عقبگاه روان بودند میشدند باری بعد از آنکه بارهای آنها را تخفیف و تعدیل نمودیم و برفتن تحریص شان کردیم چند نفری بمشقت زیاد خود شان را کشان کشان بارود رسانیده پس از صرف غذا و بعضی مقویات حالتشان بجا آمد اما آن پنجفیر را که بکلی از پا افتاده بود خالی کرده از آب پر ساخته روی آتش نهادم و پنج لیور آرد جوی که در دو اطاق خود داشتم برداشته با سه قوطی روغن الاغ آرپیکا در آن ریخته شوربای رقیق طبخ نمودم و آنرا بزیاده از دو یست نفر تقسیم کردم

حالت این اشخاص کرسنه خیلی تماشا داشت درضمنی که من مشغول طباخی بودم اطراف مرا گرفتند و هرکدام بکاری میکردند یکی متوجه دیگ
شد یکی آب میآورد دیگری آتش پف میکرد و چند نفر هم قمقمه‌های خود را پر آب کرده منتظر بودند که اگر دیگ سرریز و آب ریخته جوشش آن را
فرو نشاند خلاصه وقتی که آش پخته شد و آنرا خوردند کم کم آثار لذت و خوشوقتی از چهرشان بروز کرد و بتخلص مریض و علیل که در اطراف
چادر من متمرل و اشد بکمیت بیشتر و کیفی دادم و برای شام و ناهار فردا شان یک جعبه دیگر آرد جو بار نموده حاضر کرده بودم امیدانستم
که چگونه خیالات خودم را در اظهار تشخیصیکه بطبیب داده بودم ظاهر کنم و جرات تکلم داشتم و همواره منتظر بانتظار صدای گوش براه
بودم که چه وقت صدای بجبت بگیر تفنگ ایشان بلند خواهد شد و ما را از زمره کاسبکاری خود مخبر و مسرور خواهند نمود
بالاخره پس از چهل و هشت ساعت وغوغا و اضطراب صدای تفنگ ایشان مسموع شد و ما را جان و قوت تازه بخشید همراهان قبلی که
کرسنه من حریصانه غلات و حبوبات مرا که آورده بودند چپاول کردند و از استماع بیانات رشحات خود هیجانی در اجزای ارده حاصل شد که تمام
سربازان بالاجماع از من خواهش کردند که دقیقه از محل کوچ ننمایند مهم که از حد تحمل هشتم زود تر از آن نیزارهای شوم خارج شوم و دعوت
ایشان را اجابت کردم قبل از آنکه ماردو براه افتد و یکنفر آخرین کشیده جا بجا بن آفرین تسلیم نمودند
در ورود بسوما در اوریمی مردم آنجا را خیلی خوش مبایت و بکلی عریان بمفهوم مردان و اطفال آنها ابدا لباسی نداشتند و فقط بعضی زنها یک پوست
بزی را سانه عورت خود نموده بودند بر خلاف حسن منظر و خوشی اندامشان اهل این ناحیه موذی ترین و خشن ترین اشخاصی بودند که ما تا آنوقت
ملاقات کرده بودیم خیلی صبر کردیم و حوصله نمودیم تا توانستیم آنها را راضی کردیم که قدری توشه و آذوقه باجناس و شیشه آلات ما معاوضه
نمایند و این بومیان رئیس و سرکرده نمیخواهند ولی چون پیروان قبیله خود شان را خیلی محترم میدانند و از گفته آنها سرپیچی نمیکنند ما با آنها از در صفا
و خصوصیت درآمده چندان عبور از خاکشان تمنی کردیم آنها شیخ دکمال پهلی و عف ستاهای ما را پذیرفتند قدری زاد و راحله ما فروختند
ولی ما کینه صاحبانه آنها را با کمال بردباری تحمل نموده خیلی احتیاط کردیم حرکت بانحنی که اسباب رنجش و اظهار عداوت آنها نشود از ما سرزند
همراهان من بقدری گوشه و منحل بودند که شش نفر دیگر آنها در آنجا مردند و او از دیوگاک هم متعاقب تیفوئید سختی شده از پا در افتاد و بملاحظه
حالت او چهار روز در سوما توقف کردم ولی چون واضح بود که هرچند بیشتر در آنمملکت بمانیم از اعتبار و عزم ما نزد بومیان خواهد کاست
مجبور شدیم از آنجا حرکت نمائیم حالت او دوارد پوگوک روز بروز بدتر میشد و تراکم عده مرض اسباب وحشت بود و نسبت بایام اول صدری و جراحات پاها مرا بوجب اندک وقوف طبی و جسارتی بکار رو عمل و ادار نموده بودند ولی شرط احتیاط آن بود که توقف مابطول نینجامد
سربازها لابد بشغل حمالی پرو جثه و پوگوک را در هاماکی خوابانیده بدوشش گرفتند و منهم خطبه آغاز کرده ضعفا و مریضانرا دلگرمی دادم و آنها را

ترغیب نمودم که بقدر خود داری کنند تا خود ما را بمملکت پرنعمتی که سکنه آن مهمان دوست تر باشند برسانیم باین دلخوشی و امید تمام کاروان را بحرکت نموده از میان اراضی کشوده و چاصل اوریمی روبراه نهادیم
پس از توقف مختصری در عرض راه نزدیک دو ساعت قبل از ظهر بچی تویو رسیدیم و در آنجا نوجوان انگلیسی رفیق ما ادوارد پوگوک (در گذشت) و برای جاودانی بشتاقت و عموم دوستان خود را قرین یاتم واندوه ساخت موافق پدو متر از کنار دریا تا آنجائی که پوگوک وفات کرده بود عبور کرده راه قطع کرده بودیم شب بعد جسد پوگوک را دفن نموده و روی تپه درختی صلیب بزرگی بیاد گاری محل دفن او نقش نمودیم
پس از دو روز حرکت رسیدیم ما تکارا در اینجا محل کف آلک که (در سنه ۱۸۷۱ کاغذها و نوشتجات گیرک را به لیوتنستن رسانیده بود) بقبل رسید بسبب تنگ نفسی که مبتلا بود من او را اجازه داده بودم که آهسته آهسته همراه دنبالکه کاروان حرکت کند و بومیان او را بوحشی فریفته و بجانب خود کشیده پارچه پارچه اش کرده بودند و این اول عمل خصمانه بود که آشکارا از اوریمی مرتکب شدند ولی چون ما نستیم تقصیر را بگردن شخص معین یا قبیله مشخصی وارد آوریم ناچار تقاص و تلافی را گذاشته و رفتیم در نزدیکی قریه وین یاتا واقع بر لب رود لی اوم نبو که اسم آن در مسیح نقشه ذکر نشده در دوره وسیعی که صاحب سه هزار جمعیت است اردو زدیم بومیان آنجا اول اعتنائی بما نکردند ولی چون پیش از دو روز راه از ایرامبا دور نبودم من جهد کردم بدگمانی آنها را برطرف نمایم و تا حوالی عصر کوشش من ثمر خود را بخشید زیرا که چند تن از اهالی بار دو آمدند و برای ما شیر و تخم مرغ و موجه آوردند منهم در عوض خیلی بایشان مهربانی کرده مقدار زیادی پارچه و بعضی خرد وریزهای دیگر بایشان تعارف دادم آوازه همت و جوانمردی من بزودی بگوش مهتر دره یعنی (حکیم جادوگر) که در غیبت پادشاه بومیان نسبت باو بهمانقدر اطاعت و فروتنی دارند رسیده روز بعد خود او کاوشه بهی برای من آورد و در مقابل قیمت آنرا پارچه و بلور آلات از من گرفت و باضافه برادر و پسرش هم که همراه او بودند بعضی تعارفات بخشیدم و پس از گشتن کاو دل او را بسر خوشی بعضی خواهشهای دیگر کرد که بهمه آنها را قبول نمودم
در اینروز چون آفتاب درخشنده و تابنده بود موقعا غنیمت دانسته بعضی بارها را که در آب افتاده و تر شده بودند خواستیم خشک کنیم و بدون آنکه حرکت و رفتار بومیان اسباب سوء ظن ما شوند شبانه امیدیدیم که اطراف ما را گرفته و بکمال میل آزار بما برای ما نمیگذرانند صبح روز نهم (جادوگر) مجددا بار دو آمد و بعضی شیشه آلات از من خواهش کرد (تا با او برادری کرده باشیم) منهم پس از اندکی تردید خواهش او را پذیرفتم و ظاهرا خیلی خوشحال معاودت کرد اما نیمساعت نگذشت که بگریه فریاد و جنگ او او تورو ها از تمام دویست قریه دره لی اوم نبو بلند گردید نفیر بادراکه شبیه بفریاد او اگوگو ها است میتوان بانبطریق نوشت هی هوا ایی هو و بعد کلمات

آفرآزا لفظ نمود چون شنیده بودم که اوا گوگوما هر وقت بومیان قبایل دیگر بقصد دست بُرد بقبیله ایشان میریزند این نوع صداها می‌کشند
خیال کردیم که غرض ازین هیاهو پس رون کردن و پس نشاندن چاپول چیهای خارجیست و آسوده بکار خود مشغول شدیم و بعضی از ما الی اردو هم
بجستجوی آب و جمع آوری هیزم و خرید آذوقه متفرق شدند که ناگاه دسته از بومیان ملبس بلباس جنگ و عده شان بصد میرسید یکطرف اردوی ما
هجوم آوردند پرهای عقاب و هوبره و چرخ بسرهای خود نصب کرده و از یال زرافه و گورخر دوپشانی خود آویخته تمام نیزه در دست کمان
بر بازو و تیر در کمر داشته و با دلی پرگناه و روئی از عصیان سیاه ما را نگریسته و پی کار میجستند ظهور اینمردم جنگجو ما را خیلی بوحشت انداخت
و هرچه فکر کردیم نفهمیدیم که چه تقصیر و گناهی از ما سرزده که اینان کمینه دری با ما داشته و بهرصورت چون از مشاهده احوال سلوک ملایم و مصلحانه
لیوکستن در مقابل بومیان وحشی و آدمخوار در سفر پیش پا دم آمد حکم کردم که هیچکس از اردو خارج نشود و بهیچوجه متعرض بومیان نگردد اما اوا توروها
پی در پی میرسیدند و توبه و درختی نبود که نگیفر از ایشان در پناه آن مترصد و در کمین نباشند ولی خوشبختانه ما در محلی واقعشده بودیم که برای
دفاع خیلی مناسب بود

همینکه عده شان بقدری زیاد شد که دیگر از عهده قصد آنها برای من شکی باقی نماند نگیفر کاکای جوان که زبان ایشان را میدانست برسالت نزد ایشان فرستادم
و از مقصودشان پرسیدم در جواب گفتند که یکی از آدمهای شما از یکی از زنهای ما تیر و رو غن زده و آمده ایم تلافی کنیم مجدداً بتوسط قاصد
با ایشان پیغام دادم مردم سفید پوست برای نزاع و دزدی با نیضیحات نیامده اند و حاضرند که هر قیمتی میگویند در وجه شما بسروقه بپردازند باین
رؤسای جنگیان چند ایشان آمدند که ما آوازشان را میشنیدیم که مترجم ما خبر آورد که مشایخ ۳ سروع سانتیمطر که با سه نفی شش مقابل قیمه اشیای
مسروقه را میخواهند و چون موقع گفتگو و چانه زدن نبود ما هم بلا تامل پارچه را دادیم و شر آنها را از خود دور کردیم

ولی قدری نگذشت که ملتفت شدیم هرچند مشایخ از ما خرسند و ممنون شده اند لیکن بومیان چندان رضایتی ندارند زیرا که دسته دسته در دره
متفرق شده رفقای خود را تحریک میکردند و با را از دور تهدید نموده نیزه های خود شانرا میچرخاندند و حرکت میدادند و در انضمن که ما رفتار
و اطوار ایشان را تماشا میکردیم دیدیم که قریب دویست نفر از آنها جدا شده در قطعه جنگلی که در طرف مغرب اردو واقع بود ناپدید شدند اندکی
بعد نگیفر از آدمهای من سر و روی خون آلود از جنگل دوان دوان آمد و گفت که من با پسرک جوانی که همشیر سلیمان بود در جنگل مشغول هیزم
شکنی بودیم که یکمرتبه دیدیم ایشان ما را احاطه کردند با وجودیکه بینی ام خورد شده و با زو یم را بضرب نیزه سوراخ کردند از چنگشان گریختم ولی سلیمانرا
گرفتند و بضرب نیزه سوراخ سوراخ کردند

از استماع این قضیه و مشاهده رفیق خون آلوده شان سربازهای من بقدری متغیر شدند و بهیجان آمدند که برخصت ایشان را از تعاقب و جبران باز داشتم

زیرا که هنوز امیدوار بودم که با ندکی مدبر کار را بتوان اصلاح نموده محتاج گیرودار نشویم ولی احتیاطاً باتباع خود امر نمودم که صندوقهای فشنگ
و ذخیره را باز کرده مهیای جنگ باشند و ما دیگر همراهان ما مشغول سنگرسازی و استحکام اردو بودند اوا توروها پیش آمده تا تیر باران نمودند
آنوقت بشصت نفر سربازی که نزدیک تر بودند حکم کردم ۵۰ متر از جلو اردو پیشروی نمودند و جنگ را شروع نمودند و شصت نفر دیگر را که هردو دسته
باز دهمین درختها و ساحل جاپن پناه مرتفعی در اطراف اردو گماشتم و بیست نفر هم سلحه هائی که تفنگچیان سپاهیست روی آنها قرار گیرند مامور
شدند خودمان هم در ضمن بکار زنانه یم و با پارچه های زرق لدی آلیس یکنوع قلعه مرکزی مستحکمی ساخته در آن قرار گرفتیم همینکه استحکامات
دور اردو باتمام رسید حکم کردم شیپور بازگشت زدند تا وحشیان مهلتی پیدا کنند و درست فکر کرده بفهمند از مخاصمه ما چه صرفه خواهند برد
تفنگچیانیکه پیش رفته بودند مراجعت کردند و گفتند که ۵ نفر از طرف دشمن کشته شدند و جمع کثیری را هم زخمدار و مجروح رفقایشان از میدان
بردند در اینمعرکه سربازان ما دادمردی و مردانگی را داده بودند حتی بول و وگ کلیس من بول هم با چه یکنیفر اجوده و پیش ازان که با و برسند
با گلوله سینه کار شرا بساز مذمزه دندان خودش را با و چشانده بود امروز صبح روز بعد آسوده بودیم ولی نزدیک ساعت ۹ (سه
ساعت بظهر مانده) دشمنان با استعداد تمام پیدا شدند و اینمرتبه تمام سکنه جولوش را بکمک خود آورده بودند هرچند از رشحین خون اشخاص
که شب پیش هنوز با نها خیال آشتی و مصالحه داشتیم خیلی متضرر بودم ولی دیگر چاره نداشتم و بدون تردید چهار نفر مرد مجرب عاقل انتخاب نموده هریک را
سرکرده یکدسته قشون کردم و با ایشان گفتم که از جهات مختلفه در دره پیش روند و هرکجا گله و رمه یافتند تصاحب نموده و هر قریه را که
متصرف گردند آتش بزنند

طولی نکشید که جنگ شروع شد و دشمنان بزودی عاجز آمده فرار و کنان بسوی جنگلی نزدیک رودخانه بودند فرار نمودند و سه دسته را که فاصله کمتری
فرمان میداد تهور غالب شده بخیال آنکه هرجا وحشیان ایشان را بپسندند فرار خواهند کرد گریختگان را تعاقب نموده ولی همینکه وارد جنگلشدند
گروه انبوهی از بومیان دور ایشان را گرفتند و همه را بقتل رسانیدند و فقط یکنیفر همان قاصد یکه همراه ایشان روانه کرده بودم نجات یافته ما را
از وقوع آن شکست با کوار مطلع ساخت فی الفور یکدسته سرباز بجنگ عساکر فاراجا کسیل کردم اگرچه بکار او نخوردند ولی خیلی موقع
بعد دسته محکوم فرمان رسیدند زیرا که وحشیان پس از آنکه دسته اول را مضمحل کرده بودند بدسته ثانی حمله ور شدند خیال داشتم بدین ترتیب
خرده استعداد تیر اکه بجلو ایشان میفرستادم از میان بردارند و از این دسته هم دو نفر سربازکشته بودند و سلطانشا نیز با ضرب نیزه پهلویش را
دریده بودند که دسته کمکی از عقب رسیده شلیک سختی نمودند و حشیانرا متفرق کرده رفقای خود را از مرگ جهانیدند پس از آن هر دو دسته
بالاتفاق یکمرتبه دیگر بومیان شلیک کردند و بدون مقاومت و مانعی راه خود پیش گرفته هریک از طرفی بسمت مشرق و شمال دره روان شدند

دراین اثنا آبهای دریای غلیظی از جانب جنوب بجنوب شرقی دره بلند شده معلوم نمودند دو دسته جات سیم و چهارم نیز بشمان فایق آمده و قریب

پارچه پستی بود و ماتشان را طعمه آتش نموده بودند چیزی نگذشت که آبها یقین و حریق از سوی شمال و شرق نیز بروز کرد و ناچار یقین نمودم

که عساکر ما در همه جا بر دشمنان خویش مستولی شده ایشان را از پیش برداشته اند حوالی عصر دسته جات مراجعت نمودند و مقدار زیادی مواشی و غلات

غنیمت آوردند در این محاربه از طرف ما پست و یکنفر و از طرف بومیان سی و پنجنفر بهلاکت رسیده بودند روز سیم ما بشصت نفر مرد و لاور پیمان شکن

جنگ را شروع نمودم و بایشان حکم دادم که تمام طول دره را پیموده و راه خود از لوت و بودن بومیان شوم پاک سازند در شمال شرقی دره

بقریه بزرگ معتبری برخورده پس از مقاومت مختصری آنرا تصرف کردند و آنچه میسر نشده از انجا غله و حبوبات حمل نموده باقیرا آتش زدند هنوز

مدتی بظهر مانده بود که بومیان امان آوردند و دست از کشش و کوشش برداشته از ما پوزش خواستند و عساکر نصرت مآثر ما در خیال آسودگی و فراغ

بالی بدون غدغه و تشویش با بدوی خویش مراجعت کردند

صبح روز بعد قبل از طلیعه اردو ما نیز برچیده و در ستاد شمال عسکر بی درحالتیکه آذوقه شش روزه داشتیم و بومیان اینرا میدانستند و کوشش

سخت داده بودیم روبراه نهادیم هرچند برای مسافرتی که در پیش بود و پایست مسافت زیادی از ممالک غیر معلومه افریق را بپیمایم خیلی تفاضل

داشتیم ولی هنوز قافله ما هیئت باشکوهی داشت و جمعیتان بالنسبه کم نبود و تهیه و تدارک از اسلحه و سعه معاوضه بحد وفور داشتیم در وقت

حرکت از ساحل زیاده از سیصد نفر همراه بودند ولی همینکه سه روز بعد از وقوع قضایای سابق الذکر قافله ما به گونگو تومبو واقع در راه

رسید و در انجا همراهان ما سان دیدم کمال غصه دانده معلوم شد که زیاده از صد و نود و چهار نفر آنها باقی نمانده و در عرض سه ماه بواسطه

دوسنطاریا و قحطی و امراض قتلی و جنگ زیاده از صد و پست نفر افریقائی و یکنفر اروپائی تلف شده بودند و نیمه از تلفات برای جمعیت قلیل ما

خسارت بزرگی بود هر نفسیکه میمرد عوض ندارد و کار کار بزرگیست که باید چندین سال طول بکشد و تازه شروع شده و نمیدانم باندازه

که هر کس صبح برخیزد با خود میگوید امروز نوبت آخر عمر منست

فصل چهارم

ملاقات با سلطان پادشاه اوگاندا و بیان وضع درخانه و پای تخت او از اولاگا پای تخت قسمت دراوگاندا

مورخه دوازدهم اوریل ۱۸۷۳

این مکتوب را در کال عجله بشما مینویسم و هرچند مختصر است یقین دارم مطالعه آن جالب توجه خوانندگان روزنامه شما خواهد شد زیرا که

مضمون آن قسمی بر حل این مسئله مهمه است که آیا دریاچه وکتوریا نیانزا چنانچه پیشتر نداشته عبارت از دریاچه واحدیست یا موافق فرض

لیوکتس مرکب از چندین بحیره است متوسط لدی الیس قریب تمام سواحل جنوب شرقی و شمال شرقی این دریاچه بزرگ را سیاحت کرده ام و در تمام

خلیجها و تنگه ها و بندرات آن داخل شده ام و هرچند که هنوز کلیه مقصودم بانجام نرسیده ولی از روی اطمینان میتوانم عقیده خود را اظهار نمایم و یکویم

که لیوکتس در فرض خویش که نیانزا را پیش از یکهزار پنجاه سال قبل از این بر داشته اشتباه نموده و حق جانب پیکت و آنچه بگمان من میرسد آنست که در مشرق نیانزا

یا در شمال شرقیش دریاچه های دیگر وجود دارند که من بعد مفصلا بشرح آنها خواهیم پرداخت ولی ابدا نیانزا رابطه و اتصالی ندارند

در خصوص ممالکی که در این واقعه سیاحت کرده ام یادداشتها و اطلاعات زیاد کسب نموده ام ولی چون در اینجا کاغذ و سطر آرا و آلات نقشه کشی

ندارم خیال دارم پس از مراجعت باروپا نقشه آنها را رسم نمایم زیرا که از ترس طوفانهای سخت که غالب در این دریاچه روحیه میدهند و بملاحظه آنکه

کشتیها را سنگین نکرده باشم و بسرعت سیر کنم فقط اسبابهائی که برای کسب پاره ملاحظات جغرافیائی ماگزیر بود با خود برداشته ام

چنانچه قبل ازین بشما اطلاع کرده ام اردو را در کاج سی ای در مملکت اوسوگوما که بطول ۳۳ درجه و ۱۳ دقیقه شرقی و عرض ۲ درجه و

۳۱ دقیقه جنوبی واقعست قرار داده و از انجا خود با یازده نفر پارو زن و یک بلدورلدی الیس نشسته در ستاد شرق بسوی آفاق غیر

معروف روان شدیم و همه جا برای کشف مجهولات سواحل ارکنار کشتی رانی کردیم در شمال شیراتی شمالی ترین نواحی اوریری مملکت

اوژاژایا که دورنمای قشنگ و آن با منظر جلگه های خشک شیراتی خیلی تباین دارد ابتدا میابد و در آنجا کوههای مرتفع صاف کرتب

۳۰۰۰ پا از سطح آب دریاچه ارتفاع دارند دیده میشوند ساحل بهمگلت پست و بلند و پیچ و خم و سکنه آن بسیار ترسو و دیرانسند زیرا که

همسایه های قوی پنجه که دائما از اطراف آنها را میازارند و اعراب بردهفروش پانگانی بقدری چشم این بیچارگان را ترسانده اند که هرجا

اشخاصی مسلح بتفنگ به بینند دوری نموده و از مرمطلبا بایشان احتراز میکنند

سونگورو یکی از این تاجران گوشت بنی نوع بشر کشتی که گنجایش ۳۰ یا ۴۰ چلیک و شصت نفر را دارد و خیال دارد بتوسط آن

تجارت شنیع خود را رونق دهد سالها آرزوی من آنست که از طرف یکی از دول مامور میشدم که هرجا از این اشقیای رذل طبیعت را

میافتم بدار زنم و مخصوصا این شخص معلوم را که کیفر جنایات و قبایح اعمال و افعالش نسبت بهم جنس های خود چنانچه سزاوار بود مکافات کنم

بومیان جزیره اوووما نیز با مکر و غدر متوددند در اثنائی که بظاهر چند مطر از جزیره بنها کشتی میرانیدیم و با ایشان از روی خصوصیت و الفت

صحبت میکردیم یکمرتبه بر ما حمله کردند و کشتی ما را سنگبار نمودند از مشاهده این احوال بعجله تمام از ساحل همان آن را از کنار جستیم و پیش از آنکه

زیاد دور شویم من با طپانچه یکی از ان اشرار نابکار را بسزای خود رسانیدم چند میل دورتر در تنگه که جزایر اوووما را از جزایر اوگاندا

جدا میسازد داخل شدیم و در آنجا یکدسته کشتی که مرکب از سیزده فاتق بود مشاهده کردیم که قریب بیکصد نفر مرد جنگی مسلح نیزه و تیر و قلاب سنگ

قائمی

در آنها سوار بودند که از همه جلوتر بود محمول بر سه‌پای پاتات (که نوع سیب زمینی شیرینی است) بود و در کنین آن مثل اینکه میلهٔ داشتند با نقره شده
از دور آنها را بما نشان میدادند و اشاره میکردند من بپا و زنهای خودمان امر کردم پا رو نرنند تا بومیان نزدیک شوند و ما دیگه مشغول جا پا
زدن و اتباع پاتات بودیم سایر قایقهای بومیان نیز نزدیک شدند و ما را احاطه کرده کاکا از گوشه و کنار قایقها بنای دست درازی
و دستبرد گذاشتند همینکه ما ملتفت شدیم و من با تفنگ خود ایشان را تهدید کردم بنا کردند بقاه قاه خندیدن و فی الفور تیزه و سپرهای خود را
گرفته مستعد جنگ شدند در این بین یکی از قایقها که حامل خورد و ریزهای مسروقه بود شتاب هر چه تمامتر از ما دور شد و کنفرانسی کنان بر آن
سوار بود از روی استهزا آوازی در بیاوردند و ما را بتعاقب تحریص مینمود از ترس آنکه مبادا اگر آنجور کستاخ را کوتاه نکنیم دیگران هم
مال کار نخته شود تفنگ خود را آتش داده آن بی ادب را هلاک ساختم و قایقهای او فرستند که تیرها و چماقهای خود شان را بما پرتاب کنند تفنگ
مکرر تیر من بایشان مهلت نداده شش نفر دیگر را از پا درآورده باقی رو بفرار نهادند و در بین چند ساعت بلوا همی آشوب قره قیای فیل افکن من
یکی از قایقهای ایشان را سوراخ نموده و ما از دور و شت و اضطراب کبیین آنرا که در آب ریخته و دست و پا میزدند با کمال لذت تماشا
کردیم و پس از شلیک چند تیر دیگر رو براه نهادیم زیرا که پس از نهضت دادن سیزده قایق و صد مرد دیگر مجبور بمراجعت
و فرار نمودیم

در ورود بجزیره کرواچه بلد بقیم که بدون آنکه ما بایشان اظهار کرده باشیم و اطلاع بمقصد شدن ما را تا پای تخت قتیا همراهی
کنند پس از توقف کمی در جزیره کی پکی رفتیم با وکاکانو و از آنجا چند نفر قاصد فرستادیم تا ورود ما را در مملکت اوگاندا پادشاه
اعلام کند در بیان یکدسته قایقی که قتیا باستقبال ما فرستاده بود ملحق شدیم و آنها ما را تا خلیج مورشی سن همراهی نموده در آنجا در میان جمعیت
انبوهی زیاده از دو هزار نفر که همه بسیر قتیا تکان میدادند و تفنگهای خود را برسم سلام خالی میکردند از کشتی فرود آمدیم کمی از رؤسا ما را بمنزل
منتخبی برد تا از رنج راه بیاسائیم اندکی بعد شانزده کاووده بره مقدار زیادی پاتات و بانان و تخم مرغ و جوجه و شیر و برنج و روغن از جانب
پادشاه برای ما تعارف آوردند این عطیه ملوکانه زیاده از حد اسباب خجلت من شد و آرزوی قلمات آن سلطان بادل در دل من شهید تدریشه
بعد از ظهر قتیا پس از آنکه مستعد پذیرائی ما گردید کسی جهت ما من فرستاد همینکه از خانه بیرون آمدم خودم را در خیابان وسیعی یافتم که هشتاد پا
عرض و قریب یکمیل طول داشت و از دو طرف آن مستحفظین شخصی پادشاه و چماقیان و اتباع آنها که عدد شان تخمیناً بسه هزار نفر میرسید
صف بسته بودند

در انتهای رو برو ی این کوچه عمارت پذیرائی واقع بود که در سایهٔ آن از دور سلطان را منتظر دیدیم که بر کرسی نشسته و منتظر ما بود همینکه

من بطرف سلطان پیش میرفتم سربازها علی الاتصال تفنگهای خود شان را خالی میکردند و شش طبال در کمال شدت طبلهای خود را بصدای مهیب کوش
خراشی کوبیده و چندین سرنا چی هم با دو سرنای خود کرده بهمراهی ایشان هنگامه را ساز کرده و علمها و بیرقها از هر طرف در تموج و اهتزاز
بودند از مشاهدهٔ آن کمبکه و دبدبه که فوق شان و لیاقت من بود بفکر افتاده و از این پذیرائی متملقانه خیلی شرمنده گردیدم همینکه نزدیک
بعمارت رسیدم شاه که لباس عربی در بر داشت از جا برخواسته در حالیکه دست خود را بوضع مشخصی حرکت میداد بدون آنکه حرف بزند
چند قدمی برا استقبال کرد چنانکه طبلها و شیپورها آوازشان بلند بود ما بحرکت مقابل کمیکر ایستاده چند دقیقه بسکوت گذرانیده همدیگر را نگاه
میکردیم همینکه از ضرب طبل و شیپور منقطع گردید تحیر و اضطراب من زیادتر شد در این موقع قتیا و صاحبمنصبان بزرگش که قریب بصد نفر بودند
بر کرسیهای خود قرار گرفته و مرا نیز دعوت بجلوس نمودند پس از نشستن همینکه حالتم بجا آمد و اندکی آسوده شدم بفراغت بتمام احوال و
اطوار سلطان مقتدر پرداختم قتیا قریب بچهل سال دارد قدش بلند و باریک و شانه هایش پهن و سیمائی مطبوع و از قیافه اش آثار دوستی
و ملایمت هویدا چشمهایش درشت و ترکیب بینی و دهانش خیلی بهتر از کاکاهای متعارفیت زیاده باعراب دور گ شباهت دارد و دندانهایش
بسیار قشنگ و ظریف و نهایت سفید و قبر اندبعض اینکه قتیا شروع بتکلم نمود من شیفتهٔ او شدم زیرا که ظاهراً معقولیت و ادب در او بکمنوع
محبت و دلربائی و ملاحیت که هم در مجلس اول شخص را مجذوب خود میسازد و از مشاهدهٔ این صفات و حالات یقین کردم که شخص سلطان
علیمقدار برای من دوست و رفیق شفیقی خواهد بود که بلیاقت دوستازاو برندارم و التفات و مرحمت او را برای پیشرفت کار خود غنیمت دانم
قتیا شخصاً هیچ حیثیت از سید برغش سلطان نگمبار پست تر نیست و در نظرم مثل یکی از نجبازادگان صاحب نسب تیره رنگی آمد که لهجهای
دراز در دربار یکی از سلاطین اروپائی توقف نموده و کسب سوم و اطلاعات کرده باشد و هر کس مسبوق باشد که قتیا کی از بومیان افریقا
و قبل از ملاقات من بیش از سه نفر اروپائی ندیده یقین چون من متعجب خواهد شد و اگر تصور کند که وسعت خاک و سرزمینی را که او حکمرانی میکند از
۳۱ تا ۳۴ درجه عرض جنوبی ممتد میشود و بسهولت ملتفت خواهد شد که تا چه اندازه تسلط او روزی در ترقیات و تمدن اتباع افسر قیا
مؤثر خواهد داشت بدون شبهه قتیای امروز بکلی با قتیای جوان متکبر و مغرور یکه سبک و گرانت قلمات نموده اند تفاوت کلی دارد و امروز
در تمام ممالک او ابدا خونریزی و قتل زن و مرد واقع نمیشود و مدتها اتفاق میافتد که کسیر ا بجهت جرایم خوابانند سبک و گرانت
او را در زمان جوانی و نادانی و نخوت و ضلالت دیده اند ولی حالا او شخص کامل عاقل است و پیرو دین مبین اسلام است و برخلاف اراده
و هوسهای خود که سابق بر این نتیج شنیع و ناگوار میشد امروز محکوم قوانین متین دیگریست و تمام سرداران و صاحبمنصبان
عمدهٔ اش با او هم عقیده اند و تمام بلباس اعراب ملبوس و بر سوم و عادات ایشان مأنوس اند قتیا کید سه گنجی مخصوص دارد که مشتمل

برو ویست نفر و مرکب از همراهان اکروفراریان زنگبار و چند نفر از اهالی اوگاندا که دین اسلام اختیار کرده و خدمت او را گردن نهاده بودند
در عقب شخص مذکور عبارت از یکصد دل دسته از کارکنان مملکتی بود سپس دارها نیزه دارهای سلطانی قرار گرفته و در پی چنینش رؤسای بزرگ دربار و پسرهای
فرمانفرمایان ایالات مختلفه و مشایخ قبایل و نواحی مملکت بپیاده بودند قبل از من سؤالات بسیار کرد که همه آنها دال بر فراست و زیرکی او بود
و در ضمن اظهار داشت که چهارده روز قبل از ورود من بعزم شکار و صید طیور با اتباع خود به اوساوا آمده خیال دارد بعد از دو سه روز
دیگر بپایتخت خودش اوگاگالا یا اوراگا لا معاودت نماید تمام مدت توقف من در اوساوا را صرف عیش و نوش و خوشگذرانی و شادمانی
شد روز بعد از ورود مهمان را بتماشای سان و مشق بزرگ بحری قسیم هشتاد و چهار قایق جنگی که در هریک سی یا چهل نفر پارو زن نشسته بودند
در آنجا حاضر شدند و اقسام کشتی رانی و حرکات بحری را خوب بجا آوردند و امیر البحری کمال سعی را می نمود که در اظهار عظمت و شوکت پادشاه
بر همگنان تقدم جوید و تفوق یابد و بر حیرت نظارگان بیشماری که در اطراف سواحل جمع شده بودند بیفزاید سیصد نفر از نزدیکان سلطان که
همه خود را بلباسهای فاخر و زر و زیور آراسته بودند در آنجا حضور داشتند و در جلب نظار و غرابت و تازگی آنمجلس مزیت کلی داشت روز دوم
قیسا برای اینکه مهارت و شجاعت خود را در صید طیور آبی من بنماید بقصبه نفرا مذهبی قایق پرداخت و در راه یک دهو (قسم کشتی بزرگ اعراب)
که برای کشتی رانی روی دریاچه فرمایش داده بود بسازند تماشا کردیم محل اقامتش را هم در ماه رمضان (ایام پرهیز مسلمان) و پای تخت
قدیمش باندا را که مسکن و کرات در آنجا با او ملاقات کرده بودند دیدیم روز سیم حکم کرد تا شون مشق تیراندازی بنشانه زنی کردند
روز چهارم ماه اوت از آنجا کوچ نموده بجانب پایتخت بزرگ کیبوگا واقع در اوگاندا اوگالالا یا اوراگا را روبراه نهادیم
قیسا یکی از پادشاهان فی نشان هسته بقای مرکزی و حکمران کل ممالک کاراگوی و اوگاندا اونی اورو اونسوکو و اوسوئت و در
اروپائی زرگ و مردم دوستی که ترقی و تمدن هسته بقای مرکز یا طالب باشد یقین از ملاقات او چون من خرسند خواهد شد همه روزه در ضمن
محاوره و مجالست با او نکات تازه ملتفت میشدم که پیش از پیش قدر او را نزد من افزودند از جمله معلوم شد که این پادشاه خیرخواه تقلید
پیروی اروپائیان در ترویج اوضاع و صنایع ایشان خیلی میل دارد و چنانچه کسی او را تشویق کند و دلالت نماید عما یاد زیاده از حد باعث
ترقی و بهرمندی مملکت او خواهد بود مثلا قبل از وقت ملاقات آنکه شاید روزی بکنتاج جواهر از اروپائی بجهة او در شکه یا کالسکه بفرستد آورد
از هر طرف در ممالک خود راههای عریض خوب ساخته و پرداخته است چنانکه بپای تخت نزدیک میشدیم راه بزرگ او صاوا را عریض
میشد تا بحدیکه پهنای آن بصد و پنجاه پا رسید از آنجا شهر را از دور بنظر درآوردیم که در بالای بلندی واقع شده بود نظر بوسعت زمینهای
از آن ناحیه خوش منظر و حاصلخیز که مشتمل بر باغات و بساتین و مملو از انواع گل و یاسمن و گلستانهای بامانیه و مزارع سبز و خرم است حاظه

مصور الملک

قیسا

چسل کرد هر چند که گیاهای بیابان فراخ و وسیع میشود ولی ساختمان بد ترکیب و زشت آنها سبب نقص آن بنظر میرسد چون بهشت بود همچنین
من بتفصیل آنها نمی پردازم و تنها بذکر گل بلندی که در انتهای خیابان سر پا کرده و برق بزرگی که بر سر آن معلق نموده بود اکتفا مینمایم
چون بپای تخت رسیدیم معلوم شد که آن ساختمان های زیاد که بر فراز تپه دیدیم همان عمارت سلطنتی است و مشتمل بر نه محوطه محدود و سی و دو بنا و عمارت
چون که بواسطه غلام گردش مدوری که صد و بیست پا عرض دارد و از اطراف شش یا هفت خیابان پهناور عالی از آن منشعب میشوند از خود دارک
جدا و منفصل شده اند

روز بعد در کمال جلال و حشمت در عمارت مخصوص سلطنتی بحضور شاه رسیدم و هیچیک از مجالس و جشنهائیکه سابق روایت کرده بودم در آنجا واقع نشد
کشیکچیان که لباسهای پنبه سفید پوشیده بودند ابداً وضع و هیئت مضحک از میان نرفته بود بلکه رؤسا و سرکردگان که لباسهای فاخر قیمتی بطرز اعراب در بر داشتند خیلی با شکوه بودند حیاط حضور شاه خیلی وسیع و مرتفعست و آنرا با فی حصیر بسیار خوب و از روی صنعت ساخته اند و سقف آن
که روی دو تنه درخت که بعوض ستون قرار داده اند مکلیه دارد و از طرف داخل روی آنرا با رچه کشیده اند چهار روز بعد از ورود من خبر آوردند
که یکی از فرستادگان او نیز روبسمت پای تخت میآید و روز بعد با کمال لذت و شعف بملاقات نایب قلوفند سرهنگ که مستخدم دولت مصر
بود و از جانب کلونل گردون نزد من آمده بود نائل شدم با ملاقات هر چند کم اهمیت تر از ملاقات من با داود
لیونگستن که در سنه ۱۸۷۱ اتفاق افتاده بود لیکن برای طرفین خالی از شعف و لذت نبود شخص کولونل بلوفند را جوانمردی بسیار معقول
و با اطلاع و مسافری پر تجربه و ثابت قدم یافتم اطلاعات او در خصوص ممالک و نواحی و قبائل امین اوکاندا و مترجم بسیار کامل و قوی بود
و از اینجا چنین استنباط نمودم که با وجود اطلاعات کولونل مزبور و اکتشافات جدیده من از قبیل سرچشمه های دو نیل که در دریاچه نیانزا میریزد
و ممالک تازه که ما بین نیانزا و راه او تا بیمبه سیاحت نموده ام باید چیز زیادی از مجهولات جغرافیائی افریقای مرکزی باقی مانده باشد
باری ورود کولونل بلوفند برای من خیلی خوشبختی و سعادت بود و حضور او را غنیمت شمرده بتفصیل اکتشافات اخیره جغرافیائی خود و همچنین با
مکتوبات دیگر که مدتیست منتظر چاپ مانده بودند توسط او بشما فرستادم قصدم اینست که پس فردا به انوسوکرا مراجعت کنم و مجدداً در طول
ساحل غربی دریاچه نیانزا مشغول باکتشافات معرف الارضی شویم و پس از اختتام اینکار رهبت مسافرت را از زوره کاتونکا عبور داده
یکبار دیگر دیدنی از قسا کنم و بعد مستقیماً بسمت مغرب تا دریاچه البرت نیانزا بروم در انجا امید وارم بعضی از همراهان کولونل گردون
ملاقات نموده توسط ایشان چندین کاغذ دیگر که مشعر بر شرح اکتشافات و وقعات سفر من باشند برای شما بفرستم

فصل پنجم

(در سیاحت)

در سیاحت دیکتور نیازرا دنبال آنکو اینده بیاچه یکدریای داخلیست از قریه کاژیهای من نواحی اوشاهی واقع در مملکت اوسوکوما ۱۵ ماه مه ۱۸۷۵

از روی نقشه میتوانید بخوبی بمحل اماکنی که در مکتوب پیش نام برده ام و اسامی که در مکتوب حاضر ذکر خواهم کرد وقوف شوید و هرچند زیاد بیت که محبت داده آنچه را که در کاغذ قبل ذکر شده بود تکرار کنم ولی در اینموقع که از برای شما نقشه فرستاده ام بفایده ندیدم که مختصراً واجمالاً معنی آثار مخصوصه مالک و قبیله ماپین اوسوکوما و اوگاندا را بیان نمایم

مقارن ظهر بود که زیر خط استوا رسیدیم و بفاصله چهار میل بطرف شمال آب را سبز رنگ یافتیم و معلوم نمودیم که جریانی از جانب جنوب غربی در حرکت است در اینجا خلیج کوچکی از دور بنظر در آوردیم و چون در انتهای آن ابداً آثار زمینی پیدا نبود حدث زدیم مصب رود جانه شاه و گمان کردیم که شط بزرگی رقیب شیمیو مکشف ساخته ام ولی پس از یکساعت کشتی رانی سواحل از اطراف نمایان شدند و خلیج احاطه نمودند و سعت وجود خلیج مانکی دامو که در آن کشتی رانی میکردیم برما معلوم شد در مقابل قسمه یه لنگر انداختیم و سعی کردیم که چند نفر های گیرا که بنظر خیلی وحشی میبودند ملاقات خود نمائیم لکن آن وحشیان عریان فقط قدری ما را از دور و را نداز کردند و تعجیل در کپرهای پوستی خود پنهان شدند و انا از برای زنها و اطفالشان از تماشای ما چه تعریف کرده باشند که اینحیوان تازه با بالهای سفید از کجاست و بچه علت عزم که بران سوار بود چه مردمی اند که همه بر سر کلاههای قرمز دارند مگر کنفر رنگ پریده که لباسش سفید و صورتش چون نسنج بوده و بعضی کلمات غیر مفهوم بما خطاب کرده و ما را نرانده و یقین دارم که پس از چندی این حکایت یکی از قصه های غریبه خواهد شد و در عداد افسانه هائی که در اوتریا مشهور و بحساب خواهد آمد بلکه بواسطه شاخ و برگی که نتایج متوحش خام بر آن ترتیب دهند و آنرا موافق عقاید عمله خود زینت و آرایش نمایند پس از مدتی که این ماجرا بگذرد داستانی عجیب خواهد شد

چون دیدیم که ما را دارای سفینه و سفولیت باعتنائی نکردند و جوابی ندادند ما نیز از خلیج بیرون رفته در خلیج بزرگتر دیگری داخل شدیم که رودخانه اوگووه در انتهای آن میریخت و اهم آنرا پس از مدتی پرسش و سؤال صلاح دانسته از بومیان یاگر گرفتیم

در اینجا کاوهای آبی هما نقدر جسور و متهور بودند که بومیان ترسو و محجوب اندعده کثیری از اینحیوانات دو جنبتین سنگین زورق ما را احاطه نمودند و صید این کاوهای دریائی برای عملجات یک کشتی که مخصوص این کار ساخته شده باشد و بدنه اطاقت تحمل ضربهای سخت دندانهای اینحیوانات را داشته باشد خیلی مغتنم و مایه خوشحالیست بلکه از دیدن این حیوانات که نفس زنان میآیند و خود را بقایق ما میزنند خیلی لذت میبرند ولی لدی الیاس که مثل خانمهای ظریف لطیف و بی بنیه است پوست آن از سد رولبه های آن از نهنگ کوری نازکتر نمکن نیست با دندانهای عاجی اینصفت حیوانات عجیب متمادم شوم دیگر آنکه تمام آن خلال خلال و خورد شود و تمام ما قبل از آنکه

بتوانیم دست و پای خود را جمع کنیم طعمه تمساحهای گرسنه شویم

مثل مسافرت بنظر من شبیه تر از تعاقب و در افتادن با کاوهای دریائیست کشتی عزیز چوب سدر ما هنوز تا آنکه خدمت خودش را بانجام رساند چندین هزار میل دیگر باید طی نماید زیرا که وسعت غیر معلوم دیکتور یانیازا از طرف شمال غربی و شمال مغرب با دره ای الیس را دعوت مینماید که برویم و عجایب طبیعی و مناظر دلپذیر و اصفائی که اطراف آن نهفته مشاهده کنیم و در باچه البرت بارانی و ناگهانیهای طوفانی هرچند که از ما هنوز خیلی دور نداما را مطلبند که برویم و در دی امواج آنها کشتی رانی کنیم همچنین بحیره های بانگلو و موترو و دریاچه لین کلن در صورتیکه بتوانیم در مقابل صدمات طوفانها و حیات باطلاق زارها و موانع طبیعی و خصومت وانی بومیان مقاومت کنیم در آینده دورنماهای خوب پادشاهی مرغوب بامثروه و وعده میدهند آیا ما تصور این فواید و نتایج سودمند و امید حصول اطلاعات تازه فی اندازه را بلذت یکساعته تعاقب و صید این کاوهای دریائی زشت قبیح منظر خواهیم فروخت معاذ الله بگذاریم طلبان و شیفتگان این شغله هرچه میخواهند بگویند و رفتار ما را بکم جرأتی بلکه بی پیغیرتی حمل نمایند من میگویم و ادعا میکنم که این حرکت من از روی کمال عقل و احتیاط بود برای خوانندگانی که بصرافت این نوع قصه ها و شکارهای عجیبه میل و رغبت دارند دهان زدو خورد با یک گاو دریائی مشعور تبدیل (من بدلخواه آنرا در صفحات روزنامه ها شما فحش میدهم و هیچ نمیترسم از آنکه بتقصیر تفسیح و تهمت بمرافعه در محکمه شرع دعوت شوم زیرا که بحمد الله برادرهای نوعی او بیشمارند روزنامه های نیویورک هرالد و دیلی تلگراف را نمیخوانند) و کیفیت مصادفه با یک گله شیر را نگاشته ام و یقین دارم مطالعه آنها اسباب ضربان و اضطراب بیقراری دلهای جوان خواهد شد لیکن تفصیل آنها را بعد ازین وقتیکه در محل امنی بخاطر جمعی از رودزدیم و کارهای صورتی بهتر از وضع حالیه پیدا کردنقل خواهیم کرد پس حالا برویم بر سر مطلب و بگوئیم که ما پیغیرتانه با دو در شرعهای کشتی انداخته و بسرعت از جلو آندو گاو دریائی فرار نمودیم وضع سواحل از مینوانداتا اوگاندا را شرح داده ام و ملاقاتم را با میسا دکونونل بلوفند از صاحبمنصبان اتا ما ژور گرد و نزا مفصلاً ذکر کرده ام و تکرار آنها دیگر جایز نیست

فردای آنروز یکه کاغذ آخر مرا بشما نوشتم با پادشاه اوگاندا عهدنامه بستم که موافق شرایط متعهد شد و قبول نمود که سی قایق و پانصد نفر مرد من قرض دهد تا من و سرداران را از اوسوکوما رودخانه کاتونگا همراهی کنند و پس از حصول این وعده و وصول قایق باسم پیغامبر روز ۱۷ آوریل از خلیج مورشی من خارج شدیم و همه جا تقاضا سیر کردیم تا رودخانه کاتونگا در آنجا رئیس فرمانده اوگاندا با من گفت که میباید برود بسیاحت بزرگترین جزایر دریاچه که بمسافت دوازده میل از زمین واقعست ـ بقیه بیست قایق دیگر یکه قسما بما وعده کرده تدارک کند و در وقت رفتن دو نفر از اتباع خود را برای راهنمائی نزد من گذاشت و وعده داد که تا چند روز دیگر با تمام کشتیهای معهود بما ملحق شود من خیلی عجله داشتم که

سیاحت روی دریاچه را مداومت کنم و زود تر به اوسوگوما بروم زیرا که تشویش داشتم از اینکه مبادا در آنجا چیزی اتفاق افتد که اسباب منع پیشرفت مقصود و تعویق کار ما شود

روز نهم ماه مزبور وقت ظهر برای تعیین عرض و بعد بر ای تقدیر طول رصدات نجومی میکردم و بکمال افسوس میگویم که اگر من در حساب خیلی دقت میکردم و سهوی نمینمودم ولی بسیک در تعیین عرضهای سواحل اوکاندا قریب چهارده میل اشتباه نموده ..... مجبورم خیلی مختصر بنویسم زیرا که غلام سنیگارو که باید جلد این مکتوب شود تحمل دارد یخواهد خود را بقافله که مدتیست راه افتاده برساند در مرحله آینده مجدداً بتعداد نقاطی که معین نموده ام خواهم پرداخت و ضمناً بتفصیل چند حادثه که در عرض راه برای ما اتفاق افتاد در آن مندرج خواهم نمود که علت آنها در حالت خیلی بد و نحسی بهیئت مسافرت تحمیل شدیم ولی از جای شکر باقی بود زیرا که اگر دو روز دیرتر میرسیدیم شک ندارم که در کاروانهای بیابات مسافرتی برای ما باقی نمانده بود توضیح اینقال آنکه غیبت ما مدتی طول کشیده بود محاربه با اوادوما بواسطه تقریرات و تاویلات بومیان چندان عظمت و اهمیت پیدا کرده بود که فتح و ظفر سرگارنت و لسلی در مملکت اردشان بر قوم اشانتی در مقابل آن هیچ مینمود چون چنین روایت کرده بودند که ما تمام یکدسته قابلهای جنگی اوواد وما را بکلی منهدم نابود کرده ایم و بتلافی این واقعه چندین قبیله باهم متفق شده لشکر انبوهی بر سر کشیدند و بنوبه خودشان بالمره را مضمحل و هلاک ساخته اند بنقصه بی اصل و ای هرچند که دروغ محض بود لیکن بکمیت اسپ بارهای ما از هجوم پیشتاز و مستعد شده بود که باو نیامیه و از آنجا بزنگبار مراجعت کنند لیکن در اینجا نیز لطف و کرم خدائی ما را استعانت نموده بموقع رسیدیم و هرچند که صدمات بسیار کشیده بودیم ولی بازمارا از گرفتاری بعذاب بزرگتر نگاهداری فرمود پنجاه هشت روز بود که از اردو جدا شده بودم و در اینمدت در کشتی کوچک دلیر خودمان زیاده از سه هزار میل سواحل دریاچه را سیاحت کرده ام و هنوز بعضی قسمتهای جنوب غربی باقی مانده اند ولی ما قبل از آنکه بکلی اینجا را بمتر انجام رسانیم از اینجا خارج نخواهیم شد در مراجعت فهمیدم که یکی دیگر از دو رفیق اروپائی که برایم مانده بودند فرد ریک بارکر از لانکاشایر هوتل لندن در ۲۳ اوریل ۱۷ روز قبل از معاودت ما بگاراهای وفات کرده ناخوشی او چنانچه از نطق فرانسی پوکوک مفهوم شد سرماخوردگی فوری بوده که بعد متحبر بسکته شده و آنرا پوکوک (حمله سکته) نام نهاده بود من چندین نفر را دیدم که از این لرزهای سخت که مقدمه نوبهای شدید هستند ملتفت شده بودند حملات مذکور گاهی اوقات مریض بدبخت را قبل از آنکه تب بروز کند هلاک میکنند لبها کبود میشوند و رنگ عارض لون سیمای اشخاص یخ بسته گرفته خون منجمد میشود نبض ساقط میگردد از مدت پیرکه برای سیجان دوران خون بجان آوردن مریض هست آنکه بنظر من انفع و بهتر هست که او را در حمام بخار آب یا در آب خیلی گرم که قدری خردل آن مخلوط کرده باشند فرو برند و بعضی محرکات تقوی مانند عرق چای گرم یا دو نوشانند پوکوک هرچند پس از اتمام

وقتیکه بارکر میخواسته است بخوابد قدری عرق با و خورانیده بود ولی از بقدریکه باید تجربه نداشته و فکر چاره مؤثری نیفتاده بود و از آنجهت که نقل میکرد بفاصله یکساعت و نیم بعد رفیق او قالب تهی کرده بود فرد ریک بارکر در اوریری کمونیت قبلا بجمله تب شدیدی شده بود ولی عرق چای گرم او را بحالت صحت باز آورده بودند

از ما چهار نفر اروپائی که در حرکت هیئت مسافرت همراه داشت تا بحال دو نفر مرده اند من پیش خود هم فکر میکنم و از خود سئوال مینمایم و شاید که رفقای من نیز باینخیال را پیش خود شان خواهند کرد که (آیا این بار بحال که خواهد رسید و کدام یک از ما دو نفر شربت مرگ خواهیم چشید) ولی فرق نمیکند هر کدام میخواهد باشد زیرا که نمی توانیم از این بهتر زمین شوم فرار کنیم و نه قادریم که وضع حالت خودمان را اصلاح نمائیم بجمله آنکه ما و دریا بمقصد میل مسافت همه کثیف و بدهوا و ناسازگار باز در پیش رفتن هر چند زیاده از سه هزار میل مسافت باید طی کنیم همینقدر امیدواری و دلگرمی هست که از جاده های تازه عبور خواهیم کرد و ممالک غیر معلومه سیاحت خواهیم نمود شاید عجایباتی و مرموزاتی نهاده دریای ما را تسکین خواهند و زحمت و خشونت تب و مرگ را از یاد ما خواهند برد

فصل ششم

وفات ادوارد پوگوک مکتوب استانلی بمسیو هانری پوگوک پدر متوفی از کارهای او واقع در کنار دریاچه تنگانیکا نیانزا ۴ مارس ۱۸۷۵ اگرچه شاق و ناگوار است لیکن بر حسب تکلیف باید وفوه و سوگواری بسیار بایدمجبورا شما را از مرگ فرزند دلبند تان ادوارد پوگوک که بمرض مطبقه مبتلا شد بداء عقبی شتافت مطلع نمایم مدت خدمت او نزد من چندان طولی نکشید لیکن همین مدت قلیل کافی بود برای آنکه من بکما هو حقه بر اخلاق و اطوار او آگاهی پیدا کنم و امروز اندازه مصیبت عظمی را که برای شما رخ داده ملتفت شوم عقیده من آنست که کمتر پدر را اولادی بخوبی پسران شما روزی و قسمت شده است و اگر پدری تنها فخر نماید فرانک و تمدی در اینمورد خوشش قلبی و پاک طینتی و خوشخلقی خود شان را همه بر من نموده اند مخصوصا تمدی بواسطه مهربانی و دلربائی و سایر صفات ستوده اش خود را در دل تمام اهل اردو جا کرده و در اندک زمانی محبوب عموم عساکر و اجزا قافله شده بود

قبل از شتاب همه روزه علی الرسم قدری مقامات طرب انگیز بوگل (نوع شیپور کلید واریست از آلات موسیقی) او را استماع کرده از کسالت شب بیرون میآمدیم و پس از آن مشغول زحمات روز میشدیم و استمرار او قات شام را در آتش که در اردو میافروختند جمع شده از سردی ها و آهنگهائی که او با وا ریلج میخواند محظوظ و متلذذ می گشتیم هر وقت که از حرکت خسته میشدیم و ماندگی را از رسیدن پیش قراول باردو بشارت میداد و بالجمله از هر حیثیت طوری رفتار کرده بود که وجود او برای ما از هر گنجی بهتر و مغتنم تر مینمود و نیز باید بگویم که من

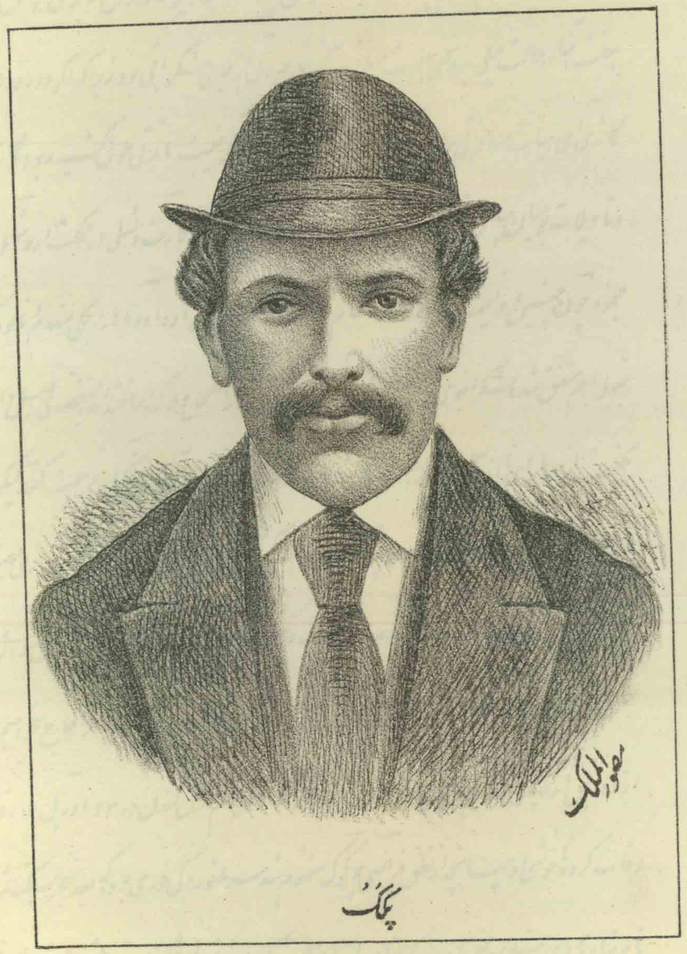

پلگ

بهیچکس رانمیدهام که در اینصافرت مثل پسرهای شما تاب و تحمل سختی و صدمات و صبر بر شقات آورده باشد زیرا که ابدا نشنیدم که فرانک و قدری شکایت کنند
یا از روی خود خواهی تن پروری مثل سایر رفقای بومی خودشان اظهار بیطاقتی بنمایند یا آرزو نمایند که کاش اینصافرت تشکیل نمیبافت و یا در خاک
افسردگانی که هستیم همچنین از روی صدق شما مطمئن باشید هم که همچنانکه وفات این پسر ارجمند قلب پدرانه شما را پریش و خون نموده ما هم از مفارقت آن
برادر عزیزان بکسره از شما پریش و محزون نیستیم چه در این دیار بر خطر تمام ما مثل اعضای یک خانواده هستیم و مصیبت یکنفر مسلم است باب ملال و تاسف
سایرین قیاس گردد در رود بسونا در مملکت اوریری پس از حرکت بسیار طولانی قدری نزد من آمده از درد عضلاتم شکایت کرد و اینچنین
پس از پست میل مشی پیاده حدوث بعضی اوجاع چندان غرابتی ندارد شد کسالت او بنظر من چندان مهم نبود و با گفتم برود بخوابد و قدری بپاسایید و یقین
داشتم که تا صبح دیگر دردهای او بکلی برطرف خواهند شد صبح دیگر که بعیادت او رفتم دیدم باز از درد زانو و پشت مینالد این بار گمان کردم مستلا
بزکام دوجع مفاصل شده و بعضی معالجات مناسب با مرض از او نمودم لی رونسیم همینکه از در دسینه عسرت تنفس و بیتابی خود برای من شرح داد
یقین کردم که مرض او زکام و درد مفاصل نیست اما چه علتی است نمیدانستم از تشخیص دهم
تب کمی داشت یکمشیع خردل و قدری ادویه مشتی با تجویز کردم طرف شب بنای هذیان گفتن گذاشت و چون زبانش را وارسی کردم دیدم تقریبا
سیاه شده و روی آن از رسوب خاکستری رنگی پوشیده شده از اینحالات حدث زده شاید که قارب و نوبه بدی چنانچه خود من در اوجیجی در سنه ۱۸۷۱ مبتلا
شدم شده باشد و صبر کردم تا تب او قدری تخفیف یافته کنه کنه با و بخورانم لیکن روز چهارم که باین گفتن و قلق او اشتداد یافت و بفرانک گفتم
تا بدن او را با اسفنج بشوید و پیراهن او را عوض نماید همینکه پیراهنش را بیرون آوردند دیدم روی سینه او از جوشهای کوچک زیادی شده است سوراخ
آبله پوشیده شده از مشاهده اینحال خیلی مضطرب شدم زیرا که احتمال آنکه آبله گرفته باشد میرفت و علیهذا تمام بدنم را جوع کنان کتاب
طب معلوم شد که مرض او تب مطبقه است و شرحی در خصوص علامات آن نوشته بود تقریبی واضح بود که بکلی شبهه بار طرف شد آنوقت فرانک و من
مشغول بمواظبت و معالجه او شدیم و با وچندروعرق خرا نیدیم و آنچه از دستمان برمیآمد فروگذار نکردیم و هرچند میدانستم که مرض خیلی شدید
و خطرناکست لیکن باز امیدوار بودم که قوه و بنیه جوانیش او را از آن بلا نجات دهد
ورود پنجم چون مجبور بمداومت سفر بودم قدری را در ها ماک خوابانیده بدوش چهار نفر گذاشته و روان شدیم روز ۱۷ ژانویه دوساعت
بظهر مانده در چیو یو اطراق کردیم و بمحض آنکه او را از ها ماک بیرون آورده در بستر خوابانیدیم طایر روحش از قفس تن طیران نموده بعالم جاودان
شتافت شب بعد جسد او را پای درختی بخاک سپردیم که روی تنه آن برادرش صلیب بزرگی عمیقا نقش نموده و وقتیکه قالب بیروح او
در مقبره میگذاشتیم فرانک دعای معروف کلیسای انگلیس را قرائت نموده همه برای او طلب مغفرت کردیم

هرچند لایق مدحی چاپلوس این نبود که در خاک فرنگستان بنا کامی جان بسپارد ولی محالست که کسی با این آسانی و راحتی بمیرد بطوریکه من آرزو دارم که هر وقت اجل من در رسد مانند او جان بسپارم اگرچه بواسطه اینکه قبل از وقت اگر قضا و قدر رخصت مهالک پر آشوبکه کمی بعد و جدال با اوتورها برای اتفاق افتاد خلاص شد لیکن یقین دارم که میل باطن او در همراهی با زحمات رفقای خود بوده آرزو داشت مباحث با باشا و از خطرها گذشته آبهای جاف خوشگوار چشمه های وسیع رود نیلرا بیاشامد هیچکس بیشتر از او از دیدن آنچه اکنون در مقابل چشم ما است حظ نمیبرد که او طبیعتا مجذوب دیدن دریا و تماشای آب میلی مفرط داشت خدایش بیامرزاد و روح او را غریق رحمت کناد

هرچند تکلیف مشکلی است ولی شما را وصیت میکنم که رضا بقضا داده بر مصیبت فرزند عزیزتان صبر نمائید و خاطر خودتان را تسلی دهید زیرا که الحمدلله فراغ زندگانی از قرار این جا چنین استنباط میشود که انشاالله با افتخار و شرف تمام بخانه پدری خود مراجعت خواهد کرد و چشم شما را از دیدار خود روشن و قلب شما را از بند غصه و محن آزاد خواهد ساخت امیدوارم که آن دوست عزیز و آقای محترم تسلیات صادقانه مرا قبول

خواهند فرمود هانری استانلی

فصل هفتم

وفات بارکر مکتوب استانلی بمادر متوفی قریه کاژهای من نواحی اوشامبی اوسوگوها در افریقای مرکزی ۱۰ مه ۱۸۷۵

مادام بارکر عزیز بر من جنین دشوار و شاقست که در خصوص این واقعه پر حزن و ملالی که این مکتوب شما را از آن آگاهی میدهد بشما چیزی بنویسم و خیلی دلم میخواست که کس دیگری این کار را بعهده میگرفت یا قلم فرانسی پوکوک رفیق پسر عزیز شما قبل از عزیمتش از انجا آنچه را که باو سفارش کردم بانجام میرسانید اگر نمیخواستم شما را از صدمه و تکان ناگهانی باز دارم هر آینه صبر میکردم تا پوکوک از تحریر تفصیل و سرگذشت دم آخر پسر شما فراغت حاصل میکرد زیرا که بتجا میبینیا شما را مطلع نمایم که فردریک بارکر از همنزل عاریتی خت برگرفته و بسرای جاودانی شتافت

تفصیل آنکه من با چند نفر بعزم سیاحت دریاچه وکتوریا حرکت کردم و فرانسی پوکوک و فردریک بارکر را بسرپرستی و موظبت اردو گماشتم مدت غیبت من پنجاه و هشت روز طول کشید و پس از مراجعت با اردو در حالتیکه امیدوار بودم که در اندک مدت همه کارها بوفق مراد خواهد گذشت بشما اخبر طالت اثر بگوش من رسید که پسر شما دوازده روز قبل از ورود من بمرض نوبه وفات کرده و زیاده از حد سبب تاسف و تالم من گردید آنچه اجمالا در خصوص ناخوشی و وفات او برای من نقل کردند اینست که برای شما مینگارم روز ۲۲ آوریل بارکر با رفیق پوکوک بشکار گاو دریائی

(رفته)

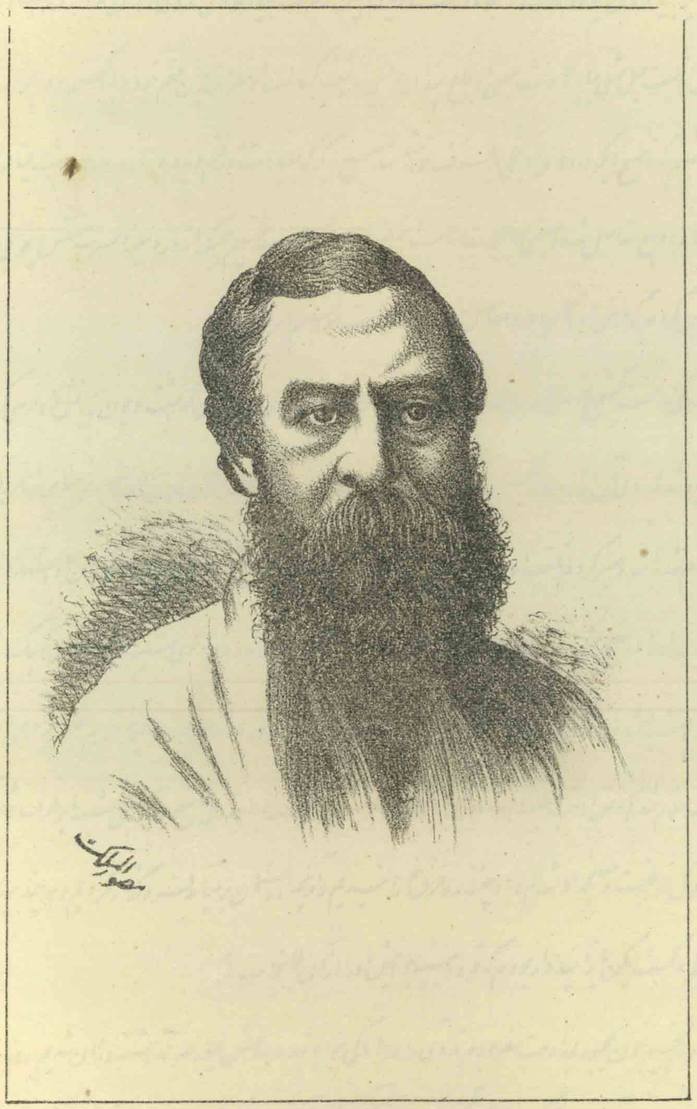

باکر

رفقه و تمام آن روز را بسیار گرم اینکار بود در روز ۲۳ نیز صبح گردش مختصری کرده و پس از آنکه چای خود را با قدری نان مصرف نموده و خود را
شست و شوئی داد یکمرتبه اظهار کسالت و بیحالی کرده و دراز کشید و چون در خود احساس برودت فوق العاده میکرد و انتظار خواب
نمود بود که سه نفر را واداشت که کف پای او بگذارند لکن هرچه عرق بر او نشانیدند و بالاپوشهای ضخیم روی او را پوشانیدند مدفع برودت
او را نتوانستند بگذارند بالاخره مثل اینکه خون در بدنش منجمد شده باشد چهار ساعت بظهر مانده یعنی یکساعت بعد از ظهر روز کسالت دم آخر را کشید
با چاپاری که بموجب پسر شما مفصلا شرح احوالات او را برای شما خواهد فرستاد رخوت و متروکات او را در اردو براج خواهیم کرد و آنچه از آنجا حاصل شود
با بقیه مواجبش را برای شما میفرستم و بعضی نوشتجات و عکسها با توراه او را من هنوز دم نگاه میدارم تا موقعی بدست آورده برای شما روانه نمایم
مادام بارکر عزیز آنچه میگویم همه را از روی صدق بدانید و مرا در سوگواری از مرگ شخص فرد بیک بار گر شریک بدانید زیرا اگر او شما را
فرزند دلبند بود مرا احمد مشفق و صدیق و همراه و رفیق بود اگر عمر شما وفا میکرد بوطن خود برمیگردید و منهم زنده میماندم و بآنجا میآمدم امید
داشتم که تلافی خدمات و زحمات او را کنم و خیال او را از دغدغه و تشویش مآل کار و امور معیشت آسوده نمایم و یقین داشتم که در اندک
زمانی مقام بلند او در نظر اعیان وطن جلوه کرشده یکی از عضوهای معتبر میگردید علاوه بر لیاقت و نجابت و عقولیت از جمله صفات مخصوصه او بود
و اعتماد من باو باندازه بود که حفظ و حراست تمام اندوخته و ذخیره اردو را بکف کفایت او گذارده و در هنگام غیبت خود فرماندهی سرکردگی
نصف عساکر و اجزای اردو را بعهده او محول داشته بودم

از ساحل دریا تا انجیل که مقصد و پست میل مسافت اغلب را پیاده پیمود و تنها وقتیکه مبتلا بمرض گردید راضی شد که او را سواری
از اسبهای بارکش کنیم آنچه یکمرتبه باو میگفتم چنان در ذهن و حافظه اش ثابت و منقوش میشد که هیچوقت دیگر تکرار آن لازم نبود و لفاق
نیافتاد که او را سهو و فراموشی دست دهد بالجمله از هر حیثیت کمتر آدمی مثل آنجوان ناکام دیده نشود و خیلی جای افسوس و دریغ است که از اینجا
یک چنین پسری چرا آرزو و امید وار من رفیقی با وفا و صدیقی دلسوز و طن مثل او شخص پاکدامن تلف خواهی نشقود شده و نه من تنها بلکه تمام اهل
اردو در این مصیبت عظمی با شما یار و در فوت آنجوان قابل عدیم المثال دیده خونبار داریم و متفقا از خداوند مسئلت مینمائیم که در این اندوه بزرگ
شما را صبری و در خور این بلیه بسیار کبری مرحمت فرماید هانری استانلی

فصل هشتم

در بیان وقوع حادثه خطرناک روی دریاچه ویکتوریا از جزیره ماهیگا واقع بمسافت سه میل از جزیره ماپره در کنار دریاچه ویکتوریانیانزا ۲۹ ژوئیه ۱۸۷۵

مسافرتی که فرمانده ای از بعده من محول کرده اید گویا مقدرش آنست که زیاده از حد و اندازه دچار رنج و بلا و گرفتار محنت و ابتلا شود و قتیکه
طفل بودم بخواندن کتب مسافرین و سیاحان رغبت تمام و شغف مخصوصا از خواندن سرگذشتهای من فرد و مقلدین او خیلی لذت میبردم و بکمال
شوق و میل تفصیل شورنجی و کلبت و سختی انیسافران دلیر را مطالعه نموده از خواندن آنها سیر نمیشدم ولی از وقتی که خودم متصدی اینکار بزرگ
شده ام چندان اضطراب و زحمت و پریشانی و محنت کشیده و دیده ام که کلی از این مشاغل متنفر شده که شرحشان در دفاتر اسباب افتخار و مایه مباهات
بیزار شده ام و اگر بگویم که خواندن و مطالعه سرگذشت این نوع کارها را بر قدم و قبول آنها ترجیح میدهم بگفته من اعتماد کنید و باور متعجب نشوید
وقتیکه مسافرت اول را در اوجنجی را با نیسافرت حالیه می سنجم می بینم که اولی بازیچه اطفال بوده
و اگر بخواهم تمام حوادثات و تفاقاتیکه تا حال در نیسافرت از برای من رخ داده مفصلا شرح دهم دفتری هفتاد من کاغذ شود و حال
آنکه هنوز ما در اول سفر هستیم و از اینراه دور و دراز چند مرحله بیش طی نکرده ایم

اکنون شرح مسافرت خودمان از اوگاندا تا اوسوگوما در کنار سواحل غربی دریاچه نیانزا پرداخته از آنجائیکه در مکتوب خود ختم کرده بودم
شروع مینمایم دو عدد از قایقهای قیصر را همراه داشتم که همچاقاتی لدی الیس را بدرقه مینمودند تا وقتیکه امیر آل گاگا با سی قایق دیگر
ما ملحق شود روزیکه از اردوخانه کارژرا جدا شدیم شب را روی ریگزاریکه در پای صفحه اوسوگورو واقع بود در محل موسوم به کاژیا بسر بردیم
بومیان بانجیل طبعا مهربان و مستعد پذیرائی غریبان بودند بعد از ظهر روز بعد در ماکوگو فرود آمده در آنجا نیز بومیان ظاهرا خوب از ما
میزبانی نمودند وقتیکه ما از کشتی پیاده شدیم تمام آنها بتوسط نیچه از کاه بعینه مثل امریکائی که یک جام شربتی گوارا یکسیاه غرق در لباس آلات
موسیقی مشغول آشامیدن بوده بعینی قطاع مصنوعی خودشان بودند رئیس آنها نیز که باستقبال و سلام من آمده بود نمیتوانست حرکت میکرد و چشمهایش
از شدت مخموری از حالت طبیعی خارج شده در دیدن هر دم سفید پوست چندان رغبت داشت که دو نیت یکی را دو میدید با وجود این حال
خودش و کسانش در کمال خوبی از ما پذیرائی نمودند و بسیجوا نمود کردند که از آمدن ما خوشحالند

سه چهار ساعت از شب گذشته یکمرتبه غرش طبل و هیاهو و قال و قیل بومیان بلند شده سر سیمه از خواب جستیم اوگاندائیها با گفتند که این
هنگامه را برای احترام و خوشآمد مسافرین سفید پوست می کنند اما من قبول آنها نزا باور نکرده باتباع خود گفتم که متلفت کار خود باشند و حکم
کردم تفنگهای خود را احتیاطا پر کرده و زیر سکهای گاه خود پنهان کنند خودم هم تفنگهائی که داشتم پر کرده سر دست گذاشتم
سوای عربده و هیاهو که لاینقطع شنیده میشد بقیه شب مزاحمتی دیگر معلوم نکردیم ولی مقارن طلوع همینکه از اردو بیرون آمدیم
خود مانرا در مقابل پانصد نفر مرد جنگی مسلح دیدیم که شب آهسته آهسته خود شانرا از بین کشیده ها ردو نزدیک شده بودند و یکمرتبه بر جوانه

دور ما بشکل نیمدایره کرفشد و راه کریز را از همه طرف جز از سمت آب برما بستند و نمودند

از ظهور جماعت مزبور علی الغفله خیلی متعجب شدم و با ورم نمیآید که همینقدر در سرزمین قیاهستیم با بجمله وضع رفتار این اشخاص خالی از غرابت نبود ابدا

نعره و فریادی نمی کشیدند و بهیچوجه روش دیوانه وار و سبعانه که کمتر نزد قبایل وحشی افریقائی که بیخبر هند مرتکب افعال شنیع شوند دیده بودیم

از ایشان مشاهده نمیشد زیرا که با وجود تغیر و تصمیم باطنی ظاهرا هیچ نمیگفتند و آرام ایستاده بودند حالت ما خیلی پریشان و سخت بود در مقابل

چندین نفر بومی مسلح که سکوت اختیار کرده بهیچوجه ما را از مقاصد خودشان مطلع نمیخواستند نمیدانستیم چه بگوئیم و چه تصور کنیم کرآنکه یقین مینمایم که این

جنگل تیره که ما را احاطه نموده دلیل واضح و بینی است که مقصود ایشان ریختن خون ماست از ترس آنکه مبادا جنبش و حرکت ما سبب سوء ظن ایشان

شود بحرکت ایستاده و مبهوتانه همدیگر را نگاه میکردیم

طولی نکشید که بواسطه رسیدن نفیر قبیله که شب گذشته از ما محافظت کرده بود بسکوت برهم خورد امر و زدیگر جناب رئیس مست نبود و بجهتی

که در دست داشت در مقابل وحشیان بحرکت آورده بسرعت دور سر خود چرخاند و آنها را چند قدمی مجبور بعقب رفتن کرد و پس از آن بسمت ما

پیش آمده عصای خود را بکشتی ما زد و ما را امر ببازگشت نمود و خودش دست بکار شده قایق ما را در آب انداخت همینکه زورق روی آب متلاطم

شد رئیس دیگری جلو آمده از ما سئوال کرد که چرا زورق را چندان بزمین پیش آورده اید در جواب باو گفتیم که از ترس لطمه امواج که مبادا شب

میان آب غفته و غرق شود خواستیم بعضی بعاذیر دیگر عنوان کنیم که رئیس اولی ما را مهلت نداده حکم کرد حرکت کنیم و برویم روی جزیره

مؤذیرا که چهار میل از آنجا مسافت داشت منزل نمائیم تا او بیاید و برای ما آذوقه بیاورد

بدون تعلل و تعجیج فرمایش او را اطاعت نموده بزودی بفاصله صد متر از ساحل دور شدیم لیکن چون وحشیهای دیگر اینجا ما هنوز ایمن نبودند در آنجا

توقف کردیم و تفنگها را حاضر کردیم که اگر لازم شود بضرب گلوله ساحل را از لوث وجود آن بومیان شوم پاک کنیم بومیان مسلح در لب دریا چه

بقدری زیاد بودند که اگر ما قصد دشمنی و نزاع داشتیم یا اگر برای مدافعه آنها مجبور بشلیک میشدیم یقینا خونریزی تحمی از ایشان میکردیم ولی

خوشبختانه پس از اندک گفت و شنود و قال و قیل رفقای ما بکشتیهای خود سوار شده صحیح و سالم در جزیره مؤذیرا بما تحق گشته قدری بعد بر رئیس

قبیله آمد و فقط چند خوشه بانان برای ما آورده و مرخص کرده و ما را بامان خدا گذاشت

بعد از ظهر رفقای امیرال ما کاسارا از دور بنظر در آوردیم که بتنبلانه بهمراهی قایق زیادی بسمت جزیره نزدیکی حرکت میکرد و شب را

در آنجا منزل گزید چون خیلی میلداشتیم باو بگوئیم که قدری در حرکت شتاب کند که از موزیرا حرکت کرده بجانب جزیره آلیس که سی و پنج میل از آنجا

بعد داشت روان شویم سر کردهای دو قایقی که بدرقه ما بودند تکمیل ما را مشایعت کردند ولی بملاحظه انقلاب هوا بجانب ساحل برگشتند

وفریاد کردیم همینکه باد فرو نشیند و هوا آرام شود باطنی شوند پاسی از شب گذشته بود که بجزیره آلیس رسیدیم و قایقها را بسوی روشنائی که از دور دیده میشد رانده در بندر کوچک آرام محفوظی داخل شدیم روشنائی که از دور میدیدیم آتشی بود که صیادان بامیره افروخته و مشغول نمک سود

کردن ماهیهای خود بودند علیجات من از شدت گرسنگی ظهار کردند که بروند و بزور آن غذای آماده را متصرف شوند لیکن من آنها را از اینکار

باز داشتم و ماهی گیران را استمالت نموده بقیمت دو برابر بقدر کفایت یکروزه علیجات از ایشان ماهی خریداری کردم

همینکه صبح طالع شد خودمان را در پای تلی یافتیم و ملتفت شدیم که ما من با در نزدیکی یکغار واقع است که از شعله تفنگهای برآمده صورت یافته بود

و جدا آن از دود آتش صیادان سیاه شده بومیان جزیره بدیدن ما آمدند و هرکدام کدسته گیاه سبز بعلامت صلح و صفا در دست داشتند

اگرچه نیت سالم و صادق بودند ولی طمعشان بقدری زیاد بود و چندان چیزهای گزاف از ما خواستند که آخر معامله ما سر گرفت و مقارن ظهر

کرسنه از آنجا حرکت کردیم و امیدوار بودیم که در جزیره وسیع و پرنکته بامیره که بفاصله بیست و پنج میل در جنوب غربی آنجا واقع بود وقتی

تحصیل میکردیم و جوع خود را تسکین میدادیم

در میان باران و رعد و برق متوجه شدیم آب دریاچه که از اطراف قایق ما چون کوه بلند میشد عاقبت بساحل دریاچه باز کرنا چسبته و قریب

نصف شب بود که بآنجا رسیده لنگر انداختیم تمام شب را باریده و ما در کمال زحمت بنگاهداری قایقمان و وی آب مشغول بودیم در طلوع فجر

بتعجل از آن لنگرگاه پرخطر قبل از آنکه نسیم تندی که از جانب شمال شرقی برخواسته بود برسد و ما را محافظت کند خارج شدیم و سه ساعت

بعد در خلیج کوچک من و آرامی که نزدیک قریه کاروری در انتهای جنوب غربی جزیره بامیره واقع بود داخل شدیم از مشاهده تلال سبز و خرمی

که دامنه های آنها تمام بساتین و مزارع بود و در اطراف آنها کله های چشمار از گاو و گوسفند میچریدند خطی کردم یقین نمودم که در آنجا آذوقه کافی

از بانان های رسیده یا بزور چاقو یا شیر فروشی بدست خواهیم آورد و از تصور آن ماکولات و همان تمام ما ها که از گرسنگی نزدیک بهلاکت

بودیم آب افتاد ولیکن بزودی از دیدن گروه انبوهی از وحشیان که فریاد کنان بسوی جایگاه مرتفعی که مشرف بر قریه بود میدویدند و بعزم جنگ

میکشیدند امیدمان منقطع و خوشحالیمان مرتفع گردید اما باز فرط جمع ما را مطمئن کرد و بخیال اینکه شاید بتوسط بعضی تحف و هدایای سنگین توانیم

رؤسای خونخوار مشکل پسند آنها را راضی و خرسند کنیم و آذوقه از ایشان بخریم شویم و بطرف ساحل پیش رفتیم همینکه بومیان دیدند در نزدیک

شدن بساحل ایشان اصرار داریم از بلندی بزیر آمده بتندی بسمت ما هجوم آوردند در اینوقت شرط حزم و احتیاط را از دست ندادیم و ضمنیکه

آهسته آهسته بسوی خشکی پارو میزدیم حکم کردیم علیجات قایق تفنگهای خودشان را پر و آماده نمایند و خاطرم جمع بود که اگر قصد وحشیان

نزاع و خصومت باشد قبل از وقت بعضی زمزمه و علامات استنباط خواهیم کرد و بموقع بازگشت خواهیم نمود ولی غافل بودم که ایشان ها حیله

میکنند و ما را بتله میکشند

بغاصله پست متر از ساحل توقف کردیم و من ملتفت شدم چند انگه نزدیکتر میشویم حالت غضب و خشم بومیان رفته رفته مبدل بخصوصیت و مهربانی میشود از طرفین معمولا رسم سلام و تعارف بجا آمد و بخوبی ما را خوش آمد گفتند و پذیره شدند که تر و بدو تشویش ما بکلی برطرف گردید و دعوت آنها را اجابت کرده بساحل فرود آمدیم اما بمحض آنکه کشتی ما بساحل مماس شد بومیان هجوم آورده قایق را چسبیده آنرا با تمام اشخاصیکه در آن نشسته بودند بزمین بردند بمجرد یکه کف برلب آوردند با چوب و چاق زمین و قایق ما را میکوفتند و فریادهای خود شانرا از غیظ بهم سائیده و نیشهای خود شانرا دیوانه وار در هوا جولان میدادند ولی هنوز مرتکب قتل و خونریزی نشده بودند گویا بر یشان آنها را از اینکار باز میداشت و عقلا گمان من این نعمت را برای موقع بهتری نگاه داشته بود در اینوقت ترجمانهای ما بکار رفته بودند و بکمال چرب زبانی و ملاقت لسان کطبیعی آنها است مشغول بفرو نشاندن و تسکین دادن خشم بومیان شدند و بدون آنکه نهار ترس و بیجرأتی نمایند آنها را از مقصد و منظور صلح طلبانه و دوستانه ما آگاهی میدادند بقسمیکه من و قفار از آهستگی و لیرانه و فصاحت کلام آنها متحیر شدم بلکه خود بومیان هم متعجب ماندند خودداری و آرامی عجالت و ترجمانان ما در آتش غضب بومیان مانند آب سکنجبین بود و مدتها بوشش و خروشش آنها را آهسته فرو نشاند لکن بارگاهی یکمرتبه چون ترقه از جا بجهیدند و بنای های هوی گذاشته با یاوه سوئیت و خبث طینت خود شان

ابرا نمیتوانند

نه ساعت تمام من روی شاهای عجوفانی نشسته بودم و سیر حدثات هنگامه را که از قسمین فرسپا اتفاق میسیمو میکردم و بنجر چند کلمه که گاه گاه آنها ترجمانان القا میکردم بچشم خود میدیدم بقسمی که اگر کسی مرا در آنحالت میدید مرا تماشاچی می پنداشت بیکطرف فارغ از آن آشوب و هنگامه میباشتم اما چنین نبود بلکه من بنحو استیم با پن وسیله از خود هستی در دل بومیان جایی و قسم و مشام هم در پیش خودم خرج و نیرنگ و خداع و فریب دیدم در اینصورت که ما اسیر و گرفتار آنقوم شریر بودیم هیچ چاره نداشتیم جز آنکه تا ایشان هنوز قدام بطعن و ضرب ننموده اند ما آرامی و سکون خود را از دست ندهیم و حتی المقدور سعی در آشتی و صلح نمائیم یا اقلا هر قدر میتوانیم زمان دار و گیر را بتاخیر اندازیم

نظر باین قصد بترجمانان یاد دادم که بنگامی رئیس که بر سر آن بومیان جاهل تسلط کامل داشت و جمله امور اجرا میکردند و با کمال فسر دگی او را اطاعت مینمودند و جهه مصالحه قدری پارچه و شیشه آلات و عده نمایند شاید شک کاظم را قبول نموده و از اجبار توپ پارچه و وعده کردن بتعلل بر و ارید های درشت شیشه خواست اجازه دهد بسلامت راه خود گیریم منهم بدون تامل اشیا مطلوبه را تسلیم او کردم اما همینکه تعلقات را گرفت و آنها را در محل امنی پنهان کرد و فقط همراهان خود را مرکز مجدد در بر سر ما ریختند و تا ما فهمیدیم چه خبر است پاروهای ما را شکسته شد نه ایمرتبه دو یعنی بود که شک کا با مکر و کید مخصوص بومیان بنای شادی و سرور کذاشتند و فریادهای شعف آمیز کشیده از زیردستی وزیر کی رئیس خود شان متعجب نمود و او را آفرین و ستایش میکردند

پس از آنکه پاروهای ما را گرفتند شک کا و تماشیش قبلانه را فتنه خویش پیش گرفتند و رفتند صرف ناهار کرده و همنا با هم در خصوص طرز رفتار با ما خاچها مشورت نموده قراری با خود دهند در غیبت ایشان زنی نزد ما آمد و با گفت که اگر میخواهید جان بسلامت ببرید هیچ چاره ندارید جز آنکه با شک کا عمل بخورید زیرا که او و اهل قبیله اش مصمم شده اند که تمام شما را هلاک کنند و اموال شما را تصرف نمایند هما ندم بنزد ک عجلات تا خبر ا بسالت نزد شک کا فرستادم و از او تمنای برادری و مصالحه کردم در جواب گفتند که نشویش داشته باشید و اندیشه بخود راه ندهید زیرا که هیچکس درباره شما گمان بدی ندارد و خود شک کا وعده کرد که فردا بار و بنای قبیله خواهد آمد و با (عمل خورده) عقد برادری خواهد بست و باس مودت را محکم خواهد نمود همینکه قاصد ما مراجعت کرد آثار رشاشت و ظفر از چشمانش ظاهر بود و تفصیل حال را برای رفقای خودش نقل کرد و ایشانرا از خلوص نیات شک کا اطمینان داد اما من آن اشخاص ساده و بیمغز را از اعتماد باین مردمان خائن بر حیله ملامت کردم و بایشان نصیحت کردم که جز هوشیاری و زرنگی و تدبر خودتان بهیچ چیز امید وار نباشید و مخصوصا با یشان تاکید کردم که بهیچ عذر و بهانه از دور کشتی دور نشوند زیرا که احتمال میرفت شک کا بهانه را که پاروها را شکسته بودند نیمرتبه نقشهای ما را

تصاحب کنند عجالتاً قایق از حقیقت بیان من متنبه شده تصدیق مرا کردند و متعهد شدند که قول من کنند

سه ساعت بعد از ظهر بومیان کم کم روی تپه بلندی که قریب صد متر از قایق ما فاصله داشت جمع شده بجای نوبتی طبل جنگ کوبیدند و پس از مدت تقریباً پانصد مرد جنگی دور سنگی که خطبه میخواند و ایشان را دعوت بجنگ میکرد گرد آمدند همینکه سخن او تمام رسید یکجا نعره از ایشان بسمت ما دویدند و طبل ما را بوده و دلال مهربانی دوستی با نفشند که تفنگهای خود را نزد ما حاضر کنید و مستعد دفاع شوید زیرا که در زمان جنگیان خواهید و سر همه شما را خواهند برید

همینکه دیدم سیاهان طبل نزدیک کارند همراهان خود را مسلح کردم تا کشتی را بآب اندازند و آن پنج پاره هم با وجود قلت عده از روی ناامیدی بهت نموده آنرا بلند کردند و در دریاچه انداختند و از بسکه در راندن آن زور زده بودند و کوشش کرده بودند تمام خود را نگاهداری نموده همه قایق در آب ریختند از مشاهده این حال وحشیان فریاد غضبناکانه کشیده چون با سوی قایق ما دویدند من گلوله های مخروطی شکل تفنگ فیل کشی ام را در میان ایشان خالی کردم پس از آن یکی از عجالتاً را گلک کرده بقایق سوار کردم و باو امر کردم که با دیگران من با وحشیان مشغول زد و خورد هستم او سایر قفای خود را مدد کرده بکشتی سوار کند در دفعه ثانی از شلیک تفنگ من که با چهار پاره کرده بودم در میان بومیان یقین چنین سخت بود است زیرا بدون آنکه یک تیر بیندازند پا بفرار نهادند و فرصتی بدست آوردیم تا دیگران رسیده پیش از آنکه دشمن بتواند قایقهای خود را بآب اندازد آنخلیج کوچک خارج شویم کسان من همه شتاب فتحاب مجرب بودند و در امور دریانوردی چنانچه میسایست تکلیف خود را بجا آورده صحت نظر مرا ثابت نمودند هرچند رسیدیم ولی ایشان دست و پای خود را گم کرده بعض آنکه در زورق جا گرفته نشیمنها و تخته های پله ها را کنده و اسیکه من تفنگ بدست در جلو ایستاده و از میان انبوه دشمن آنهائیرا که جسورتر و نزدیکتر بودند انتخاب نموده هدف تیر میکردم ایشان بشدت مشغول راندن کشتی بودند و مرتبه بی در پی شاخصیرا که میخواستم قایق خود شانرا بآب اندازند پرتاب کرده و آن پسر کرده که همراه پنجاه نفر آمده و طبل ما را دزدیده بنظر در آورده بسزای خود رسانیدم از قرار یکه بعد شنیدم انگلوله سر کرده او با دو نفر دیگر که عقب سر او ایستاده بودند مقتول ساخته بود و این نتیجه فوق العاده در دشمن وحشیان متعصب ساده بیش از تیرهای پیش اثر کرده بود

چون از خلیج خارج شدیم دو قایق که جمعیت زیادی در آنها نشسته بودند دیدیم که از معبر باریکی بیرون آمده و ما را دنبال کردند من که اکنون بفاصله صد متر بما نزدیک شده بودند آنوقت تفنگ فیل کشی ام را که گلوله هایش می ترکیدند گرفته چهار شلیک پیاپی کردم از این چهار شلیک پنج نفر بقتل رسیدند و یکی از قایقهایشان در هم شکسته و غرق گردید این ظفر قطعی اسباب یأس بومیان شده مارا بحال خود گذاشته دیگر

متعرض ما نشدند لیکن شنیدیم که یکی از ایشان با آواز بلند با فریاد زد (بروید و در دریاچه بنا را بمیرید) و همینکه وحشیان تلفات خود را شمردند روی هم رفته چهار دهنفر از ایشان کشته و زخمدار شده بودند و هرچند که بنظر من هشت پاروی یک طبل برای ایشان جنگی کران تمام شده بود ولی از آنجا که در کشتن و ریختن خون ما کمال سعی و جد و جهد را نموده بودند لیاقت و استحقاق این تنبیه و گوشمال را داشتند

نسیم ملایمی که از خشکی میوزید مشرع زور قها را کشوده تا نزدیک شب قریب بهشت میل در امتداد جنوب غربی را بپیمود و رسیدیم تمام شب بحکم من عجالتاً پاروزدند ولی چندان راهی را قسیم و کاری از پیش نبردیم در طلوع آفتاب ۲۰ میل جغرافیائی بیشتر از جنوب غربی با پیمود دور نشده بودیم و تا ظهر هم زیاده از پنج میل دیگر نتوانستیم قطع کنیم در این وقت از جانب شمال غربی با بادی برخاست قایق را بجلو انداخت بسرعت تمام هر ساعتی پنج نود (هر نود بحری معادلست با ۱۵ متر) حرکت میداد میدوار بودیم که اگر همان قیره باد نبود قبل از نصف شب میتوانستیم خود را بایک لنگرگاهی برسانیم ولی نزدیک چهار ساعت منصف شب مانده طوفان سختی در گرفت و چون پاروزنی دستی هم نداشتیم که مقاومت کنیم و قایق را متوقف سازیم باد ما را از جزیره دور نمود و هرچند هم تلاش و کوشش کردیم بجائی نرسیدیم چون دستمان از همه جا کوتاه بود پناه بخدا برده خود را تسلیم لطمه امواج و طوفان کردیم بسیاری از خوانندگان یقیناً در مدت عمر دریا دچار طوفان شده اند و شاید بعضی هم در قایقهای کوچک گیر کرده باشند ولی باز حالت ما سخت تر و خطرناکتر از آن بود که بتوانند تصور آنرا بکنند در وسط تخته سنگهای مهیب و جزایر مجهول پشماری حیران و سرگردان مانده بودیم و چند میل پیشتر از خشکی دور نبودیم مردم اطراف همه وحشی و خونخوار اگر ما را بچنگ میآوردند بدون شبهه همه را می کشتند یا لااقل بقید بندگی و غلامی در میآوردند و اگر قایقمان می شکست تمام طعمه نهنگهای دریاچه میشدیم یا در روی یکی از آن جزایر بی آب و علف از گرسنگی و بیچارگی تلف میشدیم باری اینهمه شاید چندان خسته کوفته بودیم که با استثنای قراول کشیک همه بخواب رفتیم و فاصله بفاصله او را بیدار کرده آنهائیرا که در قایق جمع شده خالی میکردیم

سفیده صبح حالت طوفانی و تلاطم امواج آرام گرفتند با وجود یکه ذره خوراکی از هیچ نوع در کشتی یافت نمیشد و همه هم بگرسنگی قدری قهوه نرم هیچ چیز نخورده شتم و مدت چهل و هشت ساعت تمام ابدا قوتی صرف نکرده بودیم باز همینکه بنای پاروزنی شد عجالتاً مسرت و کمال مراطاعت نموده از روی میل مشغول پاها خدمت شدند و باد ملایمی از جانب مغرب برخواست ما را بسرعت بطرف مشرق سوق کنیاند و دو ساعت بعد از ظهر نزدیک جزیره رسیدیم که من آنرا جزیره رفشور (یعنی ما من) نام نهادم پس از سیاحت و گردش در اطراف جزیره معلوم شد که محیط آن تقریباً دو میلست و بقاسکون بوده و در آن کشت و زرع هم میشده با کمال ذوق در این جزیره بجد و فور نباتات سبز

دیگ میوه رسیده دیگری یافتیم که درشتی و شکل آن شبیه بالو بالوی مزه خرما میداد و از مزه خوشمزگی دو قطعه اردک وحشی هم شکار کردیم و همینکه شب در رسید در اردوی محفوظ و مصون خود مان در کنار ساحل بگزار استراحت کرده با کمال خلوص و حضور قلب شکر خداوند تعالی را بجا آوردیم

یکروز تمام در جزیره رفشور توقف کردیم و بخیال افتادیم که با وجود نزدیکی او سوکو ما ضرری ندارد بتفرج و سیاحت جزیره بیتو که دامنه های سبز و خرم آن نمونه از باغ ارم بود بپردازیم و همینکه خواستیم از کشتی پیاده شویم گروهی از بومیان در رسیدند و ما را بضرب سنگ و چوب دکمال خشونت و بختی از جزیره خود بیرون کردند و ما هم چون فشنگهامان بواسطه باران تر و ضایع شده بود ند ناچار تسلیم شدیم و کله خورده سر عاشی قایق اکشوده بتجسس ساحل جهان نوازتری روانه شدیم

دو روز بعد نسیم تندی بخواست و ما را در خلیج کوچک شبیه جزیره اویره داخل نمود در آنجا گوشت و پاپا و شیر و عسل و تخم مرغ و جوجه وغیره خریدیم و بدون انکه لنگر بیفکنیم در قایق طبخی کرده بلذت و اشتها نیکه فقط اشخاص گرسنگی کشیده و سختی دیده تصور از اقیانوسها میتوانند صرف نمودیم و در نیمه شب نسیم ساعد اغنیمت شمرده شراع آویختیم و بسوی او سوکو ما روان شدیم سه ساعت از نصف شب گذشته وسط خلیج رسیده بودیم که ناگاه تغییر کردگی طبیعت میخواهد قدرت خود را بما بنماید و رگبار بارگی که دانه های آن بدرشتی فندق بود ما را کلوله باران نمود آسمان مانند قیر سیاه شده بود و ابدا ستاره دیده نمیشد برقهای درخشنده و رعدهای غرنده از هر طرف متواتر شده یکی خط سمع را آتش در گوش کردی و یکی خط بصر را دست بر چشم نهادی امواج بکوچ بر کوچ در میرسید و هر لحظه بیم آن بود که زورق ما را زیر و زبر یا پایان آید کوشش فایده نداشت و عنان اختیار از کف پیرون فتاده بود خود ما را بخدا سپرده و کشتی را بحال خود بازگذاردیم و یقین کردیم که تیر نفرین بومیان با مپیره کار گر شده بیتو (بروید و در دریاچه بنیاز بمیرید) بهدف اجابت آمده و تمام ما در آنورطه بهلاکت خواهیم رسید بالاخره صبح روز بعد که هوا تیره و سرد بود دست میل بیشتر از کارهای معینی از محل اردوی خود مان فاصله نداشتیم و سرعهای کشتی را کشیده و در پارو زنی کوشیدیم در ابتدا باد چندان مساعد نبود ولی در آخر ما را معاونت نمود و بخیر و خوشی در کنار ساحل او سوکو ما در مقابل اردوی خود مان فرود آمدیم از فاصله چند میل که اهل اردو ما را دیدند پیوسته ما را سلام میدادند و چند انکه نزدیکتر میشدیم شلیک احترام میکردند و بسیر قهارا حرکت میدادند و همینکه کشتی نزدیک بساحل رسید پنجاه نفر از ایشان در آب داخل شده مرا از قایق بیرون کشیده بدوش خود سوار کردند و دست زنان و رقص کنان و با کوبان نجنگی بردند پس از انکه بدینطریق شادی و خوشنودی خود شان را اظهار داشتند مرا بزمین گذاشته حلقه وار دور مرا گرفتند و گذارشات مرا که حالا بر ایشان نقل کردم استماع نمودند و در اینجا سیاحت روی دریاچه دیکتوریا را با تمام رسید

(فصل)

فصل هفتم

در بیان تشبیه بومیان با مپیره و نتایج ان مکتوب از بندر دمو واقع در جنوب شرقی اوگاندا ۱۵ اوت ۱۸۷۵

هیئت مسافرت انگلو - امریکن (انگلیس امریکائی بالاخره با وگاندا وصل شد و حالا بر ذمه منست که بیان نمایم برای شما که چسکونه بانجا رسیدیم و چه زحمات کشیدیم و عقاید م آن است که شرح وقعات آن هیچوجه از آنچه تا امروز برای شما نوشته ام بفایده تر و کم اهمیت تر نخواهد بود مکتوب آخر مرا بذکر پذیرائی که سربازان و حمالان اردو در مراجعت از بانجا آورده ختم نموده بودم و در اینجا سلسله شرح ختم آن وقایع می پردازم

پس از انکه مختصرا سرگذشت سیاحت پرخطر خود را برای اهل اردو حکایت کردم فرانسی پوکوک را گفتم مسوطا را پورت گذارشات اردو را در مدت مدید غیبت ما و شرح وقایع اتفاقیه آن را جهة من بنویسد

اول چیزیکه در این اوراق بنظر من رسید این بود که اندک زمانی بعد از رحلت ما در میان اردو منتشر نموده بودند که بومیان او گورو سر ما را بخته و کشتی ما را بزور گرفته اند و از اردو بناه نفر بکمک و استخلاص ما روانه کرده بودند

مطلب دوم تفصیل محاربه با اوادوما ها بود که شاخ و برگ زیادی بآن قرار داده نصف بیشتر آنرا اغراق گفته بودند و منتشر کرده بودند که بچنگ لشکر انبوهی افتاده تماما کشته شده ایم

مطلب سیم شعر بقصد شورش و فساد بومیان بود که در خفیه کنکاش کرده بودند و میخواستند با اردو حمله برده آذوقه و اموال ما را بتصاحب روسای مفسدین کی پنگیری شاهزاده لوتاری و کوره ره شاهزاده کاین سی و رئیس ایگوزا بوده اند خوشبختانه کادوما شاهزاده و رئیس سرزمینی که کارهای اجزاء آن محسوب میشود سرکرده اردوی ما را از آن اتفاق آگاهی داده بود و فورا بدفع شر و منع فساد کوشیده سربازان افشنگ و لوازم جنگ تقسیم کرده و طلایه و جاسوس در اطراف اردو برای دیده بانی پراکنده نموده لوازم احتیاط را بعمل آورده بود لیکن آن احتیاطات و تدارکات همه بصرف نمانده بودند زیرا که در این بین رئیس ایگوزا فوت نموده و اصلا خیال ایشان سیر نگرفته بوده است

مطلب چهارم شرح عصیان سربازان و حمالان اردو بود که مصمم شده بودند که اگر تا ۱۵ روز دیگر یعنی تا اول ماه (بانا نگوگا) یعنی آقای بزرگ که من باشم مراجعت نکنند تمامشان اردو را کنده شته بجانب او نیانیمبه بروند و از حسن اتفاق ورود من درست میعادان

روز آخر ماه کهنه پوست و چهار ساعت قبل از آنوقتیکه برای حرکت معین کرده بودند واقع شد

مطلب پنجم قصه پرغصه وفات فرد یک بار کروشش نفر دیگر از اشخاص قوی و کارآمد را بود که مرض فی و سنطاریا و تب تلف شده بودند خبر مرگ بارکر جوان جنیلی مرا متأثر و افسرده کرد اینجوان برای اعمال و شاغل مسافرت هوش و استعداد و غریبی داشت و طبعاً مایل باینکار بود در وقت حرکت در عین صحت و سلامتی مزاج و خوشحالی از او مفارقت کردم و در مراجعت جز توده ریگی که رفیقش پوکوک بمن نشان داد و گفت قبر او هست اثر دیگری ندیدم از او !....

از اختلاف لون پوست خودم و پوست پوکوک خدمتکار اروپائیم خیلی متعجب شدم از آنجاکه بیشتر اوقات پوکوک زیر چادر منزل داشت پوست او بنرمی حریر و هم رنگ شیر یا قیمانده بود و حال آنکه شعرهٔ من از اثر آفتاب سوزان استوائی آفریقی سوخته و تیره گشته و خیلی بجلد هندیهای امریکی شباهت پیدا کرده بود پوست روی بینی ام چهار بار از نو روئیده و چشمهایم چون چشم وحشی ترین گاوهای جنگلی که در عمرش یک بار تا دور اسپانیولی کشته باشد سرخ و پرخون شده بودند

همچنانکه راحت روز یکشنبه برای مزدوران پس از یکهفته کار و زحمت شیرین است و همانطور که طوفان پس از مدتی قطع دریاها و بردن رنج طوفانها چون مبتدی میرسند خوشوقت و خرسند میکردند ما هم پس از مراجعت از سیاحت نیاگارا از آن چند روز یکه آسوده بیم و اضطراب نبودیم زیاده از حد متلذذ شده حمد خداوند را بجا آوردیم طوفانهای سخت بارانهای دائمی ابرهای تیره و انبوه امواج متلاطم چون کوه قلت آبادی و چولی جزایر و بی انسانیتی و آزار قبایل وحشیار همه دیگر بنظرمان خواب و خیال مینمودند زیرا که چنان غرق لذت راحت و فراغت بال بودم که از زحمات و مشقات گذشته ابداً یاد نمی نمودم بلکه چیزیکه بیشتر اسباب تمتع و حظ ما میشد تصور انقضایای مختلفه بود که روی دریاچه برای ما اتفاق افتاده بودند و در آنضمن که بدن ما از کسالت و خستگی استراحت میکرد روان ما نیز از توهم نقشه و اوضاع آنهمه ممالک جدید الاکتشاف و آن وسعتهای بی پایان آب شیرین صافی که سیاحت کرده بودم لذت میبرد و محظوظ میشد چمنهای خوش منظر اطراف سواحل که با نواع ریاحین آراسته و دسته دسته پاپیروس بر آنها رسته بود و جزایر سبز و خرم که هر وقت در یاچه طوفانی میشد در بناه آنها پناه میبردیم و در رفاه بودیم و تخته سنگهای معظم که گفتی طوایف اجنه و دیو آنها را روی هم انباشته و کنده اند و جلگه های پرحاصل بی نظیر و تپه های پرنزهت مشید بر تمام متدرجاً بخاطر ما خطور و قلب ما را مسرور میکردند ولی خیال ما بیشتر متوجه مملکت پرنعمت اوگاندا و پادشاه تیز هوش پرتدبیر و مردم محبت مهمان پذیر آنجا بود زیرا که در اینمملکت چندان خوبی دیده بودیم که آنی از یاد او غفلت نمیکردیم همیشه دوست داشتیم اوگاندا را مملکتی فرض کنیم اسباب ترقی در آن مهیا و ارکان تمدن در آن مشید بر سر تلپش قریه

(آبادی)

آبادی پیدا و از هر قریه منار و کلیسائی هویدا نوای ناقوسش در گوش زائرین آواز شادمانی پرنغمت و آهنش گوارا بنا در گوش از مراوده کشتیهای تجارتی وغیره مفهوم و مرتسمش بحرفه و مکسب صاحب آش و لوغوغای کاخانه جاتش در گوش گیتوان رسیده شهرهای پرنقش تا آسمان کشیده اگرچه شبهه نیست که روابط دوستانه ما با پادشاه اوگاندا و مردم آنسامان ما را وادار کرده امد که کمپنی تجاری برای آینده آن مملکت تشکیل کنیم و در واقع خیالات که در دل ما خطور میکند پس حقوق محبت و مهمان نوازی اهالی آنسرزمین است لیکن یقین است که استعداد ذاتی و لیاقت مردم آن ساحت ما را در پیش پای حال آنها بحصول تمدن و تربیت دلالت کرده است با بجمله از حوادث و بلیات سهمگین که بر ما گذشته بود وفات با کیستا قابل بنظرم آمد که بومیان مست در آنها نشسته بودند و ما را در بال نمود آب جو با تعارف میکردند و جنگ با اوداوداها و مناذعه کاژوا دخت و پست فطرتی و طمع بعضی بومیان و ایام کوسکی و قطعی و لیالی طوفانی وغیره را نیز بخاطر میآوردیم و مذکار این تلخیها و سختیها که الحمد لله امروز بخیر و خوشی گذشته و جز یاد آنها در ذهن ما اثری از آنها باقی نیست آسایش و راحت ما را لذت تازه بخشیده دلمان از شکر من و رفقای نیمه وحشی ما انجذاد و انما وفا در توانا که تا نهایت ما را از تمام مخمصه ها رهانیده و نجات داده همواره تزاید نماید نه تنها ملاحظه کسالت و خستگی همراهان بلکه پولیتیک هم اقتضا میکرد که چند روزی بکار بنا نشیم و توقف نمائیم تا ایران ما گاسا که خیلی در حرکات خود بطی و تنبل بود با قافله اش برسند با وجود و قاییکه در بانیره برای من رخ داده بود در واقع نمیتوانستم تصور نمایم دن او را نکنم زیرا که چند قبل از رسیدن من او با دو نفر از رفقای من به اوسوگو رفته بود و یقین داشتم که ایشان او را مجبور بمراجعت کشت او دوی ما خواهند نمود ولی چون روز گذشت و از ماگاسا خبری نشد یقین کردم که دیگر او نخواهد آمد و مهیا شدیم که از راه خشکی و طول سواحل دریاچه بجانب اوگاندا روان شویم و تقریبا در شرف حرکت بودیم که ناگاه قاصدی از جانب رووما پادشاه اوزینزای جنوبی بارد و وارد شد و مکتوبی با نخصمون بدست من داد

« رووما آدم سفید را درود و سلام میفرستد و میگوید که ایذا حتیاج با متعه و شیشه آلات او ندارد و آدم سفید هم بیسیم جه با ذون بعبور از مملکت او نیست رووما ابداً میل قلمات آدم سفید و مثال رنگ پریده موزر و چشم درشت او را ندارد و از نشان هم نمیترسد و چنانچه آدم سفید بمملکت او پا گذارد و ما را از رو رکار او خواهد در آورد » این نوشته تمام محبت خیلی سختی بود و راه را از اطراف بر ما مسدود کرد زیرا که از یکطرف بواسطه خیانت ماگاسا که قبلا با او اتحاد نموده و ما را با و سپرده بود مسافرت با وگاندا از روی آب غیر مقدور بود و از یک رووما هم از دخول بمملکت خود مانع شده راه خشکی نیز بر ما مسدود و ساخت از سابق شنیده بودم و میدانستم که رووما دارای صد و پنجاه تفنگ و چندین هزار مرد جنگی مسلح به بیرو کانست و میتواند ضعف جمعیت ما را منهزم و متفرق نماید تازگی سیر آبموسر کرده طایفه از دزدان هم سه روز راه از اردوی ما منزل کرده بود و بنابراین عبور ما از مملکت رووما بکلی غیر ممکن بود و در صورتی هم که امکان داشت صلاح حال ما در آن

(بعد)

بود زیرا که ناگزیر راهنمایان ما جمعی تلف میشدند ولی وجود آنها مسافرت ما را پیش نمیبرد و فتحعلی میماند

بکار خود متحیر و متفکر شدم زیرا که اگر از دریاچه البرت نیانزا دور میشدیم و بجانب ماگانیگا حرکت میکردیم و سیاحت البرت را بعهده صاحبمنصبان

گردون میگذاشتیم ممالک واقعه میان این دو دریاچه از نظرها میافتادند و مجهول الحال میماندند چنانچه غیر از اوگاندا از جای دیگری

تحصیل چند قایق ممکن بود فوراً رفع اشکال میشد ولی افسوس که هیچ مملکتی غیر از اوگاندا و هیچ سلطانی غیر از متسا بخوبی نوشتن و خواستن

سی قایق برای من روا نمیکرد باری از قوای بحریه هریک از طوایف و ملل اطراف دریاچه جویا شدم و اطلاعات دقیقه حاصل نمودم معلوم شد

که مستعد قبول این خدمت باشد لوکوزه پادشاه اوکیریوی است بالاخره مجبوراً فرانسی پوکوک و شاهزاده کادو را با تحفه و پیشکشی بنزد

نزد شاه اوکیریوی فرستادم و از او استدعا نمودم که بما چهل قایق قرض دهد تا ما را در طول سواحل او نزیرا باوگاندا برسانند پس از یازده

روز غیبت فرانک با پنجاه قایق و سیصد نفر او کیریوی مراجعت کردند و این استعداد مطابق دستورالعمل سلطان آمده بودند ما را

با وکیریوی مملکت خودشان ببرند از شنیدن این امر اجرا برآشفتم و بسردار سلطان که بسرکردگی قایقها آمده بود گفتم در صورتی هم که لوکوزه

تمام اراضی و غلامان و گله و رمه خودش را بمن ببخشد از دوی من بمملکت او نخواهد رفت و گذشته از این ما از او کشتی خواسته بودیم که برای خود

برویم نه آنکه محکوم میل او شویم ولی با وجود اینها من خودم شخصه بدیدن او خواهم آمد و شما هروقت میل داشته باشید با وکیریوی مراجعت کنید

همینکه حالتم بهتر شد بعزم اوکیریوی کشتی نشستم و روز بعد در نزدیکی پای تخت لوکوزه بساحل فرود آمدم و چون اهمیت تاثیر قایقها را در تبه

اول را ملتفت بودم این بار تحفه های خیلی مرغوب از بهترین تحفه های خودم و خوبترین اسلحه که در اردو یافت میشد همراه برداشته

برای پیشکشی حاضر کرده بودم

زمان ملاقات بروز بعد مقرر شد و در ساعت معین با احتشام کشتی لدی الیس که بهترین لباسهای خود را پوشیده بودند از دو طرف صف بستند

و شیپور حرکت کشیده روبراه نهادیم ده دقیقه بعد در جلگه داخل شدیم و در آنجا لوکوزه را دیدیم که بالای بلندی نشسته و پانصد شصد نفر

عساکر مسلح بنیزه و تیر و دور او صف بسته بودند خود شاه که جوان آراسته و رنگ پوستش بالنسبه چندان تیره نبود لباس سلام بسیار فاخر

قیمتی از صوف قرمز روی دوش برداشت و همینکه سلام را در زیر لب جواب گفت و از روی قار و تفرعن قدری مرا مورد نظر کرد

لیکن از قیافه و چهره اش فهمیدم که بمعاونت و دوستی ما بی میل نیست و هرچند که قبل از وقت مکتوبا او را از مقصود ملاقات خود مطلع کرده

بودم مجددا بتوسط ترجمان از او استدعا کردم مطالب خودم را شفاها در حضور او و چند تن از جمله رؤسای مملکتی عرضه بدارم سلطان

تمنای مرا قبول کرده برخواست و بجانب عمارت سنگی که بفاصله کمی واقع بود روان شد و مرا با محارم خود در اندرون آنخانه احضار نمود

در انجا من بقصد حرکت و سیاحتم را منفصلا برای او بیان کردم و عدهٔ قایقهائی که لازم داشتم و مسافتی که میبایست طی کنم و هدایائی که در ازای کمک

و معاونت با وبدهم برای وی شرح دادم و او بدقت تمام همه را گوش کرد پس از آنکه سخن من باتمام رسید لوکوزه از بدی و کمبودی قایقهای

خود عذرخواهی کرد و گفت این قایقها همه پوسیده و قابل مسافرت دور و دراز نمیباشند و من میترسم که اگر از آنها بشما بدهم شما در راه بشکنند

و آنوقت شما را ملامت کنند و بگویند که لوکوزه آدم بدطینتی بود و کشتیهای بیمصرف خراب خود را بما داد که اسباب و اشخاص ما را تلف نمایند

در جواب باو گفتم که اگر احیانا کسی از ما تلف شود یا بعضی چیزها مفقود شوند ممکن هست از بدی قایقها باشد ولی من بداخل علامت و نشان شخص

او ندارم بلکه دائم العمر ممنون همکیها و محبتهای او خواهم بود و در آخر صحبت با پنجاه قطع شد که هرقدر کشتی و ملک که لازم داشته باشم بماید

و شرط نمود تا وقتیکه تهیهٔ تدارک آنها تمام شود آدم بفرستد و همراهانش چند روزی بیایند و مهمان لوکوزه باشند

لوکوزه پادشاه با محبت اوکیریوی درباره مهمانهای خود شش خست کرد و در آن چند روزه همواره گاو و گوسفند و مرغ و شیر و شحم مرغ و

انواع ماکولات و مشروبات تجدد و فور و صاف برای ما میفرستاد و بالاخره در آخر هفته خودش در چادر بدیدن من آمد و فحصانه بعضی

دستورالعملها و اطلاعات بمن داد و گفت که امر کرده ام پنجاه قایق همراه شما تا اوسوگوما بیایند ولی چون اهل مملکت شنیده اند که شما بخواهید

باوگاندا بروید و ایشان چندان رغبتی بهمسافرت ندارند ترسیدم که اینجماعت از مملکت خود خارج نشوند و چون میلداشتم که شما حتی

کرده باشم تدبیری اندیشیده و درمیان دم متشکر شدم که با صرار من شما راضی شده اید مراجعت کنید و در نزد من متوطن شوید و در این موقع

لازمست شما هم تائید قول مرا کرده همینطور بایشان اطمینان دهید ولی همینکه باوسوگوما رسیدید کشتیها را بزمین گذشته پاروهای قایقها را

بدهید پنهان کنند تا اوکیریوی ها نتوانند بمملکت خود مراجعت کنند و آنوقت شما را از خیال خود آگاه نمائید پس از آنکه با و وعده کردم

موافق صواب دید و مصلحت او عمل نمایم و زیرا اول دو نفر از محارم شخص خود را نزد من فرستاد تا مرا در انجام لوازم سفر کمک کنند و بعد از آنکه

آنچه قرار گذاشته بودیم تسلیم ایشان کردیم رخصت حرکت گرفته رو براه نهادیم

همینکه در اوسوگوما بار دوی خود وارد شدیم دیدم از پنجاه قایق بیش از پست و سه قایق همراه ما نیست و هرچند که این عدد یکمرتبه

برای حمل تمام اردو کافی نبود مصمم شدم که هرطور ممکن است آنها را بکار برم و بنابراین اردو حکم کردم که فحصانه آدمهای خود را جمع کرده قایقها

و پاروهای اوکیریوی ها را متصرف شده بروی سواحل کبشند ولی همینکه اوکیریوی ها از رفتار ما مطلع شدند علنا جنگ نموده و چون

عده شان از ما زیادتر و همه مسلح بتیر و کمان بودند اگر اندک سستی میکردم و در جلو کیریهای ایشان نمیگوشیدم حتما مال میرفت که خسارت و زیان

فاحشی باردوی ما وارد آورند همچنین فورا حکم کردم شیپورچی حاضر باش کشیدند و پس از آن که دیدم همه سربازها مسلح و مکمل و قایقها را

وآهسته آهسته با تفنگهای حاضر کرده و مستعد بسته و اگر یوی ما پیش رفته اشیا را از یارد و دو اطراف بندر پیرون کنند چند تیر تفنگ خالی شد
ولی کسی نگرفت و رعایای لوکوزه خرچنده قنداق روی گرده شوشانه و چندتیش سرنیزه روی پهلو و پشت صدمه دیگری نخوردند
سه روز بعد از این باجرا دو ثلث اردو را بانصف آذوقه و مهمات در قایقها حاصل نموده پس از بخور و نکشتی رانی صحیح و سالم بجزیره رفتند
که بفاصله دو روز راه (از روی آب) از بامبیره و میان منزل اوگاندا بود و وارد شدیم ساحل دریاچه این جزیره شش میل مسافت
داشت و چون در سفر اول روی لدی الیس بیان ساحل چنانکه ذکر آن گذشت با بادبعابی و کج تابی کرده بودند حتیاط اطاق دور اردو را
سنگر محکمی بنا کردیم و در بلندیهای اطراف قراول و قشونی قرار دادیم تا در مدت غیبت ما موضع اردو محفوظ و مصون بوده باشد و بنجا بنفرانم
برای محافظه و مدافعه جزیره در آنجا گذاشته با وسوکوما مراجعت کردیم و بعد از پانزده روز غیبت یکبار دیگر با کاراوای تجدید عهدی
بجا آوردیم

محض باطل کردن مقاصد کادوما شاهزاده کاراوای که خیال داشت بمیت برادرش کی پیشکیری مرا بچنگ آورده با سم اسیری نگاه
دارند و مبالغ گزافی از ما بگیرند همه روزه دکمال دوستی و مهربانی با او صحبت میکردیم و همواره بخوردش خورده تعارفات میدادم
تا روز حرکت ما سر رسید و وقتیکه این را بکاراوای و اوسوکوما ضد حافظی ادبی بگوئیم امروز کادوما و کی پیشکیری
با جمعیت زیادی کنار ساحل آمدند ولی من بدون آنکه بروی خود آورم که مقصودشان چیست بکمال بشاشت و خرمی مشغول بار کردن قایقها
و سوار کردن همراهان خود شدم و وقتیکه اینکار بانجام رسید بطرف قایق خود رفته از آب انداختم و قبل از وقت هم بکمباخ خود سفارش
کرده بودم که تفنگهای را حاضر کرده و مستعد باشند کادوما چون دید که من بلفت کار خود هستم و دیگر دستش بمن نمیرسد از پی کار خود
رفت و کی پیشکیری را بخیال خود گذاشت انیمز دخان حق شناس هم چون دید که تفنگهای ما اوراقه اول فرقه اند باکمال حسرت و
اندوه بدون آنکه بتواند مانع شود نگاه میکرد که قایقهای ما از پی ساحل دور شدند

وقتیکه خاطرم از همه طرف آسوده شد پرچمی که در دست داشتم تکان داده از روی تمسخر از روسای طماع حریص و فریب خورده ضد حافظی
کرده و بقایقهای خود ملحق شدم این قایقهای پوسیده که امواج آنها را بشدت تکان میدادند طولی نکشید که از اطراف آب در آنها
نفوذ کرده و چند عدد هم بکلی غرق شدند بقسمیکه در روز دوم بجزیره فوریش از پانزده عدد آنها باقی نمانده بود در مدت غیبت ما هیچ
اتفاق بدی که مایه اندوه و ملال باشد در آنجا رخ نداده بود و ما بکمال شعف رفقای خود را صحیح و سالم ملاقات کردیم باضافه در آنجا
بعضی خبرها شنیده شد که مشتر اسباب خوشوقتی من گردید از جمله پادشاه ایتا اوا کوبما وکی ژاژو پدرش سلطان تمام جزایر واقعه میان

اوکره اوده و بهمان ژیرو چون دیده بودند که سنگر محکم و دارای ساخلوی کافیست و نمیتوانند از راه تعدی و خصومت درآمده
و آذوقه زیادی بقیمت ارزان بسربازهای ما فروخته بودند

بخواهش من کیفیر بلد اینها ژیرو بما دادند تا ما را باوگاندا دلالت کند و سه قایق هم با فرستادند پس از آنکه چند روز در جزیره بوده
آسوده یم روبراه نهاده در جزیره ماهیکا که بمسافت پنجمیل در جنوب جزیره بامبیره واقعست توقف کردیم و چون وضع بدرفتاری اهالی این جزیره را
در وقتیکه نزدیک بود از گرسنگی و تعدی بهلاکت رسیم بخاطر آوردم مصمم شدم که اگر بمیان این بار قلفی نکنند و جبران بیرحمی
و خباثت خود شان را بجا نیاورند ایشان را بتنبیه سختی بنمائیم با تیاطه در جزیره ماهیکا اردو زدم و قایقها را فرستادم باقی مانده عساکر و
اردو را بآنجا نقل نمایند

همینکه پس از چند روز قایقها بدون آسیب مراجعت کردند کسی نزد بومیان بامبیره فرستادم و بشان گفتم که اگر میخواهند در امان باشند
باید پادشاه و دو نفر از روسای عمده خود شان را تسلیم من کنند و چون چندان اطمینانی بر اجرای آن پیغام نداشتم یکنفر قاصد هم نزد پادشاه
ایرو با روانه کردم و او را احضار کردم و او هم محض آنکه رعایای خود را از زحمت و دهشت جنگ و کشتار برهاند بدون تامل با سه نفر
از روسای ملک خود بارد وی ما ملحق شد همان دم حکم کردم اشیا را نگاه داشته و همراهان اشان گفتم که خلاصی آنها بسته بکرفتاری پادشاه
بامبیره و دو نفر دیگر از روسای آنجاست

بومیان بامبیره چنانچه خودم پیش بینی کرده بودم اعتنائی بپیغام ما نکردند و متحمل رسوا نشدند ولی صبح روز بعد اهالی ایرو با پادشاه
بامبیره را آورده تسلیم ما نمودند منهم حکم کردم او را مقید و مغلول کردند پادشاه ایرو با دو سه رئیس او را رها کردند و بشان قول دادم
که او و جزیره و رعایایش در امان و پناه ما خواهند بود پس از آن قاصدی نزد اتاری پادشاه مملکت ایهانژیرو که در خشکی واقع و جزیره
بامبیره جزو قلمرو او است فرستادم و او را دعوت نمودم که اگر میل داشته باشد وقتست که جزیره خود را بخرد و آنرا از نهادم و ویرانی
باز دارد اتاری پسرش را با دو نفر از روسای قبیله که تقلب و تدویر از چهره شان ظاهر بود با چند خوشه بانان که بقول خود شان
بعیانه آورده بودند نزد ما فرستاد تا بچرب زبانی و دروغ ما را بفریبند ولی چون من امیدی نداشتم که سیلی نقد به از حلوای نسیه است
حکم کردم که پسر شاه و دو رفیقش را بگروی دو نفر از روسای بامبیره نگاه دارند

در این اثنا هشت قایق بزرگ که از جانب قبیا به اوسوکوما میرفتند تاجر عربی را با مال التجاره اش باوگاندا حمل و نقل نمایند در
ایرو با لنگر انداختند و من از سر کرده آنها خواهش کردم که تا اردوی ما بجانب اوگاندا حرکت نکرده او با اوسوکوما نزد ما نیایند که

آمش ساباد بود مرا مطلع کرد که ماکاسا پارودای زورق را بشانی نزد قیسا آورده و باو گفته بود که من و تمام همراهانم مرده ایم ولی قیسا
بواسطه سوظنی که باو پیدا کرده بود چندی او را حبس کرد و پس از آن از حبس بیرون آورده با جمعیت انبوهی از راه خشکی روانه کرده بود که هرطور
ممکنست ما را پیدا کرده از اخبارات ما برای او بیاورد باری پس از قدری اصرار از طرف ما و انکار از آنطرف بالاخره ساباد و خواهش ما را
قبول کرد و نزد ما ماند

دو روز بعد از ورود ساباد چند نفر از آدمهای ما را برای خرید آذوقه بیابانیره فرستاد ولی نمیدانم چه شد که آنها نه تنها چیزی نخریدند
بلکه بآنها حمله ور شده چند نفر را زخمدار کرده و کمتر نمانده بود که کاتا آوا را از همسایه های تاری را متقول ساخته اند این شرارت تازه بشیر تاب
خشم من شده بهانه دیگری برای تنبیه این بومیان خونخوار بدست من افتاد با این قصد صبح دیگر استعداد کاملی مرکب از دویست و هشتاد نفر
که پنجاه نفر آنها تفنگ داشتند و باقی مسلح بنیزه و تیر بودند با خود برداشتم و آنها را در ۸ قایق جا داده بتعاقب ظهر حرکت کردیم و
چون از محل ما تا بانیره هشت میل مسافت بود دو ساعت بعد بآنجا رسیدیم مثل آنکه بومیان ملهم شده باشند که آنروز برای آنها روز بدی
بلاوتحی خواهد بود قبل از وقت روی تمام بلندیها دیدبانان گذاشته بودند و وقتیکه باستعداد ما را دیدند یقین دارم که بسیاری از
آنها از بدرفتاری خود نسبت بما غرامای نقیر صلح طلب نادم و پشیمان شدند با لجمله در دوربین مشاهده کردم که جاسوسان آنها قندی بسمت انبوه
درختی که در دامنه تپه روئیده و پشت آن در انتهای جنوبی جزیره بندر کوچکی واقع بود دویدند بر من معلوم گردید که باید قرای عمده بومیان
در عقب آندرختها پنهان باشند

قایقها را نزد خود خواندم و برؤسای آنها گفتم که از دور من جدا نشوند و هرطور که من عمل میکنم آنها نیز همان قسم رفتار نمایند مخصوصاً
بآنها سفارش کردم که بفکر پیاده شدن از کشتی نیفتند زیرا که نمیخواستم کمتر از شخاصی که همراه من هستند تلف شوند و قصدم تنبیه بومیها
بود ولی بدون آنکه قوای ما ضعیف گردد بهانه اگر یکی از رعایای قیسا از ما میافتاد من دیگر روندشتم نزد او بروم و در چشم او نگاه
کنم لهذا مستقیماً بسوی بندر راندم و سایر قایقها نیز متابعت مرا کردند و بزودی از چشم بومیانی که در انبوه درختان پنهان شده
بودند و دیده بانهای آنها پدید شدیم پس از آن بطرف مغرب چرخیده بمحل بفاصله یکمیل و دو از زمین کشتی لنگر انداخته
گذشتیم و در بندر وسیعی داخل شدیم باین حرکت در پشت دشمن واقع شده کاملا از استعدادات آنها مطلع گشتیم
چون دیدم که عده و حشیان بانبوه خیلی زیاد است و نمیتوانیم در آن انبوه درختان بآنها حمله ور شویم از آنجا حرکت کرده بسوی دهنه
بندر رفتم که تنها یک پرده چمن روی آنرا پوشیده و در انتهای مخالف خلیج واقع بود و روان شدیم و بومیان خیال آنکه ما میخواهیم در آنجا

از کشتی پیاده شویم از کمین بیرون آمده بدنبال ما دویدند تا ما را از فرود آمدن منع کنند بمحض اینکه نظرشان بدوم بادهای خود را
گردم آهسته آهسته پارو زنند بآنها نزدیک شوند بعد از نیم ساعت که تمام وحشیان جمع شدند ما بفاصله صد متر بساحل نزدیک شدیم و صف
جنگ بسته بیرقهای انگلیس و امریکی را در روی قایقها بعوض علم سرپا نمودیم

پس از آنکه جلو قایقها را بسوی ساحل گردانیدیم و لنگرها را انداختیم بسربازها حکم کردم بطرف کدستار بومیان که مرکب از پنجاه نفر بود شلیک
کردند و چندین نفر از آنها را بخاک هلاک انداختند جمع کثیری از خط ساحل رفتند همینکه بومیان خود را بهدف تیرهای دیدند وحشت شدند
که یکجا جمع شدن بر ایشان صرفه ندارد متفرق شدند و قالب ساحل پیش آمده ما را تیرباران کردند و با فلاخنهای خود سنگسار نمودند منهم از طرف
گفتم قایقها را بفاصله ۵۰ متر جلوتر برند و پی در پی چند شلیک سخت بآنها نمودند پس از یکساعت زد و خورد وحشیان چون دیدند
که نمیتوانند خود را مدافعه کنند عقب نشسته بدامنه تپه پناه بردند در اینوقت امر کردم قایقها بهم نزدیک شده متقابلا بسمت ساحل پیش
روند و بهمدیگر وانمود کنند که میخواهند پیاده شوند

از مشاهده اینحال غیرت بومیان بجوش آمده گروهی از آنها تپه سراریر شده در حالتیکه نیزه ها و زوبینهای خود را حرکت میدادند
و فریاد و خروشش می کشیدند بسوی قایقهای ما هجوم آوردند همینکه بقدر کفایت نزدیک شدند شلیک متوالی توقف کشیده و شلیک سخت آن
چنان خونخوار را استقبال نمود اینمرتبه وحشت و اضطراب بقدری بر ایشان مستولی شد که عنان اختیار از دست داده رو بفرار نهادند
ما هم دیگر متعرض ایشان نشده در تنبیه آنها تا همین حد اکتفا نمودیم هرچند فشنگ زیادی خالی نشده بود لیکن چون در آن دهنه وحشیان
هیچ نوع حفاظ و پناهی نداشتند و از همه طرف در معرض گلوله ها بودند بفاصله قلیلی همه روبروی ایشان بودند و ما از چشم آنها پنهان
میداشت جمعیت زیادی از آنها کشته بود چنانچه پس از اختتام محاربه همینکه عدد مقتولین را شمردیم ۶۰ نفر در میدان جنگ افتاده بودند
و قریب بصد نفر هم زخمدار و بجان از کارزار دست کشیده بودند و حال آنکه از طرف ما فقط دو نفر از ضرب سنگ فلاخن اندازها جراحت مختصری
برداشته بودند

در اینوقت نه تنها پادشاه و رئیس بانیره را در قید داشتیم بلکه پسر انتاری و کیفر از سرکردگانش نیز در بند من بودند و بهانه ای بانیره را
هم قنبیه سخت کاملی کرده بودم همینکه عساکر من دیدند دشمنانشان منهزم شدند روسای آنها از من خواهش نمودند که از کشتیها پیاده
شوند و بومیان را تعاقب نموده بالمره مضمحل نمایند لیکن من استدعای ایشان را رد کردم و گفتم که مقصود من از این کار فقط تنبیه و گوشمال
بومیان بود که دفعه اول با ما غدر کردند و قصد جان ما نمودند و بجز نیزی و آزار آن بیچارگان از آن بیش راضی نیستم نزدیک نصف شب بود

ردو مراجعت کردیم وهمینکه نزدیک شدیم وصدای شیپور بلند شد یکمرتبه تمام اردو را چراغان کردند وشعلها افروختند ما را با کمال شادی استقبال کردند وباجلال تمام وارد اردو کردند

صبح روز بعد که چند فایق دیگر از اوگاندا کمک رسید تمام اردو را بکشتیها نشانده بسوی جزیره موی آی گاروان شدیم قوه بحریه ما جلا عبارت از سی و دو فایق بود وچون از نزدیکی جزیره بامپیره عبور کردیم از مشاهده حالت بومیان خیلی مشعوف شدم که تنها در ایشان اثر خوف وانهزام وتهور جبلی را بکلی از ایشان سلب کرده بود بمجرد شنیدن صدای تفنگ تمام فرار کرده در گوشه وکنار پنهان شدند وحال آنکه روز پیش در کمال جرات وجلادت با ما مقابلی میکردند واز شلیک های ما هم پروائی نداشتند باری در این بین که چند نفر از بومیان ساحل آمده با کمال عجز من التماس کردند که دست از آنها برداریم واز خونریزی پیش گیریم من موقع را غنیمت شمرده از روی مهربانی بایشان جائی کردم که تقصیر باخودشان بوده. چنانچه دفعه اول با دشمنی میکردند وقصد جان ما را نمودند وسزاوار این عقوبت وسیاست نیشدند

نزدیک عصر دیگر زمین پادشاه کاتا اوا فرود آمدیم این سلطان مهربان از ما پذیرائی شایانه بعمل آورد واز اقامت ما خیلی اظهار امتنان نمود پس از آنکه یکروز نزد او ماندیم بجزیره مازیرا که امیر اال ماگاسا در آنجا بغیر از ما نه مازاگ کرده بود نقل مکان نمودیم انجزیره تقریبا روبروی ماگوگو واقعست که بومیان آنجا در سفر اول قصد آزار ما کرده بودند ولی اردو استان بامپیره که در تمام جزایر حول وحوش پیچیده بود ایشان نیز عبرت برده واین بار بیچ گاو وچهار بز وصد خوشه بانان ومقداری شیر وعسل وتخم مرغ برسم تصدق وقربانی بجهة ما تعارف آوردند کاتورزا پادشاه اوزگو را نیز برای من پیغام کرد که از جانب رعایای خود مامورست هرچه ما خواسته باشیم ولازم دیده باشیم اگرچه صد گاو وگوسفند باشد برای ما بفرستد ولی من جواب دادم که ما را فعلا احتیاجی بگاو وگوسفند نیست لیکن اگر دوقایق بما تا اوگاندا عاریت دهند رهین منت وممنون محبت ایشان خواهیم گردید کاتورزا هم تمنای مرا قبول کرد وروز دیگر دو قایق با عجلات ولوازم آن برای ما روانه داشت

مسابادو پسر کرده اوگاندیها خیلی اصرار داشتند که چون کاتورزا با اوگاندیها میانه ندارد وچند بار بآنها زد وخورد کرده خوبست اعلان کنی وبا او محاربه نمائی ولی من عذر آوردم وگفتم که رسم مردمان شفیق نیست که بهمچه وبهبی با بومیانی که لاف دوستی میزنند بنای خصومت بگذارند وچنانچه اهالی بامپیره هم بتقصیر خود اعتراف میکردند واظهار پشیمانی مینمودند هرگز من آنرا از ایشان نمیخواستم خلاصه پنجروز بعد از آنکه از بامپیره جدا شدیم اردوی ما در دومو که بفاصله دو روز راه از زرود خانه کاژرا در سر زمین اوگاندا واقعست بخشکی فرود آمدیم این مکتوب را من از آنجا بشما مینویسم وهمکاتر از آنجا که میان چنین راه وسطست از آنجا

می توانم از طرف شمال غربی ومغرب وجنوب غربی بطرف البرت نیانزا حرکت نمایم لیکن در خصوص انتخاب یکی از آنراه ها باید با میا مشورت کنم زیرا که ما بین البرت و وکتوریانیانزا قبایل قوی جنگجوئی سکنی دارند که معروفترین آنها اوارا گاراها و اوارونداها واوزنگوراها هستند وعلی الاتصال با پادشاه اوگاندا مشغول زد وخورد میباشند

تلفات ما در مدت مسافرت از اوسوگوما بدومو در روی دریاچه شش مرد ونیج تفنگ ویک صندوق ذخیره ومهمات جنگی بود ولی از حمارهائی هم که برای سواری خریده بودم ودست پای آنها را بسته ودر قایق انداخته بودم سقط شد ویکی از آنها باقی ماند مسافت ما بهمه جهة پنجاه ودو روز طول کشید وچون در این بین یک فاصله دو ساله سیلیر اسه مرتبه مکرر اپیموده بود معلومست که مسافت زیادی روی آب قطع کرده ایم غله که در اوسوگوما خریده بودم پنجاه ویکروز تمام خوراک اهل اردو را کفاف داد وغیر از این هرچند که از اینا واگومبا وکی ژاژو قدری آذوقه دریافت کرده بودم لیکن آنها را مجانا وبصرافت طبع بما داده بودند بجز یک قواره پارچه که باین دو پادشاه تعارف دادم دیگر در تمام این مسافت از جیب خود من هیچ مایه نگذاشته بودیم از این باب جادارد که از نتیجه این مسافت طولانی هرچه فقدان مردان وتفنگها والاغها مایه غصه وافسوس بودند خوشوقت ومسرور باشم زیرا که اگر میخواستم از راه خشکی وخاکی میرا نبوورزوما عبور نمایم حتما تا ما بهلاکت میرسیدیم یا اقلا مجبور بفرار شده آنچه داشتیم از دست میرفت پس از اینجا کردن اردو خیال دارم دیدنی از میا بکنم وبرای رفتن بالبرت نیانزا کمتر از آدمهای او را که بومیان سوجسل اند یا چه مراوده وداد وستد دارند بگیرم فرانک پوکوک خدمتکار اروپائی من بنیه اش سالم حالتش خوبست وگمان میرود که با آب وهوای اینجا مانوس شده باشد

فصل دهم

در بیان وقوع جنگ در مملکت اوگاندا محاربه میا با اهالی وواوو وما محاربه بحری روی دریاچه نیانزا انهزام وشکست وواوو ماها وحرکت استانلی بجانب موتانزیقه

در ماکندو استانلی تحیة وسلام میا را بعضای او که بشارتی رسانی وصحت پیغاماتی که از قول او باستانلی داده بودند فرستاده وجود دریافت نمود ودو روز بعد وقتیکه میخواست از اوگوگو عبور نماید در مقابل جنیجا دو نفر قاصد نفس زنان در رسیدند وباو اعلام نمودند که امپراطور با پسر کردگان بزرگ میآیند عبور اردوی او را از روی مذنب تماشا کنند منظر آبشارهای ریپون بسیار با صفا وباطراوتست وتا پنجاه قبل که استانلی آنجا را پس از جنگ وگریز با واوو ماها دیده بود خیلی فرق کرده است سفاین جنگی بزرگ زیادی همواره روی مذنب در آمد وشدند چندین هزار مرد وزن بچه وبزرگ در سواحل وکتوریانیانزا که سابق بر آن جول وغیر مسکون

بود کرد آمده اند لشکر مساکر بکثرت عدت ممتاز و فونه از عجایب آن مخلوقات حاضر است و مشتمل بر مردم ممالک مختلفه از قبیل بومیان
کاراکوه و وداکدی و وداگاندا و وداسوگا و غیره است بالجمله عده مرد و زن بچه و بزرگ که از اطراف اوگاندا جمع شده بودند بزود
اداوداهای باغی را که با کمال گستاخی از دادن خراج امتناع داشتند و سواحل چاکوه را می چاپیدند باطاعت آوردند فخیانه ..... ۲۵ نفر
میرسید در نزدیکی عمارت پادشاه که تقریبا دویست متر مربع فضا را پوشیده بود سرکردگان و رؤسای اوگاندا که استانلی در سفر اول
با آنها ملاقات پیدا کرده بود و مقرل داشتند و استانلی چنانچه با کمال مهربانی و کاملا آشنا ناظر و فراشخلوتهای سلطان با کاکه کبیر و صدر اعظم
که خیلی در چشم او کمتر از خود سلطان نبود تلاقات کرده همه آنها از سلامتی او خوشوقت شدند و او را از خلاصی از چنگ اهالی با میزو تهنیت
گفتند روز بعد بساعتی که معمولا قبل از خواب بر میخواست صدای طبل مان بلند شد و دو نفر پیشخدمت عقب استانلی آمده او را
بحضور شاه بردند

گوشک سلطانی کبیری مخروطی و دارای یک دهلیز و دو حیاط بود که چهار پایه ابتدا از آنها عبور کرده قبل در دهلیز قرار گرفته و پرده داران مستحفظین
مخصوص در او حلقه بسته بودند دیگر اعیان و رؤسا و سرکردگان در جلو او بشکل نیمدایره صف کشیده و در حیاط دوم دسته سرباز
کشیک اسلحه بدوش و در یک گنج دیگر عده طرب با سایر اجزای درخانه و عارضین وغیره در هم و برهم ایستاده بودند همینکه استانلی بدرگ
رسید قبلا از جا برخاسته و اندکی پیش از رفتن پیش با او ملاطفت و مهربانی نموده و از او مفصلا احوالات سفرش را باز پرسیده
اسرای بامبره را که استانلی تسلیم او نموده قبول کرد و پس استانلی مواعید سلطان را بیاد او انداخته چند نفر بلد خواست که او را بهوتا نزدیک
برسانند سلطان افریقائی در جواب معتذر شد که در اوگاندا رسم نیست و امیکه کاباکا (یعنی سلطان) مشغول بجنگ و محاربه است
مسافران خارجه را بخصت حرکت دهند و او را اطمینان داد که پس از ختم کار زار بوعده خود وفا نماید گذشته ازین برای رسیدن بهوتا
استانلی بایست از ممالک ایتورو که در آنوقت با سفیدان گوندوکورو مشغول بجنگ بود و اکثوری که نمیگذاشت کسی از سرزمین
او بگذرد و عبور نماید و چون با یکدیگر بدون کمک لشکری مختصر امکان نداشت لهذا استانلی مصمم شد که تا انجام محاربه که بعقیده قیاچند آن طولی
نمی بایست بکشد صبر کند و بهمین راغنیمت شمرده بکسب اطلاعات و استفسار از حالات مملکت و بومیان آنجا پرداخت قیاکه همواره میخواست
آدم سفید را از خود راضی کند بسبب تسهیل کار او را فراهم آورد تمام عیان و ارکان و رؤسای خود سفارش کرد که هیچ چیز از او
مضایقه نکنند و در خدمت او کوتاهی ننمایند استانلی معلوم نمود که ملوی بیست هزار نفر که از کاراگوه و اوزیگورا و اوگدی جمع آورده
بودند خود او گاندا تنها نی صد بیست و پنج ارکس تدارک و سوق نموده است خلاصه روز بیستم اوت قیا کوچ کرده سوی ناگارانگا

دماغه خاکی که صد متر از جزیره انفیرا فاصله داشت و قلعه عمده وداوداها شمرده میشد روی آورد افواج که بقدم و از حضور قیا میگذشتند
چه از حیثیت چابکی و زرنگی و چه از حیثیت شجاعت و دلیری قابل تعجب و تماشا بودند سرکردگان اوگاندائی با وجود تشرف بدین اسلام هنوز
از نقاشیهای جنگی و طلسمات طایفه خود دست برنداشته بودند بعضی بدن خود را بالتمامه با کمال ارمنی و کل چوبق رنگ کرده بودند و برخی
دسته های زلف خود شان را بهم زده سیدوئید و نعره جنگ کاویا کاویا میکشیدند و جمعی بیرقها و علمهای خود را تکان میدادند
و طبل و شیپور زنان از جلو قیا میگذشتند خود قیا سروپای برهنه لباسی از پارچه آبی رنگ خانه در بر کرده و مکرر بندسیاهی انگلیسی
روی آن بسته و صورت خود را با رنگ قرمز تندی ملون کرده بود همه جا پیشاپیش او کاتکیرو صدر اعظم مستحفظ مسلح بتفنگ در عقب او دنباله جنگی مهیبی تشکیل داده بودند پس از سربازها و افواج حرم سلطان که مرکب از پنجهزار زن بود
گذشت از میان این جورات تنها پانصد نفر صمت زنیت و همچو ایکی کاباکا را داشتند و مابقی از زمره کنیز و خدمتکار شمرده میشدند
از قرار تعریف استانلی سلیقه قیا در خصوص زشت و زیبائی زنها بکلی با سلیقه فرنگیها منافات دارد زیرا که غلب این خانمها بنظر
استانلی زشت و بدکل آمدند و آنچند نفر یکه از طایفه وداتوسی بودند و از شدت ملاحت و متعولی ال آدمهای سفید را میبودند
قیا چندان بآنها اعتنائی نمیکرد و زنهای بدهیت لب کلفت بینی پهن خود را بآنها ترجیح میداد
در میته پانی خبر آوردند که بالفاصله بعد از حرکت لشکر وداوداها منزلگاه پسلطانی جنجا ریخته مستحفظین آنجا کشته و وداوداها
زده اند و با فتح و فیروزی بجزیره خود معاودت نموده اند
چهار روز بعد در غره سپتامبر عساکر قیا در ناگارانگا فرود آمدند و کپرهای مدور خود شان را دور عمارت شاه که چهارصد متر
مربع فضا را پوشیده بود سرپا نمودند محل اردو در روی شبه جزیره واقع شده بود که منتهی میشد بدماغه که صد و پنجاه دو متر ارتفاع
داشت و مشرف بود بر جزیره انفیرا که دو هزار باغی مسلح تیر و کمان و فلاخن در آنجا متواری و متحصن شده بودند جزیره انفیرا
با وجود دامنه های سراشیب ممتنع العبور شش در مقابل لشکر انبوه قیا چندان منع و دفعی نمیتوانست کرد ولی وداوداها در عصیان با سلطان مقتدر
افسر یقائی اهالی جزایر اوژیا و اوتامبا و ساکنین کنتین نه را که دشمن دیرین کاباکا و تمام دوسوکاهای خشکی بودند با خود شریک
و همدست نموده بودند قصد قیا این بود که جزیره انفیرا را مسخر نموده و بعد جزیره همجوار آنرا متصرف شود و پس از درهم شکستن و
متفرق ساختن سپاهین متحدین در جزیره اوداوما نزول نماید فرامینهای خاتمین اوگاندا را که بهمه جهة عبارت از سیصد و بیست و پنج قایق
کوچک و بزرگ میشد و تمام آنها از بومیان سه سه و جزایر لولامبا و ایزوجی بودند بسه که بوبو معروف سپرده و کابوگا امیر البحر

بزرگ را در تحت حکم او قرار داده بودند که در هنگام جنگ در میان سه دار کل و عساکر بحریه باشد بزرگترین این سفاین هفتاد و دو پا طول داشت
و جز ناخدا شصت چهار پاروزن در آن جا میگرفتند باقی آنها از سی الی چهل پا طول داشتند و روی هم رفته عدد آنچنان آنها تخمیناً قریب به ۸۰
نفر میرسید برای محاصرهٔ بیقیرا یکصد و شصت قشون بری بر آنها افزوده و من حیث المجموع ۱۶ الی ۲۰ هزار کس برای محاربه با وواوه‌ها
حاضر کرده بودند رشادت و جلادت جبلی وواوه‌ها قلت عدد ایشان را تلافی میکرد و روز بعد از ورود قسا در کشتیهای خود سوار شده
بفاصلهٔ چند تیر بسایل نزدیک شدند و لشکر او را بجنگ دعوت نمودند اما وواوه‌ها که از آنهمه جسارت و جبارت مبهوت و متعجب
شده بودند ابداً جوابی ندادند و قدم بمیدان ایشان نگذاشتند صبح روز سوم سه کوبو که شبانه حکمی از قسا باو رسیده بود امر کرد تا سفاین
او از خلیج تاکارانگا عبور نمایند همانا وواوه‌ها که ملتفت حرکات دشمن بودند بر صد عدد از قایقهای باریک و تند سیر خود سوار شده مهیا شدند
که راه را بر صد و پشت قایق قسا سد کنند ولی چون قوهٔ طرفین متساوی نبود همینکه سفاین قسا نزدیک شدند وواوه‌ها صفوف خود را کشوده
دشمن را متعرض نشدند تا همهٔ قایقهای ایشان گذشت و وگانداها بفتح و نصرت خود یقین کردند و عربده و فریاد و غیرو بیحیائی میکشیدند که ناگاه
وواوه‌ها از دو طرف بر آنها حمله ور شده هیئت انبوه و دور هم ایشان را پراکنده کرده صفوف جنگی آنها را متفرق و مغشوش نمودند
از مشاهدهٔ این حال غضب بر قسا مستولی شد و فریاد جنگ گاوایا برکشید و تمام لشکر بجوش آمده با و هم خروش شدند سفاین وگانداها
نیز از میان آب ایشان را جواب داده بر سر غیرت آمدند و بدشمنان خود حمله بردند ولی وواوه‌ها که مید انستند صرفهٔ ایشان نیست با دشمنی که
عدد او چندین مقابل آنهاست دست بکار پیمان شوند از میدان بیرون رفته چهار دقایقیرا که بجنگ آورده بودند با خود بدر بردند
این دو خود جزئی کافی بود که شجاعت وواوه‌ها را که ستانلی با چند تیر تفنگ مغلوب کرده بود ظاهر سازد و قسا را از ضعف عساکرش و آب
در مقابل وواوه‌ها و اوسوگانیها که معتاد بر زندگانی روی آب و حرکات بحری هستند مفتکر نماید خلاصه تصویب ستانلی رای قسا را بر این
قرار گرفت که ما بین دانغهٔ ناگارانگا و جزیرهٔ بیقیرا یکنوع پل چوبی بصری ترتیب داده لشکر خود را از آنرو عبور دهد ولی بجای آنکه مواقوی دستور
ستانلی پل بسازند که عرض آن ده پا باشد و بعرض خیلی کافی بود کاگیرو تمام فرصت و قوت عساکر خود را بیهوده صرف ساختن پلی کرد
که صد پا عرض داشته باشد و بعد از پنجروز با وجودیکه درختهای یک جنگلرا بالتمامه انداخته و بدانغه حمل نموده بودند آن بمعبر زیاده از صد و
بیست متر پیش نرفته بود

وقتیکه اخبار عملیات پل را می شنیدند کاباکا مواقوی دستور العمل یکی از محارم رنجبار پیش خیال افتاد که فرستاده نزد وواوه‌ها
بفرستد و از کم و کیف مقاصد ایشان اطلاع بهم رساند ولی ستانلی که در اینباب طرف مشورت بود رای او را کذب نموده و گفت که اینطور

این اقدامات در سوات در ممالک اروپ مستحسن و پسندیده است لیکن در ممالک مرکزیهٔ افریقا اینکار از خرم و اسباط دور است و من میترسم که
رسولان شما را بگیرند و تلف کنند اما از آنجائیکه قسا بعزم خود راسخ بود قول ستانلی را نپذیرفت و وواوه‌ها یکی از پیشخدمتهای مخصوص خود را
کرد با پانزده نفر دیگر بکشتی نشسته بانجام آن ماموریت پرداز ند تمام لشکر در روی ساحل ایستاده و منتظر بودند که کشتی ایشان نزدیک بجزیرهٔ بیقیرا
رسید و پس از آنکه چند کلمه از طرفین رد و بدل گردید وواوه‌ها ایشان را بزمین دعوت کرده و در همان ضمن چند قایق فرستادند تا را با کشتی را
مسدود کنند چند دقیقه بعد از له جان شکاف فرستادگان و فریاد شعف آمیز بومیان بلند و بر قسا معلوم گردید که حدث ستانلی همانا نبود
و چنانکه او پیش بینی کرده بود تمام آن بیچارگان را کشته سرهاشان را در دریاچه افکنده اند از وقوع این واقعهٔ هولناک حالت قسا را بهشف و بیحسی
تفکر فرو برد و بعد از زمانی سر بر آورد و بکاگیرو حکم کرد که مجدداً مشغول ساختن پرد اختن پل شوند ولی چون عملجات دست و دلشان
چندان پی این کار نمیرفت یکچند روزی بضعف و زور از روی بیمیلی مشغول شدند و بعد بکلی آنکار را ترک کردند

در این اثنا قسا که متوسط تاجر عربی دست از آئین بت پرستی برداشته و دین مبین اسلام را که اول درجهٔ تمدن و تربیت طوایف افریقیا است
اختیار نموده بود بصرفت طبع بدین و خواندن توریه میل کرد و ستانلی هم موقعرا غنیمت شمرده در اهتدای و دلالت او بدین عیسوی کوتاهی
نورزیده و پس از آنکه سنه‌ها تمام اصول دین و قوانین مذهب خود را کاباکا و اهل دربارش آموخت وقتیع ایشان بدانجا رسید که بتوانند
میان قرآن و توریه فرق بدهند قسا و اتباعش از دین اسلام نکول کرده بمذهب عیسوی قیام نمودند

غرور و کستاخی وواوه‌ها روز بروز زیاد شده و بالاخره در روز ۴ استانلی امیر طور مصمم جدال شده بحکم او چهل قایق جنگی
در مقابل پل ناتمام و متروک رودبانغهٔ ناگارانگا و پشت بجزیرهٔ بیقیرا صف کشیده خود قسا بالای لنجی که مشرف بر سکوئی بود در اندرون
کپری که برای او ساخته بودند قرار گرفت تا از آنجا میدان جنگ را بنظر در آورد و گروه انبوهی از طبالان و سرانچیان و شاخاصی که قطعه‌های
پارچه رنگ در دست داشتند و علی الاتصال آنها را تکان میدادند چادر چیان و علم خوانان و وواوه حلقه بسته هنگامه غریبی برپا نمودند پس
از آن کاهنان و موزیسیونها (یعنی جادوگران) آمدند و طلسمات خود را پیرون آورده قسا را دعوت نمودند تا بانگشت آنها را لمس نموده
از شر شیاطین و اجنه موزیه این شود این طلسمات عبارت از عجیبه و مختلف الجنس بودند از قبیل سوهار مرده و پنجه حیوانات و منقار طیور
و دو یا چهار سری و رمزی که آنها را در پارچه‌ها پیچیده و در ظروف و حقه‌های مکلل بمروارید پنهان کرده بودند نخشی بزرگ که لباس
غریبی در بر داشت برخواست و مادامیکه قطعه جنبانان از صدای زنگوله‌هائی گوشها را کر میکردند بر سم خودشان پرداخته و بعقیدهٔ
خودشان نکبت و چشم بد را از لشکر قسا دفع نموده و ایشانرا بر دشمنان فتح و نصرت بخشیده جنگرا افتتاح نمودند

قایقهای جنگی بردیف آمده آهسته بجانب اتیغ پیش رفتند وهمینکه بتیررس رسیدند شروع بشلیک نمودند اما دواداوماها که همنوز درخیره
خود متحصن ومتواری بودند ودارلای علفها ونیهای بلند بنوبهی که درطرف جزیره رویده وسواحل آرا پوشیده بودند خرجلوی برگشته وبخود نزدیک
قایقهایشان چیزدیگری دیده نمیشد ناگهان ازمیان علفهای بلند صدونود وچهار سفینه تندی ق پرون جسته بوگاندا همه بروندند وآنها را
رفته رفته بسمت پل چوبی که قسا در آنجا صدنفر شمخالچی وچهار خمپاره درتحت فرماندهی کاتکیرودوتوری قرارداده بود عقب نشاندند وچنان کاررا
برسفائن امپراطوری تنگ نمودند که دواگاندائیها راچاره نماند بشتاب تمام خودرا پل چوبی رسانده پناه باستعداد وتوپخانه آنجا آوردند
امیدوقع برای گلوله باران کردن مهندم نمودن سفائن دشمن خیلی مساعد ومناسب بوددولی دواگاندائیها بقدری بی تجربه وبیمهارت بودند که
دواداوماها را ازشلیک بشان چندان ضرروآسیبی نرسید وفقط ازترس صدای توپها دست ازتعاقب دواگاندائیها برداشته پس نشستند
واین بارنیز بضرب بشان وشکست دواگاندائیها بانجام رسید

بعدازظهر قسا روشاد وسرکردگان لشکررا بحضور طلبیده وبشان گفت که چندروز بعد مجدداً محاربه خواهندنمود وبالاخره روز ۸ سپتامبر
ازطلوع صبح صدای طبل وشیپور جنگ بلندشد وابتدا یک بورزاه (یعنی مشورت جنگی) منعقد گردید استانلی برای آنکه بنماید که چندان
با بجنگ نیست درانجمل حضور بهم نرسانیده ولی بعد ساتاوه مقصود مذاکرات انجمن رابرای او نقل کرده واز فرار سیاه اوه قسا که ازشدت
غضب برافروخته بود وچشمش چون کاسه خون درحدقه دوران میکرد روسا ووزرای خودرا مخاطب ومعاتب ساخته بعبارت فحش آمیز بشانرا
ازخیانت وپیرتبشان ملامت وسرزنش کرده بود بانحضوص که اگر کاتکیرودوسه که بوبووابن کونداما را من ازدهقانی نیاوردم وبوبت
نمیکردم هرآینه اینزاب بلند وناصاب ارجمند را ازکجا میافتند وبروح پدرش سوگند قسم یاد کرده بود که هرکس ازمیرتبه فرارکند وپشت بدشمن
نماید اورا گرفته ودرآتش کباب خواهد کرد کاتکیرواز جلو وتمام روسا وسرکردگان ذنبال اوترسان ولرزان پورش کنان پیش افتادند
ودرمقابل قسا روی عجزبرخاک ذلت سائیده سوگند یاد کردند که تاجان دارند از فرمان ولی نعمت خود سرنپیچند ودرسه ساعت قبل ازظهر
مجلس انجام یافته وجنگ را آغاز نهادند دوبست وسی کشتی سلطانی بزودی شراع آویخته بنجاه فروند درمیمنه وصد فروند درقلب وهشتاد
فروند درمیسره قرارگرفتند وتوری دلیرنیز باصد تفنگچی وچهارعراده خمپاره آتش بارکافی سابق دررودی پل که آنوقت طولش نصد
هشتاد متررسیده بود فرودآمد من حیث المجموع استعداد قسا درآنوقت تخمیناً قریب ۱۶۰۰۰ نفرمیشد

سفائن قلب باعزم جزم بسمت جزیره پیش رفتند وتقریباً ازفاصله پست متربطرف دواداوماها بنای شلیک گذاشتند ازطرف دیگر
سره دوگاندائیها برقسله اشان حمله ورشده کاررا برآنها تنگ کردند لیکن دواداوماها دست وپای خودرا گم کرده نیمبار نیز نماندند دفعه

پیش بگیرند بعربده کنان وفریادکشان با ۱۹۰۰ قایقشان برمحاصرین حمله آوردند قایقهای امپراطوری ازتصادف وتصادم آنها جرازنمودچیزی کردند
ودجانب پل عقب نشستند ودرنزدیکی پل بدوقسمت شده هریک ازطرفی فرستند وجلوتوپخانه ساحل را بازنمودند اینمرتبه تیرتوپچیان بخطا نرفته دوبست
فرودند ازقایقهای دشمن را شکسته وغرق ساخت وروی آب انگشته وزخمی رشد مادامیکه دواداوماها درکمال پریشانی واضطراب بسمت جزیره
خودفرارمیکردند دوگاندائیها بساحل رفته رفقا وهمکنانشان ازروی شعف وشادی ایشانرا تحسین نمودند وازطرف سلطان مورد رحمت
وآفرین شدند

پس ازآن مجدداً صفوف خودرا آهسته جنگ آسا گرفتند ودردفعه دویم وسیم یکدیگر حمله آورده ازطرفین دادمردی ومردانگی دادند
دریاچه ازظلمه پاروهای ایشان دیوانه وارکف بردهان میآوردند وبرقهای جگرشکاف صفوف زلزله درطبقات هوا میافکند باوجود اینهمه
وشجاعت دواداوماها هردفعه بواسطه آتش توپخانه قسا منفصل ومتفرق میشدند ودرمقابل دواگاندائیها استعدادشان کافی نبود چنانچه دوگاندائیها
بقدردشمان خوددغیرت وتهورنرسیدند ازمحاربه که چندروز بعد یعنی ۱۷۸ قایق قسا ۱۲۲ قایق غنایم واقع شد یقیناً کارکیلرفه
میفرمودند ولی اینبار نیز نتیجه جنگ غیرمعین ماند ودرمقابله آخرین که میان ۲۱۴ قایق امپراطوری و۳۰۳ قایق متحدین تفاق افتاد غلبه
قطعی ازطرف دواداوماها بود دواداوماها بوجود تلفات سابق اینمرتبه بالمره سفاین قسا را منهدم نمودند وچنانچه توپخانه بندربجان اشان میرسید جمال
کلی داشت همه آنها را اسیرکنند بالجمله کاباکا بتلی مغلوب شدوچون ذخیره بارودش هم تمام شده بود دیگرنمیتوانست بفکر انتقام
بیفتد واستانلی هم صریحاً ازدادن بارود امتناع میکرد

استانلی باطناً میلداشت اسبابی فراهم آورد که جنگ بصرفه وصلاح طرفین ختم گردد چه بموجب بیکی ودوستی با قسا نفع ونصرت قسطون
سلطانی مأیل بود وازمشاهده جلادت وغیرت دواداوماها محبت اشان رادردل گرفته ذلتشانرا نمیتوانست دید بنابراین برخود حتم کرد
که تعصب ودینداری سلطان جدیدالعهد را دستآویز نموده شاید بتواند بامیونسیله اورا ازکشتن یکی ازرئسای بزرگ دواداوماها که درجنگ اسیرشده بود بازداشته واشانرا ازخود خوشنود کند ولی انجام اینخیال برای استانلی خیلی اشکال داشت زیراکه قسا قسم خورده بود
که بنحوتباهی دواداوماها وفرستادگانش آنرئیس رازنده بسوزاند وهرچند استانلی احکام دین عیسویرا که مبنی برگذشت ازبدی وعفوجرایم
هم جنسان خود بود برای او میخواند بگوش قسا فرو نمیرفت وازروی غضب فریاد میکرد واستانلی جواب میداد من باید خون اورا
بریزم وتمام مردان اینجزیره را بکشم ودرختهای بانانه اینجا را بریده زنان وبچگان دواداوماهایرا بسوزانم آتش غضب
جزخون اهالی اینجزیره هیچ چیزفرو نمی نشاند

استانلی بچنان از درموعظه درآمده گوشش نمیکرد که این نوع رفتار مخالف فرمایشات حضرت مسیحست اگر کسیکه مقدم آمین او بهت پسندیده
نیست گناه وحشیان مشرک خدانشناس خونخوار و بیرحم باشد و بی سبب بیگناهی فرمان دهد لیکن کاکا کاکا از این مواعظ متاثر نشد
امر کرد آن پیش پیچاره را بدار بستند چون استانلی دید که زندگیست کار از کار بگذرد از جا برخواست و از روی تغیر گفت اینده فقه آخر بهت من
با تو حرف میزنم و همانطور که گفتم سابق بر این از سر زمین اوگاندا گوجو بزرگی و مهمان آزاری سر شده بود خارج شدن من نیز الان از آنجا
پیرون میروم و از رنکبارا تا مصر تمام قبایل وعشایر اعراب و مردمان سفید پوست را از عمل شنیع و زشت قتل قیسا آگاهی خواهم داد و نقل
خواهم کرد که قیسا بواسطه رؤیای پیرزنی که خواب دیده بود مردم دوشویا با او چنین نزاع و جنگ دارند مضطرب شده میخواست فرار
کند و جای آن دارد که از این ننگ ارواح کاماآ معروف و سوناهای شیر دل مخزون و مشرمگین گردند خدا حافظ من رفتم تا قتل این پیرمرد
بیچاره را نبینم از شنیدن اسم سوناو کاماآنیا یک مرتبه چالاک خشم و غضب قیسا بر طرف گردید و چشمهایش پر از اشک شده مثل اطفال
بنا کرد بهایهای گریستن

ماه دیسمبر که تحفظین وایل در خانه مبهوت و اکیپ استاده بودند و استانلی دور بشد توری و کاآوا محارم مخصوص قیسا عمامه های خود را با گرده
اشک چشم او را پاک میکردند و او را تسلی میدادند لیکن قیسا بهیچ چیز آرام نمیگرفت و همواره گریه میکرد فکر نشنیدید که استانلی گفت روح
سوناآ بر من متغیر است من چیگونه میتوانم تا او مرا نبخشیده آرام بگیرم و از روی تضرع و عجز برای میکفت ای پدر بزرگوار بر من خشم گیر پوزش
من بپذیر و کسی را بدنبال استانلی فرستاد او را آوردند و بوی گفت ای استانلی دیگر گوش قیسا پادشاه ظالم و سنگدل نیست من از قتل زنیس وواوو ماها
در گذشتم و محض رضای خاطر تو و خوشنودی روح سوناآ او را آزاد نمودم استانلی محض بروز امتنان و تشکر دست قیسا را گرفت و فشرد و با و گفت
که پادشاهی عمر حمت متضمن میشود بتوسط آلت مهمی که برای ترساندن وواوو ماها فکر کرده جنگبرا موافق میل او بانجام رساند وواوو ماها را
مجبور بصلح و آشتی نماید هماندم قیسا سه که یوبورا با دو هزار نفر سرباز بخدمت اوگاندا و استانلی سه قاتی محکم که هریک هفتاد پا طول
و شش پا و نیم عرض داشتند انتخاب نمودند آنها را متوالیا بفاصله چهار پا از یکدیگر قرار داده و حکم کرد روی آنها صفحه مسطحی از تخته و چوب
ترتیب دادند پس از آن با تیر و تخته در اطراف آنسطحه جان پناه ضخیمی که تیر و نیزه نتوانند از آن بگذرند درست نمودند یک نوع قلعه متحرکی
صورت بست که در آن صد و پنجاه مرد جنگی و شصت نفر بار و زن میتوانستند جا بگیرند پس از اتمام عملیات آن لشکر چون را با وجود
وحشت روسای بزرگ لشکر که بفراق آن یقین داشتند بدون خطر و آسیبی آب اندخته و آنرا به بیراههای گوناگون بلون زنیت کرده
بمجابات جزیره با نهایت حرکت نموده و وواوو ماهای ساده که از ما فی الجوف آن هیکل غریب خبر نداشتند وحشت فوق العاده کردند و خوف

بر ایشان غلبه کرد بقدار یکه خواجه ای از تنهای پل فریاد کرد که جادوگران بالای آن هستند و اوگاندا در اندرون این هیکل چون پنهانند چنانچه وواوو ماها
صلح ننمایند و اطاعت قیسا را نکنند جزیره را بشما نخواهم داد و نابود خواهند ساخت با غوغای طبل و شیپور آن قلعه متحرک بحوزه پیش رفته بفاصله
پنجاه قدمی ساحل جزیره بماند توقف نمود وواوو ماهای بیچاره که تا آنروز هیچ چیز عجیبی روی دریاچه نیانزا ندیده بودند مضطرب و پریشان
یکدیگر را نگاه میکردند و ظهور آنرا باجنه و شیاطین نسبت میدادند خلاصه پس از اندکی هشتاد و هشت قایق را که یکی از رؤسای آنها بالای تنک بخارا آمده
فریاد کرد که ما با قیسا جنگ نداریم و در مصالحه با او حاضریم ایتک بروید و برای او هدیه ببرید هماندم نخصار چون در کمال وقار و تمکین بر گشت
و وواوو ماها میکه تماشاچیان طرفین از وقوع مصالحه اظهار رضایت و خرمی میکردند بطرف اردوی قیسا مراجعت نمود چند ساعت بعد یک فروند قایق
وواوو ماها مقدار زیادی عاج با دو دختر قشنگ جوان که دختر های رؤسای بومیان بودند آورده پیشکش قیسا نمودند و در عوض پیش معفو گردیده
با کمال خرمی و شادمانی بجزیره خود معاودت نمودند

دو روز بعد وقتیکه آواز طبل جهل بلند شد و مهیای حرکت شدند گمان آتش در اردوی قیسا در افتاد و غالب اردو طعمه حریق گردید بدون
تامل و تردید پیاپی از آنجا فرار کرد و شعله آتش کوه کوه از اطراف بلند شده جاده بزرگی را که از عمارت قیسا بدماغه بیرفت مسدود کرد
بطریقی که عبور از بست کوه بهیچ نوع خلاصی از زبانه های آن حریق جانسوز که نسیم تندی نیز در پی داشت میسر نبود استانلی با وواوو ماها
و بار و بنه خود رو بکوه آورد و بتعقید و شصت هزار نفر از هول جان جهد کردند که از آن دامنه های سر بفلک کشیده بالا روند لیکن شعله آتش که بسرعت
از ایشان حرکت میکرد بزودی یا دو از سی هزار کبر را فرا گرفته خبر هیچ جان جمعی از مرد و زن و بچه را طعمه شرر ساخت استانلی را گمان آنکه
خود قیسا باعث اینکار شده است تا اینکه معلوم شد چندین نفر از زنان وی با مقدار زیادی از بنه و اسباب بکلیه در این بلیه تلف شده اند
روز ۱۸ اکتبر استانلی در اوگوگو واقع روی ساحل غربی اشارهای دیمن قیسا محق شده و ده روز بعد سلطان بطلق یعنی صاحب اختیار
۲۷۰۵۰۰۰ مخلوق اوگاندا با لشکر خود در اولاگاما پای تخت قدیم مملکت خویش وارد گردید لیکن بردم آنجا چندان از روی شعف
شادی او را پذیرائی نکردند و فقط چند نفر از زنهایش که با نه منظوری ها در امپراطور استقبال آمده بودند با یک نوع احترام آمیخته بخوفی او را
خوش آمد مختصری گفتند پس از آن شلیک تفنگ بلند شده قهوه ای گوشت گاو و بز بمردم تقسیم کردند و جشن مراجعت پانچا خم گردید

همینکه چند روز گذشت و از رنج راه آسودند استانلی کاکا را تمنا کرد ساخت که وعده کرده بود او را بموتاتریقه روانه نماید و تمام
بعزیمت استانلی راضی شده او را اذن فرمود که از میان اعیان هر که را میخواهد انتخاب کند استانلی فی الفور سانبوزی جوان سی ساله را
که در جنگهای اخیر اظهار شجاعت و دلیری کرده بود با سم برده و قیسا هم انتخاب او را قبول کرد و با وجود یکه از رفتن استانلی مکدر بود سعی کرد

که کار را و احتی القدور آسان نماید و بعضی تحف و هدایا با کاغذ سفارشنامه رد پادشاه اوگزه هوه و پادشاه جزیره کوموزفستاده و از ایشان خواهش
کرد که استانلی را از عبور از اوون یودو مانع نشوند پس از تبدیل پیشکشی ها و تعارفات از طرفین استانلی مرخصی حاصل کرده سامبوزیرا با هزار نفر
با پیش از راه خشکی بسوی میعادگاه که در روی رود کانونگا معین شده بود روانه نمود و خودش با جماعتی که چابلیت از روی آب اورانا رود و موهمرا
همراهی کنند در زنه هوری آب نشست و پس از چند مدت کشتی رانی آسوده و بخیر حتمی بدمور سیده در آنجا پس از سه ماه و پنج روز غیبت
فرانک پوکوک و بقیه اجزای مسافرت را در کمال تندرستی و سلامت ملاقات نمودند

فصل یازدهم

در حرکت پنجاه استانلی بسمت البرت نیانزا و پیان نژاد ابیض گامبارگا و اکتوب از گاوا نگا قریه حد ما بین اوونیورو و رود کوگاندا
واقع در اقلیم تقلی مرکزی بتاریخ هیجدهم ژانویه ۱۸۷۶

امروز بش روز است که هیئت مسافرت انگلو امریکن که من سرکرده آنها نم بهمراهی دو هزار اوگاندائی مسلح که در تحت فرمان رئز ال
سامبوزی هستند در شهر اوونیام پاکا واقع در مملکت اونیورو فرود آمده رود و برسر پا نموده اند قبیا پادشاه اوگاندا کمال راستی و درست
قولی بوعده خود وفا کرده و استعداد کافی همراه ما فرستاده ما را از میان مملکت دشمن مخالف خود کابارگا کذرانده و بدریاچه البرت
رسانده اند هرچند که ما سه روز در انجا اردو زدیم و از آب صاف خوشگوار دریاچه نوشیده بعضی ارصادات نجومی نموده اطلاعات زیاد
از ممالک مجاوره حاصل نمودیم اما بزودی ملتفت شدم که سیاحت بروی دریاچه بکلی غیر ممکنست و بیم آن میرفت که مسافرت ما در انجا مضمحل و منهدم گردد
زیرا که ما بقهر و غلبه در مملکت کابارگا نفوذ کرده بودیم و از عقل دور بود که دو هزار و دویست نفر بتوانند مدت زمانی اوونیام پاکا را تصرف
باشند و در مقابل لشکر انبوهیکه کابارگا پادشاه اونیورو و متانبوکو پادشاه انکوری بجاربه ایشان میخواهند بفرستند مقاومت نمایند از و قتیکه
سامول بکر با جانشین کاملا زی نمای خصومت گذاشت در سراوده مملکت اونیورو بکلی بروی مردمان (رنگ پریده) خواه عرب و خواه
ترک یا اروپائی بسته شده و از طرفی نیز صاحبمنصبان گردون در شمال دریاچه علی الاتصال با انکورو ما منازعه محاربه کرده بسورا کینه
و بغض کابارگا را نسبت باروپائیان تشدید مینمایند در جنوب اونیورو مملکت انکوری واقعست در اینجا قبیله بعظمی مسکن دارند که از همه
حیث قوتشان با ما برابر است و از این نسبت بغرباتعدی و تطاول میکنند تمام کاروانها و قوافل حتی القدور از خاک ایشان دوری
کرده و سعی میکنند بچنگشان نیفتند

همان وقتیکه حسن و قبح راههای مختلفه را که بسمت دریاچه البرت میرفتند می سنجیدم برای من یقین حاصل شد که بدون معاونت لشکر

انبوهی از اهالی اوگاندا با آنها نمیتوانم برسم بلکه ممکنست اوگاندائیها هم در صورتی که قشونی بهاند بکمتر از پنجاه یا شصت هزار نفر بمن بدهند
نخواهند بخشید و میدانستم که محالست با توانیم مخلیرا که متصرف هستیم چندان نگاهداری کنیم تا من و ما بقیه وی دریاچه سیاحتی بکنیم و در مراجعت
از روی خرد اصحیح و سالم ملاقات نمایم اما بهیچکدام از اندیشه خودم را بهیچوجه معروض نداشتم او و رؤسایش را خاطر جمع کردند که دو هزار
نفر برای انجام این مقصد کافی بلکه زیادند و هیچ نمی نفهمند که چون کابارگا دست نشانده قساست و تاج و تخت را از او میدانند بنصیحت
او گاندائیها چه قدر کینه جوئی کرده و دشمنها خواهند نمود اگرچه من بکلی از این دلایلی که برای من ذکر کردند مطمئن نشدم ولی زیاده بر این
اصرار نکرده با کمال امتنان و تشکر رئز ال سامبوزی را با همان دو هزار نفری که قرار شده بود قبول نمودم

حرکت ما از میان مملکت اوگاندا از طرف مغرب شمال غربی بواسطه هیچ نوع حادثه که اسباب دلخوری و تصدیع شد تعطیل نشد و بکمال
خوشنودی از اینکه یکمرتبه دیگر در ممالک غیر معلومه داخل شده اطلاعات تازه تحصیل خواهیم کرد از اوگاندای غربی که سرزمین بسیار مزارع
و مراتع خرم و باصفائی بود عبور کردیم هیچ جا محتاج باستعمال تیزه و تفنگ نشدیم گرانکه چون همه جا شکار زیاد بود و عشق شکارچی گری ما زیاد
از حد مرا و سوسه میمنود پست و بلند گوزن متدرجا صید نموده بمصرف میرسانیدیم

چون بسرحد اونیورو رسیدیم خود ما را آماده جنگ نموده و روز پنجم ژانویه در خاک کاتاگا داخل شدیم لیکن برعکس آنچه خیال میکردیم
همه جا از ما ها با میکر بخشید و از عجله بغارت مال و اموال خود را برای جائیکه نرسیده بودند بالاخره روز نهم در پای کوهستان عظیم کابوکا که از سطح
دریاچه ارو پانصد پا ارتفاع دارد اطراق کردیم و در ضمن عبور کاتاگا را ملک نسلسله جبال راکه تا ۱۵ هزار پا ارتفاع دارد بنظر
درآوردیم این کوهستان هرچند برف دائمی ندارد لیکن در قله آن بعضی جاها برف دیده میشود و طبیعی جاودگر کاتاگا که هیئتا و لونا با پاپوآن
شبیه اند نیز در آنجا سکنی دارند من پنج شش نفر از این اشخاص را دیدم و بیاد م آمد که سابق بر این موکا پادشاه اوزیره برای من و لیوستن
در خصوص دمان سفید پوستی که در شمال مملکت او توطن دارند شرحی ذکر کرده بود

مردمان این نژاد خیلی خوش قواره و موزون القامه اند و بعضی از زنهای ایشان کاملی خلق العاده زیبا و دلربا هستند مو و ایشان
درهم و بخور رنگ اجزای صورتشان بقبول و منظم و لبشان بسیار نازک و برنگ بقم است گرچه پوستهای ایشان که با وجود نازکی و کشیدگی اندکی
سرخ و پر شتاست بسیاری از افراد و اخلاف این نژاد در ممالک اونیورو و انکورو رواندا متفرق و پراکنده اند و مخصوصا سلاطین
سرزمین اخیر الذکر بسفیدی لون ممتازند و خواتین جزایر سوزوا که در دریاچه و یکتوریا واقعند نیز از نسل همین نژاد ند من مونوموتاپا را
بعقیده که ابتدای این نژاد چه بوده و از کجا آمده لیکن اوگاندائیها نقل میکنند که اولین پادشاه اونیورو را راضی واقعه در موقع جبال

کامبارکا را باسلاف آنها بخشیده و از آنوقت تاکنون با وجود انقلابات عدیده و تصاریف ایام عقاب آنها در همانجا مسکون اند و هر وقت لشکر پادشاهی
با آنها زور آزمائی شود بقله کوه میپرند تا دشمنان از شدت برودت بسته آمده دست از تعاقب ایشان بردارند دوسال پیش قشون صدر اعظم خودش را
با صد هزار نفر تسخیر کامبارکا و اونسنکورو مامور کرد سرتیپ بزرگ اوکاندئیها دامنه جبال را احاطه کرده مدتی تعاقب ایشان از کوه بالا رفت
اما عاقبت از شدت سرما برگشته آمده مجددا معاودت نمود و جز دو غلام سیاه غنیمتی بچنگش نیفتاده بود چه مردمان سفید پوست در قلاع طبیعی خود
که دست مبارز از دامن صبح آنها کوتاه است پنهان شده از شر دشمنان در امان افتند

این کوه آتش فشان جوانوشی است و برسر آن دریاچه آب صافی در منتهای غربیت واقعست که عرض آن تقریبا یکصد ذرع میشود و اروپ
آن تخته سنگی شبیه بستون کلفت مرتفعی بیرون آمده یک تخته سنگی مانند دیوار اطراف آن قله را احاطه نموده و در اندرون آن محوطه چندین قریه
بنا کرده اند که حکیم جادوگر بزرگ با تباعش در آنجا مسکن دارند و نفراز مردان این طایفه را در ضمن مسافرت بدریاچه البرت و مراجعت باوگاندا
دیکاجوکو یکی از پادشاهای سام بوزی همراه داشت لیکن چون آن اشخاص خیلی توداربودند من هیچوجه نتوانستم بعضی اطلاعات متعلقه بتاریخ ملت تیشار
از آنها تحقیق کنم از میان پادشاهای سام بوزی تنها این دو نفر دارای اعتبار و صاحب دوگاو شیرده بودند که شیر آنها را بمصرف میرساندند
وارفسر یکه دیکاجوکو که با آنها کمال الفت و محرمیت را داشت و شاهنهم محکومیت او را قبول نموده بودند تعریف میکرد این اشخاص دیکاجوکا را
شوریده بودند و از ترس آنکه بعقوبت گرفتار آیند بسه دیکاجوکو پناه آورده بودند

من ابتدا در دربار قمسا در شخص نام بوجو برادر سلطان اکنونی گامبارکانی یکانونه انیزدم سفید پوست را مشاهده نمودم و در نظر اول
هیچ پسندیده نشدم که او جوان عریست که بسبب غیر معلومی از مصر آمده و در اوگاندا رحل اقامت افکنده لیکن همینکه مکررا چند نفر دیگر
از این اشخاص رنگ پریده را ملاقات نمودم یقین کردم که یکطایفه بزرگ از این نژاد ابیض اللون در وسط افریقا دور از معبر معمول
کاروانان و سیاحان و تجار وجود دارد شکی نیست که افریقا معدن و مرکز افسانه ها و قصص غریبه و اعتقادات فاسده عجیبه است لیکن
هیچوجه نیست که راستی و حقیقت در حکایات مخلوق ساده لوح آن یافت نشود چنانچه وقتی در سواحل وکتوریانیانزا در اوسوگوما
برای ما نقل کرده بودند که دور از آنجا طایفه وحشی سکنی دارند دیوانشان اسکهای بزرگ سبعی است که در هنگام جنگ آنها را بمیدان
دشمنان خود میفرستند و من بعد معلوم کردم که این روایت حقیقت دارد و این اشخاص دم قبیله اوگادی هستند که در شمال اوروگا
منزل دارند و اغلب در جنگهای متکاثر با اوگاندائیها اسلحه آهنی در بر داشتند همچنین چهار سال قبل ازین که با لیونگستن در یاچه
تانگانیکا را سیاحت میکردیم و قتیکه شنیدیم در شمال اوژیژه طایفه سفید پوستی مسکن دارند از روایت را مضحکه کردیم و تعجب نمودیم

که چگونه میشود در مرکز افریقا مردم سفید یافت شود ولی حالا گذشته از اینکه مملکت این جماعت را بشخصه گردش نموده ام نمونه های متعدده این
نژاد را در ازمنه مختلفه و نقاط متفاوته دیده ام که اگر نمونه های سرشان مانند موی سیاهان مجعد و مرغول نبود مسلما شخص گول میخورد و آنها را
با اروپائیان تیره و اهالی آسیا یعنی مردم شام و ارمنستان اشتباه مینمود بمناسبت صحبت اینخلوق غریب الخلقه شنیدیم که در اول پادشاه
کینس باکا مملکت واقعه در جنوب غربی کاراگوئی از اعراب بوده و شمشیر و اسلحه حکمرانان حالیه پادکارکا بدست آنها افتاده و آنرا مقدس
و تبرک محترم میدارند

راهیرا که برای رسیدن بدریاچه البرت می پیمودیم در ساحل جنوبی رودخانه روزانگو واقع بود که آب آن پس از عبور از درّه های عمیقه
در اغلب جاها بگودی میریخت و آبشارها و تندآبهای مهیب بهمکین حادث مینمود پس از ده ساعت حرکت لاینقطع از جلگه بایر و غیر مسکون
انگوری گذشته مجددا با رودخانه روزرسیدیم و در ناحیه پرجمعیت و معمور کی تاگوندا داخل شدیم و رودخانه ها در جلگه باسیل و شیپور و علم
اسباب وحشت بومیان شده بتعجیل هرچه تمامتر مزارع و منازل خود را گذاشته فرار نمودند و دیگهای آبگوشتی که برای ناهار خود بار کرده بودند
هنوز روی اجاق میجوشید که باظروف بزرگ که پر از شیر برای شام حاضر کرده بودند تمام بچنگ ما افتادند

قبل از وقت من و رزال سام بوزی با هم قرار داده بودیم که اگر بومیان بدون تصدیع و در دسر گذارند از او بخورد و عبور کنیم با نیز
متعرض آنها نشویم ولی برخلاف آنچه گمان کرده بودم در کی تاگو اندا که ظاهرا ناحیه پرسکنه و آبادی بود هیچکس نبود و نایامدا تا اقلا
پاره اطلاعات از او بپرسیم

عصر روز نهم ژانویه بسه میل فاصله از مغرب دریاچه البرت رسیده بودیم و مصلحت ما اقتضی میکرد که بهر نحو ممکن میشود از افکار و مافی الضمیر
بومیان نسبت بخودمان مطلع شویم و تا مهلت بیچاره و بخود بپیچیم سام بوزی که چگونگی حال را دریافته بود راضی شد که رودیا
دو نفر از کسان خود در اطراف تنقض بفرستد چند تن از بومیان را دستگیر کرده توسط ایشان برئیس کی تاگو اندا پیغام بفرستیم
که اگر ما را آزار نکنند ما با آنها پیکاری نداریم بلکه اگر بما اذن دهند که دو ماه در سر زمین آنها بمانیم در قیمت مصارف خانه و
شیشه آلات و منقول فلزی پاشان را داخواهیم کرد

روز بعد را لنگ کردیم و پنجتن از بومیان را که جاسوسان ما آورده بودند پس از نواختن با کاغذ صلح امیزی نزد رئیس قبیله روانه
نمودیم ولی چون تنقض با وجود یکه میدانستیم در قلعه کوه نزدیکی منزل دارد جوابی نیامد روز یازدهم لشکر ما را تا یک میل مانده بکنار
صفحه مرتفعی که در یاچه البرت هزار و صد پا یا بیشتر از آن واقعست پیش برده در آنجا اردو زدیم و چون با هیچ خبری از رئیس کی تاگو اندا

یا از رئیس اُونیام پاکا بما برسید پانصد نفر از او کاندیها را با پانصد نفر از جنگجویان اردوی انگلو امریکن مأمور نمودیم برودند محل مناسبی برای ساختن قراولخانه مخفی پیدا کنند و در ضمن تمام قایقهائی را هم که در طول سواحل و اطراف محلیکه ما اردو زده بودیم پیدا بکنند برای ما عاریت بگیرند پس از سه ساعت عساکر ما که بیش از سه قایق که بغلت نهایت کوچکی یکنفر را نمیخوردند بدست نیاورده بودند باز آمدند خبر آوردند که آوازه ورود ما در تمام اطراف و اکناف سواحل منتشر شده و همه جا سپیده که لشکر انبوهی از خارج بقصد جنگ و جدال در نزدیکی دریاچه فرود آمده اند

روز دوازدهم هرچند اصرار کردم سامبوزی راضی شود لب دریاچه برویم و در آنجا دور اردو دو سنگر محکمی ساخته قطعات کشتی لدی الیس را بهم وصل کنیم سخنان من در وی اثر نکرد و مساعی من بهدر رفته در این ضمن بومیان که از وحشت پرون آمده رفته رفته طهمیان حاصل کرده بودند همسایگان خود را بکمک طلبیده تا رک میدیدند که ما را گوشمال سختی دهند و یکروز یکه در این بینها ما از اردو بپرون رفتیم و خواستیم با ایشان درآویزیم خود را عقب کشیدند و از روی تمسخر و استهزا بما گفتند که زحمت نکشید و قوای خود را برای جنگ فردا نگاه دارید خلاصه چون ندانستم سامبوزی را مجبور نکنم که یا محل اردو را تغییر دهد یا در همان مکانی که منزل داشتم توقف نماید چاره جز مراجعت باو نگماندم داشتم و قرار بر این شد که شب ۱۲ از آنجا حرکت کرده بقبض مملکت دیگری برآئیم که ما دام سیاحت من بروی دریاچه بالدی الیس بقیه اردو بتوانند در آنجا با سودگی زیست نمایند

صبح روز ۱۳ موافق قوانین جنگ اردو را تنظیم داده پانصد نفر تیره دار در مقدمه و پانصد نفر در دنباله و هزار نفر در قلب قرار دادیم و باین ترتیب آهنگ عزیمت نمودیم و از جهت اردو بود و باسب دیگر داشت بدون آنکه کسی تصدی کند با کمال وقار و آسودگی از ناحیه کیتاگوندا خارج شدیم اما بومیان همچنان دنبال ما میآمدند و مترصد بودند که فرصتی پیدا کرده از باز ماندگان عقبه اردو کسیرا بچنگ آورند لیکن بحمد الله این مقصود ایشان نیز حاصل نشد

روز ۱۴ وقتیکه بیلگانا از ثغور مملکت اُونیورو داخل شدیم و چشمان یکمرتبه از جنگل پرون جسته بما حمله آوردند ولی بضرب چند تیر تفنگ بزودی متفرق و منهزم شده از پی کار خود رفتند و ما روز ۱۸ مجدداً وارد اُوگاندا شدیم

اشخاصی که روزنامه های شما را میخوانند از مطالعه شرح حرکت ما بسوی دریاچه البرت چه تصور خواهند کرد نمیدانم ولی ظن خود من آنست که تا بحال هیچوقت باین اندازه از روی ساده لوحی اقدام بکاری نکرده بودم که نتیجه اش اینطور مهمل و بی ثمر مانده باشد گاهی پیش خود فکر میکنم که بهتر این بود برخلاف هر قاعده و قانونی کشتی خودم را آب انداخته مشغول سیاحت دریاچه میشدم و بقیه اردو را بحال خود میگذاشتم یا در مدت غیبت همه تلف و هلاک میشدند و یا تا مراجعت من صحیح و سالم در محل خود میماندند ولی در آنوقت این رفتار را تقصیر و گناه فاحش و عظیمی می پنداشتم و باخود میگفتم که خدا گر بحکمت بندد دری زرحمت گشاید در دیگری و امید من این بود که چنانچه از راه

بسته بمانده و دانست شاید چنین راه دیگر باز باشد و ما بتوانیم یکی از آنها را اختیار کنیم با لجمله پس از تامل و تفکر بسیار مصمم شدم که مراجعت کنم و در دریاچه محل سکون دیگری پیدا کنم که مردم آن منحصر و افتاده تر از بومیان پرکینه اُونیورو باشند و بدیا و تعارفات دوستانه ما را هم پذیرند با وجودیکه از اطراف اطلاعات عدیده حاصل نمودیم هیچ چه خبری از گردون و کشتیهای بخاریش نشنیدیم بومیان اُونیام پاکا ابداً در عمرشان اسم کشتی بخار را نشنیده و آزموده اند و این غیر ممکنست که شیئی عجیبی بغرابت و تازگی سفاین دودی تازه یک اونسوگورا بردد و خبر آن در تمام آن نواحی منتشر نشود

دماغه بزرگ اونسوگورا هرچند در تحت حکومت نی انکا پادشاه گانبارا گاست لیکن جزء قلمرو گاباز گا محسوب میشود و آنشت یکی از وسیعترین ممالک مجاور میباشد که تمام ممالک مجاور بمصرف میرسانند از آنجا میپرند از قرار روایات و حکایات اینمملکت سرزمین غرائب و عجایبات مسافری که بخواهد آنجا را سیاحت کند باید اقلاً هزار تفنگ ستیندر همراه داشته باشد تا بتواند خود را از شر بومیان آنجا حفظ نماید از جمله چیزهای عجیبکه از آن مملکت نقل میکنند یکی کوهی است که همواره آتش و سنگ از آن خارج میشود و دیگر دریاچه شوریست که وسعت آن خیلی زیاد میگویند و دیگر چندین تپه است که از سنگ نمک صورت بسته اند و نیز دشت و جلگه پهناوریست که قشری سطح آنرا از نمک و قلیاب پوشیده و بالاخره غریب تر از همه یکجنس سگ قوی هیکل درنده و کطا نیفه داشت که قیافه های ایشان تقدیری و از زشت که اشخاص متعارفی از مشاهده آنها متعجب و متوحش میشوند

اهالی اوگاندا که وقتی بقصد غارت دست برد بمملکت ایشان هجوم آورده بودند از رشادت و جرات آنها خیلی تعریف می کنند و میگویند که با وجود کمال مهارتی که در استعمال نیزه و سپر داشتیم نتوانستیم حریف ایشان شویم و از عادات مخصوصه این مردم یکی آنست که در میان خود قبیله قبیله و عشیره عشیره اند و رحمشان نیست که اهالی قبیله با قبیله دیگر مزاوجت و مواصلت نمایند خوراکشان منحصر شیر و کاشان فقط نگاهداری گاو و گوسفندست و دولتمندان آنها صاحب گله و رمه های کثیرند بطمع تصرف همین گله و رمه ها بود که امپراطور اوگاندا صدر اعظم خود را با صد هزار نفر با اونسوگوما مامور نمود و ایشانهم ماموریت خود را انجام داده قریب سی هزار رأس مواشی و اغنام را بحیطه تصرف آورده مراجعت کردند ولی بقدری از لشکر آنها کشته و اسیر شد که از این بعد حاضر نبودند دیگر احتمال نمیرود که بصرافت دستبرد و غارت اهالی اونسوگوما بیفتند با لجمله قصد من آنست که یک دو روز در اینجا استراحت نمایم و پس از آن بطرف کاراگوئی حرکت کرده بتفحص راه تازه بادریاچه البرت بپردازم

فصل دوازدهم

(پادشاه)

پادشاه رومانیکا — اکتشافات عمده جغرافیائی مکتوب از کافور و تجارتخانه اعراب نزدیک پای تخت

رومانیکا در کارا گوئی واقع در افریقای مرکزی ۲۶ مارس ۱۸۷۶

قبل از آنکه از رژنزال ساموزی جدا شوم حرکات شایسته تازه از او سرزد که تمام دلیل بر بدخواهی و کینه او نسبت بمن بود و شکایت

من از امتناع وی در ساختن بسکری لب دریاچه البرت افتاد و سرکار سرتپ بعد از آن سوء رفتاریکه با ما کرده بود چون یقین داشت که من

با و تعارفی نخواهم داد بفکر افتاد که خودش دست و پائی کند و بنابراین از پس دادن دو بار شیشه آلات که با و داده بودم حمل نمایند تجاهل

نموده آنها را برای خود نگاهداشت بواسطه اینحرکت غیر مشروع ساموزی بفعل شنیع دزدی ارتکاب نموده بود و بدتر از ان نسبت بمیهمان امپراطور

چرتی و جسارت ورزیده موافق قوانین اوگاندا مستحق بدترین و سخت ترین عقوبات گردید و بدینچنین بمجرد آنکه کاغذ شکایت از من

بمتیسا رسید یکدسته سرباز گرد شاری او مامور شد و پیش آنها سادوتی تمام املاک و متعلقات ساموزی را از زن و بچه و گاو و گوسفند

و غیره ضبط نموده خود او را مغلولا نزد امپراطور برد

متیسا پی در پی چندین قاصد نزد من فرستاد و از من خواهش کرد که دوباره بمملکت او برگردم و وعده نمود که سه کی بوبو را با پنجاه هزار نفر

و میگاندا را با چهل هزار نفر دیگر بیدرقه من تا دریاچه البرت روانه کند و بعهده گرفت و قول داد که سرکرده های او اردوی مرا امنیت

من از سیاحت دریاچه محافظت خواهند نمود ولی من هرچند که از غصه کریه ام گرفته بود و در آن احیان طوکانه بر من بسی گران میسنمود

صلاح خود را در آن دیدم که دعوت متیسا را با کمال فروتنی و ظاهر خجلت عذر بخواهم و من بعد دیگر با ملی اوگاندا اعتماد ننمایم

گذشته از این وقتیکه پیغام متیسا بمن رسید از مملکت او خیلی دور بودم و در کنار رود خانه کاژرا اردو زده بودم و اگر میخواستم از

کاژرا بکاتونگا رفته و از آنجا بسوی دریاچه البرت معاودت نمایم بنابر این مسافرت اقلا سه ماه طول میکشید و پس از اینمدت ممکن بود

که سه کی بوبو و میگاندا هیچ با ساموزی با من عصیان کنند و پس از مراجعت از سیاحت دریاچه با و نیام پاکا اثری از آثار اهل

اردو و اوگاندائیها بجا نمانده باشد و غیر از اینها بوجوب امتناع از قبول این دعوت و حرکت بسمت کارا گوئی دلایل محکمه دیگر هم

داشتم با دلی پر افسوس و آه صرف نظر از مسافرت دریاچه البرت از جانب مشرق کرده و آن نواحی را وداع گفته رو براه نهادیم

تا رود بکارا گوئی همه روزه بواسطه حکایات و شکایات بومیان صادق ساده لوح که میگفتند در عقب ما رو بمملکت پر نعمتی

واقع است و در آنجا ما را با کمال دوستی پذیرائی خواهند کرد جرات و دلگرمی من زیاد تر میشد لیکن وقتیکه حقیقتا از رومانیکا

پادشاه خلیق و مهربان آسمان جوا شدم مرا آگاه کرد که باینمملکت دوست مسلک موسوم با تونبی بکلی ممتنع الوصول است زیرا که

برای رسیدن بآنجا میبایست ابتدا از میوروو رود مملکت اوکیندندو مردم آنجا پادشاه خود رومانیکا را هم رخصت نمیدهند در سرزمینشان مسافرت
نماید وچون پرسیدم آیا مسافرین میتوانند بروند اندا بروند در جواب بمن گفتند که تا بحال اعراب پنج مرتبه بقصد افتاده اند که با بومیان آنجا
مراوده و مرابطه بیابند ولی هر دفعه اهالی خائن وغدار آنها را فرستادگان ایشانرا بیرون کرده بلکه چند نفر از آنها را هم کشته اند والاخره
همینکه از روی ناامیدی از او سئوال کردم میان رواندا و اوروندی راهی هست که بتوانیم خودرا باوروندی برسانیم رومانیکا تبسمی
کرده گفت که اهالی اوروندی بدرجات خبیث تر و مناقتر از مردم رواندا هستند ولی چون این جواب سربسته مطلب درست مفهوم من نشد
از احمد بن ابراهیم عرب که از دوازده سال قبل بانیطرف در گارا گوئی مشغول تجارت هست درباب امکان نفوذ بطرف مغرب از یکی
از نقاط مجاور گارا گوئی پاره سئوالات کردم وجوابهای او که واضحتر و بیّن تر از پاسخهای شاه بودند بکلی امید مرا از رسیدن بدریاچه البرت
از طرف مشرق منقطع نمودند برای اینکه دوستی رومانیکا را آزمایش وامتحانی کرده باشم از او خواهش نمودم که مرا بسیاحت حدود
گارا گوئی از شمال تا میوروو واز جنوب تا اوگوفو اذن فرماید وچند بلد وبکیسته بدرقه ومحافظ هم بخدمت من بگمارد آن پادشاه
پیرجوانمرد گذشته از آنکه همه خواهشهای مرا قبول کرد بضافه چند قاطر بمن داد ووعده نمود که در تمام مدت سیاحت من در خاک خود
میهمان وظیفه خوار خوان احسان او خواهم بود اینجا بتهیه و تدارک مشغول شدم وقطعات زورق لدی الایجاب را بکنار بحیره وندیر سپیک حمل نموده در آنجا
آنها را بهم شده وصل نمودیم و روز دیگر در شش قاطری که رومانیکا داده بود و پاروزنهای آنها بومیان گارا گوئی بودند سوار شده
بقصد سیاحت وگشت وگذار روان گشتیم

پس از سیاحت اطراف دریاچه وندیر در رودخانه کاژرا داخل شدیم و دفعةً مثل آنکه طلسم شده باشم بخاطرم گذشت که اکتشاف بزرگی
کرده وخوشا وند حقیقی نیل و کنگو را یافته ام اگر در نقشه سپیک نظر افکنید می بینید که او این رودخانه را کیتا گول نامیده که رودخانه
دیگر ذکر نموده یکی لوجور و دیگری لیمفری که در آن میریزند ولی سپیک که در اعمال خود بی نهایت دقیق و وکاوت وهوش او در علوم
جغرافیائی اسباب حیرت وعبرت دانشمندان این فن است در تحقیق احوال این رود اشتباه فاحشی نموده وبغلط آنرا کیتا گول نامیده
زیرا که هیچیک از اهالی اوگاندا و بومیان اوانیامبا آنرا باین اسم نمی شناسند بلکه هر وقت بخواهند نشانی آنرا بدهند میگویند رودخانه
کاژرا که در نزدیکی کاتوگول جاری است وابتدای مصبش تا اوروندی همه جا بومیان سوحسل آنرا باهم بخوانند وکلمه لوجور در زبان
بومیان یعنی (بالا تراست) واسم جریان آب مخصوصی نیست وآنا بعضی در آینده بذکر آن خواهم پرداخت

(در ضمن)

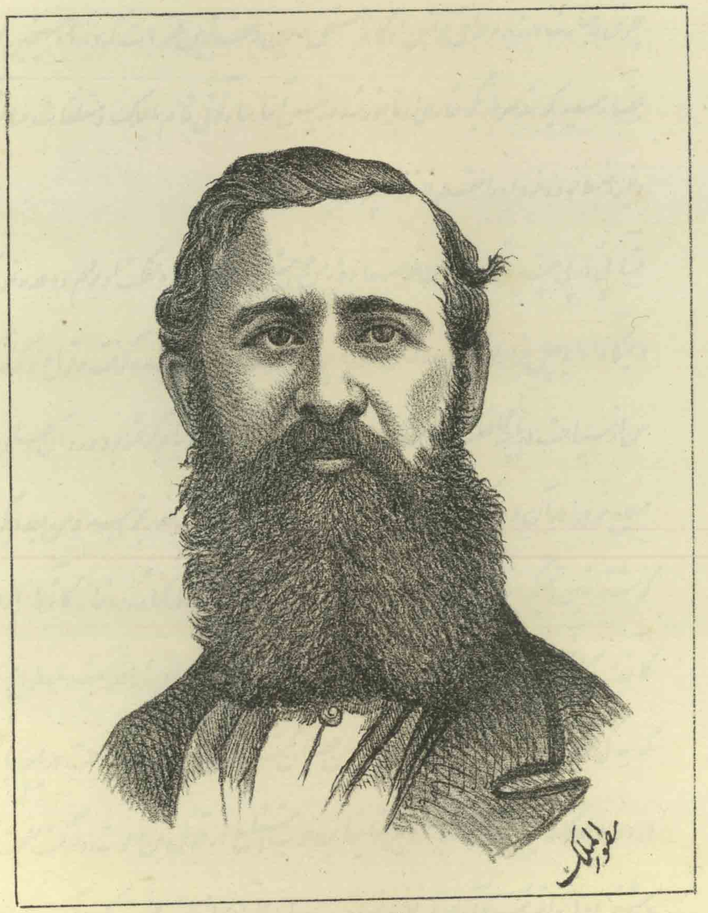

سپیک

ضمن سیاحت دریاچه البرت چند میلی که در طول جبریان کارژرا بالا رفتم ارجم بی اندازه آب وعمق آن جنبلی متعجبم ساخت پیش خود حدس زدم که آنرود باید عظیم ترین وعمده ترین منصبات اندریاچه باشد و درحین عبور از محاذی کی تانگول برسا حل جنوب که عرض وعمق آنرا اندازه گرفتم معلوم شد هشتاد و چهار پا عمق و صدو ده پا عرض دارد و از شاهد تحقیقت واستماع عقیده بومیان که میگویند کارژ آیک بازرو قسمتی از دریاچه البرت نیاز است بفکر افتادم که آنرا سیاحت نمایم هرچند مانند تمام اشخاصیکه اندک وقوفی از علم جغرافیا دارند مسلم است که کارژ امتیاز مندیکی از منصبات دریاچه البرت است لیکن اقوال بکر ساحل نشینان آن بیشتر مرا شک انداخت که گویند چنین وسعت آبی ممکن نیست تنها نتیجه جریان زیادی آبهای رودانداو کارا گوئی باشد ومیباید چشمه آن خیلی دور تر باشد یا از یک دریاچه غیر معلومی که میان البرت و تانگانیکا واقعست حاصل واحداث گشته باشد

وقتیکه دریاچه ویندرمیر را سیاحت میکردم توسط شاقول معلوم نمودم که عمق متوسط آن چهل پا است وآب رود کارژ را از آن عبور میکند وپس از ورود در کارژ اچنانچه ذکر آن گذشت بفتنه بخاطرم خطور کرد که آن پا دکنیل و کنتوریای تازه باید وچون شاقول اندازیم باکمال تعجب معلوم نمودم که آنرودخانه که ۵۴ پا عرض دارد ۵۲ پا قطر آب است وبعد از آنکه سه روز از جبریان آن بالا رفتیم بدریاچه دیگری رسیدیم که نه میل طول وتکمیل عرض داشت ودر ساحل این رودخانه واقع بود در انتهای جنوبی این دریاچه پس از آنکه از میان پاپیروس هائی که دو میل مسافت را پوشیده بودند راهی باز کرده گذشتیم جزیره اوگنیا موئی را که یک میل ونیم طول داشت پیدا کردیم وهمینکه بلند ترین نقاط آنجزیره بالا رفتیم وتفحص اطراف پرداختیم سر مخفی انتقری وکارژ را برمن منکشف گردید ومعلوم شد که پاپیروس زیادی در سطح آب منبسط شده سطحه تشکیل داده اند که از دور بنظر زمین مینماید وقسمت بیشتر سطح دریاچه را پوشیده دارد

ولی این سطحه در واقع متحرکست وزیر آن بقطر ۹ الی ۱۴ پا آب موجود است ورودخانه کارژ را که بحسب ظاهر خیلی سریع وهیجانی مینماید که میان سواحل پوشیده از نباتات بحری بلند جاریست فقط مجرای مختصر ومتحرکیست که از زیر پاپیروسها گذشته در دریاچه طولانی میریزد که طول آن تقریبا هشتاد میل جغرافیائی وعرض آن بثابوت از پنج الی چهارده میلست در بازگشت از کارژ را بفاصله پنجمیل از اوگنیا موئی در دریاچه وسیع دیگری در ساحل اسیر یا قدم وبعد از سیاحت مشخص نمودم که سیزده میل جغرافیائی طول وشش میل عرض آنست وفاصله انها حل غربی آن تا زمین کارا گوئی چهارده میلست که هشت میل آن آب صاف مرئی وشش میل دیگر پوشیده از جزایر متحرکیست که از پیشگیهای پاپیروس صورت بسته اند وهمه روزه جابجا میشوند

در تمام طولش که تقریبا ۸۰ میل میشود حجم آب وعرض کارژ را همه جا یکیست ومتوسط مدتهای زیر زمینی که ذکرشان گذشت یازده

آبهای خود را در گودالهائی که از روی خاک شخص مسافر آنها را حفره در یاچه علیحده می پندارد میریزد ولی در واقع همه این دریاچه ها یکی هستند زیرا که از زیر دشتهای پاپیروس بواسطه تنه های چاله مانند پیچ وخمی که میان این چمن زارهای نباتات بحری وقعند همه بیکدیگر مربوط ومتصل ودر حکم واحدند سطح مرتبه آبرا بومیان وحشی روواونس یعنی دریاچه گویند ومردابهائی که آنها را با آبهای عمیق پوشیده از نباتات مربوط میکنند اینقری خوانند وآنچه را که سبک دریاچه ویندرمیر نام نهاده یکی از بین رودورودنها است درمحاذات اگنوری وکارا گوئی اندریاچه رقبه رقبه نمک شده مبدل برودخانه تندآب خروشانی میشود که آبهای آن در کمال شدت وسرعت روی هم غلطزده بشکم تخته سنگها میخورند ومتکاثر شده از بالای یکنوع دیوار کوتاهی که ده دوازده پا ارتفاع آنست باصدای مهیب هول انگیزی لبریز میشوند وبهمین جهت است که بومیان اینجا را مورو گو یعنی آبشار پرخروش نام نهاده اند

در مراجعت از این سیاحت که تمام مدت آنرا میهمان رونانیکا پادشاه غرب نوازدست وول یا روبودیم بیلدای خود امر نمودم مرا بچشمه های آب گرم ملاکاتا که خواص شفا دهنده آنها در تمام ممالک حول حوش معروف ومشهور اند هدایت نمایند پس از دو روز حرکت بگردنه عمیقی که این چشمه ها در آنجا واقعند رسیدیم ودر آنجا بکمال تحیر وتعجب اقسام بیشماری از نباتات غریبه از هر قبیل مشاهده نمودم که طبیعت بکمال قدرت در آنجا پرورش وتربیت کرده بود نمونه نباتات در آنجا خود وبتعدی سریع وقویست که از قلت مکان وفضا بعضی بر بعضی دیگر غالب آمده آنها را خفه ومستهلک کرده جای آنها را مالک میشوند از اجتماع این نباتات انبوه درهم کنده ای کوچک سبزی تشکیل یافته اند که قسمت فوقانی آنها قسمت تحتانی را از نور وهوا محروم میدارند واز میان آنها تک تک درختان قوی قد علم نموده وچتری از شاخ وبرگ سبز وخرم برسر کشیده اند

در اینوقت مریض زیادی از اطراف برای مداوا باین چشمه ها آمده بودند وهر نگاه میکردم زن ومرد مخلوط ودرهم در گودالهائیکه از آب چشمه ها مملو میگشتند نشسته یا دراز کشیده بودند کوچکترین چشمه ها از زیر پشته سنگی برون میآید وچهارتای دیگر که بالنسبه بزرگترند از لای رسوب ضخیمی از گل ولجن تراوش میکنند وبومیان مخصوصا پشت در آب این چشمه ها خود را شست وشو میدهند وشهرت انچنان در ابتدا بواسطه خاصیت واثر صحت بخش همین چشمه ها بود وه سه روز در سر این چشمه اطراق کردیم وهمه روزه در آب آنها استحمام مینمودم ولی خاصیت وفایده برای من از آنها مترتب نشد ومحض تجربه قریب ۵ لیتر هم از آن آبهای معدنی خوردم لیکن ابدا اثر مسهل وتلین از آنها بروز نکرد وبرای امتحان یک بطری از آن آب باخود آورده ام تا بهم شیمیدانان اروپائی تجزیه کرده طبیعت آنرا معلوم نمایند

در باکشتزارهای گرم و یرو زبارد و وارد شدم و با وجود آنکه تمام عجایب و دیدنیهای کاراگوئیرا گردش و سیاحت نموده ام معهذا راهی بطرف مغرب پیدا نکرده ام و خیال دارم پس فردا در طول ساحل شرقی دریاچه رو براه نهاده و در صورتی که ممکن باشد بسوی جنوب و جنوب غربی پیش رفته نقایص اکتشافات عمده ام را تکمیل نمایم

فصل سیزدهم

نژاد لنگ دراز سلسله جبال افریقای مرکزی مکتوب از اوبا گوئی اونیامویزی من نواحی افریقای مرکزی

بتاریخ ۲۴ اوریل ۱۸۷۶

خوشحال و خسته م پس از اکتشاف کاژرا و دریاچه عظیمی که طول آن هشتاد میل و عرض آن ۵ الی چهارده میلست و در کی شاکا دنبالهٔ آن بازرود پهنا و عمیق و پرآبیت از پای تخت کاراگوئی پرون آمدیم و چون تعریفات و حکایات اعراب و بومیان خیالات ما را مشغول کرده بود و در خصوص سرچشمه و منبع اصلی این رود بزرگ تصورات عجیب و غریب می نمودیم با خیال افتادم که اگر ساحل این رود را تا آنجائی یعنی بالا برویم سرچشمه های آن خواهیم رسید بنابراین مقدار آذوقه زیادی پیش بینی نموده و از صحرای وسیع سرراه متدرک دیده و بهر یک از رؤسا دارو امر کردم که آذوقه ده روزه خود را بدوشش خویش حمل کنند و روز ۲۷ مارس بسوی آنمالک غیر مسکونه حرکت کردیم

روز بعد بساحل دریاچه طویل باریک و پرپیچ و خمی نزول نمودیم

در انجا من خبر دادند که طایفه لنگ درازی که در ممالک واقعه در مغرب اوگاندا و کاراگوئی و اوئی سکنی دارند فوق العاده نسبت بغرباء اظهار انزجار می کنند بقسمیکه از دیدن سگ خارجی غضبناک شده از حالت طبیعی پرون میروند و مانند مجانین عربده کشیده و بروی سگهای خود را لاینقطع حرکت میدهند و از اینحیثیت اشبان با اهالی بامبیره که از دیدن کشتی ها روی دریاچه وکتوریا نیانزا یا جنگ می کشیدند و اسلحه خود شانرا حرکت میدادند کمال مشابهت را دارند یقوم بقدری از شدان دواب خود میترسند که اگر یکی از گاوهای آنها بمرض سقط شود تمام اطراف و اکناف مملکت را میگردند تا آن اجنبی که حیوان ایشانرا جادو کرده و هلاک ساخته پیدا کنند و چنانچه احیاناً خارجی بچاره بچنگ آنها بیفتد بلاشک او را قربانی عقاید فاسده و شعور کوتاه من خود میسازند

مردهای این طایفه غالبا بواسطه تعشق جنون آمیزشان بطلا آلات و سگ و کربه و طیور وغیره همدیگر را متعجب میسازند و بیکدیگر میروند و میورزند ولی محبت و عشقی که اوازونگورا ها و اونیانگوزیها و اوارواندا ها و اواکوفوها و اوآن انیمبا ها و اواتوریها نسبت بگاوهای خود میورزند حقیقتا یه حسرت و شگفتست زیرا که در ممالک این وحشیان شخص اجنبی اگر از تشنگی بمیرد یکقطره شیر بحلق او نمی چکانند

من خودم در شخص رومانیکا با وجود جهت و علو طبعی که داشت همیشه را تجربه کرده ام چه در مدت اقامت من نزد او هیچوجه شیر و لبنیات برای من نفرستاد لیکن رومانیکا بعلت آنکه اگر یک بادیه شیر برای من میداد رعایایش او را کرفه بندازبندش جدا میکردند شفقت و بغض این بومیان نسبت بغرباء نتیجه همین محبت بی شعورانه ایشان بدوابست چه از ترس آنکه مبادا حیوانات ایشانرا نظر زنند یا بعمل سحر و جادو نمایند آنها را از دخول بمملکت خود منع کرده و از خود دور میکنند

پس از مقایسه و تدقیق در اطلاعاتی که از بومیان اونیانبا و اوگوفو و کی شاکا حاصل کردم ممکنست بتوانم در آینده بعضی اطلاعات تازه در خصوص سرچشمه و مجرای رود خانه کاژرا برای شما بنویسم و امیدوارم که تا چند ماه دیگر بسیاحت خاکی که گمان میکنم منبع اصلی این رود خانه در آنجا واقعست نایل شوم

تمام سلسله جبال و تلال عمده افریقی از رووانزا تا وکتوریانیانزا ظاهرا از جنوب بمغرب ممتد اند و در واقع میتوان گفت که از اسکندریه تا دریاچه میاسا قسمت مرکزی افریقی از جبال شامخه و گودالهای عمیقه و منابع و دره های عظیمه صورت بسته است که تمام طولا در امتداد جنوب و مغرب یا شمال شرقی و جنوب غربی واقعند و چنانچه در مجرای رود نیل از دریاچه البرت تفحص و تدقیق کنید و وضع دریاچه های البرت تانگانیکا و نیاسا و دریاچه وکتوریا را از روی نقشه ملاحظه نمایید وجهه سلسله جبال مقاماتم را از میان ممالک نوبی و حبشه و کالا و مارره و اوسوگورا مختلف شوید و در امتداد فلات اوگیانوزی و اوروری و اونیورا غور نمایید برشما معلوم خواهد شد که عموما نشیب تمام راهها و دریاچه ها و جبال و منابع رود خانه ها و فلات از شمال شرقی بجنوب غربیست و تمام سلسله جبال و دره های فرعیه که ما بین دریاچه های وکتوریا و البرت واقعند نیز بهمین قیاس کوچکتر همین حالت را دارند و هیچ بنظر نمیاید که در ابتدای خلقت کره انقلابات و تشنجات خاک افریقی در وضع حمل جبال مرتفعه و دره های عمیقه که امروز نقطه بنقطه پوشیده از جنگل وسیعه دریاچه های عدیده اند در حد و د این دریاچه ها شدیدتر و عظیمتر بوده زیرا که در این نواحی عموما جبال مرتفعتر و عظیمتر و دره ها عمیقتر و تنگ تراند .....

با وجود عزم جزمی که در سیاحت دنباله مجرای کاژرا داشتم بواسطه قحطی اوسوئی و خصومت اهالی اوارونوندی از قصد خود دلسرد شده مجبور شدم از دیدن ممالکی که اینطرف تانگانیکا واقعند دست بردارم و پس از آنکه تمام وسایلی را که مدانوا سطه ممکن میشد بدون اتلاف جان مال خود را از پیش ببرم سنجیدم بالاخره فهمیدم که از نا امیدی بزمین خواهیدن و بومیان بدخوی الفت ناپذیر لعنت کردن بفایده بلکه اولی و انسب آنست که زودتر خود را بممالک دیگر رسانده جهد کنیم از راه دیگری بدریاچه البرت واصل شویم

وچنانچه از مکتوب من ملتفت خواهید شد بالفعل من و همسر ایام در اوتیا موتوشی غربی که تقریبا پانزده روز راه از اوجی جی فاصله دارد

وسکنی داریم

نیت حالیه ام آنست که بزودی با وجی جی بروم و از آنجا در زورق خود سوار شده بسیاحت تانگانیکا شروع کنم و پس از اتمام این کار از راه

اوزیژه بجانب دریاچه البرت بشتابم و چنانچه این راه از او نباشد از تانگانیکا عبور کرده در استداد شمال یک یا در صورت لزوم چندین دوره

زده خود را بدریاچه البرت برسانم و بسیاحت آن موفق آیم مملکت سیاحت این دریاچه حالا دیگر تازگی و اهمیت ندا شته باشد و انحنه مت را گردون

یا یکی از رصدخانه‌هایش بانجام رسانیده باشند ولی چون من بهیچوسیله نمیتوانم از صحت و سقم این مسئله اطلاعی حاصل کنم تکلیفم آنست که حتی الیقدور

سعی نموده دوره ای را به پیایم در صورتیکه انجام اینکار غیر ممکن باشد بجانب آفاق دیگر رفته و در آنجا باچنان سیاحت دکشت و گذار کنم

تا مدارک و اوقاتم تمام شده مجبور بمراجعت شوم

فصل چهاردهم

در بیان سفر تانگانیکا مکتوب از اوجی جی بتاریخ هشتم اوت سنه ۱۸۷۶

با وجود طول بی اندازه اش دریاچه تانگانیکا از این بعد نمیتواند دیگر مورد مفروضات واهی و خیالی شود زیرا که من تمام دوره آنرا گردش

کرده و اندازه گرفته ام و نقشه محیطه حاصل آنرا بدقتی که بتوسط ساعتهای نجومی و ارصادات آفتابی ممکن است برداشته ام در حقیقت امر

که گوشه و کناری از اینده یاچه نیست که غیر معلوم و نامعین مانده باشد میتوان گفت که اکتشافات کاپتن بورتن تکمیل یافته اند و من

این مکتوب را مخصوصا برای بیان و شرح مسئله متعاقب نیز تانگانیکا مینویسم که لیونگستن و جمعی دیگر از سیاحان را تا این اندازه مردود و متحیر نموده

و اشیا زا داشته که بموجب حقایق محکم و استوار حدسیات سهم فسانه وار نگاشته اند و بنا از روایاتی که میان بومیان معروفست و عموما در همه زبان

و مکان فشاو مولد تواریخ بوده اند شروع میکنم

اوجی جی ها که امروز در یکی از ممالک مجاور ساحل شرقی تانگانیکا سکنی دارند مدتها زمانیست که از اوزیژی مهاجرت کرده اند

و روایت نقل میکنند که شنیدن آنها خالی از تازگی نیست روایت اول ذکر میکنند که اقامت زمینی که امروز زیر دریاچه واقعست سابق

بر این (یعنی چندین هزار سال قبل که تاریخ آن درست معلوم نیست) جلگه خشک و سبزی بوده و روی آن شهر بزرگی وجود

داشته که محل آن نیز معین نیست در این شهر مردی ورزش در خانه محصوری سکنی داشته اند که در میان آن خانه چاه آب عمیقی واقع بوده و از آن

همه روزه مقداری آبهای تازه باندازه کفایت خودشان صید میکرده اند ولی وجود آنچشمه را از همه کس پنهان داشته حتی همسایگان نزدیک را

در سر آن باخود شریک نمی کرده اند پدرها به پسرهای خود وصیت کرده بودند که اگر راز آنچشمه را باغیار در میان نهاده مصیبت و بلیه بزرگی بایشان

رو خواهد آورد و بنا بر متابعت این حکم پشت در پشت مالکین آنخانه بصحت آنگنج مفخر اکبری اظهار نکرده عمری براحت بسر میآوردند و از آن

ماهیهای تازه که عمده غذاهای ایشان بود متنعم میشدند

زن آخرین این سلسله که چندان عفیفه و مستوره نبوده و مرد اجنبی را در متع از اموال شوهر خود شریک کرده بود از جمله تعارفات گاه گاهی

از آن ماهیهای لذیذ برای او میبرد و آنمرد که هیچوقت غذای مطبوعی بچنگش نیفتاده بود طمعش بجنبش آمده و همواره اصرار میکرد که نشانی تالابی

که محبوبه اش آنماهیها را از آن صید میکند بگیرد ولی آن زن شوی فریب همدقت از بروز دادن آن محل مرموز صریحا ابا و امتناع میکرد

تا آنکه روزی شوهرش بحسب لزوم عازم سفر اوتیرا شد و قبل از عزیمت مؤکدا بزن خود سفارش کرد که در محافظت خانه غفلت نکند و

هیچیک از آشنایان و همسایگان را نزد خود راه ندهد و مخصوصا باو یادآوری کرد که هیچکس را بر وجود آنچشمه مطلع نسازد آن عفریته اوقاتی

که در باطن از غیبت شوهر خود خوشوقت بود ظاهرا باو اطمینان داد که سر را نگفته و نخواهد گفت و نکته بنکته سفارشات و اوامر را عات خواهد کرد ولی

چند ساعت بعد از آنکه شوهرش حرکت کرد بطلب رفیق خود رفته بدو گفت مدتی بود میپرسیدی که آن ماهیهای تازه را که آنقدر دوست داری

از کجا میآورم اکنون همراه من بیا تا محل آنها را بتو نشان دهم برخلاف سفارشات شوهرش رفیق خود را نخانه برد و برای آنکه خوب اورا تشنه

دیدن آنچشمه و ماهیهای نقره فلس رنگارنگ کرده باشد تا در موقع وصال زیاد از حد محظوظ شود خوراکیهای گوناگون از آنها ترتیب داده

پیش آورد و پی در پی شربتهای خوش طعم مخصوص که خود ساخته بود بدو میخورانید پس از صرف طعام لوتاریو (اسم رفیق آن زن بود)

طاقتش طاق شد و از اشتیاق دیدن آنچشمه بنای بیتابی را گذاشت معشوقه اش او را بسر چشمه برده رو پوش از فی انداخته و گل گاوزبان

از چشم نهان میداشت دور کرده آنچشمه غیبی را بنظر نامحرم آنمرد اجنبی جلوه گر نمود لوتاریو پس از آنکه چندی آن ماهیان خوش رنگ را

تماشا کرد خواست یکی از آنها را بدست خود صید کند بمحض آنکه دست او در آب داخل شد صدای مهیبی از آنچشمه برآمده زمین بازشد

و در اندک زمانی تمام آن جلگه مبدل بدریاچه بی پایانی گردید پس از چند روز که شوهر آن زن از اوتیا مراجعت کرد چون بمنزل و کلبه اوجی جی

رسید از ملاحظه آن دریاچه که بجای جلگه و شهر پدید شده بود حیرت نموده و ملتفت شد که رفتن سر چشمه غیبی را فاش کرده و بواسطه

نافرمانی و معصیت وی غضب آسمانی بر او و همسایگانش نازل شده است

روایت دیگری که پیرمردان اوجی جی برای من حکایت کرده اند اینست که در ازمنه سالفه لوآوه ژری رودخانه اوزیما که

در سمت مغرب در جاری شده در آنجا با لوگوگا رودخانه دیگری که بسمت مشرق میرفته تلاقی نموده اند و از این تصادف آبهای آنها پس زده

دردره منبسط شده اند و دریاچه تانگانیکا را احداث نموده اند اوا کوا با تیر فشانه مخصوصی بخودشان دارند و میگویند که در قدیم الایام در یکی
از دره گوتپه کوچکی وجود داشته درون آن بعمق زیادی مجوف و مملو از آب بوده و یکدر آن تپه از هم منفصل گشته آب آن در دره منتشر شده
آنرا مبدل بدریاچه نموده

رئیس قبیله که در مصب لوکوگا مسکن دارد میگوید مجاری این رود خانه ابتدا مجرای رود کوچکی بوده که در تانگانیکا میریخته و در طول مجرای
آن قبل از رسیدن باین دریاچه چندین نهر کوچک دیگر در آن وارد میشده اند تا آنکه یکوقتی تانگانیکا از زیادتی آبها مملو گشته از حد خود خارج
شده و رود لوکوگا را مستغرق و مبلغ نموده آنرا مبدل بدریاچه کوچکی ساخته که تا این دو سال آخر در فصل باران زیادتی آبهایش را بمنبع خود
برمیگردانیده ولی از سال ۱۸۷۴ باینطرف سطح دریاچه تانگانیکا بقدری مرتفع شده که زمین خشکی که میانه مصب قدیم لوکوگا و لوکوگائی
که بسمت روا جاریست واقع بوده مفتراگرفته که دو لوکوگا بهم متصل شده یک رودخانه تشکیل داده اند

در ضمن سیاحت لوکوگا بلد من که سابقا کامرون را هم خدمت کرده بود تغییراتیرا که بعد از تاریخ مسافرت این سیاح در آن دریاچه رخ داده
بود بمن نشان میداد از جمله سواحل شنزاری که در بسیاری از مواقع قایقهای خود را روی آنها کشیده و پناه برده بودند امروز همه مشرق
و بخ الی شش با آب آنها را گرفته بود و نیز چندین جزیره تازه احداث شده و در عوض بسیاری از جزایر قدیم زیر آب فرو رفته اند و بالجمله
بقول بلدمن دریاچه تانگانیکا در آمدت قلیل مقدار زیادی زمین را آب خود فرو برده است رئیس کاآوه ـ نوایانزه همان شخص
که کامرون را در کشتی خود نشانده و از رود خانه بالا برده بود چنین با مهربانی کرد و هنوز در کمال خوبی نشانهای آدم سفید را بخاطر
داشت و بعضی از چیزهای عجیبه را که او دیده بود برای من نقل کرد و پس از ختم حکایات من گفت که خیال ندارم شما را بگذارم از لوکوگا
بالا بروید زیرا که پس از مراجعت کامرون تانگانیکا طغیان کرد و وسعت زیادی از مملکت ما را فرا گرفت و یکقریه هایی گیرانرا
بکلی منهدم ساخت و بعقیده من سبب آن قضیه مایله کامرون بوده و باید او دوا یا جادوئی در آب ریخته باشد یقینا آن سیاره ساده
پیش خود خیال میکرد که در صورتیکه یکنفر آدم سفید قادر بر این تغییرات و انقلابات باشد دو نفر مرد سفید که من و رفیق اروپائیم
بطریق اولی اسباب ویرانی و خسارت کلی خواهیم شد لیکن من پس از قدری موعظه و پند ذهن او را قسمی از این اندیشه خالی کردم که خودش
از بی اصلی وحشت و خوف خود بخنده افتاد و بزور هدیه و تعارف او را راضی کردم که بشخصه مرا در سیاحت آن حوالیش همراهی و راهنمائی کند
تمام اطلاعات و روایات مختلفه که در اوجیجی و در ممالک نزدیک بمصبش در خصوص لوکوگا برای من نقل میکردند جز تشویش ذهن فایده
نداشتند و بیشتر باعث اشکال تصور وضع حقیقی و اصلی آن میشدند لیوتنان کامرون ادعا میکند که در رود تانگانیکا را پیدا کرده و معلوم

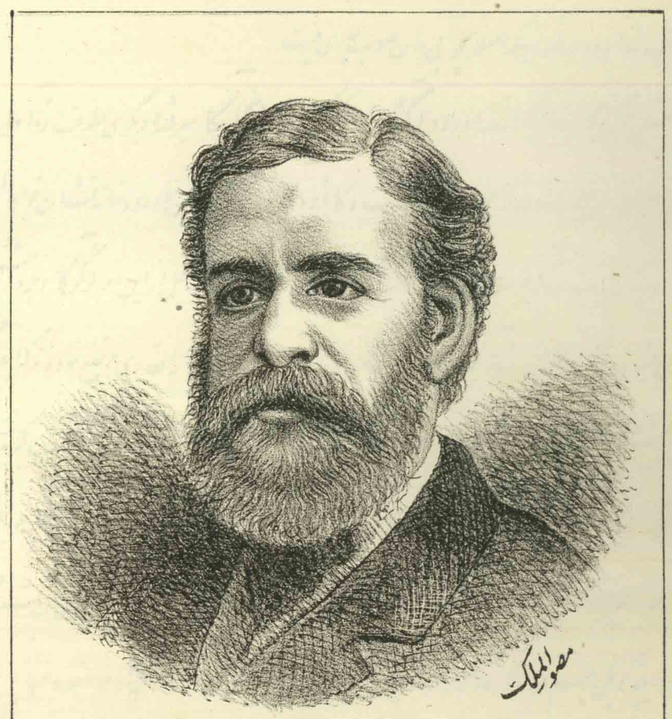

کامرون

نموده که آب آن بسرعت هر ساعتی ۱۲ نود از انخاج میشود ولی اعرابی که مکرر از لوگو گا عبور کرده اند میگویند که این رود برخلاف رود تانگانیکا میریزد و از انخاج نمیشود

ماهای رود لوگو بهای مونیس اصرار دارند که سابق بر این رود لوگو گا وجود داشته که یکی بسمت مشرق جاری میشده و دیگری از طرف مغرب میآمده و میان آنها دشتی فاصله بوده

رود لوگو یکی از بلدهای من اظهار میکرد که خودش شخصاً تبه از آن عبور کرده و آنرو دمختصریست که بتانگانیکا میریزد و با من شرط کرد که چنانچه معلوم کنم برخلاف گفته او این رود در ابتدا دو دیگری جاری باشد انچه موجب طلب دارد بمن باو و یارا بلد کامرون مدعی بود که آدم سفید ممکن نیست همچو آبی دیده باشد که بطرف رود برود درصورتیکه اصلا همچو آبی بدان صوب جاری نیست

یکی از بومیان توانم نقل میکرد که تا سال گذشته رود لوگو گا بوده که یکی بسمت تانگانیکا میرفته و دیگری بطرف رود ولی بارانهای سال آخر آن دو را مبدل بیکرود نموده که بسمت مغرب جاریست و کاروانی که من در رود خانه نشان خواهد داد که یکی بتانگانیکا میریزد و دیگری بجانب رود جاری میشود یکی از رؤسائیکه تابع او بود حکایت میکرد که قبل از این دو لوگو گا وجود داشته که یکی بتانگانیکا منتهی میشده و دیگری بطرف رود میرفته لیکن بارانهای دوال اخیر سطح تانگانیکا را بقدری مرتفع نموده اند که اینک لوگو گا نیرا که در آن میریختند مستغرق نموده و بلوگو گائی که بطرف رود میرفت در پیوسته ولی این اتصال دائم و همیشه گی نیست بلکه مدت آن فقط همان چند ساعتی است که باد جنوب شرقی برمیخیزد و بعد از ظهر همینکه این باد فرو نشست آب رود خانه بالطبیعه بدریاچه خود میآید

خلاصه برای آنکه چیزی از قلم نیفتاده باشد من باید اظهار کنم که مسیو J.F. دو بورق که نقشه این قسمت افریقا را برای من کشیده در نزدیکی محل لوگو گا دریاچه کوچکی رسم نموده که رود خانه از انخاج شده بسمت تانگانیکا میرود و باعتقاد من از هر ماخذ و منشأ شخص کسب اطلاع کرده باشد این نقشه یقیناً نماینده وضع حقیقی دو سال قبل این نواحیست با وجود معلومات و قرائن حالیه هنوز حقانیت و عدم حقانیت همچیس معلوم نیست و تفحصات و اکتشافات دقیقه جغرافیائی فقط روزی رفع اشتباهات و اقوال متضاده را که در خصوص نیمسا عچیه جغرافیائی در میانست خواهند نمود و فعلا من بدون نقشه صحیحی مأیوسم از این که بتوانم عقاید خودم را در این خصوص کتباً بطور وضوح و بدون اشکال حالی کنم و بفهمانم .....

سه سال قبل از این در نزدیکی اوجیجی سطح تانگانیکا را جرمی بخور رنگ پوشیده بود است پس از آنکه امواج آنها را باساحل آورده و بر هم انباشته بومیان در آنها دقت کرده از تشخیص جنس و ماده آن عاجز مانده بودند اوجیجی ها آنها را (دشارژ دولافورد) یعنی نزل

صاعقه نامیده‌اند اعراب گفته‌اند که آن کنوع قیر یا شیره و صمغیست و مقدار زیادی از آنها جمع کرده نگاه داشته بودند قبل از سیاحت روی دریاچه چون لازم بود که کشتی خود را مرمت مختصری نموده و درزهای آنرا مسدود کنم بومیان از آن نزول صاعقه قدری برای من آوردند پس از امتحان معلوم نمودم که آماده مجهول الحال آسفالت (نوعی از قیر) خالص خوبیست که بگمان من باید از شکافهای زیر زمینی کف دریاچه بیرون آمده باشد زیرا که در اطراف و سواحل هر چه تفحص و تفتیش کردم معدن آنرا نیافتم

فصل پانزدهم

اکتشاف بحیره تازه الکپاندر انیانزا مکتوب از اوگندی ۲۵ اوت ۱۸۷۶ عبارت تمسخر آمیز ذیل را باسمعیل خدیو مصر نسبت میدهند که گفته بوده است هر سیاحی که از رود نیل بالا میرود بلا استثناء در مراجعت سرچشمه تازه دیگری برای رود نیل پیدا کرده است بلاشبهه آنکسی که اول این کنایه را چاپ و منتشر نموده همچو گمان میکرده که مقصود حضرت خدیوی از این عبارت تمسخر و استهزاء « مکتشفین » و مرادش تخفیف و توهین ایشان است

اعم از آنکه در اینجا مناسبت داشته باشد یا نداشته باشد تکلیف من آنست که سرکار خدیو را ملتفت کنم که باید بر فرمان فرمائی شط عظیمی که چشمه‌های عدیده آن هنوز افکار سیاحان بزرگ دانشمند را مشغول میدارد افتخار داشته باشد و بداند که این شط بزرگ را منابع پنهاناست که یکی از عمده‌ترین آنها را رشمن بروس منکشف ساخت و آنرا به نیل بلو (نیل آبی) موسوم داشت و منبع دویم را سپک و گرانت فهمید و آنرا وکتوریا نام نهاده و سیمین آنها را سر ساموئل بکر کشف نموده و آنرا البرت نیانزا نام نهاده ولی غیر از اینها هنوز منابع دیگر هستند که این سیاحان برآنها راه نیافته‌اند

یقین است که نواب خدیو از شنیدن خبر اکتشاف سرچشمه جدیدی برای نیل متعجب میشود و پیش خود خواهد گفت که چگونه است که این مسئله هنوز حل نشده و این گفتگو از میان برداشته نشده ولی اگر نیلوس فرقوت تکلم میتوانست که در وطن من آنست که با و جواب میداد که کدام یک از شعب و منابع من بتوسط محمد علی و پسرانش ابراهیم و اسمعیل منکشف شده‌اند و تو خدیو مصر که کمال قدرت را داشتی و تکلیف تو بود که بدانی من از کجا میایم و چه آبها را برای مشروب کردن باغات و زراعات شما میآورم و خود و رعایایت از من منتفع میشوند و از تصدق سر من زندگانی میکنید چه اقدامات در معرفت و تفتیش احوالات من بکار آورده‌اید و مردم محقق ملک شناس مصر که هست و پیشان بسته بوجود منست برای حاظر من چه جستجوی کرده‌اند و چه زحمتی بخود راه داده‌اند اگر بحسب دلخواه گاهی بعضی از سرزخودم را بمردمان بیگانه که از جاهای دور بجستجوی من میآیند افشا میکنم و ایشانرا بدین چشمه‌های شیرین و دلکش خود مفتخر میسازم چه ربطی بعمل شما دارد تو هم اگر میخواهی که مانند ایشان نام خودت را

گران

بلند کنی قدم بهت پیش نه و کمر غیرت بر بندو با گرمای نیر خطا استوا بسازو بجستجوی شب مختلفه و چشمه های متعدده من اقدام کن

چنانچه حضرت خدیوی میل فرمایند نظری روی نقشه که من کشیده ام بیندازند و بعضی ایضاحات و اشاراتی را که در خصوص رودخانه معروف

باسامی مختلفه کارژا اینقری کیتانگول نام او را نگونوشته ام و در آینده ذکر آنها خواهد رفت مطالعه بفرمایند راستی و درستی قول و ادعای

مرا تصدیق خواهند فرمود

دور نیست از من ایراد بگیرند که چرا دریاچه رودخانه را که مکتشف ساخته ام لکساندرا نامیده ام پیش بینی این ایراد قبل از وقت جواب

میگویم که سیک و کرانت صاحبمنصبان انگلیسی در ضمن مسافرتشان باوگاندا در تفحص مخرج آبهای دریاچه وکتوریا از این رودخانه عبور کرده اند

و ایشان اول اروپائیانی هستند که انرا دیده اند و چنانچه مثل من میتوانستند مباحث آن نائل شوند بنابخاطر ایشان بهمان آنرود و دریاچه

که منبع آنست دختر های دریاچه وکتوریا اسم میگذاشتند بنابراین من نیز مثل سیک که نیانزای بزرگ را باسم ملکه خود (وکتوریا)

نامیده مناسب دیدم که اکتشافات خود را باسم نواب جلیله لکساندرا شاهزاده خانم مملکت گال نجوانم و در این ملاحظه آنچه را که از نیل لکساندرا تا به

و نقشه کشیده و اندازه گرفته ام برسم تحفه و تقدمات مسافرت پیشکش قدوم شاهزاده خانم مینمایم تا از این ببعد در صفحه روزگار اسم نیل

لکساندرا در مقابل نیل و کتوریا یادگار بماند

فصل شانزدهم

در بیان بروز مرض مسری و مهلک آبله در اوجیجی مکتوب از اوجیجی ۱۳ اوت ۱۸۷۶

باید مکاتبه و مراسله را کنار بگذارم و مستعجل از اینجا فرار کنم زیرا که مرض آبله مسری شدیدی در اینجا شیوع یافته و همه روزه شصت

الی هفتاد نفر بدان مبتلا شده غریق بحر فنا میگردند از قبیل دو سه طایفه واوجاع صدری و مطبقه و تیفوس و غیره نیز اشتداد یافته مزید علت

شده اند و متقرا جمیع اتلف مینمایند از تاریخ مکتوبات من معلوم میشود که چقدر نوشتن و تمام کردن مندرجات آنها طول کشیده است چه از

روز ورود من از سیاحت تانگانیکا که مطابق با غره اوت بود تا امروز که سیزدهم است بیش از دو کاغذ شما ننوشته ام ولی این تعطیل

از تنبلی و تکاهل نبوده زیرا که پیشتر اوقات را در تحاب بیماری خ امیده میلریم و پی در پی گرفتار حملات تب نوبه بودم و قتیکه

از کشتی فرود آمدم خبرهای موحش زیاد شنیدم از جمله در غیبت ۵۲ روز من نخبفر از اهل اردو با مرض در گذشته بودند و شش نفر

دیگر هم بنور قبلا بودند این بلای آسمانی مثل آتشیکه در خرمن پنبه افتاده باشد تمام خانه های اوجیجی از اعراب گرفته تا بومیان سیرات

کرده بود فرانک پوکوک هم دو سه مرتبه تب شدید سختی کرده ولی الحمد لله بسلامت جسته بود یکنفر از تجار مشهور عرب هم نزدیک مجمد

این عزب حاکم اوجچی کی از دوستان و آشنایان قدیم لینوکستن نیز بلغ دو سه تن از فرزندان و لبندش مبتلا شده و همه روزه هم چندین نفر
از غلامانش میمیرند پاگازی یعنی حمالان از ترس آن بلا از نزد آقایان خود فرار میکردند و پیغمبر قاصدهائی نهم که هنوز از اونیا نیمه برنگشته اند
و در اینصناعت اثری از آنشان نیست دیگر امید ملاقاتشان نمیرود تصور کنید حالت اهالی اوجچی را که تا چه اندازه مضطرب و پریشان بوده اند چون
دو ماه دیگر هنوز احتمال امتداد مرض میرود آنهائیکه میمانند شده و مقدورشان بود از اوجچی خارج شده بنواحی دور دست پناه ببرند
از شنیدن این اخبار غم انگیز ملتفت شدم که صرفاً اردوی ما نیست یکساعت دیگر در آنجا توقف کند ولی محض ادای تکلیف این دو مکتوب
آخر را اگرچه بنظر شما یقیناً چندان اهمیت نخواهند داشت نوشتم باید معذورم دارید که در اینموقع بیش از این مقدور م نبود وضع همراهان
واقعاً خیلی ملال خیز و تاسف انگیز است نه شهاده آنشان فوق العاده تناقص شده بلکه باقی ماندگان خدمتکاران با وفا و مغتنم الوجود
تا تمام بدال و مختصر ند و آنچیزیکه اردوی ما را فی الجمله حفظ کرده و از نهدم کلی باز داشته همانا جلوگیری عمل آبله کوبیست و لا بعضی از
آدمهای من ملتفت میشوند که چقدر بخود شان ظلم کرده اند و بسبب تن پروری و تنبلی خودشان را از انتفاع از آن محافظ قوی محروم داشته اند
آنوقتی که ما بایشان التماس میکردیم بیایند آبله شانزا بکوبیم از پنجه ری تن باین زحمت در نمیدادند و بدبختانه امروز که همه راضی و با کمال
رغبت حاضرند تمام مایه آبله های من ضایع و فاسد شده از خیر انتفاع افتاده اند

فرانک پوکوک در اینمدت آنچه مقدورش بوده در پرستاری و خدمت رفقا و همسایگان عرب خود غفلت و کوتاهی نموده و من از شنیدن این
حسن رفتار و کردار او خیلی ممنون و خرسند شده او را آفرین و تحسین کردم گمان نمیکنم هیچ مسافری تا امروز همچو ملازم صدیق و بخیری بخدمتش
آمده باشد پوکوک امروز جغرافیا دان عالم تحریست و چون هیچ رقیبی ندارم غالباً از دل و جان او را برای او میکوبم و با او مشورت
و مصلحت میکنم در اینمدت چندان جسور و بذکاوتی از او مشاهده نشد و منهم چشم داشت زیادی از او نداشتم ولی رفته رفته معلوم شد
که انجوان انگلیسی وجودش از هر نوع عیب و نقصی منزه و مبرا و سراپایش بزیور نجابت و شجاعت آراسته و پیراسته است

در خصوص سیاحت اطراف دریاچه تانگانیکا اطلاعات تازه که برای شما بنویسم خیلی دارم و اکتشافات مفیده بی اندازه راجع بآثارهای قشنگ زیبا و مناظر مدیع مصفا و بنادر بی مانند و دلگرمی و غارهای وسیع زیر زمین معادن مس کاتانا و طریق استخراج آنها بسیار
نموده ام و تعریف خانه های زیر زمینی رووا را زیاد شنیده ام و برگاهی مهیب تازه قابل حوالی تانگانیکا آگاهی یافته ام چنانچه اگر وقت
میداشتم و تفصیل آنها را برای شما مینگاشتم هریک مکتوبی مفصل بلکه رساله مطول صورت می بستند ولی ضرورت حرکت معجل از اینجا
واجب تر و مقدم است زیرا که اگر اندک مکث و توقفی روا دارم جان چندین نفر وجود عزیز پر قیمت فنا خواهد شد و قلیل فرصتی که دارم

همینقدر است که صرف جمع آوری اسباب و بار کردن امتعه و قماشه و جزئیات دیگر کنم با وجود اینها امید وارم که روز حرکت بتوانم چند سطری
بشما بنویسم و از اوضاع و مقاصدان شما را با خبر نمایم

فصل هفدهم

اونیامورزی و تانگانیکا مکتوب از اوسوئی تا اوجچی میر آمبو محیط دریاچه تانگانیکا بعوض مکتوبی که استانلی

در شرح مسافرت خودش بدو رتانگانیکا وعده کرده بود بواسطه لزوم حرکتش از اوجچی فرصت ایفا نبود ما در اینجا مختصراً اتفاقات عمده را
از اوسوئی تا اوجچی و سیاحت او را گرد تانگانیکا محض بصیرت و اطلاع خوانندگان ذکر میکنیم

برای آنکه از سبب رود اوویگا ما خارج شود استانلی مجبور است از جبال پر جنگل و دره های عمیقه که در نزدیکی خاکمانگورو نگو فتنه جو واقعند
عبور نماید و محض آنکه از دعوت مغرضانه آن شیر پر آز حمتر از نمونه باشد در حرکت شتاب میکرد تا خود را بدون غائله و هایله بنیاباری
واقع در مملکت اوساپرو که خاکش چون زمین اونیامورزی حاصل خیز و بادش مشکبیز است رسانید در عبور از این سرزمین آخرین یک
استانلی - نوکل را که خدمتکار قدیم و در همه اسفارمونس قدیم او بود اجل در رسید و مانند بسیاری از همراهان دیگر از استانلی جدا
و طعمه خاک افسر یقا گردید

همه جا استانلی و همراهانش از میان کوه و صحرا و دشت بدون مانع و خطری گذشته تا باوراکموا رسیدند و در آنجا شنیدند که امیر آمبو
با جمعی از روگاروگاس - روگانها بآنصوب عازمست و بزودی وارد خواهد شد میر آمبو که بقتل و خونریزی معروف و منزله هلاکو
و چنگیز افسر یقاست نامش را چون مترس هر جا ذکر کنند زنها و بچها ساکت شده از ترس بر خود میلرزند از شنیدن این خبرهائی
اوراکموا مضطرب و پریشان شده هرج و مرج غریبی برپا نمودند مردها مدخل قرارگاه را سنگر بسته و در کمین نشستند و زنها سر و بر خود را طلسمات
آرسته و جادوگران و ساحران با صنام و خدایان خود کمک و معاونت میخواستند مرد و زن میر آمبو را دشنام میدادند و نفرین میکردند
و جنگجویان که از شوش هموطنان خویش بهیجان آمده بودند نقشهای کهنه زنگ زده خود را که برای خودشان مثیر خطر داشتند بار دوت
پرنموده و با آئین خود قیه و شاوت میکشیدند تمام دلگرمی پادشاه آن مملکت به ۲۱۵ نفر همراهان استانلی و صندوقهای ذخیره آنشان بود
ولی استانلی خیال او را آسوده کرد و گفت که تکلیف او نیست همه جا در جنگ سلاطین بومی افریق خود را شریک و دخیل کند و فردای امروز
از اوراکموا بیرون رفت و در سر او مبو که یکی از بزرگترین و عمده ترین دهات اونیامورزی است و ... ۵ نفر جمعیت دارد حمل قاطر بخشید
مقارن این حال خبر نزدیکی (مترس افسر یقائی را) به بندگاه پادشاه جوان شانزده ساله که با میر آمبو موصلت کرده بود و خوش داشت داماد

واو هم جوش و خروش مردم را که آشفته و مخوف بود فرو نشانده بایشان اعلان کرد که قصد میرآخور از این سفر ظلم و دغایت و فقط خلاص ملاقات او و صلح و صفای با اعراب استانلی از این مقاربه خیلی خوشحال بود و میدانست که با آن دلاور فرنگی استوائی که از زنبه ربایت یکی از رؤسای اوهیوها خود را به درجه سلطنت رسانیده و تمام قبایل اوسوی و اوروری و اوگوگورا تا اوگوگورا مسخر کرده و زیاده از ۲۲۳۰۰۰ کیلومتر مربع زمین در تحت حکمرانی داشت آشنا شده عقد مودت و یگانگی ببندد طرف عصر خروش تلپی تلپی شلیک تفنگهای میرآخور بلند شد و هماندم مذکا حکم کرد طبالچی ها و جرسن زنها در کوچه و برزن طواف کرده مردم را ساکت نمودند و جارچیان با آواز بلند باینمضمون رسیدن سلطان افریقا را اعلام کردند

ایمردم سر و نمو گوش کنید و هوش دارید فردا صبح میرآخور با رندگانش بجا وارد خواهد شد پاتاهای خود را از زمین پس و دون آرید و هیچ درخانه های خود نگذارید زیرا که میرآخور عباکوش گرسنه اندوکا آذوقه میخواهند بومیان سر و نمو که میدانستند از پذیرائی سلطان قادر ناگزیر مجبور واجب الحکم زنها و بچهای خود را کندن پاتات و تهیه سیورسات فرستادند خلاصه در بعد شلیکهای پی در پی متواتر مردم از ورود میرآخور مخبر نمودند و چند لحظه بعد میرآخور با روگاس — روگاس های ذیناله اش که قلبن بقبای های قرمز و پیرهنهای سفید بودند داخل شهر گردیدند و مردم صدا شیپورهایش بلند کرده او را خوش آمد گفتند از غرش طبلهای بزرگ جنگی غلغله و هوهوی نهاما معلوم میشد که از زیدین اعظم سلاطین اوینا مونزی بومیان همانقدر که ظاهرا مسرور و خوشحالند در باطن متوحش و پریشان خیالند بمجرد ورود میرآخور سه نفر از سرکردگان خود را که قبای فاخر آبی و قرمز در بر و کلجه های سفید تا کمر و عمامه های بزرگ گرانبها بسر داشتند نزد استانلی فرستاد تا او را از جانب وی سلام بگویند و از او وقت ملاقات بخواهند

استانلی جواب داد که بملاقات آن پادشاه کمال اشتیاق را دارد و همینکه با قشیا و روما نیکا سلاطینی که در ضمن سیاحت ملاقات کرده با ایشان عقد مودت بسته بود از دوستی سلطان مقتدر نیز نهایت افتخار و مباهات را حاصل خواهد کرد روز بعد میرآخور با دسته نفرات سرکردگان معروف خود بدین استانلی رفت و از احترامات و پذیرائی گرم دوستانه که از استانلی نسبت بوی مشهود افتاد خیلی قانع حاصل نمود و نیز باید گفت که استانلی هم از ملاقات میرآخور مکتسب محظوظ نشده بود زیرا که از شدت ارادت میرآخور بنظر او باندازه یکنفر ژاپنی تسلیم و مؤدب و موقر جلوه کرده بود و پس از رفتن او عصر همانروز در روزنامه خودش باین مضمون بتفصیل آن ملاقات را درج نمود

« ۲۲ آوریل ۱۸۷۶ میرآخور مردیست بلند قامت (۱ متر و ۷۸ سانتیمتر) و قوی و قریب سی و پنجسال دارد و سیاهش

مطبوع و مقبول و صدایش ملایم و شیرین و تکلمش شمرده و دلنشین با قلبی سلیم و عفو کننده و دستی باز و بخشنده از حرکات و سکنات وی هیچ چیز نمی توان کفت که او مرد متهور و بی باک و لیسر بی پروا و خشمناکیست که مدت پنج سال در اونیامونزی در جنگهای با اعراب انقدر رشادت کرده و شجاعت بخرج داده خلاصه پس از آنکه قدری با استانلی صحبت کرد سلطان افریقائی برخواست و با او وعده داد که چنانچه روزی گذارش بمملکت او افتاد در پذیرائی مقدم او از هیچ جهه فروگذار نخواهد کرد عصر همانروز استانلی با ده تن از دوکونوهایش بازدید میرآخور عازم شد سلطان در چادر بزرگی که بر نگ کلیسا ها شباهت داشت نشسته و تمام صاحبمنصبان و رؤسایش در اطاقه بسته بودند همینکه استانلی وارد شد و لوازم احترامات و تعارفات بعمل آمد میرآخور برای استحکام مودت جدیدشان کسی بطلب مانوا سر افرمانده کل دوکونوها فرستاد تا آمده مراسم تعویض خون را مجری دارد پس از آنکه دو رفیق جدید العهد روبروی یکدیگر روی حصیری نشستند عامل مذکور با قیچی راست هریک را چاقو خراشی داد و چند قطره از خون یکدیگر را بروی زخم های دیگری مالیدند و در ضمن این عبارت را تلفظ کرد

« هریک از شما که خلاف عهد و قسم کنید طعمه شیر شوید و بزهر مار گرفتار آئید غذا در کامتان تلخ شود و عمرتان تمام اقبال در حیات شما سلخ محنت و نکبت تبدل کرده و تفنگ در کفتان برگردد و بدنتان را مجروح کند و غضب خدایان همه وقت تا دم مرگ شامل حال شما شود »

پس از ادای مراسم اخوت طرفین یکدیگر را تعارفاتی چند رد و بدل کردند ولی میرآخور که همواره سعی میکرد با استانلی تفوق جوید و هیبت و مخافت او را با مال کند چند گاو و گوسفند با بخشید و چند نفر بلد بهمراه او روانه کرد تا او را از خاک دوواتوتاها بسلامت گذرانند در بین راه استانلی بمیونگا پادشاه کاسوم توا که سابق گرانت کرده بود و او نگومی رؤسا که مخصوصا بغرور و طمع مشهور بود برخورد ولی در مقابل تحیلات و خورده گیریهای ایشان خودداری و تحمل نموده با کمال مهربانی با ایشان رفتار کرد و آنها را با خود مهربان نمود و بالاخره تمام از کنار خاک دوواتوتاها و کاکاهای درنده راهزن اطراف دریاچه گذشته خود را بمملکت مولاگوا پادشاه سیسه نه که از او پذیرائی کامل بجا آورد رسانید

تمام قسمتی و دهات این اقالیم متحصن و مستحکم و ساکنین آنها همه دارای تفنگ و مهمات جنگ و مترصد که حملات دوواتوتاها را که همواره بسبب زحمت و وحشت آن نواحی میشوند دفع نمایند در نزدیکی که نزدیک بدریاچه میرسد وقعت استانلی باینکه ان رؤسا زن که محض اظهار ربائی تقلید روگوس — روگوسها را می کنند و حتی نام ایشان را بر خود می نهند روبرو شد این قوم کامل جاهل بسبب افتخار خود میدانند که مانند دزدان و قطاع الطریق خود را از دو دشاه دانچ مست کنند و همه های باز و احد الوتر یکه دارد مانند حیوانات فریاد و زور کشیده مسافرین و عابرین بسبیل بیچاره را بچاپند و مال ایشان را بربایند ولی استانلی در مقابل این مردمان بیدین و آئین مقاومت کرده و سعی نمود که در اقل مدت از مملکت زنگی که توقفش چندان مغتنم نبود دور شود

همواره ج

ذراعیک پوکوک را با دسته مرکب از پنج نفر جلو فرستاد و قطعات لدی الیس را بهم وصل کنند و عمارتی که کوشکوی مصاحبه را تعویق انداخت تا کشتی حاضر شود و امیکه رئوتون پادشاه زرقی هنوز امیدوار بود که استانلی را مجبور بجنگ کند و سرش را بسیک آورد سیاح مذکور تکمیل یعنی درست عرض الاگاریزی را با مملکت او فاصله پیدا کرده بود ولی بنجا به کشتی رانی در این رودخانه که بفاصله شبانه روز تندآبها احداث میکرد غیر ممکن بود استانلی و همراهانش مجبور شدند از خلکه هائیکه دواهائی با تمام آنها را ویران نموده بودند عبور نمایند این طایفه که نسبت بخارجیانی که میخواهند از مملکت ایشان بگذرند خیلی سخت و تعصب نشان میدهند در خارج حدود خودشان طالیتر و با انسانیت تر و بلکه از فراهم آوردن آذوقه و حمالان و اسفل و کار و نهایت مضایقه ندارند

هفت روز بعد از حرکت از زرقی اهل اردو سطح لاجوردی رنگ تانگانیکا را که در افق میدرخشید دیده فریاد شعف شادی برکشیدند و مانند دفعه اول از مشاهده اندریاچه باشکوه که کوههای آبی رنگ گوناگون و جنگلهای انبوه اطراف آنرا احاطه کرده بودند استانلی بهبوت ایستاده از فرط تعجب و حیرت خیره بر آن می نگریست ولی آن محلی که در آنجا استانلی در سنه ۱۸۷۱ لیوینگستن را یافته بود این بار از تپه (خانه بومیان) های وسیع بزرگ پوشیده بود و آنخانه که آن دو مسافر در آنجا منزل کرده بودند مدت زمانی میگذشت که سوخته و منهدم شده بود و آن پیر بلند همت و دلیر پرجرات که عمر خود را وقف تربیت اهالی افریقای استوائی کرده بود دیری بود که از زندگانی رو برتافته و بجهان دیگر شتافته بود

سه ساعت بعد در روز ۲۷ ماه مه ۱۸۷۶ اردو در اوجیجی که اغلب اهالی آن دوستار و یار وفادار استانلی بودند فرود آمد شهر اوجیجی ۲٫۳۳۰ کیلومتر مربع وسعت دارد و در کنار دریاچه تانگانیکا بطول ۴۵۰۰۰ متر از لیوچه که حد جنوبی آنست و از ازاو کارانگا جدا میشود امتداد دارد در شمالا که انتهای شمالی آنست محدود میشود عده سکنه آن تخمیناً ۳۶۰۰۰ نفر و هر ناحیه و بلوک آن حاکم علیحده دارد که بزبان خود او را مئوتواره گویند و تمام آنها محکوم حکم مه تی یا سلطان اند در زمان مسافرت استانلی حکمران اوجیجی ماکاسا بود و در دره عمیقی میان دو کوه منزل داشت که از همه طرف منظر دریاچه را از نظر او مخفی میداشت زیرا که برای او همچو پیش بینی کرده بودند که اگر چشمش بدریاچه قدغنی الفور خواهد مرد مردم اوجیجی عموماً رشید و مطلق العنان و باخواج و مسافر نمی که حق العبور و خراج خود را به مئوتواره پرداخته باشند بهیچوجه کاری ندارند حاکم مهاجرین اعراب از غرب در آنوقت با مئوتومه بر سر صلح و صفا بود و میتوان این اتفاق نادر را از خوشبختی و اقبال استانلی دانست زیرا که بسبب قرابت و همچشمی که میان بومیان و اعراب است اغلب این دو طایفه در روساشان با یکدیگر مشغول زد و خورد اند مواجی فی خری حاکم کلی از این نواحی استانلی را خیلی مشفقانه و مئودبانه پذیرائی و مهمانداری کرد و نان و برنج و گندم

و بسبزیات و هرگونه خواکه لذیذ و برای ایشان فرستاد و همراهان دیرا از زیر راه و گرسنگی و تعوق که در آمدت کشیده بودند بیرون آورد حاکم مشارالیه مردمی فربه و قطور و با دولت ترین اهالی آنحدود است و عبارت از صد و بیست غلام و کنیز و هشتاد تفنگ و ۲۸۰۰ لیور عاج و دو دخانه و یک مزرعه گندم و یکرود خانه و نه قایق و چهل رأس گاو و بیست رأس بز و سی صندوق پارچه و بیست خوچین مروارید بدل و سیصد و پنجاه لیور مفتول برنجی و دو بست لیور مفتول آهنی است که روی هم رفته قریب ۱۸۰۰۰ دولار ارزش دارند و تنها یکی از تمبه های اعراب شخص نظری بجانب شهر و بندر اوجیجی افکند ابدا کپرهای مربع و مخروطی شکل دواگموناها و دوانیاموزی ها را بنظر در میآورد که در میان سته انبوهی از بانانیه (درخت موز) و اشجار اله که از میوه های زرد طلائی رنگ آنها روغن نخل معروف را می کشند پنهان و مختفی شده اند پس از آن در جنوب میدان بزرگ محل داد و ستد و معامله عمومی که هر روز صبح جمعیت کثیری از همه رنگ و از هر قبیله در آنجا جمع میشوند و منازل اعراب را مشاهده مینماید که تمام از چینه و گل ساخته شده اند و با مهای مسطح و هموار آنها از شجار پاپایه و انار و غیره مزین و برای گذراندن ساعات عصر و بعد از ظهر بهترین محل نشیمند قدری دورتر جنگلهای سبز تیره رنگی که اطراف ساحل را پوشیده اند دیده میشوند و چنانچه هوا صاف و بغبار باشد ممکنست توان سطح دریاچه و سبزه و یاسمن ساحل شرقی آن و جبال اولامبولا را که در امتداد جنوب واقعند نیز تمیز داد

دواجی جی با درجات از اعراب زرنگتر و باهوش تر و از تمام ساکنین سواحل تانگانیکا در عمل ملاحی و قایق رانی مهارتشان پیشتر است باضافه در اعمال تجارتی و مکاسبه نیز مدتها طولانی دارند و پیشه معاملات را ایشان می کنند و بازار اوجیجی هم بهترین بازار رفیق ترین در امتجارتهای نواحی اطراف دریاچه است پول رایج این مملکت سوفی یکنوع مرواریدی است که از چینی سیاه و سفیدی میسازند و خیلی شبیه است بیک سکه لوله چوبی باریک دانه واحد این پول استوانیکل متحرا ماسارو گویند و یکرشته آن که مرکب از بیست ماسارو است یک خطه صورت بندد و آن برای ابتیاع آذوقه دو روزه یک نفر غلام زرخرید کافیست در اوجیجی استانلی و پوکوک هیچیک نشجات و مکتوبا تیرا که پس انعقاد ماه مسافرت منظر بودند نیافتند و در همینوقع که میخواستند بسیاحت اطراف تانگانیکا بروند و سفرشان اقلا دو سه ماه دیگر طول می کشید خیلی موقع بود که از اخبار اروپ و خویشان و دوستان اطلاعی حاصل کرده اند کی از دلگرانی و تشویش بیرون میآمدند

قبل از آنکه باین قصبه بکشتی نشیند استانلی خاطر خود را از جانب پارا که در مارس و اوریل ۱۸۷۴ کامرون را همراهی و هدایت کرده بود و روانگو که در دسامبر ۱۸۷۱ خود استانلی و لیونگستن را بانتهای شمالی دریاچه همراهی نموده آسوده کرد و مطمئن شد که ایشان بهراهی او حاضر اند و در معاونت و کمک او حرفی ندارند مقصود استانلی از این حرکت این بود که معلوم نماید چنانچه کامرون کشته

بوده آبهای تانگانیکا در رود لوکوگا میریزد یا نه ولی از قرار اقوال بلدکامرون گذشته از اینکه آنرود خانه از منشعبات این بحیره نیست بر خلاف آب آن در دریاچه میریزد و از قرائن هم چنین قول اصح اقوال باشد زیرا که افزایش دائمی تانگانیکا خود دلیل بر اینست که این دریاچه عظیم هیچ نوع مخرج و زه کشی ندارد

وجه تسمیه تانگانیکا درست معلوم نیست لیکن در اوجیجی کلمه نیکا بمعنی جلگه است و میتوان چنین فرض کرد که مقصود از تانگانیکا رسیدن بمعنی (دریاچه دشت یا جلگه مانند) شب روز ۱۱ ژوئن ۱۸۷۶ زورق لدی آلیس با تمام زورق سنگین و بزرگ موسوم به اوفو که موافق فی خیری برغبت و رضای خاطر باستانلی امانت داده بود در وقتیکه باد مساعد در سطح تانگانیکا میوزید شراع گشوده بجانب جنوب روان شدند هر چه که ظاهرا زورق لدی آلیس خیلی ظریف و لطیف نمود ولی استانلی و همراهانش که بکرات استحکام آنرا سنجیده و در مواقع بسیار ثبات و استقامت آنرا امتحان کرده بودند عشق و شوق و گرانی قلبهای بومی خود نکرده کمال اطمینان قلب بعزم سیاحت بنا در دریاچه و خلجهای اطراف تانگانیکا و جستجوی مخرج آبهای آن حرکت کرده و کشتی به اوفو که پست نفر دیگر بانبه و لوازم سفر در آن جا گرفته بودند از دنبال لدی آلیس روان شدند

ابتدا استانلی و همراهانش در طول دامنه های پشه زار اوللامبولا و جلگه های اوکارا نگاکشتی رانی کردند تا مصب رود خانه مالاگارازی رسیدند و این رود خانه که آبش قدری زرد رنگست چند اگر بالا میرود رقه عرضش میکاهد چنانچه بفاصله ۵ میل از مصبش دو تر پهنای آن فقط ۱۳۰ متر میرسد از مصب این رود بعد همه جا سواحل سنگلاخ و سر بشیب و دارای بنادر کوچک و بزرگ زیادند که جنگلهای انبوه اطراف آنها را احاطه نموده اند چند روز بعد که از دماغه کاتوگو گذشتند همه جا استانلی اماکنی را که در سنه ۱۸۷۲ با بیوکستن دیده بود بخاطر آورده و بهمراه از مسافرت قبل خود یاد میکرد اوفو نیز که بفاصله یکسال در سواحل غربی موهوا جری واقعست مملکت بسیار مصفی و پر کار است و در آنجا استانلی چند گاومیش و دو گوسفند خریده نمود گوشت آنرا قطعه قطعه قدید کردند بجهة آذوقه مسافرین فیخیره نمودند

در ضمنیکه استانلی و همراهانش مشغول تعیش و خوشگذرانی بودند معدنهای خود را پیش فی فحا و خلای آینده از غراد در میآوردند بر یکدسته از بومیان روگاس ـ روگاس که در آنجا خالی گشت و گذار میکردند بر خوردند از این ملاقی مسافرین خیلی متوحش و مضطرب شدند زیرا که این راهزنان سنگدل در مملکت کاتوگو که بتوسط ایشان ویران و خراب شده بود بیرحمی و خونخواری شهرت تامی داشتند ولی خوشحانه در اینموقع باشتراک در صرف طعام و گرفتن قدری توتون کبها کردند و قدری دور تر در جزیره بوگو بدادن قسقلق جزئی و گفتن تلق استانلی خود را از چنگ ایشان خلاص کرد و از اینجا ن قسقلق جبال کوگو که ۹۰۰ متر از سطح دریاچه مرتفع تر اند در نوشس ممتنع الوصول

تنها من باقی ماندگان بومیان کاتوگو ندی است نمایان اند و از این چمن زار ناگرفته تا اوللامبولا همه جا سواحل محدود و بجبال مرتفعه پر درخت ماهور و گردنه های تنگ صخره و خیلی قشنگ اند و آنجا رود خانه سوللوکو و بوبوگو از بلندی زیر ریشه بشار های متعدد تشکیل میدهند و قدری دور تر رود خانه کاسوما که همه جا معبر آن در زیر پرده از سبزه و درختان پنهان است آبشار بسیار مطبوعی احداث میکند که شخص از دیدن آن سیر نمیشود تمام سواحل جنوبی اوللامبولا که سابق بر این خیلی پر جمعیت و آباد آن بوده امروز بواسطه تعدی و اجحاف اهرزنان مذبوره چول و ویران گشته اند روز ۱۹ مسافرین مقابل قریه کیهومبا رسیدند این آبادی که از دور خیلی معظم و معمور مینمود اهالی آن مانند سکنه سایر قری اطراف دریاچه از رسیدن کشتیهای ایشان چندان هیجان و جنبش بظهور نرسانیدند حالت حزن و سکوت آن محل با کمی نماند که سکنه وجمعیتی نداشته باشند

از ترس آنکه مبادا بومیان حیله کرده باشند و بخواهند ایشانرا تبله بکشند استانلی سی نفر از همراهان خود را حکم کرد سلاح خویش برگرفتند و باکمال احتیاط بسوی قریه پیش رفتند پس از چند قدم چند پیر مردی را بنظر در آوردند که مدتی بود کشته شده و بدنش فاسد شده و انهم متلاشی گشته بود قدری دور تر نعش سه بره مرده دیگری دیدند و در گودالی لاشه سه نفر دیگر مشاهده نمودند که تازه بقتل رسیده و در آنجا افتاده بودند حصار اطراف قریه ویران و کپرهای بومیان هنوز سوزان بودند و از هر طرف که مینگریستند جز آثار مرگ و حریق چیزی نمیدیدند از مشاهده این احوال فوستادگان استانلی یقین کردند که بتازگی دسته از وحشیان شرور روگاس ـ روگاس از آنجا گذشته و هاس آسایش اهالی آنقریه را از هم گسسته اند و از اسباب و اثاث بقیه که همه پراکنده و در روی زمین متفرق بودند معلوم میشد که ساکنین بیچاره غفلة دچار دشمنی که بعد و از ایشان بر تر و بزور افزون تر بوده اند جسته آوری و بقط مال خود هوشته بحفظ جان خود کوشیده و چشم از املاک خویش پوشیده اند فقط مخلوق زنده که مسافرین در آنجا رویت نمودند گربه سیاهی بود که در کپره ی پنهان شده بود و از مشاهده ایشان فرار کرده راه بیابان پیش گرفته این قریه که سابق خیلی معمور بوده هنوز خندقی وسیع و حصاری زمین با جان پناه های رفیع برای کمین تیر اندازان و تفنگچیها دارد و کلبه های پوسیده که در و دیوار کپر یا قصر پوندا سلطان آنجا از مرین کرده بودند دلالت مینمودند بر اینکه آنشهریار قهار در تشنه و سیاست زیردستان خیلی سخت بی اختیار بوده ولی از آنجا که بمضمون (هر کسی چند روزه نوبت اوست) مخصوصا در خاک آفریقا خیلی صادق و قائم کلیت که از این نوع وقایع بسیار دیده میشود که این پادشاهان غدار و روبای خونخوار بنوبت خود اسیر قید حکام پر زور تر شده و بسزای خود میرسند

پس از مشاهده این احوال مسافران راه خویش پیش گرفتند و بسوی مصب بوگو فو در کنار ساحل پست کم عمقی که آب دریاچه علی الدوام

بر آن دست اندازی می‌کنند روان شدند از ملاحظهٔ فراوانی وسعت دریاچه ناگهان یکبارا که پاره‌ای از پیش همراهی کاروان آزاد دیده بودند متعجبانه فریاد زدند (که خیلی غریب است این دریاچه همواره زیاد میخورد و پیوسته قسمتی از آن را جزء خود میکند) قدری دورتر از مصب رودگو فرو مصب قریه که بندر خوبیست واقع است و کشتیهای تجارتی میتوانند در آن داخل شوند اما حیف که از ترس محاورت بدوین رودگاس ـ زوکاس جرأت مرابطه و مراوده نمی‌کنند

از این محل تا مدخل ایگانگوه که در دامنه کوه خلیج پرسایه و آرامی احداث نموده مسافرین یکروز تمام گرفتار لطمات باد سخت جنوب شرقی بودند قریه کارما که حکومت آنسامان متعلق بایسی کانبا حاکم دست نشاندهٔ فی پاهت بطرز خوشی در کنار بندر امن و پناهی واقعشده که در اطراف آن شکارگاههای پرصید بسیارند و تجار بازرگانی با آنجا بنای آمد و شد و داد و ستد را گذاشته اند ما من کارما و دماغهٔ نه پیموه همه سواحل را امواج دریاچه پر مورد و هورشته از پایهٔ جبال فالزهای (یعنی دماغه‌های عمودی سنگین مفترس بعضی سواحل) متخلل احداث نموده است که زیاده‌تر از صد پا از سطح حالیه بحیره ارتفاع دارند و میتیا که یکوقتی آب دریاچه آن ارتفاع بوده و بعد بسبب انقلابات مکانی زمین سطح آن نازل شده است

پس از طی دامنهٔ غربی این سلسله کوه سنگلاخ مسافرین سواد قریه بزرگ کیرانده وارا که مسکنهٔ آن خیلی غریب نواز و مهمان دوست اند بنظر درآوردند و پس از آنکه آنطرف جنوب از ساحل بگذاری عبور کردند در جزیرهٔ سیتا مبا که جمعیت آن خیلی زیاد و همه مشغول بفلاحت و زراعت بودند فرود آمده اردوی خود را سرپا کردند در منزل بعد که در نزدیکی دوان نیمه بود یکی از بلدهای استانلی میوه پیدا کرد موسوم باوهوئندی که بوی آن بحدی شدید و نزدیک بود بر ایحهٔ اسطوخدوس که تمام قایقها مدتی از آن معطر بودند از نیمه پیموه که ساحل غربی دریاچه بخوبی نمایان شده ابتدا جبال اوزوگوه و قلعه کالاورا و قریه کاگوگو که کل رست سفید مرغوبی در آنجا یافت میشود پدیدار شد بعد فالزهای دماغه کیرزوگو که خاک قرمز رنگ قشنگی دارند بنظر آمدند و بالاخره در نهایت جنوبی تانگانیکا بندر چیلچ کوچکی رسیدند که رودوازی که در فلات اوزوگو جاریست در آن میریزد همه جا آثار و علامات پیشامدگی آب دریاچه روی زمین مشهود و معلوم میشد و بیان هم هیچ چه تصور امکان مخرج و زاویه‌ای برای دریاچه در نهاد سواحل غربی نمیکردند در این سواحل تمام اماکنی را که میان نیمه پیته و رودوزو واقعند بومیان مقدس میدانند و آنها را مسکن ارواح شجعه سلفها فرض میکنند که از جمله آنها سه کوه استوانه مانندی هستند که مثل سه برج عظیم در کنار آب ایستاده و هریک ۱۲۰۰ پا از سطح دریاچه ارتفاع دارند این سه کل عجیبه که طبیعت محض اظهار قدرت ایجاد و خلقت کرده باقی الایام جزو فلات اوزوگو بوده اند و نشانهای بسیاری از قصص و افسانه‌ها و حکایات منسوب بارباب انواع و قهقائی

شده اند و متومبوا و کاتیته و کامپوا نام داشته اند رودوزو رودخانه‌ئی است که بفاصله میل از ساحل از چندین دایک گذشته مملکت حاصلخیز را که لایقهٔ مرکز اصلی و عمدهٔ آنست مشروب میسازد در خروج از رودوزو مسافرین دچار بادتندی شده که از طرف جنوب غربی میوزید قایق مه اوفو با وجود مجاهدت بکلی از مقاومت نیاورده طنابهایش از هم گسسته تکانش درهم شکست و اگر کپتان از ترس آنکه مبادا غرق و تباه شوند لاعلاج بخشکی پناه برده قایق را بزمین نکشیدند آنطور که مانند مرغ سبکسیر در روی گردهٔ امواج طیران مینمود زحمت و مشقت زیاد از دماغه کاسوا گذشته در عقب تپه‌ها خزیده و در خلیج کوچکی که تماسحها و گاوهای دریائی بودند مقام گزیدیم قریه کی‌پمبی و دماغه کالامبوه قریهٔ معتبری است موسوم باکالونگا که بنیان آنرا به شاه مورید و کی از روسای قدیم نیامورزی نسبت میدهند ایشهر مخصوصا معاد برده فروشان است و تجار عرب یقین دارند که همیشه در آنجا در عوض قدری پارچه و چند تفنگ مقدار کثیری متعه عاجی رنگ (که مقصود کاکاها باشد) بچنگ خواهند آورد

در شمال مانوتا که اولیبارا از بارودگو جدا می‌سازد منظره و دورنمای آن حدود کیفیت و تازگی مخصوص پیدا میکند که مثال آنها در سواحل اوزوگو دیده نمیشوند گردنه‌های عمیقه و تپه‌های مرتفعه که یکی از آنها مورومبی زیاده از ۲۰۰۰ پا از سطح بحیره ارتفاع دارد هیئت مخصوص بآن ناحیه میدهند و جنگلهای انبوهی که تمام این گردنه‌ها و سرازیریها را پوشیده اند مسکن سوگو یعنی میمونهای درشت موسوم آدم جنگلی اند از جنس گوریل و شمپانزه که آواز مهیب آنها از دور بر سواحل لوگانگو استماع میشود در شمال دماغهٔ متبوه استانلی بلافاصله پستی زمین آن مملکت مخرج دریاچه تانگانیکا را نزدیک پدید آورده بترتیب دماغه‌های روآندا و رودوزیه یا روی نوکن و کاناندا را گردش کرده بالاخره رود لوگو را که از بطرف مشرق جاری میشود و گاهی بطرف مغرب سیاحت نمود

خلاصه یعنی از مصب استانلی ملتفت شد که این رود بواسطه خاک سرخ‌رنگی که همراه دارد بر آب دریاچه رنگی پیدا میکند و بزعم بومیانی که می‌گفتند آنرو مشتق از دریاچه بهت ممکن نبود شخص باور کند که آب صاف تانگانیکا بفاصله دو میل از مصب خود اینگونه مبدل و متغیر گردد و پس از آنجا عدیده که استانلی بجا آورده معلوم شد که آنروز جریان هم بکلی راکد و غیر محسوس است این حکمت که در ازمنهٔ سابقه که سطح دریاچه از تعالی حالا بیش بوده آب آن در لوگو گامیریخته ولی در اینوقت که استانلی آنرا سیاحت میکرد منبع تانگانیکا بواسطه یکی از انقلابات طبیعی که اغلب در نقاط سطح زمین روی میدهند از طرف شمال توسعه یافته و سطح آب آن پائین رفته بود و رود لوگو گا نمیتوانست عمل سابق خود را از سر گیرد مگر وقتیکه مجدداً سطح دریاچه بارتفاع ابتدائی خود برسد آثار غارهای زیرزمینی که بعقیدهٔ بومیان زادگی نهای تانگانیکا در آنها میریخته اند نظر بارتفاع سلسله جبالی که بر اطراف دریاچه احاطه دارند استانلی بکلی منکر آنها است آنکسانی که تعجب میکنند و میگویند چگونه میشود که در سطح

این دریاچه بزرگ که هیچگونه مخرجی ندارد با وجود عمل تبخیر ناقص زیادی نمیدهد باید تصفیه شوند که بواسطه تفاضل مقدار آبی که همه ساله در آن داخل میشود بمقداریکه متبدل بخار میگردد سطح آن همواره منظماً رو بترقی است

در خروج از مصب لوکوگا که چندین سال بعد ازین همگی سطح تا نگانیکا یکمرتبه دیگر ارتفاع پیدا کرد آبهایش دران خواهند ریخت سیاحین بخاک مملکت اوکوها رسیده اند اما این بدون زیاده از حد متعارف و متواضع و درشانه کردن گیسوهای خود خیلی دقت دارند نزد وداگوها صنعت مشاطه کی بنهایت درجه کمال و رونقت دارد بیان برای آنکه در وقت خواهیم ترتیب غرفاتی که از مو بر سر خود می سازند بهم نخورد یم باشکت چوبی بکمر آویخته دارند و هروقت میخواهند دراز بکشند گردن خود را روی آن تکیه میدهند اما از حیثیت تعارف و تکلف میتوان گفت که چینیان که باین خصلت معروفند بگرد اینها نمیرسند و باگردن شان محسوب میشوند

پس از آنکه مسافرین از منتهای شمالی جزیره کاسگا که بتازگی از ساحل گوما جدا شده رد شدند آخرین سلسله جبال گوما را بنظر آوردند که چندین هزار چوبیا را از خنه سنگهای آنها بیرون آمده آبشارها مانند جاری میشوند قدری دورتر خط الراس جبال بخط رنگ خشک پرسنگ نمودار شده و بالاخره کوه مینوسکی که زیاده از سه هزار پا از سطح دریاچه ارتفاع دارد پدیدار شد و در انجمل دریاچه وسعتی مخصوص پیدا میکند روز ۲۷

۱۰ ثانیه در ضمن عبور از پهلوی قریه یکه بر ساحل غربی کامبانسا گارا واقع بود استانلی از سوء سلوک و بدرائی دوآنیه ها برای تصمیرشان آگاهی پیدا کرد با وجود قلوب سنگهائی که مثل نگرک دو قلبهای ایشان میریخت باز قدری بسمت ساحل پیش رفتند اما عاقبت ننشستند بزمین فرود آیند روز بعد دوآنیه های کینونیو که با دم خواری معروفند قصد کردند که اشیاء را اذیت کنند لیکن استانلی و همراهانش دران میان پا پیروسها و نیهای جزیره متمام را پنهان شده خودشان را از چشم ایشان مخفی داشتند

خلاصه روز ۳۱ ژوئیه استانلی پس از ۵۲ روز غیبت باوجیجی مراجعت کرد و در انیمت بدون هیچ آسیبی ۴۷۶ کیلومتر مسافت کشتی رانی کرده و بقیه سیاحت دوره تانگانیکا را که لیوینگستن در سنه ۱۸۷۱ و بعد خودش در سنه ۱۸۷۴ اقدام و شروع بآن نموده بود باتمام رسانید و چند روز بعد چنانچه خودش در مکتوب پیش ذکر نموده مرض آبله در اوجیجی بروز کرد و استانلی مجبوراً مستعجل از آنجا بیرون رفت

فصل هیجدهم

در ذکر رواج و شیوع تجارت غلام و کنیز در افریق و بیان آنکه این بیچارگان را از کجا میآورند و چه نوع سختیها و تعدیات درباره آنها مجری میدارند مکتوب از نیانگوئی ۲۸ اکتبر ۱۸۷۶

سببی را که مطلب این مکتوب قرار داده ام از مسائلی است که اسباب دقت و تامل جمیع کثیری از مردم امریک و انگلستان و مایه فکرت گردیده اذهان

الماس خواهد شد زیرا که درین مرحله از وضع تجارت معامله غلام و کنیز در مرکز افریک و ذکر اشخاصی بجرئت و بی تمیزی که باین کسب مشغولند و ازین جهت مکنت زیادی فراهم آورده اند نخواهم نگارم و قبل از وقت بشما اطمینان میدهم که در شرح کیفیات حتی المقدور اقتضی خودم را کنار گذاشته کامل بطرفی نگه بنگه حقیقت واقع را بیان میکنم چه یقین دارم که بتوسط مضمون مکتوب من مؤثرتر خواهد افتاد تا آنکه تمام آنرا از حکایت ولامت وطعن ولعنت برده فروشان و اظهار عداوت و غرض شخصی خودم نسبت بایشان بپنایم

ممکن است شخص متدینی در هر نقطه یقاعی مرکزی سفر کند و آنرا از مشرق بمغرب بپیماید بدون آنکه باندازه یکنگستن از تجار برده فروش متنفر و متجسر شود زیرا که در اغلب جاها معامله بنی نوع بشر محدود و منحصر بمبایعه یا معاوضه در میان خود اعراب است که نیچ نیشن ها دوازده غلام و کنیز را بحسب آنکه اهمیت معامله چه اقتضا نماید بمتاع دیگری معاوضه میکنند یا بازای دین کهنه میدهند و یا آنکه برای تکمیل عدد دختران و خادمان خانگی خود میخرند در هر صورت خرید و فروش آنها بطوری از روی نظم و آرامی و اعتدال صورت میگیرد که شخص از دیدن آن هیچ متاثر و منقلب نمیشود و بعینه مثل آنست که نوکری از نزد آقائی خارج شده بخدمت و لی نعمت تازه برود

در اونیامبه تحمیل کاهکاهی توان بیکی از آن مجالس که اسباب کراهت طبع و استیلای غضب میشوند بر خود ولی برای آنکه شخص تواند در آنها حاضر شود و بچشم خود ببیند باید نظر دوربین و بصیری داشته باشد و زحمات فوق العاده کثیری بخود هموار نماید که در انیمالک حاره برای اشخاص غیر بومی غالباً موجب خطر و هلاکت اند در اوگاندا هرچند که این تجارت تا کدرجه بشیوعش مشتهر است ولی باز چندان توی ذهن نمیزند زیرا که یادگار وقایع غصه انگیز ملامت خیز ابتدائی از نظر سرای مظلوم بیچاره همینکه بتصرف اعراب درآمد محو میشوند و انگهی سلاطین و رؤسای پرطمع که مروج این فعل شنیع اند و همواره این کسب را انتشار میدهند از چندی بایطرف برای خشکاندن اشک چشم این بدبختان قدمهای شایسته عصاب اشان را داغ میکنند و بوسائط تعدیات و انواع بیرحمیهای فوق العاده کاری می کنند که این بیچارگان بکلی علاقه شان از وطن مألوف قطع شده چشم از همه چیز خویش می پوشند چنانچه بندرت اتفاق میافتد که کسی از میان قافله آنها که اعراب میبرند گوسفند پیش کرده بسوی بازارها و دارالتجاره ها میبرند حالت جزع و بقراری یا گریه و زاری داشته باشد در اوجیجی در زنگبار بازار مرکزی مخصوص برای فروش غلام و کنیز نیست بلکه چند نفر از اعراب دورگ بدرگ و چندتن از اهالی اوجیجی طویله ها و آغل ها دارند که عده کثیری از بدبختان را مثل انعام در آنها مقام داده اند و هرکس برای خدمت شخصی خودش یا برای تجارت و فروش طالب شود بآنجا آمده بسلیقه خود از میان آنها انتخاب کرده میخرد حالت این دارالتجاره های سیار وقتی که از کشتی در ساحل اوجیجی پیاده میشوند خیلی اسباب تاثر و رقت است که از شدت گرسنگی و بیقوتی جز تشریح آبنوسی رنگ چیزی از آن بیچارگان باقی نمانده و ضعف و ناتوانی شان باندازه ایست که قادر نیستند سرهای

درشت استخوانی خود را راست نگاه دارند و صدای ایشان جنسی از حالت طبیعی و انسانی برگشته بنا له جانور مزاحی متحمر شباهت پیدا کرده

قلیلی ازین بدبختان دیده میشوند که توانستند بر سر پای خود بایستند همه راست چون کمان و از جراحات اندامشان خون روانست و غبار مهره

از غایت لاغری چون تصاویر سیم تماشاهای آدم خوار برجسته و پدیدار و بهر عضو شان که شخص نظر افکند آثار گرسنگی و زحمت و خستگی

که باین اندازه ایشان را علیل و ناتوان کرده اند آشکارند

در اینجا موقعست که نسبت بر دلکپن ناکار این جنایات انتهای سخت و دشنامهای آبدار بفرستم اما هرچه که این قوم شوم هزار مرتبه بیش

ازین بسزاوارند من و امثال من هرکس که در اروپ دارای انسانیت و طالب حقانیت است بایشان لعن طعن کنیم و لعن بنائیم ولی چون

شما قول داده ام که بطرف باشم لهذا خاموشی اختیار کرده دم درمیکشم اما میگویم که انجماعت را خیل شیطان یار و مددکار است

زیرا که بدون حیله و تمهید این قوم پلید ممکن نبود که مردم جزیره کوچکی چون زنگبار را بیگانه معاصی کبیره مداومت داشته با بدون

آنکه هیچیک از دول اروپ ملتفت کردند و متعرض ایشان شوند

این اهلکتهای متحرک را که ذکرشان گذشت غالبا پیاده از مارونگو تا اوگوبها برده و از انجا تا اوجنجی تنها را در قایقها حمل میکنند

و قتیکه قافله ما را اوگوبها عبور میکرد هشتصد تن ازین اسیران را دیدیم که غلبشان زن و بچه بودند و حال همه ازقراری بود که شرح آن

پیش گذشت ولی صریحا میگویم که تمام آن هشتصد نفر بسبب گرسنگی ضعیف و ناتوان و پیکرشان مبدل بمشتی استخوان شده بودند زیرا که تقریبا

چهل پنجاه تن ازمیان آنها بودند که هنوز اندکی گوشتی در بدن داشتند و از قراریکه خود تجارها میگفتند تنها کسانی بودند که محض حفظ بدن از ریشه

نباتات و میوه های وحشی که در عرض راه یافت میشدند تغذیه کرده و بقوتی از خود میبودند قایقهائی که همراهان ما را به اوگوبها رسانیدند در

ازین حال التجار چوب انبوسکا طلا بار گیری کرده با وجیجی معاودت نمودند فقط کوکن خدمتگذار روایی من اغلب در روزنامجات انگلیسی

تفصیل حالت و وضع این کله های انسانی را خوانده بود ولی قبل از ورود ما به اوگوبها تصور حقیقت و وقعیت آنها را نمیکرد تا آنکه اتفاقا اسباب

فراهم آمد که چلوکیر از خود شخصه معاینه کرد تفصیل آنکه در ورود با اوگوبها فرانگ بچاره را من برای باز آوردن چند تن از فراریان مجددا

با وجیجی فرستادم و اتفاقا چون در آنوقت هیچ نوع خفیفه و مرکوب مخصوص حاضر خود مجبور شد که در روی یکی از قایقهای متواز کنیر چاکیر

که در آن چهل پنجاه نفر بچهای سیاهان را که مانند بچه خوکهای گرسنه همواره فریاد و ناله میکردند روی هم ریخته بودند در آن دو سه روز که مسافرت

ایشان طول کشید فرانگ بینوا بعذاب جانکاه و الیمی گرفتار بود و بقول خودش چنانچه آن حال دو سه روز دیگر طول می کشید هم آن مرد

که از فرط غضب و تنفر دیوانه و از عقل بیگانه نشود

این اسیران اغلب مانند چوبکهای سخت تقوی هستند که راهزنان مستقیما بیچاره مستقیما بانگلیه قابل پرجمعیت ممالک مارونگو میبینند مستقیما

زیرا که اعراب اسرای جنگ را از ایشان میخرند و در عوض باروط و تفنگ میدهند تا شغل و وزدی خود دولت نمایند غیر مستقیما بدلیل آنکه جز اسوای عرب

جای دیگری نیست که این درماندگان بتوانند خود را اگر چند ین هزار اسیر خلاص نمایند و در صورتیکه تجار عرب تخرید مجبورند آنها را رها کنند این اسرا غذا در

اوتنامورزی ها میشدند که تمام هنگهائی که در اوتنامیه و باکاموتو خریده اند مسلح اند و کاهوحه بزنگبات و دوقایق تجارت اعراب مطلعند و ال التجار

که انتفع و بصرفه نزد دیگر اند نیز خوب میشناسند این اشخاص در مواقع معین جمع میشوند و بتعدیه چاپیدن و اسیر کردن بیکه و ناتی که تمیدانند ضعیف اند و بات

مقاومت آنها را ندارند حرکت مینمایند هیچ مملکتی برای این سیاه چین زن و بچه بخوبی دوری و دوسری مملکت مارونگوئیت چه در این سرزمین تا قبایل و قراهای

کوچک از یکدیگر جدا و متمایز زندو هریک مستقلا برای خود حکومتی دارند و عموشان با هم مغایر و متضاد اند بهمین سبب اوتنامورزی سهولت آنها را

مضمحل میکنند و مردان ایشان را بسخت ترو وحشی کشته و بسته آنها را قطعه قطعه کرده در طول راه بشاخهای درختان میآویزند تا سایر قسری عبرت کرده

بدون کشش و کوشش تسلیم شوند و زنها و بچه ها را چون اعراب خوب میخرند و برای ایشان منفعت دارند از دم شمشیر معاف داشته اسیر میکنند

کیکه صاحب دیده پنجاه تن ازین اسرای بیچاره گرسنه تشریح نموده بود و ما او را در ده عرب در اوگوبها دیدیم همانا سعید بن سلیم حاکم اوتنامیه بود

و این ها عبرتیست که سابق ۱۸۵۹ در ۱۸۵۸ اوتن و سپک را در مسافرت با وجی جی هدایت و همراهی نمود و اقراری که کرده شد در امسال ۱۸۷۶

این مرتبه سوی بوده که این عده اسیر را در دان و حرمسایه تحویل سعید بن سلیم صاحبمنصب و مامور سید برغش سلطان زنگبار کرده اند از غربت و تازگی

اینمسئله خیلی متحیر و متعجب شده بفکر فتادم چه پرنس برغش چنانچه خود شما نیز میدانید با دولت انگلیس معاهده کرده که خرید و فروش غلام و کنیز را غدغن

کند و از او نوشته پامهری گرفتند که حتی المقدور در رفع و منع رسم برده فروشی بکوشد با وجود این مقدمات خیلی غرابت داشت که سعید بن سلیم

نوکر و مامور سید برغش مخصوصا در تجارت ممنوعه شرکت و دخالت داشته باشد من ازین پیش میدانستم که این شخص بعاذیر و بهانه های جعلی متوسل شده

و خواهد گفت که برای حفظ شئونات حکومتی و انجام کارهای خارجی و داخلی بدانستن یکعده خدمتکار مجبور است ولی شما را بخدا انصاف دهید که حاکم

اوتنامیه قریب شصت تن بچه و زن برای چه می خواهد و بچه قصد نگاه میدارد و نزدیکست که دیگر دهان کشوده آنچه بزبان در میآید سعید بن سلیم

بگوید ولی افسوس که قول داده ام و از گفته خود میتوانم تخلف نمایم اما همینقدر شما میگویم که بنا بر آنچه شنیده و بر من ثابت شده اشخاص اختصاصان

و مامورین سید برغش و یکی از اعاظم تجار برده فروش مرکز افریقاست و آنچه بیشتر از همه چیز دل مرا میسوزاند این است که این مردمان

بهدین بدکردار زیاده از حد طرف اعتماد و وثوق کارگذاران حکومت زنگبار است

چنانچه یقین ملتفت شده اید تاریخ این مکتوب از زنگوئی شهر مملکت مانیه مابت و بسیاری از اشخاص هستند که طرد دارند که لیونگستن در سفر آخر خود

نقل کرده که در این مملکت چنین بی‌نصفه در این مجالس سخن انگیز حضور داشته و شرح یکی از آن‌ها را هم که از همه مختصرتر و رقت انگیزتر بوده مفصلاً برگاشته
وقتیکه من در این شهر رسیدم محض تحقیق صدق و کذب وقایعی که نیوکستن روایت نموده بود از بعضی اعراب در مقام تفتیش و تدقیق برآمدم یکی از بومیان
زنگبار در جواب داد که بلی آنچه شنیده‌اید عین واقع است و این عبارت را بمن گفت (اما آقا متاکا موتو بیسچ ل مذارد و قلبش بقدر
سرانگشتی میشر غیث) یعنی که متاکا موتو بیسچ جسم و سنگدل است و قلب چون جوهرش از هیچ چیز افسرده و متأثر نمیگردد و چه جای خلاف در میان اعراب
عادت بر این جاریست که اشخاص جوانمرد و رقیق القلب و پرهمت را بنظر اخمی و بزرگی دل میستایند
در مقدمه این مکتوب گفته‌ام که مامپا باکا موتو و اونیانمبه معاوضه مبایعه بندگان خرکم و شین دیده نمیشود و در اوگاندا که این تجارت اهمیتی پیدا میکند
باز چندان دهشت انگیز نیست و نیز ذکر کرده‌ام که در اوجی جی نیل انبوهی از این اسیران را دیدم که در اوکوبها بکاروانی مرکب از شصت نفر از آنها برخوردم
که قامتشان از شدت گرسنگی و ضعف توان حرکت نداشتند و روی پای خود نمیتوانستند بایستند ولی در ورود بخاک مانیما یکی از مراکز عمده و معتبر بردهٔ خیم
رسیدم که در آنجا قیود کفت این بیچارگان را چون محصولات نباتی کاشته و درویده خوش میکنند یا ضخر بگویم این بسر زمین پشت و سینی میمانند
که این مخلوقات ذلیل را چون بهایم مخصوصاً برای بکار روی آنجا رها کرده باشند و گاه‌گاهی بنا بر آنکه موقع چه قضا ما ید بر سر ایشان تاخته گروه گروه آنان را
بضرب گلوله از پا درمیآورند یا جماعتی از آنها را اسیر کرده و زنجیر در می‌کشند چنانکه حیاتی نیست راهزنان بیچارگان را می‌گذارند در قسمتهای
غیر محفوظ خود مشغول بکشت و زرع و مواظبت باغات تعمیر عمارات خویش باشند و گاهگاهی هم میان خود شان بجنگند و موافق میل خود رفتار
کنند ولی همینکه موسم تجارت در رسید مونی دوکامبی نباکوفی و محمد بن سعید بن سوکاسه سامی یا محمد بن سعید بونا مبانی که هر کدام در یک گوشه
این مملکت مثلث شکل بکنی و ارند مانند شاهزادگان و قیصرشان پرپول انگلیسی که رقعای خود را وعده میگیرند بروند در اماکن و جنگل بیابان
صید خرگوش و قرقاول کنند این حضرات هم شبانه بین نزدیکان خویش را دعوت بشکار چند روزه مینمایند و معلوم است در این شکارهای جرگه
طبیعة مردانرا که از پی دفاع مسلح بتیر و نیزه اند چون سباع صحاره پیدا نموده بضرب گلوله از پا درمیآورند و زنها و بچها و جوانان را بدون
درد سر تسلیم ایشان میشوند همه را اسیر کرده متعلق بخود میدانند و آن بیچارگان بی نام و ننگ این قسم غارت و ظلم و جسارت را جنگ نمیدانند
بعینه مثل سلاطین و امپراطورهای با تمکین و پرزور اروپا اند که بسبب و جهتی را بهانه کرده اعلان محاربه می‌کنند و غالباً هم ادای تکالیف و تحمل
خسارات را بگردن بومیان ضعیف میگذارند و خیال خود شان جنبشی می‌کنند و بفکر تلافی می‌افتند لیکن غالب آنست که کاری از
پیش نمیبرند و بیشتر اسباب ضرر و زحمت خویش میشوند
بقیه آنچه میگویم سته یاد داشت دیگریست که از کتابچه سفر خود بیرون نویس کرده‌ام و از شما خواهش میکنم که آنها را در روزنامجات خود تان چاپ کنید

(و شرط)

دشمن ما خیانم که از بیرحمی اعراب آزار دیده از اهل بیتا کوئی صحت و تمام آنها را بپرسند بر راستی صداقت آنها شهادت و گواهی دهند

« ۱۲ اکتبر - امروز از اعراب قبیل ثلاثه کاسه سا مولا ماسبا و نیانکوئی باهم ملاقی شده بقصد تاخت و تاز و تلافی بسر قبیله که در نزدیکی مامپوندا
میان کاسه سا و نیانکوئی مسکن دارند و محمد بن سعود با ده نفر دیگر گشته و خورده بودند برخاستند و پس از شش روز کشتار بیشمار اسباب و اجناس و بنده و بهائم و
اثاث البیت و خورده ریزهای متفرقه دهها هزار و پانصد نفر بومی متصدد کثیر الجمعیه آوردند »

« ۲۴ اکتبر - دو شبانه روز پیش از این بومیان کاباکا از پذیرائی چند نفر اونیامونزی که جسته جسته محمد بن سعید شمرده می‌شدند و به مطلب منفعت
دوست بود بزور مهمان ایشان شده بودند بجان آمده باخود گفتند که ما دیگر پیش از این تحمل جسارت این بدبختان را نمی‌کنیم و زیاده از این جور و ستم
آنها را بخود هموار نمی‌نمائیم چه اگر این بار نیز در کشتن آنها مسامحه کنیم و در تنبیه ایشان مجاهله روا داریم عنقریب زنها و دختران ما را در مقابل چشم ما دزدند
باخود ببرند اینها را بکشیم و قبل از آنکه اعراب مخبر شوند از انچا فرار کنیم بدینجهة یکنفر اونیامونزی پیش کشته شد و سایرین فرار کرده رفتند
اعراب را که چنین فرصت و بهانه را غنیمت شمرده از خدا میخواستند برانگیختند و امروز متاکا موتو که (قلبش بزرگتر از سر انگشتی نیست) بسرعت
از انجا بسوی کاباکا حرکت و پس از کشتن سی نفر و آتش زدن بیست قریه بی‌کمتر هم در مراجعت اسیر آورد و اما اعراب هنوز ناراضی اند و این بهانه
ناقابل او را جز و کار سازی نمی‌شمارند »

« ۲۶ اکتبر - روز بعد از ورود من در انجا شهرت داشت که متاکا موتو با عساکرش قریب نیمه شب بر سر او اژدان یا یعنی ماهیگیران
که در ساحل امیر رود لوآلابا مسکن دارند تاخته اند و نزدیک ظهر بود که در دهان مذکور با نجاه شصت زن و چند بچه مراجعت نمودند
روزی از رفیقم عابدین سلیم سؤال کردم آیا این جنگهای شما با بومیان مکرر واقع میشود یا بندرت اتفاق میافتد در جواب من گفت که خیلی کم
اتفاق میافتد بلکه غالب میشود که در هر ماه شش دفعه مرتبه بر سر آنها لشکر می‌کشیم زیرا که این مشرکین نمیتوانند خود شان را نگاه بدارند و هر روز
مایه شرارت و فتنه تازه میشوند و اگر موقع پیدا نکنیم یکی دو نفر از آدمهای ما را می‌کشند بقسمی که هیچوقت هفت هشت نفر اشخاص مسلح تفنگ
جرأت نمی‌کنند از شهر بعزم تفریح و شکار خارج شوند همچنین ما همیشه مترصد و در کمین هستیم و بمجض آنکه بشنویم عمل زشتی از ایشان سر زده یا ارتکاب
خطای تازه شده سیصد و پنجاه نفر از آنها را بسزای خود می‌رسانیم
قانونی که اعراب در مانیما برای سیاست این بیچارگان اختیار کرده اند این است که تفنگهای خود را گرفته بسر جاکاکای مسلحی می‌شتابند
هدف گلوله می‌کنند و دست بشمشیر کرده بهر چه جلوشان آمد حمله میکنند خواه جان دار و خواه بیجان و سوای آنچه که بغنیمت میبرند ما بقی را از زن
و بچه و انسان گرفته تا حیوانات از قبیل جوجه و بز و خوک و غیره همه را قیمه قیمه و ریز ریز میسازند با این خیال بدیهی است که وحشیان بیچاره در این مواقع

(ارشیدن)

ازشنیدن غرش تفنگ وخروش صفیر طبل وشیپور جنگ مضطرب ومتوحش شده فرار برقرار اختیار کرده جان خود را بدر میبرند واعراب متروکات

اشیا را که غالبا مبالغ خطیره ارزش دارند متصرف میشوند

از این مقدمات میتوان بخوبی استنباط نمود که چگونه بعضی از اعراب دورک صغیر که در نزدیک بودار نزدیک سنگی وفنوانی بسر میبرند چگونه در اندک زمانی

هر کدام صاحب بضاعت میشوند و بر شصت هفتصد نفر غلامان زرخرید مسلح حکومت می کنند وچندان امتعه پوشیدنی آلات ندارند که چهره یومیه آنها را بتوانند

خرید مجبور است بتوسط این دستبردها تهیه آذوقه آنها را ذخیره میکنند اودیه دی سافعی یکی از سرهنگان اردوی من بود هیچکه از موانا مبا به نیانگوئی

سیر قیم من میگفت ((ای آقا هشت سال قبل که من اول دفعه با منضبطات آمدم تمام این جلگه واقع ما بین موانا مبا و نیانگوئی بقدری پرسکنه وآباد بود

که تمام را از میان باغات رشک گلستان ارم وزراعات انبوه سبز وخرم می گذشتیم وهر ربع ساعت بر بع ساعت بقریه آباد وتازه میرسیدیم

گله های متعدد وبزوگوسفند میدیدیم که صحرا ودامنه جبال را پوشیده ومشغول چرا بودند وفور نعمت بازاره بود که یک خوشه بانان را

بقیمت کیدانه خرف میخریدیم اکنون نظر کنید حال آنرا به بینید .....)) چندانکه بهر نقطه افکندم جز صحرای بی پایان چیز دیگری

نمایان نبود وچند آبادی هم که بفاصله هر شش ساعت راه یکی از آنها میرسیدیم اهالی آنجا همه مضطرب وپریشان وپیوسته مترصد حفظ و

دفاع خویش بودند

درصورتیکه مقصود اعراب معمور کردن وطن در این مملکت بود یقینا این سبک رفتار را مقابل حمل بر سفاهت نمود ولی اعراب ابدا باین خیال

نیستند واقامت شان در این مملکت فقط بانیمه حظه است که در انجا ویا بطه ذا هم آورند دولت کمتر سهل وآسان اندوخته متعدده برای

منافع میتوان بدست آورد وانیکه مخصوصا این ناحیه را برای نجاح مقاصد وجهانی مغاسد خود انتخاب نموده اند نه بحکمت وسیاسی نیست وعلتش آنست

که بیدا نبوده بیان نیمه ما از تمام قبایل افریقا مجوب تر وغیر تر اند وهیچ چیز محال مقاومت آنها را ندارند لیونگستن که اول مرتبه در نیمه ما

قدم نهاده ومقدمات وجهات کاهش نفوس آنجا را که از هشت سال پیش شروع کرده بود هنوز هم روز بروز در ازدیاد است تلفت شده ضبط

نمود چنانچه ممکن میشد امروز سراز گور بیرون میاورد ونظری باحوال این نواحی وثغور بیفکند از یقین دارم که دلش پاره از همه وقت از جهالت

وضلالت این تجار بگوشت نبی شبر رقت خواهد کرد

الان هشت سال است که اعراب در نیمه ما مسکن گزیده اند ودر اینمدت هرچند که عساکر وغلامان ایشان از طرف مغرب خیلی پیش رفته اند

وعلاوه زیادی را مستحفظ نموده اند هنوز هشتاد مقر به مناسبی برای تجارت پیدا کنند یا در محل محکمی تجارتخانه برپا نمایند وچنانچه بیان

اقصی بلاد غربی خود شان بسیار قصی وخونخوار اند وتمام قوافل معتبره که آنجا رفته اند واز جمله یکی از آنها دارای دویست ونود تفنگچی بوده

در مراجعت عده قلیلی معاودت نموده اند واز شدت وشقاوت بیان شکایت فراوان کرده اند از این تفاصیل معلوم میشود که این تجار عرش ابدا

چیز بفکر جان خود هستند وهیچوقت بخیال چاپیدن واسیر کردن قبایل دلیر قوی نفیت داده عشایر ضعیف بیچاره را که بواسطه مدنیت نظم واتحاد در مقابل

صد نفر اعراب اسلحه شان عاجز میشوند ترجیح میدهند

اسباب خرابی نیمه ما وماروگو وتباهی وزکارا هالی آنجا بیشتر همین معایب ومفاسد مکانی وموضعی اند زیرا که هر دهکده مطیع رئیس علیحده ومنفرد است

ومجاورت ونزدیکی آنها بیکدیگر موجب قلت بغض قبیله وطایفه شده اند بقسمی که همینکه تجار عرب بمحل آنها رسیدند رؤسای قبایل مخالف

تملق وتعارف آنها را از فرنیقه نهادم رقبای خود می انگیختند واین مسئله سبب شد که در اندک زمانی اعراب بر نیمه ما مستولی شده وبنجار اطعمه

خود نمودند واو دنیا موزی ها نیز بتحریک همین اعراب بماروگو تاخته وکارا را نیز ساختند

اعراب بندگان خود را در وسط افریقا میخرند چه برای حمل عاج ومذانهای فیل که در این آفاق مرکزی بدست میاید حمال یا دلال دارند وچون همیشه اجیر کردن پانصد ششصد بلکه هزار نفر مزدور مقدور نمیشود مجبورند که برای حمل آن مال التجاره گرانبها تا لب دریا همیشه

غلام وکنیز تحصیل نمایند همچنین هم چند مدتی که تجارت عاج رواجی دارد ما باید اعراب را ملامت کنیم واشیا را متهم بجهالت ننمائیم زیرا که

بالفعل غیر از این ترتیب وسیله دیگری برای حمل بار از وسط افریقا بدریا کنار موجود نیست ونیز باید منصاف داد که اعراب با بندگان خود چندان

سخت ومتعدیانه رفتار نمی کنند وبشهادت بعضی مواقع نادره میتوان گفت که عموما حال آنها بدتر از آنوقت که آزاد بودند نیست همچنین

اگر اعراب فقط بخریدن برده اکتفا میکردند وقبایل وحشی وآزاد را مجبور ببندگی نمینمودند شاید باین قدر شکایت از آنها نداشتیم مشروط

براینکه این عمل داد وستد محدود ومنحصر بر کز افریقا نبود ومن تقصیری که گردن عاجیان بر غش دارد میاورم اینست که در ماروگو نیمه ما

ورود این اشخاص تمام استعداد وهم خود شان را مصروف تحصیل برده کان میکنند وبجز وزور چندین هزار زن وبچه وبرنا وپیر را بقصد

آنکه با عراب دیگر بفروشند واداخلی بیرند اسیر نموده از وطن ومسکن خود دور مینمایند وبنابراین در معامله دخیل میشوند که برای انسانیت خجل

دارد ومعنای آن بر قتل سرقت تقلب ودغل است وبجز (راهزنی دریائی) اسم دیگری بدان نمیتوان گذاشت وموافق عدل وقانون

سیاست (راهزنان دریائی را) درباره ایشان باید مجری داشت خیلی جای تعجب است ما دامیکه تمام ملل روی زمین از اشتراک در این

تجارت پرهیز مینمایند وعموما در صدد دفع آنند هنوز کسان سید برغش در زنگبار وباکاموتو وسایر بندرات دستجات تشکیل میدهند

وآنها را مامور میکنند که بروند در وسط افریقا علی رؤس الاشهاد بر قبایل وطوایف بی آزار حمله ور شده هر قدر میتوانند از آنها اسیر

کنند واشیا را آورده بتجار عرب بفروشند

کتابخانه شورای ملی
مجلس ۱۳۰۲

مقصود من در اینجا ملامت و سرزنش شخص سید برغش نیست بلکه غرضم آنست که مدلل کنم این سید چلیل بقدر نهضت عنصر و بصرف
وطنیت است که میخواهد اتباع و رعایای خود را از نقص شرایط مروت و انسانیت باز دارد و فرض میکنیم که او فی الواقع هم حتی بقدر
دروغ افتخار و مداومت این کار یکو شده و لی بر من و تمام اشخاص یکه با فریق آمده اند واضح و آشکار است که تمام مساعی و اقداماتی که
تاکنون نموده اند و هنوز مجری میدارند در جلوگیری این تجارت هول انگیز غصه خیز بهمانقدر بیفایده و بیثمر است که این مکتوب من خالی از تاثیر خواهد
ماند چون تکلیف من آنست که هر مسئله تازه و غریبی که در ضمن مسافرت خود می بینم شما را اطلاع دهم این مراسله را مینویسم و ضمنا امیدوارم
که شاید اگر خدا بخواهد قرائت آن در اذهان اثری کند و در دفع و جلوگیری این غائله ها بنحوی فی الجمله ثمری بخشد و عمده مقصود من آنست که
بمعاونت و همراهی شما مردم را متنبه این مسئله کنم که در روی کره زمین مملکت کوچکی وجود دارد که وسعت آن بهمه جهته با یکی از بلوکات
انگلیس برابر است و اهالی آنجا مجازند که بواسطه قتل و غارت و دزدی و تجارت همنوعان خود دولت و نعمت زیاد بچنگ آورده خود را
مستغنی سازند و بعبارت آخری ایشان را آگاه کنم که تجارت از طرف همه دول ممنوعست بدون آنکه کسی مطلع شود امروز نجیر بروکه چکی
چون زنگبار و مردم قلیل و پست طبیعتی مانند رعایای سید برغش نخواهد دارد

فصل نوزدهم

در غربت از نیانگوئی و بیان مقاصد استانلی مکتوب از نیانگوئی واقع در مانیما بتاریخ ۳ اکتبر ۱۸۷۶

یکی دو روز قبل از آنکه از اوجیجی حرکت کنم شما نوشتم و گفتم که دیگر فرصت مراسله نویسی ندارم و میشتابم تمام اوقات خود را صرف پرستاری
مرضی نمایم و مدارک سفر مانیما را بهتر از بهترین و عزیز الوجود ترین همراهانم از مرض آبله تلف شدند و بدتر از این همانا روزی
که میخواستم از اوجیجی بیرون روم چهل و سه نفرهم فرار کردند یکوقت ملتفت شدم که میان اجزای اردو همه ولوله است و مقدمات
شورش و طغیان چیده مقصودشان آن است که از اوجیجی پیشتر نروم و سیاحت را همانجا ختم کنم

بسبب سوانحی که این اواخر پی در پی برای ما اتفاق افتاده و بودا اجزای من رسیده بودند و همینکه خبر فرار رفقا شان را بما دادم
دیدم از روی وحشت و افسوس میکوبند نگاه کردید و از قیافه شان معلوم بود که ایشان هم بفرار میل نمیشدند و از مخالفت رفقا هم
قطاران گریزپای خود پشیمان اند برای اینکه این کار را دنبالا پیدا کنند حکم کردم سی و نفر از آنکسانیرا که ظن تردید در ایشان میرفت دستگیر
کرده و بزنجیر کشیدند و پس از آنکه تمام همراهان را در قایقها جا دادم امر نمودم که بلا درنگ بسوی اوکاگارا عازم شوند و گام این است

که اگر این همه فوری را نمی نشنیدیم و در روانه کردن آنهائی که شنیدیم قلیل جمعیتی که مانده بودند متفرق می شدند من متحیر میماندم از طول مدت
غیبت من در سیاحت طرف تانگانیکا حوصله این بیچاره ها بسر آمده بود و همه روزه هم قصه های وحشت انگیز بومیان آدمخوار مانیما را شنیده از
خوف آنکه مبادا یکچک آنها گرفتار آمده و شکارشان شوند همواره برخود میلرزیدند از وقتیکه از دریاچه تانگانیکا جدا شدم تا قبل از آنکه
اوکوتها بر سم از وضع حالت همراهان هیچ نمیدانستم و همینکه یک کاروان اسیر با شم زیرا که از مقام اردوی من ابدا صدائی بلند نمیشد
همه افسرده و غمناک خرمی و خنده خنکیرا فراموش کرده بودند هیچ چه لب کسی بشوخی باز نمیشد و آواز خنده بسموع نمیشد بسیاری از مردان که بطرف
دوستان قدیم و وطنهای همکاسه ندیم خود مبتلا شده بودند با دیگران نمیآمیختند و دائما سیلاب خون از دیده همیریختند خلاصه چندکه از تانگانیکا
دور می شدیم رفته رفته حزن و ملالت کسان ما برطرف شده و راههای طویل و قطع سبیل اندوه و کسالت آنها را بالمره مرتفع نمودند قبل از آنکه
با مبارا با مبارا و برسیم همراهان خشروئی و بذله گوئی سابق خود را از سر گرفته و از سادگی خودشان که از شنیدن حکایات آدمخواران
مانیما بتشویش افتاده بودند میخندیدند و یکدیگر را مسخره مینمودند

در خروج از کابامبارا همه جا در طول مجری رود خانه لوالابا سیر نمودیم تا محل تلاقی آن با لوالابا پس از آن ابتدا این رود را پیمودیم تا
پس از طی پست و هشت منزل از کنار تانگانیکا در مدت قلیل چهل و نه یا پنجاه کوئی رسیدیم هرچند که من روزنامجات و گذارشات سفر
لوالابا را نخوانده ام لیکن شما خوانده اید و چون در خصوص این مملکت اضافه بر آنچه او ذکر نموده نمیتوانم بنویسم بنابراین تمام اوقات خود را صرف
سیاحت آفاق مجهول الحال مغرب نیانگوئی مینمایم که خاکشان هنوز بگرد از احوالات آنها تاکنون ذکری در میان نیست حتی اهالی نیانگوئی هم
هنوز بانجا ها نرفته و چیزی نگفته اند لوالابا بسیار خیلی دلش میخواسته سفری به آنصفحات بکند لیکن مقدورش نشده و کامرون هم همین فکر
افتاده بود ولی اقدام بآن ننموده مختصر آنکه احوال این ناحیه امروز بکلی مجهول و از اوضاع آن بجز بعضی فرضیه های بی پا و مجهول بومیان متعصب
افسانه بقائی چیزی در دست نیست بنابر روایاتی که در قریه و قصبات نیانگوئی مشهور اند در این مملکت مردم قصیر القامه خونخوار و سیروری
مسکن دارند که پوستشان چون پوست گورخر مخطط است و تیرهای خود را بزهر مخصوص آلوده میکنند که هیچ دارو و تریاقی در السنه ام جز جنها
سودمند نیفتد این جماعت عجیب اخلقه چادرنشین تیره تیره اند و خوراکشان منحصر بگوشت فیلست و نیز میگویند که در شمال این سرزمین جنگل
وسیعی ممتد است که حدود آن هنوز بر کسی معلوم نشده و یقین چندین روز و هفته و ماه در میان آن سفر کرد بدون آنکه شخص رنگ
آفتاب را ببیند یا از حدود آن خارج شود و همچنین معروفست که رود لوالابا بلا انتهی بسوی شمال میرود تا عقیده اعراب علما نشان
اینست که این رود با دریاچه بدریا میریزد

پس از شنیدن بیانات شخص عربی که مسافت زیادی در طرف شمال سیاحت نموده بود من دیگر اعتقاد ثابت لیونگستن تعجب نمیکنم که میگوید (لوالا همان رود نیلست) این مرد عرب که پانزده روز از وسط اورگا مسافرت کرده ادعا میکند که تمام ممدت را در امتداد لوآلابا حرکت نموده و پس از انقضای ممدت رود خانه انحراف شدیدی پیدا کرده بسوی شمال شرقی جاری می شود چون چندین نفر دیگر از همراهان او نیز بصحت و حقیقت قول وی شهادت داده من مجبورم که سخن آن عرب را باور کنم ولی آنچه بخیال من میرسد آنستکه لوآلابا هیچ نوع رابطه و اتصالی به البرت نیانزا نه بابحرالغزال نه بابنیل دارد بلکه در امتداد شمال تا یکی از نقاط محاذ خط استوا جاری شده در آنجا در شط پهناور دیگری که سرچشمه آن در جبل القمر اعراب یا در (کوه ماه) بطلمیوسی است ریخته از آنجا بعد رقعه رقعه بطرف جنوب غربی مایل شده بالاخره در شط عظیم کونگو میریزد

عقیده حالیه من در خصوص لوآلابا از قراریست که گذشت و نظر بهمین اعتقاد در نقشه و ترتیب مسافرت بعد از این خودم تغییرات کلی داده ام زیرا که اگر این تصور من محقق شود مجبورم که در طول لوآلابا سیر نموده از دور با ما کنی ببرم که در آنجا با هیچ نوع کمک معاونت فیور غیبت و بهیچوجه تحصیل آذوقه مقدور نمیشود و در عبور از این اراضی بی پایان که تعیین مسافت آنها قبل از وقت امکان ندارد یقیناً تمام اشیاء و اثاثیه که میخواهیم با بومیان در ازای آذوقه و زنان مبادله نمائیم ضایع و بمصرف خواهند شد

چنانچه مقصود از این مسافرت فقط پیمودن قطر افریقا بود بکمال جرئت بشما قول میدادم که از زنگبار تا زنگوئی تا شما دیگر خودم به سان سالوادور برسانم ولی در اینصورت مهم مثل کامرون و لیونگستن بیان مسئله لوآلابا را مجمل و معوق گذارده و بگذرم و در حل این مشکل بر دو قبول آرائی که در اینباب تاکنون اظهار نموده اند اکتفا کنم

رای شخص من در این مسئله این است که لوآلابا هرچند بسوی شمال میرود ولی ممکن نیست رود نیل باشد بلکه شط علیحده ایست و بر خلاف آنچه بعضی می پندارند شان ان اجل از این است که شعبه از رود نیل باشد من از این شط عبور کرده ام و بعادانرا اندازه گرفته شدت و قوت جریانش را سنجیده ام و پس از تحقیق دقیق تصدیق بر من مبرهن گشته که آب این شط عظیم بقدری زیاد است که میتواند دو سه رود مانند رود نیل تشکیل دهد چیزیکه احتمال میرود آنست که کمیت از آبهای آن در بحرالغزال بریزد و این هم بقرینه غیر ممکن است و وقوع آن جز بطریق خارق عادت و معجزه طور دیگر امکان ندارد اما از آنجائیکه در خاک افریقا از این نوع غرایب آثار که موافق علم جغرافیا و عقیده جغرافیون بهیچوجه درست در نمیآید زیاد آشکار میشود و از جمله آنها دریاچه تانگانیکا است دور نیست که این فرض وجود خارجی داشته باشد ولی چون بغرض و مدعی و عقیده شخص در مسائل دقیقه جغرافیائی نمیتوان رای داد من برخود حتم نموده ام و عزم جزم کرده ام که در هیچ چیز عقیده شیده

حقیقت احوال لوآلابا را معلوم نمایم و باحتمال نتحی و زحمت از قصد خویش دست نکشم تنها کار خویش را دیده و قریب صد و چهل نفر بیشتر همراهان عسکر مسلح نیزه و تیر بازگی اجیر نموده ام

بواسطه فرار و تلفاتی که در اوجی جای از مرض آبله برای ما اتفاق افتاد اردوی ما چندان ضعیف بود که در مقابل هیچیک از عشایر خونخوار چندان قلیل باشند قدرت استقامت و پیکار نداشت ولی حالا با وجود این تلفات تازه که بان مجبور شدم قبیله و لشکر انبوهی باید تا بتوانند بار آذوقه آورده ملزم بباز گشت نمائیم لیکن آنکار را که وجدان شما نمی تواند بکند در صورتیکه جریان لوآلابا مسافت زیادی از خط استوا دور شود ممکنست کرسکی و قطعی بر سر راه ما پدید آرد که چه تنبیه و تدارک آذوقه و ظروفات شما همه را کاملا برداشته ام ولی اگر پس از انقضای این مدت باز بمحل ملاقی لوآلابا و شط دیگری که بان ملحق میشود نرسیده باشیم آذوقه تمام شده و هیچ نوع ظرف و غیره یا شیشه و پارچه هم برای خوراکی نداشته باشیم خدا میداند که چه بختی ها خواهیم کشید و چه مصائب خواهیم دید و چه تلخیها خواهیم چشید دوم سهل است شما نزد عادتین سلیم سپرده ام و این وعده کرده که در اول موقعی که بدست آید آنها را بطرف ساحل شرقی افریقا روانه نماید و هرچند میدانم که این گونه مواقع خیلی بندرت واقع میشود اما امیدوارم که اقلا نامه و یادداشتهای دیگر کتبات من بشما برسند و شما را از احوالات من آگاهی بخشند

فصل بیستم

در بیان احوال لیونگستن و ذکر جنگلهای افریقا مکتوب از زنگوئی واقع در مانیه یامن نواحی افریقای مرکزی بتاریخ غره نوامبر ۱۸۷۶

هنگام اقامت من در اوجیجی در سنه ۱۸۷۱ هر وقت که لیونگستن دهان بصحبت باز و رشته سخن دراز میکرد چندان از محامد و اوصاف مملکت مانیه یامی شنود که دل را پر درد و بقدری در شرح خصایص طبیعی آنجا اصرار و تاکید مینمود که همواره بر اشتیاق من بدیدن آن سرزمین پر نعمت می افزود علی الاتصال از جنگلهای وسیعه و نباتات بدیعه آنجا سخن میگفت و از مناظر قشنگ و تپه های خرم پوشیده از گلهای رنگارنگ ذکر میکرد و همیدم از طوایف مهربان نیکو خو و زنان با یک میان خوب رو بمیان میآورد و بالجمله چیزهای دیگر بسیار میگفت که همه دلالت میکرد بر اینکه اوضاع و آثار این سرزمین در خاطر آن مسافر پیروفق بهاد تاثیر نموده اند

از قراریکه تحقیق نمودم معلوم میشود که مدت توقف لیونگستن در این ناحیه با وجود یکه چندین بار با اوجیجی رفته و برگشته و در ضمن مسافرات جزایم باطراف نموده بهمه جا بیش از سه سال طول نکشیده مسافت از اوجیجی تا زنگوئی تقریبا سیصد و پنجاه میل انگلیسی است و اما این مسافت را در مدت چهل و زیاد روز پیموده ایم از قراریکه من گفتند بواسطه جراحت سختی که بپایش وارد آمده بود لیونگستن مجبور شده بود

کوشش ماه یکپال در کار نامبارده باندوبدیهی است که در این مدت آن سیاح جهاندیده پرتوانش بفرغبال توشته چنانکه شاید و باید بیان مانیه‌های شرقی را بدقت تجربه و ازمایش نماید شکی نیست که مقصود لیونگستن از زنهای قشنگی که برای من حکایت میکرد همین زنهای کامبارده اند زیرا که واقعاً زنهای اینجا خیلی خوشاندام و مهربان اند و مخصوصاً در مقابل نسوان دیوپیکر قبیح منظر یکه لیونگستن در ۵ درجه عرض جنوبی دیده بود جا داشته اند که باین اندازه جلوه نمایند اما اگر لیونگستن زنهای وجیهه خوشرو و دلبران غنای مشکموی قبایل اوا تورزی و اوان یاکو یا عورات سفید رنگ کاماراگا را میدید آنها را فراموش کرده و هوش از سرش میپرید

اسم واوید لیونگستن در تمام این آفاق مرکزی از نیانگوئی کرفته تا تانگانیکا همه جا پیچیده و مذکور و نزد تمام قبایل و طوایف آنحدود معروف و مشهور است و در اذهان بومیان چنان تاثیری پیدا کرده که اقلاً تا یک نسل از ایشان منقرض نشود نام او از میان نخواهد رفت

موانا بریش سفید نگوئی لوا ما ها روزی از من پرسید آیا شما لیونگستن را می شناسید و از حالات او خبری دارید یا نه همینکه با وجواب دادم که او را میشناسم و از حالاتش کم و بیش مستحضرم فریادی از روی شعف برکشید و رو به پسران و برادران خود کرده و گفت شنیدید که مرد سفید چه گفت اکنون ما از حالات رفیق قدیم خود از و میپرسیم و از چکونکی وقایع او مطلع میشویم پس از آن رو بمن کرده گفت شما لیونگستن را چکونه آدمی می پندارید و از اخلاق او چه میکوئید من با وجواب دادم که لیونگستن بسیار آدم خوشبخت و حسن رفتار و پسندیدگی کردار او نزد تمام مردمان سفید و اعراب بوضوح پیوسته و ممدوح ایشانست — بلی آنچه شما میکوئید عین حقیقت است و چندین بار مرا از چنک اعراب که میخواستند مرا لخت کنند نجات داد و چند مرتبه که ما را با او وقات اتفاق افتاد بقدری با مهربانی کرد و با اندازه از ممالک بعیده و اخلاق غریبه دان سفید برای ما تعریف نمود که تمام ما را بحیرت انداخت هم هم در واقع چقدر آدم خوبی بود

چنانچه موانای پیر میتوانست با اشخاص درس خوانده تربیت شده مکتوبات خاطر خود را تقریر کند بلاشک فضایل و خصایل داود لیونگستن را یکی یکی برای من شرح میداد ولی از آنجا که بیانش را فصاحتی نبود همواره کلمات خود را به هم هم قطع نموده و بنکان سر هم مینمود مثل آنکه میخواست بفهماند که او از ذکر صفات آن مسافر بزرک عاجز و لسانش در شمار محاسن بیرون از حد و حصر آن قاصر است و فهم آنها بر هم محال میشود من نیز تا حدی با و کرده استدراک آنها را بتخیله شما باز میکذارم

انچه مرا خیلی متاثر کرد و دل مرا بحال لیونگستن مدرد آورد این بود که خود آن بیچاره بتعفت نبود که بعبث و بلا فایده جان خود را فدا می کند و بخود روا نمیدارد که در آن سن پیری و شکستکی که هر روز بنیه اش ضعیف و بدنش نحیف تر میشد بکنجی بخزد و راحتی بکند چه بوظیفه کبر سن و ناتوانی اندک حرکتی او را خسته میکرد و مجبور میشد که چند روزی لنک کند و باندک علتی مبتلا مرض شده مبلغی از بنیه اش میکاست آنها

کذشته برای مشرف کار خود سرمایه آدمی هم نداشت و در این آخر عمر لیونگستن در واقع پیرمردی علیل و رنجور و مسافری کرد و کور بود که نمیدانست بکجا میرود و چه میخواهد بکند بدون آنکه من با لیونگستن غرضی داشته باشم یا هیچ چه از مذاکرات اعراب و بومیان در خلاص و ارادت من نسبت باو خللی وارد آمده باشد یقین دارم و فاش میکویم که او حق خود و شمنی کرد و و بستی عمر خود را بواسطه تکالیف شاقه که بکردن خود نهاده بود بتنکی و سختی بباد داد

هیچ تعجب نکنید اینکه چرا از کر لیونگستن بطول انجامید زیرا که در نظر من اسامی نیانگوئی مانیه‌ما و لوالا با چندان با حالات و کذشتهای لیونگستن مربوط اند که نمی توانستیم ذکر آنها را بکنیم و نامی از و نبرم کذشته از این رفیق من جابر بن سلیم همه روزه و قبحات او را برای من نقل میکند و خانه ویرانی که قدیم لیونگستن در آن مسکن داشته فقط دو قدم از منزل من مسافت دارد و دائماً مرا از ایام کذشته یاد آوری و حکایت می کند

در صحبتهائی که لیونگستن در اوجی جی با من میداشت مخصوصاً از کلیه افاقی که در مغرب جبال کوما واقعند زیاده از حد تعریف میکرد و در حقیقت این نواحی لایق تمجید و تحسین هم هستند این حدود از تمام ممالکی که من تا امروز در افریقا دیده ام بهتر و محمتر و سرسبزتر و جنکلهای انبوه و پشه‌های باشکوه و نیزارها و مرغزارهای وسیعه و درختان کهن رفیعه که از میان نباتات درهم و شجار صنع دار و انواع نخلها تک تک سر بیرون کشیده اند بحقیقه موجب حیرت و از شدت عظمت بایه وحشت اند

مناظر طبیعی این حدود عموماً بی تعجب و شکفتی از دو هر چه نظر میرسد زیبا و قشنک است چنانچه شخص در محل مرتفعی مانند قله جبال یا خط الرأس تلال برابر که نظرش براقی وسیعی احاطه کند بطرقه العین هاله مبهوت میشود در مقابل چشم چندین کونه مناظر مختلف متمدد میشوند از طرفی سلسله جبال و از جانبی پستی و بلندی و ناهمواریهای زمین که مانند امواج سطح خاکرا چین چین نموده اند مشهود میکردد بقسمیکه از هر کوشه چشم تا از پاتا سر از کفره سبز قبای انحضر در بر کرده اند و از سطح خاک نفحات عطر عنبر تا زبر افلاک متصاعد است و چشمه‌های شیرین کوارا در میان از ها رودیا صین چون مفتول سیم را طلس و خارا جلوه کرده کاهی آهسته و خاموش و زمانی تند و پرخروش سیاری و جاری اند و طی مسافت کم و بیش در زیر سبزه‌های انبوه و لابلای سنکهای کوه متواری میشوند از منشاء این بدایع حیرت انکیز کونه از قدرت طبیعت منطقه حاره همواره اندفی الواقع عقل بیاد و هم چیز از یاد میرود و لی اکر شخص قدری پیشتر رود و از نزدیک تأمل کند می بیند که چقدر نظر خطا رفته چه این چمنهای خرم و سبز که از دور انقدر زیبا و نغز مینمودند همه خشن و سخت و بلندی درختهای قهای آنها که مانند نیزه راست و خدنک

بالا رفته اند مانند کاروانسرا و خانه بدون شخص عابر را میدیدند و برگها و خوشه های آنها چون همه ازان نیش تن را مجروح و ریش میکنند نباتات طایفه کرمینه
(از جنس گندم و جو وغیره) تمام مانند نی با نهایت تکلف و تخیم اند و آن بوته ها می که از دور آنقدر قشنگ مینمودند همه پر از خارها اند و خارهای آنها
از غایت درشتی و تندی نصلهای فولادی میمانند که در کارخانه های آهنگری معروف حدادی شده باشند قلل تپه های کم ارتفاع که از مسافت
پدید بودند بوسطه این نوکها و نیزه های نباتی ممتنع الوصول اند و آن دسته گلهای ارغوانی رنگ که در میان علفها و چمنزارها بنظر میرسند
ممکن است شخصی را بفریبند و او را بهلکه بیندازند چه آن چمنهای سبز که از دور مشاهده میشوند در نوس اشجار قوی جنگلهای انبوهی هستند که
هر یک سی تا سی هزار ارتفاع دارند و تمام پستی و بلندی اراضی و درّه ها را پوشیده و از طرف بامنه کوهها و تپه ها محدود شده اند

در اینجا مناسب دیدم که شمه از وضع یک قطعه جنگل مانیه ها را که رفیق من لیوانستن آنقدر دوست میداشته برای شما ذکر کنم و یقین دارم
که هر قدر پر جرئت و دلاور باشید هیچوقت راضی نخواهید شد که شما در آن پیچ و خمهای هول انگیز گرفتار شوید و روزی بجستجوی چوپستی در یکی
ازین جنگلهای استوائی داخل شدم و در آنجا گردش مفصلی کردم ابتدا ازمیان رسته درختی که خیلی شبیه بتبستان های فندق بود برخمت عبور کرده وارد محلی
که بوته های خار و اشجار پست بسیاری داشت گذشته بفضای باطلاق زاری که جنگلهای کلفت بلند ازمیان زمین برلجن آن رسته بودند وارد شدم ابتدا
صفوف درختان قوی و جوان بنظر آمدند که انسان را متذکر بفوجی میکنند که بترتیب نخبر مستعد بکار ایستاده باشند و در عقب صف مذکور اشجار قوی تر یکدیگر
باکمال وقار چون اصل لشکر در عقبه قرار داشتند صفوف اول چندان مانع حرکت من نبودند لیکن هر چند پیش میرفتم احساس میکردم که از فرط
تعجب حدقه چشمهایم همواره منبسط می شدند و از مشاهده سطحی و بلندی و نظم آن پهلوانان پشه دست حیرت پاهایم را از رفتار بازمیداشت ولی
بخاطر آوردم که بجستجوی چوب دستی آمده ام و پس از آنکه یک ربع ساعت تفحص کردم بالاخره یک شاخه که اندازه و قطر آن موافق دلخواه من بود پیدا
کرده و کاکای تفنگدار را بریدن آن مامور نمودم

چوب را گرفتم و مشغول تراشیدن شاخ و برگ آن شدم غافل از آنکه شدت حواس من همچنان صرف تماشای آن منظر غریب است بحدیکه دست از کار
و چشم از دیدار باز مانده چوب و کاکا را از چشم فرو افتاد

گوئی هیاکل عظیمه که در اطراف من سر بفلک برافراشته بودند ارواح رفته گانند یا خود این بقاع صومعه برزخ است همه را هزار گونه سخن بزبان
ولب خاموش با خود داشتند و از عهود ماضیه حکایت کردندی چه روزگارها که اینها را بسر قه
وچه غریب آثارها که اینها را از نظر گذشته است حزن و اندوه مرا فرو گرفت چنانکه آدمی را از تماشای سوم و ملال ملال آید و کلال افزاید
هر چه باطراف خود نگاه میکردم جز قامت موزون این اشجار باشکوه چیزی نمیدیدم و در آن سکوت مطلق کهنی تاریخ قرون سابق در طبقات جو معلقند

بگوشم میرسید گذشته را می شنیدم و میگریستم که دیگر بکلی از خود بیخبر و از عالم برشده بودم چنین بنظرم آمد که آمدن شهای کهن برای اثبات
شان و شوکت و جلال و عظمت خود شان بزبان حال با من میگویند (چندین قرنست که دست قدرت ما را در اینجا بپرورده و ما با آسودگی و راحت همواره
نموکرده بسر باوج فلک افراشته ایم از جنگ و نزاع و هوا و هوس دنیای شما چیزیم و هر چند که از زمین بعمل آمده ایم و از آن تغذی میخوریم لیکن بیک
بد و خیر و شر کاری نداریم تو در هیچ قدر که خودت را انسان میگوئی و هر لحظه راه هوس می پیمائی و هموار بعیب نخود زحمت میدهی و راحت نمی فهمی کجا
بودی و اینجا چرا آمدی اگر مانند این برگهای زرد و پژمرده که بر ریشه ما ریخته اند در گذر و فانی نیستی پس چیستی برو بهم جنسان خودت بگو که من گوشه
خلوت گزینان را دیدم و معنی وارستگی را فهمیدم

جنگلهای مانیه حقیقة جنگلی با شکوه و عظمت اند و اشخاصیکه با یک اندازه در اندرون آنها نفوذ کرده اند نقل میکنند که میمونهای درشت گو
در آنها زیاد یافت میشوند از قرار یکه لیوانستن ذکر میکند این میمونها از جنس گوریل اند و من هر چند که شخصة از آنها ندیده ام و فقط گاهی صدای گوش
خراششان را شنیده ام لیکن از قسرار تفصیلی که اعراب شرح میدهند این میمونها باید از نوع شمپانزه (آدم جنگلی) باشند مخلوقات عجیبه دیگریند در این
جنگلهای بسیار اند از آنجمله اند بومیان کوتاه قدی که در خصوص قامت آنها مسافرین و سیاحان اختلاف کرده اند و از ۳۰ تا ۶۰ سانتیمتر تخمین چهارپا گفته اند
این طایفه پست قد عموماً جادرنشین و در حرکت اند گوشت خیلی میل دارند و لحم تمام حیوانات را از فیل گرفته تا موش میخورند ولی مخصوصاً گوشت
فیل را بسبب زیادتی و فراوانیش بسایر گوشتها ترجیح میدهند و جز شکار فیل غالباً بصید حیوانات دیگر نمیپردازند اسلحه ایشان منحصر بکمان
و تیرهای زهر آلود است که جراحت آنها بلا استثنی مهلک و کشنده است و اهالی اوانگوانا بقدری از این تیرها میترسند که هیچوقت بفکر جنگ
با ایشان نمی افتند در مسافرت از این ناحیه من حتی المقدور سعی خواهم کرد که شبحه میمونهای سوگو و این بومیان کوتاه قد را نبینم و با ایشان
آشنائی بهم نزنم

قصد من آنست که تا سه روز دیگر از اوگاگا عبور نموده بسمت شمال روان شویم و مهما امکن در طول مجاری لوآلا باسیر کنیم و در استقامت
آن طرف شمال چند که قوه و تدارک دارم پیش روم

فصل بیست و یکم

مکتوب شکایت از نفر و فاقه استانلی و همدانش پیله وران تو انکرا انگلیسی مقیم امبوا از قریه نیسانداً

۶ اوت ۱۸۷۷

آقایان عزیز من با صد و پانزده زن و بچه و بزرگ از زنگبار بتازگی باین محل رسیده ایم و نزدیکست تمام را از گرسنگی و متقوتی تلف

شویم بومیان انجا پارچه و اسلحه و شیشه آلات و محصولهای صنعتی ما را بیشتری میکنند و اذوقه و خوراکی با نفر و شند در این معامله خرید و فروش و معاملات منحصر بروز معینی است و اهل اردوی ما از شدت ناتوانی مشکلست بتوانند تا آنروز صبر نمایند از آنجا که ابواب چاره منسد و بود مجبور است تفسر از آداب مهمانی خودم را که از اهل زنگبار اند با یک جوان موسوم بروبرت کاپیل که از جزء ماموریت انگلیس زنگبار است بخدمت شما فرستاده و از شما توقع کمک و استمداد دلیلیم

هر چند که شخصا معرف شما نمیشم ولی چون من گفته اند که چند نفر انگلیسی در امبوا مقیم اند و از آنجا که با ما هم مذهبند از شما استمداد میکنم که خواهش ما را بپذیرید و در این موقع تنگی و شدت ما را کمک و اعانت نمائید روبرت جوان زبانی شرح احوال ما را بتفصیل کذکر آن موجب ملال میشود برای شما بیان خواهد کرد چنوائی و پریشانی منتها درجه است که چنانچه مدد شما بموقع برسد مکنست توانیم تا چار روز دیگر خود را به امبوا برسانیم و بملاقات شما نائل آییم بنقد سیصد قواره پارچه که هر کدام بطول ۳ متر و ۶۰ سانتیمتر شنده اقبل امتعه که خودتان میفروشید و نزد بومیان مرغوب اند کافیست ولی اگر ممکن باشد که بعوض آنها ده دوازده بار برنج و غله بفرستید که فورا شکم همراهان گرسنه ما را پر کنیم بهتر است زیرا که برای معاوضه و مبادله پارچه بازندتی لازم است و همراهان گرسنه من که در شرف هلاکت اند دیگر طاقت صبر ندارند

این مدارکات اگر تا دو روز دیگر بما نرسند بقین جمع کثیری از اهل اردو خواهند مرد من شخصا متقبل و متضمن میشوم که تمام رجیر که برای تهیه و مدارک آذوقه میکنند از عهده برآیم و شما بپردازم ولی تنها توقعی که از شما دارم آنستکه لطف کرده حتی الامکان در زود فرستادن این مدارکات تعجیل کنند چنانچه در دستگاه شما بعضی متعلقات مختصر از قبیل چاپی قهوه قندان کلوچه و غیره پیدا میشود قدری علیحده برای شخص من روانه نمائید نهایت سپاسگذاری من خواهد بود و مراتب بردجات تشکر و سپاسداری من خواهد افزود و از آن آقایان عزیز خواهش میکنم که تحفیات قلبی و صادقانه مرا قبول فرمایند و مرا از ارادتمندان و مخلصان خود شمارند

هانری استانلی رئیس اردوی انگلو امریکن

توضیح بملاحظه آنکه همراهان شما نباید لازم دیدم که از خود معرفی کنم و بگویم که من همانکسی هستم که در سنه ۱۸۷۱ منقض لیونگستن شتافتم و او را در مرکز افریقا باز یافتم

هانری استانلی

فصل بیست و دوم

فرج بعد از شدت

نجات

رقعه تشکر آمیز استانلی بمبوا ۵ موتاویه گاه سیون ۷ هاری سون از بانزا میوکو

واقع در دو منزلی امبوا ۸ اوت ۱۸۷۷

آقایان عزیز من

رقیمه محبت انیز شما با آذوقه و مدارکاتی که از روی کمال مرحمت برای ما فرستاده بودند رسید در این موقع زبان من از بیان مراتب شکر و خشنودی خود و همراهان قاصر و عاجز است بقدری از مشاهده مفعات و اکولاتیکه برای ما فرستاده اید محظوظ شدیم و باندازه از دیدن برنج و ماهی رومن و نان کیک و مخصوصا از چند قوطی سارڈین و مربا آلات و هاوانگور و آب جوو پل آل که برای من روانه داشته اید خوشوقت و خرسند شدیم که نتوانستیم خود را نگاهداشته پنجا بار روی آن همه خوردنیهای لذیذ افتاده و معده های قحطی زده ما را از عزا در آوردیم از شما ممنون هستیم و شکر قصوری که شده باشد از ما حمل بر پرخوری و شکم پرستی ما ننمایند و اگر ظاهرا چنانکه سزاوار است از ادای مراسم سپاسداری باز مانده ایم یقین داشته باشید که اگر نخواهیم حیات قلبی خود را از خود مان شرح دهیم قلم و زبان از عهده بیان آنها قاصر است

بیست و چهار ساعت تمام حواس ما مصروف خوردن و آسایش بود بقسمیکه بهیچکار رو گرفتن پرداختیم و همراهان من علی الاتصال با دهان پر از روی شادی و شعف فریاد کنان و کف زنان همی گفتند حالا راستی آخر آقای ما دریای بزرگ و برادرهای خود را پیدا کرده و قبل از آنکه این برنج و (پومپه) یعنی رومن را بپزیم و عدد و عید آقای سفید خود مان را باور نمیکردیم ولی الحمدلله که بروی چشمهای رنگ پریده خود مان محقق میشویم و از زحمت جنگ و ستیز و دفاع و گریز آسوده میگردیم

ای آقایان عزیز من هر چند که هنوز یکدیگر را نمی شناسیم ولیکن دوستی و یکجهتی ما از این ببعد دائم و ثابت خواهد بود و من تا دائم العمر حق نعمت و مرحمت شما را فراموش نخواهم نمود و همیشه اینحالت شادی و وجد همراهان بدبخت گرسنه ام را بخواطر خواهم آورد که از مشاهده ماکولاتی که برای ما فرستاده بودید یکمرتبه از جا برخواستند و فریاد کشیدند که (ای آقا الحمدلله که از مرگ جستیم و از بدبختی رستیم) و از کوچک و بزرگ و مرد و زن تمام آن هیاکل پیران که نیمجانی بیش نداشتند سرهای خود را راست کرده و بر ادران سفید خود را که در کنار دریاچه شور بزرگ یعنی (اتانگانیک) مسکن دارند دعوت بشنا را اجابت کرده بود و مدد و عاگفتند و ثنا خواندند بقسمی که من هر چه خواستم خود داری کنم نتوانستم و بیجا در خود رقعه اشکهائی که بی اختیار از چشمهایم جاری میشد از نظرشان پنهان داشتم همچنین منتهای تلافی که در این وقت از دست من بر میآمد آن است که من نیز با آذوقهای خود یاریشوم و از خدا و نیمسلت نمایم که همه جا مددکار شما باشد و مرحمت و لطف خود شان را درباره شما سروران کرم من پایدار بدارد

هانری استانلی رئیس اردوی انگلو - امریکن

فصل بیست و سوم

خبر تلگرافی استانلی بروزنامجات دیلی تلگراف و نیویورک هرالد از امبوما واقع در روی شط کونگو در ساحل غربی و شرقی ۱۰ اوت ۱۸۷۷

هشتم شهر حال با صد و پانزده نفر مرد در حالتیکه وضع خیلی مغشوشی بود در این محل فرود آمدیم پنجم نوامبر ۱۸۷۵ از شهر نیانگوئی واقع در مملکت مانیما خارج شده از وسط خاک اگر گورو براه نهادیم ولی چون بسبب انبوهی جنگل طرق مسدود و حرکت غیر مقدور بود ناچار از لوآلابا گذشته و بجاده طول ساحل ایسر آن از میان خاک اوسوکوی شمال غربی حرکت میکردیم بومیان علی الاتصال مانع مسافت ما میشدند و شب و روز ما را مزاحمت میدادند حتی چند نفر از همراهان ما را هم بضرب تیرهای زهر آلود شان زخمی و بیجان نمودند مجاوله ما در این آفاق با این بومیان آدمخوار خیلی دشوار بود و هر چند سعی میکردیم که بملایمت و تملق غضب آنها را تسکین و بهم یا ز و تعارف و رشوه دل آنها را بدست آوریم زیر بار نمیرفتند و اقدامات صلح طلبانه ما را بجبن و دهشت حمل مینمودند بدتر از همه در این موقع که کثرت نفوس و تعدد رؤس برای ما خیلی اهمیت و لزوم داشت بدبختانه یکدسته از آن چهل نفری که در نیانگوئی اجیر کرده بودم بنای خیرگی گذاشتند و گفتند که ما از اینجا بالاتر نمیائیم و یکقدم هم پیش تر نمیگذاریم

در این اثنا بومیان هم حمله سختی با آوردند و جزم کردند که این بار یکلی ما را از میان بردارند ما هم با قلیل جمعیتی که داشتیم خود را از حفظ میکردیم ولی واضح بود که از دست آنها جان بدر نخواهیم برد و راضی هم نمی شدیم که باز گردیم و کار شروع شده را تا تمام نگذاریم چاره منحصر بآن دیدیم که بکشتیهای خود سوار شده در روی شط راه بسپار شویم هر چند روی آب بدبختی بر وجود ما فائق بود ما لیکن همه علی السویه آلات و اسلحه بومیان اطراف رودخانه جمع شده با ما پیکار مینمودند تا آنکه بالاخره پس از زمان و جنگ کنان بر شته آبشارهای بزرگ رسیدیم که در جهه شمال و جنوب خط استوا بفاصله کمی از یکدیگر واقع بودند برای اینکه از آنها رد شویم مجبور بودیم که بمسافت ۱۳ میل از میان جنگل انبوه بضرب تیر و شمشیر راهی باز کنیم و خود با هیجده قایق از آن عبور کنیم هر دم تیرها از گذشته تفنگ بگیریم و با بومیانی که قصد ما میکردند جنگ کنیم

پس از آنکه از این آبشارها گذشتیم چند روزی برای رفع خستگی و کشیدن قایقها بخشکی توقف کردیم در عرض دو درجه شمالی شط عظیم لوآلابا از استقامت شمالی منحرف شده ابتدا بسمت شمال غربی و بعد بجانب مغرب و بالاخره بطرف جنوب غربی جاری میگردد این شط پهنا در از سه میل تا ده میل عرض دارد و جزایر کوچک و بزرگ بسیاری در طول مجرای آن پراکنده اند با برای آنکه از مجاورت و مقابله با بومیان

سیح آدمخوار که دائما ما را آزار میکردند و قوای ما را تضعیف مینمودند جلوگیری کرده باشیم همواره در پناه آنجزایر سر میبردیم تا آنکه پس از سه روز تمام که هیچ ما کولی صرف کرده بودیم مجبور از کنار ساحل اسیر شط فرود آمدیم خوشبختانه در آنجا بقبیله برخوردیم که اندکی وقوفی از فن تجارت و پیله وری داشتند و بکلی از رسوم انسانیت و فتوت عاری و بری نبودند این بومیان دارای سه قبضه تفنگ بودند که از ساحل غربی از قرقا بچنگ آورده بودند و آن شط بزرگ را که ما روی آن سیر میکردیم ایکوا یا کونگو میدانستند ما شایان یقانون تبدیل خون عقد برادری بستیم و مقداری باد آذوقه خریداری نموده در طول ساحل اسیر روبراه آوردیم

سه روز بعد بسرزمین قبیله توانا و مقتدری رسیدیم که تمام افراد دارای تفنگ بودند و بمحض آنکه ما را دیدند بتاخت و چپاول خود را بآب انداختند با حمله آوردند هر چند که در وحله اول سه تن از همراهان ما کشته شدند ولی من همواره با آواز بلند با شایان اظهار خصوصیت میکردم و پارچه های قشنگ با نشان میدادم لیکن چون پس از سعی بسیار دیدم که سخن من ابدا اثری ندارد و در دل سنگ انسان انسان بشکل هیچ وجه اثری نمی بخشد چشم از دوستی شان پوشیده دشمنی کردیم و جنگ سختی در پیوستیم که نظیر آن در تمام مدت سیاحت برای ما اتفاق نیفتاده بود و از سی و دو جنگی که بهمه جبهه در روی شط لوآلابا برای ما رو داد این جنگ سی و یکمی بود این شط عظیم در آفاق مختلفه با نامهای متفاوت معروف است چنانکه در نزد کیفا نوس اطلس آنرا کونگو یا زائیر میگویند منبع آن با من ۱۷ و ۲۶ درجه طول و قریب ۲۰۰۰ میل مسافت همه جا مجری آن بر شتقامت و هموار است و منصبات معتبره بشمار که بیشتر آنها از طرف جنوب میآیند در آن میریزند از انجمله بعد از پای سه آبشار جبال واقعه با من منبع بزرگ و اقیانوس اطلس گذشته و پس از آنکه قدری با سی آبشار و تند آب مهیب احداث میکند با من آبشارهای یلالا و بحر اقیانوس در شط عظیم کونگو میریزد

تلفات ما در این مسافت اخیره بسیار بود و من از مرگ آخرین خدمتکار سفید خود م فرانسی پولوک انگلیسی و لیروجوان مخصوصا هنوز متاسف و نالانم این جوان بدبخت روز سوم ماه ژوئن گذشته در آبشارهای ماسانا درگذشت و همانروز من با هفت نفر دیگر در گردابهای آبشارهای موا گیر کردیم و شش هفته بعد با تمام علاجات لدی الیس از بالای آبشارهای مبلو پرت شدیم و هیچ چیز خوشحالی ما را فراهم نمیساخت خدا آنروز اسباب نجات ما نشد کالولو نوکر باوفا و جوان من نیز امروز از جمله مسافرین وادی خاموشان شد

از بوما بتوسط کشتی بخار همراهانم را یکا یکا بانذا برده از انجا بسنت پول دو لوآندا روانه خواهیم کرد و مسیو پرین عامل وارالتجاره های تون و کوکتون لیور پول نوشتجات مرا از راه انگولا بجهه شما خواهد آورد

هانری استانلی

فصل بیست و چهارم

در بیان آنکه شط لوالابا کونگو رودی معبر عمده و اصلی تجارت افریقای مرکزی خواهد شد مکتوب از کاپیتن یا کاباندا واقع در پساحل غربی افریقا نزدیک مصب شط کونگو ۱۳ اوت ۱۸۷۷

مسیو توماس . H . پرسش عامل دارالتجاره هاتون و کوکسون که احوالش بسبب اقامت طولانی در خاک افریقا قدری خلل یافته بود تلخیص اصلاح مزاج قصد معاودت بانگلیس داشت و نظر بمحبت و مرحمت خاصی که بمن دارد اظهار کرد که اگر نوشته و مکتوبی داشته باشم او برای شما خواهد آورد من نیز با کمال امتنان و افتخار این موقعرا غنیمت دانسته مختصراً شرح احوالات خودم را برای شما مینگارم

در اینوقت بقدری خسته و کسل و قوایم ضعیف و مضمحل اند و باندازه از ملاقات دوستان بیفتید که همه با کمال مودت مرا تهنیت میگویند و با نواع مهربانیها فیوازند متأثر و متعجب هستم که حالت هیچکار ندارم و با وجود یکه نهایت میلرا با دادن تکالیف خود دارم مجبوراً از شما استدعا مینمایم که از چاکر صداقت شعار خودتان توقع پیش ازین نداشته و مهلت بدهید و هفته ها راحت باو مرحمت کنید شرح مفصل و بیان مطول اکتشافات جدیده ام را از آنجائیکه لیوینگستن دست از سیاحت برداشت مخصوصاً بتعویق انداخته ام و گذاشته ام تا پس از رفع کسالت و باز آمدن حالت برای شما بنویسم فعلا نسخه های دو مکتوبی را که از نیانگوی نوشتم و بتوسط چاپارهای محمد بن سعید در نوامبر ۱۸۷۶ یعنی ده ماه قبل بساحل افریک فرستادم مجدداً برای شما روانه کردم اگر فسخ اصلی آنها مفقود شده باشند آنها را در صحائف خود مندرج نمائید

شما را از صمیم قلب بهره مندی و کامیابی مسافرت انگلو - امریکن تهنیت میکنم و شما را تبریک میگویم که کلیه دستورالعملهای شوار و صعب الاجرای شما را که عبارت از اتمام اکتشافات کاپتن کراوت و دکتر لیوینگستن و انجام سیاحت دو دریاچه تانگانیکا بودند نکته بنکته بآخر آورده اید و خداوند تبارک و تعالی را از جان و دل شکر میکنیم و ثنا میخوانم که بقدرت کامله خود من و همراهانم را از زحمت و محنت اسیری و غلامی و خطر و دشت گرفتاری بدست بومیان آدمخوار محافظت فرموده و پس از نجاه و تحمل بر انواع زجر و مشقت ما را بر عبور از ۵۷ رشته رود و چندین مملکه و غرقاب موفق نموده و پس از سی و دو محاربه با وحشیان ما را از میان صحاری بر اری غیر معلوم افریقا رهنمونی نموده بساحل اقیانوس اطلس رسانیده غیر از آن چه بیانات انگلو - امریکن سفارش شده بود و ما آنها را عیناً بجا آوردیم باضافه بعضی سیاحات و اکتشافات دیگر هم کرده ایم که نتیجه و بهره آنها نیز نسبه بطبع کریم و رای سلیم شما هست

با وجود قعده و اشکالها و تندآبهائیکه ذکرشان گذشت برا ثابت و محقق شده که رود کونگو معبر بزرگ و عمده تجارتی آینده مرکز افریقا است و بنظر من دولت خوشبخت اندولتی است که بتواند در طول مجری سفلی شط کونگو قطعه زمینی بهم بندد و در آنجا چند دارالتجاره بنا کرده بومیان

مخصوص بندگان آزاد شده را بکار وادارد این اشخاص که نشسته از آنکه منافع زیاد بدولت متبوعه خود میرسانند کم کم اسباب تجارت و سرمشق بجهان خود شده بیشتر از ذلت جهالت و انکاب بفعل شنیع برده فروشی میرهانند و مایه ترقی و فراهمیت منبع عظیم و صاحبخیر افریقا میگردند

بار آنچه بوضوح پیوسته عقیده من آنست که در افریقای مرکزی شرقی و غربی دو عامل مختلفه را میبایکار داشت هرچند که مردم افریقا عموماً بسبب جهالت و ضلالت شان بتجارت میگروند و با مورین مذهبی چندان اعتنا و رغبتی ندارند لیکن از آنچه تجربه پیوسته نفوذ مأمورین مذهبی در افریقای مرکزی شرقی بسهلتر و با فایده تر دست در افریقای مرکز غربی بشغل تجارت مهتمر و نافعتر است دلایل این مسئله بر واضحست زیرا که در افریقای مرکزی شرقی طوایف بومی اغلب با هم متحد و محکوم حکم سلاطین و فرمانروایان عظیم الشان و قادر اند از جمله سلطنت مقتدره اوگاندا است که جمعیت آن تخمیناً ده کرور است و سلطنت روآندا که همینقدر ها جمعیت دارد و سلطنت اوروندی که تقریباً شش کرور است و بالاخره ممالک اوسوی اونیورو کاراگوی اوسوگورا و اوکیریوی است که هر کدام سه چهار کرور سکنه دارند و هر یک را سلطان مستقل و نافذ الحکمی است و همه مردم بالطوع و الرغبه مطیع و منقاد اوامر و نواهی شاهانند

در اینمالک پیشوایان مذهبی بجد و جهد میکوشند بومیان مستغرق بحر ضلالت را هدایت نموده و ایشان را بتهذیب اخلاق و تجارت آورند و رفته رفته بواسطه عدالت و نیکو رفتاری طبع آنها را بخود متمایل کرده بلکه طرف وثوق و اعتماد بزرگان و صاحب اختیاران مملکت شوند در افریقای مرکزی غربی برخلاف از دریاچه تانگانیکا گرفته تا مصب شط کونگو مردم همه جا فرقه فرقه شده و بلوکات و قری و امصار متعدده تشکیل داده اند و هر یک علیحده رئیس و حاکم برای خود اختیار کرده اند و چندانکه بطرف ساحل غربی افریقا نزدیک تر میشویم رفته رفته نواحی ممتازه بقدری متعدد میشوند و عدد نفوس بقدری زیاد میگردد و عده قشون مقتله چندان متکاثر میشود که ذهن شخص سیاح مغشوش و متحیر در تشخیص و تمیز طوایف و قبایل از یکدیگر عقلش قاصر میگردد در اینجا سلاطین مستقله که بهمه جهه وسعت حوزه سلطنتشان یادآور صدر جریب نیست بهمان قدر زیادند که در مملکت یونان مأمورین و کارگذاران دولتی متعدد و غالب مردم کارشان تجارت و در این کار مهارت تامه دارند و عموماً بکفر و بت پرستی معروف و قاطبه بغض و خصومت نسبت بیکدیگر موصوف اند ذوق تجارت و داد و ستد در میان این قبایل عمومیت دارد من در مسئله آینده مفصلا شرح آن را برای شما خواهم نوشت

صرف نظر از خدمات نمایانی که در این مسافرت بعلم جغرافیا نموده ایم ما مفتاح میدان وسیع بی پایانی از برای تجارت تمام رودنی مین خاصه فرانسویان و المانیان و امریکیان و خصوصاً اهالی انگلستان کرده ایم زیرا که اهالی انگلیس مخصوصاً در ساختن پارچه ها و مال التجاره های عدیده از هر قبیل باب افریقا دست تمامی دارند و هم خود را تا بدرجه مصروف اینکار مینمایند روی هم رفته وسعت ممالکی که بحوزه تصرف و اقتدام شما امروز برای تجارت

عمومی بازشده و زیاده از ششصد هزار میل مربعست که بطول و هزار میل (معبر متحرک) کونگو عیاً و منصبات عدیده عظیمه‌اش از میان آن عبور مینمایند
اتمام نقشه من هنوز مدت زمانی طول دارد ولی شما وعده میکنم که بطرح موقتی و مختصری از این نصفه جدید الاکتشاف افریق برای شما بفرستم در این
مراسله چندان در وصف محاسن و ذکر خصایص این میدان تازه تجارت صراری نمیکنم ولی در آینده همینکه قدری کار را بیم رانظمی حاصل آمد و ثقت
وقایع سفرم را چنانکه باید مرتب نمودم برای شما خواهم نوشت که چقدر معادن طلا مس در این سرزمین واقعند و چه منافع گزاف و محصولات گرانبها
تجار را میتوانند از معاوضه امتعه خود با بومیان حاصل کنند

برای خاطر اشخاصیکه معلوم جغرافیا میل و رغبت مخصوصی دارند این قسمت را مینگارم که ابتدا گمان مینمودم قبل از سنوات ۱۸۷۸ یا ۱۸۷۹
خبری از من بشما نرسد زیرا که شط عظیم کونگو ابتدا تقریباً تا دو درجه عرض شمالی همواره رو بطرف شمال میرفت و گاهگاهی بسمت مشرق اعوجاجات
عظیمه میپیمود و نقشه مجری آن بحل قسمت نزدیک شده چنانچه ایجاب امتداد مجری مرا مجبور نمود که پس از رسیدن به ۵ درجه عرض شمالی
یا از میان سرزمین باری های خنخوا بطرف کوندو کورو راهی شویم و یا از خشکی بسمت شمال چندان بالا روم تا خودم را بدریاچه بزرگی یا
نخستم ملک میکرو بسط نشیر برسانم خوشبختانه در محاذی خط استوا لوآلابا مثل اینکه حقیقة یک رابطه بستگی غیر معلومی با دریاچه البرت
داشته باشد یکمرتبه بسوی شمال غربی منحرف شده و از شاه آن من و همراهانم (هوررا) ی بلندی بیاگار روح لیونگستن از حکر برخیدم خلاصه متداد
این جریان بسمت شمال غربی چندان طولی کشید و در ضمن آبهای لوآلابا از اطراف استعدادات زیادی فراهم آورده بشدت هرچه تمامتر
بسمت دامنه کوهی پیش برده منظره عجیب و کیفیت هول انگیز عجیبی احداث میکنند که مثال آن هیچ جا دیده نشده

در خصوص مسائل جغرافیائی که در سنه ۱۸۷۴ مطرح گفتگو بود و حل آنها را من عرضه کرده اند وقتیکه از خاک انگلیس بسوی افریک حرکت کردم پیش خودم
خیلی خورسند بودم که همه آنها را حل خواهم کرد ولی حالا در صورتیکه گردون و تباعش قطع این سلسله را هنوز نکرده باشند مشکل تازه در مقابل اشخاصیکه عادت
بحل مسائل جغرافیائی دارند میکنارم در شمال خط استوا و هیکه ما آهسته آهسته نزدیک بساحل امین از مجرای شط پائین میرفتیم ما گهان بمصب
عظیم ثانوی لوآلابا رسیدیم که عرض مصب آن قریب ۲۰۰۵ متر و امتداد مجرایش اندکی بسمت شمال شرقی بود در چگونگی حال این مصب بزرگ
خیلی متفکر شدم و هنوز شک دارم که آیا این رود از دریاچه البرت منشعب شده یا آن خلیجی که من در عرض ۲۵ درجه شمالی مکشف ساخته بودم و دریاچه
علیحده بود و این مصب لوآلابا را احداث نموده یا اینکه بالاخره این بحر عظیم همان رود (وِل) شوین فورد هست اشخاصیکه از خانه‌های خود شان
بیرون نیامده اند بصیرتشان در این مسئله از من مشترست و جواب آنرا بهتر از من میدهند زیرا که من از اکتشافاتی که از نوامبر ۱۸۷۴ تا بحال
کرده اند در اینجا ابداً اطلاعی ندارم و هرچند نمره روزنامه ایلوستراتد لندن نیوز که در ابتدای سنه ۱۸۷۵ کونل بلوفند از اسمعیلیه برای من فرستاد

بود و خیلی بجا بود پاره پاره و مندرس بمن رسیده و از جهت هیچ مکتوب و روزنامه دیگری بمن نرسیده چنانچه معلوم است این روزنامه هم بهیچوجه
از مسائل جغرافیائی گردو تفحصی نمی کند اگر گردون پاشا و حاجی عباس موفق خبری که کونل بلوفند بمن داد سیاحت البرت نیانزا را از قوه بفعل
آورده باشند یقیناً حل مسئله البرت شده است ولی چنانچه در ثانی اقدام بمسافرت نکرده باشند قیوان در این خصوص مفروضات زیاد جعل کرد
و از جمله قیوان در این خصوص مفروضات زیاد جعل کرد و از جمله میتوان فرض نمود که دریاچه البرت منبع و مأخذ رود نیل و کونگو هر دو باشد و دوست
که دریاچه دیگری با هم حالت آزاد داشته باشد مسئله دیگری که مختصراً باید اشاره بدان کنم (زیرا که چنانچه پیش گفته ام خیلی تعجل دارم و فرصت تطویل
نمیکنم) آنست که دامنه صحت و نامربوطی نقشه افریقای غربی است ممکن است مهندس که این نقشه را رسم نموده بی تقصیر و معذور باشد یا آنکه اگر اسناد
و ثقاتی که اطلاعات خود را از آنها حاصل کرده بست داده بتواند خود را از تهمت برآورد و معلوم نماید که معلومات او مبنی بر مسموعات واهی بی پا نبوده در هر
صورت من جرأت میکنم بگویم که کاپیتن تو کی مسئول این خطاها و اشتباهات نیست و همه تقصیر را گردون تجار پوتاغالی میگذارم که چنانچه باید و
معانی اسامی و کلمات جغرافیائی دقت نمیکنند و همه نقشش و خطاها از آنجا برمیخیزد و اختصار بگویم تمام اسامی که روی نقشه افریقای غربی شما بو
پست میل در طرف مشرق آبشارهای یلالا دیده میشود همه مغلوط و نامربوطند و این نقشه فقط فهرست یکعده اسامی عجیبه است که بهیچوجه
در این سرزمین معروف نیستند و شط کونگو در روی آن عبارت از یک خط سیاه درشت پرپیچ و خمی است که بهیچوجه مناسبتی با مجرای واقعی و طبیعی آن
ندارد و اضافه در فوق آبشارهای یلالا یکرود خانه خیالی که چهارپنج میل عرض دارد و جزایر بیشمار در میان آن واقع اند رسم نموده اند و این تحقیق
بشما میگویم که تمام این مفروضات در تسیمات پیاپی و بی اساس خنداند و هرکس هم قول مرا باور نمی کند با صد لیور (۲۵۰۰ فرانک) میتواند سفری
بافریقا بکند و بشخصه بر صحت و سقم این مسئله آگاه شود و ضمن اضافه لذت باطنی که از این تحقیق برای او حاصل میشود در اینمالک غریبه که پر از
مناظر بدیعه اند گردشی چند روزه کاملی خواهد کرد

یقین دارم اگر وصف دهم که این غلط و اشتباهات نقشه تا چه اندازه باعث سرگردانی شدند برا حوال ما غصه میخورند و متأسف میشوند بلی همین
غلط بزرگ بودند که در دو موقع اسباب هلاکت رشیدترین و بهترین اجزای اردوی من فرانسی کوگک و پانزده تن دیگر از بومیان شدند و در
این دو مورد خود من هم نظلکت نیجانی بسلامت در بردم و نیز بسبب همین اشتباهات بود که دوازده قایق با تقریباً ارزیادی عاج که زیاده از پنجاه هزار
دولار قیمت داشت غریق امواج شدند و اهالی اردو که از کسالت بجان آمده بودند بنای عصیان گذاشته بنیان اردو را متحمل گردند و مرا در میان بی
پنجاه لکی از شدت فکر و خیال و حزن و ملال از زندگانی سیر و آه مردان سالخورده و پیر بودند

اکنون پرور دگارا حد را شکر و فسرشانی چه میفرستم که ما را از چنگ اجل رهانیده و ارکام مرگ برون کشیده و بحال در بحاصل غربی افریقا نزد تجار

مهربان وشفیق وهموطنان محبت ورفیق شفیق داریم وامیدواریم در دل نداریم قریب شصت نفر اهالی ثبت مبتلا به استقرقوط و دوسنطاریا
واستسقا میشوند یکی از نوجوانان جوان در ورود بساحل جبانرا بدرود گفت وبگفته دیگران افسرط ذوق شاوی کار شدیدی کشید وخود من هم چندان
ضعیف وشکسته ونحیف وخسته شده ام که بارها مجبور م از شما استدعا کنم چند روزی مرا رخصت استراحت مرحمت کنید

فصل بیست و پنجم

ذکر مرگ فرانسی پوکوک مکتوب از لواندا غره سپتامبر ۱۸۷۷

برای خاطر اشخاصیکه میل دارند از احوال (فرانسی پوکوک) که محاسن شجاعت وغیرت ووفاداری وهمت او مکررا در فصل پیش مطرح گفتگو وصحبت
شده اند مستحضر شوند مناسب دیدم که موافق آنچه خود در اینمدت ملتفت شده ام شمه از اخلاق وعادات او را از ابتدای خدمت تا زمان
رحلتش در اینجا ذکر کنم

فرانسی پوکوک اولی که تازه بخدمت من داخل شده بود بنظر جوانی میمنود که قوای طبیعی او بنوز نشو ونمائی نیافته باشند ودر آنزمان هم
موقعی که زرنگی وکارودانی فطری او را امتحان آزمودیم تفاوت نفاذ ظاهرا خیلی محجوب بود وخصایل جبلی وغریزی که در طینت او مخفی وپنهان
بود از قیافه وسیمای او نمایان وپدیدار نمیگردیدند کارش منحصر بامرای امر وحکام من بود ودر فصل این اشغال هم چندان استعداد
قابلیت فوق العاده از او بروز نمیکرد واز آنجا که در ابتدا زبان اشخاصیرا که غالبا مورد بحث است ومحافظت آنها بود نمیدانست زحمت
کار او چندان نبودی نداشت ولی همینکه رفته رفته بالسنه مختلفه بیان مانوس شد خورده خورده هوشیاری ودرست کاری او برما واضح گردید
ومعلوم شد که تا چه پایه وجود او برای ارود لازم است وبچه اندازه رای او در فصل مشاغل وتکالیف مرجوعه خود جازم شغل سیاحت ومسافرت
طبیعتا مایل ورغب بود در اهالی ارود ومسافرین از جان ودل خدمت مینمود در آغاز کار غالبا مبتلا وکرارا بتهای شدیده فریقه میشد ولی بالاخره قوه
قوی وسالمش بتمام امراض غالب آمد ومن خیلی خوشوقت بودم که در راحت قیوانم در مجالس ومحافل علمی وتجارتی بکنفرانس جوان کاردان انگلیسی معرفی کنم
که وجود او برای مسافرات واکتشافات آینده افریقا مغتنم ودارای اهمیت خواهد بود

هنگام ملاقات من با پادشاه اوگاندا فرانسی پوکوک در چندین مخدور خطرناک مشکل گیر کرد وبسعی کامل وحسن تدبیر خود را از آن مهالک بکمال
کفایت ومهارت مستخلص نمود ودر راحت از این غیبت سه ماهه خورده خورده محبت او در دل من جای گیر شد وروز بروز بر شایستگیهای او
نزد من همی افزود تا آنکه در هنگام سیاحت نیل الکساندرا موقع تازه پیش آمد وپوکوک ایمانرا بیش از سایر اوقات احتیاط وقابلیت خود را
بعرصه شهود رسانید ما در اینکه من مشغول سیاحت تانگانیکا بودم اهالی ارود مبرض ابله که از بلاهای مالیخولیا فریقاست مبتلا شدند ودر این غارضه

فرانک آنی از مواظبت ایشان غفلت نکرده وبطوری برادر وار از آنها پرستاری نمود که محبوب القلوب او تانگانا ها واعراب اجمعی شده بود
ووقتیکه بانسوی افریقای غربی روان شدیم بواسطه صفات عدیده وشیوه رفتار پسندیده اش در انجام امور از رتبه نوکری وخدمت گذشته
وبدرجه صداقت ورفاقت من برتری یافته بود

ازین تاریخ ببعد بدون صلاح وصوابدید ومشورت او هیچکاری اقدام نمیکردم واغلب اورا برای صحبت ورفع دلتنگی در چادر میخواندم واتفاق
نیفتاد که او از نزد من خارج شود وهیچ از اندوه وغم چیزی در دل من باقی باشد از جمله در نیانگوئی قبل از آنکه عزم جزم مسافرت وسیاحت مجرای
لوآلابا شود من وفرانک مدتی با هم مشغول مشورت ومصلحت بودیم ومطلب بر سر این بود که آیا میبایستی طول مجرای لوآلابا را تا کنار دریا
بپیماییم یا آنکه خط تالوا رقه واز آنجا از روی خشکی بسوی موتو روان شویم ودر واقع حل این مسئله هم خالی از اشکال نبود زیرا که با پست وبنه
تفنگ سنیدر وسی وکیفیه تفنگ معمولی ممکن نبود که ما بتوانیم از شر بیان آدم خوار خود مان را خلاص کنیم وباوجود هزار اعراب در مماقعت
از این کار عمدا خود مانرا چنین مهلکه وخطری بیندازیم خلاصه پس از قدری تامل فرانک اظهار کرد که بنا بر تقاضای کدارایم وقطعه پولی صورت خلاصی
بکشیم چنانچه صورت آمد بطرف شمال برویم واگر خط آمد بجانب جنوب وگاه تانگانیکا حرکت نمائیم منهم تکلیف او را پسندیدم وسه مرتبه متوالی یکقطعه پول دو دولاری
بهوا انداختم وهر سه مرتبه خط آمد اما چون من وفرانک بیکدام آنقدر احمق نبودیم که دستور حرکتمان را منبار بتوکیک ودو دولاری قرار دهیم
گذشته از این چون آفتاب جنوبی هم بتجربه معلوم بود وسیاحت تانگانیکا عاقبت بفایده بود عاقبت قرار بر این دادیم که بعیت اعراب بسمت شمال حرکت کرده
از نیانگوئی دور شویم وپس از آن خودمان تنها روبراه نهاده بسمت راه پیش رویم وابدا بمنافع وطبیعی خواه جانور وخواه انسان پروا نکرده بجانب
بر آن حمله برده از میان برداریم در عبور از جنگلهای تیره ودانبوه اوریمبا داو نیز آخرین جفت کفشهای فرانک بکلی پاره پاره ومصرف
شدند وکفشهای منهم خیلی مندرس وفرسوده گشتند اعراب از ریخ راه بستوه آمده قصد مراجعت کردند ولی بالتماس وخواهش وموجب قرارنامه تازه که
با آنها بستیم قدری گرما را همراهی کردند واز رود لوآلابا گذشته مسافت کمی هم در کنار ساحل ایسر با پیوده پس از آن از ما جدا شدند و
بتنهائی با همراهان خودمان راه خویش پیش گرفته بسوی مقصد روان شدیم چون با شاریهای متعدد رسیدیم برای گذشتن از آنها مجبور شدیم که مجددا
بخشکی رفته از خارها ونیزارها بگذریم واز تخته سنگها وتلها بالا وپائین رویم در این حرکات صعودی ونزولی پوتینهائی که من وپوکوک برای محافظت
پاهای خودمان اختراع کردیم دوامی نکردند وسود مندنیفتادند حتی چرم صندوقهای جامه دان خودمانرا هم که قطعه قطعه بریدیم وبهم دوختیم
وچندین بار وصله کرده بالمره دیم فایده نبخشیدند وپس از سه چهار روز پاهای فرانک که بکلی برهنه وعریان مانده بود بواسطه حرارت ریگهای
تافته بیابان وخارهای تیز شرحه شرحه شدند وقتیکه با شاریهای دیگر رسیدیم فرانک پیاده از شدت جراحت ودرد قادر بر حرکت کردن نبود

بملاحظه ناتوانی فرنگ از آن وقت ببعد رحمت هدایت و گذراندن همراهان را تندآبها و انتخاب بهترین راهها و رفع تعاقبها برای کشاندن قایقها خود

بگردن گرفتم و مواظبت حاملین مهمات و ذخیره و مأمورین تقسیم آذوقه و چیره را بعهده گذاشتم چندین بار در ضمن حرکت برای این مشاغل شاقه

نزدیک بود بهلاکت برسم و چون یقین داشتم که اگر یکی از ما دو نفر در این سفر باید بمیریم من خواهم بود وصیت نامه خود را نگاشته و دستور العملی از برای

فرانگ گذاشته بودم که پس از مرگ من از آنها رفتار نماید و خود را بکنار دریا برساند خلاصه در پای آبشار رموا چون فرانگ مدت حرارت

پایش عفونت داخل کاری شد و مواظبت و توجه عبور قایقها هم که در آن موقع خیلی مشکل و صعب بود و احتیاط لازم داشت با تهور و بی پروائی او

مناسبت نداشت لهذا او را در جزیره پست و پنج او و انگانی مریض و علیل منسلک داشته همانجا گذاشتیم و قسم داد در آنجا بمانند تا هاک

کشان بیایند و او را ببرند

اکنون شرح روزنامه را تسلیم ماه ژوئن ۱۸۷۷ میپردازیم

امروز صبح عجلات مهمات و تنبه ها را از کشتی بخاکی کردند و ما دو نفر که من با قایق الیس و ملاحش سعی میکردیم که از دو تند آب با تیس و ماسا

بگذریم عجلات در تحت ریاست کاشش آنها را از روی خشکی تا زنیگا که بفاصله سه میل از آنجا واقع بود حمل نمودند پس از آنکه سه ربع میل

کشتی رانی کردیم ناگاه بپای یک تخته سنگ عظیم مرتفعی رسیدیم که مانع حرکت شده و از کناران هم نمیتوانستیم عبور کنیم زیرا که بواسطه ریزش

آبشارها امواج بزرگ از راست و چپ بلند شده کشتی را بشدت می جنبانند و در اطراف آن گردابهای مهیب احداث مینمودند هرچند کوشش

کردیم که از کنار دور بشویم بواسطه قوت و صلابت امواج ممکن نشد و در اینوقت بفکر افتادیم که خود ما را بجریان وسطی که چون مستان منجر میشد

و کف بدهان آورده بود برسانیم ولی از خوشبختی انهم مقدور نشد زیرا که قایق ما درست مرمت نشده بود و در زیاد پیدا کرده علی الاتصال

آب میداد و رقبه رقبه بواسطه نقل آبهائی که در آن جمع میشدند فرو میرفت و چیزی نمانده بود که بکلی غرق شود

پس از آنکه سواحل را بدقت امتحان کردم و منظر خوف انگیز و سهمگین شط را ملاحظه نمودم ملتفت شدم که بعوض آنکه از جریان آب بالا رفته باشیم

برخلاف قایق ما بدون آنکه بفهمیم بسوی ورطه مهیبی که از تصادم آبهای شط و امواج متحرکی که از زمین و سایر بلندیها احداث شده و کشیده

میشد و مسافت کمی مقدمت حرکت وضعی آبها را که در اطراف کردابهای بزرگ حادث میشد حساس مینمودم و بواسطه این حرکت ابتدا رقبه رقبه در سطح

برآمدگی بچانی مخروطی شکل ظاهر میشود که ذرات آب از اطراف آن مانند جرقه های آتش که از محیط چرخ و فلک آهنگری افشان میشوند پراکنده

میگردند و این مخروط کم کم فرو کشش کرده از سطح آب پائین میرود و همانجا آبها بچرخش افتاده در وسط آن سوراخ عمیقی حادث میشود و این سوراخ

متدرجا فراخ و حرکت امواج سریعتر میگردند تا بجائی که تمام سطح شط مبدل بگرداب عظیمی میگردد

چون کرات تجربه کرده بودم که پس از فشاردن دراین دام خلاصی محال و کار تمام است و برای فرار آنورطه چاره نیست جز آنکه از مقاومت با جزر آب

صرف نظر کرده بشتاب تمام از آن مهلکه دور شویم بتندی تمام قایق را مستقیم کردم و پارو زنان را امر نمودم که بهنود وقت خود را بخالی کردن

آب قایق تلف نکرده با هم متفقا همت کنند تا شاید خود را از آن غرقاب نجات دهند و بملاحظه آنکه اگر در گرداب افتیم دست و پامان را زا و باشد همانم

نیم تنه و شلوارم را کندم و کمربند خودم را کشوده چکش و جوراب و هرچه ممکن بود اسباب زحمت و خستگی شود از خود دور نمودم عجلات که اغلب

در این نوع مهالک خطیر با من گیر کرده بودند دست و پای خود را که مگر با کمال مهارت و جلادت مشغول پارو زنی شدند چند لحظه بعد دایره گرداب

که همواره وسعت مسافت پنجه مطری زورق را نزدیک شده مانند اژدهای دهان باز کرده نزدیک بود ما را بکام خود بکشد که در این بین موجی چون

کوه بلند از مقابل برخواست و بفریاد متمندان رسیده کشتی ما را از کنار آن کرداب هایل دور کرده و ما را از ورطه مهلکه بپای ساحل

نجات رسانید

در اینوقت چون قایق تقریبا تا نیمه پر آب شده بود دیدم که جز چنین قایق متحمل و پوسیده نمیتوانیم کشتی رانی کرد بساحل آمدیم و قصد کردیم که پس از اندکی

استراحت مجددا با قایق نو محکمی مسافرت را سر گیریم ولی از آنجا که من با فرانگ مشغول صحبت بودیم عجلات قایق متفرق شده و باقی اهل اردو هم

هنوز از زنیگا برگشته بودند چون لزوم داشت که یکنفر از ما با سراغ خالمین نبه و آذوقه اردو برود و فرانگ هم بواسطه جراحت پایش قادر

بر حرکت نبود مجبور شدم که خود بنگاریقدام کرده یکنفر دیگر را بمواظبت و انجام این شغل پر زحمت و خطرناک عبور از آبشارها بگمارم بنابراین مانوا که یکی

از سرکردگان عمده اردو بود نزد خود خوانده بدو سفارش کردم که در قایق محکمی که طنابهای کوتاه سخت قطور بر اطراف آن بسته شده نشیند و با رورتها

آهسته آهسته پارو زنند تا نزدیک پایاش برسند و در آنجا از همراهان بپرسد و جویا شود که اگر میتوانند و در خود استعدادی می بینند پیش رفته از آبشار

بگذرند والا از ساحل فرو رفته و بعیث خود را در مهلکه نیندازند و تا طلوع امواج مهیب را بازیچه نشمرند پس از آن با فرانگ خداحافظی کرده با دو

دادم که ناها را و اورا باخت کشان بفرستم دوست و یار فشرده از نیه که دو ساعت از ارتفاع و هشت و میان من و او دو جایل بود شروع بپارو زدن

نمودم همینکه بارد و واصل شدم حسب الوعده ناها را فرانگ را فرستاده ضمنا پاشاوه زنیگا نیز عقد برادری بستم سه ساعت بعد از ظهر دوباره

برداشته روی تخته سنگهای مشرف بر شط برآمدم و چون این دفعه اولی بود که هدایت قایقها را در روی آبهای پیچان و خروشان شط سهمگین ما من

دیگری متحمل گردیده بودم خیلی مشوش بودم و بکمال اضطراب مجرای شط را تماشا میکردم تا ناگاه شیئی طویل تیره رنگی دیدم که از میان امواج بهول

انگیز آبشار ماسا سا در آنحلی که آبهای آن در منبع بولو - بولو میریزند پرون آمد پس از دقت معلوم نمودم که آن کشتی واژگونی است از هم

گسیخته که چندین نفر از اطراف آن آویخته اند دفعتا دو نفر رئیس دوده ون از بومیان را مأمور کردم بروند و در محل تنگنای مجرای شط قرار گیرند

تا اگر جسد قایق شکسته نهار ا بآنطرف بکشاند آن بخت برگشتگان را کمک کنند و از آب بیرون آورند در اینضمن که همواره با دوربین وضع
مسترقین را ملاحظه مینمودم دیدم که پس از آنکه مدتی کوشش کردند کشتی را برگردانند و با آخره با تعب زیاد در آن سوار شده با دستهای خود بجوش
پارو آبرا عقب همی کردند تا حرکت و فعله برای قایق حاصل آمد اینرا از افتادن در آبشار زنیگا که بفاصله نصف میل در جلو آنها میغرید دریافتند
خلاصه چند انگه بزمین نزدیک شدند شناکنین در آب جسته و شناکنان خود را بساحل رساندند و زورقرا که رها کردند تا تیز از مقابل من گذشته در
آبشار ها سرازیر شد و در میان کره های عدیده پدید گردید از آنجا که خبار موحش جلو خراش بود دیدم چیزی نگذشت که بیان
نفس زنان در حالیکه از شدت وحشت رنگ از رخسارشان پریده بود در رسیدند و بمن گفتند که یازده نفسه در قایق سوار بودند و هشت تن از ایشان
نجات یافته سه تن دیگر بسرای جاودان شتافتند که از جمله آنها یکی رفیق منجیب و باوفای من فرانسی پوکوک بود . . . از استماع این خبر مستی بر
اعضایم عارض شده بکمال درشتی بسر کرده علة جات پرخاش کردم که چرا فرانک در کشتی نشسته بود و با پای مجروح حالت خسته او را چه بسا
وا داشته بود در جواب آهی کشیده و گفت ای آقا ما نتوانستیم او را منع کنیم و از این قصد باز داریم چه یکدفعه که من حالت شما را ندارم و گفتم که
شما بازود میرسید من نیز با شما میآیم و در اینجا نمی نمانم من میخواهم که حمالان مرا مدوش گیرند و بخرینه خویش قرار دهند و مدون آنکه بتصایح
و مواعظ ما گوش دهد در کشتی نشست و با حکم کرد که پارو بزنیم و رو براه نهیم با هم بسهولت از جزر آب گذشته در مدت دو ساعت بدان سیر میکردیم
تا بجوالی آبشار رسیدیم در آنجا من قایقرا چرخانده بمحل امنی بردم تا از آنجا بفرصت وقت کنیم و از وضع آبشار درست مطلع شویم همینکه بالای تخته سنگی
رفتم و باطراف نظر افکندم دیدم که آنمحل برای عبور قایق صلاحیت ندارد و ممکن نیست بدون صدمه و آسیبی از آنجا گذر کنیم لهذا برگشتم و به (آقای کوچک)
چگونگی حال را گفتم لیکن او قول مرا صحیح ندانسته تحقیق مرا تصنع نمود و چند نفر دیگر فرستاد و بروند و کیفیت را معلوم کنند ولی ایشان نیز برگشتند و همه
چون من گفتند و قوت آقای کوچک برآشفت و از روی تغیر و طعنه بما گفت که شما مردانگی و غیرت ندارید و از اندکی آب میترسید از شنیدن
این نسبت ناصواب من با وجواب دادم که بسیار خوب حالا که ما را مجبور میکنید در اطاعت شما حاضرم و از هیچ چیز هم باک ندارم ولی
یقین دارم که اگر خدای نکرده در راه آسیبی ما برسد آقای بزرگ از چشم ما خواهد دید و بدل خواهد رنجید در جواب گفت خیر از هیچ نترسید و دلگرم
بخود راه نمایید من همراهم و شما را هدایت میکنم ..... و دقیقه طول نکشید که کار برما سخت کردند موج خشمگین چنان ما را از کف ما ربودند
و قایقرا سرنگون نمودند هریک از ما را بطرفی پرت کردند ناگهان (آقای کوچک) فریاد کرد که تلف شدید و محکم بطنابهای قایق بچسبید
خودش بچابکی مشغول کندن پیراهن خود گردید ولی چند لحظه نگذشت که قایق که بسرعت میچرخید رفته رفته بمرکز گرداب نزدیک شده یکمرتبه
با تمام ما ها که باطراف آویخته بودیم هوا نورطه ور شد یکوقت تلف شدم که نفس در سینه ام بچیده و نزدیک است صندوق سینه ام

(از نشدت)

از شدت فشار از هم متلاشی شود که در اینوقت موج مساعدی مرا ربوده بسطح آب آورد همینکه نفس تازه کرده دیده کشودم (آقای کوچک) با دو نفر
دیگر از همسفران مرا مفقود یافتم و اندکی بعد او را دیدم که بچپ و حرکت بپشت روی آب شناور است از مشاهده این حال حوالم دیگرگون شد دل بر مرگ
نهادم و شکر که او را اگر هنوز جانی در تن است بشتابد از چنگ اجل نجات دهم ولی هنوز با و نرسیده قوت دوران آبها هر دو مرا بهم پیچانده بجوشید
و مجددا در اندرون گرداب در غلطیدیم پس از مدتی دراز که بسطح شط باز آمدم (آقای کوچک) بکلی از نظر ناپدید و بجهان دیگر
رسیده بود

از سایر عجلات کشتی هم که جدا جدا سوال کردم همه مطابق آنچه ولدی گفته بود جواب دادند اگرچه در اینجا موقع نیست که مفصلا شرح حالات ولدی را
بنویسم ولی سزاوار است که مجملا برخی از محاسن و صفات انچوان فرشته یقا پیرا در نظر خوانندگان جلوه گر کنم ولدی جوانی است پست و هفت
ساله بسیار زیرک و دلیر بصولت پلنگ و قوت شیر بزرگی و هوشیاری در تمام جزیره زنگبار بی همتا است و در اروپا کمتر کسی است که بجان
از او فنی نداشته باشد و شخصی نیست که ولدی با و کمک و خدمتی نکرده باشد در هنگام جنگ از همه غیورتر و آماده تر و در موقع صلح از جمله صبور
و فتاده تر است علاوه بر اینکه بر همه سربازان و ملاحان برتری دارد صنعتگری قابل حرف نجاری و آهنگری را کامل میداند نسبت بمن و اسرای اروپ
بسیار صدیق با وفا و عقاد من تنها کسی است که بدون جبن و وحشت قدم چنین کاری جرات کند و از روی این اشارهای سهگین گذر نماید ولی
افسوس که در اینموقع رشادت افاده و تجشیده و فرانک بیچاره با آخره بشیجه بی احتیاطی و بی مبالاتی خود رسید از آنجا که فرانک از بدو طفولیت
وجوانی در روی رودخانه میدوی بفعل صیادی و کشتیرانی آشنا شده بود باین نوع مخاطرات اعتنائی نداشت و همه اینموانع و عوایق را
بازیچه می شمرد تا آنکه عاقبت این تهور و جسارت مایه هلاکت او شد ندگان من باید فرانسی پوکوک در آن وقتیکه میخواسته از آب بیرون آید سرش
بقایق خورده و در حین بیهوشی جان سپرده باشد و الا با وجود مهارتی که در فن شناوری و شنا بازی داشت باین آسانی نمی مرد و حسرت مرا جهت وطن را بگور
نمی برد امروز عصری وقتیکه نظرم بچاردخالی و خدمتکاران محزون او افتاد از صفات پسندیده و اخلاق حمیده او بیاد آوردم و زاید
الوصف دلم بدرد آمده ها یهای گریه کردم مذکار خدمات و زحمات گذشته او بیشتر اسباب غصه من میشوند و هر وقت که از مدت همراهی طویل و
خدمات پسندیده او بهر قبیل و خوشخلقی و خوشروئی او یاد میکنم دلم کباب و قالبم خراب میشود خصوصا از این بابت که با وجود آنهمه محبتی که
کشید آخر ما جر و مزد زحمات خود نرسید

فصل بیست و ششم

مکتوب ستانلی بپدر فرانسی پوکوک از لواندا ۲ سپتامبر ۱۸۷۷

مسیو پوکوک عزیزمن یقین دارم که تلگرافات من بروزنامه دیلی تلگراف شما را قبل از وقت از مضمون این قضیه مامنون مخبر نموده اند خداگواه است
که راضی تر بودم از اینکه فسانک خبر مرگ مرا شما بدهد تا آنکه تفصیل وفات او را برای شما بنویسم بخاطر دارم وقتی را که از زندگانی بیزار و از خداوند
خواستار مرگ بودم چه در آنزمان بکلی وضع مختل و همه دکار خود حیران و معطل بودیم گرسنگی و بیماری همه را فرسوده کرده جرات و جدیت که مارا
بکمال شوق بسوی مملکت بومیان آدمخوار میکشید از دلها بیرون برده بود در جنگهای پی در پی با بومیان ناپاک بسیاری از آدمهای ما هلاک شده بودند و بسب
ناخوشیهای بیرحم جنسی دیگر از همراهان در شکم خاک جاگرفته از مزید بختی انجام سفر ما بزودی محتمل الوقوع مینمود و هیچ شبهه نبود که اقبال مطلوع
نمیکرد عدد مرضی همه روزه متزاید میشد و کار بجائی رسید که شصت و سه نفر مریض سالم بیشتر برای ما باقی نماند پانزده نفر از جراحت و در دریا پر بنج بودند و دو نفر هم
دو سه تا یا بیشتر امراض داشتند ولی ما دانستیکه فرانک و قلیل عجالت کشتی سالم و بجا بودند همه اینها را سهل میانگاشتم و از جنگ با بومیان و اشرار
و کذشتن از بیابانهای وحشتناک هرچه تمامتر جنگیدن میکنند شتیم و اگر جنگلی مانع عبور ما میشد از وسط آن راه پیدا میکردیم
و هر وقت لازم میشد که کشتی یا ما را از سر کوهها بگذرانیم ابدا اندوه بخود راه نمیدادیم و در اندک زمانی مقصود خود را نامعمول میساختیم همیشه اوقات
فرانک بکمال خوشخلقی و خوشروئی ما را از استماع صحبتهای شیرین و مضحک خود مسرور و مشغول میکرد و هر وقت کار مشکلی پیش میآمد که من از فهمان آن
عجالت می کشیدم او خود دو طلبانه میآمد و میگفت چرا اندیشه میکنی و غصه بخود راه میدهی آیا اینکار باید بشود و ما باید بکنیم از شما حکم کردن و
از ما شنیدن

در این اثنا بدو سلسله آبشارها و تندآبهای سخت رسیدیم سلسله اول فقط مرکب از شش آبشار بود ولی سلسله ثانی عبارت از هفت آبشار و چهار
و چندین تندآب بزرگ و کوچک میشد که از جمیع آنها خیلی عظیم و مهیب بودند از سی و پنجتای آنها بخوبی و خوشی عبور کردیم و تنها سه آبشار
دیگر که واقعا خیلی خطرناک بودند باقی مانده بود که فرانک در ضمن عبور از سی و هفتمین آنها که موسوم بماناسا بود زندگانیرا مدرد و کلفت
در حقیقت باعث تلف فرانک در این گرداب همان بی پروائی و بی اعتنائی او و آب بود زیرا که از دوازده روز پیش بوسطه جراحت پا شش ماه از
در سلک مرضی قسار داده بودم و با و سفارش نموده بودم که چند روزی راحت کند و کار هیچ کاری نکند و بدیهی است کسیکه حالش چنین است صحیح نیست
بر اشخاص سالم قوی که مامور بانجام مهمت پرخطری هستند حاکم شود و در صورتیکه هیچ نوع کمک و معاونتی از دستش برنیاید اسباب زحمت و همسفرانشان شود
فرانک هنوز ابدا قادر بایستادن روی پای خود نبود و هیچ چیز نتوانسته از تخته سنگها بالا رود و نظری بسطح افکنده و دست بر چگونگی خطر این حرکت
مطلع شود همچنین کشتیبانان کشتی خود را تطابق میکرد که جوانهای تنومند از دو در آن سوار بودند و بسیار ترین و بهادر ترین آدمهای من و البته جوان تر از آنها
سرکردگی دشت را نمانده روی نشیمنی قرار گرفت و بدون آنکه بصایح رئیس کشتی اعتنا کنند شروع بامر و حرکت کرد

چنانکه فرانک آخرین موقع قبل از داخل شدن در آبشار را غنیمت شمرده اندکی در وضع حالت متوشش و متحیل خود تفکر و تامل میکرد شاید جانی بسلامت ببرد
زیرا که رئیس قایق نکته بنکته بما نظور یکه من در عبور از چهل و یک آبشار و تندآب رفتار کرده بودم و با و دستور العمل داده بودم عمل نموده و بسهولت از آبشار
رسیده قایق خود را در پناهی برده وضع آبشار را بدقت ملاحظه کرده بود ولی هرچند نیچه بسته فرانک را مطمئن کند که عبور از آبشار غیر مخلت فرانک
قول او را نپذیرفته و بچند نفر دیگر گفته بود بروند و چگونگی را برای او خبر بیاورند پس از چند لحظه ایشان نیز برگشته و گفتند که موقع آبشار خیلی پرخطر و از
عبور آن میباید حذر نمود و یقین دارم اگر فرانک قوت خود بشخصه برود و طول آبشار را به پند خیال ایشان شریک نشده و آنها را بر فتن تحریک میکرد
ولی از آنجا که بوسطه درد پا شکسته و بحرکت در قایق نشسته بود آن قسمت آبشار که از اندرون قایق خود او را بود بنظر وی صاف و هموار آمده در اثبات عقیده خود
بر ضد عجالت کشتی کمال اصرار را کرده و گویا بنوز فرانک نصیحت مرا بخاطر داشته که چند روز قبل با و گفته بودم هروقت شخص منخواهد اقدام بشغل بزرگی نماید
باید اول تمام مخاطرات محتمل الوقوع را برای همراهان خود شرح دهد و آنها را قبل از وقت مسبوق نماید و ما دانستیکه همه هم رای و متفق القول میشدند آنها
مجبور بحرکت و اشتراک در عمل نمایند زیرا که پس از شنیدن خبر اینکه عجالت کشتی کشته بود گفتگو شما با من مخالفید و سر اطاعت مرا ندارید برای آنکه زود
آقای بزرگ مقصر نشوم شما چیزی نمیگویم ولی از شما میپرسم که تکلیف من در این موقع چیست امروز هیچ غذائی نخورده ام و شما هم نخواهید برد و فردا
شما اینجا گذارید از گرسنگی تلف بشوم یا تیر بومیان بی رحم را هدف آیم رئیس کشتی با و جواب داده بود خیر ما میرویم و تا دو ساعت دیگر همه نوع خوراکی
برای شما روانه میکنیم و چند نفر هم میفرستیم تا شما را روی پا ک خوابانیده و اندک زمانی با دو برسانند فرانک از این جواب بسیار رنجیده و از روی
تغیر با ایشان گفته بود بسیار خوب بروید و هر طور میخواهید بکنید شما همه تر سو و کم جرات و کذره بمروت و غیرت ندارید از حرکت موج کوهی بترسید و از دیدن
آب وحشت میکنید رئیس عجالت پیش از این تاب شنیدن این سخن نیاورده با و جواب داده بود که ما را ابدا باشما غرضی و از آب ترسی نیست و بحمد الله تا بحال کار بجائی
و جرات خود ما را معرض تجربت و امتحان رسانیده ایم اگر استعفای داریم بسبب آنست که آقای بزرگ بما سفارش کرده حتی المقدور احتیاط از دست ندهیم
و خود ما را عمدا بمهلکه نیندازیم کنونکه شما تکلیف را از گردن ما برمیدارید و مسئولیت را بعهده خود تان میگیرید ما برای اطاعت حاضریم یا آنکه همه با هم
میرسیم یا بسلامت از این ورطه میجهیم

پنج دقیقه نگذشته بود که قایق ایشان بوسط آبشار رسیده بمیان گرداب هولناکی درغلطید و از یازده نفری که در آن نشسته بودند فقط هشت تن زنده
بیرون آمدند چند لحظه بعد ولدی رئیس قایق جسد فرانک را که بپشت روی آب موج بود بنظر در آورده بقصد نجات او رفت اما هنوز با و نرسیده
هر دو در گرداب دیگری فسرده و رفتند و پس از چند دقیقه رئیس تنها با بدنی خسته و اعضائی درهم شکسته روی آب افتاد و لی فرانک بکلی مفقود الاثر
ماند و دیگر از او خبری ندارم

کیفیت اینواقعه حزن انگیز مطابق آنچه برای من حکایت کرده اند از قرار یست که گفتند ولی چون هنوز کشتی سیکوئل و کارپردازان انگلیس و امریک سفارشش کرده ام که تحقیقات لازمه خود شان را در تشخیص و تعیین علل و اسباب مرگ پوکوک بجا آورند محتمل است که بعدا شرح مفصلی در این باب برای شما بنویسند

میسیو پوکوک عزیز اگر چنانچه بگویم از مرگ فرانک همانقدر که از مرگ برادرم متاثر و محزون می شدم افسرده و دلخونم قول مرا باور کنید و مدعای مرا مقرون بصحت بدانید تحدید اندازه مقصد از قوه بیان خارج و تاثیر آن در اشخاص مختلف متفاوت است هرچند در این ساعت دیگر گریه نمیکنم و از شدت اندوه و غصه که ابتدا از شنیدن فوت فرانک برای من دست داد اندکی کم شده ولی باز هر وقت که از ایام گذشته بخاطر میآورم و از مرگ فرانک یاد میکنم قلبم محزون و دیده ام چون جیحون میگردد و هر زمان که از حالت پیری و شکستگی شما تذکر میشوم فغان و ناله ام مبتر میشود همواره بخودم مژده و وعده میدادم و مایه فرحناک خود میدانستم که در مراجعت شما را بوصال پسر ارجمند خودتان فرانک خوشحال و خورسند کنم ولی افسوس و حسرت امید دم مژده ها و وعده ها یکباره بر آورده و صبح سفید آرزوهای مرا مبدل بشام تار کرده خواهشمندم که هر وقت فکر این مصیبت بزرگ بخاطر می افتید از ناله و آه من یاد کنید و هر نقطه که از غصه تعجب برگشته و تقدیر سخت او گریبان میشوید از دل بریان و پر خون من بخاطر آورید

متروکات و مخلفات او وارد پوکوک را من خود بدقت مواظبت میکنم و نگاه میدارم تا موقع مناسبی آدم مطمئنی پیدا کرده آنها را برای شما میفرستم

(از ژرژ سانی) فصل بیست و هفتم

در پیان عزیمت از نیاگوئی بسوی اقیانوس اطلس در طول مجرای لوآلا گونگو مکتوب از لوآندا ساحل غربی افریک ۵ سپتامبر ۱۸۷۷

تا موقعیکه اردوی انگلو - امریکن در نوامبر ۱۸۷۶ از زنگبار خارج شد کارپرداز انگلیس از جانب لیوتنان کامرون خبر رسید که «از بعد نوشتجات خود تا زاد در حوالی آبشارهای ییل لالا برای من بفرستید» چه صاحبمنصب مزبور خیال داشت که طول مجرای لوآلا را پیموده چنانچه بدریا برساند همانروز یکه من اینمسئله را شنیدم اصلاح خود را در این دیدم که از دستورالعمل خود تخلف نموده بی کم و زیاد موافق آن رفتار نمایم و حتی المقدور سعی کنم که از خود سیاحت کردون دور شوم لذا مراتا لوآلا و دیکتوریا راستا کردم با ۲۲۸۰ نفر بسوی مملکت بومبان پرعصیان او نیورو روان شدم این استعداد زیاد برای نفوذ عبور از مملکت کابارگا که سرسلسله کرمتی با او جنگیده بود و گردون پاشا هم با او زد و خورد میشود خیلی اهمیت و لزوم داشت قصدم این بود که چون بدریاچه البرت رسیدیم کشتی الیس و قایقها مرا با باقیمانده بر آنها سوار شویم و دو هزار نفر عسکر بدرقه چی مرا بسوی اوگاندا مملکت خودشان بمعاودت داده خود

از دریاچه البرت بگذرم و در ممالک ساحل دیگر دریاچه نفوذ کرده خود را بنیانگوئی برسانم و در آنجا بفرصت راه تازه برای مسافرت آتیه اختیار کنم در ژانویه ۱۸۷۶ بدریاچه البرت رسیده در ساحل آن فرود آمدیم و پس از آنکه درجات طول و عرض و ارتفاع آنرا مشخص نمودیم خواستیم تقایص مدارکات خود را اصلاح نموده از روی آن عبور نمائیم اما در این بین متفق شدیم که بومیان لشکر فراوانی جمع کرده اند و خیال دارند ما را محاصره کرده با استلافی جبارت و دخول در مملکت شان تنبیه سختی بنمایند از آنجا که طاقت ستیز ندا شتیم ناچار ترک مقصود گفته رو بگریز نهادیم در مراجعت باوگاندا عساکر بدرقه چی ما را همانجا گذاشته بطرف جنوب از راه تازه که با راه سابق متوازی اند کی بطرف مغرب آن واقع بود روان شده بکارا گوئی رفتیم گاه تمام را مشغول سیاحت نیل الکساندر بودیم و پس از انجام این کار روبسوی ممالک جنوب غربی آوردم تا از آنجا از مجرای رود نیلور تا سرچشمه های آن بالا روم بواسطه ظهور تنگی و قحطی از عزم سیاحت آفاق جنوبی دریاچه البرت و شمال بحیره تانگانیکا منصرف شدم و مجبورا راه جنوب پیش گرفته خویش را باوجیجی رسانیدم در انجا تصور میکردم که کامرون از امتداد رود لوآلا منحرف شده بطرف دیگر رفته است ولی روایاتی که ذکر میکردند بقدری مغشوش و مبهم بود که چیزی از آنها فهمیده نمیشد خلاصه پس از قطع محیط تانگانیکا روبسوی نیانگوئی آوردم و قصدم این بود که اگر اخبار ژرژ صحتی نداشته باشد در آفاق شمالی نفوذ کرده تا موتوتو پیش روم و پس از آن در طول رشته جبالی که فیمابین تانگانیکا و نیانگوئی را قطع کرده جدا می سازد عرض افریقا را بپیمایم

در رود نیانگوئی چند نفر از اعراب که کامرون را تا اوتوترا همراهی کرده بودند ملاقات کردم و نشانها دادند که کامرون بمعیت جمعی از تجار پرتگالی بطرف جنوب رفته و از قرار یکه میگفتند عازم آن بود که او را برترک این خدمت بزرگ وادار کرده بودند یکی با باقی قایق و دیگری بدرفاری و سبعیت و خونخواری قبایل اطراف بودند ابتدا از شنیدن این خبر مسرور و بخود مغرور شدم که رقیب ناکام و نخام این خدمت نصیب من شده ولی پس از شنیدن حکایات اعراب و اندکی تامل شدت فرح و خوشحالی من قدری تسکین یافت و یقین نمودم که هرچند این امر مایه افتخار و سرافرازیست لیکن انجام آن سفر خیلی پرخطر و دشوار و متحمل رنج و محنت بیشمار خواهد بود

فرانک در اینوقت سیاحی زبردست و قابل و مسافری کار آگاه و کامل شده بود تجارک فریقانسی مخصوص پیدا کرده بود و بقسمی با آب و هوای این سرزمین مانوس شده بود که از هیچ چیز ملالم نمی شد و با کمال طاقت بر هر گونه مشقتی تحمل مینمود همچنین هر سفر تازه که قصد میکردم و هر نیت جدیدی که پیش خود تصور می نمودم قبل از وقت یقین داشتم که فرانک قول مرا تصدیق خواهد کرد و خیال مرا تحسین خواهد نمود یکشبی که من و او تنها با هم صحبت میکردیم سخن را بنجا خاتمه دادم که هرچند قبل از ما قریب بیست نفر از سیاحان و مسافران بفکر نفوذ در نصف غیر معلوم افریقا افتاده و از نقاط مختلف در اینمیدان بی پایان قدم نهاده اند لیکن هیچکدام چون ما ثابت قدم نبوده اند و باندک سبب و مانعی ترک همت نموده اند

نمیدانم امروز من شما میگویم که خواست خدا چنین قرار گرفته که ما امسال تمام طول آنرا بپیمائیم و چگونگی آنرا بر تمام دل روی این معلوم
سازیم من قبل از وقت نمیتوانم بگویم چه پیش خواهد آمد و کار بکجا منجر خواهد شد زیرا که همه نوع احتمال مفاجات بمیان جنگی و شریر وحشیان
کوتاه قد دلیر و قحط و غلاء و انواع بلاها میرود لیکن از انجا که خیلی راه‌ها بکف قدرت پروردگار است یقین دارم که او مرحمت و حمایت خود را
از ما دریغ نمیکند و ما را صحیح و سالم بسر منزل نجات میرساند و انگهی چون مقصود ما هیچ وجه مبنی بر خصومت و عداوت نیست حکومت همه جا قابل وحشی عقد
موده‌ت و اخوت ببندیم و با امتعه که هنوز بقدر کفایت داریم دل روسای ایشان را ربوده آنها را با خود متفق و مهربان نمائیم شما ای رفقای من متقن
کنید که تا من در امتداد این شط خود را بدریا نرسانم دست از زین خیال برنمی دارم و شما هم بنا بر آنچه دو سال قبل در رنگبار با من قرار و عهد تعهد
نمودید که دو سال اخیر من باشید و هر جا من میروم مرا همراهی کنید هنوز انقضای آن موعد یکسال دیگر مانده است ولی من شما را مطمئن میدهم که مسافرت
من یکسال طول نخواهد کشید و قبل از اینمدت بدریا خواهم رسید پس تکلیف شما هنست که خود تان را بخدا سپرده بسم الله بگوئید و بدون کفت و شنید
هر جائی میروم دنبال من بیائید جوانان را رد و که عدد شان تقریبا به پنجاه میرسید متفقا بفریاد بلند بسم الله گفتند و بمن گفتند ای آقا ما از جان و دل
ترا فرمانبردار یم و هر جا همراه تو آمده ایم بدریا میرسیم اما پیرمردان که طبیعة ترسو و تنبلند از روی شک و بدگمانی مسخ میکشند و همواره
سرهای خود شان را مامی جنبانیدند و بری گذشت که سوء قصد بمیان آن ناحیه جوما واضح گشت و گروهی از ایشان با رد و نزدیک شده سید عصیان
جنبانیدند و بالاخره پس از پنجساعت کشمکش راضی شدند که با یکی از رؤسای سفید رسم تعویض خون بجا آورند و شرط نمودند که رئیس سفید باید برای اجرای
اینکار فقط با چند تن از همراهان خودش بجزیره که در میان شط واقع بود بیاید فرانک پوکوک محض خاطر من و مصلحت اهل اردو با نگاره کرده و شلوار
تن در داده و با یک نفر مرد مسلح بر دو لو بجزیره مذکور رسانیم و خود م مراجعت کرده با سی نفر از اعراب در روی ساحل راست قدری پائین‌تر
و مترصد بودیم که اگر بمیان مکر و کید کرده باشند و بخواهند ایشان را بقید آورند بکمک ایشان برویم و خلاصشان کنیم همینکه یکساعت گذشته بود
که ناگاه در وضع بمیان جوش و خروش و هیجانی پدید آمد و از اطراف صدای قال و قیل و فریاد و جنگ بلند گردید از شاهد و ایجاد
فورا بقایقها سوار شده بشتاب تمام خود مان را بجزیره رسانیدیم و در آنجا قریب سی قایق دیدیم که همه پر از بمیان بودند چند نفر از ایشان هم
مثل آنکه بخواهند روی پاها و چهارپای خود را پر تاب کنند در میان قایق راست ایستاده بودند از رسیدن ما خوف بر ایشان مستولی شده مشرق گشته
و همینکه از فرانک چگونگی را جویا شدم معلوم شد که مقصود ایشان بکلی با خیال ما منافی و منظورشان از این حیله بدست آوردن وسیله برای
تلافی بوده خوشبختانه از این واقعه حادثه که مایه ملالت اشد روندگر آنکه های و هوی بومیان ساکنین ساحل رود را که قبل از ان شاید از ما
خوب پذیرائی میکردند مضطرب نموده و از ما بدی کردند چون جهت ما زیاد بود و عده عساکر مسلح مان روی هم رفته قریب پانصد نفر میرسید

استماع نور رفتار وحشیان و آدمخواری های بومیان و شرارت و خباثت طوایف پست قد موذی خاطر همراهان مرا نهایت مشوش و مضطرب نموده بود بهمین
برای دلگرمی و حمایت آنها از فشار بادی از روسای معتبر اعراب قرار دادم که با راشت منزل در طول سواحل شط همراهی کند و امیدوار
بودم که در این ضمن بطایفه دوست مسکلی رسیده چند تن از آنها کمک بگیریم فضا مراین استعداد و آدمهای مرا قوت قلب تازه داده روز پنجم نوامبر
سال گذشته از نیاگوئی پرون رفتیم در حالیکه ابدا اطلاعی از اوضاع این قطعه مرکزی افریقا نداشتیم و آنچه هم که می شنیدیم از قبیل بومیان سهمگین
وحشیان آدمخوار و تیرهای زهر آلود و شتر مرغ وحشت ما میافزودند همراهان ما را مضطرب و دل سیر دمینمودند تمام معلومات منحصر باین بود که مقصود
و منظور خود مان لایق تحسین و قسمی رفیق ما صلح و صفا قرنیت با هیچکس خصوصتی نداریم و از هیچکس خدمت و معاونت خود مانرا دریغ نمیکنیم
بلکه حاضریم که با شان خود مان که همسایه ما را میآزارند دوستی نموده ایشانرا از خود خوشنود کنیم و لی افسوس که در ضمن عبور از جنگل طولانی که هفته
تمام طول کشید بخوبی برما واضح گردید که او زیبا و از وگای شمالی چنانکه شنیده بودیم ممالکی پر جنگل و پوشیده از اشجار و علوفه از بومیان بدجنسیت مردم
آزارند همه روزه مجبور بودیم که با ساکنین اندیش و تیره و پلوماسی و چاپلوسی پیش گیریم و با کمال حلم تمام خود مانرا برای حفظ سلم بکار بریم خوشبختانه
بومیان هم در اینمدت نه آنکه تنها بوسیله پولتیک و تدبیر اجلوگیری شده باشند بلکه از مشاهده جمعیت و استعدادی که همراه داشتیم دست از پا
خطا کرده ظاهرا با ما دوستی میکردند عبور از این جنگل طویل انبوه و صدمات یومیه رقه رقه حوصله همراهان عرب را بپایان آورده کم کم بنای غرغر
گذاشتند و اظهار خستگی کرده قصد بازگشت نمودند این اشکال تازه مرا بحیرت انداخت و بفکر فرو رفتم اما از آنجا یکه کیفیت این سرزمین مجهول بالکل
کلیه خیال مرا مشغول کرده بود و دل از حساب و مسافت آنجا نمیتوانستم بردارم اندیشه تازه بخاطرم گذشت برئیس اعراب فهمانیدم که راهنما را
کج کرده بسوی شط نزدیک شویم و از آن عبور نموده در ساحل ایسر آن سیر کنیم پس از مدتی قال و قیل و اقامه حجت و دلیل بالاخره رای من مقبول
آمده روبراه آوردیم و در عرض ۱۶° ۳۵' ۳" یعنی درست چل و یکمیل جغرافیائی در شمال نیاگوئی در ساحل شط نزول نمودیم
همانروز بالحاق و اتصال قطعات زورق آلیس پروشه بعد از دو ساعت دیگر آنرا در رود لوآلابا انداختیم چادر مرا نزدیک همان محل در
روی یکقطعه مرغزار خرم و مصفائی برسپا نمودند که از آن نقطه مجرای پیچ در پیچ شط عظیم و آرام و وسعت زیادی از اطراف بخوبی نمایان
بودند و با چشم کار میکرد و شخص حیرت زده و مبهوت میماند درختان قوی هیکل که مانند دیوار سبزی الی غیر النهایه ممتد بودند چیز دیگری نمیدید
در اینجا بر خود حتم نمودم که تا منشا و منتهای لوآلابا را معلوم نکنم از امتداد آن خارج نشوم و بنا بر این تمام همراهان بومی و عرب را جمع نموده
با دست با نزو دعظیم که منظر آسایش دل مرا ربوده و میل مرا بهیجان آورده بودند شایسته دیدم که با شان چنین گویم این شط پهناور که می بینید
از ابتدای خلقت تاکنون بدین نحو از میان این اراضی روان است و هنوز هیچ نسانی نه سفید و نه سیاه بر احوال آن اطلاع پیدا نکرده و انتهای آن را

وحشیان جرات اینکه آشکارا اظهار خصومت کنند و با ما بجنگند نداشتند و داد و فریاد قبایل اطراف و سواحل هم که ما را تهدید مینمودند چون
قابل اعتنا نبود لهذا ما ابدًا اعتنائی بحرکات و سکنات ایشان نکرده روبراه آوردیم

چنانچه با خود قرار داده بودم از نوالا باگذشته بساحل ایسر آن رفتیم و پس از اندکی توقف جمعیتها زاد و قسمت کرده باگذاشتیم که یکی از روی
خشکی و دیگری از روی آب در کنار شط سیر نماید از همانروز یکه از هم جدا شدیم دسته که از روی خشکی حرکت مینمود به اشکالات عدیده
برخورده بالاخره راه خود را گم کرده و ما چون بر علت غیبت آنها مطلع نبودیم از نوالا با تا رورو توکی پائین رفته در محل تلاقی مجاری آنها
اردو زده منتظر نشستیم چون دو روز از این بابین گذشت و از آندسته هیچ خبری نشد من مضطرب شده بیست و پنج تن از جوانان زبده را
بمحارست اردوی محترمان گماشته خودم با سایر همراهان از رورو توکی تقریبًا نا مسافت بیست میل بالا رفتیم ولی هرچند اطراف
آنرا گشتیم و تفحص نمودیم شاید اثری از آنها بیابیم چیزی دستگیر نشد و بالاخره مأیوسانه از همانجا بیکه آمده بودیم مراجعت کردیم
هنوز مسافتی نا اردو مانده بود که ناگهان صدای چند تیر تفنگ بلند شد بخیال آنکه شاید دسته مفقود الاثر است که از معاودت
خود ما را جستجو میکنند توقف کردیم تا برسند و اشتباه را تثبیت بکنیم ولی در این بین نظرمان برقایق بسیاری افتاده که جمع کثیری
از بومیان بر آنها سوار بودند و با نهایت تنگ ریوکی را مسدود کرده بودند و در همان اثنا شلیک نخستی از زمین مسموع افتاد بگمان آنکه
شاید اردوی محترمان در معرض خطرات تهاجم وحشیان است مضطرب شدیم و برای آنکه حواس بومیان را از طرف اردو منصرف بداریم
بگمر تبه بالا تفاق فریاد بلندی کشیدیم و اتفاقًا این تدبیر مؤثر افتاد زیرا که از مشاهده ما وحشیان در کمال عجله در مجرای نوالا با
پراکنده شده بطرفة العینی از نظر غایب شدند و معبر ما را ما زکردند

همینکه بارو رسیدیم از سلامت حال رفقامان خیلی خوشوقت شدند شکر خدا بجا آوردیم چنانچه بعد برای ما تعریف کردند حالت
مستحفظین اردو چند لحظه صعب و سخت بوده چه بملاحظه آنکه تیرهاشان خطا نشود و بهدر نرود آنها دراز رشید صبر کرده بودند تا
بومیان بفاصله پنجقدم بآنها نزدیک شده آنوقت شلیک کرده بودند و در این فاصله وحشیان بقدری چوب و چماق و نیزه
در دست داشتند که پس از آنکه حکم کردم آنها را جمع کنند چندین بغل اسلحه گرد آوردند این قضیه اول محاربه بود که در روی
رود نوالا با میان ما و بومیان اتفاق افتاده و چون احمال میرفت که وحشیان مجددًا با اسعداد کامل برگردند و چنانچه اینکار را
میکردند بکلی اوضاع ما مختل میگشت لازم شد که بهر وسیله ممکن است دسته رینی را که دو روز بود خبری از آن نداشتیم پیدا کنیم
و با هم مصمم شویم پنجفر از علجات کشتی کرمت بریبان بتجسس اشان عزیمت نمودند و پس از چند ساعت حرکت در میان خارها

انبوه بالاخره جاده باریکی بنظر درآورده در امتداد آن پیش رفتند و بعد از چند لحظه بمحلی که دسته در آنجا تشکل کرده بود رسیدند اشتباه را
برداشته حوالی غروب آفتاب بارو مراجعت کردند و خاطر ما را شاد و از بند غم آزاد نمودند

پس از دو روز حرکت در شمال ریوکی با بشارهای اوکاسار رسیدیم در اینمحل اعراب آدمهای من خیلی خوشحال و مسرور شدند و هیچ خیال
میکردند که چون نیونگتن قبل از آن در گذشتن از آبشارها صدمه و رنج بسیار کشیده و بالاخره از عبور آنها قطع امیدش شده بود من نیز مجبورًا
ترک آن غربت خواهم گفت و دست از این مسافرت مجنونانه برخواهم داشت شاید اینها کلام نیونگتن را بخاطر دارید که گفته بود
خیر من هیچوجه میل باقدام اینچنین تهورانه ندارم و خودم را طعمه وحشیان گرسنه نمیکنم این عبارت را نیونگتن در موقعی گفته بود که سی نفر
از همراهانش با سه فایق و مقدار زیادی اشیا قیمتی در یکی از آبشارها واقعه در سمت جریان تا ناگوئی افتاده و هلاک شده بودند و اعراب
تا ناگوئی در مرگ ایشان عزا گرفته و گریه و زاری مینمودند باری برغم آنچه ایشان تصور میکردند من ده نفر از علجات کشتی را برداشته برای
کشف پاره اطلاعات راه زمین پیش گرفتم هنوز مسافت زیادی طی نکرده بودیم که نزدیک بود در تله وحشیان بیفتیم اما از آنجا که ما خود
کار آزموده و از اهل خکل و بشیه بودیم گول وحشیان را نخورده سواحل شط را بدقت سیاحت کردیم و کاملًا بر وضع تندآبها و آبشارها مطلع
شدیم و قتیکه بارو مراجعت کردیم تا ندارک خود ما نزادیده مهیای حرکت شدیم شنیدم که دو نفر از سرکردگان اردو دو نفر سرباز
قصد کرده بودند که با قایق از تندآبها بگذرند و در این اقدام کشتی آنها واژگون و همه در گردابی سرنگون و مفقود گشته بودند از اینخبر خیلی
برآشفته و متوحش شدم زیرا که برفرض هم که از گرداب نجات میافتند ممکن نبود که از چنگ جماعت کثیری از بومیان که در پای
آبشارها جمع بودند و میخواستند را از عبور آنشط منع کنند بتوانند جان بدر ببرند خلاصه بسرعت تمام با پنجاه تن از میان نیها و خارها بگذار آنها
رفتیم و الحمدلله کوشش بیهوده نرفته و بموقع رسیدیم جریان شط تنگ تنگین و کشتی شانرا با خود میبرد و یکی از سرکردگان با رو لور خود با بومیان
دفاع میکرد هرچند که از روی غیرت و تهور اینکار را کرده بودند ولی من با ایشان تغیر کرده گفتم که اگر بار دیگر از اطاعت من تمرد کنید و
مرتکب اینگونه بی احتیاطیها شوید چشم از ایشان پوشیده دیگر نجاتشان نخواهم کوشید لیکن این تهدید من بموقع بود چه در این تنگنا
این اشخاص چندان بمرگ نزدیک و با اجل دست و گریبان شده بودند که دیگر گمان نمیکنم در آینده میل اینگونه تفننات کنند و بطیب خاطر
گرد اینگونه اقدامات گردند

برخلاف پیش بینیها و امید بدرقه چیان عریان از آبشارهای اوکاسا بدون زحمت و آسیبی گذشتیم و قایقها را بآب سرداده در پائین
آبشارها مجددًا از آب گرفتیم و انعیل را چندان بسرعت و جلدی بجا آوردیم که بومیان فرصت پیدا نکردند ما را از عبور شط ممانعت

کنند چه قبل از آنکه وحشیان کجگار شطر بسند عساکر بحری ما در قایقها و زورقهای خود قرار گرفته و صفوف خود را آراسته مستعد پیکار شدند
و از جانب چپ دشته رمینی بمعاونت ما رسید و وحشیان از دیگر مجال مقاومت نماند و بدون آنکه حمله ورشوند یا از طرف یک تیر تفنگ خالی شود
به آسانی از میان ایشان گذشتیم لیکن هرچه تلاش کردیم و سعی نمودیم با ایشان مصالحه کنیم و اسباب آشتی فراهم آوریم هیچیک چنانکه
ما را گوش نکردند و تعارفات ما را قبول ننمودند

روز ششم وسابر به مملکت وسیع اواسونکورو منوکه مسکن قبیله پر زور معتبریت رسیدیم در اینجا آثار نقض و فساد بومیان رفته رفته
بیشتر یافت چه بجز آنکه ما را در روی شط دیدند نعره جنگ کشیدند و چهارده فروند قایقهای بزرگ سوار شده دور ما را گرفتند ما عده اینها
کمتر از آنها بودیم با کشتی الیس بعقب قایق پیشتر نشتیم بنابراین بیکی از اعراب گفتم که از راه دوستی با وحشیان سخن گفته ایشان را از مقصود
و مقصد ما آگاه کنند و با آنها بگوید که ما همه جور اسعه و اقشه با خود داریم و حاضریم اگر بخواهند حق العبوری با ایشان بپردازیم پس از آنکه
یکربع ساعت مطلق و زبان بازی در وسط شط جوابی که بومیان بما دادند بارانی از تیرهای زهر آلود بود که بفاصله کمی در طرف قایقهای
ما فرو ریختند هرچند که قریب هیجده تن از آدمهای ما مستقلا آبله بودند و در جوف قایقها دراز کشیده بودند ناچار ما نیز از در پیکار
درآمده پی در پی چند تیر یک بطرف وحشیان کرده صفوف ایشان را از هم گسیختیم و از میان آنها گذشتیم و شته رمینی نیز که بی احتیاطانه
به سکن قبیله جنگجو و خونریز ماکوسو کشتشان منحصر بقتل و غارت و در دست نزدیک شده بودند در میان تپه ها و خارها با جمعی از
وحشیان دچار گشته چند نفر از ایشان مجروح و زخمدار شده بودند در این اوقات مرض آبله بشدت تمام در میان اعراب بروز داشت
و در عرض دو سه روز بیجده تن از آنان باین علت رحلت نمودند و ستطاریا و قروح پا نیز جمعی را از کار باز داشته و قایقهای ما را مبدل
بر نفیخانه های متحرک کرده بودند با نجات ما در وین پانجار که بمسافت صد و بیست و پنج میل جغرافیائی در شمال نیاگوئی واقعست فرود آمدیم چون
در آنروز سرعت جریان شط خیلی ما را از همراهان زمینی مان جلو انداخته بود برای آنکه ایشان برسند مجبور شدیم دو روز در اینجا
توقف کنیم

لدی الورود جمعی از بومیان بما حمله نمودند و در حالتیکه شصت تن از همراهان ما مبتلا بآبله بودند یکی از آدمهای ما را کشتند و چند نفر دیگر را
مجروح نمودند از مشاهده این احوال غضب بر ما مستولی شد بی باکانه سوی نیزاریکه وحشیان در آنجا پنهان بودند هجوم آورده در اندک
زمان اطراف اردو را از وجود آنقوم شوم پاک کردیم در بازگشت فوراً تحصن و استحکام اردو مشغول شدیم و ما دامیکه تفنگچیان کشتک
میکشند بمسافت دویست متر دور اردو را از بوته و خار که ممکن بود ما من اشرار واقع شوند پرداخته و هموار نمودیم تمام شب صدای

تیرهای زهرآلوده که باطراف ما میریختند و در ساقهای درختان و بام کپرهای ما فرو میرفتند شنیده میشد و گاه گاهی هم غرش تفنگ یا پانک
دو را ردو بگوش نشسته بود در دل مخالفین تزلزلی می افکند اما تا صبح بهیچیک از تیرها کاری نیفتاد و ابدا قتل و کشتاری واقع نشد
روز بعد علی الطلوع شهر وین یانجار امتحرک نموده مجروحین و مرضی ما را در کپرهای آن منزل دادیم و باقی روز را بدافعه بومیان و استحکام مسکن
خود بسر آوردیم چهل و شش ساعت تمام از روی خشکی و آب کمر از وحشیان بما حمله ور شدند تمام اهالی آن ناحیه بمخالفت ما سر برداشتند و قایقهای جنگی بسیار
از اواسونکو را منو بدد خود خواستند و جمعی از جنگیان ماکوسو را وعده گرفتند تا بکمک ایشان آمده در خوردن با ما نهایشرکت کنند این کاندارها
بیاندر بر سر درختان بلند جا گرفته بودند و هر کس را که در کوچهای عریض آشر کوچک نظر دیما ورند هدف تیر میساختند و کار را تعبی بر ما سخت نمودند که
برای دفن اموات و سرکشی مرضی و تهیه دوا و غذای آنها هیچ جرأت از خانه بیرون رفتن نمیکردیم بالاخره روز سیم قسمت قشون بری ما متحمل شد
و وضع مان سر و صورت و رونقی پیدا کرد اما در اینوقت مردم اواسونکو را منو استعداد زیادی با چهل پنجاه قایق جنگی در روی خور بره گذرند
بما واقع بودجمع آورده و میخواستند زورق الیس و قایقهای ما را متصرف شوند چون تنبیه ایشان واجب بود لهذا تصمیم بشخصی جسیمی بر داشته
شبانه مسبروقت قایقهای ایشان رفتم و پس از آنکه چند فروند از بهترین آنها را انتخاب کرده تصاحب نمودیم مهار باقی را گسیخته همه را با آب سرازیر دادیم
روز نامه دیگر صبحی که بقصد گوشمال اواسونکو را منو با بحر پیما رفتیم معلوم شد که حضرات بوقع بر چگونگی حال خود مطلع گشته بودند و در سه چهار
قایقی که از شب پیش بر ایشان باقی مانده بود نشسته بساحل فرار کرده بودند پس از فراغت از کار ایشان بفکر تنبیه ماکوسوها و دوستانشان
افتادیم و آنها را نیز با ثمره از جنگلهای حوالی و حوش بیرون کرده مدت ده روز با سودگی در آنجا استراحت نمودیم در این اثنا خود بومیان مذاکرات
مصالحه را میان آوردند و ما هم با کمال میل تکلیف ایشان را قبول کردیم و جنگ و خلاف گذشته را مبدل بدوستی و ائتلاف ساختیم در اینحال
بدرقه چیان عرب پس از آنکه ما را از نیاگوئی تا مسافت صد و بیست میل همراهی کرده بودند از ما مفارقت نمودند و در وقت حرکت ایشان
من خیلی مضطرب و پریشان خاطر بودم و میترسیدم مبادا رفتن ایشان موجب شورش و هیجانات شود و بومیان اردو منزل گردد
ولی آن جوانمردان با وفا که در اینمدت طولانی زیر دست من تربیت شده بودند تمام زحمت ایشان را کشیده بودم چشم از محبتهای من
پوشیدند و مرا در آن سرزمین پرخطر بی معین و یاور نگذاشتند محض مزید اطمینان سرکردگان ایشان را نزد خود خوانده دلگرمشان کردم و تمام
اجزای اردو را یا و تعارفات بخشش نمودم بقسمیکه همه از من خرم و خرسند شده بصوت بلند فریاد کردند که مرا نمیخواهند دستش بخشنده و کریم و دوست
باچون پدر مهربان و رحیمست و همیشه در فکر موانع و مخاطرات برای محافظت و رساندن با بسر منزل نجات از تحمل هیچگونه رنج و محنت و در دسر
و زحمتی تأمل ننموده چنانچه خداوند بخواهد با کمال جانفشانی کمر بخدمت او می بندیم و او را تا کنار دریا همراهی کرده تزد برادران

سفیدش میرسانیم الحال قریب هفت سال است که ما او را می‌شناسیم و در این مدت همیشه از عطایا و احسان او منتهای امتنان را داشته‌ایم
بجائی که نسبت بسایر پیروی (مقصود دیوگنستن است) که در هوای لاجانوا بدرود کرد طریقه وفا را از دست نداده‌ایم همانطور در سینه
انکس که ما را از میان ممالک تورو و اونیورو بیرات کرد و از چندین معرکه و مهالک رهانید (مقصود دستمانلی است) کوچک و بزرگ
از جان و دل خدمت او را پذیرفتیم روز بیست و هشتم دسامبر باقی مانده همسفران او را سان دیدیم و در اینوقت اردوی ما مرکب از صد و چهل و
شش نفر مرد و زن کوچک و بزرگ بود بصدای سرود خداحافظی او نیا موزی با همه رفقایش خود نشستیم و آنها را منظم بقطار در میان شط
باز داشته زورق من مقدم بر همه قرار گرفت این آهنگ که نغمات حزن انگیز در دناک و الحان ناله خیز سوزناک آن را از دور نسیم ملایم
بسمع ما میرساند بقدری در قلوب همراهان من تاثیر کرد که همه را رقت دست داده بنای گریه گذاشتند از مشاهده این حال ایشان را
دلداری داده گفتم ای اطفال زنگبار سرهای خود را بلند کنید خدا را یاد کرده پاروهای خود را در شکم امواج فرو برید و مشغول کار
خود شوید بگذارید او نیا موزی ما بر نیاکوئی مراجعت نمایند و وصف شما مردمان غیور رشید را که همراه آدم سفید بسوی دریا میروید برای
رفقای خود تعریف کنید هرچند که باین معاونخان نمیخواستم دل ایشان را خرسند کنم لیکن در باطن خود دم از آنها فسرده تر بودم
و آنروز یکی از بدترین ایامی بود که در خاک او فوق سر بردم

روز چهارم ژانویه سنه ۱۸۷۴ به ابتدای گسیله آشیار یکه پائین تر از مصب لوالابا یا چنانچه آنوقت مینامیدند لوا واقع بود رسیدیم در اینجا
صدمات و زحمات ما تجدید یافت و شدیده و مصائب ما از همه وقت بیشتر گردید بومیان همه جا ما را چون حیوانات شکاری دنبال میکردند و شب
و روز علی الاتصال میبایستی استعداد خود را گیجا جمع نموده با ایشان مقابله کنیم روز چهارم ژانویه چهار مرتبه متوالیا بر ورقایقهائی که
راهبر ما بودند متفرق نموده از میان آنها عبور کردیم تا آنکه بالاخره به آشیارهای بازوا که بعرض ۲۶۰ ۳۲۰ ۵ واقع اند رسیده
در اینجا متوقف شدیم بومیان چون گمان میکردند که دیگر ما هیچ چاره نداریم و لاعلاج تسلیم ایشان شده ما را پاره پاره کرده خواهند خورد بیش
از پیش مبرم شده و پی در پی ما حمله میبردند و نمیخواستند ما را از حوالی آشیارها دور کنند اهالی جزایر نزدیک به آشیارها نیز طمع شان تحریک
آمده بقصد ما صیدهای لذیذ دندانهای خود را تیز کرده و بمعاونت آدمخوران موانا تا بارقه با ایشان یار شدند برای آنکه عقلا بچنگ آنقوم
خونخوار نیفتیم ما نیز تدبیری اندیشیده دور اردو را از طرف جنگل با چوب و خار دیواری ترتیب دادیم و راه بومیان را از آنسمت مسدود نمودیم و همچنین
از تفنگچیان زبردست را به حراست گماشتیم از آنتاریخ ببعد بیست و چهار روز متوالیا مشغول انجام کارهای شاقه و فوق الطاقه بودیم شبها در
طول سحر یکه روز مشخص نموده بودیم بساختن استحکامات اردو بسر میبردیم و بهر آشیار یکه میرسیدیم در کنار آن از پائین تا بالا زحمت و مشقت تمام

راهی میبردیم و ما دایما که اشیح همراهان بینی عجبات قایق لنجی آنها بودخیال میکنید و ایشان را از سر ما دور میکردند سایرها الی رد و فاضلها
بصعوبت تمام بدنبال خود میکشیدند و از روی تپه ها عبور میکردانند

بدینمنوال تا روز بیست و هفتم ژانویه در کمال اشکال چهل و دو میل جغرافیائی پیمودیم و در ضمن شش آشیار یرا که در عرض راه بودند طی نمودیم در اینمدت
زیاده بر سیزده میل مسافت قایقهای ما را از راه پرشیب و فراز یکه بضرب تبر و تیشه از میان جنگل و بیشه باز کرده بودیم می کشیدیم و باخود میبردیم
و بسا اتفاق میافتاد که یکروز یا یکشب آذوقه و قوتی مدت نابوده چیزی نمیخوردیم خلاصه پس از آنکه از آخرین آشیارها که بعرض ۵۰ ۱۴ ۵
واقع بود گذشتیم چون همراهان همه خسته از دست رفته بودند دو روز در آنجا اتراق نموده از نزخ راه آسودیم و در ضمن عبور از این آشیارهای متعدد
بهمه جهت پنج تن بیش از آدمهای من هلاک نشده بودند همینکه از این سلسله آشیارها و تندآبها گذشتیم در مملکت تازه داخل شدیم که هیات
و منظرش با سایر ممالک اختلاف داشت و خاکش بسیار حاصلخیز و پربرکت بود در اینجا دره عرض شط تند رو بوسعت یافته از ۱۵۰۰ و ۲۰۰۰ متر
بالاخره به ۳ و ۴ کیلومتر رسیده از طرفین شعب عدیده بآن ملحق شده وسعت دریاچه مانندی تشکیل داده بودند که باختلاف از چهار تا ده میل عرض آن میشد
و در این فضا عده جزایر بقدری زیاد بود که بندرت اتفاق میافتاد یکروز تمام در بین سیر از روی شطاط سواحل دیگر بچشم نمودار باشد و این همان منبع
و مصب بزرگیست که میان ممالک اطراف دریاچه ها و نواحی مجاور را قیانوس اطلس وصلت

روز اولی که در این اقطار جدیده وارد شدیم متوالیا سه کرت بسه قبیله مختلفه دچار آمدیم و روز بعد دوازده ساعت یعنی تمام مدت روز را با بومیان
مشغول جنگ و ستیز و حمله و گریز بودیم تا آنکه بالاخره کار بمقاتله بحری منجر شده در محل اتصال رود آرووا ادامی (که گویا رود دل هم آن است)
و لوالابا تلاقی فریقین دست داد در آن بین که ما از مجرای لوالابا خارج شده بودیم و در آبهای ارووا ادامی داخل شدیم تماشای مناظر صفا و اطراف
وضع وحشیان دیدم که بهیچوجه جای تامل و درنگ نیست و برای نجات کسان خود چاره جز جنگ و جدال ندارند چهار فروند از قایقهای ما از
شدت خوف و برتافته فرار نمودند ولی زود دی آنها را بازپس آوردیم و قایقها را متصل بیکدیگر قرار داده لنگرهای سنگی ما را انداختیم و صف
پیوسته و مضبوطی بسته با کمال آرامی جنگ را آماده گشتیم منظر بومیان و قایقهاشان که با کمال خشمگینی و تندی بسوی ما می آمدند خیلی با شکوه و سنگین بود
زورقهای ایشان همه فراخ و بزرگ بوده و از میان آنها یکی که از همه عظیمتر بود هشتاد نفر پاروزن داشت که در هر طرف آن چهل نفر قرار گرفته
و پاروهای ایشان هر یک هشت پا طول داشتند و بر سر آن پکانی تعبیه کرده بودند که در وقت تلاقی با سفائن دشمن در دست کشتی بانان
بجای حربه معتبری کار میکرد و روسای بومیان از فرط وجد سوار بر میجستند و در طول عرشه که از ابتدا تا انتهای سفینه ممتد بود در رقص جنگ

نمودند در سطح جلو قایق ۵ نفر از جوانان قوی ایستاده و زوبینهای طویل خود را علی الاتصال حرکت میدادند و منتظر بودند که فرصتی بدست آورده آنها را بپرتاب کنند و مقابل آنها در عقب قایق هشت نفر کمان بان نشسته و پیوسته مواظب حرکات آن سفینه بزرگ بودند هر چند میان سفائن وحشیان فریب و بیست عدد قایقهای بزرگ خوب بود ولی هیچکدام از انجلوه و نموده اند اشتند و کلیه جمعیتی که در آن پنجاه و چهار قایق سوار بودند روی هم رفته بیش از ۱۵۰۰ و تا ۲۰۰۰ نفر شمار در نمی آمد عقیدهٔ من آنست که تمام آنها از یک قبیله و طایفه نبودند بلکه همچو گمان میکنم که تمام عشایر حول و حوش قبل از وقت هم عهد شده بودند که بروقت پدیدار شدن بایکدیگر متفق شده کار ما را بسازند

مختصر آنکه در این سیاحت آنی مجال آنکه در دل با خاتون خود عرض حال کنیم و با یاران وداعی بجا آوریم نکردیم زیرا که دشمنان ما که بنظر خود اطمینان داشتند بسرعت تمام با نزدیک شدند و قتیکه قایق بزرگ ما نزدیک باده صد از مقابل ما گذر کرد باران از نیزه و تیر بر سر ما فرو ریخت بیش از این دیگر صبر جایز نبود چه مقصود ایشان پیدا و علامات بعض و کینه از صورتهای درهم کشیده و اطوار ناپسندیدهٔ آنها هویدا بود همچنین از ضعوف ما بطعن آن بومیان بی نام و ننگ همه تفنگها هم آوازشدند بلعن و نفرین ایشان ما هان باز کردند

در ظرف یک دقیقه بومیان در اطراف ما چون دایره حلقه بستند و مدت ده دقیقه نایرهٔ جدال شدت هر چه تمامتر اشتعال داشت پس از آن دقیقه قوای بومیان تضعیف یافته رو برتافتند و ما بر آنها فایق آمده لنگر قایقها را برداشته ایشان را تعاقب نمودیم همه جا ما کنار ساحل بدنبال آنها شتافته در انجا از کشتیها پیاده شدیم و در ده دوازده پارچه قرای آنها داخل شده غنیمت و آذوقه زیادی بچنگ آوردیم و بعد از آنکه حاصل یغما را در زورقها جا بجا کردیم حکم کردم شیپور مراجعت کشیده عساکر را معاودت دادم

از آنجا که غنایم جنگ متعلق بغانجین است عقیدهٔ آدمهای من هم همین بود از مشاهدهٔ مقدار کثیری عاج که از آن قرا تاراج آورده بودند خیلی متعجب شدم از هر قبیل اشیاء بود منجمله شکل مجسمی دیدم که تمام آنرا از دندانهای فیل ساخته و در میان آن تنهٔ عاج قرار داده بودند و دیگر کنده های عاج بود که هر یک سه چهار پا طول داشتند از اثر تجوفاتی که بضرب تیر در آنها پدید بود معلوم میشد که از آنها پارچه ها جدا کرده سونکهای شکاری و اشیاء دیگر ساخته اند و با بجمله مقدار کثیری تخاق گاوه و دستهٔ ها و نیز برای خرد کردن کاسا بود و آنچه از همه غریب تر مینمود چندین دندان قطور بزرگ بود که آنها را در جلو خانهٔ رئیس بومیان ستون ایوانی قرار داده بودند خلاصه بهمه جهت در این جنگ صد و سی و سه قطعه عاج بچنگ ما افتاد که روی هم رفته تخمیناً آنها را ۸۰۰۰ لیره لا قیمت نهادیم و عساکر خود را تبریک گفته بایشان وعده دادم که در تمتع از آن غنایم تمام شریک خواهند بود و هر یک قسمتی خواهند برد

هر چند که در این محاربهٔ اخیر تلفیر بیشتر از آدمهای من مقتول نشده بود لیکن محسوساً اردوی ما ضعیف میشد و بواسطهٔ مقاتلهٔ پی در پی با بومیان

آدمخوار عدد عساکر ما همواره تخفیف می یافت تا کنون شانزده تن از همراهان من تلف شده بودند و هیچ چیز هم مراجعت را تا کنونی ممکن نبود چه در کمال تصمیم راه خود را پیش گرفته بودیم و زیاده از سیصد و پنجاه میل از طول مجرای شط پیموده و بخط مستقیم دویست و نود و شش میل از آنجا دور شده بودیم

ممکن است بعضی از خوانندگان بگویند چرا از رود دوآل با لا نرفتیم و آنرا بر اه پیش نگرفتیم و لی من در جواب میگویم که در آنوقت تصمیم داشتم که روی شط کونگو سیر بکنم از اینجهت عرض آنجا را که ۵ ۴۰ بود معلوم نمودم و بروی نقشه نظر افکندم فضای وسیع و بی منتهائی مشاهده نمودم که از هر گونه علامت و اشاره خالی بود و هر قسم استشاره و استفساری از آنرو غیر ممکن مینمود از معاینهٔ این مسئله بحیرت فتادم و بفکرت فرو رفتم و پیش خود فکر کردم که چنانچه باز همه روز علی الرسم لازم شود که با قایل و عشایر طراف بجنگم نزدیک فنا خاتمه شده و اندک زمانی همه طعمهٔ وحشیان شویم در آنحالت پریشانی و ناامیدی از شاهد عرض شط که از آخرین مصب بزرگ خود را باین همواره اتساع و بانحیالی بخاطرم خطور نموده راه نجاتی بنظرم رسیده و تصمم بر آن شد که از مجاورت خشکی دوری نموده از آن بعد از میان جزایر میان شط سیر کنیم و خود را از چشم بومیان پنهان داریم هر چند بطریق ملاحظهٔ مصبات عدیده محروم میماندیم ولی در انموقع چاره غیر از این نداشتیم و مقصود عمده هم بیشتر معرفت و اطلاع باحوال آن شط بزرگ که تمام شعبات در آن میریزند بود

قایق لدی التعریس که من در آن نشسته بودم جلو افتاد و سایر قایقها سر در عقب آن نهاده بسوی جزایر روان شدیم در اینجا مصور ما صورت منکر زیرا که پس از آنکه از ده دوازده تنگه گذشتیم عاقبت اشتباهاً راه را گم کرده از جزایر خارج شدیم و مجدداً با وحشیان مقابل شدیم مجادله از سر گرفتیم اما پس از دو سه مرتبه امتحان تجربه حاصل کرده دیگر ساحل را با جزایر مشتبه نساخته پیروز تمام از میان آنها راه سپار بودیم و از مجاورت بحر پریشانی زیاد آذوقه و خوراکی که روز بروز بیشتر میشد از هیچ جهة دیگر نوشیش و باکی نداشتیم عاقبت از شدت گرسنگی تن بحرکت در داده جنگ با بومیان را آماده گشتیم و بساحل نزدیک شده در مقابل قریه که بعرض ۴۰ ـ شمالی و بطول ۲۳ شرقی واقع بود رسیدیم اما بر عکس آنچه پیش بینی کرده بودیم در آنجا وضع و رفتار بومیان را نسبت بخودمان با آنچه تا آنروز دیده بودیم مخالف یافته خیلی متعجب شدیم

سه فروند قایق از ساحل جدا شده ما را پیش باز کردند و در کمین آنها پس از آنکه بعضی کلمات غیر مفهوم با خطاب نمودند بقریهٔ خود برگشتند بهر اهان امر کردم لنگرها را انداختند و کشتی خود را جلو رانده بفاصلهٔ بیست متر قریه نزدیک شدم و چنانچه معمولاً با قبایلی که میل پذیرائی ما را داشتند رفتار میکردم بعضی کردن بندها و مهره ها و بازوبندهای ملون و پارچه های گوناگون و مفتولهای فلزی به بومیان نمود

وباشاره بآنها فهماندیم که میل داریم آنها را با ماکولات معاوضه کنیم مذاکرات ما در قبول آن معامله مدتی بطول انجامید ولی از آنجا که حالت صلح
طلبانهٔ بومیان که با وضع وحشیان آدمخوار سر و کار داشت خیلی تباین داشت امیدوار بودم عنان صبر از کف اختیار ندادم تا آنکه بالاخره
پس از پنج ساعت گفت و شنید مقصود ما حاصل گردید و بعد از وقوع بیعت و شش محاربه بخت در روی آن شط عظیم از روز را زمان خرمی و اقبال انگاشته
و در آن ساعت خود را از خوش بخت ترین مردم روی زمین می پنداشتیم

رئیس پیر مرد قبیله برای متین معاهده بکنار ساحل آمد و ما هم لنگر برداشته بطرف او رفتیم و من سرکردهٔ عجلات کشتی لدی آلیس از قایق
فرود آمده بزمین جستیم سایر قایقهای ما بفاصلهٔ ۴۰۰ متر دورتر در شط لنگر انداخته و منتظر جریان بودند چهره کشاده و مهربان رئیس پیر بقدری
بایسهای پرکینهٔ بومیان شبیه بود که در آن اوان خردیده بودیم منافات داشت که از ملاقات او بی اختیار پیش رفتم و از غایت محبت دست
او را گرفته چندان فشردم که از درد متألم شد سرکردهٔ قایق لدی که از میان چند تن همکاران بی نظیر بود و شرح خدمات و زحمات او در این سفر پرمحن
از چیزبان و تجربات تیزکان یگان بیمانزاد آغوش کشیده با هریک در کمال زبان چربی و نرمی تعارف و برخورد گرمی بجا آورد و شایان
تبلغی او را در نقل کرده اظهار خصوصیت و ارادت او را با لمضاعف نکاتی نمود و عجلات جریان قایق را نیز در آن مسرت و شادی عمومی فراموش
شوق و وجدی پدید آمده بعد رئیس خود را تقلید کرده در این ضمن رئیس پیر را کناری برده از آنجا با دست اشاره بسوی شط کرده فراکرا که عارض و
ممکن پدیدهٔ سفید شدن میان چهره های سیاهان بزرگی میدرخشید من نشان داده اسم و رسم او را از من پرسید بفکر که در جواب گفتم که او مرا بجای
برادر کوچک و در این سفر یاور و کمک من است فی الفور اظهار کرد که باید فراکرا بیاید و با پسر او عقد اخوت محکم تر

بنابراین فراکرا آواز کرده بساحل خواندیم و چند لحظه بعد وفاق قاعده و قانون بومیان (رسم اخوت را مجری داشتیم) خون آدمهای
سفید و سیاه با هم جاری شد عقد مودت و اتحاد مؤبده و استواری میان من و رئیس وحشیان برقرار گردید پس از آن زبان شکسته و مغلوط
کی کوزو که اندکی بیشتر بطریق سؤال از او پرسیدم که اسم این دو چیست در جواب گفت آزاره و بزرگ میگویند چون عبارت او در بزرگ
تخصیص نداشت و اسم عیسی نبود گفتم که آزاریدانم و در بزرگی آن حرفی ندارم ولی بسیخاکه من و شما و انقریه نام مشخصی داریم میخواهم بدانم این دو
عظیم نیز اسم مخصوصی دارند یا نه بجنگه مقصود مرا فهمیده تأملی کرده گفت بلی اسم مخصوص دارند آن اگوتو یا کوگو یعنی شط کوتاه هر چند که
در آن وقت هنوز قریب هشتصد پنجاه میل تا اقیانوس فاصله داشتیم و زیاده از هفتصد پنجاه میل از نیاگوئی دمانیه مانبعیده بودیم دیگر بار
بچگونه شک و تردیدی باقی نماند سه روز برای خرید آذوقه و فراهم آوردن نقایص مسافت در آنجا توقف و استراحت کردیم در آنحل چار قضیه
تفنگ دیدیم و از مشاهدهٔ آنها تفأل زدیم که دیگر ایام محنت و خطر سرآمده و نوبت رنج و زحمت بآخر رسیده ولی بدبختانه بعد ملتفت شدیم

که در آن پیش بینی اشتباه کرده و گول خورده بودیم

پس از دو روز حرکت بآثاری که مملکت پرجمعیت آبادی است و قری و قصبات معمور زیاد دارد رسیدیم و رفقای جدیدان ما را با هالی آنجا
معرفی کردند پس از اتمام رسم تحیت و سلام قریب بیکصد فروند قایقهای بزرگ و کوچک از گوشه و کنار جمع شدند و با مابنای معاوضه و مبایعه
گذاشتند طولی نکشید که ملتفت شدیم بعضی اشیاء ما بیجهت و سببی خورده خورده مفقود میشود مثلا یکی از آدمهای ما هرچه فروخت خویش را فاقص
نموده اثری از آنها نیافت و آشپز ما نیز اظهار نمود که یکی از دوربینهای ما چند پارچه ظروف دیگ ما پدید گشته اند در بین بین یکی از بومیان
که یکقبضه تفنگ ما را دزدیده بود کیسه آمد و بآن انگاه از تقصیر خود تحاشی و تجاهل کند یا در استرداد آن مسامحه و تکاهل نماید از ایکسان با پس دادن
از مشاهدهٔ این حال مسئله را ملتفت شده با رئیس آنجا عت قرار دادیم که طرفین در قایقهای خود سوار شده معاملات را روی آب بجا آوریم و تمام صغار
عقیدهٔ مرا پسندیده رای مرا اختیار نمودند

روز دیگر سفر از سر گرفتیم و جمعی از بومیان که در دو قایق سوار بودند برای هدایت و شناسانیدن ما بقبایل اطراف و سواحل پیش دست شط بما
جلو ما سیر مینمودند در اثنای راه ملتفت شدیم که آن صد قایقی که شب پیش برای معاوضهٔ اجناس و ملاقات ما آمده بودند امروز بکلی از زن و بچه خالی
و در کمین آنها مردان مسلح به تفنگ و زوبین اند در ابتدا حرکت اشیاز بیغرضانه دانسته اعتنی بدان ننمودیم لیکن بفاصله چند دقیقه بعد با شاره
بومیان دو قایقی که ما را هدایت میکردند بعجله تمام دور شدند و همانقدم دشمنان با حمله در گشتند بحدی رشد که من فریاد کردم و بهراهان گفتم صفوف
خود را بیارایند و آهسته آهسته در امتداد جریان شط کشتی رانی کنند

برای آنکه بر تمام حرکات همراهان احاطه داشته باشم پیاروزنهای ورق گفتم صبر کردند تا سایر قایقها جلو افتادند و خودمان از عقب آنها
روان شدیم ز هر قایقی دو نفر و از قایق لدی آلیس با من سه تن تفنگهای خود را گرفته دو ساعت تمام قایقهای بومیان را که بسرعت از جلو ما میگذشتند
گلوله باران نمودیم در این اثنا قبیلهٔ تازه سر رسید در تعاقب و ستیز با آنها انباز گردیدند و در آنان اثر قدری بعد از تعاقب ما منصرف
شده عنان عزیمت بسوی قبیلهٔ خود منعطف ساختند بومیان پیاکیوا نا قایم مقام آنها شده بهمه جا با ما میجنگیدند تا بسرزمین طایفهٔ دیگری
رسیدیم اهالی آنحوالی نیز بنوبت خود سر در پی ما نهاده میخواستند یکی از قایقهای ما را متصرف شوند مختصر آنکه در حین عبور مکرر مجبور میشدیم که پاروها
گذاشته تفنگها را برداریم مانند اشخاص از جان گذشته با بومیان جنگ در پیوندیم تا آنکه بالاخره سه ساعت بعد از ظهر آخرین ورق وحشیان
دست از تعاقب برداشته و ما مجدداً بسوی جزایر روان شده خود را پنهان نمودیم

روز چهارم بهم فوریه در میان سنگهای عدیده که جزایر را از یکدیگر منفصل میساختند راه گم کرده و قبل از آنکه ملتفت شده تدبیری کنیم در وسط

مجرا نیکه بیاحل راست میرفت گیر کردیم در اینجل قبیلهٔ معروف قوی و معتبری سکنی داشتند و قبل از وقت باشنیده بودیم که آنها مردمانی
بسیار شرور و مغرور بوده در فن تجارت داد و ستد مهارت کلی دارند باید آنکه اینجماعت بیاوضه و معاملات عادت دارند خود مارا نباخته
دادیم که بتوسط بعضی تعارفات بدون آنکه پائی در بیان آید ما را رخصت عبور خواهند داد آما افسوس که اینجا نیز چون دفعات گذشته حدسمان
غلط و تدبیرمان بخطا رفته بود بزعم او از طبل و شیپور جنگ که بومیان قبیله را از رسیدن ما اخبار و شیاز اینجا ربه ما احضار میفرمود نخواستم چنان
موقع مساعد و مقتضی را از دست داده موضع جغرافیائی آنجل عدد را معین نکنم (چه تصور کنید که روز قریب بظهر بود و آفتاب هم در کمال جلا و
درخشندگی میدرخشید و وسعت نقطهٔ در آن محل کافی و برای اجرای عمل رصاد سطح آن بنهای آرامی و صافی بود) بالجمله بتوسط آلات نجومی
معلوم نمودم که آن مکان در ۵۰ ۱۰ عرض شمالی ۲۱ طول شرقی واقعست و پس از انکه آلات هندسی خود را جمع آوری کرده بجای خویش
گذاشتیم پذیرائی بومیان را مهیا کشتم و با خویش قرار دادم که اگر بقصد جنگ و ستیز پیش آیند اشیاز ا بضرب تفنگ و شمشیر تیز جواب دهم
و چنانچه از در صلح و صفا در آیند آنها را تحفه دهد اینجا بخشیم همینکه از جزیرهٔ اوتس که تا آنوقت از کنار آن سیر میکردم دور شده در امتداد جزیانیکه
ما را بسوی مکان مانگا رابا میبرد داخل شدیم شصت و سه فروند قایقهای سبک تند رو و قشنگ بومیان جلو آمده راهرا مسدود و عرصه را با
تنگ نمودند بعضی از ایشان بواسطهٔ زروزیور یکه از برنج ساخته و بخود آویخته بودند خیلی قابل ملاحظه و تماشا بودند ولی عموشان کلاهی
از پوست سفید بر سر و پوستین کوتاهی از همان جنس در بر داشتند و رؤساشان لباسهای سرخ رنگین از پارچه های کلفت پشمین بر قالب
داده زیب پیکر خود نموده

همینکه بومیان به سیصد ذرعی ما رسیدند توقف کردیم و من یکدست بگیوار پارچهٔ قرمز و با دست دیگر بگلولهٔ مقتول فلزی بر داشته با بشان اشاره
کردم که قبول صلح نموده بیایند آنها را از ما وصول کنند در جواب وحشیان سه عدد از تفنگهای خود را که با چهار پاره پر کرده بودند بسمت ما
خالی کرده چهار نفر از خدمهٔ کشتی من و یکنفر از پاروزنهای یکی از قایقها را مجروح کردند از ملاحظهٔ اینحال قریب یکصد نفر از وحشیان که در کنار
شط جمع شده بودند بنای شادی و قیل و قال گذاشته از نصرت و ظفر رفقای خود اظهار خوشنودی و مسرت کردند ما نیز بسبک معمولی و معین
خود صفوف را آراستیم و قایقها را در امتداد جریان بحال خود گذاشته هر چه آلات جنگ از لول و تفنگ داشتیم گرفتیم و با بومیان
مشغول جدال شدیم اینواقعه در حقیقت جنگ گلوله در مقابل چهار پاره بود اغلب تیرهای بومیان بنشانه میرسیدند ولی خوشبختانه
تیرهای ایشان در جدار محکم کشتی و قایقهای ما چندان تأثیری نمیکردند و رخنه و شکستی بر آنها وارد نیاوردند خلاصه پس از دو ساعت گیر و دار
که کار خیلی بر ما سخت شده بود و گمان نمیکردیم توانیم رخت از آن ورطه بیرون بریم عاقبت فیروزی ما را روزی شد و تفنگهای ته پر بیل افکن ما

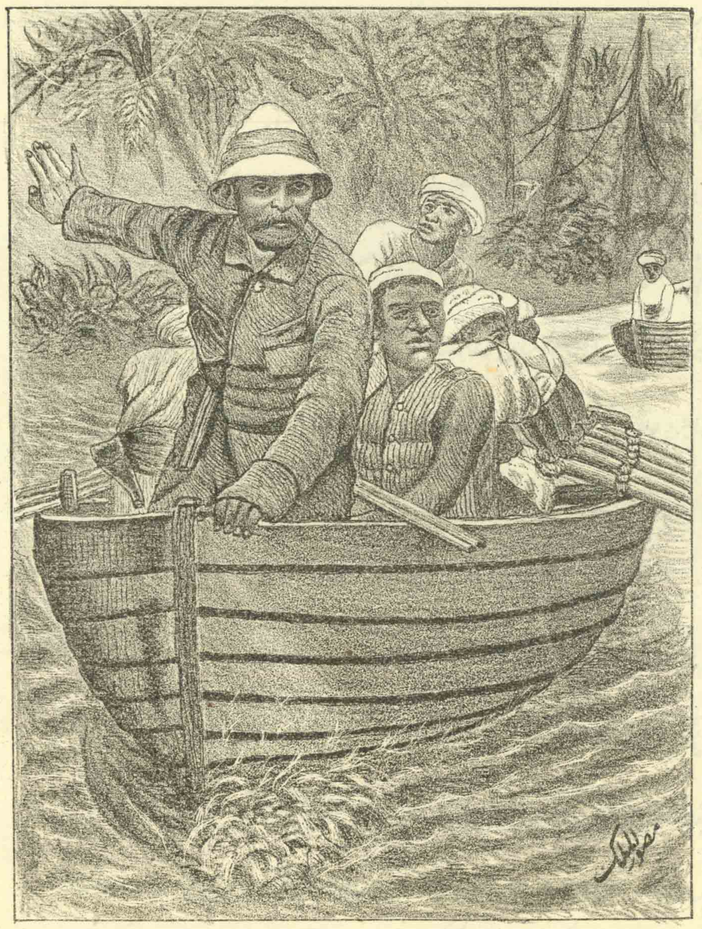

استانلی در حالت دفاع

بر تفنگهای کهن سنگی و شمخالهای دگلی بومیان غالب آمد این جنگ از بعد از ظهر تا نزدیک غروب آفتاب طول کشیده بود و در اینوقت ما از کشتی
رانی زیاده از شش میل مسافت طی کرده بودیم و ضمنا دو فروند از قایقهای بومیان را هم بتصرف آورده بودیم فقط یکساعت محض
حمایت یکدسته از قشون که بنحو استند بزمین فرود آیند توقف کردیم و اشان یکی از قرای بومیان حمله برده از اطعمه آنش نمودند همینکه شب
سر رسید و ظلمت جهانرا فرو گرفت عساکر ما از جنگ غنوده آهنگ ظفر سرودند و بعد بقایقهای خود سوار شده در آن دل شب از کشتی رانی پایدم
تا بجزیره رسیده در آنجا منزل نمودیم و این محاربه بنی یکمین و قبل از آخرین بود که در روی شط عظیم ما را با بومیان تصادم روی داد
چهار روز علی الاتصال بدون آنکه بومیان ما را به بینند و از حال ما واقف شوند در کنگه ها و معابر بومیان خزایر سیر کردیم و در اینمحل شط خیلی پهناور
بود و از پنج تا ده میل عرض آن بکمان میرفت در ناحیه موسوم به ایکا که قبیله آرام و تجارت پیشه در آنجا مسکن داشتند بعضی دوستان پیدا
کردیم و با چند تن از پادشاهان عدیده آن سامان عقد مودت بسته اطلاعات جدیده حاصل کردیم اهل این قبیله از تمام طوایفی که تا اینزمان
در افریق ملاقات کرده بودیم با هوش تر و مهمان دوست تر بودند و از آنکه نکو ببعد دیگر هیچ لشکر و قشونی ندارد غربت ما کمتر دیده و ما را اغبور
شمرده مانعت نکرد و هرچند که گاهگاهی از گوشه و کنار بعضی بومیان بر عادت فطری و تفرجیلی شان نسبت بخارجیان چند تیری بطرف ما خالی
میکردند لیکن از آنجا که کسی از ما مجروح نشد ما نیز اغماض کرده چشم از سوء رفتار اشان پوشیده بقصد آزارشان نکوشیدیم بقول یکی از
همراهان که طبیعتا هزال و مذله گو و لطیفه دان و نکته جو بود (در این سفر بعوض غله و حبوبات غذای غالب ما گلوله و چهارپاره بود)
شش میل پائین تر از محل ملاقی رود کوانکو در رودخانه که از نیانکوئی بانظرف ما در امتداد آن سیر میکردیم و من آنرا
لیونگستن نام نهاده ام جنگ سی و دومین و آخرین با بومیان واقع گردید ما در جنگل برای تهیه چاشت اتراق کرده بودیم و همراهان بجمع آوری
هیزم و افروختن آتش مشغول شده بودند که ناگاه چند تیر تفنگ از میان تنه ها و علفها خالی شده و ده نفر از کسان ما مجروح و زخمی گردیدند چون تمام
آنحدود را جنگل انبوهی پوشیده بود ما هیچ جا گمان آنکه قبیله در آنجا سکنی داشته باشند نمیکردیم و منتظر هیچ سانحه نبودیم خلاصه تعجیل تمام اسلحه برگرفتیم
و جنگ حقیقی در میان جنگل وشه در پیوستیم آخر الامر کار بمقاتله سینه بسینه منجر شد و پس از اندکی زد و خورد بدون آنکه هیچ یک از طرفین فاتح و مظفر
شوند از جنگ دست برداشتند در اینواقعه فقط صرفه بردیم آن بود که دیگر کسی بسروقت ما نیامد و ما چند روزی بفراغت در اردو آسودیم
چنانچه فوقی ذکر نمودم این جنگ سی و دومین و آخرین ما بود مقصود من در اینجا از کلمه جنگ مخصوصا دفاعی است که میان ما و بومیان کار بردو
تیر و گلوله و سنگ کشیده بود والا مواردی که بواسطه صبر و حوصله و متانت بیشتر از گیر و بومیان جسته بودیم بمراتب افزون و از حد حصر بیرون اند
اندک زمانی بعد از آنکه از نیانکوئی بسیرون آمدیم چون خصلت اغلب همراهان را دانستم که نظر به قوت و تسلطی که ما را بود وقت را غنیمت دانسته

طمع در مال بومیان خواهند نمود آنگاه را بهمه اطمینان ساختم که اگر کسی از آنها احدی از بومیان را بیازارد یا بدون رضایت و دادن پول اخذ

مال بیچاره را روا دارد بدون ملاحظه و تسلیم کارگذاران آن محل خواهم کرد تا موافق قوانین خود که غالبا قتل یا غلامی ابدی است او را

عقوبت کنند ولی این تاکیدات من همیشه مؤثر نمی افتاد و در اینمدت جان بسیاری از کسان خود مرا که بتقصیر دزدی گرفتار آمده بودند لابد از مبالغ

خطیر خریداری کرده بودم بتفصیلیکه رفته رفته بهمین علت مکنت و اموال مرا قلت فاحش دیداد و محض صرفه و خیره مجبور شدم که جیره همراهان را کم

در این نگذرستی شدید با وجودیکه خود همراهان میدانستند که دیگر به پس خریدن و دوان قاز نیستم باز دست از خام طمعی و هرزگی خود برنداشته

در ضمن عبور از ممالکی که می پوییدیم از ارتکاب بازار بومیان و غصب مال ایشان اجتناب نکردند ولی من دیگر بیش از این اغماض و تحمل را جایز

ندانسته آنها را بروسای بومیان می سپردم و پس از آنکه پانصد شش نفر اینطور رفتار کردم سایرین متفق کار خود شده دیگر در مزاحمت بومیان

اصرار نکردند

در اینجا لازمست که مطالعه کنندگان از تقصیر بزرگی که بسیاری از بومیان سواحل کوانکو و کونگو برای من ارتکاب کرده بودند مطلع نمایم

این بومیان ساده لوح که بهیچوقت در عمرشان چیز نویس و کتابت و کاغذ ندیده بودند چون میدیدند که همه روزه من دو سه ساعت مشغول نوشتن

و ضبط وقایع مسافرت و تحریر روزنامه خود بودم رفته رفته مرا سحاری جادوگری حمل نموده و چند قبیله با هم متفق شدند که همان سفیدجادوگر

کسانش را قلع و قمع نموده شتر او را از سر مملکت و هموطنی خودشان دفع نمایند در اینصورت سولی نزد من فرستادند که اگر آدم سفید میخواهد به سلامت

برود باید فورا سحرنامه خود را تسلیم کند تا ما آنرا بسوزانیم والا با او جنگ کرده بزور آنرا ستانیم از آنجاکه دفتر من خیلی گرانبها و قیمتی بود چندین

نفر جان خود را بر سر آن قربانی کرده بودند لهذا راضی نمیشدم که بعث آن گنجینه پربهارا به بومیان بوالهوس دهم تا آنرا بسوزانند در این ضمن که متحیر

و سرگردان بودیم و نمی دانستم اشیا را چه جواب بگویم بیادم آمد که در جزو اسباب یکجلد دیوان شکسپیر چاپ شاندوس دارم که تقریبا ده دوازده

مرتبه آنرا مطالعه کرده ام و همه جا در بین اینمسافرت طولانی در اوقات بی کسی و تنهائی مرا همدم و انیس بوده بکرات در مواقع پریشانی زنگ غصه

از آینه خاطرم زدوده لاعلاج آنرا پیدا کردم و به بومیان جنگجو نشان داده از ایشان سوال کردم که آیا این همان چیزیست که شما میخواهید همه گفتند

بلی چون دیدم که تدبیرم سودمند افتاد و آن بومیان فریفته تدویر من با کمال تاسف دیوان شکسپیر را وداع کرده به بومیان دادم و ایشان همانجا آتش افروخته

آنرا در مقابل چشم من بسوختند پس از صورت دادن خیال خویش آن بومیان با اندیشه که همه سنگین و غضبناک بود یکمرتبه شکفتند و بنای شادی

و سرور گذاشتند چه خیالشان آسوده شده بود که دیگر از نکبت و بلا رسته اند و زن و بچه و مواشیشان از خطر ناخوشی و زحمت جسته اند و همه عادتا

من رطب اللسان شده با آواز بلندی گفتند (که انسان سفید نیکی و مروت با آب و گلش سرشته و از فرط خوبی و رحمت مانند فرشته است)

از این تاریخ ببعد روزگار پرصدمه و سختی بمارو آورد که در مقابل آن شدائد عبور از ده میل اراضی بومیان آدمخوار و تحمل اذیت و آزار شانرا

نسبت نمودی نبود چه ایام خنک و بدنبی و روزهای بحلی و سختی که در اینمدت کشیده بودم ممکن است که پس از چند سال راحت و خوشگذرانی از یاد ما

محو شود لیکن شهور پرتعب و رنجی که در عبور از آبشارهای شط کونکو بسر آوردیم محالست هیچوقت فراموشمان گردد زیرا که در اینمدت پرعسرت

هر روز گرفتار مخاطرات و مصائب تازه میشدیم و هر ساعت دچار اشکالات بی اندازه می گشتیم که نتیجه آنها جز مرگ و ناامیدی و اسف

چیزی نبود

تا اینوقت که تقریبا هفتصد و چهارصد میل مسافت طی کرده بودم مجرای شط کونکو تقریبا رفته رفته تضییق یافته از میان دره های عمیقه و تپه های رفیعه

و از مواقع کوههای مرتفعه پرجنگل گذشته پیچ و خم زیادی حاصل میکرد و چندانکه عرض رودخانه ناقص میشد سرعت جریان آب متدرجا اشتداد

مییافت و بعضی جاها که زمین پستی و ناهمواری داشت منابع دریاچه مانندی تشکیل میداد که تا چشم کار میکرد تودههای آب بود که روی هم متراکم

شده امواج عظیمه احداث میکردند و سطح آنها گاهی چون سطح دریاهای طوفانی متلاطم و ناصاف و زمانی چون شیشه مذاب آرام و شفاف بنظر

می آمد بعضی جاها نیز از روی سنگها و بندها البریز شده با صدائی چون صدای آبشارهای متعدد احداث میکرد که چون مستان کف بر آورده و خروشان

بود در پیچ دیگر آبهای آن در گردابهای بیشماری از تخته سنگهای عظیمه که سراز آب بیرون آورده بودند میجوشیدند و بچندین شعب معظمه

مجاری مختلفه احداث میکردند که از تصادم و تلاقی آنها بیگدیگر گردابهای مهیب صورت می پذیرفتند بطوریکه پی در پی هیئت مناظر مختلفه

و غیر منظم این شط با شکوه معظم تغییر میافت همان قسم نیز متدرجا فریاد نالهٔ خروش امواج چون کوهش چون پروم اهل نغم تبدیل و تحریر

پیدا میکردند گاهی از آنها آوازی چون صدای امواج دریا که بکلوگشتی تند سیری متصادم شوند شنیده میشد و گاهی مثل آنکه در ضمن جزر

و مد آب دریا به سد اطراف بندرو تپه های چوبین محل فرود آمدن مسافرین بخورد خروش بگوش میرسید و بالاخره بعضی جاها غرش امواج شط

بدرجه شدید و بلند میشد که گوش شخص مسافر گرد تمام کوه و دشت از غلغله و انعکاس آن متزلزل میگشت یکروزی که با سوندی ترسو و متعصب

از قلاب مرتفعی که شط از وسط آن عبور میکند میگذشت بهنگامه به نزدیکی تخته سنگ بزرگی رسید که از بالای آن امواج پائین میریزند گوشهای

خود را استوار گرفت تا آن ولوله و شور و همهمه نفخ صور را نشنود و بسرعت هرچه تمامتر از آنجا فرار کرد تمام آن مدتی که بصعوبت و عسرت

بدستوری که ذکر آن گذشت مشغول سیاحت این شط عظیم بودیم و تقلا و تلاش مینمودیم که راهی پیدا کرده کاری از پیش ببریم و از حد

آبشارهای متعدده یکه زیاده از ۱۸۰ میل ممتد میشوند بگذریم مثل آن بود که ما در میان تونل یا مابر زیر زمینی زندگانی کنیم که قطارهای سریع

راه آهن پی در پی از آنجا گذشته و تمام فضای آنجا را از صدای خود پر کرده باشند هر وقت که این معبر پرخطر را با سطح صاف و آرام شط

می‌شنیم که از میان خلجهای اورکا و گورو رو عبور میکرده و مابدون اشکال و زحمتی در روی آن سیر میکردیم و از مشاهدهٔ درختان قوی و مناظر طبیعی طرفین آن حظ میبردیم عظمت خیره و جهان پیش چشم تیره میگردد

از این ببعد دیگر احتمال نمیدهم سیاح تازه تقلید کند و از سر نو بفکر عبور از این آبشارها افتد زیرا که از اشخاصی که بگذار شات ما واقف و مطلع اند این نوع اقدامات مستبعد است و اگر هم کسی مقصدی شود بی عقلی و بیباکی خود را ظاهر نموده چه هر شخص سیاحی که پس از این نواحی بگذرد بومیان منحص عبرت دامنه‌های مرتفعه که با بقوت بازو و کدیمین و عرق جبین قابلهای زمین خود ما نزا که هریک سه چارزن و زن داشتند از بالای آنها میکشیدیم باو نشان خواهند داد و کنده و درختهائیکه ما انداخته و از آنها قایقها ساخته ایم باو خواهند نمود و نیز محل محلی که تقریباً بکجکیل راه ترش کردیم و بجای سبدهای پر خاکی که سربازان برای خندقها بکار میبرند دراعاق و تجویفات و فواصل دره‌ها و تخته سنگها انباشته از روی آنها گذشتیم باو نمایند و او را بمواضع عمر انگیزی که هنوز خاک آنها از خون همراهان دلیر من نم است برده و بتفصیل محنت و مصائب من و یارانم برای او نقل خواهند نمود و بالاخره شاید او را تماشای آبشار سهناک بدایت کنند که رئیس سفید بی باک و عجائش در آنجا گیر کرده و زور و قوش و اثر کون شده ماده امیکه دوستانش با دیده‌های حون دو حیحون در اطراف شط ایستاده و میدیدند آن جوان برگشته بخت از بالای آبشار در غلطید و ابدالدهر از چشم جهانیان و نقاش نهان گردید

من فکر نمیکنم که هیچ سیاحی دیگر تقلید ما را نخواهد کرد و تحمل این صدمات و مشقات را نخواهد آورد خود ما نیز هم چنانچه قبل از وقت از اشکالات و موانع سخت نیفرآگاهی پیدا نمیکردیم هرگز انجام این شغل پر زحمت را گردن نمیگذاشتیم بیشتر باعث و علت گمراهی ما عدم صحت نقشه نوکی بود و اطلاعات بومیان نادان هم که ندرتاً از مسکن خود بیرون میروند بر سرگردانی ما افزودند کاپیتین نوکی روی نقشهٔ خود در مشرق بلا بطول ۱۶۰ شرقی بیش از یک آبشار از آبشارهای بلا چیلی فاصله ندارد و با وجودیکه اسامی غالب دهات و قرای مجاور حول و حوش در آن مندرج است لیکن ابداً اشاره به آبشارهای مذکور نشده و از اینجا معلوم میشود که سیاح مذکور قبل از رسیدن باین تنگه آبها از ساحل شط دور شده و بقیه راه را نارود کوا نگوا در روی خشکی پیموده خیلی جای افسوس است که نقشهٔ نامی که دارای اغلاط بین محسوس است بطبع برسد و بیکجا کس مقصد و منظور آن نشود خلاصه من همینقدر میگویم که پائین تر از این آبشار منحصر الوجود زیاده بر سی آبشار بزرگ و کوچک دیگر موجود است و چنانچه احوال یکی از نواحی مجاور آنها بر سیاح مذکور منکشف و معلوم شده بود یقیناً محل و موضع تمام آنها را در نقشهٔ خود مرسوم مینمود

از تلفات مالی و جانی که در این مسافرت بما وارد آمد باید سیاحان آینده را توفیق بصیرت حاصل کرده بر خود متحتم سازند که بعد از این در نقشجات و روزنامه وقایع مسافرات خود شان بجز از آنچه بچشم دیده اند ذکری نکنند و الی نبوده تا آنکه اگر مجبوراً باندراج بعضی اطلاعات مسموعه محتاج

میشوند اقلاً ما بین انکه که شخصاً دیده و گردیده اند با جائیکه فقط روایتاً شنیده اند امتیازی بگذارند

در واقعه سابق الذکر از روی ملاحظات و تفحصات بچو فهمیده بودم که در نزدیکی آبشار منفرد نوکی هستیم و چون خم داشتیم که بزودی بان میرسیم و زحمات ما بهمانجا ختم خواهد شد در حرکت تعجیل کردیم لیکن همینکه از آن گذشتیم بومیان ما بگفتند که قدری دورتر دو آبشار دیگر واقع اند و پس از آنکه از آنها عبور کردیم باز آبشارهای دیگر برای ما مهیا میباشند و همچنین همه روزه آبشارهای تازه بما ثمره میدادند تا آنکه بالاخره پس از پنج ماه عسرت و مشقت و بکفر از و پانزده نفر بومی آبشار ارتیلا رسیدیم و چون شنیدم که هنوز پنج آبشار دیگر باقی مانده دیگر طاقم طاق و حوصله‌ام بآخر رسیده و از شدت نا امیدی فریاد کردم که دیگر کشتی را نمی‌رانم پس است از این پس از روی خشکی حرکت خواهیم کرد همراهان امر کردم کشتی و قایقها را از آب بیرون آورده از تخته سنگهائیکه طراف ارتیلا را احاطه نموده بودند بالا کشیدند

تجار و سیاحان قبل از ما از بس بکجکرانان این سامان تعارف و پیشکش داده بغایت آنها را طماع و بدجلت کرده اند همچنین وقتیکه ما بانجا رسیدیم این سلاطین پر آزمار ا پیش باز نمودند و بدون مقدمه از ما زبان خودشان توقع داشتن (یعنی سوغات) کرده و گفتند که میباید قدری پارچه و زنجیر باشیان بپردازیم من در جواب گفتم که ما مردمان بی بضاعتیم و استطاعت پیشکش و سوغات دادن نداریم و نمیدانیم که تو انیم خود ما را بدریا برسانیم و اگر نجا هیم اندکه و شیشه آلات نا زا بدل سوغات و تحف صرف کنیم بعد در راه از گرسنگی تلف میشویم از این جواب ما صورت رنجشی بافتند و روی ترش کرده بما گفتند که حکام شما باید این چیزهائی که خواسته ایم بما بدهید والا ..... در اینجا کلام ایشان را قطع کرده با کمال خشونت و تغیر بانها گفتم که در کشتی شما نخرج من نمیرود و یاوه گوئی و بیرزه سرائی هم صرفی ندارد بهمین آن از اردوی من بیرون روید و برای ما آذوقه و ماکولات آورده در عوض آنها هرچه میخواهید از ما بگیرید حضرات چون دیدند که حریف زور آزما نمیشود تدارک کاملی برای ما تهیه دیدند و معادل آن پارچه و شیشه آلات از ما گرفتند

یکی از سلاطین مفلوک که از رفتار ما زنجید و سلوک ما را بر خود نپسندیده بود قشون خود را کرد آورد تا مخض انتقام ما را از عبور بآبادی خیال خود را انجام دهد اما همینکه دید عساکر ما صفوف خود را آراسته و حاضر پیکار ند خشم و غضبش مبدل بصلح و صفا شد با ما آشتی کردیم و پس از رد و بدل بعضی هدایا تعارفات از یکدیگر جدا شدیم

در اینوقت بود که چند قاصد از پیش رو انه کرده از روزگاریکه در آمبو ما تقول و بیان جنوب آبشارها در بوتا اقامت داشتند استعلام گماشت و اعانت نمودیم از جوشجتی رفعه جات با بسیو موتاوکا و مسیو ماترین وکلای مسیو ماتن و مسیو کوکس تجار معروف لیورپول رسانده بودند و این اشخاص بلند همت کمال همراهی محبت نموده در موقعی که تمام از گرسنگی نیمه جان و آرزومند نقمه نان بودیم نقدی ماکولات و مشروبات

گوناگون برای ما فرستاد که از شادیه آنها عقل از سرما پرید و تنگدستی و عسر اهل اردو در زمان متصل بشادی و یسر گردید همراهان من که تا آن وقت زیاده از چهل بار بقصد شورش و پیکار افتاده بودند هم آواز شده بجمن دلکش حمد خالق را آغاز کرده پس از آن بستایش مردمان سفید پوست که با آسایش ایشان را فراهم آورده بودند زبان باز نمودند

پس از آن که یکروز توقف نموده و از آن ناکولات متنوع لذیذ متمتع شدیم اردو را بر چهار سوی تو بار روان گشتیم و بفاصلهٔ چند میل دور زبانکال خوشحالی بجمعی از اردو پایان بهاجر برخوردیم که همه با سبدهای پر از اطعمه و اشربه باستقبال آمده بودند چند قبیله و مظفر این اشخاص خوشبخت که خوراک و پوشاکشان منظم و اسباب تنعمشان از همه حیثیت فراهم است با پیکر شکسته و حالت خسته من مباغات داشت در صورتیکه تمام نیروی قوی هیکل و عظیم الجثه بودند و پوستشان از فرط سلامتی چون برگ گل مینمود جزء و عاکر اردوی انگلو امریکن را که تمام نیمه زحمت کشیده و گرسنگی خورده جز پوست و استخوان چیزی نمانده تمام دنده ها و اضلاعشان از زیر جلدشان بیرون بودند

این بود مجمل و مختصری از شرح وقایع مسافرات و سوانح و اتفاقاتیکه در ضمن سیاحت نیمه غیر معلوم افریقا و پیمودن بیست هزار میل مسافت از زنگوبار تا اقیانوس اطلس برای ما رخ نموده و نقداً تا آنکه اطلاعات مفصل و مشروح من بشما برسد میتوانید از اینرو بر کم و کیف جنگ و پیکار با بومیان آدمخوار و جدوجهد در نهضت بسیار تهتن و تربیت و حوصله و طاقت ما در عبور از نواحی پر آشنا و ناآشنا و واقف شوید و از حالات پر ملالت ما در آنوقتیکه از صدمات آفات بومیه همواره خاطر ما مضطرب و پریش و از وفات یاران عزیزمان همه افسرده و دلریش بودیم آگاهی حاصل نمایید در آخر حتی الامکان از ناخوشی و بیماری و ناسازگاری بعضی که بکلی از رفقای ما رخت تحمل و معلول نموده اند کمتر منقول و اشتم و از زخمات و صدماتیکه در این طول زمان قوی و توانای ما را بپایان آورده و قبل از وقت ما را پیر و از جان سیر نموده را بیشمار یک از هزار نگاشتم چه میترسیدم که بطور اجمال عرض حالی کنم و شما را بزحمهٔ از مصائب و مخاطراتیکه در جستجوی این آفاق بعیده و ممالک بعیده ما را روی داد آگاهی دهم مختصری از جنگ و ستیز و دفاع و گریز با بومیان بیرحم و حیله و وحشیان خونخوار پر فساد و کینه مخص بصیرت خاطر شما حکایت کردم تا عبرت بریده که چگونه انسان قوم دون آدمخوار ما را چون حیوانات بیچاره و زبون فرض نموده همه جا ما را دنبال میکرده و خیال داشتند این طعمهای لذیذ را بچنگ آورده تکه تکه خود کنند و بیرحمانه با تیر و قلاب سنگ و تیر کمان و گاهی هم با تفنگ بجنگ ما می آمده و بعضی اوقات در اطراف اردوی ما خفیانه دامها و شبکها می گسترده و چاههای چوبین ژرف بر آورده بزمین فرو میبرده تا اگر سربازهای ما بقصد تعاقب آنها بخواهند از اردو خارج شوند در آن تله ها و دامها افتاده اعضایشان مجروح و چاک چاک و از تأثیر زهر هلاک شوند

از هر طرف که روی آوردیم اجل در کمین بود و وحشیان با چشمهای خشمگین سینه های ما را هدف نموده و بادلی پر کین همواره مترصد بودند

که اگر ما خطا و خطی کنیم یا در محافظت و محارست خود کوتاهی و تغافل نمائیم موقع را غنیمت دانسته بر ما دست یابند و کام خود را حاصل نمایند لیکن چون ما نیز آنشب که از چنگ ایشان جان بدر نخواهیم برد با کمال جرأت و جلادت آنی از حراست اردو غفلت نکردیم و آنها را فرصت و مجال اجرای خیال خود ندادیم

در ضمن این گرفتاریها و عوارض ناگوار این روزگار پر محنت و مشئوم چنان نبود که بکلی از فایده و جانی بی بهره و محروم باشیم بلکه در این میانها گاهگاهی از ظهور ایام امن و امان کام جان ما حظ و انبساط کامل حاصل میکرد از جمله فردای یکروز که با قبیله جنگجو و خونریزی که همواره با ما در حال جنگ و ستیز بودند مصالحه نموده و مال آنها را بغارت میبردند جنگ نخی کرده آنها را شکست داده بودیم همینکه قبیله مغلوب صدای طبل و شیپور پیشقراولان ما را شنیدند تمام خانه های خود را گذاشته بطراف ساحل آمدند و جنگیان دلیر قبایلهای خود سوار شده ما را پیش باز نمودند و با آواز بلند کلمهٔ سن نه سن نه یعنی صلح صلح را مکرر مینمودند از استماع اینکلمه مقدسه تمام تفنگها را زانداختیم و با کمال وجد و شادی بپذیرائی این میزبانان عزیز پرداختیم از مشاهدهٔ برخورد ما با ایشان سوانحی و حشیانی که در طراف اردو جمع آمده بودند مرتفع شد و همگی با آنها نیز با رفقای خود متفق گردیدند بقسمیکه بعد از آنکه همه از صدا افتادند و سکوت اختیار نمودند تا مدتی صوت سن نه سن نه که در جنگلهای اطراف پیچیده بود شنیده میشد

خلاصه در نزدیکی جمعه قبیری که در سر راه جمع شده بودند از کشتیها بزیر آمدیم و چنگیان دلیر را که در قایقها سوار بودند نزد خود خواندیم این جماعت بواسطهٔ حسن وحشتی که در انیوقت بر آنها مستولی شده بود زیاده بر پنجاه مستحفظ نزدیک نشدند اما دو زن از قلهٔ سنبه با کمال چستی و چالاکی در زورق کوچکی جسته بجانب ما آمدند و قایق خود را پهلوی سفاین ما مهار کرده بکنار آمدند و با بی پرخنده ما را سلام خوشآمد گفته قدری شراب نخل و دو قطعه مرغ بسیار بما تعارف کردند از مشاهدهٔ این حال چنگیان پر دل که از جبن و کمروئی خود خجل و منفعل شده بودند نیز بهیجان آمده زورقهای خود شتابزده که هریک دو برابر سفاین ما طول داشتند نزدیک بورق آمدند و زنان را با مال و غرق کنند آورده پهلوی قایقهای ما قرار دادند و با ملحق شدند چیزیکه بیشتر در آنروز مایهٔ بهجت و خرمی و دلگرمی من شد همانا مشاهدهٔ سیمای مهربان و خیرخواه آن زنان و نظر زورق محترشان بود که پس از آنهمه مصیبت و محنت با کمال دوستی و راستی بسوی ما آمده و ما را مژده صلح و آشتی دادند

چون در قایقهای جنگی قبیله نظر افکندم با کمال خوشوقتی دیدم که در آنها اسباب اتیر و تفنگ و سایر آلات جنگ یافت نمیشود و همینکه بدقت تفتیش بومیانی که ما را در میان گرفته بودند شد معلوم نمودم که ایشان نیز تمام بی حربه و فارغ از خیال نزاع و ستیز بوده از این اظهار یگانگی و یکرنگی آنها نسبت بما خوشگمان خیلی استمنان حاصل کردم در این اثنا یکی از قایقهای بزرگ را دیدم که بعجله تمام بساحل برنده و از آن از سبدهای پاتات و قطعه های شراب مملو نموده عجلات آشنائی کنان و پای کوبان با اردوی ما مراجعت نمودند و آن قوم که ما کولا را بمن و همراهانم قسمت کردند از این اظهار

مهربانی و محبت فوق العاده بومیان خیلی حیرت نمودم و چون از ایشان سئوال کردم که چگونه با وجود بعیت و خونخواری قبایل بجوار که روز پیش سه مرتبه توانایی با ما پیکار کرده بودند مردم این قبیله باین اندازه از ما پذیرائی و احترام می کنند در جواب باگفتند که روز گذشته چند نفر از آنها در نزدیکی جزایر وسط فقط مشغول صید ماهی بودند و از استماع آواز طبل و شیپور قبایل سواحل که همسایگان نزدیک و دور خود را بجنگ ما طلبیدند بگوشه نهان شده و ما را دیده بودند که ابتدا از درِ موالات در آمده با نها پارچه و شیشه آلات تعارف کرده بودیم ولی وحشیان اظهارات دوستانه ما را پذیرفته ما را مجبور بتیر خونریزی کرده بودند و تفصیل ذیل بعینه ترجمه نطقی است که یکی از بومیان برای ما بیان کرد

(این اشخاص همیشه با ما در جنگ و جدال اند و غالب بیهانه آمده اموال ما را بتاراج میبرند و بدنخانه چون بعدت از ما بزرگترند با ایشان برابری نمیتوانیم کرد امروز صبح زود وقتیکه شما از جزیره که شب پیش در آنجا بسر برده بودید خارج شدید ما اتفاقاً قایقی کوچکی که حامل یکنفر کنیز و یک طفل باقدری پاتات و شراب نخل بود بسر راه شما فرستادیم اگرچنانچه شما اشخاص شریر و مردم آزاری بودید بزور آن قایق و محمولاتش را متصرف شده اما چون دیدیم که بدون تعرض شدن از پهلوی آن گذشتید و کلمه سن نه را تلفظ کردید فهمیدیم که شما مردمان بی آزار و مهربانی هستید علی الاکثر دشمنان که همراه داشتند با شما بحکیم دوستی شما را اختیار نمودیم)

باستثنای وقاتیکه عجلات غافل و ناگاه بومیان را فرصت اظهار دوستی و مودت نمیدادند و لاعلاج محض دفاع جان و مال مجبور بنزاع و جدال میشدیم غالباً در هنگونه مواقع طریق صلح و صلاح را از دست نمیدادم و بسیاری از موارد در نظر دارم که همین مسلک و وسیله و حالت صبر ما را از مخاطرات بزرگ رهانیده و سوء ظن و بغض وحشیان را بطرف نموده کینه و خصومت آنها را بتبدیل بدوستی و محبت نمود چنانچه بسیاری از قبایل وقتیکه میخواستیم از نزد آنها برویم التماس و استدعا میکردند که مجدداً بایشان باز گردم و دل بمفارقت من راضی نمیشدند تا مسافات بعیده را مشایعت مینمودند و بعضی دیگر که آرزومند ملاقات برادران بسفید خود بودند طلسمات و اصنام خود را نزد من آورده مرا با نها قسم میدادند که چون نزد سلطان خود رسم ایشان را آگاهی دهم که چقدر برادران افریقائیشان مشتاق برادران و ملاقات ایشان و تا چه اندازه مایلند که با آنها معامله و تجارت نموده عقد اخوت و آشتی در پیوندند یکی از سلاطین بلند همت که بر سیاحان ساحت افریقا واجبست قبل از دخول در صعوبات و گفتگو از دوستی و امین شود بقدری با من ملاطفت و مهربانی کرد و بطوری از من پذیرائی و نیکوئی نمود که مادام العمر عرق محبت و راهین

شت او خواهم بود

فصل بیست و هشتم

در مراجعت بزنگبار

در ورود بساحل غربی افریقا ستانلی و بازماندگان قافله اش بی اندازه مورد تهنیت و تبریک شده و اروپائیان آن سرزمین هریک بفراخور حال خویش سعی کردند که نجوبترین وجهی از ایشان پذیرائی و ضیافت نموده خستگی و محنت فوق العاده را که در نهایت باکمال صبر و طاقت تحمل نموده بودند از خاطرشان بیرون کنند و از هر جهت اسباب آسایش و راحت آنها را فراهم آورند

بسیاری از این بیچارگان که از شدت ضعف و ناتوانی بجان آمده بودند لدی الورود بدن بیسج درد صدمه قالب تهی کردند پس از توقف مختصری در امبوما و کابیندا و پس از آن در سنت پول دو لواندا ستانلی که تعهد نموده بود رفقای سیاه خود را بوطنشان معاودت دهد با یاران خویش در واپور موسوم به ایندوستری مقام گزیده بسوی ماغه بن اسپرانس روانه گردید خبر ورود آن سیاح بزرگ معتبر بزودی در تمام اطراف و اکناف شهر کاپ تون منتشر شده و از هر طرف بزیارت او می آمدند و همه را در منزل خود دعوت مینمود و با لجمله نخواهش و روزنامه نویسان و متعلقان خود کوا از اوسئوالات عدیده میکردند و اطلاعات جدیده میرسیدند روزی در عمارت صرافخانه شهر کاپ تون مجلس عامی منعقد نمود و خلاصه تمام بیاحت خود را در حضور جمع کثیری که در آنجا حاضر شده بودند قرائت و تقریر نمود بهمه جهت سه روز در شهر نزول اقامت فرمود

در بازگشت بکشتی ستانلی احوال یاران خود را مضطرب و پریشان و خاطر همه را ملال فرا گرفته و تاثر یافت چه در مدت غیبت او ساعت بساعت اضطراب و وحشت فضای سیاه افتاده و هیچکدام کوچکترین بر دیگران سبقت خود قائمت کرده و دیگر یاران آنها مراجعت نخواهد کرد و این مردان شیر دل و سپهر و سربازان پیل افکن شیر گیر که چون تیر قدر از قلب افریقا گذر کرده بودند از فرقت آقا و رئیس خود بنای زاری و بیتابی گذاردند آنچنان

چون ببینی بر رخسار هیچون شنبلیدشان جاری گردید — از مشاهده حالت آن بیچارگان ستانلی را رقت حاصل شده و علت و لنگی

و افسردگی آنان را جویا شده و از ایشان پرسید که انچرف را از چه مأخذ میگویند و این تهمت را از چه رو با و نسبت میدهند در جواب باو گفتند که از مفارقت شما که رئیس و سرور و پیشوای ما هستید که ورت و پژمردگی فوق العاده در قلب ما پدید آمده و ما از آن دلگران گردیدیم که دیگر روی شما را نخواهیم دید خلاصه ستانلی خاطر ایشان را تسلی داده با ایشان گفت که معلوم میشود در امیدت هنوز مرا نشناخته اید و طبیعت مرا بدست نیاورده اید چه من بارها بحال گفته ام که شما را بوطن خود تان میرسانم و شما باید بدانید که من هیچوقت تخلف و عدر نداشته بعهد خود وفا خواهم کرد و نیز میگویم که چنانچه کشتی نیافت نشود که ما را بزنگبار ببرد من را هر اپیاده میآیم و تا شما را بوطنشان معاودت ندهم از شما مفارقت نخواهم کرد از استماع این مژده تمام بومیان بنای خوشحالی گذاشته و ستانلی را از جان و دل دعا گفتند

بفرمایش سیسو سولیتوان فرمانفرمای بندر کاپ یکقطار راه آهن مخصوص کاروان ستانلی را از کاپ تون به ستیلانبوش شهر کوچکی که از آنجا فاصله چندانی نداشت حمل نموده و سیاهان که تا آنوقت راه آهن ندیده بودند از مشاهده آن دژگفت شده و از روی استعجاب و استغراب

در توصیف و تعریف عزادهٔ آتشین تشبیهات بسیار کرده و اغراقات بافته بیگدلی گفتند

(حمال حبابی امینست که برای حمل اثقال محتاج به اطعمه و اشربه نیست هیچوقت ناخوش و بیمار نمیشود و هرچند راه برود اعضایش خسته و پایش از رفتار باز نمی‌ماند تب و آبله در آن تأثیر نمی‌کند و نیزه‌ها و تیرهای هر آلود بر بدن او و بر جواهر آتشین آن کارگر نمیشود خارهای نعلبان پای آن را پاره پاره نمی‌کند و در گرمای گرم بیابان قهقهرا شیر مجروح و پر آبله نمی‌تابیش و وزیر راهبر او در یکساعت می‌پیماید و بخدا قسم که از راههای بعیده نشنیده و هیچ از حرکت نمی‌آساید)

پس از آن مدتی با بستانلی کرده باو گفتند ای آقا راستی اینست که اگر این بار قصد مسافرت دیار افرنج را عازم شدی بهتر آنست که برای قطع طریق از این حمالهای آتشین یا خود برداری و عجلت خود را از معطل با حمالان ضعیف ناتوان نمائید بدینطریق میان او و آنگانی هریک به سلیقهٔ خود شرحی میداده و در مدح او را به آتشین فضلی میخوانده و از قرار گفتهٔ بستانلی در تعریف او و پایان تحدی غلو کرده که بعقیدهٔ ایشان فقط کار یکه مردان سفید جایست در آموختن آن همت نمیماند آنستکه مردگان را احیان دهند چنانکه ایشان بیان خود میکفتند (در قالب اموات قلب تازه بگذارند)

با لجمله میسیو لیوان که در جلالت محبت و ارادتش هم وزیر و زنبت به بستانلی زیاد میشد محض اظهار خدمت قرارداد که او را پوراینده و تشریفی کما بیش دفعتاً بشهر کاپ تاون برود و تغییر سیر داده بستانلی و همراهانش را بزنگبار برساند و از تعقیب بستانلی بدون آنکه مجبور شود پیاده رفتای خود را همراهی کند توانست بعهد خود وفا نموده آنها را صحیح و سالم بوطن خودشان برساند در ورود بزنگبار تمام شهر از استماع اینخبر بهیجان آمده در فرود آمدن از کشتی همراهان بستانلی را اقوام و یارانشان در آغوش کشیده بر سر و رویشان بوسه دادند و از هر طرف نعره و خروش شادی بلند شده همه از ملاقات یکدیگر مسرور و خورسند گردیدند

بازپس بعضی مصلحین خیراندیش بستانلی را از رفتن بزنگبار منع میکردند و بدو میگفتند که در این سفر برای تو احتمال خطر میرود چه سلطان زنگبار از مکتوب تختی که در بیست و ششم اکتبر سنهٔ ۱۸۷۰ از زنانکوئی در خصوص تجارت برده با و نوشته بود بسیار رنجیده و ممکن است از اینجهت از وی تجویز حتمی برسد اما بستانلی ابداً اعتنائی باین مقالات ننموده و همان روز ورود وقت ملاقات طلبیده بخدمت سلطان رسید سلطان هم بستانلی را با کمال مهربانی پذیرفته و صحبتشان مدتی طول کشید بستانلی فی المجلس مشروحاً و مفصلاً وقایع و تعدیات گماشتگان و عمال او را که در عرض راه مکرر مشاهده کرده بود برای سلطان نقل کرد و مخصوصاً فصلی از اعمال قبیحهٔ دغال زنیهٔ متاکامویو و اتباعش را که در تو الا با همه روزه مرتکب ظلمهای تازه و قتل و خونریزی بی اندازه می‌شوند و دل سنگین هیچ آدمی را بر آنها و در انسبت مسافرین و غربا فوق العاده متنفر و پر کین نموده اند برای وی ذکر نمود و سلطان پس از آنکه بدقت تمام این بیانات را گوش کرد در آخر بستانلی اینچنین جواب داد

آلان بهت زمانی است که مایکدیگر را می شناسیم و امروز هنوز مراتب دوستی و مودت ما بهمان بجا و برقرار و امیدوارم که همیشه این خصوصیت
و محبت محکم و استوار بماند تو نسبت بجایای من که از زنگبار با خود بردی خیلی محبت و مهربانی کرده و آنها را پدروار مواظبت نموده بوطن خودشان مراجعت
داده چنانچه من از خود آنها شنیده ام تمام از شمار اضی و خورسند و الحق این رفار پسندیده و لایق تحسین و در خور هزار گونه تمجید و آفرینست از همین
نیت و صفای خاطر و ممنونم و از شما خواهش میکنم که از جهت طیبت سید بن سلیم مخزون نباشید و از این بابت غصه بخود راه ندهید زیرا که مرا بر احوالات
او اطلاع کامل حاصل است و اینک او را احضار کرده ام تا بگفتگو با تش او را مکافات کنم اما در خصوص سایرین من با یشان حکم اکید خواهم فرستاد که از این
ببعد بر ده فروشی اترک کنند و حتی المقدور سعی خواهم کرد که این عادت زشت را از میان بردارم و خاطر شما را از اینجهت آسوده نمایم پس از آن استانلی
گفت اگر شما تاجر یا کپانی متمولی سراغ دارید که بساختن راه آهنی از اینجا تا اوکیروی مایل باشد با یشان بگوئید که من در این اقدام با آنها مرافقت دارم
و در شارکت با ایشان در داد صد هزار لیور استرلینگ حاضرم اشخاصیکه میل بساختن این راه آهن دارند بدانند که شاکاموبو قبل از وقت تمام
کالسکه هائیکه برای حمل و اب و چارپایان مقرر اند برای حمل و نقل مال التجاره های خویش اجاره خواهد کرد و از این تجربه داخل خوبی بکپانی عاید خواهد شد
و نیز در زنگبار بسمع استانلی رسیده که انجمن مذهبی کشیشان که برای اشاعه این مسیوی مرکز آن در انگلستانست با کمال جد و ذوق مضمون مکتوب مرقوم را هم
آوریل ۱۸۷۵ اورا پذیرفته و برای اجرای این مقصود زیاده بر ۲۰۰،۰۰۰ فرانک جمع آورده مأموریت مخصوص برای این قضایا امیر اطور اوگاندا
و اتباع مشار الیه ان مملکت داده اند و کلیسائی را که استانلی در ایام قاقش در اوگاندا بنا نهاده بود ایشان بانجام رسانیده اند استانلی مانند سایر
اشخاص معروف که هریک را جنبه صداقت مخصوصی است در ابتدای فصل مسرت و خوشحالی خود را مخفی نداشته بر ملا خوشنودی را از قبل این مقصود ستوده چنین
میگوید که پس از آنکه در ملاقات اول بنیان مذهب اسلام را که در ذهن قشار سوخ یافته بود بمواعظ و نصایح و از روی براهین و دلایل متزلزل
ساختم در ملاقات ثانی مدت چهار ماه تمام ترجمه انجیل و پاتر نوستر و روایات منقوله از حواریون و چندین فصل از رسالات سنت پول و مکتوبات از
آپوکالیس و قوانین عشره بزبان مملکت پرداخته عقاید دینیه قشار مرید جدید الدین و تابع کامل ساختم در موقع ورود استانلی بمملکت اوگاندا
و قبیکه قشار برای پذیرائی مقدم او تهیه چندین نفر از سران فرمان داد استانلی از این مراقبت در آمده باو فهماند که چنانچه این عادت قبیح را ترک کند این
رسم شنیع را نسوخ ننماید محض تنصیح همچه اشش را بوحشی گری و بربریت سرزنش نموده او را از افعال زشت ناپسندیده او را در اکناف عالم منتشر خواهد کرد
نزد اشخاص بیغرض که صاحب رای مستقیم و طبع سلیم اند بدیهی است که آخرین صحبتهای قشار چندانکه در نظر استانلی وحشی تمیز سیاحی که تمدن
با و گاندا رفته بوده و با قشار ملاقات کرده جلوه کرده اند نمودی نخواهد داشت بلکه وضعیت که فصاحت و متانت کلامی که سیاحان مذکور او را می ستایند
فقط بواسطه صداقت و حشیانه و دقت بچگانه ایست که در ضمن مکالمه و محاوره از قشار مشاهده نموده اند این سلطان تب پرست که در ظرف چند سال

معز الملک
سید برغش سلطان زنگبار

ابتدا دین اسلام اختیار نموده و بعد آنرا انکار کرده بآئین عیسوی پرستانی متقلد گردید از قرار روایت سیاحان هنوز دست از عقاید مهمله و طلسمات خود برنداشته جبهٔ طلسمات و ادعیهٔ جالب مرموزهٔ خودش را هیچوقت از خود دور نمیکند و تا آن گنجینهٔ محترم را در پهلو یا کنار نداشته باشد هیچکس را زود باور نمیدید

خلاصهٔ روز سیزدهم و تاریخ ۱۸۷۷ ستانلی در روی کشتی پاتو مبا سوار شده بزم مراجعت باروپ از زنگبار خارج شد در حالتیکه نقشهٔ مختصری از تمام طول مجرای شط کونگو برداشته و شرح سیاحت طولانی خود را مفصلاً نگاشته بود این روزنامهٔ مسافرت که مختصری از آنرا مدرنظر خوانندگان جلوه گر نمودیم هرچند که خالی از بعضی لغزشها و اشتباهات نیست ولی باز میتوان گفت که یکی از بهترین و باقیمت ترین نوشتجات جغرافیائی

ایراد این خرده گیران را است که دانشمندان متبحر بصیر چشم از خورده خطاهای آن پوشیده در اصلاح آن بکوشند

فصل بیست و نهم

خاتمه در بیان نتایج محصوله

روز دوازدهم تاریخ ۱۸۷۷ ستانلی از زنگبار مفارقت نموده بزم مراجعت بکشتی شست سیاح مزبور گویا خود را مصمم نموده بود که همه جا در بین راه از مجالس و محافل جشنهائیکه برای مقدم او فراهم بیاورند خود را از چشم مردم پنهان دارد ولی او آنجا که اکتشافات عزیز او در تمام سطح کره منتشر شده و همه جا در زبان عقاید و دعوات مختلفه زده خود را از چشم مردم پنهان دارد ولی او آنجا که اکتشافات عزیز او در تمام سطح کره منتشر شده و همه جا در زبان ناچار بایست هر جائی بگوید اشخاص گمنام و گمگشته از خود دور نمیکند و تا آن گنجینهٔ محترم را در پهلو یا کنار نداشته باشند هیچکس را زود باور نمیدید

خلاصهٔ روز سیزدهم و تاریخ ۱۸۷۷ ستانلی در روی کشتی پاتو مبا سوار شده بزم مراجعت باروپ از زنگبار خارج شد در حالتیکه نقشهٔ مختصری از تمام طول مجرای شط کونگو برداشته و شرح سیاحت طولانی خود را مفصلاً نگاشته بود این روزنامهٔ مسافرت که مختصری از آنرا مدرنظر خوانندگان جلوه گر نمودیم هرچند که خالی از بعضی لغزشها و اشتباهات نیست ولی باز میتوان گفت که یکی از بهترین و باقیمت ترین نوشتجات جغرافیائی

ایراد این خرده گیران را است که دانشمندان متبحر بصیر چشم از خورده خطاهای آن پوشیده در اصلاح آن بکوشند

فصل بیست و نهم

خاتمه در بیان نتایج محصوله

روز دوازدهم تاریخ ۱۸۷۷ ستانلی از زنگبار مفارقت نموده بزم مراجعت بکشتی شست سیاح مزبور گویا خود را مصمم نموده بود که همه جا در بین راه از مجالس و محافل جشنهائیکه برای مقدم او فراهم بیاورند خود را از چشم مردم پنهان دارد ولی او آنجا که اکتشافات عزیز او در تمام سطح کره منتشر شده و همه جا در زبان ناچار بایست هر جائی بگوید اشخاص گمنام و گمگشته از خود دور نمیکند و تا آن گنجینهٔ محترم را در پهلو یا کنار نداشته باشند هیچکس را زود باور نمیدید

حضار مجلس که مرکب از بزرگان ارجمند زمان با هر وی شکر خند بودند وضع ستانلی به آدم وحشی نمیمود که دشمن خود را در شیشه و هیزار کم کرده و با کمال اضطراب و بصیری مستعد ملاقات و پیکار او باشد در ورود به لندن ستانلی در بروی خود بسته ترتیب رسائل مسافرت و ترسیم نقشهٔ مسافت خویش مشغول گشت ولی روزنامه نویسان و خبرنگار جرائد مختلفه او را مهلت نداده همه روزه او را زحمت میدادند و در ضمن ملاقات سئوالات عدیده نموده عموم مردم را از حلاوت بیانات و غرائب اتفاقاتیکه از وی شنیده بودند محظوظ و تشنه دیدار خویش ساختند و در این مبنا هم بیکلربیگی شهر لندن ستانلی را دعوت نموده بدست خود در میدان سکونت لندن او را بدو مرحمت نموده برای رفع کسالت و خستگی شانه دوسه ماهی در مملکت سویس و ییلاقات کنار دریا اقامت کرده و پس از انقضاء این مدت مجدداً قوی و قبازا آمد و ستانلی بر سر حالت آمد

چون پس از استماع اینهمه اکتشافات عجیبه و اتفاقات غریبه مردم هنوز واقعهٔ ستانلی را باور نمی کردند با اتفاقات و اعتمادی که ستانلی داشت که فقط نوشتن و تحریر خطاب و اطلاعات فایده ندارد و بنابراین از لندن حرکت نموده در تمام بلاد و امصار معتبره و تجارتی انگلیس مسافرت نموده همه جا در انجمنها و مجالس عقاید خود را در حضور جمع کثیری از علما و فضلا و عجزه و غنیهای آن محل تقریر کرده اغلب جاها قبول عامه حاصل نمود ولی در برخی از بلاد و مخصوصاً در شهر مانچستر مردم او را مسخره و استهزا نموده بعضی او را بشیادی و خباثت و گروهی را به تقلب و دنائت تهمت زدند و در قبیح افعال و تفضیح اعمال او کمال سعی و جد را بجا آوردند آخر الامر در ژوئیه ۱۸۷۸ آگاه مانچستر یکی از بزرگان معروف فرانسه که مرگ ناگهانی او در عین شهرت و جوانی مایهٔ حسرت و نگرانی عموم آن ملت گردید مکتوبی باین مضمون برای ستانلی فرستاد (شمارا از اکتشاف این قطعهٔ مرموز از قارهٔ تهنیت میگویم و شما را تبریک میکنم که گذشته از آنکه قسمت تازه از ممالک غیر معلومهٔ این بر عظیم را برای تجارت عموم مردم باز نموده اید در واقع خدمت بزرگی بعالم انسانیت کرده اید و این زحمت شما نه تنها منظور نظر دقت عامهٔ مردم شده بلکه تمام دول و ملل منطقه از شما ممنونند و باو جود بطلان اقدامیکه بعضی از آنها در اجرای عقاید شما دارند شکی نیست که در آینده خیالات و دستورات شما بیش از پیش در ذهن عامه رسوخ خواهد نموده قدر و منزلت شما برابر با ارباب فضل و هنر خواهد شد و چنانچه ستانلی آدمی میبود که از این سوریات مردم برنجد و مقاصد بلندش مبدل بیأس و حرمان گردد همین کلمات کافی بود برای آنکه او را مجدداً بر سر غیرت آورده و غصهٔ اندوه او را مبدل بخرمی و مسرت نماید بالجمله از آن تاریخ تا حال پیشبینیهای کاشف که میتوان در حقیقت آنها را الهامات غیبی یا واردات ربانی دانست نقطه بر نقطه از پردهٔ خفا بعرصهٔ شهود رسیده و دیری نگذشت که ستانلی را با لئوپلد پادشاه مملکت بلژیک ملاقات اتفاق افتاد و با هم قرار مسافرت جدیدی دادند مقصود از این مسافرت این بود که ممالک جدید الاکتشاف را بدقت و رسمی نموده با آن صفحات بنای مراوده بگذارند و با مردم آنجا شروع تجارت و معامله نمایند بدیهی است مقصد بسعی و جهد سرمایه متجاوز از ۵۰۰،۰۰۰ فرانک گرد آورده ستانلی مجدداً به کنگو مراجعت نمود

ودر انجا چندین دار التجاره و مراکز تجارتی بنا نهاده و علاوه این کمپانی که اسم انجمن دین علل افریقائیرا بر خود بسته بود ممالک مختلفه دیگر
اروپ نیز که همواره در پی ازدیاد متملکات افریقیه خود بودند هریک از وسعت بی پایان منبع گونگو قسمتی برند این مأموریت که بمباشرت از جرای
رود گونگو بالا رود مقدار زیادی آلات و ادوات تجارتی و معماری و غیره با خود برداشت تا در کنار معبر رود راهها و جاده های آهن بازنموده
از گذشتن آبشارهای صعب المسلک احتراز نمایند و این اقدام بزرگ که جزو اعظم تکلیفات مأموریت بود مدت پنجسال تمام یعنی از سنه ۱۸۷۹ تا سنه ۱۸۸۴
طول کشید از سال ۱۸۷۵ یک جوان تا بایائی موسوم به ساوزنیان دوبراز که تابعیت فرانسه را قبول نموده و در جزو صاحبمنصبان بحری
ایندولت مشغول خدمت بود بمرکزیت بیان بست و موافق اکتشافات آلفرد مارکس و مارکی دوکوتومی پن در منبع رود اوگوه حرکت
نموده از مجرای آن بالارفت و از فلات وسیعی گذشته در جانب دیگر آن خط آلیاژ را کشف ساخت و به جاده طول مجرای آن طی منازل
و قطع مراحل نموده در پائین آبشارهای معروف بمعبر شط گونگو واصل شد این سیاح زبردست نظر بهوشیاری و زیرکی که همواره
با شاول و کاوور راجع بود بدون آنکه یک تیر تفنگ خالی کند همان نتایجی را که مستانلی بجنگ و زور بدست آورد او با کمال نرمی و صبوری
حاصل کرد و پس از آن دو مرتبه دیگر تا سال ۱۸۸۰ برای اختتام اقدام خود بسوی دیار افریقی سفر نمود در این اسفار بعضی دیگر از سافران قابل
و مخصوصا دکتر بالانی و سیمود و تا با او همراهی و شرکت نموده در چندین نقطه و خطه وسیع گونگو دار التجاره و اصاره تاره بنا نهادند و امروز دولت
فرانسه در ساحل غربی انویق دارای متصرفاتی معروف بگونگوی فرانسه است که نقد اخیلی اهمیت دارد و در آینده یکی از بهترین و حاصلخیزترین متصرفات خارجه تجارت خواهد بود

هرچند در اینجا موقع شرح مسافرات و اکتشافات براز نیست ولی نمیتوانم که مستانلی و اوبر دو در یکزمان و در
یک محل شط گونگو نرسیدند و صرف نظر از رقابت و چشمی که سرمنشاء میان این دو مسافر بر خاست میتوان با کمال جرأت رقابت جنگیانه یکی را با اقدام
مصلحانه دیگری در مقام مقایسه پهلوی یکدیگر گذاشت چه اگر مستانلی پس از آنکه تا دریاچه تانگانیکا از خط سیر کاورون حرکت کرد و از تجارت از ممالک
مجهوله کوه و دشت بیغوله های هول انگیز عبور نموده قطار اویق را پیمود و تمام طول لوالابا گونگو را اکتشاف ساخت براز مسافر دلیر و سیاح زیرک
پرتدبیر نیز از راه دیگر این منازل بعید و مخاطرات عدیده را بسر آورده بالاخره در همان محلی که جایلیت بود در نزبور رسید و برآرزوی خود موفق گردید
پس نظر بمرتبت و اهمیتی که بزرحمات این دو نفر مترتب است سزاوار است که از لاطائلهای باطلی که بمناسبات رقابت و چشمی آنها حاصل شد چشم
بپوشم و خدمات شایان را بعالم انسانیت از روی انصاف و حقانیت نبپوشم

در اواخر سال ۱۸۸۴ که مستانلی باسم انجمن بین الملل افریقائی در مواقع عدیده دار التجاره های کثیره بنا نهاد و پس از آن صاحبمنصبان بلژیکی
آمده بنیان دولت مستقله و از او گونگو را مهد نموده مقارن همانوقت تمام دول متبوعه و متفقه اروپ نیز هریک در آن وسعت نامحدود حصه و قسمت

خود را معین نموده در مصب رود گونگو در ساحل اسپیر پورتوغالیها مأمن گزیدند و آلمانیها در شمال گابون متوطن شدند و اسپانیولیها در قطعه خاک
مخروطی که در شمال لیبرویل واقعست متوقف شدند و برازا باسم دولت فرانسه مملکت وسیع کونگو را که از ساحل گابون در کنار ساحل امین شط
کونگو و مصب لیکوآتا تا نیانگا ممتد میشود متصرف گردید

بالجمله انجمن بین الملل همواره قدرت و استیلای خود را در خاک کونگو انتشار میداد و نزدیکی تا حدود ساحل غربی تانگانیکا را داخل کرده بر دست خاک
زیاده از ۴۸۵۶ کیلومتر مربع ساحل پرجمعیت آباد ممالک شده و باز یاد از ۴۵۰ تن از رؤسای افریقائی معاهده و مصالحه نمود و در اینوقت نقاط
عمده و بلاد معروف آن خطه از بوما بآن طرف عبارت از بویی ایزاثیلا لئوپلدویل و ستانلی فولس و غیره بود

حکمت دوراندیش و بلهخوانندگان تعجب کنند و تحیر نمایند که چگونه دولت انگلیس که در تسخیر بلاد و ازدیاد متصرفات خود جدی و افی و بصیرتی کافی دارد
در این مسئله با سایر ملل شرکت نموده و در تصرف قسمتی از خاک کونگو برآنها سبقت نمود لیکن اگر بدانند و ملتفت باشند که تمام سرمایه و وجوهائیکه باسم دولت
بلژیک و در تحت حمایت لئوپلد در بنیان دولت کونگو مصرف رسیده اند تمام متعلق بکمپانی های انگلیس و پرتولان این ملت پرتلبس بوده آنها
خود مجاب میشوند و دیگر اضطراب و استعجاب نمی نمایند

خلاصه عباراتی که کامبتسا در سنه ۱۸۷۸ نوشته بود همانطور از پرده عیب برخ نمود و بزودی تمام دول اروپ ملتفت شدند که اگر در افعال گذشته دقتی
نکنند و در استحکام معاهدات ماضیه تمنی نمایند در آتیه مسائل افریقیه مایه دردسر و اسباب نزاع و زدوخورد مستمر خواهد گردید بنابراین مجلسی در برلن
منعقد نمودند و نماینده های عموم دول فرنگ و امریک در آنجا حاضر شدند و سلطان بلژیک باسم بانی انجمن بین الملل کونگو دعاوی خود را مکتوبا بانجمن
فرستاد و سیمو بزمارک رئیس انجلس بود آن نوشته را امضا نموده و تمام اعضای ایزه نیز متفق شدند بر اینکه مملکت کونگو که بانی آن انجمن
بین الملل افریقیه است از آن بعد دولت مستقل و آزاد و بهیچوجه در تحت حکومت و نفوذ هیچکس نخواهد بود

پس از قرارداد برلن اتفاقات عدیده دیگر پی در پی روی داده هریک از دول اروپ مجدداً با بر ممالک دیگر دوست اندازی کردند و از هر طرف مأمورین
مذهبی و تجارتی باطراف روانه نمودند چنانچه امروز در ساحل غربی افریقا جز محلی نیست که یکی از دول اروپ در آنجا تشبثات و اقدامات و جنجالهای
نداشته باشد همچنین سیاحان دست از کار خود برنداشته عنان همت بسمت ساحل شرقی معطف ساختند دولت فرانسه بندر اوبک را
تصرف نموده دولت ایتالی نیز دهنه کی آنجا را بر اریتره سلطه کرده و بر عزم آلمانیان که منجو استند زنگبار را متصرف شوند دولت انگلیس
انجا را در تحت حمایت خود قرار داد و دولت آلمان نیز دست از سعی خود برنداشته در مجاورت زنگبار مملکت وسیعی برای خود اختیار نمود
و نیز در همین اثنا دولت انگلیس در خاک مصر نفوذ یافته و در طول مجرای نیل بسمت دریاچه های مرکزی پیش رفت و خطه

اقتدار خود را تا حوالی بلاد یکه کردون پاشا سیاحت کرده بود و سعت داد و استعداد جنگ و تیر و محاربه و خونریزی مهدی بر همگی معلوم و مستغنی از بیان است ولی در این مسئله چیز یکه غرابت و تازگی داشت همان حکایت و خالت یکنفر حکیم آلمانی موسوم به دکتر شینتزر که معروف به این پاشا بود که اهالی اروپ تا مدتی او را در وادی اسیر مهدی می پنداشتند ابتدا او و نفر سیاح آلمانی دکتر فیشر و مسیو اوسکار لنز بعزم استخلاص او همت گماشتند ولی باجرای این مقصود و انجام این خدمت موفق نشدند تا آنکه در کرت ثالث ستانلی پس از زحمات بسیار او را پیدا کرد و بزنگبار معاودت داد و در آنجا گذشتند مذکور براحت اروپ تن در نداده مجدداً بسوی وادی برگردید و در میان مریدان باوفای خود مسکن گزید

بالاخره در بیست و ششم فوریه سنه ۱۸۹۳ در ضمنیکه میخواسته بخاک مملکت آزاد کونگو داخل شود غافل بچنگ گروهی از بومیان خونخوار افتاده بقتل رسید

امروز میتوان گفت که خاک او تنها نبرد میدان وسیعی است که در صفحه آن تمام دول اروپ برقابت و معاندت یکدیگر سلاح برگرفته و بنزم دفاع مصالح خویش هریک حاضر و مستعد تر اعند پس شناختن این خاک وسیع که سرنوشت تمام ملل بسته بآنست از این ببعد دیگر محض تفنن نیست بلکه معرف اجمال آن از تکالیف مهمه زرگان هر ملتست

تمت الکتاب بعون الملک الوهاب فی عشر رمضان المبارک من شهور سنه ۱۳۱۶ هجری

ترجمه خانه زاد دولت جاوید مدت رضاقلی بن جعفرقلی

بن رضاقلی

هوالله تعالی شانه العزیز

جلد تسیم

کتاب سیاحت مستر استانلی در افریقا که با

قدر قدرا علیحضرت قویشوکت اقدس همایون شاهنشاه جمجاه

مظفرالدین شاه خلد الله ملکه و سلطانه و اعلیحضرت همایونی ولیعهد دولت

باطباع رسید

فی غایت شهر شوال سنه ۱۳۱۶ هجری

مکتوب دیباچه

که بیر ویلیام مکنین رئیس مجلس اعانه نوشته شده

عزیز من سر ویلیام

این کتابیرا که در کمال شوق و شادی بخدمت شما ارسال میدارم در باب حکایات مسافرتی است که این ماموریت اعانه که میتوان آنرا ماموریت نجات نامید دیده است و فی الحقیقه راپوت رسمی و صحیح این سفر است که از جانب شما و مجلس بمن محول شده

ولی افسوس که پس از غربت از انگلستان که در ماه (ژانویه) هزار و هشتصد و شصت و هفت مسیحی بود بواسطه بعضی اتفاقات تمام مقاصد خود را تو انستم مجری دارم چه حکومت (اکاتوریا) در این سفر بقدری از سالخوردگان و بیماران و اشخاص ضعیف و نحیف و کودک و زن با من همراه نمود که اردوی ما مستدل بیکنوع مریضخانه جنگی گشته مانع هر نوع کاری شده بعضی از آن اشخاص قادر بر حرکت نبودند چنانکه بدون احراق میتوان گفت که از صد تن نود نفر بدین نهج بودند بنوا سطه از همان خطی که بمبت (اقیانوس) میرفت حرکت نمودیم بدون آنکه بهیچ وجه به چپ یا راست مایل شویم

چون بر عقیده باطنی و اعتماد شما بکرم الهی مطلعم پس ملتفت خواهید شد که خوشحالی من بچه پایه رسید در آنوقتیکه بالنسبه صحت از آنهمه مخاطرات و بلیات که بزبان راست نیاید رسته و ارد خاک تربیت شد گشتم و این کار جز از لطف ایزدی نمود تصور نمائید حالت مرا در یک نیمه شبی در مکانیکه سکوت مطلق بوده از هیچ طرفی

صدائی مسموع نمیشد بواسطه رنجوری خسته از شدت زحمت درمانده از کثرت قلق و اضطراب رمقی در تن نمانده باران سیاه و سفید خود را گم کرده متحیر بودم که بکدام طرف روی آورم در اینوقت بیچاره مانده خدا را از صمیم قلب بخواندم پس از زمانی بارق سوزخ خود را از دور با یاران خویش دیدم آن شعف و سرور را هرگز فراموش نخواهم کرد وقتی دیگر از بعضی جنگلها در آمده و به بیابانی دوچار شده بودم که هیچ مسافرتی را با آن نمیتوان مقایسه نمود و بطرف موضعی رفتیم که این پاشا را در آنجا محاصره نموده بود در عرض راه جاسوسان ما چند تن از بومیان را دستگیر نمودند حاضر ساختند ولی هر قدر استفسار نمودیم از عقده و قوه آنها چیزی بدست نیامد تنها از تلاقی سختی خبر میدادند چون قدری پیش رفتیم اهالی (اندوسوما) عبور ما را مانع شده و چندین هزار نفر از آنها بر تپه بالای رفته بقصبی که زیر دره از کثرت سیاه از نظرها مخفی شده و ما آنطایفه را نمی شناختیم و از طول و عرض حالشان اطلاعی نداشتیم و کاری بدنخیال میشدیم که شاید از طرف غربی این پاشا را نیز محاصره نموده باشند و اگر او با چهار هزار تن سرباز مدیترانه با صد و هفتاد و سه تفنگ چه میکردیم خلاصه در شب قبل در کتاب تورات خواندم که حضرت موسی یوشع را ترغیب بر جنگ نموده میفرماید خوف مدار که خدای همیشه با تو بوده و تو را واگذار نمیکند گویا همین ندا بگوش من میرسید القصه ما را در آنروز (مازانبونی) بسپاه خویش فرمان داد تا ما را از میان برگیرند و یکپاره طعمه شمشیر سازند ولی جمعیت قلیل ما اینده فرصت را نموده و حال آنکه در روز قبل چهار تن از مردمان خود را دیدم که از یک تن سیاه شکست خورده فرار مینمودند من بی اختیار فریاد برآوردم که آیا با این مشت مردم فرومایه میتوان با مین پاشا رسید در ماه دسامبر سنه ۱۸۸۸ در میانه مصب یورودی صد و پنجاه تن از مردمان قوی البنیه خویش برگزیده برای بدست آوردن توشه و آذوقه روانه نمودم و یکهفته در انتظارشان بسر برده اثری دیده نشد در آندت غذای روزانه صد و پنجاه تن حمالان ما بازنان و کودکان منحصر بیک فنجان گلوشت و آب گرم و یک لقمه کره و کمی شروقدی آرد بود همینقدر رستد رمقی مینمود و مرگ را بتعویق میانداختند و آن یاران ما که برای چیدن علف رفته بودند اتفاقاً گرفتار اشخاص کوتاه شدند در اینوقت من با شصت و شش تن از یاران خویش که فی الجمله قوی تر از سایرین بودند عازم راه شدیم و یاران من قدری نخستم قافله و فارچ بدست آورده برما کولات خویش افزودند و در اردوی خویش پنجاه و یک حمال و باقی قافله را بار گذاردم ولی آنها بقدری بی توشه و آذوقه بودند که اگر امدادی بآنها

نمیرسید یقیناً تمامی بهلاکت میرسیدند خلاصه یک تن از رفیقان و سیزده نفر سرباز بجراحت شان گذارده توشه
ده روزه بر ایشان مرتب نمودم ولی با خود بهیچ غذائی برنداشته روانه شدیم و بدان خیال بودیم که از میوه های جنگلی یافته
سد رمقی کنیم و بعد ظهر آنروز بموضعی رسیدیم که کشتهٔ بسیاری در آنجا افتاده و بعضی در حال نزع بودند از دین آنها قوای
من بسیار کاسته تاب و توان را از خود دور دیدم خلاصه در غروب آنروز گرسنگی و خستگی یاران مرا از حرکت انداخته از
نومیدی زهر کاری فرو ماندند ولی این امر برای من قدری اسباب راحت بود چه دیگر ملامت آنها را نشنیده و نشانهٔ
عصیان ظاهر نمی ساختند بهیچ صدائی و آوازی مرا از خیالات گذارندهٔ خویش باز نمیداشت خوف جنگل و سکوت طبیعت نیز
علاوه شده و خواب غیر ممکن خیالات من در تنگدستی اضطراب و وحشی گری و بیخیالی و فراموش کاری یاران خویش بود
و آنخیالات بیشتر از زوبین و پیکان وحشیان بمن کارگر بودند گاهی بفکر کشته های راه و اشخاص نیم مرده اردو و یاران گرسنه
خویش میافتادم و گاهی با خود میگفتم که تعین آن صد و پنجاه تن اشخاص با گرفتار طایفهٔ کوتاهان شده یا در میان جنگلها از
جان شیرین دست شسته اند باز در خیالات یکباره توکل بر الطاف الهی نموده خیالات را از خود دور ساختم که ناگاه پس از
نیم ساعت که راه بمودم دستهٔ سرباز خود را دیدم که صحیح و سالم با کمال ذوق و شوق چهار پیپ از میوهٔ موز اعلی میاوند را
با کمک شادی یاران با طراف پیچیده و خود را بروی پیپها انداخته با کمال تعجیل آتش افروخته و آنها را بریان نمودند چون
گرسنگی خود را فرو نشاندیم با کمال سرعت بار و توشه را باز مانده کاران از سر گرک خلاصی دادیم

چون حوادث و بلیاتیکه در اینسفر بر او وارد آمده ملاحظه نمائیم و عبور از آنهمه جنگلهای مخوف و مواضع سختی را که با بعضی
سبعی داشتند که هنوز بدان پی نبرده ایم و گرنه در میانهٔ روی دیوار کجا سپاه و اسلحهٔ فرانسه بامیرسید و اگر
صدمتن را تلف نمیساختند اثری بجا نمیاورده بلاخره یک طبقه خاک نعش همگی ما را از انظار مستور داشته نشانی
باقی نمیگذاشت پس با کمال تشکر و فروتنی حکایت این سفر را از آغاز تا انجام بیان مینمایم یعنی تا وقتیکه آقیانوس
هندوستان که صاف و مانند رنگ آسمان آبی بود بنظر ما رسید در آن حین از روی تعجب فریاد برآوردم که ای
امن پاشا آیا ما بدینوضع رسیده ایم بعضی مطالب را که همگی در خور فهم آنند برای عموم مردمان نوشته و برخی را
فقط برای شما و دوستان شما نگاشته ام که محب انسانیت و تربیت میباشید قانونیکه برای خویش قرار داده ام

که از روی درستی و راستی رفتار نموده در بسته مأموریتی تمام جد و جهد خود را برای تکمیل آن مبذول دارم و هر کس که تابع
این قانون باشد فی الحقیقه با دولت بسیار خدمات بزرگ برادر خود (آشر) و (فلسن)
و (رفسن) و (پارک) تشکر مینمایم واقعاً از اطاعت آشر و حمیت رفسن و بهادری فلسن و مراقبت
(دکتر) به یاران خیلی راضیم که بدون هیچگونه اکراهی خدمات مرجوعهٔ خویش را بانجام رسانیدند و من از ادای
این تشکر فی الحقیقه قاصرم

از آن اشخاص یکه وفات یافته یا بواسطهٔ مرضی یا بعضی اتفاقات از ما دور ماندند نمیتوانم گفتگوئی نمود همینقدر میدانم که اگر
با من بودند با مال خویش نایل میشدند بسبب انکه (بارتلو) بمواعید خود وفا نمود و بسو (وارد) و (تروپ)
(فنس) بنائی حرکت نکردند و فرمان مرا مجری نداشتند و در صورتیکه بر زندگانی من یقین داشتند چگونه آلات
لازمه و اغذیه و اشربه مرا با خود نمیبردند

خلاصه این نوع مسائل برای من لاینحل مانده و اگر کسی این اخبار را بمن میرسانید باور نمی نمودم ولی تکلم بسو دارد زیرا
که از مجلس (لندر) دستور العمل خواسته بود و جوابیکه از مجلس باو داده بودند این بود که شما را با امر استمالت سفارش
بکنیم باالجمله انمطالب برای من مجهول ماند

در (بانالیا) چون با بسو تنبی ملاقات کردم او را مانند یار اولش خوش اراده و با اخلاص دیدم که از جمله دلاوراست
هر مأموریتی را که بعهدهٔ وی متعوق داشتم بطوری بانجام رسانید که رضایت من در آن بود ولی هر قدر که در بانالیا
تا آقیانوس اطاعتش کامل بود در یاموبا قسم دیگر شد خلاصه گروهبر تن مانند تنبی در زیر فرمان رئیس
شایسته باشند گرفتن تمامت سودان سهل و آسانست

چون از اشخاصیکه از ما دور ماندند سخن بمیان آمد باید گفت که اگر بارتلو و تراس بجای رفسن و آشر بودند
و متابعت رفقای خویش را مینمودند مانند آنها مفتخر و متمایز بودند خلاصه جوانانی مانند بارتلو و تراس من و آشر و
فلسن و رفسن و پارک از کجا بدست میتوان آورد که بدین درجه دوستدار کار بوده شب را از روز نشناسند
اگر میخواستم افریقای جدیدی برپا کنم با وجود انقسم اشخاص اشکالی نداشت صدمتر که بر دستهٔ دوم سربازما
وارد آمد بدنبواسطه بود که در هفدهم ماه (اوت) بدنبخیال شدند که در آنجا مانده انتظار مرا میکشند اتفاقاً در همانروز

یافته دای آنروز اعراب بدانها برخوردند

اگرچند کلمه در حق امین پاشا در این کتاب نوشته شده نباید قدرش را در انظار کمتر نماید چه اگر بحقیقت مطلب برخواهیم
امین پاشا تقصیری ندارد اگر تابعانش بفرمانش بودند میتوانستیم مقصرش نمود ولی با وجود سربازان یاغی سردار را تقصیری
نیست چنانکه نجار با آلات و ادوات نیک تواند کار خوب کرد و با اسباب ناقص یقین است که کاری از پیش نمیرود
تنها چیزیکه درباره امین پاشا میتوانیم گفت اینست که وضع نظامی ندارد زیرا که پنجسال در بلد خویش بماند و سربازانی که
تا آنزمان مطیع و صدیق بودند یاغی و سرکش شدند در این کتاب در دو موقع از امین پاشا سخن بمیان آمده و من با کمال بیغرضی
و بیطرفی گفتگو مینمایم و از آن بلیاتیکه بروی آورد آمد قدرش در نظرم هیچ کاسته نمیشود ولی تا اندرجه رحم دلی را در سربازان
یاغی نمی پسندم امین پاشا نسبت بموسیو لیمانیکه در تحت حمایت وی بودند مردی نیک اندیش و صدیق و مهربان بود بزرگترین دلیل
اینمطلب اینست که بواسطه عدالت و ملائمت زندگانی او مصون ماند خلاصه او تا آخرین لحظه در فکر پیشرفت نهضت
و ترقی تربیت و ازدیاد معارف ما بود

مسیو ژرفس در همه گاهیکه با امین پاشا محبوس بود حوادثیکه بر آنها وارد آمده مسطور داشته است و بقدری اظهار دوستی
نسبت بیار خویش امین پاشا نموده که من او را امین پرست می نامم در این ایام محبوسی اگرچه او را بصورت غلامان بخرطوم
بردند ولی ابدا کار بهیچوجه سبب کرامت و نفرت وی نگردید و ژرفس روزی گفته بود که دشمن واقعی امین پاشا رحم دلی اوست
و فی الحقیقه خود باعث حبس خویش گشته است

اگرچه امین پاشا بمردمان خویش گفته بود که بومیها را محترم شمرده و برادران خویش دانسته و تصلح و صلاح را با دارندگان تربیت
حقیقی را در آن سرزمین نفوذ دهند ولی حکومت اکاتریا این نکته را از دست داده بعضی حوادث بروز نمود معلوم است که
بومیهای افریقا منافع تربیت را در این صورت ملفت نخواهند شد و نباید آنها را مانند غلام شمرد ملاحظه نمود و چون همه چیز که از آنها
خریداری نمایند قیمتش را درست تسلیم نمایند اثر تربیت معلومشان شد مذاهب عیسوی منتشر خواهد شد ولی ظلم و دزدی بقسمی در اخلاق
اهالی سودان رسوخ یافته که تربیتشان چیزی مشکل بنظر میآید همینقدر میتوانیم گفت که حالیه اهالی اکاتریا در صلح
و امان است و تربیت حقیقی اندکی زمان لازم دارد تا انتشار یابد چه اصلاح کارها بمرور است

اگر در این سفر دوستی و خلاص خودم را بشما و سایر اعضای مجلس تقدیر نکنم باید اظهار نمودم فقط بواسطه ضیق وقت و عدم

فرصت بود اگر شما مأموریت مرا پسندیده و بر وفق اوامر خویش یابید خرسندم و بالاترین بحید خود را از صفات
شما میدانم امضی (هانری استانلی)

فصل اول

در باب سیاحت افریقا

حوادث و بلیاتیکه بحکومت مصر در باب سودان وغیره رسید باعث جلب انظار سیاستیون و مایه دقت دول دیگر مخصوصاً
دولت انگلیس شد فی الحقیقه دولت انگلیس بخاطرات سخت و چارگشت بهتر آنست که ما از ابتدا این حکایت را مسطور
داشته و سبب حوادث مذکور را بیان نمائیم

خدیو اسمعیل بدین خیال شد که مملکت خویش را که دارای ده کرور نفوس بود وسعت داده دولت منظمی سازد و سه کرور کیلومتر مربع
در تحت تصرف خویش آورد حدودش از منارهٔ اسکندریه بانتهای جنوبی دریاچه البرت و از ماساوا تا دارفور منتهی گردید سیاحان و اشخاص مختلفه نیز از بلاد دور و نزدیک بنزد او شتافته اینجا را در نظرش جلوه داده آسان
مینمودند مخصوصاً استیک و گرآن و ساموئل بیکر درباب دریاچه های بالکوه جنوبی و آن اراضی حاصلخیز باخدیو گفتگوها نموده
راهها زدند سیاهیان بیکار نیز از هر طرف بمصر روی آوردند تا در این فتوحات کارهای بزرگ نمایند خلاصه چون بدقت
در سالنامه های آنزمان نگریم وسعت نظر و تمول و تمکن خدیو و کارهای سیاهیان و فتوحات پی در پی او را که بجنوب شرق
و غرب ممتد شده ملاحظه نمائیم فتوحاتش در افریقا فی الحقیقه نظیر فتوحات اسکندر رومی است در آسیا مگر اینکه اسکندر
خود پیش رو قشون بوده و خدیو سپاه را بپاشایان و بیکها واگذار نموده خود بکامرانی و عشرت اشتغال داشت
مطبوعات فرنگستان از خدیو سخن بمیان آورده بروی تحسین نموده و مربی مملکتش دانسته در السنه افواه ذکر خیرش گشت
چه دو دریاچه بزرگ متصل شده و کشتیهای تجارتی از آنها عبور نموده راه آهن بطرف جنوب کشیده شده و به بربر نیز خواهد رسید
ولی در آنزمان بر مالیات رعایا افزودند و نرخ اجناس را تزاید کردند پاشایان زیاده حریص گشته بعضی تجارتها مخصوص
بخویش کرده عموم مردم را شاکی و آزرده نمودند دیگر آنکه بردفروشی را که شیوع تمامی داشت غدغن اکید نموده تجار را از خود
دلتنگ کردند در کمتر از پنج سال ساموئل بافته بلدهٔ اکاتریا را منحر ساخته منتشور سنار را مفتوح نموده
دارفور و بحر الغزال را نیز بحیطهٔ تصرف درآوردند تقریباً در هزار و سیصد کیلومتر مسافت سه استانسیون جنگی برپای نمودند

در وقتیکه آب نیل روی نقصان می نهاد در آنمواضع فقط باشتر باستی حرکت نمود

خلاصه خدیو غالباً از بانکهای فرنگستان استقراض مینمود تقسیطی که قرض دولت مصر به سه هزار و دویست ملیون فرانک رسید و از ضمانت نیز امتناع داشت چون خدیو اسمعیل در سنه ۱۸۷۹ خلع نمود پسرش توفیق نایب السلطنه را که در حمایت حکومت انگلیس بود بر تخت نشانیدند پس از اندک مدتی شورش سپاهی در کاساس و تل الکبیر و مصر و کافر دوآر بروز نموده صدوسی هزار تن قشون انگلیس بریاست لرد ولسلی این فتنه را فرو نشانید

عربی پاشا تمام قشون را از سودان طلبیده سبب بروز مخاطرات عظیمه شد در اینوقت مهدی (المهید) را محاصره نموده در بیست و سه ماه اوت بدوم حمله برده چهار هزار و پانصد تن را بقتل آورده در چهار دهم ده هزار سر باز را بخاک هلاک انداخت و اینجنگ بزرگ از بیست و هشتم ماه اوت شروع شد و مهدی با هالی سودان ضعف حکومت مصر را ظاهر ساخت مردمان نیز که از ادای مالیات گزاف و خریداری اجناس گران بها بستوه آمده و از طرفی از برده فروشی نیز بی نصیب بودند در زیر رایت مهدی مجتمع شده بر ضد توفیق قشون کشیدند

هیکس پاشا

از بیست و هشتم ماه اوت سنه ۱۸۸۱ تا چهارم ماه مارس سنه ۱۸۸۳ که هیکس پاشا صاحبمنصب قدیمی قشون هندوستان با سم رئیس نظامی دولت سودان بخرطوم وارد شد بلیات اهالی مصر پی در پی بود چنانکه سربازان باغی را مرخص نموده سیر آنرود قشون دیگری مرکب از شش هزار نفر تشکیل داد چون از قوت و قدرت قشون مهدی و ضعف و سستی قشون خویش مخبر بود با کمال اصرار از حکومت مصر نخبه از ده یا چهار فوج از سربازان ژرآل و امدادی طلبید و بخیال فتح کردفان بود و برای ملاقات مهدی و سپاه مغرور او حرکت نمود جمعیتش مرکب از دوازده هزار نفر بود و ده عراده توپ دشتی و پنجهزار و پانصد شتر و پانصد اسب بود روسای نظامی با هیکس پاشا از سستی خویش خبر میدادند چندین اسباب ضعف در سپاه ایشان موجود بود یکی آنکه اغلبی از سربازان اشخاص ارعی بودند که مجبوراً آنها را گرفته باخود برده بودند و برخی مهدی پرست بودند مصاحبان نیز غالباً با گیدیگر نزاع داشته همدیگر را بزشتی یاد مینمودند خلاصه هیکس پاشا سپاه را حرکت داده بعد از زمانی با قشون مهدی ملاقات کرده پس از مصاف طولانی جانها بدر رودند

در این اوقات دولت انگلیس با سم خدیو دست نشانده خویش امور را فیصل میداد چون سربازانش در مصر بودند پس تا بمدرجه با بستی حمایت کند فرمانفرمای قشون مصری یک سرتیپ انگلیس بوده و عمل احتساب نظامی نیز با سرتیپ انگلیس

و مباشر دیپلوماتیکی وی نیز مدیر امور خارجه شده بعبارة اخری تمام اعمال بزرگ دولتی در عهدهٔ انگلیسیان بود

مملکت سودان فی الحقیقه یک مجلس تماشاخانه در نزاع و جدال قشون بی ترتیب و نامنظم حکومت مصر با سپاه منظم مهدی بود اغلبی از اشخاص نکته دان انگلیس ملتفت شدند که اگر جلو سپاه مهدی را نگیرند و با مال و سربازمدد ندهند اراضی حاصلخیز بالای نیل از تصرف حکومت مصر بیرون میشود بدینواسطه در مجلس پارلمنت با اولین وزیر مذاکره نمودند که سودان جزء مصر است و حکومت برتانی کبیر باید در صدد چاره برآید مسیو گلادستن پاسخ داد که مملکت سودان چون در تبعیت دولت انگلیس نیست پس حکومت خود در مسئول نمیکند جواب مسیو گلادستن تا یکدرجه حضار مجلس را ساکت نمود و در آن وقات که از واقعهٔ هیکس پاشا بیخبر بودند مدیر پلیتیک دولت انگلیس در مصر سیراولن بارن حکومت را خبر داده و رفع حادثهٔ آینده را مطلبیده گفته بود که از شکست هیکس پاشا خرطوم در معرض خطرات و از خطر خرطوم مصر متزلزل میگردد

در نوامبر و دسامبر سنه ۱۸۸۳ لرد گرانویل در مواقع مختلفه جواب داده بود که حکومت برتانی تبرک سودان مایل است و حکومت مصر باید خود را در کارهای خارج مصر مسئول قرار دهد و حکومت برتانی خیال آنکه قشون اروپائی یا هندی را بسودان روانه نماید ندارد و کوشش خدیو هم در باب حفظ سودان همان اسباب از دیاد مخاطرات است سیراولن بارن در جواب تقریر نمود که وزارت مصر از نصیحت و دلیل ترک سودان ضانخواهد داد ولی شریف پاشا اولین وزیر با لرد گرانویل گفت که نباید عقیدهٔ باقر پاشا قوت مصر برای مواقعه با سودان بکلی غیر کافیست لرد گرانویل توسط سیراولن بارن پاسخ داد که مادامیکه سربازان انگلیس در مصر اندارای زرای برتانی مقبول است خلاصه مجلس حکومتی مصر تغییر کرده و در دهم ژانویهٔ ۱۸۸۴ نوبر پاشا را اولین وزیر قرار دادند و هفدهم دسامبر باقر پاشا سوا کم رفقه تا ارتباط میانهٔ این شهر و بربر را محفوظ داشته و آن طوایف را مصالحه دهد دولت انگلیس از نتیجهٔ اینکار مخبر بود و در مصر نیز سخنش در میان بود بدینواسطه خدیو به باقر پاشا نوشت که بر حتیاط و قابلیت شما اعتماد دارم باید بر دشمن در مواقع نیک حمله بیاید اگرچه شجاعت و مهارت باقر پاشا بی گفتگو بود ولی در حتیاط و احتراس از هیکس پاشا افزون نبود در ششم فوریه از تون کی تا ساحل بحر احمر عازم شده بسمت تکار حرکت نمود پس از ده کیلومتر مسافت با طلایهٔ قشون مهدی برخورده مصاف دادند مبارزان مهدی سربازان مصر را بچشم حقارت نظر کرده با دستی گردنشان را گرفته و با دست سرشان را جدا مینمودند مصریان از شدت بیم از خود رفته اسلحه را فرو ریخته امان طلبیدند

از سه هزار و هفتصد و چهل و شش تن سپاه با قرپاشا دو هزار و سیصد و هفتاد و چهار نفر تقلیل آمده با قرپاشا به سیسیورویل ملحق شد از سنه ۱۸۷۳ تا سنه ۱۸۷۶ ژنرال گردون در سودان علیا مشغول کار بود و او نیز متابعت عمال با قرپاشا را مینمود و مهما مصالحه داده تجارت غلام را از میان برگرفته موضعیکه برای انگاربود نمهدم میساخت و بواسطه برپا نمودن بعضی قلاع حکومت خدیو را تا البرت نیان زا ممد تمیمود پس از چهار ماه او را حاکم مطلق سودان و دارفور و بلاد استوائی نامیدند یکی از نایبان او اوواراشنیزلو المانیست که در بیست و هشتم ماه مه سنه ۱۸۴۸ در پروس متولد شده اقوامش اسرائیلی اند در ترکستان و ارمنستان و سیری و عربستان بخدمت اسمعیل پاشا حکمران قدیمی اسکوتاری از مملکت عثمانی بود خلاصه او وارپس از مرگ اسمعیل پاشا چندین ماه در تنس رفته چهار دروخواهر و پسر عموهایش در انجا بود بعد عازم مصر شده پس در سنه ۱۸۷۵ بخرطوم رفت در انجا ژنرال گردون او را با سم دکتری نزد خویش نگاه داشته یا من افندی حکیم آمین مقبش نموده بلادو فرستاد تا مخزن انگاه داشته مواظبت مرضی نماید و بعد بنده پادشاه متنازا برای انجام یک ماموریت پلیتیکی رفته پس بخرطوم آمده و بعد بخدمت کابارکا پادشاه او بیشورو رفت در سنه ۱۸۷۸ منصب بیکی بایل شد حکومت اکاتریا یعنی خط استوا بعهده وی محول شد لوبتین مباشر قدیمی کشتی را حکومت بلده بحر الغزال مجاور اکاتریا داده ماهیانه او را نهزار و چهار صد و پنجاه فرانک قرار دادند در زمان خدیو اسمعیل که در سنه ۱۸۷۹ ژنرال گردون کارهای خود را بموفیق تفویض نموده اعلام نمود که آنها را قبول نخواهد نمود

در سنه ۱۸۸۰ منشی گری خدیوری پن نایب السلطنه هند شرقی را گرفته ولی شش ماه از نگاه نداشت در سنه ۱۸۸۱ در موریس ریاست مهندسین را داشته دو ماه بعد با جانت حکومت کاپ که با بوسور گفکو داشتند آمده پس از چندی با حکومت نساخته بانگلیس رفت من در آن اوقات در ساحل رود گفکو مشغول کار بودم در این اراضی وسیع غربی افریقا مسئولیت زیادی بر من وارد میآمد چه زمانیکه در قسمت سفلای گفکو بودم کارهای قسمت علیا افتشاش هم میرسانید و وقتیکه بدنجا میشدم قسمت سفلی مغشوش میگشت بدینواسطه در دسامبر ۱۸۸۲ و در بهار ۱۸۸۳ از تنهائی دلتنگ شده وضع حال خود را بپادشاه بلژیک عرضه داشتم که برای من مصاحبی نیک اندیش و شخصی شایسته و نجیب در کار است مانند گردون مثلاً که در نیمی از مملکت (قسمت علیا و سفلای گفکو) رسیدگی نموده و مابقی را خود متحمل شوم چه بسیاری از وقت من تلف میشود برای آنکه در بهه جا رسیدگی کنم و در غیاب من صاحبمنصبان اغتشاش مینمایند اعلیحضرت نیز وعده داد که به ژنرال در این باب گفتگو نماید ولی تا مدتی جواب مساعدی نیامد تا آنکه در بهار سنه ۱۸۸۴

مکتوبی از گردون بمن رسید که ورود خود را باجا پار آخرین وعده داد

ولی بمحض آنکه این مکتوب بمن رسید از پادشاه لیوپلد مرخصی حاصل نمود که بموطنش تضرع را از حد بدر برده و او را بخرطوم خواستند تا اعانت حکومت مصر را نموده و سربازان ساخلو را خلاصی دهد ولی من شخصاً نمیدانم که زمانیکه لرد ولسلی گردون را نزد لرد گرانویل برد چه وعده باو همینقدر بمن گفتند که گردون متعهد شده است که این ماموریت را بانجام رساند آنچه که بنظر درست میآید اینست که حکومت مصر فقط مایل تخلیه شهر مهصور است و لرد گرانویل از گردون همین مسئله را میطلبد چون اعانت این سربازان قدری مشکل مینمود آنها را بحال خود بازگذارده بود خلاصه لرد گرانویل ژنرال را مامور نمود که بمصر رود و راپوتی در باب وضع سودان و اطمینان سربازان و سلامتی مردمان اروپائی خرطوم بدهد علاوه باین باید تکانیکی که خدیو بعهده وی محول او را بانجام رساند و کلنل سردار را با خود ببرد سیراوین باران پس از صحبت طولانی با گردون این مطالب ذیل را که از مجلس حکومتی انگلیس در آمده با گفت

اول مردمان اروپائی که ده تا پانزده هستند را تن اندباسا خلو خرطوم تخلیه نماید

دویم وضع و ترتیب بیکار باختیار خود شماست

سیم باید بدانید که غرض از ماموریت شما عمده تخلیه سودان است

چهارم سعی نمائید که طوایف عربی را مصالحه دهید

پنجم برای مبلغ ۲۵۰۰۰۰۰ فرانک بشما داده میشود

گردون تا یکدرجه وزرای مصر را که رسیده و تخلیه خرطوم را مسلم مینمود اطمینان داد. بعد از گفتگوی با یکدیگر گردون را حاکم عمومی لقب دادند و در فرمانش نگاشتند که او مختار است که از اراضی مختلفه سودان اهل نظام و غیر نظام و اشخاص را که مایل رفتن مصر ند با خود ببرد و بعد از تخلیه کامل اگر ممکن شود حکومتی تشکیل دهد لرد گرانویل این اوامر را تمجید نمود بمن گفتند که یقیناً اگر فرستادن تمام سربازان ساخلو سودان غیر ممکن باشد ژنرال میتواند باندک مدتی خرطوم را تخلیه نماید

در بیست و ششم ژانویه سنه ۱۸۸۴ گردون عازم خرطوم گشته در هفدهم فوریه بآنجا وارد شده از مکاتبات عدیده که در این سفر نموده اعتماد کامل معلوم میشود قدری بعد در روزنامه تایمس این تکلم از قول میسیو پوتر نایب قنسول انگلیس در خرطوم نگاشته شد که اهالی مردمان محب گردون بوده و او در اینخیال است که سربازان ساخلو را نجات داده و مجبور است

گر سودا زا تبرک گوید و بسودانیان بازگذارد در روزنامجات انگلیس که سابقا در باب با قرپاشا خوش نمی گفتند اکنون
در مسئلهٔ ماموریت گردون اظهار رندق وشوق نموده و میگویند ژنرال در چین کارهای نمایان کرده و از سودان
برده فروشی را برگرفته و اما لی سودا زا محب خویش نموده و در گازت های نویسند که ژنرال با تابعین خویش آزادم
از دست رقه و سا خلوستار و بحر الغزال و خط استوا را که مجموعًا بیست و نه هزار نفر اند خلاصی داده و بعد از این کار غیر ممکن
حکومتی برقرار خواهد نمود ولی بعد تلگرافهائیکه گردون نموده بودیانند در بیست و نهم فوریه وضع کار خوش نیست در دویم
مارس ما را محاصره خواهند کرد در سی ام یا سی و یکم مارس ما آذوقهٔ پنج ماه را داریم ولی مدت محاصره بیشتر خواهد شد و بعد
به سیراولن بارن نگاشته بود که شما سبب اقامت مرا در خرطوم مستفسر شده سبب اینست که اعراب ما را محاصره کرده نگذارند
بیرون آیم در اینوقت در انگلیس عقیدهٔ جمهور براین شد که ژنرال را خلاص نمایند ولی مابین لرد گرانویل و گردون مبهود بود
که غرض از این ماموریت نفرستادن قشون بسودان بوده است و هم لرد گرانویل گفته بود که قشون انگلیس بایندی را
بدانصوب نفرستند از این بابت وزارت مجبور بقبول قول ملت نبود ولی رفته رفته گفتگو بیشتر شده تا آنکه ملت و دولت
براین شدند که گردون را از مرگ خلاصی دهند در پنجم اوت ماه در مجلس دولای ملت میسو گلادستن از جای برخاسته
در باب چارهٔ خلاصی گردون و خارج نمودن او کار رای طلبید از دو راه ممکن بود یکی از میان صحراو از سواکم
به بربر و دیگری راه نیل خود گردون راه اخیر را پسندید

در بیست و هم پستامبر کشتی عباس که حامل کلونل استوارت رفیق قدیمی گردون و پودر خبرنگار تامس و هربرتن
قنسول فرانسه و چندتن یونانی و مصری و کلیه چهل و چهارتن بود در نزدیک ساحل ابوحمید غرق شده اعراب اشخاص
مذکور را بالا آمدن برزمین امر نمودند استوارت و پودر و هربرتن و حسن افندی بدانجا رفته اعراب آنها را در خانه
برده یک یک را بقتل آوردند

در هفدهم نوامبر گردون به لرد ولسلی اعلام نمود که چهل روز است که تابعین مهدی در جنوب و جنوب غربی و شرقی
و شمالی خرطوم نیامده اند در روز میلاد مسیح ۱۸۸۴ بیشتری از قشون انگلیسه در کرتی مجتمع شده با کمال تهور و دلیری با
لرد ولسلی بطرف خرطوم رفتند

در سی ام و سا نبر مقداری از قشون بریاست استوارت با دو هزار و نود و نه شتر از کرتی به کالدول رفتند و بهمیافت را

در چهل و شش ساعت و پنجاه دقیقه طی نمودند یازده ساعت بعد سیر هربرتن و تمام شترها عازم کرتی شدند پنجم ژانویه بدانجا رسیدند
و در دوازدهم ژانویه به کالدول آمده و در سیزدهم و ساعت بعد از ظهر بطرف ابوکلا رفته در هفدهم در آنجا جنگ سختی
با قشون تهمدی نمودند از هزار و هشتصد تن قشون انگلیس نه صاحبمنصب و شصت و پنج سرباز بقتل رسیده و هشتاد و پنج نفر مجروح
شدند ولی از سپاه مهدی هزار و یکصد تن را عرضهٔ مارد اشتند اگر سپاه انگلیس بیشتر بودند یکسر قتو انستند بخرطوم رفت در نوزدهم
در نزدیکی متامه دوباره مصاف دادند یکصد و پنجاه نفر از انگلیسیان بیست نفر مقتول و شصت تن مجروح شدند و در قلعهٔ مرتفعی در کنار
نیل منزل نمودند از سپاه تهمدی دویست و پنجاه نفر بهلاکت رسید در بیست و یکم مارس بچهار فروند کشتی برخودند که در کنار جزیره
لنگر انداخته و چند هفته بود که گردون آنها را برای سپاه انگلیس آماده نمود در بیست و دویم و بیست و سیم سیر شارل و سن
اسباب کشتی را تغییر داده آتش خانه را تهیا نمودند در بیست و چهارم و فروند از کشتیها از رود گذشته و بیست تن سرباز فرنگیرا
باخود ببرند در بیست و ششم دو تن بساحل رفته و خبر آوردند که در خرطوم نزاعی و قشده در بیست و هفتم از ساحل بدانها گفتند
که خرطوم را گرفته و گردون را بقتل آوردند فردای آنروز کسی دیگر اینخبر را رسانید ولی دلیمن همی پیش میرفت تا بجائیکه کشتیش
هدف توپ اندوران خرطوم بود و از بهفتاد تا صد و هشتاد متر مسافت گلوله بدو میبارید ولی دلیمن مراجعت ننمود و گفت که در شب
بیست و ششم ژانویه تابعین مهدی بواسطهٔ خیانت فراق پاشا در شهر داخل شده گردون را بقتل آوردند فردای آنروز خود
مهدی وارد شده در مسجد شکرانهٔ این کار را بتقدیم رسانیده و بعد فرمان داد که تا سه روز دست از قتل و غارت نکشند
با برا پوت کیت شیر قتل و غارت در شهر بیشتر از شش ساعت طول نکشید و چهار هزار نفر در اینواقعه مقتول شدند اما لی شهر آنچنان
تو انستند از شهر گریخته و بعد از غارت آنها را به اندورمن برده در آنجا زنان را برده سای سپاه مهدی تقسیم نمودند و مردانشان
پس از غارت با طراف سرگردان شدند یکی از تجار یونانی که از آنمعرکه جان سلامت بدر بحکایت کرد که سبب قتل گردون فراق پاشا
نبوده بلکه سبب تجار شهر بود که با دشمن معامله داشتند خلاصه آرفورد و کردفان و ستار و بحر الغزال و خرطوم و کاسالا
مسخر سپاه مهدی شدند و همان بلدهٔ خط استوا باقی ماند که در تحت حکومت امین پاشا بود

انگلیسان مایل شدند که بهوطن عزیز مشهور خویش اعانتی داده خود و سپاهش را از آن غرقاب نجات دهند و برای اینکار
خرج گزافی لازم نبود

(در شانزدهم)

در شانزدهم نوامبر ۱۸۸۳ امین پاشا به ماکای مأمور او کاندا نگاشت مکتوب سودان تماشاخانه عجیبی گشته نوزده ماه است که از خرطوم
بیخبرم گمان دارم تصرف متمهدی آمده یا نیل را محاصره نموده اند در هر صورت بخبرگاران خود بنویسید که حکومت مصر را اطلاع دهند
که در اینجا کار را بدنیست و ما خود را نگاهداری میکنیم تا زمانیکه مدد برسد یا جان بر سر اینکار نهیم

در مکتوب دیگر بهمان تاریخ بهمان مأمور مذکور نوشته است

بلده بحر الغزال از دست رفته و لوتین بیک به کردفان آمده و حکومت را بمیتوان اطلاع داد و نوزده ماه است که از خرطوم
بیخبرم گمان میکنم که رود خانه مسدود است اگر ممکن است متمدیم بحکومت مصر خبر دهید که امور ما نظم است ولی محتاج بمدد هستیم و تا زمان
ورود امداد باید مقاومت نمود یا جان داد

در سی ویکم دسامبر ۱۸۸۳ از وادی لیفینا بمسیو شارل منشی انجمن ضد برده فروشی نوشته از ماه مه ۱۸۸۳ از ما بقی عالم بیخبریم
و منفصل شده ایم گویا حکومت ما را فراموش کرده و او اگذار نموده است دشمن بعد از استیلای بر بحر الغزال بر ما سخت حمله کرد و الحق
سربازان سیاه ما در اینواقعه داد مردی و مردانگی بسیار دادند چه در مدت پنج سال طولانی که برای این سربازان سیاه هیچ نفقه
نداشت و مدتها بود که از لوازمات زندگانی بکلی بی نصیب بودند با کمال دلیری جنگ نمودند پس از نوزده روز زحمت و رنج
که از گرسنگی بجان آمده و قوشان ساقط گشته و چرم کفش خویشتن را بخورد خود را بقلب سپاه دشمن زده عبور نمودند و از انبکار ها
هیچ قصدی و غرضی نداشتند جز آنکه دلیری خویش را بر خصم ظاهر سازند

از ذکر انمطلب در روزنامه تامس من دوستانم خیلی خوشوقت شدیم و چند روز بعد در فکر چاره و راه رسانیدن امداد
بنویسنده مکتوب بودیم

بهمان تاریخ فوق این مکتوب را به دکتر فلکن نوشته شد

یقینا در روزنامه ها خوانده اید که لوتین چاره تا این زمان بلده بحر الغزال را نگاهداری نموده و بعد بواسطه خیانت مرتاس مجبور
شد که خود را تسلیم گاشتگان متمهدی نموده و بکردفان آید

ولی من حیله کرده خود و بلده خود را از چنین واقعه محفوظ داشتم اگرچه دشمن بر من حمله کرده ضرر مالی و جانی زیادی وارد آورد
ولی در ماکو اکاکاری بر سرشان آوردم که از آنزمان مرا راحت گذارده اند گرفتن خرطوم و قتل گردن را در ژانویه ۱۸۸۴
من خبر دادند بواسطه مجبور را مواضع خیلی دور را تخلیه کرده آنسربازان و قاتیل شانرا بدور خود جمع کرده با مید تقویت

واعانت حکومتیم ولی اینخیال خامیست زیرا که از ماه آوریل ۱۸۸۳ از طرف شمال بیسیم خبر نداریم
حکومت خرطوم نیز نسبت بما رفتار خوبی نکرد زیرا که در وقت تخلیه فازوغلی باشیی بچار میاورد که در بلده خط استوا بعضی کسان
هستند که تکالیف خود را بجای آورده و سزاوار نیست که آنها را اهمل گذاریم و اگر هم دستور العملی بما میدادند باز میدانستیم که ما را بیکار
گمان نموده است حال ما باید راهی بدست آورده بیرون شویم و مصمم خبر دهیم که نمرده ایم بدینواسطه بجنوب و اوی الیعن آمده
و در لاد لوازمات خود را تهیه کردم

قصدم اینست که تا ممکن باشد مکاتبه را نگاهداری نمایم و امیدوارم که ظرف هفت یا هشت ماه نوشتجات من بمصر رسیده و از خرطوم
باز گمان بمن خبر دهند اگر سودان واگذار شود جمعیت خود را بطرف جنوب حرکت میدهیم و بعد آنکسانیرا که در مصر اند و یا از خرطوم
آمده اند به زنگبار و غیره روانه مینمائیم و خود با سربازان سیاه خویش در نوزکابار کا اقامت مینمائیم تا حکومت میل
خود را بمن اطلاع دهد

در اینوقت امین پاشا بدینخیال است که خود را از دست فشون مصری خلاصی دهد و خود هم بعد از اطلاع از میل حکومت بیرون
رود و غرض از انحراف این بود که حکومت اجازه دهد که بلده خویش را تسلیم دشمن نماید چه نگاهداریش غیر ممکن بود و برای بیرون آمدن
از افریقا بدرقه میخواست در ششم ژانویه ۱۸۸۴ امین پاشا به ماکای نوشته است

یقین بدانید که من عجله ندارم که از اینمکان بروم چه زحمت ده ساله بهدر میرود تمام جمعیت من مخصوصا سیاهان از حرکت بسمت جنوب
و رفتن بمصر اکراه دارند و مایلند که در اینجا بمانند تا آنکه از سمت شمال بوطن خویش روند برای منهم اگر خطری روی بدهد آذوقه
داشته باشیم متابعت شما را کرده و تا زمان رسیدن امداد در اینجا میمانم مطمئن باشید که بهیچوجه اسباب تصدیع شما در اوگاندا نخواهم
شد از حرکت بسمت ساحل نیز ما بیل نیستیم علاوه بر این دو راه دیگر موجود است یکی مستقیما از کابارکا به کاراکوه میرود و دیگر از راه
اوسن کرا بمواضع تانگانیکا میرسد ولی امیدوارم که بهیچ یک از این دو راه محتاج نشویم یاران من از اینهمه انتظار دلتنگ شده بالکل
اضطراب و تشویش مدهوش مطلبند چه خوب است که چند تن چاپار از فرنگستان از مملکت ما سائی که راه مستقیمی است یا از کاراکوه از
ناحیه کابارکا نزد ما آیند تا بر یاران معلوم شود که از فکر ما بیرون نرفته اند و من در ازای مخارج این سفر استخوان عاج میدهم
باز بشما میگویم که برای ماندن و رسیدگی کردن این اماکن هر قدر لازم باشد حاضرم تا وقتیکه امداد بما رسد از شما مستدعیم که هر قدر
ممکن است در اینکار تعجیل نمائید و بمواجب اطمینان دهید که از من و یاران من بیمی نداشته باشد چه بواسطه دوستی قدیمی با بدرش

فکرا خیال بیهوده از دیت و برانداز م

از این مکاتبات معلوم میشود که جمعیت امین پاشا مطیع و منقاد و غیر از اهالی مصر یک تن مایل رفتن مصر نیست و راه عقب نشستن را بزمین کرده است علاوه بر این میگوید که از راه تنبوتو بدریا میرسند و در انجا خیالش اینست که از ماسائی گذشته یا از انبوه عبور کرده بعد از مسافت غربی او گاندا به اوسن کورا رفته از آنجا بدریاچه نانگانیکا برود اگر سیتاها ن پیروی نمیکردند یقینا با اهالی مصر این سفر طولانی را نمیتوانست طی نماید

خلاصه کاغذ مطبوع نایب قنسول زنگبار را که به سیرا اون بار بتاریخ بیست و پنج و بیست و هفت سپتامبر نوشته مسطور میداریم تا خیالات انیمردنیک اندیش در باب خلاصی امین پاشا معلوم شود

مکاتیبی که از امین پاشا تا بیست و هفتم فوریه ۱۸۸۸ بما رسید در انخیال بود که سودانی انجلیه نماید و جمعیت خود را دسته دسته روانه نماید بیشتری از آنها چهار هزار تن مصری که مردمی ثابت قدم و با خطرات گرسنگی و غیره مقاومت کرده از رفتن اکراه دارند و اکنون امین پاشا مصمم شده است که اگر ممکن باشد در جائی دمانده تا رسیدن مدد پایداری نماید و بهترین طرق برای فرستادن مدد رایی است که از او گاندا بزاروویت جمال و پانصد تن بومی مسلح لازم است و با ژنرال مانوس که مصلحت نمودم اینقدر را کافی نمیداند ولی گمان میکنم که پانصد تن سپاه مسلح از فرمینا در تحت ریاست دو سای قابل برای انکار کافی اند کیصاحبمنصب امریکائی ما که در حکومت خدیو است بمسیو پتال مینویسد که بدون شک میتوان بواسطه اعراب زنگبار با امین پاشا مکاتبه نمود ولی رسائل نوشته و آذوقه غیر ممکن است هم ممکن است راهی برای انکار پیدا نماید برای عقب نشستن بهترین موضع ناحیه غربی است که از آنجا میتوان به کنگو رفت

ولی در باب راهی که از واداسین میرود باید بدانید که چون بخوبی متحان نشده اسباب زحمت خواهد شد مسیو ماکای از او گاندا چهاردهم تموز ۱۸۸۸ نوشته است

از کاغذ کمسته ژنگر معلوم شد که مردمان امین پاشا مطیع و منقاد و این لرائی را گویا از گردن آویخته است دیگر میخواست از یاران خود مفارقت کند با وجود سیصد تن سرباز از طرف ساحل از مملکت ماسائی عبور کرده با ازبلده نامیگذشت بدون آنکه رضایت پادشاه او گاندا بهیچوجه لازم نباشد و خود میداند که در این جا احدی قادر بر جلوگیری او نیست و چنانکه بما نوشته است غارت کردن او گاندا برایش خیلی سهل است ولی آن اشخاصیکه بحکومت خدیو وفادار و امین و صدیق بوده از این اراضی خاصتا خیلی بیزارند

لم یزرع بالای مصر فیروز پس درباره آنها باید فکری نمود خلاصه امین پاشا حکمرانی ماهر و عاقلست ولی همیشه در آنجا نخواهد ماند و مملکت باید بدین قصد بود که سربازان ساحلی سودانی را بوطنشان روانه نماید ولی اگر بخیال امین پاشا حرکت مینمود بهتر بود

در بیست و هشتم ژوئن به سیرا اون گیرگ نوشته شد

مخاطرات فیشر در مسافرتش بعد از گذاردن چه باید از نواحی مخوف باکه ی عبور نماید دکتر ژنگر میگوید که دسته از سربازان امین پاشا را بقتل آوردند دکتر فیشر آنکسی است که تفحص از درش ژنگر فرستاده شده و از راه شرقی دیکتوریا نیانزا عبور نموده و چون بشمال شرقی دریاچه رسید از ساحل غرب هم سیوتای مینویسد دکتر ژنگر با ماست و برای من کاغذی از امین پاشا بتاریخ بیست و هفتم ژانویه ۱۸۸۸ آورده امین پاشا بدنبال است که چهار هزار تن مردمان خود را کم کم از بهین راه روانه نماید ولی انکار خوبی نیست و بهم طلاقات مرا خواهش نموده است زیرا که دو وا پور خود را میخواهد بدهد که یکی برای شاه و دیگری برای سفارت است ولی بعد امین پاشا معلوم نمود که مردمانش از رضا جمع صبیان و غیره ترک سودان راضی هستند و مایلند که چند سال دیگر بمانند مشروط بر آنکه اغذیه البسه بها میرسانند میتوانم بگویم که از آنچه در بیست نوشته و از تجسساتش اطلاعات صحیحه بهم رسانیدم و مردمان امین پاشا را خیلی مطیع و صدیق مییابم مانیز بر این عقیده ایم و عجب آنها را خیر میشمریم یقینا اگر آنها نبودند امین پاشا با مردمان وحشی سودانی تا دامنه او گاندا نمیتوانست برود

حال مقصود راهی است که از آنجا بتوان کمک و مدد به امین پاشا رسانید بعضی راه ماسائی و برخی طرق دیگر را پسندند ولی ما تمایر استجید و دقت نموده راه غربی دریاچه دیکتوریا و کاراگوه و اوسن کورا اختیار کردیم در ابتدای ماه اکتبر ۱۸۸۸ با سیرو ویلیام مکینن و مسیو هرتن رئیس قدیمی اطاق تجارت مان شستر گفتگوی یاد داشت درباب رسانیدن به امین پاشا نمودیم و بر عقیده ما وی فقط محتاج ملزومات جنگی است و بر عزم این آقایان بود تا خواهی کرد آورده آنها را تهیه کنیم و انگلیز تقریبا به دوازده هزار و پانصد فرانک تخمین زدیم

چهار راه است که بنظرم عبور از آنها ممکن است یکی راه ماسائی است ولی اگر بخواهیم آذوقه و ملزومات بسیار روانه نمائیم از اینراه غیر ممکنست چه میوتس از اینراه رفته و بواسطه قحطی آب و نان مجبور شد که از دریاچه دیکتوریا مراجعت نماید ولی ما از رسیدن از رفتن پای پس کشیدند تجدی که میوتس تا کلیمانجارو برگشته در آنجا اردوئی برپا نموده و با چهار پنج تن بدامنه رفته چند نفر سرباز مجددا گرفت و برگشتن از راه در ابتدای یک مسافرتی خیلی دشوار است علاوه بر این سربازان مدتیست که عادی

گرفتن و فرار نمودن شده اند

دو راه از دو یکتوریا نیانزا و اوگاندا میرود ولی در اینراه بواسطه نزاع و جدال اهالی جمعیت زیادی لازم است و بخیال عبور از دریاچه نباید بود چه آنوقت ملزومات جنگی سفر دریائی لازم است

سمت راه از مسالالا و گاراگوه و انگری و انیوزو دریاچه البرت میرود از طرف شرقی اگر عبور نمایند تلفات زیادی دست خواهد داد چنانکه از صد تن پنجاه تن بهلاکت میرسند علاوه بر این اهالی اوگاندا در گاراگوه بوده با مسافرین از سمت غربی گاراگوه نیز میتوان عبور نمود اگرچه در اینراه با اهالی اوگاندا تلاقی دست نمیدهد ولی مخارج زیادی لازم است که مشترکین قبول نخواهند و خصومت می ورزند خلاصه تمام مطلب در باب تنخواه است اگر شرفی زیادی موجود شود عبور از هر یک ممکن است ولی با این مقدار وجه جز از راه کنگو نمیتوان رفت و عیب اینراه اینست که زورق زیادی لازم دارد بنابراین بر عهده من باید پانزده زورق تهیه نمود که تمامی را تا شصد کیلومتر از البرت نیانزا برسانم اگرچه این کار زحمتی است ولی باید قبل از وقت چند تن را فرستاده ملزومات این کار را آماده نمایند بالجمله قبل از جمع نمودن تنخواه این گفتگوها بیجا است ابتدا وجه را حاضر نموده بعد مرا خبر دهید

چند روز بعد به امریکا رفته و بعد از ورود به نیویورک یکمجلس پانزدهم پس از دو هفته دیگر یازدهم و سایر تلگرامهای ذیل را من رسانید

عرایض شما را قبول نمودند و وزارت آنها را پسندیده و تنخواه حاضر شده خیلی زود مراجعت نمایید تا گفتگو را تمام نمائیم

من هم جواب تلگرام را از ورمن فرستادم

تلگرام شما در روز دوشنبه بمن رسید خیلی اسباب خوشوقتی شد از شما تشکر مینمایم صبح چهارشنبه از آدرحرکت نمودم اگر حادثه اتفاقی نیفتد در بیست و دویم و سایر به سوتامپتن خواهم رسید یک ماه ممکن است طول کشد تهنیت مرا به مادر زنگبار و سید برغش برسانید

در شب عید میلاد وارد انگلیس شدم چند ساعت بعد با سیر ویلیام مکنین گفتگو نمودیم من یقین دارم که راه کنگو از همه آن طرق بهتر و امن تر است باشرط که زورقها را حاضر نموده و از پادشاه لئوپلد رخصت حاصل نمایند تا سپاه از خاک وی عبور نماید و من از راه شرقی و غربی مطلع علاوه بر این در راه کنگو آب فراوانست و تمامی اراضی حاصلخیز و ثمرند بدینواسطه بسیار ارزان قرار نمی نماید

مجلس پاسخ داد که شما حق دارید ولی ما راه شرقی را پسندیدیم از مسالالا و گاراگوه و انگری و انیورو باید عبور نمود

تنخواه هنگام جمع آمده اسامی مشترکین از قرار ذیل است

سیر ویلیام مکنین	۵۰۰۰۰ فرانک	مسیو گرای اوس وسیل از لندر	۲۵۰۰۰ فرانک
تیر مکنین	۲۵۰۰۰ —	دنگان مک نل	۱۷۵۰۰ —
ژن مکنین	۷۵۰۰ —	ژام هوتن	۶۲۵۰ —
باردن بوروت	۱۲۵۰۰ —	سر اسس فول پوکستن	۶۲۵۰ —
ژمزن	۲۵۰۰۰ —	ژام هال	۶۲۵۰ —
کنتس دونوئل	۲۵۰۰۰ —	مک میکائیل	۶۲۵۰ —
تیسردنی	۲۵۰۰۰ —	انجمن دولتی جغرافیائی لندر	۲۵۰۰۰ —
اسکندر از انجمن جغرافیائی اکس	۱۲۵۰۰ —	حکومت مصر	۲۵۰۰۰۰ —
هانری ژنرال از انجمن جغرافیائی اکس	۱۲۵۰۰ —	مجموع	۵۳۷۵۰۰ فرانک

من نیز برای بیشتر کردن این تنخواه مخصوص مخارج بعضی اتفاقیات و هم انیکه از خود هم در این سفر گمگی نموده باشم با مجلس چنین قرار دادم که نوشتجات مرا که از افریقا می نویسم برؤسای نوشته داده و وجوش را جمع نموده بمن ابلاغ بفرایند مدت زمان رسیدن آنها را بمن از روی ذیل

از یکی از مسافرتهای من معلوم میشود (۷۶ — ۱۸۸۴) کیلومتر در ۱۰۲ روز پیمودم و نتیجه آنها از قرار ذیل است

راه اول — از مملکت ماسائی از ساحل وادی تیسین و از وادی تیسین بساحل چهارده ماه مدت توقف و تاخیر وغیره چهار ماه مجموع هیجده ماه

راه دویم — بدریاچه البرت از مسالالا و گاراگوه و انگری و اوسن کورا و مراجعت از آنها شانزده ماه تاخیر وغیره چهار ماه مجموع بیست ماه

راه سیم — که از کنگو میرود

از زنگبار به کنگو	یک ماه	اول آوریل ۱۸۸۷	راه بحری از کنگو	یک ماه و نیم	پانزدهم ژوئن
راه بری تا دریاچه استانلی	یک ماه	اول مه	توقف		بیست و پنجم ژوئن

از یامبویا به البرت نیانزا	سه‌شنبه	بیست و پنجم سپتامبر	از البرت نیانزا به زنگبار	هشت ماه — هشتم سپتامبر ۱۸۸۸
توقف		نهم ژانویه ۱۸۸۸	تأخیر در رنگ وغیره	سه ماه و نیم

مجموع مدت زمانیکه ما در راه بودیم بیست و یک ماه

ورود به رنگو	۱۶ مارس ۱۸۸۷	بانایا ۱۵۰ کیلومتر از یامبویا		۱۷ اوت —
ورود به دریاچه اسپانله	۲۱ آوریل —	فربورد دفعه سیم		۲۰ دسامبر —
ورود به یامبویا	۱۵ ژوون —	البرت نیانزا دفعه سیم		۲۶ ژانویه ۱۸۸۹
توقف	۲۸ ژوون —	توقف در نزدیکی دریاچه		۸ ماه —
ورود به البرت نیانزا	۱۸ دسامبر —	از دریاچه به زنگبار بنجاوزاز ۲۵۰۰ کیلومتر (۱۵۶۰)		۶ دسامبر —
مراجعت به فربورد	۸ ژانویه ۱۸۸۸	بعبارهٔ اخری از زنگبار به البرت نیانزا		
توقف برای انتظار ماهیتن	۲ آوریل —			۱۰ ماه و نیم
البرت نیانزا دفعهٔ دویم	۱۸ آوریل —	نیانزا رفتن و آمدن		۶ ماه
توقف	۲۵ مه —	توقف در نزدیکی		۱ ماه و نیم
فربورد دفعهٔ دویم	۸ ژوون —	مجموع ۱۸ ماه		

در سی یکم دسامبر مکتوبی از مجلس سمانه رسید مرا رخصت داد که لوازمات خود را تهیه کنم مکتوب اول من که باسم رئیس مسافرت اعانه بود بمباشر من مسیو ماکنزی نوشته شد که در باگامویو دویست تن حمال گرفته و به استانبول تلگرافی اپیوا را که تقریباً سیصد و شصت کیلومتر در سمت غربی زنگبار واقعست شش پیپ برنج (۱۰۰ کیلو متر که ۲۷۰۰ روپیه ۶۱۵ فرانک) قیمت دارد حمل و نقل دهند

در مکتوب دویم بعد از رضایت از پادشاه زنگبار نوشته بود که ششصد حمال از زنگبار گرفته امتعه و اجناس ذیل را خریداری نموده تا در عرض راه با جسوبات و سیب زمینی و برنج و ذرت و موز و بار بنک مبادله نمائیم

۶۰۰	قطعه بزرگ و کوچک	متقال ۱۰۹۷۰ متر	۹۹	—	دستمال ۷۲۲ متر
۸۶۵	— —	کانیکی ۶۳۲۵	۸۰		تمان چیری ۵۸۵ —

۲۱۴	—	—	وابوانی	۷۸۲ متر	۴ — —	بندار ۸۸ متر
۱۰۷	قطعه بزرگ و کوچک	ازسهاری		۷۸۲ —	۵۸ — —	زهائی ۴۲۴ —
۲۷	—	—	سوبایا	۱۹۷ —	۶ — —	جوهو ۱۶۴ —
۱۲۱	—	—	بازراتی	۵۸۵ —	۲۴ — —	گیگوئی ابریشمی ۸۸ —
۵۸	—	—	کون کورد	۱۲۷۲ —	۲۴ — —	دائل ابریشمی ۸۸ —
۴۸	—	—	اسمیعلی	۳۵۱ —	۲۴ — —	وابوانی نازک ۸۸ —
۱۱۹	—	—	گیگوئی	۸۷۰ —	۱۳ — —	سهاری نازک ۴۸ —
۱۴	—	—	دائل	۵۱ —	۳ — —	پارچه نازک ۸۶ —
۲۷	—	—	جاده	۹۹ —	۲۴ — —	پیراهن سفید بلند 〃 —
۴	—	—	گانگا	۸۸ —	۲۴ — —	پیراهن نبریده 〃 —

مجموع ۲۵۸۳۸ متر

بعد ۱۶۳۰ کیلوگرم آلات و ادوات بلورین و یک پیپ ۱۰۱۵ کیلوگرم از مس و آهن و برنج اشیاء نمائیم

در مکتوب سیتمبر امر شده بود که ۴۰ رأس خر باری ۱۰ خر سواری با زین و یراق و پالان به ۱۰۰۰۰ فرانک خریده شود با سیو فرنس سفارش داده شد که یک کشتی بطول ۸٫۵۴ متر و عرض ۱٫۸۳ متر و ۷۰ سانتیمتر عمق ساخته و بدو زده قسمت نماید و هر قسمتی سی و چهار کیلوگرم وزن داشته قسمتهای مقدم و مؤخر عرشه دار بوده و آب از آنها داخل نشود بطریقی که در وقت احتیاج بر روی آب متحرک باشد

در مصر به زنگبار ۱۵۰ قره بنا ۲۰۰۰ کیلوگرم باروت و ۲۵۰۰۰ چاشنی ۱۰۰۰۰ جبه فشنگ فرستاده شد و سیو کینگ ۵۰۰۰ فشنگ مخصوص دارد و سنو و استن ۵۰ بسته هر بسته ۱۰۰۰ فشنگ افتاد داشت هیرام ماکزین مخترع تفنگ معروفیکه بنام خود اوست یکی از بهترین تفنگهای خود را با پیشکش نمود

دیگر ۱۰۰ خاک انداز و ۱۰۰ بیل و ۱۰۰ تبر و ۱۰۰ کلنگ یا داس ابتیاع شد سیو بورق و دلگم و سنویل از اهل

لندر که از پشمینه‌ها و دواسازان معروفند نه جعبهٔ اعلی دوا برای ما تهیه نمودند که مشتمل بر تمام ادویهٔ لازمه در رفع امراض عدیده افریقا
بود و قدر شربت بریک را منظور داشته علاوه بر این آنها با مواد ی که کیب دوه اند که با سانی حل میشوند در هر جعبه ادویه و آلات جراحی
لازمه موجود بود بطوریکه هیچ چیزی فراموش نشد پس از این آقایان زیاده تشکر نمیکنم نه بمان از بابت این صنعت و قها بلکه از آنجهت که
در کمال امتیاز و خوبی اندوهم مواظبت تمامی در بستن و پیچیدن آنها کرده اند تقسیمی که تا با مبو یابد و بدون هیچ خطری بار سد میسو ژن
و میسو دوک برای ما چادرهائی از پارچهٔ آغشته به (موتفات دوکویر) ساختند که سه سال دوام نمودند تقسیمی که پس از آنکه
در افریقا سیصد شبانه روز بر آنها باران بارید باز یکی از آنها در مراجعت بزنگبار در سال اخیر دویست شبانه روز در زیر باران بود میسو
فورت نم و مازن چهل بار زاد و آذوقه برای ما حمل داده اند که در نهایت امتیاز بود چنانکه چای تا آن آخرین دفعه عطر خود را از دست
نداده. قهوه و عصاره لیبیگ اش نیز کمال تعریف را داشت خلاصه تفصیل خرید نیز بی فایده است چه فهرست قدیمی سفرهای
من در افریقا کار را سهل کرد سیر فرانسس و کران دکاکین اعلی را بمن نموده بار ها را رسید گی نمودند
سیر فرانسس در کنگو جانشین من بود و از فرط دوستی از تجارت خویش مرا مستفید مینمود چون دارای اطلاعات کافی نسبت دو کارهای
مختلفه معین من بود مخصوصاً در جواب نوشتجات و انتخاب شش یا هفت صاحبمنصب از اشخاصیکه زیاده مایل همراهی دیدن
شهر بودند

اول کسیکه انتخاب نمودیم اشتر از دستهٔ هندسین بود چون مکتوبی که نگاشته است دکمال اختصار و فصاحت بود جاذب دقت
ما گشته پس از ملاقات قصیری او را در اول فهرست نوشتیم با آن شرط که او در دنبلی رخصت دهد بعد میسو ویلیام نبی حاضر شد
چون در مسافرتهای سابق مکتوباتش ثمری نبخشید در اینسفر شخصاً پیش آمده همینقدر خواهش نمود هر اسبی که خواهند او را قبول نمایند
که از هیچ کاری وی گردان نیست نشان دوال سینه‌اش نیز دلیل بر اعتبارش بودند چون او در مریضخانهٔ نظامی خدمت کرده
بود او را بنام معین جراح نوشتیم بعد میسو ژن زرتوپ حاضر شد که در کنگو خدمت نموده و زبان اهالی زنگبار را خوب میدانست
و علاوه بر این از کار روی کردان دیده درست کردار بود بعد (ماژر اودمن موسکرا و بارتلو) را یکی از دوستان من حاضر
ساخته و تجدید زیادی نمود بعد از این حکایت این ملاقات را مذکور خواهیم داشت خلاصه پس از چند اعتراض نام بارتلو را
در رتبهٔ چهارم نگاشتیم

پنجمین آنها کاپتین نلس بود از دستهٔ ارده مزون که در جنگ زلو نهایت امتیاز را داشته علاوه بر این از قیافه‌اش

لیاقت آشکار بود

ششمین میسو ژفن بود که برای تقسیم مسافرتها هنوز جوانست بسختی و دشواری ندکانی در صحاری برای مشاهدیت بعضی از اجزاء
مجلس خواستند بکلی او را قبول ننمایند ولی بواسطهٔ ۲۷۵۰۰ فرانک که مادام تومل برای وی بوجه عاریه داده بود اعضاء
مجلس را ساکت نموده چیزی نگفتند میسو ژفن آرتیکلهای مختلفهٔ التزام خویش را امضا نمود ولی بیچاره بعد بیات سخت و چار جوا
شده و ما آنها را در جای خود مذکور میداریم میسو ژام ژانرن آخر کسی است که حاضر شد و فهرست دکار تمام بود و او در جنوب افریقا
در نزد ما کنا و ما تابله سفر کرده میسو رنجار را تمامی دیده از وضع اسلحه و طرح ریزی آنجا با خبر است اگر بنظر قدری ضعیف و نحیف آمد
ولی وی با کمال میل و همت باز نمود که چندین سال در افریقا بوده از وضع مستحضر است ۲۵۰۰۰ فرانک برای خرج سفر ای در نظر
داده و وعده داد که با کمال درستی راتی خدمت نماید در این بین که ما در تهیهٔ حرکت از زنگبار به ویکتوریا نیانزا بودیم مکتوب ذیل
رسیده تصورات مجلس را برهم زد

(از دیوانخانه بروکسل هشتم ژانویه ۱۸۸۷ سنه)

عزیز من مسیو استانلی سبب میل پادشاه بمسافرت از راه کنگو انیست که حتی الامکان خدمات بزرگ نمیسافرت نماید ولی
در صورتیکه از راه سواحل شرقی عبور نمایند بکار غیر ممکن است چه بجناب خود شما مدت نمیسافرت هیجده ماه است پادشاه در اینمدت
اگر تجدیدات شما پردازد از امور مملکتی باز میماند اگر از راه کنگو عبور نمایند هر قدر ممکن باشد از تهیهٔ کشتی و لوازمات بحری کوتاهی نخواهد نمود
کشتی بزرگ استانلی و یک بقیهٔ دیگر را در دریاچه استانلی وارد کرده در اینمدت بحمل و نقل خواهد پرداخت اگر میل داشته باشید
در اینجا ممکن است سربازانی گرفت که بمراتب از اهالی زنگبار تهیه و با اعراب مقاومت نمایند

استماد رسمی در اینهفته در برکن انتشار یافته اراضی زنگبار را بیک قسمت باریکی در طول دهمنه محدود نموده و از آن بمت تمامیرا
متعلق بآلمانی میداند باید از آلمانها هم رخصت حاصل نمود که از آنجا توان عبور نمود دوست حقیقی شما کت بزرگ

در همان اوقات مکتوب سیر ویلیام کمپنی رسید

عزیز من مسیو استانلی مکتوبی از شاه بمن رسید که در آنجا در باب مسافرت از راه کنگو اظهار میل نموده است از قطع رابطهٔ
شما با کنگو افسوس میخورد چه شما را مانند یکی از ارکان مملکت بشمارد و من مدتی در باب تهیه و لوازمات با وی صحبت نمودم و هم مذکور
داشتم که تغییر و تبدیل السنه اهالی خیلی مشکل است و رضایت حکومت برتانی و قنصر و سلطان زنگبار نیز بدین تغییرات خالی از

اشکال نیست دهم باوی گفتم که مسافرت از دریا چه ششصد نفر مخارج زیادی لازم دارد مگر اینکه سلطان رضایت دهد که از زنگبار بکنگو
رویم و هم عده آدم آن اشخاصی را که از راه کنگو باید مسافرت نمایند ملاقات نمایم

خلاصه روزنامه خود را در اینجا نمینویسم تا وضع کار ما قبل از مسافرت معلوم شود همانقسمکه ماکنسن بگفته بود در حسب امر پادشاه عازم بمبای
دریاب راه کنگو سیر پرسی اندرسن را ملاقات کرده و میل شاه را بدو بازنمودم در منافع و فواید آنراه گفتم اولا تعیینی است که به ماشا
خواهیم رسید ثانیا واپورهای دولتی را از شط ماشنصد کیلومتر از دریاچه اجرت میبرند ثالثا آلمانیها راکه برای هریک از اعمال ما اعراض
پلیتیکی فرض مینمایند مطمئن میکنیم رابعا حکومت فرانسه را نیز اطمینان میدهیم چه ظن بین گمان است که مسافرت ما بسبب مخاطرات مامورین
اروپ و حال آنکه اگر خطری هم باشد مامورین انگلیسی نیز سهیم و شریکند خامسا اهالی زنگبار بسبب تصدیع ما نخواهند شد چه بواسطه
استمالت های اعراب فرار مینمایند

از قرار نوشته لرد اندسلی بوزیر مختار فرانسه نگاشته اند که اگر اینسافرت از راه وکتوریا نیانزا باشد زندگانی مامورین
او گاندا در معرض خطر است و هم من نوشته است که اسمیله را رسیدگی نمایم بعد بدین وزیر بحر رفته از امیر البحر سوتیوان در باب
دادن کشتی تا کنگو پرسش کرده و خواهش نمودم که همطلبرا از شاه مستفسر شود و نیز مسئلت مرا بخدمت شاه معروض داشت که تا چه حد ما را
بکشتی خواهند برد هشتم ژانویه مکتوب شاه رسیده و در آن نگاشته بود که تمام لوازمات بحری را برای حمل و نقل آماده سازند مگر
آنهائیرا که برای حکومت لازم است ولی من باکنسن تلگراف نمودم که اینقرارداد را امضا نمایند چه اینکار ما بعجله و شتاب راست نمیآید
کلونل دنتن نیز بهمین مضامین نوشته بود لوازمات سفر پی در پی میرسید من و دنتن تا بیشتری از شب را مشغول کار بودیم نهم
ژانویه با کلونل گران و کلونل سر و دنتن در باب مکتوب شاه گفتگو کرده و قرار بر آن دادیم که جوابی واضحتر بدهد و عده کشتیها
و مدتی را که تا آنزمان کشتیها باختیار ما بوده معین نماید چه بسیاری از مسائل متعلق بدانستن اینمطلب است مانند اجیر نمودن سودانیان
و نگاهداشتن کشتی برای حمل آذوقه وغیره پس صواب در آن دیدیم که مکتوبی بشاه نوشته باقاصد مخصوصی روانه دادیم دهم
ژانویه دنتن با فرن ملاقات نموده قرار دادند که عنقریب یک کشتی پستی برای زنگبار نگاهداشته و کشتی حکومتی ما را
از دماغه امید واری حرکت دهد و هم ما بن گفتند که رئیس پست کشتی زنگبار را در عدن توقف میدهد تا کشتی ناواری نو
وارد شود و این کشتی در بیستم ژانویه با صاحبمنصبان و سایر لوازمات از لندن حرکت خواهد کرد و من خود در مصر امورات
سفر را منظم نموده در سوز به ناواری نو ملحق خواهم شد دوازدهم ژانویه جواب مکتوب دیروز عصر رسیده اخبار خوشی از

برو کسل داشته و عموما راه کنگو را پسندیده اند کنت ایدسلی در دو ساعتی من اعلام داد که در ساعت شش امشب مرا ملاقات
نماید ولی بواسطه مرض قلبی نفثه وفات یافت بیست و یکم ژانویه تلگرام سیر ادمن بارن و مکتوبی که در باب حمل و نقل بود بما رسید
بهیچقدر معلوم شد که ذرات بحرکاری برای ما نخواهد کرد بارهای ما پی در پی میرسند و عنقریب خانه را پر مینمایند خلاصه بعد از ظهر بکیلدها ل
رفتم در آنجا با من گفتند در شهر لندن قرار داده اند که از ادای وجه گمرک ما را معاف دارند بعد به برو کسل تلگراف نموده و وقف
ملاقات شاه را در روز جمعه استفسار کردم جواب تلگرام این بود که در ساعتی صبح یکشنبه چهاردهم ژانویه به برو کسل رفته با شاه
وداع نموده امشب در چند ساعتی شب عازم لندن شدم از ساندرنگام تلگرام آمد که شاهزاده کمال میل ملاقات مرا دارد پانزدهم
ژانویه اندرسن خواهش ملاقات کرده تمسن نیز با نجمن جغرافیا نگاشته است که در اینسافرت همراه باشد با اتمام کارها را اصلاح کرده
و قرار بر این شد که در کنگو چند تن حمال برای ما حاضر سازد بعد به زنگبار تلگرام نمودم تا حمالانی را که برنج میآورند نخواهند چند روز بود سفارت
کنگو در باب کشتی مکتوبی نگاشته و خواهش نمودم که کشتی را بما عاریت دهد زود تر بما مین پاشا رسیم جوابیکه فرستاده است
عزیز من مسیو اسمانله من شخصا ارادت کامل بشما دارم و خیلی کدرم از اینکه نتوانستم رضایت شما را حاصل نمایم ولی گمان ندارم که
ندادن این کشتی ضرری بشما رساند از جانب سفارت گفتگوهای لازمه بشما خواهند داد و هم یقین دارم که امین پاشا صحیح و سالم بوده و از این
بلیه نجات خواهد یافت بهیچقدر توکل بخدای داشته و معتقد بکتاب انجیل باشید تا همیشه در راحت و شادی زیست نمایید در اینموقع تاخیر در نگ
برای شما خطیرتر از تاخیری است که در اعانت به امین پاشا روی دهد دوست حقیقی شما دبرازتنکشن

شانزدهم ژانویه کلونل گران در باب مسیو تمسن با کلتی گفتگو خواهد کرد و مکتوبانی پی در پی میرسند تمام یاران من مشغول جواب اند
هفدهم ژانویه مراسلات هم بیشتر میشوند در باب خواهش تمسن گفتگو شده مسیو کلتی با هم خود حکم مجلس را بدو خواهد رسانید با ما کنزی
امورات مختلفه متعلق به زنگبار را مرتب نمودم و دو تلگرام نوشته شد ژنرال براکان بوری در باب زغال چیزی نوشته است ولی
بدون قرارداد دولتی نخواهند داد همچنین هم ژانویه کارهای صبح را ترتیب داده در ساندرنگام با کلونل دنتن بدیدن شاهزاده
کال رفتم در آنجا یک نقشه افریقا در روی میز بود من از آن وی مختصر صحبتی در باب راه مدرسانید تا امین پاشا نمودم حضار
مجلس با کمال دقت استماع نمودند نوزدهم ژانویه سیر ادیام کانسن دوستان و یاران خود را هوتل بورلنگتن حاضر نمود
تمامی با من وداع نمودند بیستم ژانویه واپور نادارینو بعد از ظهر لنگر برافراشته و بارهای سه تن از صاحبمنصبان آسترمن
ژفس را ببرد مسیونی در هشت ساعتی صبح ما غلامک موسوم بیاروتی از من مفارقت نمود که به استانبول فان شورش

رود در آنجا بارونی را تنها گذارده خود بتماشای شهر لندر رفته دو ساعت بعد از ظهر که به استاسیون مراجعت نمود کشتی رفته بود وی
با کمال تأسف و تأثر نزد من آمد ولی پشیمانیش سودی نداشت کلونل گران بیچاره بارونی را در حالتی یافت که از گرسنگی و سرما
بیحالی بیشتر از وی نمانده بود بیت و یکم ژانویه میسونبی را به پلیموت فرستادم که در آنجا با بارونی در دواپوری نشسته در تور
منتظر من باشند در شب ساعتی شب عازم مصر شدم با جسیع کشیری وداع نموده وداع نمودم

فصل دوم

مصر و زنگبار از بیست و هفتم ژانویه تا بیست و پنجم فوریه سنه ۱۸۸۷

بیست و هفتم ژانویه سنه ۱۸۸۷ میسحی در شش ساعتی صبح با سکندریه رسیدیم در آنجا میسو پارک جراح نظامی نزد من آمده و معروض داشت
که در این سفر با سم طبیب قافله مایل است همراهی ما مسافرت نماید اگرچه انگلیزنست غیر متفرقه بود ولی من در لندر بقدری از وی نفرت
زحمت و مرارت کشیده بودم که ابتدا خواستم از قبول مسئلت وی سرباز زنم ولی چون میسو پارک شخصی محجوب معقول و خوش قیافه
بود با خود گفتم بهتر آنست شما در مصر نزد من آیید تا در حین فرصت با کلید یکر صحبت نمائیم چه در این موقع وقت زیادی ندارم در ده ساعتی صبح
عازم مصر شدم سیراولن بارن در نزدیکی گار راه آهن ایستاده بود و من بواسطه روزنامه های گرون کی او را در میان جمعیت دیدم
بمنزل خود دعوت نمود و از روی صدق و راستی با من گفت که در راه موانع بسیار است خدیو و اولین وزیری نوبر پاشا مسافرت
از راه گنگو را نمی پسندند شون فورت و دکتر ژنکر نیز بدین کار صحه نمیگذارند در پاسخ وی گفتم جناب سیراولن بارن عجبت که شما
گمان میکنید که در انگلستان اشخاصی مانند شون فورت و دکتر ژنکر بهم نمیرسند و حال آنکه در مجلس اعانه اشخاص بزرگ موجودند
از قبیل کلونل گران و اسپیک و کلونل ونتن که سابقاً حاکم عمومی کنگو بوده و کلونل لویس می مباشر پلیتیکی سابق زنگبار
و کی دادونی از وزارت جنگ و سیر ژن کیرک قنسول عمومی حالیه زنگبار و دالزو و دیگر اشخاص که از فرط کیاست و ذکاوت معروف
و مشهورند کلیه امورات را به صوابدید و رضایت میسو فرن بوده است تمامی ایرادات و اعتراضات را ملاحظه نموده و پشت و روی کار را
نظر کرده ایم پس از همه راه کنگو را من و مجلس اختیار نمودیم خلاصه حسن و قبح تمامی طرق را با سیراولن بارن باز نمودم و بروی مدلل
داشتم که مسافرت از کنگو از همه سهلتر و خوشتر است پس سیراولن بارن مرا نزد نوبر پاشا برده برای او نیز همین بیانات را
مکرر نمودم نوبر پاشا عاقلی و احتیاط مارا در انتخاب راه کنگو فهمیده و مرا برای صرف نهار بمنزل خویش دعوت نمود بیست و ششم از نزد
و منزل نوبر پاشا صرف نهار شده و مراجعتاً مجلس متفرقی نمودم از آنجمله مازن بیک بود که در سنه ۱۸۷۷ در دور دریاچه البرت مسافرت

کرده است دیگر زوجه خود نوبر پاشا و سدیره و داماد وی شیکران پاشا و میسونان منشی قدیمی سفارت بریتانیا کل بودند در
صرف طعام نوبر پاشا صحبت زیادی نموده مخصوصاً از مصر و سودان و افریقا و گرون گفتگو نموده ولی نوبر پاشا گرون را نمی پسندید
و از دست رفتن سودان را بوی نسبت میداد و بالعکس ما قرپاشا بر عقیده وی مبارزی دلیر و سرداری رشید و مرد عاقلیست
پس از صرف نهار نقشه ها را بمیان آورده خود با کمال دقت راه ها را ملاحظه کرده و راه کنگو را انتخاب کرده به من پاشا نگاشت که
بمصر آید چه حکومت در اینوقت قادر بر نگاهداری سودان نیست و هم بریق مصر را داده و مایل بود که امین پاشا هر قدر ممکنست استخوان
عاج با خود حمل داده قدری از آنرا فروخته ۲۵۰۰۰ فرانک که حکومت مصر باین مأموریت داده است برداشته و از نخواه ها
طلبوسات رسمی برای امین پاشا و اشخاص عمده وی تهیه نمود جیره و جاکی تمامی صاحبمنصبان احواله داد با شون فورت و دکتر
ژنکر نیز ملاقات نموده صحبت زیادی نمودیم و مطالب اصلی که بمیان آمد از اینقرار است

شون فورت و دکتر ژنکر تصور مینمودند که در اینمسافرت قره قینا های بسیار و تنگناهای عدیده الاختراع زیاد همراه است و سربازان با کمال
نظام حرکت مینمایند ولی غافلند از اینکه مقصود از اینمسافرت فقط خلاصی امین پاشاست و ما اسلحه و ادوات لازمه را با خود میبریم
تا بدون خطری بتواند امین پاشا افریقای مرکزی را تخلیه نموده و یا مدت معینی نگاهداری کند مستحفظ یاران ما که اغلبی از اهالی زنگبار
اعتماد نمیتوان کرد و در همیشه اغلبی از طوایف با ما خصومت و کینه دارند و هر قدر اهالی زنگبار از شجاعت و رشادت خویش سخن گویند
نباید قبول نمود چه در هنگام خبک آنها را فراموش مینمایند شصت تن مردان ما اگرچه مطیع و صدیق اند ولی اسلحه جدید را تجربه نکرده
و بدون فایده و منظوری رها مینمایند خلاصه از وضع استعمال آنها بی خبر بوده و علاوه بر این از دیدن خون قوی ایشان بی قط میگردد و برای
حفظ آلات جنگ و مقاومت با دشمن کافی نیستند زمانیکه متونت که امروز معروف و مشهور است در وسط افریقا فرار نمود من
از کنار رود خانه عبور نموده فی الحقیقه نزدیک بود در معرض خطر بوده در آنوقت اهالی زنگبار چون مجبور و مفتری نداشتند ناچار را از خبک
و حشیان نجات داده و خلاص نمودند مقصود از ذکر این حکایت اینست که اگر ایمردمان راه گریزی بست آورند شهرا در مملکه رها کرده
و فرار مینمایند و چون راه را از همه طرف مسدود میبینند ناچار کوشش و مقاومت نموده دشمن را شکست میدهند پس در اینصورت باید
بدین تصور بود از راهی که طوایف دشمن مسکن داشته چشم پوشیده و راه دیگر پیدا نمود بلکه باید تمامی عوایق و موانع را طی کرد
مقصود را بدست آورده ادوات جنگ و غیره را به امین پاشا رسانیم همان دادن اسلحه و ادوات جنگ بیاران ما کافی نیست
بلکه باید راه فرار را برآنها سد کرده در اینصورت ناچار پایداری نموده و در مقابل تیر و تفنگ کوشش برفشان ما دارند طلا عاتیکه

درباب امین پاشا مارسیده مختلف است چنانکه دکتر ژنگر میگوید مردی بلند قامت و خشکیده و نزدیک بین است و چندین
زبانرا مانند عربی و ترکی و ایطالیائی و انگلیسی تکلم مینماید علاوه براین بسیاری از مکالمات افریقائیرا فراگرفته است برعقیدهٔ
ژنگر امین پاشا وضع نظامی اردوی حشکرانی عاقل و محتاط و مؤدبست و ایندت مدید تنهائی کمی اسباب بی جرئتی او شده چنانکه
میگوید مصر مارا فراموش کرده و اردوپ نیز خیال ما نیست خلاصه امین پاشا اصلا ایطالیائیست و چهل و هفت سال دارد سربازانش در
اشانگین جای دارند و در هر اشانگین دویست تا سیصد نفرند و کلیهٔ آنها را میتوان به ۱۸۰۰ تن تخمین نمود از اخبار یکه تازه رسیده
معلوم میشود که سربازان چهار اشانگین شمالی در کار شورش و انقلابند بر ضد امین پاشا علامت کرده درباب تخلیهٔ آنجا و مراجعت بمصر
چنین وانمود مینمایند که منظور امین پاشا اینست که آنها را در عرض راه بصورت غلامان بعرض بیع و شری درآورند علاوه بر این دکتر
ژنگر از عدهٔ سربازان و مصریان و مأمورین نظامی اهالی دنگله که با امین پاشا هستند درست مستحضر نیست و از قراریکه من و ژنگر تخمین
زدیم باید عدهٔ آنها از پنجهزار باشد صاحبمنصبان مصری سفید ۱۰ نایبان سیاه ۱۵ مأمورین سفید ۳۰ سیاهان دنقله و دوای
علفا ۳۰۰ زنان سفید ۲۲ زنان سیاه ۱۳۷ اطفال صاحبمنصبان ۴۵ اطفال سربازان ۶۰ محبوسا ۶۰۴ نفر اند مکنت
بواسطهٔ غربت این اشخاص مصر یاران بومی آنها نیز تاب مفارقت نیاورده از وطن خویش دل برگرفته بمصر آیند و پیش از وقت نمیتوانگفت
که ورود ما در آنجا چه نتیجه خواهد داد یقینا متابعت امین پاشا را خواهند کرد بعد از ظهر منتظر یاران خود هستم که از زادی علفا میآیند و آنها را مسلح و مکمل نمود
متفقا بسوی مصر میرویم و در آنجا پورنادار نیز روز جمعهٔ اردشد در آن می نشینیم در تلگرافهائیکه از تندر رسیده نوشته اند که از روزنامه های مصری
معلوم شد که امین پاشا پس از جنگ و جدل بسیار از او گاندا عبور نموده و حکومت مصر بعضی اشکالات برای پیش خواهد آورد اول فوریه
امروز صبح سیراول بارن را ملاقات کرده با وی بیونجا نه رفته توفیق را دیدم شخصی خوب و خوش قیافه است محل خوب و وسیع
و خادمان بسیار وارد ظهر فردا مرا بصرف نهار دعوت نمود و پس از ظهر سیراولن بارن مرا بمنزل ژنرال کرنفل برد و دو روز عصر در نزد
ژنرال استفان زن با قرپاشا بمن گفت فشنگهائیکه حکومت مصر داده رسیده کمتر چه فشنگهای بیشتر معیوب و فاسد آمده
بودند و بقول با قرپاشا اگر این فشنگها از حالا معیوب باشند پس وقتیکه بامین پاشا برسند یقینا رطوبت زده و ضایع اند اگرچه ژنرال کرنفل
آنها را رسیدگی نموده ولی برعقیدهٔ با قرپاشا باید بهر وقت خود دویم فوریه در خدمت توفیق صرف نهار شدم اظهار وطن پرستی نموده
شخصی تیز هوش و مهربانست در وقت وداع فرمان ذیل را با ترجمهٔ انگلیسی آن بمن داد

مسوده فرمانی که بزبان عربی به امین پاشا نوشته شد در هشتم جمیدی الأولای سنه ۱۳۰۴ اول فوریهٔ سنه ۱۸۸۷ از شکر سکیم از طرف خدیو

وصاحبمنصبانست که در انیحالت ممالک استوائی را نگاهداری کرده دشمن را دفع نمودید و پاداشش انچنین خدمت تو را منصب بمو پاشا
فرمودیم درجات و مناصبی را که برای صاحبمنصبان خود خواسته بودی آنها عنایت کردیم سابقا در ۲۹ نوامبر سنه ۱۸۸۸ رقیمه و بیاور
سندانی بتوسط جناب مستطاب نوبر پاشا رئیس انجمن وزراء داده شد یقینا تا بحال تو رسیده است میل صادقانهٔ ما برانیست که تو و صاحبمنصبان
و سربازانت را از انیمملکه خلاصی دهیم بدینواسطه مأموریت اعانهٔ بریاست میسیونانهٔ جهانگرد و مجرب معروف که در تمام روی زمین مشهور است
فراهم آورده با تمام آلات و ادوات لازمه بان سمت آمده تو و یارانت را از هر راهی که بصواب مقرون باید بمصر خواهد آورد چون این فرمانرا
میسیونانه تو رسانید و از مضامین آن مطلع شدی تهنیت مرا بصاحبمنصبان و یاران خود برسان درباب آمدن بمصر و اقامت در انجا
ما تو را مختار نمودیم و مرسوم تو و سرانت را مقرر داشتیم که برسانند هر کس از یاران تو میل اقامت کند شرط مسئولیت مختارانست
چه از جانب مصر دیگر امدادی بانها نخواهد شد خلاصه فرمان ما را خوانده و بر یاران خود قرائت نما تا جنگلکی بزنگالیف خویش
واقف شوند امضی محمد توفیق

شبانه تیکران پاشا نزد من آمده کاغذیرا که نوبر پاشا به امین پاشا نوشته بود خوانده و بعد مهر نمود بر عقیدهٔ ژنگر امین پاشا بایل
تخلیهٔ بلدهٔ خویش نیست انگلیسیان نیز برانند که وی در آنجا اقامت خواهد کرد ولی میل خود را بیان نمی نماید و خود امین پاشا را مختار میسازند
حکومت برتانی مایل است که امین پاشا مراجعت نماید چه در شرایط حالیه بر ممالک استوائی دست رس نداشته و چون امین پاشا
در چنین محل بعیدی محصور باشد اسباب اضطراب و تشویش است خدیو هم فرمان میدهد که با مارجعت نماید ولی فورا میگوید که خود شما مختارید
و اگر بر خلاف میل در آنجا بمانید نظر بهیچگونه امدادی از طرف حکومت مصر نباشید در کاغذ نوابر پاشا میل وزرای مصر نیز مطابق
با حکومت برتانی است ۳ فوریه عازم سور شدیم از سوز یک گاررا هٔ آهن سیراتن بارن و لدی مازن و ژنرال
استفانزن و ژنرال کرنفل و با قرپاشا و ابانه پاشا و شونفورت معلم و دکتر ژنگر منتظر من بودند و با من وداع
نموده بشیرف کار مرا از خدای مسئلت نمودند دکتر ژنگر با عاتن از سودانیان با من مرافقت نمود در زقازیق میسیو پارک
جراح نیز با ما ملحق شد در اسماعیلیه ژنگر پاشا بما رسید خلاصه در سور میسیو ترامزن را یافته میسیونی و بار و قی
فردا وارد خواهند شد

ششم فوریه با کاپیتن بت مباشر انجمن انگلیس و هندی کشتی بخار صرف بها رشد پس از دو ساعت بکشتی رب رو که تازه ساخته
بودند نشستیم و از بندر سور عبور نمودیم قدری در ترکشتی ما دار نیلنگر انداخته منتظر ما بود در انجا عتی شب با کاپیتن بت و

دکتر ژنگر مراد و مستدار خویش نموده بعد بسمت عدن حرکت نمودیم هشتم فوریه هوا بروی بکری نهاده در هشت ساعتی میزان الحراره در طاق به ۲۴ درجه رسید از غایب توکر فرنگی من خوشوقت نیست و بذکر داشته اند که در بحر احمر وارد شده ایم ولی این بحر اسود است

دوازدهم فوریه بعدن رسیدیم در انجا بار تلو منتظر ما بود کشتی تاوار نیو چه منشی آمده در انجا تلگرام ذیل به ماکنزی زده شد بیست تن کارسن برای خدمت صاحبمنصبان بگیرید که مرسومشان کمتر از بیست تومان نباشد مرد است و من خود با هشت تن از رفقای و شصت و دو سودانی و دو سیری و سیزده اسبابی وارد خواهیم شد در تهیه آذوقه باشید خلاصه مسافرین طبقه اول من و بار تلو و استر و رفقن و فلسن و پارک و منشی و کنت پفل و دو تن رفیق آلمانی او بودیم که بسمت رودرو فنجی حرکت نمودیم نوزدهم فوریه دکتر لنز مسافر اطریشی که تنفس این پاشا رفته بود وارد شد و ابدا حصول مقصود تا زنگبار رفته و الحال مراجعت نموده عازم اروپاست یقینا افریقا و کنگو را مقصر خواهد کرد بیستم فوریه به ممباز رسیدیم در انجا نزاع سختی مابین اهالی کالا و سمالی روی داده اهالی کالا از دوستان آلمانیان و سمالی از دوستان آنها شمارند اهالی پرتوکال و زنگبار نیز بدون شبهه و او نیز خواهند بود در ممباز میتوان با کمال سهولت با چند عراده بار های کشتی را خالی نمود و یا آنرا بار گیری کرد در انجا اشجار نارگیل زیاد است و فی الحقیقه اقیانوس منظر خوشی دارد اگر ممباز بندر دولت انگلیس شود (انشاء الله تعالی خواهد شد) باید شهر جدیدی در جای بندر قدیمی پرتوکال برپا نمود در اینصورت راه آهن تا نزدیک بندر کشیده شده حمل و نقل مال التجاره خیلی سهل میشود بیست و دوم فوریه بزنگبار رسیدیم ژنرال اسمود مرا در آغوش گرفته دیدنمودیم بعد بصاحبمنصبان فرمان دادم تا بار های کشتی را درآورده و بر چهل خر حمل نمایند در آن اثنا تهنیت سلطان زنگبار را بمن رسانید تمپوتپ و جمعی سپرباشرش تا ریاتیان و کجنی و کیل تا ریا بدیدن من آمدند هشت سال قبل زنگبار را دیده بودم در اینمدت وضع شهر قدری تغییر کرده چنانکه سیم تلگراف دایائی کشیده شده و ساعات دیوار کوب در بعضی مواضع نصب شده قلاع عالیه برپا نموده اند و بر کرک نیز افزوده اند و در سربازخانه های جدید پلیس نظامی برقرار شده است و تا مقبره فیل و لر و قصر سلاطین میتوان با کالسکه حرکت نمود در وقت عبور سلطان برای روشنائی راه لامپهای روغنی را که در فواصل معینه بتیر ها آویخته اند روشن مینمایند

در بندر شش کشتی جنگی آلمانی بفرمان امیر البحر کنز و کشتی تورکواز و رندیر که متعلق بپادشاه پرتغالی است و دو اپور های تجارتی چند زورق موجود است بیست و سیم فوریه بخدمت سلطان زنگبار رفتیم و محض احترام من ژنرال لایدی با توسن انواج را در دو صف

بمسافت صد و پنجاه متر جای داده و قنسول ژنرال با من مرافقت نموده موزیک نظامی متوسطی با لحان نظامی حاضر سلام داده تماشاچیان زیادی نیز از دو طرف حرکت مینمودند و مرا بیکدیگر معرفی میکردند در آن میان یقینا بسیاری از سرمازان قدیمی من بودند که مرا بدوستان خود باز مینمودند از صدای حاضرباش ژنرال ماتوس با بانگ رسا و کوس بلند شده افواج عرب صف بسته از پله ها بالا رفتیم در بالای پله سلطان ایستاده بود با من تواضع نموده دست داده پس از چند تعارف رسمی مرا بداخل درطاق دعوت نمود و خود پیش رفته بحضار سلام داده بر تخت بنشست من نیز نشسته پس از صرف قهوه و شربت از فرنگستان گفتگو نموده از سلامتی ما باز پرسی بسزا فرمود در وقت خروج نیز موزیک نظامی مترنم با لحان و نغمات شگفت کشته ژنرال نیز با بانگ حاضرباش افواج را مرخص ساخت پس بمنزل آمده لباس سلام را از تن دور کرده کافور افشانده فسفر پیچیدیم چه یقینا ما بهها و سالها در قبچه خواهند بود و مورد استعمال نخواهند داشت بعد از ظهر برای ترتیب کار ها بنزد شاه رفتا بتدا مکتوب ذیل را بدو نشان داد

(اعلیحضرت سید برغش بن سعید پادشاه زنگبار)

اعلیحضرتا قبل از عزیمت کاروان لشکر میکنم از پاسخ نیکی که در باب تلگرام میسو استانله باعانت این پاشا داده بودید و از اینکه عنایت ملوکانه خود را مصروف بگرفتن علجات برای این مأموریت نمودید دولت انگلیس را حقیقة ممنون کردید پس از چهار هفته میسو استانله در کمال وجد به زنگبار خواهد رسید و بچندین دلیل از راه کنگو حرکت میکند از آنجمله یاران وی که اعلیحضرت شما انتخاب نموده اید بدون خستگی و خطری از دریا تا مصب کنگو رفته و بعد بزحمت در کشتی نشسته تا ۵۰۰ کیلومتر از محل منظور میروند در آنوقت چون حرکت زیادی ننموده اند خسته نا توان نیستند میسو استانله در این مسافت خدمات کلی کرده و تا زمان اتمام این مأموریت از راه جوش منحرف نشده و با امورات کنگو نخواهد پرداخت در مراجعت از راه شرقی عبور نموده و چون خیرخواه اعلیحضرت شماست یقینا در زمان نزدیکی سواحل خدمات بزرگ از صمیم قلب نسبت بشما خواهد نمود در محاورات خود همیشه او را مایل بطلب منافع اعلیحضرت شما دیدم پس اعتماد کلی بدوستی ما کنید و مستدعیم که در انموقع در تمام مسائل با میسو استانله او امر خویش را ابلاغ فرمائید مثل آنکه من خود در حضور شما برای استماع فرمایشات حاضر باشم اطمینان قلبی میدهم که در تمام مواقع آنچه اعلیحضرتم خادم مطیع بندگی و صدیق ما کنین

بعد از آن با سلطان شروع بتنظیم و ترتیب امورات نمودیم چه لازم بود که سلطان موافق قرارداد انگلیس و المان رفتار نماید اگر بخواهیم تمام مطالبی را که در میان آمد بنویسم بطول میانجامد ولی آخر من چو اسکه از سید برغش شنیدم این بود شکر خدا را که با شما متحد و متفقم همینکه کاغذ ها را بمن دادید فورا خوانده و امضی کرده کار را تمام میکنم

شبانه مکتوب ذیل را به امین پاشا نوشتم حامل مکتوب باید نهانی از اوگاندا و اینورد عبور نماید صبح فردا روانه شود

(جناب امین پاشا حکمران بلاد استوائی)

آقای عزیز من باکمال افتخار بشما مینویسم که رقیمجات سرکار را خواندم چون تمامی مسیحی و محرک کاخانه و امداد بودند اعلیحضرت سلطان زنگبار و خدیو مصر چنین صلاح دیدند که مأموریتی بریاست من تشکیل داده تمام اشیاء لازمه را به وادی تعیین آورده شما برسانم و مسائل عمده را بگویم از مکتوبانیکه به حکومت مصر نگاشته بودید اشیاء محتاج الیه شما معلوم شد مانیز تمامت آنها را تهیه نموده برای شما خواهیم آورد از دستخط اعلیحضرت سلطان زنگبار و ترجمهٔ نوبر پاشا معلوم شما خواهد شد که از روی دوستی قلبی این امورات اجری یافته اند ترجمهٔ آنها را نهم دیدام همینقدر میتوانم شما را مطمئن نمایم که کمال رضایت را از شما دارند شصت تن سرباز از فوجی که در داوی حلفا بوده جدا نموده برای شما آورده ام این سربازان اسباب تقویت قلب و جرئت یاران شما خواهند شد و ما در زیر بیرق مصر حرکت میکنیم اگر صد تن از اهالی زنگبار رجز کاروان شوند قریب بهمین مقدار هم یقیناً از استانبهای اعراب و افریقای مرکزی میآیند خلاصه فردا عازم گنگو شویم و در هیجدهم ژوئن ماه آتیه امیدوارم که بقصبهٔ عیاری و در رسیده از آنجا تا انتهای شمالی دریاچهٔ البرت در حوالی کاوالی که ۶۰۰ کیلومتر و فی الحقیقه ۹۰۰ کیلومتر مشیر مسافت داریم در مدت پنجاه روز خواهیم رسید اگر کشتیهای شما در آن حوالی باشند هیچ من اطلاع دهید که در کدام محل شما منتظر خواهم شد دلیل مسافت از اینجا زیاد است و مخصوصاً در اینجا یکی باعث آن شده دیگر آنکه اینراه مطمئن تر و نتیجهٔ آن محقق تر است زحمت مسافت هم کمتر و با بومیان آنکالش بدان پایه نیست در جنوب و جنوب شرقی دریاچهٔ موانگا قصبهٔ تویستا مالی واگدی و سایر طوایف جنگی که در طرف شرقی ناتیگو جای دارند موانع عظیمه اند بومیهای کیروگا در واندا هرگز نمیگذارند غرباء داخل خاکشان شوند ولی از راه مرکزی هیچ صدمه و خائفه نیست زیرا که در این فضای گنگو یکطایفه مقتدری نیست که بتواند عبور ما را مانع شوند علاوه بر آذوقه فراوان مکتوبات چند از حکومت مصر شما و یاران شما داده میشود و هم لوازمات شخصی و ملبوسات رسمی برحسب درجهٔ هریک برای شما و صاحبمنصبانتان آورده ام امیدوارم که در صحت و سلامتی شما را ملاقات نمایم و یقیناً قبل از آنکه شما مخمشوم و آذوقه و آلات حرب را تسلیم نمایم بی احتیاطی نکرده حیات خود و یاران را در حوالی اوگاندا معرض خطر نخواهید افکند دوست حقیقی شما نانری استانله

بیت و چهارم بیت و پنجم فوریه مباشر ماسیو مکنزی لوازمات را بخوبی آماده کرده و کشتی دورا با آذوقه و توشهٔ آب در بندر حاضر بود مال التجاره و حیوانات بارکش را در کشتی جای دادند ولی من در خیال انجام بعضی کارها بودم و با پتوپت میل همراهی

داشتم چه از خاک وی باید عبور کرد و پتوپت فی الحقیقه امروز شخص بزرگی است و او همان کسی است که در سنهٔ ۱۸۷۷ با کاروان ما تا ورود برود کنگو همراه بود اگرچه تمول و مکنتش مدبشوار تحصیل شد و لی صاحب سلحه و لوازمات جنگ گشته اعراب از هر طرف در تحت ریاستش مجتمع شدند امروز پادشاه بی تاجی است که خاک وی از آبشار استانله تا دریاچهٔ تانگانیکا ممتد است فرمانفرمای چندین هزار نفس است که بسختی جنگ و جدال و دشواری زیستن در بلاد استوائی خو نموده اند اگر من با وی خصومت ورزم ادوات و آلات جنگ را از چنگ ما درآورده و با ما مصاف داده و ما نها را برای دفع ما بکار برده دیگر با امین پاشا چیزی نرسیده و مسافرت ما بحاصل میشود خلاصه اگر بطرف پتوپت و از طرفی موانگا پادشاه اوگاندا دو حایل بزرگ کند پتوپت را من نسبت بخودم مانند متهدی نسبت به گردون میدانم ولی بحمدالله که وی بمن کینه و عداوتی نداشته دست و پایم از او بسته باکمال احتیاط از پتوپت در همان ملاقات اول استمزاج حاصل کرده و مستعد دیدم که هر قسمیکه پیش آید خراست چه کاروان را تاراج کند و یا با ما همراهی و مصاحبت نماید من برای خیر را برگزیده همان زمان مشغول صحبت شدم از چهار راه ممکن است که از وادی تعین بگنگو رفت یکی از آنطرق در تحت تصرف پتوپت است و آن سه راه دیگر از او نه از قرار تقریر دکتر گرشن پاشا ۷۵ پیپ عاج ۲۵۲۵ کیلوگرم مربت آورده که اگر هر کیلوگرمی اقلاً ۲۰ فرانک فروخته شود ۱۵۰۰۰۰۰ فرانک حاصل میشود بدینواسطه آنبلغی را که حکومت مصر بابت سختی از مالیات قلیل خویش بانجمن خانه دامپسوان از قیمت عاج دوباره بخدیو خواهد پرداخت بدینگونه تمام مخارج ما داده خواهد شد و علاوه بر آن بیاز ماندگان زنگباری نیز مبلغی داده میشود

برای حمل عاج از وادی تعین بگنگو اعانت و کمک پتوپت و یارانش لازم است ابتدا باید ملزومات ما را بخط استوا رسانیده و بعد عاجهای امین پاشا را بگنگو آورند پس قرار میدهم پتوپت ۶۰۰ تن حمال برای ما جیر نماید و هریک را ۱۵۰ فرانک بدهم که از آبشار استانله بدریاچهٔ البرت و از دریاچه با آبشار استانله آنیده اگر هر تن ۲۲ کیلوگرم حمل نمایند در هر مسافرتی ۳۱۰۰۰۰ فرانک عاج بامیرسد پس از آنکه در حضور قونسول انگلیس قرارداد خود را امضی نمودم در مطلب دیگری بنام پادشاه لئوپلد شروع نمودم در سنه ۱۸۸۳ محلی در استانله فال برپا کرده و چند تن از اروپائیان پتوپت در آنجا اقامت نمودند از آنجمله مسیو نسبی و مسیو دستر در آنجا اساسین و قشنگی ساختند ولی کاپشین دن که پس از دستر آمد با اعراب نزاع نموده و مجبور شد که آنجا را تخلیه نماید بدینواسطه قبل از غربت خویش آمکار را آتش زد و حقیقةً غرض از آمکان مهاجرت تاخت و تاز اعراب بود ولی از این تکنی که اعراب دارند آتشش مثمر نشد در مسئلهٔ جلوگیری پتوپت از اعراب گنگو یاری نمودیم و پس از چند ملاقات که به بروکسل که روز بعد از ورود به زنگبار

پتیوتب را ملقب بحاکم استانبول فال و ما هیانه بر ایش مقرر داشتیم که هر ماه قنسول انگلیس در زنگبار بدو رساند

پتیوتب نیز متعهد شد که تا ساخت و تاز اعراب اجلوگیری نماید و بیرق دولتی را در آنجا برپا کرده و ما کسانیکه برای اسیر نمودن غلام بدانجا آیند منازعه ننموده و آنها را گرفته محبوس نماید و دسته آنها را متفرق سازد خلاصه این تجارت را از میان برگرفته تا بعین خویش از زنگبار باز دارد و برای اطمینان دولت از اجرای این خدمت یکنفر صاحبمنصب را پائی مأمور شد که در آنجا اقامت نماید و هر زمانیکه پتیوتب یکی از شرایط مذکوره را بجا نیاورد ما هیانه وی منقطع است

زمانیکه من مشغول بین امور بودم صاحبمنصبان من از صبح تا شام بکارهای لازم پرداخته باربندی مینمودند مسیو کانزی ما هیانه چهار ماهه را که ۲۳۱۵ فرانک بود به ۲۰ عدد تن مردوکار شن که خدام انیسافرت بودند داده و همینکه بنجاه نفرشان ما هیانه داده شد فوراً در واپوری آنها را نشانده مرکت سید اذه در شبانگاهی شب بارگیری کشتی تمام رسیده و قدری دورتر لنگر انداخت در نیمه شب پتیوتب و یارانش و تمام اجزاء مسافرت بساحل آمده در بیست و پنجم فوریه اول صبح کشتی ما در دریا ظاهر شد و ما بسوی دماغه با امیدواری حرکت نمودیم

تا اینزمان تمامی امورات بخوبی اجرا یافته و همه اشکالات بآسانی رفع شده و هر کس اظهار دوستی قلبی با ما کرده و هیچکس از ما دلخراشی ندیده کوتاهی نمیکند قبل از ختم این حکایت باید تشکر زیاد از مسیو ژن پاندر و انجمن شرقی تنکراف نمود چه مراسلات تنکرافی من از مصر تا زنگبار بچندین صد کلمه رسیده و قیمت هر کلمه از زنگبار به اروپا پانزده فرانک مرا جعت نیز همین قیمت و چون در اول امر اغلب روزها روزی بیست تنکراف بمن مینمودند و بایستی تمام این جوابات مخارج زیادی لازم بود یقیناً تخفیف کسر میآمد ولی سیر ژن پاندر و سیر ژام آندرسن تمام تنکرافهای مرا مجاناً نمودند و مرا از ادای این خرج گزاف معاف داشتند پس نام این دو شخص بزرگ را نیز در جریده اسامی شرکا باید نگارش داد علاوه بر این هر قدر ممکن بود کوشش نموده و واپور خود را برای

حاضر نموده تا بکشتی ما دوران نشسته به گنگو رویم

فصل سیم

مسافرت از دریا تا کنگو

از بیست و پنجم فوریه تا بیستم مارس ۱۸۸۷ از مکتوب ذیل که یکی از دوستان نوشته ام بعضی مطالب معلوم میشود

عزیز من از مکتوبا نیکه در روزنامه ها در باب تجارت خانه نوشته میشود آنچه که باید معلوم مردمان شده ولی میل دارم با شما

وسایر یاران خود مشترکاً گفتگو کنم

سلطان زنگبار با مهربانی فوق العاده مرا پذیرائی نمود و بر عقیده من بیشتری از زنگبار بواسطه مکتوب سیر ویلیام ماکینن و سیر ژن کرک بود علاوه بر این انگشتری الماسی بمن هدیه داد که از تماشای آن چشم پتیوتب خیره شد و یک شمشیر طلا گرفته بمن عطا نمود که بر حلقه آن نام سلطان زنجبار نگاشته بود از این گذشته معلوم مسلمانان خواهد شد که میانه من و سلطان اتفاق و یگانگی است و این شمشیر با شخاص مصری

این پاشا که بعضی بی سواد بوده معلوم مینماید که ما تاجر و بازرگان نیستیم

البته در روزنامه ها خوانده اید که اعوان سودانی را با خود میبرم و زنگبار برای آنست که اینان را خدای خود را با ما متحد سازند و اگر صحت فرمان نوبر پاشا یقین بدانسته باشند من اشخاصی را که از آن نوشته اطلاع دارند بدانها نشان میدهم

علاوه بر این دو کار دیگر را انجام دادم که مأموربان بودم یکی آنکه از سلطان زنگبار رضای مینیاز را که ماکینن خواسته بود حاصل نمودم چونکه آلمانیان در سمت غربی زنگبار دارای متصرفات عظیمه اند پس یقین است که دولت انگلیس نیز باید از زنگبار سهمی داشته باشد آلمانیان هنیه گویا از این مطلب مستحضر اند چنانکه در معاهده جدیدشان با وزارت انگلیس معلوم میشود دولت فرانسه نیز قسمت بزرگی از غربی افریقا را متصرف و تمام دول متفقند که خاک پادشاه لئوپلد را که بیشتر از ۲۵ ملیون فرانک مصروف بدان داشته مملکت مستقلی سازند حکمرانان اروپ ملاحظه زیادی از پرتوگال نمیانند که همیشه اظهار دلتنگی کرده است دولت انگلیس تا کنون چیزی بدست نیاورده و حال آنکه اگر بدیده دقت نگریم هیچ دولتی در آنجا بقدر دولت انگلیس زحمت نکشیده و ملاحظه بومیان را نکرده است چه اشخاص مانند لیونگستن و بورتن و سپیک و گران و با شه پاشا و کت رنش و تمس و آلتن وغیره و غیره در آنجا بدقت تفحص نموده و کشتیهای انگلیس بیست سال است که در نزدیک سواحل حرکت مینمایند تا حبشه و فروش سیاهان را ممانعت نمایند خلاصه دولت انگلیس ۲۲ مأموریت در طرف شرقی و غرب افریقا برپا نموده و میتوان گفت که خواسته است مشتمل بر شهرهای عمده و ملکی است هشت سال است که اقرارداد با سلطان نموده اند ولی وی هنوز نوشته را امضی نکرده است

وقتیکه به زنگبار رسیدم سلطان بنظرم خیلی پیر میآمد و گویا چندانی از عمرش باقی نمانده است بدینواسطه انگلیس میل دارد که زودتر این کار را انجام دهد تا بعد از سلطان در شهرهایش غلغله ش بهم نرسد ولی شکر خدای که سلطان با ما متفق است و با من گفت که همینقدر که شما نوشتجات خود را بمن دادید بدون هیچگونه توقفی خوانده و امضی مینمایم و کار را تمام میکنیم ولی گرفتاری زیاد دارد باید عجله نمود تا وقت از دست نرود

یکی دیگر از آن دو کار آن بود که پتویت را ملاقات کرده با وی صحبت نمایم پتویت اکنون دارای سه چهارده است که از استانفال
به زنگبار آورده است و بدینخیال است که در مقابل اسلحهٔ پادشاه بژیگ که بطرف وی رانده داشته آنها را بکار برد خلاصه پتویت
آنها را بمن نشان میداد ولی آتش خشمش همی زبانه میزد و بخیال انتقام بود چون فوراً ممکن نبود که غضبش را تسکین داد پس صبر نمودم تا اندکی آرام شده
بحال طبیعی آمد سپس بکمال ملاطفت باو گفتم انکار را خورد نباید کرفت و باتحدی نباید پادشاه بژیگ نمیتوان طرف شد و در آنموقع پادشاه
بژیگ و پتویت هیچیک حاضر نبوده اند و کسان دیگر سبب این واقعه بوده اند و هم باو گفتم در این استانبین خیالات عمده برای ما
روی داده است اولاً امور را در آن برقرار نمودیم که بنحاطر تو نمی آید ولی وی از آبشار استانفال بموضع دیگر رفته در آنجا بهلاکت رسید
بعد کلیروپ را در آنجا نشاندیم وی نیز با فرقه رفته پس دین را در استانبین گذاردیم شاید اینکه با اعراب جنگ نمود چال تصور
کنید که آیا پادشاه بژیگ را در اینموقع تقصیری است بدست آوردن اشخاص عاقل و مطیع خیلی اشکال دارد چال ملفت حرف من باشد پادشاه
بژیگ مرا مامور داشته است که حکومت استانفال را بتو تفویض دارم و در سر راه مانند یک تن صاحبمنصب اروپائی ما بیانه بتو
خواهند داد و پتویت در پانچ گفت مرا و بعد برحسب عادت خوش چشمها شیرازه کرده فوراً بر هم نهاد گفتم بلی تو اگر مایل بیانه و تقرری
هستی تو خواهند داد و اگر میل ملاقات اروپائیان داری هیچیک را تجاوز دیدن کسی را که بر آبشار استانفال قرار خواهیم داد
و برای انحکومت بعضی شرایط مقرر است پتویت از آنها استفسار نمود گفتم برق و تلفن را باید برپا نمود و شخصی را که در استانبین
منزل میدهیم باید قبول نمائی تا راپوت کارهای تو را بشاه دهم در این آبشار خرید و فروش سیاهان از بکلی ممانعت نمائی ولی هر قدر
بخواهی عاج وضع و کائوت چوگاو و کوسفند خریداری نمائی تجارتی از تعدی و کرفتن اموال بومیان ممنوعی مباشر اداره زنگبار
هر ماه ماهیانهٔ تو را خواهد داد خلاصه در انکار با کسان خود مشورت نما و مختار خود را با ما داد با من بازگو چه پس از سه روز کشتی حرکت مینماید
پتویت فردا نزد من آمد و آن شرایط را قبول نموده قرارنامه را در حضور قنسول ژرزال خوانده هر دو امضی نمودیم بعد قرارداد
دیگری با پتویت گذاردم و آن این بود که چند تن حمال برای ما اجیر نماید تا اسبابها را از کنگو بدریاچه البرت برند و از آنجا عاج حمل
نمایند و اگر عاج بدست نیاورند مبلغ ۱۰۰۰۰ فرانک که بکلی ضایع و باطل میشود اگرچه این پادشاه دکتر ژنگر هر دو مذکور داشته اند
که عاج زیادی موجود است کلیتهٔ ما برای شئی مختصری انکار را نمی نمائیم نظر بخدمانیکه پتویت شخصاً بعهده کرفته است او را با ۹۷
تن از یارانش آذوقه و توشه میدهیم و علاوه بر این وعده کردم که تا استانفال آنها را صحیح و سالم برسانم انکار اگرچه خرج زیادی
دارد ولی سبب زیادتی احتشامشان میکردد پتویت بما تذکره نموده است که از خاک وی با کمال آزادی میتوانیم عبور نمود

و انکار بدون اقرار داد یقیناً غیر ممکن بود چه دزدان و چه راهزنان در هر سمت متفرق و پراکنده اند و آنکار را که باد تن کرده از
هنوز فراموش ننموده اند خلاصه چون پتویت با دست دیگر بخیال فرار نمودن یاران زنگبار خود نیستم و فهمیده کاروان زنگبار
اشناسین رسید دیگر اعراب بخیال راهزنی حملان نخواهند افتاد و پتویت جرئت رخصت بنیکار را نخواهد کرد
خلاصه جمعیت ما در کشتی ناوارینو و اریان تال زیاد بود کشتی ما دورا از جمعیت پر بود و مردمان در پشت کشتی بیشتر جمع شده بودند چه هوای
آنجا را بقسمت پائین کشتی ترجیح میدادند
چون دو ساعت از حرکت کشتی کذشت یکدفعه نزاع سختی مابین اهالی زنگبار و سودانیان روی داد یکدیگر را بسیاری کشته و مجروح
وقتی رسید که من بخیال برکشتن به زنگبار نهادم سبب این نزاع و جدال این بود که تمام سربازان و حملان در عرشهٔ کشتی جای کرفته
بودند و اهالی زنگبار که در مقابل آنها بودند بر مکان آنها حمله برده و آنها را از کشتی بدریا نمودند اگرچه زنگباری و سودانی هم مذهب و
مسلم اند ولی در اینوقت این نکته را از دست داده ملاحظهٔ مذهب را نکرده هر یک تخته پاره و چوب هیزمی بدست کرده بگدیگر ریخت
فرو کوفتند قبل از آنکه من ملتفت شوم چند دقیقه بود که جنگ برپا شده بود چون ملاحظه نمودم تماشای مخوف و هولناکی بود چه خون
از صورتها جاری شده و چوبها بهوا میرفت در چنین وقتی فرمان دادن خیلی اشکال داشت
بعضی از یاران با چوبدستهای بزرگ خویشرا برداشته بمیدان شافتند بواسطهٔ زدن و بدکفتن آنها را از یکدیگر جدا نمودند و صلح دادند
سودانیان آخرین طایفه بودند که از نزاع دست کشیدند ولی جای خود را با اهالی زنگبار تسلیم نمودند پس از آنکه عرق خود را خشک کرده
و قطرات خونی را که بصورتم نشسته بود پاک نمودم صاحبمنصبان خود مخصوصاً ژرفن و فلن و نبی را تهنیت کفتم در آن جنگ
ده بازوی شکسته و پانزده جراحت نیزه در سر و صورت و ضربت و کوبیدگی بی نهایت و خراش سابق روداده بود
دکتر پارک یاران ما را آبله کوبیده و من بواسطهٔ صدمه که سابق کشیده بودم مایهٔ آبله بقدر کفایت همراه داشتم
یاران خود را هفت دسته کرده هر دسته تقریباً مرکب از ۹۰ تن بودند
بمباشر خود فرمان دادم که در اکتبر ۱۸۸۷ ۲۰۰ بار مال انجاره به مزالا حمل دهد که در ماه فوریه یا مارس ۱۸۸۸ بآنجا خواهند رسید
اگر نمای امور بدلخواه من اجرا یابد بقریب همان موعد بدانموضع خواهیم رسید
پس از مسافرت از عدن کنون مراتب حالت صاحبمنصبان خود نوشته ام و اکنون وضع آنها را تفهیم فهمیده ام
بارتلومردی متهور است و باید او را با تمو چه قدری از اندازه خارج شده است میل زیادی بجنگ و جدال دارد اگر تحمل و شوخی

سفر او را نکنم به خلاصه قوه زیادی در کار دارد و این صفت محبوب و شجعست و چنین که هر چه فرمان داده شود با انجام رساند

بالجمله اگر بار تلو قدری محتاط بود و میل مرا در امورات ملاحظه مینمود مهین یاور خوبی بود

میسو ژفسن را که کم دل و بی جرئت میدانستیم اینطور نیست و فیکه او را تحریک نمایند و بکار بازدارند خیلی قوی دلیر است چنانکه

در نزاع روز گذشته او را دیدم که در کار بود و من بسی عصای خود را حرکت داده و او را مرجا میگفتم خلاصه مردی رشید و شجاعست

و در این سفر بدو موضع خواهد ماند و یا از دشواری سفر قسم دیگر خواهد خدا میداند

کاپیتین فلسن مرد تمام عیاریست و هیچ عیبی ندارد و در تمام اوقات یک حال و یک وضعت

آستراز طایفه مغدسین از اینها همه برتر و بهتر و شخصی رزین و متین و ساعی است در ادای تمام تکالیف حضرات از وی کمال

رضایت را دارم

ژمسن تغییری نکرده مردی خوشخو و مهربان و صاحب همت است

نبی شخص سرباز نیست ولی سعت پیش قدمیش را نمیگذارم متعلقش او را راه میبرند

شانزدهم مارس ۱۸۸۷ — با پتوتیب از شهر کاپ از وضع آبادی و ترقی بسه سخن کرده پس با من گفت

سابقا گمان میکردم که تمامی سفیدان ابله و سفیه اند گفتم و اکنون میگوئید از چه بابت اینخیال را میکردید گفت عقیده من بر این بود گفتم بسیار

خوب حالا چه عقیده دارید گفت اکنون آنها را مردمان عاقلی میدانم که از اعراب ماهرتر و زیرک ترند گفتم این عقیده را از چه روی

بهرسانیده اید گفت بدین دلیل که شهر زنگبار خیلی بیشتر از انشهر پراشده معدالک ترقی و آبادی انشهر نیست پس معلوم میشود که شما

سفیدان از ما خیلی عاقلتر و ماهرترید گفتم مرحبا در جاده عاقلی سیر مینمائی کلیته این اشخاص سفیدی که می بینی تنها لازم است که

تفکر نمائی تا آنها را خوب بشناسی و فی الجمله فهمیده است که تو شهر انگلیس را دیده گفت امیدوارم که نمیرم و انگلیس را ببینم گفتم در

مطیع و صدیق باش هر قسمی که هست من تو را به انشهر برده چیزهائی خواهی دید که هرگز تصور نمی توانی بکنی گفت انشاء الله اگر خدا بخواهد

بدانجا خواهیم رفت

همچند هم مارس کشتی مادورا در رود کنگو وارد شده و ۱۸۰ اشبا حامل مانده لنگر انداخت چند دقیقه بعد میسو لافتن فرنی مباشر عمده

کمپانی بلاند اگر کشتی مادورا سپرده بدوست ملاقات نمودم و لی تعجب نمودم که روز بیست و پنجم گمان و رود مرا مینمودند و لی خوشبختانه

از مهارت کاپیتین زودتر بدنجا رسیده و اپور نیمان (نام شخص نزدیکست که تازه وفات کرده) در انجا حاضر بود و بمادا

۲۲۰ تن از یاوران ما را خواهند برد

پس از آنکه میسو لافتن را ملاقات کرده و بکشتی مادورا وارد شدم یاران و صاحبمنصبان خود را دیدم که بدور دو تن تا جر انگلیسی حلقه زده

و گفتگوی آنها را درباب و اپورهای دولتی استماع مینمودند که اکنون یک کشتی که توان در این مسافت نمود حاضر نیست تمامی کشتیها را از آب

در آورده مشغول مرمت اند و بحال هم در کار بیرون آوردن کشتی هستند و اپور هرن و بلژیک ابتدا بکار خواهند افتاد و صاحبمنصبان ما

می گفتند که در هر صورت شما باید قدری صبر نمائید

صاحبمنصبان بیچاره ما نیز از این اخبار دلتنگ و محزون شده دو تن از آنها نزد من مشتاقه ماجرا را باز گفتند و لی شخص جانگدازی

مانند من کجا بدین مهلات گوش میدهد همینقدر آنها را ملامت کرده و سرزنش نمودم مع القصه مباشر کمپانی برتانی بدون هیچگونه

اشکالی و اپور آلبوکرک را برای ما کرایه کرد و من در آنجا ۱۲۰ تن از یاران خود را با ۶ پیپ جای و ادم کشتی سرپانتسیو را که کشتی

بزرگیست نیز کرایه نمودیم شبانه برای عزیمت حاضر بود فشنگ ۸۰۱ تن از مردمان ما با ۱۰۰ پیپ از بارهای مختلفه روانه خواهند شد

ولی و اپور دولتی هرن قبل از بیستم ماه راه نخواهد افتاد روز نوزدهم کشتی کیمان و آلبوکرک و سرپانتسیو لنگر برافراشته

و قبل از رسیدن شب در پتاوا نا لنگر انداختند روز بیستم کشتی کیمان و آلبوکرک عازم مانادی شدند در بامکشتی سرپانتسیو

لنگر انداخت تا من و شما حکومت پتوتیب را در آثار راستانله با هالی باز گفته و دو تن از اعضای مجلس حکومت کنگو را که بدین

من می آمدند پذیرائی نمایم پس از آنکه چند کلمه صحبت نمودیم با من گفتند که قحط و غلا در این بلاد استیلا یافته و در طول راه در یا چه

استانله تمامی دهات را مردمان ترک کرده و رفته اند کشتی پیه و کشتی هازی دید معلوم نیست که در کدام نقطه است کشتی آن او را

که از آب بیرون آورده اند دیگ و اسباب بدار کشتی و دولتی نیز بکلی ضایعست چه اکنون گمیال است که او را در آب نینداخته اند خلاصه

از اسباب سفر دریا هیچ چیز تهیا نیست علاوه بر این یک تن از ریش سفیدان آنها با من گفت که قبل از تنظیم و ترتیب کارهای

دولتی کشتی برای شما حاضر نخواهد شد

خلاصه در این اثنا کاپیتین خبر داد که بساحل آمده در کشتی نشستیم ما نیز روانه شدیم ولی خیالات من در وی خوشی نداشت کاهی بدنبال

میافتادم که اگر آن پانزده زورقی را که در ابتدا بخیال ساختنشان بودم اکنون در دست حاضر بود خیلی بکار میآمد و لی بواسطه آن اغراض جنگی

از عبور کنگو با نمودند ساختن آنها صرف داشتم چون بخیال عبور از بحیره شرقی بودیم نوشته پادشاه بلژیک رسیده و ما را

به عبور از کنگو تحریض و ترغیب نموده چه آلمانیان و فرانسویان از عبور از بحیره شرقی رضایت نداشتند مجلس اعانه نیز عقیده پادشاه

بلژیک را پسندیده تمامی راه کنگو را انتخاب نمودیم ولی آنوقت دیگر ساختن کشتی گذشته بود از طرفی باو عده داده که واپورهای دولتی برای حمل و نقل ما حاضر است حال می بینیم که تمامی کشتیها ضایع و از کار افتاده و اسباب و یدک نداشته و یا در مواضعیکه بما تهیه دست رس نیست افتاده اند معذلک گوئیا هنوز بگوش نمیرسد فریاد دولت انگلیس که میگوید تحمیل کند که دیر میشود و کلمات زنگر که اگر دیر کنید آمین پاشا تلف میشود و فشار خود آمین پاشا که بیائید یا کار را با آخر میرسد بالجمله وضع بدی پیش آمده و افسوس بیفایده است باید کوشش نمود چون این مسئولیت را قبول نموده ایم با شیئی بکار پرداخت

من پیش از این این قصه را بسط نمیدهم هر کس تفصیل آنرا خواهد بکتابیکه در اینباب نوشته شده رجوع نماید هم در باب مسافرتمان تا اینجا بسطی نمیدهم و از آنجا بکشتی نشسته عازم اودهوی میشویم

فصل چهارم

در باب مسافرت از ماتادی تا دریاچه استانلی از بیست و یکم مارس تا سی ام ماه مه سنه ۱۸۸۷

از بیست و یکم مارس با مورینت ما در ماتادی ۱۶۵ کیلومتر سابحل مانده متوقف شده واپورهای بارهای خود را خالی کرده عازم باتانا که بندر بحری یا بعبارة اخری پست فعلای کنگو بود شدیم

در نزدیک ظهر پارتنو و ترفسن و سودانیان و زنگباریان وارد شده پس از چند دقیقه هر سه کشتی دونی که حامل باقی بارها بود رسید پس خیمه ها را افراشته و در آنجا آذوقه های یادی که شامل بر برنج و ارزن و ذرت و بلاکاج و یونجه و نمک و غیره بود جای دادیم صاحبمنصبان مشغول کار بوده و زنگباریان از بیرون آمدن از دریاچه و رودخانه خوشوقت بودند

فوج ما مرکب بود از بارتلو و آشتر و فلسن و ترفسن و پارک و نبی که از عدن با من آمده و الکر مکانیسین که از کاپ با آمده و میسو انقام که در کنگو برای اجیر نمودن حمالان گماشته شده بود و میسوژندر توپ که برای حمل و نقل از دریاچه استانلی و مناگا گماشته و دیگر یک نفر نوکر فرنگی

از بیست و چهارم مارس ۱۷۱ تن از استانلی تا ماتادی عازم لوکونگو شده و در آنجا منتظر ورود ما گشته هفت صندوق بلاکاج که ۱۹۰ کیلوگرم وزن داشت و مروارید و ۱۵۷ کیسه برنج که بوزن ۴۶۰۰ کیلوگرم با خود حمل دارند ۱۳۸۶۰ کیلوگرم آذوقه خود را چند بار نموده منتظر حمال شدیم که قبل یا بعد از عزیمت کاروان آنها را نیز روانه داریم و هم چند تن قاصد به لئوپلدویل فرستاده و از حاکم درخواست نمودم تا فشار بهدواپورها را مرتب نمایند

بیست و یکم مارس میسو انقام ۲۲۰ تن حمال حاضر نموده و هر یک را ۲۵ فرانک اجیر نمود تا مدیاچه استانلی روز آخر نوامبر ساخته است که هر دقیقه ۲۲ تیر خالی مینماید بنابر تب و یا ترس از دیدن آن متحیر ماندند در بیست و پنجم مارس شیپور چیان سودانی در ساعت پنج و ربع اردو را بیدار کرده و در ساعت شش خیمه ها را برچیده و تا نمودیم دسته ها را مرتب کرده و بفرمان کاپیتین های خود باز داشتیم و هر کس در پهلوی باری که با شیئی حمل بدان بسته شده بود در ساعت شش و ربع من با طلایه قشون عازم راه شدیم کاروان نیز بفاصله قلیلی از ما حرکت نمود ۶۶۰ بار آذوقه و سایر ملزومات را از قبیل منسوجات و اودات بلورین و منقول آهنین و مرتبان و برنج و روغن برای ماشین حمل میداد اگرچه وضع حرکت در حین خروج خیلی بنظام و قاعده بود ولی پس از یکساعت بواسطه عبور از تپه های سنگلاخ و سراشیب و بارهای سنگین و تابش آفتاب یاران ما که در کشتی مادود راحت بسر برده و از کار عاری شده بودند بزودی خسته شده و سلسلهٔ انتظام شان از هم گسیخته متفرق شدند و از صاحبمنصبان جوان ما نیز کاری از پیش نرفت

خلاصه بعد در کشتی پولادین خود که حاضر بود هر دفعه پنجاه تن را نشانده از میوزو عبور نموده در ساحل دیگر اردو زدیم سودانیان زیاده دلتنگ بودند خشکی و تابش آفتاب و زحمت راه بربدخوئی و ترشی رو ساشان افزوده بود با وجود اینکه سمالی ها از نداشتن شتر ناراضی بودند معذلک بدان پایه خسته نبودند

بامداد به پا بالا رفته و از اراضی متعلق بانجمن ماموریت افریقائی مرکزی که به یادگاری لیونگستن برپا شده عبور نمودیم ناظر کل میسو گلارک و خانمها ما را پذیرائی نمودند یاران ما که هنوز بخوبی داخل کار نشده اند احتیاج زیادی براحت داشتند من نیز یکروز لنگ نمودم از زمان حسروج تاکنون تن تن از زنگباریان مرده و هفت نفر تقسیمی فیض رنجور شده آنها را در مفارت گذاردم

بیست و هشتم مارس به مازامانکیچی رسیدیم و در راه میسو وارد را ملاقات نمودیم مشارالیه از ما مسئلت نمود که او را هم در انیسافرت قبول نمائیم ما نیز خواهش او را پذیرفته او را به ماتادی روانه نمودیم که در آنجا با میسو انقام در حمل و نقل بارها کمک نماید میسو وارد چند سال در مملکت کنگو خدمت نموده بوتو و زلانه جدید را دیده است من سابقا او را میشناختم و برای وی تفاوت زیاد نمیدانم

بیست و نهم مارس نزدیک ظهر در کنگو لامپا اردو زدیم سابقا من آنجا را دیده بودم قصبهٔ خوبی بود حکمران آنجا بواسطه آبادی و ترقی آن بلده غروری بهم رسانیده بخیال افتاده که راه را سد کرده از کاروانهای مملکت وجهی ستاند بدینواسطه اجزاء حکومت تاخته و او را اسیر نموده قبل آورده پس آن بلده را آتش زده بسوختند اهالی بهر طرف متفرق و پراکنده شدند حلاصه

اکنون علفهای عظیم درجای خانها روئیده اند دیگر بوتهای نی و درختهای لیمو و خرما رستنه

حرکت کاروان امروز قدری بهتر است چه ابتدای هر مسافرتی قدری زحمت دارد هر تن از زنگباریان قریب سی کیلو گرم اذوقه و ملزومات باید بردارد مثلاً قره قیائیکه ۴ کیلو گرم است و مقداری برنج برای توشه چهار روزه و یک کیسه بزن ۲ تا ۵ کیلو گرم و دیگر حصیر اردو هیکه بار برداشته شد سنگینش نمودنی نمیکند و مانیز صبر و حوصله را از دست نمیدهیم

صبح روز سی ام باران ده شتی باریده و ما از اردو بیرون نرفتیم و بعد در ساعت نه عازم رودلو فوشدیم حرکت ما خیلی دشوار بود زیرا ما خسته و پاهایشان مجروح گشته بزحمت حرکت مینمودند چنانکه ذبالهٔ کاروان نصف شب بالمخی شد صاحبمنصبان در چادر من آمده پس از صرف بسکماج و چای در همانجا خوابیدند

در نزدیکی جنگل مرا با بر یکتپش برخوردیم که مشغول تعمیر راه بود باید در ماه اوت بدریاچهٔ استانلی برسد در آنجا یک ناجیه فرانسوی را همسایه ملاقات نمودیم که مقدار زیادی عاج با خود میاورد در ۳۱ مارس از رودخانهٔ منکلا عبور نمودیم در کنگولا با قدری در اکل و شرب بی اعتدالی نمودم بدنبواسطه حالتم خوب نیست

اول آوریل کاروان به مانزمان نگا رسید مسیو ریشار و مادام ریشار و سفارت مرکزی با کمال مهربانی از ما پذیرائی نمودند در ظرف اینچند سال ماموریت کشیشان مبشر نواحی اثر عمده کرده است چنانکه امروز بیشتری از بومیان آئین مسیحی را تعلیم میدهند با کمال حمیت و تعصب در انکار کوشش مینمایند بعضی جوانان که سابقاً زیاده میکسار بودند و من قبل از این آنها را دیده بودم ولی امروز بکلی راحت بوده پیرامون اینعمل نمیگردند

مسیو تروپ از مانامانگا از کن ساشا و کلا وارا کا تردیل برای من مکتوبی نگاشته و در باب کشتی اخبار موحش داده اند چنانکه میگویند کشتیهای استانلی و په و هانریدوان آوان هیچکدام حاضر نیست کشتی استانلی بکلی از کار افتاده سایر کشتیها نیز معیوبند مسیو تروپ میگوید بهتر آنست که شما یک یا دو زورق از زمان مانگا با خود ببرید اینکار نیز بکلی غیر ممکنست چون برای آذوقه ۸۰۰ تن باید برنج حمل نمایند چه در این نواحی قحطی سختی استیلا یافته بدین سبب بارهای سنگین بوده حمل و نقلش دشوار است تنها کاریکه برای تخفیف بار یاران خود کردم این بود که آنها را از حمل کشتی پولادین آسوده نموده و آن کشتی را مسیو تروفسن و دالکرد در رودخانه که تا مانگا برود

بیستم آوریل نزدیک رودخانهٔ لوئی از نزو رسیدیم فردای آنروز در جای شهر متروک کیلولا اردو زدیم در وقت حرکت

یک تن سودانی را دیدم که در کار خفه کردن یکنفر زنگباری بود زیرا که در راه زنگباری بیچاره که خسته و ناتوان بود با صندوقیکه در پشت داشت بسودانی تنه زده بود این اعمال سودانیان اگرچه تقاعده است ولی اکنون باید صبر نمود

پس از سه ساعت حرکت به کوئیلو رسیدیم و در آنجا بهمی باید بالا رفت و پائین آمد و از اینجات کاروان ما عاجز شده در رودخانه که بعرض ۹۰ متر بود زورق بصیاجی پیدا نمودیم و هر دفعه ده تن در آن نشسته عبور نمودیم

در اینوقت من غنیمت شمرده چند مکتوب نوشتم از آنجمله یکی بفرمانفرمای استانلی پول نوشته و کاغذ پادشاه بلژیک را که در رسیدن بامین پاشا خیالات نیک داشته برای وی شرح دادم مکتوب دیگر بهانی تلی نوشته و اعانتی را که از سنه ۱۸۸۰ تا سنه ۱۸۸۳ بدو نموده ام بخاطرش آورده خواهش نمودم که کشتی یه را برای ما مرمت نماید تا هرچه ممکنست زودتر از این نواحی قحط و غلا خود را خلاصی دهیم کاغذ دیگر بهمین عنوان بمسیو پی لنکتن نوشته استدعا نمودم که کشتی ما تریدرا با عاریت دهد چه آن اراضی را که اکنون متصرف فند من به انها داده ام مکتوب چهارم را بریس ستانلی لوندن نوشته و مسئلت نمودم که ۲۰۰ تن حمال برای ما جیر نماید تا مردمان ما قدری سبک بار شوند در ششم آوریل که بموبی رسیدیم از شدت مایوسی کاروان خویش را که همی روی بازدیاد مینهاد متحیر شدم تا آنزمان من خود ساکت و راحت نشسته کارها را بصاحبمنصبان باز گذارده و آورد عقب ماندگان قافله را بانها مفوض داشته بودم خیال کرم که آنها را بشواری سفر افریقا عادت دهم ولی در اینمرحله معلوم شد که بدون سیاست انکار از پیش نمیرود چنانکه بمحض آنکه زنگباریان چادرهای صاحبمنصبان خود را برپا نمودند یکمرتبه مانند دیوانگان در دهات مجاور ریخته شروع بتاراج و غارت نمودند در آن اثنا یکی از زنگباریان بدست یکی از دهاتیان مقتول شد باز معلوم شد که عقوبت و تنبیه بهتر از عفو و اغماض دائمی است چه تا چه حد میتوان یک سیاهی را سرکش و یاغی و هرزه درای عاصی باز گذارد

باران مرا پیر تصور مینمودند و از مراقبت و حراست سپاه عاجز میدانستند ولی در هفتم آوریل در منزل وکمبو از این اشتباه بیرون آمدند در یازده ساعتی صبح بازماندگان حمالان قافله بار دو رسیدند نزدیک ظهر صاحبمنصبان در کمال راحت برای صرف طعام نشستند در اینوقت کارشان باتمام رسیده و زحمت روزی شده با سودکی میتوانند بخواندن و خفتن و اکل و شرب و تفرج پردازند تنها کاریکه دارند اینست که برای فردا خود را آماده سازند

ولی بامداد در موضع سنگلاخی که در زیر علف غرق و ناپدید بوده و از تابش آفتاب شعله ها برخاسته طاول زده و شته حمالان در عرق غوطه ور شده و همی نفس زده بزودی از یکدیگر متفرق و پراکنده شدند در آنصحرا یک قطره آب مانند عقاقا یاب بود

عطش تاب و توان را از آنها ربوده در آنهمه صحرا یک سایه درخت بدست نیامد بدین سبب بارها را در آنجا بر نخیستند و در تزدیک
عصر بگمک حمل بارها نیز بعضی تن در ندادند حمالان میان بته های نی مخفی شده و بعضی در نقض مکان سردی شناختند صاحبخصبان
نیز در نزدیکی غروب گرسنه شده و از کار افتاده فکر زحمت فردا و روزهای بعد نیز علاوه بر تشنگی شان میشد اگر کسی در آنجا
تماشای ما را مینمود یقیناً مرا بیرحم تصور میکرد ولی در آنوقت چند شلاق به بازماندگان قافله زدم ایشان براه افتاده و اهل کاروان هم بسجده
ساعت راحت را غنیمت شمرده حمالان دیگر از خیال انداختن بارها بیرون شدند چه اغلب بعضی عمداً عقب میماندند تا دیگران از کار
بازدارند امروز بدین نهج تمام شد فردا دیگر نرسی نیست

هشتم آوریل در استانبول لورکونکو میسیو فرانکی و میسیو دستورمرا در آغوش کشیدند و این اشخاص بزرگ بزشکی برای
هشتصد تن مردمان مایوس رنجور و میوه موز و زرت و خرما آورده و آذوقه چهار روزه آنها را فراهم آوردند

در آنجا سودانیان با تمامی مجتمع شده و عنوان نمودند که غذای ما کفاف نمیدهد باید افزوده شود در آنروز به بقولات حبوبات یکه
بدانها تقسیم شده دست تزده و صرف نمودند و مرا تهدید میکردند که اگر غذای آنها را همان ساعت نیابم خواهند رفت با وجود آنکه
در مدت پانزده روز هر یک از آنها بیش از ۱۸ کیلوگرم برنج بسکاج خورده بودند بالجمله من مصلحت در خودداری دیدم چه هنوز زود است
که تغییر وضع دهم پس فرمان دادم موافق میل آنها رفتار نمایند

خیلی خوبست که صاحبخصبان من غالباً مرا از گفتگوی با این اشخاص باز میدارند مخصوصاً میانه سفیدان خشمگین و سیاهان نجوح
و باغی را اصلاح میدهم اگر برای هر چیز جزئی بخواهم فریاد زنم خیلی دشوار است از اینجهت بتجربه خود در یافتم بعضی
بعضی از طرفداری من خوشوقت نشدند و برخی از جهت آنکه بدردشان نمیرسم راضی نشدند ولی شخص ثالثی میداند که حق با کدام است
علاوه بر این برای تسکین نزاع زنگباریان و سودانیان مقرر داشتم که بار تلو با مابین خود دیگر روز جلو حرکت کند

نباید تعجب کرد که مابین زنگباریان بیشتر است کارهای روزمانه از حمل بارها و پیش روی و علف چینی با آنها بود و برپا نمودن
چادر و آوردن آب و هیزم نیز با آنهاست بدون اعانت آنها اگر راه پایان سودانیان در مقابل آنها هم بود نمیرسیدن مابین پاشا
ممکن نبود زیرا که سربازان قرمنا و آذوقه و لوازمات شخصی خود را میتوانند حمل دادن پس از یکسال مسافرت یقیناً فرار مینمودند خلاصه
حال چیزیکه لازم است اینست که مابین آنها را حتی الامکان اصلاح دهیم بار تلو چون یکربع ساعت حرکت نمود زنگباریان زیاد
دلتنگ و خشمگین شده بخدا و خلق نفرین مینمودند دهم آوریل که روز عید فصح بود ما از لورکونکو بیرون شدیم گرما با علی درجه بود و مردمان

(مانند)

مانند برگ درخت از هر طرف فرومی ریختند و بسیاری از آنها وداع باز پسین گفتند امروز سودانیان را پشیر و قرار دادیم
ایشان نیز پس از ساعتی بخشم آمده شروع بنفرین نمودند یازدهم آوریل اغلبی از سربازان بت کرده زاری و شکایت عمومی شد
تمامی سربازها جز دو تن از آنها مبتلا بودند بار تلو از شدت غضب بدستیچاره خویش هسی فریاد میزد و همی میگفت افسوس که بعوض
رفتن در کشتی پولادمین او آتش نیست خلاصه در حوالی غروب آفتاب مکتوبی از رفتن رسید در آن گوشزد داشت است که خیلی
مایلم همراه شما باشم حقیقتاً همه جا خوب بود جز در این زمین بد گهگو

بامداد کاروان تا که در حال نزع بود بسمت طلایه سپاه خود را می کشید سودانیان چندین کیلومتر از یکدیگر فاصله داشتند سربازها
تمامی مریض و رنجور بودند باید برای شان کوزه های مربا باز کرده و آنگوشتی بقدر کافی که بهریک یک پیاله برسد تهیه نمائیم پس
از آنکه اثقال و خیران بار دوسند

منزل فردای ما بهمین نهج است و از آنجا به توتته رسیدیم در هر قدمی یاران ما کم میشدند بعضی فرار کرده و برخی مریض شدند و چندی
بهلاکت رسیدند قرمنا و مرتاوآذوقه نیز هسی کم میشد

در نسلو در رود انگلیس با رفتن ملاقات نمودیم و چون از سربالائی گهگو تا مان با نگاه عبور کردیم رفتن ها را بدین هیئت جدید ملاحظه نمود
نائب آفتاب صورتهای ما را قرمز مشجر فی نموده دائره قرمزی در خسار صاحبخصبان نقش کرفته و جلای تندی بصورتشان داده است
و برخی بدین خیال که منظر خوش پسند کنند عمداً در مقابل آفتاب می ایستند

روز شانزدهم مشغول بحمل و نقل شده در آنسمت ساحل انگلیس رفتیم در پنج و نیم شب تمام مردان با آن بیت را س خرد و گله بزدر آن ساحل آمد

در آن اوقات که مشغول کار بودیم میانه سلیم پسر مسعود که برادر زن متیوپت است و رفتن حکمران کشتی بوقا و این
او آنس بعضی کلمات رد و بدل شد که از زمانیکه سلیم با متیوپت وصلت نموده تحمل حرف بر اندازد و زیاده مغرور و بانخوت است در ماه دی
نیز مابین این دو تن گفتگو شد بالاخره متیوپت خشم سلیم را فرو نشاند

در منزل بعد کاغذ جدیدی از دریاچه استفانه بمن رسید در آنجا بیرکت حکمران آن بلده نوشته است که کشتی استفانه حاضرات و زورق
آن آوان پس از شش هفته آماده خواهد شد و میسو بلنگن از دادن کشتی ها تزیرید امتناع دارد

بالجمله شبانه در هر قدمی کار من این بود که شکایت و گله گوش کنم زاری آنها امروز کمتر از روزهای دیگر نبود و یکی از زنگباریان می
گفت که نان مرا یک تن از بومیان گرفته و دیگری چوپان ما نیز اندکی رداشت که تباشش را نداده اند یک زنگباری لاغری که از گرسنگی

نزدیک بمرگ بود در میان اردو ئیکه غذایشان تا آنزمان برنج بود شکم چیزخورده خود را بمن نشان میداد و استدعای افزودن غذا را داشت سلیم هم حکایت میکرد که صاحبمنصبان بیل و قاری نمیدانند دیگران هم چاقو و تیغ و یک سنگ سرشده بود

روز هیجدهم که اردوی ما در حوالی رود نگالا ما برپا شده بود یک قاصدی مکتوبی از باشلی بمن داد در آن نگاشته بود که در باب کرایه دادن کشتی به اگر اطمینان میدهید که زنگباریان هیچ صدمه نمیزنند بکال میل کشتی را مسافت آنجا خواهد داد خلاصه من از این جواب پسندیده خیلی خوشوقت شدم

منزل روز نوزدهم چند ان مسافتی نداشت مانند روزهای سابق باران درشتی میبارید و تا یلاکه در نزدیکی آن اردوزده بودیم جای بدی شده بود

روز بیستم بقصبهٔ ماکوکو رسیدیم زنگباریان خیلی ضعیف و ناتوان شده اند چند روز باید غذا بایشان از کمتر نموده ولی ایشان از علف مانند همی چیده و میخورند ۴۵۰ گرم برنج برای یک شخص کارگر کافیست و اگر از تعلف نمیخورند یقیناً مریض نمیشوند پس از خروج از ماتادی تا کنون ۱۲۴۵ گرم برنج که تقریباً معادل ۱۳ پیپ بود صرف شده است و برای حمل و نقل آن حمال زیادی لازم بود بومیها از بعضی راهها فرار نمودند و ما زنگباریانی را که برای سیورسات بیرفستند از بابت اینکه مبادا بتاخت و تاراج پردازند غدغن نمودیم که خیلی دور نروند خلاصه آنها باز با کل ریشه تمی مانیک پرداخته بزودی قریب صدتن از مردمان ما از حمال و سربار و غیره رنجور گشته از کار باز ماند

روز بیست و یکم که به لوپلدویل رسیدیم معلوم شد که برای حمل و نقل قسمت عمدهٔ کنگو جز کشتی استمانده و کشتی پولادین ما و انس و کشتی پته و یک زورق کوچک کشتی دیگری حاضر نیست

خلاصه من در روزنامهٔ خود مطالب ذیل را نگاشتم

در بیست و دوم آوریل که در لوپلدویل رسیدهام ۵۵۰ کیلومتر بدریا مسافت داریم و ۱۸۰۰ کیلومتر با میوبا و اردیوبی مانده است و در آنجا قصدم اینست که از خشکی تا دریاچهٔ البرت حرکت کنم

با میوباشلی دو تیلی ملاقات نمودم از قسمت تقریر ایشان کشتی پته مرمت زیادی لازم دارد و من خیلی اصرار نمودم که هرقدر ممکنست زودتر تنگکا را انجام دهند و بعد از گفتگوی زیاد قرار بر این شد که تا روز سی ام تمام نمایند

بعد از ظهر با صاحبمنصبان خود و با تلو و ژرفسن این اشکالات را مذاکره نمودم و بدانها گفتم که اگر این کشتی را بما رسانند خیلی بموقع است

تا زودتر از این بلدهٔ قحط و غلا زده خلاص شویم چه آذوقه در اینجا بقدری نایاب است که در این اوقات دولت ۶ عدد جیره را به ۱۴۶ نفر تقسیم مینماید

بنابراین صاحبمنصبان غالباً شکار و صید را ترک میسپرد و از مقدار بسیار کمی برای صرفه جوئی برنج خود اینکار چاره دیگری نداریم در صورتیکه دولت به ۱۴۶ نفر ۶ جیره دهد پس من با ۵۰ نفر چه خواهم کرد

خلاصه بدیشان گفتم که نزد میسیو بلیکتن و دکتر تمس رفته چگونگی را گفته مخصوصاً با بلیکتن گفتگو نمایند چه دکتر تمس را چون ابداً بضیوتیت قبول ننموده ایم و درنیت که جانب ما را نگاه ندارد

پس از یکساعت و نیم مراجعت نمودند در صورتیکه صورتهایشان آویخته و معلوم بود که کاری از پیش نبرده اند بیچاره ها تلو و بیچاره ژرفسن میسو لیسرکت که با من در تنگو و بلوبو بود اکنون جنگمران این بلده است خلاصه شبانه با یکدیگر شام خوردیم با تلو و ژرفسن حکایت ملاقات خود را با گفتند و با هیچ چیزی را از وی مخفی نکردیم علاوه بر این او نیز مانند ما از کارها مستحضر است و با ما هم رأی است

میسو ژرفسن گفت که در اینموقع لازم است که بگرفتن کشتی ها نرویم پرداریم

در پاسخ گفتم خیر بی احتیاطی نباید کرد بهتر آنست که بگذاریم میسو بلیکتن دراینمسئله تأملی نماید چه بروی پوشیده نیست که تا چه اندازه من با آنها همراهی کرده ام پس از اینکه کشتی خود را بما کرایه دهد و دو مقابل وجهش را ما خود داریم نباید مضایقه نماید که یکه خوبی از شخصی دیده باشد نباید بدانشخص خوبی نماید فردا من بطور قطع با آنها گفتگو کرده و شرایط نیک قرار خواهم داد اگر نپذیرفتند تدبیر دیگر خواهم کرد

بیست و سیم آوریل صبح کار زیادی داشتم بومیهای محاور آمده دوستی خود را با ما تجدید نمودند خلاصه در وسط اغتشاش من از کار فارغ شدم نگاه لیمانکور داشت که بروی ظلم و تعدی زیادی اردو آمده می گفت اشخاص بفهمند تا وضع خود را تغییر داده اند بدین سبب من و میسو از آن آسایش ها خارج شدیم و تجار را بحال خود باز گذاردیم از اینبابت نگولات ما در وزخشان زیاد است

خلاصه بعد از همراهی با دوستان قدیمی خود بهمانکه سابقاً بدین بندارت داخل کرده ام با تلو و ژرفسن باز گشتم و با آنها نظارش نمودم که این خوبیهای مرا بمیسو بلیکتن یاد آوری نموده و بعد از آن بگویند که کشتی ها نروید شصت روزه ها کرایه دهد با تلو گمان مینمود که ممکن نیست که میسو بلیکتن از نگاه رضایت کند منهم با وی گفتم کمال میل را دارم که گفتگوی شما مؤثر و قشنگ کشتی را کرایه نماید و من از خدای همین را منخواهم

خلاصه بارتلو به مأموریت خویش شتافته و ژرفن با وی همراهی نمود اندکی بعد من خبر دادند که کاری از پیش نبرده اند و مسیو پلیکتن خواهش شما را اجابت نموده است چون مسیو تیبرکت از این واقعه مخبر گردید نزد من شتافته و مذکور داشت که اینکار خارج از قوه و وقت و تشخیص بزرگ که در سایر کتب خود من بخوبی نام برده ام برای اصلاح اینکار مصمم شده و بعهده گرفت که مسیو پلیکتن را سرزنش نماید که در چنین موقع نگی که رشته کار از دست ما بیرون است وی چگونه راضی بشکست گیری است بالجمله بعد از رفت و آمد زیاد و گفتگوی بسیار دو ساعت بعد مسیو پلیکتن راضی شد که کشتیرانهای به ۲۵۰۰ فرانک بما کرایه بدهد

بیست و چهارم آوریل سان تامی قشون را دیده ۷۳۲ تن با ۲۹۶ قرقنا حاضر بود ۵۷ تن غایب بودند از کلنگ و تبر و خاک انداز و بیخدان و نیشه خیلی تلف شده بود چنانکه در صد پنجاه عدد از آنها مفقود بودند

بعضی از مرضی که عقب مانده اند بما ملحق خواهند شد ولی در صورتیکه همردمان ما فاصله ۵۰۰۰ کیلومتر که تقریباً نزدیک بوفشان است باز از گرفتن ترتیبی از ندیس اگر از راه سواحل شرقی عبور مینمودیم کار چگونه میشد کاپیتنهای قافله بکال تلخی و تندی بما میگفتند که مسافرت با تمام رسیده چه این اشخاص از میان بوته های ارچنبی و بیخک زنگبار بیرون آمده و فی الحقیقه خبر بهائم اند قلب در سینه آنها نبوده و از کار گریزان بوده فایده پول اندانسته قوم خویش و خانه و منزل ندارند چه آنها نیکه صاحب ایل و تبار اند هرگز فرار نکرده و برای اقدام نمینمایند چه در نزد آنها سرشکسته میشوند اینملاحظات خیلی صحیح است چه در کاروان ما تقریباً چندین صد تن حمال موجود بوده که فقط بدین خیال که مرسوم چهار ماهه خود را از پیش گرفته و در موقع مناسبی فرار نمایند از قرار یکه امروز تخمین زدم در کاروان ما ۱۵۰ تن آزاد و ما بقی تابع یا غلام اند

مسیو ژامرن اسب دریائی شکار کرده و با ذوقه مردمان ما جافزاید برای صاحبمنصبان و مهمانان عرب سی رأس بز تهیه کرده ام رؤسای ده هم ۵۰۰ ظرف طعام برای من آورده اند و این پیشکش خیلی مطبوع است کاپیتن فلسن و بیزم شکنان و شوئل تهیه بیزم و سوخت و اپورها میباشند کشتی استانله با دسته های بارتلو و دکتر پارک فردا عازم خواهند شد و دریای اسپو کوار کشتی بیرون میآیند و از آنجا به موآما میروند باید حتی الامکان کاری کرده که زودتر از دریاچه بیرون و بتمام مردمان ما از گرسنگی از دست نروند

بیست و پنجم آوریل کشتی استانله عازم شد ۱۳۵ نفر از مردمان ما و صاحبمنصبانشان را با خود ببرد

در کنشاسا با منشی قدیم خودم مسیو سون بورن میانه کپانی سند فرکه برای خرید عاج تشکیل یافته ملاقات نمودم بدنه کشتی فلوریدا تمام بود سون بورن کشتی را بهمان حالت میخواست من هم چه تا آخر ماه ژوئیه که مسیو وکیرش با اسباب و آلات باشین

میرسد کشتی را لازم ندارد من هنیز بکال تعجیل قبول نموده و جمعی از مردمان خویش را باز داشتم که او را درست نموده و در آب اندازند مکانیسین ما مسیو والکر کشتی ها را تعمیر را برای مسافرت کنگو پاک نموده و آماده کرده است

یک زنگباری و یک سودانی امروز وفات یافتند

بیست و هشتم آوریل سنبرده زنگباری و یک سودانی که در راه بودند در آن قریه رفقا و تقریباً تمام اسبابهای خود را فروخته اند

بیست و هشتم آوریل اردو را کوچ داده از راه خشکی به کنشاسا رفته در نجا کشتی فلوریدا را که پس فردا تمام میشود آب بیاندازیم مسیو آنتوان و کزرف از کپانی بلاند و سون بورن از کپانی سند فر مهمانی و پذیرائی خوبی از ما نمودند

بیست و نهم آوریل در کنشاسا در زیر درختهای بابو اردو زدیم کشتی استانله و انتظار میرسد که کشتی ان او ان را با خود بیاورد خواهند رسید

سی ام آوریل کشتی فلوریدا را در آب انداخته و ۲۰۰ تن از مردمان ما کوشش نموده و او را برده و رسانیدند و از نجا با محل باربری او را برده پس کشتی استانله تبسه میرسند هریک از صاحبمنصبان خود دستور العملی برای حمل این کشتی کوچک دادم

بارتلو	و	۱	سودانی	آشر	و	۲ زنگباری
فلسن	و	۳	زنگباری	ژفسن	و	۴ زنگباری
ژامرن	و	۵	زنگباری	ژزرتروپ	و	۶ زنگباری
میسو پارک جراح	و	۷	سمالی و زنگباری			

بعد او امر ذیل را بدانها دادم

میسو بی مأمور شد که حیوانات یراکه باید حمل و نقل او با زین و برگ و بزها مراقبت نموده و بکارهای دکتر پارک کمک نماید هریک از صاحبمنصبان از رفقا دسته خویش حالت اسلحه و اسباب سفر تفحص مسئولند دیگر آنکه صاحبمنصبان و به های سربازان را دیده و آنچه که در او است در کتابچه خود ثبت نمایند تا بومیها و اعراب تو انند آنها را نفروشند

برای جنایات خفیفه مذنبان میتوانند کمی تنبیه نمایند ولی باید حتی الامکان کاری نمایند که مردمان آزرده نشده خورده گیری و گیری نکنند

من غالباً عفو و اغماض مینمایم قانون کل باید باشد که هر جنایتی را سه مرتبه بخشیدند صاحبمنصبان باید بخاطر آورند که زحمت مردمان ما زیاد است و هوا زیاده گرم و بارها سنگین و حرکت بالنسبه و اغذیه غالباً بر یک نهج و کم بوده پس در این صورت مردمان ما آزرده و خشمگین بوده سیاست دونی صحیح است که صبر و حوصله فوق طاقت باشد ولی کلیتاً سیاست را نباید

بکلی از دست و دهنه‌ها در صورتیکه جنایات منافی قانون کل باشد

جنایات عمده که در مسافرت ها اثری داشته باشند حکم شان با من است

در ساحل هریک از صاحبمنصبان مأمور کارهای وزارتخانه خویشند مراقب تقسیم غذا و پاک نمودن کشتی بوده نزاع و گفتگو را که بزودی

به قدآره کشتی میانجامد باید ممانعت نمایند و رسیدگی نمایند که آب و علف حیوانات هر روز داده شود

برای تفصیلات ثانوی به بارنامور جوع نمایند

فصل پنجم

در باب مسافرت از دریاچه استانبول تا بیا مبویا از اول ماه تا پانزدهم ژوئن سنه ۱۸۸۷

در کتابیکه سابقا نوشته‌ام مفصلا وضع سواحل کنگورانگا شته‌ام پس در این صورت ۱۷۷۰ کیلومتر که تا بیا مبویا باید طی نمایم ذکری نمیکنم

روزهای اول تمام شد و در اوایل صبح جنگلها و چندین هزار جزایر و مجاری آب که مانند رودزیبی متصل بود از نظر ما میگذشت گاهی از چپ

و گاهی از راست و گاهی از میان عبور مینمودیم تا تمامی نخوابیده شوم من و صندلی خود نشسته و دوازده فرع از ساحل فاصله داشتم در هر

حرکتی اشجار و گل و بوته و غنچه و سبزه تازه دیده میشد و من فایده خیلی از آن نباتها را امیدانستم و بعضی از آنها در نظر ما اهمیتی نداشتند ولی همه

بعضی حیوانات هوائی و آبی بر وی آنها فایده آنها را معلوم مینمود این دو رنمای قشنگ جنگل که بکلی سبز بود و شجار یکه برگ و شاخه آنها

بی حرکت بود و پرچینی که شبیه و هوام مختلفه بر آن نشسته و منابع آب درخشان را که مدتها در خاطر ما مانده و فراموش نمیشوند و مانند مناظر

مختلفه طبیعت در هنگام طوفان و رعد و برق نیستند که صلح و صلاح طبیعت همی برهم بخورد

فصل باران دو ماه طول میکشد از پانزدهم مارس تا پانزدهم مه امتداد می یابد همه روزه بعد از دو ساعت آسمان تیره شده و آفتاب در جلو

طوفانهای سیاه از نظار مخفی گشته برق در ظلمت خطی نهاده و صاعقه بر بارا از یکدیگر دریده باران مانند سیل فرو ریخته و بعد طبیعت را

که غم و غصه فراگرفته شبانه بتدریج بحالت نخست میآید و ما وقتی بهتر از این برای سفر دریا نتوانستیم انتخاب نمود چه آب به خیلی بر تفع

و نه زیاد پست است پس از اینکه کشتی در اراضی آب گرفته رود و یا در گل نشیند نیست و همیشه کشتیها را بفاصله دوازده متر از ساحل

دست چپ حرکت میدادیم و تا ۶۰۰ کیلومتر همین نهج بود و بنا تا نکه در آنجا میدیم در هیچ موضع دنیا بدان سبزی و رنگ و فراوانی

و عطر یافت نمیشوند هوام از قبیل پشه و خرمگس و غیره از سفرهای سابق کمتر بود نصف راه را طی کردیم فقط بعضی از مردمان ما از این

هوام شکایت میکردند اسب دریائی و بزمجه آبی نیز دیده میشد بوسیها خیلی متواضع بودند بحدیکه میخواستند بز و مرغ و تخم مرغ

و میوه موز و بارهنگ بدادم و بعد از چند روز که سیر و آب بر بستم و جیش را از وی با خود دارند مزاج من در کمال اعتدال و سلامت

بوده با نسبه به سفرهای پیشین خیلی خوب بودم و پیش این بود که رفقای من بهتر حرکت مینمودند و یا کارهای خرابی رخ نمیداد

بقسمی که در این سفر کمتر شکایت و ناله شنیدم

روز اول ماه تمه کشتی ها را خریده و دو زورقی را که با خود حرکت میداد عازم راه شدیم تیپو تیب و ۶۰ نفر از اقوام با خدام وی

و ۴۵۰ تن از مردمان ما را با خود بسیر و پس کشتی استانبول که فلوریدا با خود میبرد بحرکت آمده و ۳۳۰ تن از مردمان ما با شش

رأس خر و بار زیادی حمل داد پس از نیم ساعت کشتی پنه با ۲۵ نفر مسافر براه افتاد ولی بجز آنکه آواز خداحافظ یاران ما

در کار اتمام بود و کشتی ما بحرکت آمد که سکان کشتی در هم شکست کاپیتن فرمان داد تا لنگر اندازند و لنگرها را در زمینه سنگلاخی

انداختند ولی چون آب بشدت تمام حرکت مینمود کشتی را مرتعش میساخت و چون در آوردن لنگر از آن مواضع سنگلاخ ممکن نبود پس

باشتی طنابها را بریدند کشتی را به بندر کشتاسا بردند کاپیتن دیتلی و سیوا و دو شاگرد مکانسین ما شروع بکار نموده در ساعت شش

شب سکان را مرمت نمودند

بامداد خیلی خوشوقت بودیم که به باقی کشتیهای خود در قسمت علیای دریاچه استانبول ملحق خواهیم شد

روز سیم ماه تمه در حرکت کشتی پنه از همه جلوتر رفته و کشتی استانبول طولی نکشید که از وی گذشته یکساعت و نیم قبل از ورود با

در موضع معهود لنگر انداخت کشتی ما نزدیک بواسطه مستی کاپیتن از همه دیرتر رسید

کشتی پنه وضع غریبی دارد تا چند دقیقه در کمال خوبی حرکت میکند و بعد یکدفعه می ایستد و پس از چند دقیقه مجددا براه میافتد و یک

این کشتی مرکب از لوله های چندانست که در عقب جای دارند و با کمال سرعت حرکت می کنند و قوه ریه را بزحمت میاندازند

خلاصه همینکه اردو زده میشود و نیکا رهنمیه در هیاهوی شب است همه صاحبمنصبی دانم خود را طلبیده و آنها را برای بدین هنرم فرا دوانه

میکند و نیکا پرزحمتی است که خیلی از شب را مشغول میدارند بعضی از حمالان ۵۰ نفر برای کشتی استانبول تفحص هنرم دیده رفته و آنها را

به بندر آورده پس دوازده تن از رفقاشان نیز را بطول ۷۵ سانتیمتر ریز کرده آماده می کنند نصف این اشخاص برای تهیه هنرم

کشتی پنه و ها زیدکافی اند بعد از آن هنرمها را بساحل برده تا روز بعد هیچ چیز مهم تعیین سفر نشود بالجمله چندین ساعت میگذرد تا آنکه

سکوت شب در نزد ما آشکار شود چه نیمه شب مردمان ما در ساحل آتش افروخته و صدای شکستن درخت بلند شده و صدای شکاف تنه

درخت از تبر زنگباریان مسموع گشته و ما را بهیجان میآورند

کشتی مخصوص ما بار اسباب زحمت شده است حقیقة کشتی متحرکی است که همیشه کیلومترها از آن و کشتی دیگر عقب می‌ماند چنانکه در هر
۲۵ دقیقه باید متوقف شده و کشتی را روغن زده و گاهی اسباب را پاک کرده و فشار را منظم نموده و غالبهای سوخته را از پنجره در آوریم
پنج دقیقه بعد که فشار را یک اتمسفر رسانیده بودیم مجدداً ثلث ربع رسیده بعد هر قدر یکه کوشش نمودیم طوریکه باید نشد خلاصه
هفت روز در دریاچه استانبول معطل شدیم دیگر و هم که صرف مرمت یکان شده بود حقیقة وضع خوشی نداریم روز پنجم ماه ته این کشتی را بندر
مسوانا رسانیدیم در آنجا بار تلو میشو پارک چهار روز است که رسیده اند بنیرم زیادی در کنار ساحل جمع نموده قدرت دهان هم
خریده بودند شش ماه بار تلو دسته خود را بکراموت برده در آنجا منتظر کشتی استانبول شده و این کشتی سخت بتلبو رفته مسافرین خود را پیاده
بعد بکراموت آمده بار تلو بارش را برده در اینوقت من در بلبو مشغول تنظیم مانفی مسافرت بودم
ولی روز هفتم ماه ته از دور کشتی استانبول را دیدم که در ساحل طرف چپ از چوم بی چند ان و ورفیت بحرکت ایستاده است
من فوراً بدانجانب رفته دیدم که کشتی بسنگ خورده خرابی زیادی بآن وارد آمده است قطعه دوم کشتی از چهار طرف سوراخ
شده منهما خارج شده و بعضی ست شده اند مکانیسنهای و اپورهای دیگر را فوراً طلبیدیم میسیو شارتو و دو نفر که هر دو از اهل اکس آن
خدمات بزرگ نموده و با منهای چند صفحه ها یکه از زورقهای کهنه بریده بودند به بدنه کشتی نصب نموده و بکار علاوه بر اشکال صبر و رس
لازم داشت چه اولاً باید تخته ها را حاضر کرده و بر روی آن بگورقه کشیده و پلمب کشیده و بعد پارچه منفال کلفتی بر روی آن قرار
داده مجدداً از گورقه کشیده و پلمب آزمایش و سازند آب تا ۶۰ سانتیمتر از کشتی بالا بیاید پس باید در بدنه کشتی سوراخهای چندی
نموده و میله ها را از آنها عبور دهند مکانیسین تا نیمه در آب رفته مشغول کار بود و قتیکه تمامی حاضر شده و بایستی سوراخ آب را بندکرد
یکنفر غواص در آب رفته با یکدست آن صفحه تخته را که از منفال و دو ورقه کشیده و پلمب پوشیده بود گرفته و با دست دیگر سر
طنابیرا که در سوراخ آن صفحه تخته گره بود داشت بعد با دست سوراخ بدنه را پیدا نموده و طنابرا در آن داخل نمود مکانیسین نیز
از داخل آنرا میگرفت و آهسته می‌کشید بعد چون صفحه را نصب نمودیم نجار را در سوراخها داخل نموده و پیچ میکرد تا چندین ساعت ما
مشغول بکار پر زحمت بودیم شب هم مشغول مرمت خرابی کشتی شدیم در روز هشتم و نهم هم کشتی براه نیفتاد
روز دهم کشتی حرکت کرده و بعد بهانزرید منجی شد چند ساعت کشتی به سرعت خود را از دست داده بکلی بحرکت ماند و فشار
زیاد، کاسته بطوریکه طوعاً و کرهاً مجبور شدیم که آنرا کشتی دیگر بندیم در اینوقت میسیوهای شارتو و هم رفقه مثل اینکه از بخت و اقبال
خواهد سخن نماید و لی میسیو شارتو بسیار مرد باشاشی است و هرگز مایوس نمیشود

(دران)

دران حین که من از بودن در ساحل مشوش بودم باین مگفت خوف نکنید که تلفی نیست فردای آنروز قبل از طلوع آفتاب حرکت کردیم
بدینخیال که همرتبه تلافی مافات کرده میشود تا یکساعت هم کشتی به اعتماد ما راه دیگر گون ننموده و لی بعد علامات خشکی و ضعف در وی
پدید شد بجدیکه مجبوراً لنگر انداختیم در ده ساعتی چون پیچاره ماندیم لابد میسیو دارو ورق بازی دیگر کتوبی نگاشته عازم کشتی ما زیدند
خواستم کشتی ندکور هم در ساعت هشت شب وارد شده در پنجاه متر فاصله لنگر انداخت
تمام آنروز کار ما این بود که آبهای شیشه رنگی را که در آنجا لنگر انداخته بودیم ملاحظه نمائیم
در آنموضع که مابین ساحل و یک جزیره ۴۵۰ متر مسافت بود گاهی یک دایره در دریائی ظاهر شده و گاهی ساقه های علف یا چوب نظر ما
میآمد روز دوازدهم کشتی را بهانزریدبسته و حرکت نموده وارد بلبو شدیم
قحط و غلا در اوپازری ابداً احساس نمیشود مخصوصاً بلبو یک بندر پر نعمتی است و در همین بلد بود که مردمان آدوقه خود را که از زمان حمله و هجوم
از لوکونکو همسری وی نقصان داشت فراموش نمودند و من قشون خود را بدو دسته منقسم نمودم
چون کشتی یکدفعه نمیتوانست که تمامی ما را بقسمت علیای کنگو رساند لهذا مصمم شدم که ابتداً اشخاصی را که توانائی با خود ببرم و
مابقی را در تحت مراقبت میسیو آردوینی در بلبو بگذارم تا آنکه کشتی استانبول از یامبویا معاودت نماید و انگلیس فریاد نیزند که
حتی الامکان تعجیل و شتاب نمائید و بجناب من عقب ماندگان پس ارزش یا هفت هفته از پی من خواهند آمد
بالجمله ۱۲۵ نفر از مردمان خود را که ضعیف تر از دیگران بودند در بلبو گذاردم تا از آن نهای اعلی و آبهای گوارا و ماهیان در یاچکا
برده قسمتی بتوسط کشتی استانبول در کراموت آمد برای آنکه بار تلو و دیگر پارک و ۵۲ نفر را حمل دهد
حال ببینیم که سرکرده دسته دیم قشون کیست و شغل عمده بعد از من بکه مفوض خواهد شد چشمها تمامی بار تلو نگرانند و میگویند
بار تلو کسی است که ... نفر را از کیسر بحر احمر برده و از کنه به نیل رسانیده است علاوه بر این در افغانستان و سیاه سودان کارهای
نمایان کرده است اگر اینها صحیح است پس من صاحبمنصبی تهتر از وی برای این مأموریت نمیتوانم انتخاب کرد و اگر هم کسیر سادی
او داشتم هرگز بار تلو را بدیگری نمی گماشتم چه وی تحت مایلست که در دسته اول باشد
خلاصه بعد از آنکه در ظرفیت و خدمات قدیمی صاحبمنصبان کنه تهور آنها بر من معلوم بود ملاحظه نمودم با بار تلو گفتم که در این مأموریت
که تو از حیثیت شأن و شهرت و آزمایش و تجربت بر همه قدمی نمیتوانم یکی از صاحبمنصبان جوان را قرار دهم و نمیتوانم که بار تلو را بگردن گیرم
چون بار تلو خیلی خسته مانده بود باوی گفتم ۱۲۵ تن مرد اندکی از اسباب لازمه برای شما نهاده ام و مابقی در ساحل است و اگر کسی

بهتر از شما دانستم یقیناً اینکار را بدوی میسپردم پس خواهش دارم که قبول این امر را نموده دلتنگ نشوید علاوه بر این کسی که باز ماندگان
سپاه را حرکت میدهد بعینه شکل کسی است که سر دسته تئاتر را میبرد که تیوتیب بر تعهدات خود وفا نماید پس از شش هفته شما حرکت نموده و با
خواهید رسید ما یقیناً بتأنی حرکت مینمائیم چه از عوائق و موانع بسیار باید عبور کنیم پس از راهیکه ما گذشته ایم ممکنست شما دو منزل را
یکی کنید اگر تیوتیب طفره زند شما مختار کار خود هستید بقسمی مشغول کار خواهید شد که روزها مانند برق گذشته ملتفت نخواهید شد و برای آنکه
شما را بهتر تسلی دهم همینقدر میگویم که محتاج بخبری نخواهید شد که من چیزهای عمده را برایتان تهیه کرده ام حال باید ببینیم که شخص دویم را کدام کس قرار
دهیم گفت هر کس را بخواهید گفتم خیر کسیرا انتخاب نمائید که خیالات و افکارش با شما موافق و با هریک از یاران ما چنانکه میدانید مستعار
و ترجیحی دارد گفت بسیار خوب مسیو ژامنزا با خود میبرم گفتم مسیو ژامنزا با شما سپردم علاوه بر این مسیو زرتروپ یک گارسن
نیک و مسیو وارد و تبی را با شما میگذارم چون مسیو تروپ و مسیو وارد زبان سواحلی را میدانند خدمات بزرگ بشما خواهند کرد پس در
پانزدهم ماه ته تا با ۱۱ نفر که اجزاء مسافرت بودند از بلیو خارج شدیم و بعد تیوتیب ۹۰ تن از اقوام و تابعین اش را به
مرمت کشتی به خیلی اسباب اصلاح حرکت بود چنانکه روز نوزدهم سفارت کوکو لالا رسیدیم کشتی استانلی
چندین ساعت بعد وارد شد چون اجزاء سفارت و معوثین از ما بخوبی پذیرائی نمودند پس ما در آنجا یک روز توقف نمودیم مأکولات و مشروبات
خریده روانه شدیم

بیست و چهارم ماه ته اکاتردیل یک اتاسینی است که کپانی ستفرد مالک است و در آنجا میسیو کلاو که جوان انگلیسی با هوشی است
و کاپیتین و اتزل حضور داشتند و کاپیتین از خیال رفیق به بیاتزی که سابقاً گرفتار قبائل بربر شده بود

سی ام ماه ته به بنگالا رسیدیم و آنموضع آبادی است که ۶۰ تن در آنجا ساخلو بوده دو توپ کروپ موجود است و در آنجا یک کوره
آجرپزی ساخته اند که ۴۰۰۰ آجر خوب ساخته است این اتاسین افتخار افریقای مرکزی است رئیس آنجا وانکرخون در بنگالا
بود در این تازه کی بیست و نه تن سرباز از غلامی و بندگی خلاص کرده است و تفصیل اینواقعه اینست

وقتیکه دتن از استانلی فال فرار نمود مردانش خود اشتتاب و زودتی نشسته و جریان آب آنها را با خود برد در آنجا بومیان
آنها را گرفته محبوس داشتند

در بنگالا هنوز قحطی پیدا نشده است چنانکه در استاسین ۳۰ ابزو ۲۰۰ مرغ موجود است و صاحبمنصبان هم روزه تخم مرغ تازه
بدست میآورند و محل وسیعی دارد که در آنجا برنج کشته اند و خیلی سبز است ما در این از شراب خرما و موز و قطاع و نی شکر که مشروب

خوبیت می آشامند

بار تولومئوفرمان داد که با تیوتیب و کسان او بلاواسطه عازم استانلی فال شود و ۳۵ تن بنگاریرا از کشتی آنها بدر آورده بجای
آنها سود بنا نرا نشاندم تا هیچیک از حمالان باقی نماند که در کدام روز با ما بسیرند بجز بعضی بی انتظامی که در حرکت کشتی استانلی
بود در آنها را نیز بهر ساعت اصلاح مینمودند بدون هیچ حادثه تا مصب اروهوبی و کنگو رفتیم و روز دوازدهم از بردی قصبه باسکو
اردو زدیم

اهالی باسکو هموطنان باروتی اند و این باروتی کسی است که کارادر ۱۸۸۳ در طفولیت او را اسیر کرده بود سیر فرانسوی او را
او را با انگلیس آورد تا او اداب متمدنین را فرا گیرد و بعد نزد من آمد خلاصه باروتی بعد از شش سال خود را در نزدیک وطن و قبیله خویش
دید و من در آنجمن دیدم که چشمان باروتی با دقت تمام بسمت وطن خویش نگران است بدو گفتم که اهالی باسکو را خوانده و بنزد ما دعوت
نماید ولی هر قدر کوشش نمودیم رام نشدند و من تا مدتی در خیال بودم که چگونه اهالی جنگلهای وحشی تر از ساکنین نواحی مکشوفه
اند هر چند در جلو آنها اشیاء درخشان و رنگین و گردن بند مروارید تعین کردیم و کلمات محبت آمیز زده و خنده و تبسم نمودیم
بالجمله هر کاری کردیم که اسباب اطمینان آنها شود سودی نکرد و مانند آبی بود که در هاون بسایند منتهیا
و ما من آنها جنگلی است و چون از خارجی بسی خیال کنند می خود بینند و از آن مواضع غیر قابل وصول پنهان میشوند و اگر نزدیک
ساحل آیند بعض بدن شخص نشناختی بلکه خود بسیگریزند در آنجا یکدیگر تنه دیگر به شخص نظر کرده مثل آنست که حداحاظ میکنید در آن
جلگه اشخص بومی درخت خیلی بلندی پیدا نموده و بر آن بالا رفته ملاحظه حرکات و سکنات اشخاص وارد را مینمود در جنگل شخص خارجی
دیده نمیشود و اگر اتفاقاً به بینند متحیر شده سیمای یکی دیگر گون شده و صورت دیگری از ترس مشتبه میشود

باروتی آن اشخاص وحشی را طلبیده آنها نیز زورقهای خویش را با تندی بطرف ما میرانند تا آنکه بما نزدیک شدند باروتی یکی از پارو زنها را
شناخته و بدو گفت مترس و بنزد من آی پس اسم کسیرا برده و احوالات او را از آنشخص پارو زن باز پرسید و حشیان با بانگ بلند
آنشخص را آواز دادند از آنطرف آب کسی جواب داده و بعد دیدیم که یک تن بومی زورقی بدست آورده بطرف ما آمد همانا وی
برادر بزرگ باروتی است باروتی از وی احوال پرسی نمود ولی برادرش خیره خیره باروتی را نگاه کرده و او را نمی شناخت
باروتی اسم پدر و مادر شرا برده در این حین قیافه او تغییر کرده و بسرعت زورق را بطرف ما راند و با باروتی گفت اگر تو برا
منی چیزی از اسرار نهانی با من باز گو باروتی گفت آن جائی رحمتی که در بازوی راست داری و اقعه زجره آبی را بنظر بیا

بهمین نشانی کفایت کرده و آنجوان وحشی که سینهٔ عریض داشت از خوشحالی فریاد برآورده و بموطنان خوشیر خبر داد اول دفعه بارودی شروع بگرستن نمود برادرش نیز ترس از اشخاص خارجیرا کنار گذارده از دل بدر کرده به پهلوی کشتی آمده سیاه مارا بطور وحشیانه در آغوش کشید سایر کشتیها نیز نزدیک آمده اظهار خوشوقتی مینمودند شبانه بابا رودی گفتم که درآمدن با ما و رفتن در نزد کسان خود مختاری ولی میل من آن بود که با ما همراهی نماید و نیز ظاهراً از رفتن امتناع نموده مصاحبت با ما را اختیار نمود ولی یک یا دو روز بعد نیمه شبی در چادر من آمده یکجفت رودوله و مبلغی فشنگ و یک ساعت نقره شنری و مقداری پول و کمربندی برداشته در زورقی نشسته از رود سرازیر شده نزد کسان خود رفت ما دیگر او را ندیده و نامش را نشنیدیم

پانزدهم ژوئن در کنار دریاچهٔ بابو در دهات واقعه در ساحل چپ رود بویی که ۱۴۵ کیلومتر در بالای مصب این رود خانه

وکنگو واقع است رسیدیم

فصل ششم

در باب مسافرت ما بیابو یا از پانزدهم تا بیست و هفتم ژوئن سنهٔ ۱۸۸۷

۲۱۰۰ کیلومتر از دریاچهٔ کوه ایم و در مقابل ما دهات چندی است که در آنجا مردمان بارهای خود را که از تلبو و تلپلدل میآیند جای میدهیم مردمان با ۱۲۵ تن اندو بارهامان ۶۰۰ عدل است و با کمال میل برای اینکه کنار را در آبخانه منزل دهند وجهی خواهیم داد و گرنه بزور و جبر آنموضع را خواهیم گرفت

در آغاز قائیکه سنهٔ ۱۸۸۳ واقعشد بدون فاتحه کوشش نمودم که با بومیان آشتی کنم

امروز خبر عمده تری در نظر داریم در خیال بعد از این بطرف بنا در نیل و البرت نیانزا انگریسته و در آنجا مردمان از آمدن ما اطلاع همیرسانند ولی ما بین ما و آنها یک ناحیهٔ وسیعی واقعست که در نقشه های جغرافی سفید رنگ است و چون این جنگل سیاه را نگریم یک دیواری از اشجار عظیمه از تلبو همی کشیده شده است و این دیوار همه جا متصل است مگر در موضعیکه آب در اینرود بزرگ میریزد در اینوقت هریک از ما خیالی میکند ولی من در فکر حاکم خیالی هستم که اشخاص و سربازان را جرئت داده و تقویت کرده بکار بریم در آنجا با بعین متهدی را میدیم که بمی فریاد زده و خوشحالی نموده و با بانگ یا الله یا الله داده پیش میآمدند و از این اصوات سایر افواج و آن وحشیان خونخوار بجوش و خروش میآمدند در میان ما و آنها یک فضای بی نهایتی است که راه و جاده ندارد

کاپیتین هر دسته مژدهات و ماکولات را تقسیم نموده و با نها فرمان داده میشود که هر کدام کشتی خود را گرم

نمایند زیرا که حالا باید در تهیهٔ حرکت به البرت نیانزا بود که از همه عمده تر و مهم تر است

شانزدهم ژوئن در شش ساعتی صبح کشتی په بی صدا از لنگرگاه حرکت نموده بنزدیک کشتی استانلی رسید و آنموضع که صدا را همه می شنیدند به صاحبمنصبان گفتم که ملتفت اشاره من باشند بعد بآهستگی از رود خانه عبور نمودیم که بومیان را مطمئن ساخته تحرکی از خود نشان ندهند بدینواسطه بحرکت ایستادیم که تا آنها از بالای کنار رود که پانزده متر از ما ارتفاع داشتند با کمال تعجب و تحیر ما را نگاه کنند مترجم ما بدون رحمتی با آنها گفتگو مینمود زیرا که تمام اردوهمی یک زبان حرف میزنند

بعد از آنکه تا یکساعت تعارفات و کلمات دوستی آمیز ما بین ما رد و بدل شد مهمترین آنها جرئت نموده نزد یک رود خانه آمده و ما هم سکان را اندکی حرکت داده نزدیک رفتیم یکساعت دیگر از جانب ما تعارف و دوستی از طرف آنها با متناع و نفرت گذشت

خلاصه یکی از آنها چاقوئی را با مقداری از آلات و ادوات بلورین با ما معاوضه نمود بواسطهٔ اینکار از آنها رخصت طلبیدیم که چند هفته در قصبهٔ آنها منزل نمائیم و دراز اینکار جامه و آهن و برنج میدیدیم ولی در جواب یکساعت ما را استهزا نمودند

آنوقت ساعت نه بود کلوی من چشکیده و آفتاب بسیار سوزان بود بکشتی استانلی اشاره نمودم که مطابق خیال من رفتار نماید در فرمان دیدم که میان ما معهود بود پوست صفیری و کمان از آوار آن کوشها کرشده دیوارهای جنگل نیز آن صدا را منعکس نمودند و فوراً کشتی ما به بندر آمده زنگباریان سودانی مانند بوزینگان با کمال چستی و چالاکی بساحل آمده هنوز بسر دامنه نرسیده که یک تن از بومیان باقی نمانده بود یا بابو یا مجموعهٔ از دهات است که یک کوچه از خانهای مخروطی که در کنار رود خانه وقعت تشکیل داده اند و در آنجا منظر و سیعی از فراز و نشیب و اردوهوی دارند

خلاصه دسته های قشون در هریک از محلات رفته و در سرچهارراهی قراولی ایستاده مردمان به تحبس هیزم رفتند ما از تخته سنگهای بسیار بندیم آتش اردو را تهیه نمایند سربازان بتماشای شهر و گشت و گذار رفتند بعد از ظهر دو نفر از بومیان یکی از دهات یا بابو بحالت اعتماد و اطمینان پیش آمده و ما را خوشوقت نمودند و آنها از اهالی بابو بوده و طوایفی که در آنجا ساکنند جای دارند از نسل آنها هستند با میوهٔ موز فروختند و با قیمت آنها را بخوبی رد کرده و وعده دادیم که با کمال اطمینان بنزد ما آیند

فردای آنروز بعضی اشخاص بتفحص با یک رفته و برخی بسنگربندی مشغول شدند و خندقی حفر نمودند و بعضی به بریدن هیزم آوردن برای کشتی مشغول شدند تا آماده بوده و از حوادث مصون باشند در آن بیشه ها با یاران با چند تن از بومیان تیرا اسیر کردند و نیز دو ما آوردند ما نیز هریک شتی مروارید داده و خیالات نیک خود را بآنها باز نمودیم

روز نوزدهم کشتی استانلهیزم شش روزه را داده و من برآتی بمبلغ ۱۲۵۰ فرانک برای کاپیتین و یکی دیگر هم بهمین مقدار برای مکانیسین در حضور ژامثرن بآنها دادیم که در مراجعت در استانلهپول بآنها بدهند برای تعمیر کت یک چرخ و هر قسمی مختصر نشانه دوستی فرستادم بعد کشتی استانله با مکتوبا تیکه بمجلس اعانه نوشته بودم عازم شد

کشتی پته باقی ماند که تا آنکه با ما نزریدیه همراه باشد و هر ساعت منتظر آبشار استانله بودیم برحسب تعلیماتیکه به بارتلو داده ایم باید روز نوزدهم وارد شود

در چنین مملکتی در جنگلی که پر از دزد و اشخاص باغی است و مجاور آبشار استانله است اگر آدم قوه درست نرسد باید منتظر بعضی حوادث بود بارتلو روز بیست و یکم وارد شد و بمن گذشته و ما نزریدیه فرمان دی تیپوتیب و قشونش را باشاره ینی برده که در آنجا سر بازان ساخلو و رئیس انگلیس تبازکی فراز نموده بودند تیپوتیب وقت و عده دادن نظر شخص راستگوئی میاید چه گفته بود که نحس رسیدن به استانله فال با ... من چنان بیاد میاورد خواهد شد و گمان میکنند که دیر نمودن وی ضرری داشته باشد خلاصه از آن موعد یکه مقرر بود گذشت و بارتلو پیدا نشد صاحبمنصبان خود را بدنبال راضی مینمود که در راه تصادفی افتاده است ولی من هر ساعت عینک خود را برداشته از دور نگاه میکردم

روز بیست و دویم تشویش و اضطراب من بحدی رسید که به آشپز فرمان دادم که با پنجاه تن مرد و یک توپ روز بیست و پنجم به تنگه کشتی ها نزریدیه رود و اگر بعضی احتمالات که من نمیدادم وقوع نداشته باشند یکسر بدیاچه استانله برود و در آنجا کسی را که به بیند بعضی اشارات نماید اگر جوابی نیاید حمله نماید و یورش ببرد اگر کاری از پیش نبرد بزودی مراجعت نماید ولی در ساعت پنج شب زنگباریان فریاد برآوردند که بارتلو صحیح و سالمت و تیپوتیب کشتی را نگرفته است و سودانیان باغی نشده اند و بومیان با رود و دست بردی نبرده اند و ما نزریدیه مسئول می هستیم عیسی نکرده است و بهمان قسمی است که در وقت عزیمت از دریاچه استانله بود ولی این قسم تشویش و قلق مخصوصاً در اینجا خیلی صدمه میزند بارتلو فقط بواسطه بعضی اتفاقات اقبیل منازعه با بومیان و گفتگوی با تیپوتیب وغیره دیر کرده است

دو روز بعد کشتی پته و ما نزریدیه حامل هیزم وسوخت شده عازم شدند در همانروز مکتوب ذیل را به بارتلو نگاشتم مسیو ژامثرن مسوده اش را برداشت

آقا چونکه شما قدیمی ترین صاحبمنصب این مسافرت هستید پس فرمانفرمائی مأموریت یابومیا به شما تعلق دارد و باید همگی را قبول نمائید و بهتر همین است که قشون شما سربازان سودانی اند که برای ساخلو براتب از زنگباریان نیکوتر اند و اپور استانله در

بیست و دویم ماه ژوئن از یابومیا حرکت کرده و عازم دریاچه استانله است اگر حادثه وقوع نیابد در بیستم ژوئیه به لوپلدویل خواهد رسید و در ظرف دو روز ۵۰۰ باری را که بعهده مسیو تروپ متعلق است حمل خواهند کرد و من گمان میکنم که در چهارم ژوئیه کشتی استانله از رود گذشته و روز نهم به بومیر سد چون سخت کشتی تهیاست پس آن ۱۲۵ نفر یکه به مسیو دار دو تعلق سپرده شده و اکنون در بلوبو هستند بکشتی نشسته حرکت خواهند کرد خلاصه روز نوزدهم کشتی در بنگالا توقف نموده روز سی یکم در نیجا وارد میشود اگر چند روزی معطلی پیدا شود چون من کاپیتین کمال وثوق دارم پس خاطر جمع هستم که قبل از دهم ماه اوت کشتی خواهد رسید تا زمانیکه مردان و بارها وارد نشده اند شما رئیس مأموریت یا مبویا میباشید و ولی باید هر قسمی که هست رود تره بدون توقف بمنیوا سط پس از رود آخرین کشتی استانله در اینجا پل شما چند روزی بیشتر در آنجا نخواهید بود تا زمان رود بار ما و اشخاص باید با کمال متانت و احتیاط رفتار نمایند چند که اردوی شما در محل امنی برپا شد معذلک اگر از رئیس اردو سستی و بیقیدی بروز نماید برای یک دشمن فوی گرفتن اردو اشکالی ندارد پس من مطمئن هستم که در تفویض این امر شما انتخاب خوبی نموده ام

این علی که شما سپرده شده است برای مسافرت اهمیت عمده دارد و چه اشخاصیکه در تحت فرمان شما میباشند اغلب تمامی قشون هستند و اجناسی که برای مسافرت است که بعد از این سایر بلاد معاوضه و مبادله نمائیم آذوقه و توشه شما نیز در خور بهتر از آن اجناس هستند پس تلف این اشخاص یا این بارها برای ما خیلی بد است و در آن وقت علاوه بر اینکه کمک بکسی نمیتوانیم کرد کسی و یگر لازم است که بارها را امداد نماید پس امید دارم که از امر تنظیم و سیاست بسیج غضب نورزید و قسمی حرکت نمائید که دشمن بدان شما نتواند استیلا یابد بهتر آنست که شما خندقی حفر نموده که ۱۸۰ سانتیمتر عمق داشته باشد و اگر بارود از اجناب شرقی و غربی مانند طرف جنوبی در محلی نصب نمائید خیلی بر انتظام کار شما افزوده خواهد شد زیرا که همان دو بیان بر شما حمله نخواهند کرد بلکه از عرب و متعلقان آنها نیز نباید غافل بود

از اینجا مستقیماً بسمت شرقی حرکت میکنیم و مسلماً گاهی از خط مستقیم منحرف میشویم کلیتاً چون به دریاچه البرت سیدیم اردوئی زده و زورق خود را در آنجا گذارده و در آنجا کاراتی را ملاقات کرده در باب وصول این پاشا بعضی اطلاعات حاصل خواهیم کرد اگر این پاشا زنده و در انتهای دریاچه باشد مابدو ملحق میشویم پس کارهای متعلق بخیالات اوست یقیناً تا پانزده روز نزد وی مانده و بعد از همان راهی که آمده ایم مراجعت می کنیم

بواسطه کندن بعضی درخت و قطع شاخهای شجار بعضی آثار و علامات در راه خواهیم گذارد و همیشه از سمت شرقی عبور مینمائیم و در سر هر چهار راه چاهی حفر میکنیم حتی الامکان در درختها بعضی علامات میگذاریم

اگر پتوقیب اشخاصیرا که وعده داده نفرستند یعنی ۶۰۰ حمال روانه نماید وکشتی استانبله با آن ۱۲۰ که در بلوکذارده ام وارد شود

گمان میکنم که میتوانید قشون را حرکت دهید خیلی خوبست که شما قدم بقدم اثر مرا گرفته بیائید در اینصورت بامن خواهید شد و علاماتی که

ما گذارده ایم ملاقات فرمائید و قشون خود را حرکت میدهید اگر دو روز گذشت و شما از آن علامات چیزی نمیدید یقیناً راه را گم کرده اید

مگفت اشخاصیرا که پتوقیب نفرستند برای حمل بارها کافی نباشند در اینصورت باید مطابق فهرست ذیل از بارها انتخاب نموده حمل دهید

(۱) ملزومات خیمگ و مخصوصاً فشنگها

(۲) مروارید ها و مفتولهای نجی و صدفها و ملبوسات

(۳) اشیاء مخصوصه

(۴) باروت و چاشنی

(۵) آذوقه های فرنگستان

(۶) تعلیمی های برنجی که در تنگو معمول است

(۷) آذوقه با ارفیل برنج و با قلاو نخود و ارزن و بسکاج

در باب طناب و کیسه و بعضی ادوات ارفیل خاک انداز وغیره مخصوصاً تبریا دآوری را فراموش نکنید و ملاحظه نمائید که هریک از اشخاص

شما چه اندازه از اشیاء میتوانند حمل داد

ولی بعوض آنکه بسیاری از اشیاء را حمل دهند بهتر آنست که هر تنزلی را نصف نموده و در آنجا که رسیدید رفته مابقی اسباب را بیاورند

وقتیکه کشتی استانبله بکلی از یامبو یا حرکت نمود آنچه را که دارد و در هنگام غیبت من وی میدهد به میسیو ویلیام

ماکنین بنویسید و حرکت مرا از طرف شرقی مذکور دارید و آنچه را که از حالت من اطلاع بهم رسانیده اید و یا فرض مینمائید بدو بنویسید

و هم سوادهٔ این مکتوب را برای آنها بفرستید تا مجلس اعانه از اعمال و نیات آیندهٔ شما باخبر باشند قشون ساحلو حالیه شما مرکب از ۸۰۰ قریبا

و ۴۰۰ تا ۵۰۰ حمال زیادی است در ظرف چند هفته کشتی استانبله ۵۰ قریبای دیگر ۷۵۰ حمال برای شما میفرستد که تمامی در تحت

اطاعت میسیو تروپ و تنبی میباشند الحال من میسیو آمزن را معین نموده قرار دادم هم میسیو تروپ و تنبی نیز در اطاعت شما خواهند بود و در با

تکالیف عمومی حرکت اردو وغیره رئیس کل فقط شما هستید ولی در اجرای یک حکم عمده و مهمی از شما خواهش میکنم که با میسیو آمزن

مشورت نمائید وقتیکه میسیو تروپ و تنبی در آنجا رسند آنها را معتمد امین خود دانسته بگذارید در امورات شما عقاید خود شان را

بطور آزادی بیان نمایند گمان میکنم که تمامی مطالب عمده را بطور واضح بشما گفته ام پس بیان قسمی رفتار نمائید که براحت و آزادی در دهات خویش

روند خیلی خوبست که بواسطهٔ هدایائی و بعضی تعارفات قلیل توانید با آنها دوستی بهرسانید در هیچ موقعی از اطلاعات از وضع بومیان برداشتن

نقشه وغیره خودداری نکنید مفتخرم از اینکه خادم و مطیع شما باشم

هانری استانله

بارتلو برای خواندن این تعلیمات از نزد من بیرون شده و از آمزن خواهش نمود که مکتوب را مسوده نماید پس از دو ساعت بارتلو بازگشت خواهش

ملاقات نموده میل داشت که در خصوص پتوقیب صحبتی نماید بامن گفت که درباره اشخاص عرب میل دارم مشیر اطلاع حاصل نمایم چند روز قبل که من

در بار استانله بودم شما حکایت سخت بی اثر میدانه بنظرم چنان آمد که شوطن زیادی پتوقیب دارید اگر چنین است پس چگونه با این مرد

راه میروید

گفتم خیلی خوب حال متفت باشید تا سوال خود را انجح کنید

سه روز قبل از آنکه وایو رشما وید شود من از بابت شما خیلی در رنج و تعب بودم زیرا کاروان کشتی را که در فرمان شماست باید پس از مدت بعیدی به

صاحبانش رد نمائیم و بدرقهٔ شما ۳۰ سرباز سودانی بود و کشتی در کمال خوبی و درستی بود و تقریباً زمان رود شما را امید داشتم در صورتیکه حادثه

برای شما رخ ندهد برحسب تعلیماتیکه بشما داده شده بود میبایست عصر روز ۱۶ یا اگر خیلی دیر شود روز ۱۷ انجا وارد شوید ولی شما روز ۲۲

در نجح ساعتی شب رسیدید

باید دانسته باشید که در اینجا چاپار و تلگراف نیست و ما از شما بیخبر بودیم و این بیخبری موجب ترس و بیم شده و روز بروز تمرا یکشته تا باضطراب

و تشویش رسیده و از آن گذشته بعضی مطالب نامعلوم بود که آیا کشتی شما بجائی خورده آیا کشتی شما در گل نشسته چنانکه برای اغلب کشتیها

اتفاق افتاده آیا شبانه بومیان بر شما حمله نموده اند چنانکه پیشوندن نمودند آیا سودانیان شما یاغی شدند چنانکه در لوکونگو ما را ازین امر

تهدید مینمودند آیا کلوا از تفنگ کسی بغتته شما خورده آیا شما مجبور از آتش بازی نگاه داشته اند آیا پتوقیب اعراب را اغوا کرده و بر انگیخته است

آیا شما هم مانند استرو و تر فسن با ستیم شاجره و مکابره نموده اید و گرنه چه اتفاقی افتاده آیا مکنست خیالات دیگر کرد

ولی من مجبور بودم خلاصه پیش ازین گفتگو نکنیم و هیچ چیز را انکار نکنید چه مقصود از ذکر نمطلب قصد ملامت و مذمت شما را ندارم بلکه

مقصود جواب مسئلهٔ شماست بالجمله هر چه که آخرش خوبست خوبست

حال از پتوقیب مشخص کنیم من ابدا کاری بوی ندارم و مجبور در محافظه باوی نیستم ولی پتوقیب مدعی است که این اراضی متعلق باوست

و با او دوستی داریم اکنون فرض نمائید که با او اظهار دوستی و آشنائی نداریم پس تصور نمائید که آنوقت چه اشکال داشت که از آنجا

دی عبور کنیم و من چگونه میتوانستم شما را با ۸۰ تفنگ در مقابل ۳۰۰۰ بلکه ۵۰۰۰ بگذارم پس تعجب در این است که شما با وجود آنکه در استانه فال اعراب را دیده اید از من این نوع سئوال میکنید از خاک رنگبار تا انجا با پیتوتیب و نفر یا صد تن از یاران وی همراه بستیم و شما ملاحظه نمودید که کسان وی در استعمال اسلحه و قرنیای و دولوله و غیره بچه پایه مشهور و کشتاخ اند و از قصه مسیو دن در استانه فال منخیر و هم بر شما پوشیده نیست که پیتوتیب مردی کینه جو است و اقوام وی جنگ را بر صلح ترجیح میدهند و نیز میدانید که پیتوتیب سابقا در خیال جنگ و جدال با مملکت کنگو بود و چون من به ورسیدم و را از این خیال باز داشتم چون و چرای این مطلب بر شما واضح و مبهم است

کشتی ما در بندر رنگبار بود و پیتوتیب برای تحصیل آلات جنگ برای اهالی کنگو حاضر شده آتش خشم وی شعله ور بود پس خوب نبود که او را در اینجا بگذارم ناچار دوستی وده هر قسمیکه بود او را با پاشاه لوپلد صلح دادم

حال ممکنست شما سوال نمایید که آیا تمامی این امور شخصا به شما رجوع بود در جواب میگویم که آیا شما کامل میل را نداشتید که با ما حرکت کنید و در اینجا منتظر شوید حال مکتوبیکه شما نوشته ام ملاحظه کنید که اگر پیتوتیب با ۳۰۰ حمال موعود وارد شود شما هر منزلی را باید دو مرتبه و سه مرتبه طی نمایید

خلاصه بدین رقمیکه در این کاغذ نوشته شده نظر نمایید از آزردگی تکلیف شما با یاران خود کسان پیتوتیب معلوم میشود در صورتیکه پیتوتیب بشرایط خود وفا نماید

باید شما بگویم که این تعلیماتیکه شما داده ام موافق حرامیست که در تیپو من دادید پس شما را مطمئن میکنم که همینکه قشون منظم شد یکروز در دریا میوبا نخواهم ماند باز ملاحظه مکتوب مرا نمائید اگر پیتوتیب اشخاصیرا که خبر میکند بقدر کفاف شتابنده و توانند تمام بارها را حمل دهند باید بدانید که از کدام یک از بارها باید صرف نظر نمود و در اینصورت از حمل برنج و با قلاو نخود و ارزن و بسکویت خود را معاف دارید و ملاحظه نمائید که در اینوقت چقدر از کیسه های آرد قوت میتوانید بیاران خود ببخشید و آنها نیز در اندک مدتی آنها را صرف مینمایند با وجود این اگر نتوانید حرکت نمائید باید نصف را کمتری را که پیتوتیب یارها را گذارده مجددا برگشته و باقی بارها را ببرید خلاصه یک ده کیلومتری دو مرتبه طی نمائید بعبارة اخری چون ۵ کیلومتر رفتید بارها را گذارده دوباره برگشته باقی احمال را بیدمنم در کنگو بهمین نهج رفتار میکردم چنانکه با ۸۰ نفر ۳۳ مرتبه ۹۰ کیلومتر را هر اطی کرده ۲۰۰۰ بار و ۵ واگن بزرگ را برده و راه کالسکه رو پل وغیره ساختیم بدیهیست معلوم شما خواهد شد که در راه چند کیلومتر مسافت را خواهید پیمود حال به بینیم که از معاهده من با پیتوتیب آنچه که شما را جاست کدام است اگر پیتوتیب درست بقول خود وفا نماید و بخوبی رود کشتی استانلی با مسیو تروپ و نبی و کسان خود حاضر شود شما ممکنست یک یا دو روز بعد از ما میوبا حرکت نمائید و بما برسید و گرنه در مراجعت از دریا چه البرت شما را ملاقات خواهیم کرد

اکنون کدام یک از این دو قسم را ترجیح میدهید آیا میل دارید بر منزلی را دو مرتبه و سه مرتبه طی نمائید و یا پیتوتیب با ۳۰۰ حمال چنگ کرده بسرعت از پی ما از جنگلها عبور نموده مستقیما به البرت نیانزا وارد شود

باز ملوگفت بیهوده است که شق ثانی را ترجیح دارد

گفتم خیلی خوب حال ملتفت شوید که سبب دوستی و مهربانی من با پیتوتیب چه بوده است و چگونه پیتوتیب و کسانش را از زنگبار تا استانلی فال آذوقه و توشه و منزل داده ام و چگونه بر او و یاران او تقسیم نمودم

گفت حال ملتفت شدم و فهمیدم گفتم یک نکته دیگر هم هست که از همه عمده تر است فرض کنیم که پیتوتیب را اینجا نیاورده بودم و اعراب آنجا را استانلی با اشخاص بفید از بابت کارهای مسیو دن نمیخواستند مخالفت نمایند و هم فرض میکنیم که از جنگ و جدال با شما هراسان بودند پس علی الظاهر با شما اظهار دوستی مینمودند و آذوقه بزور و برده به شما نمیفروختند از یکطرف به زنگباریان شما نمیگفتند که مسکن و منزل آنها پیشتر از اینجا یا هفت روز مسافت دارد و در آن برنج و روغن و ماهی یا دیگر موجود است همین کار کافی بود که سه ربع اشخاص شما را متفرق سازد و در اینصورت ما بقی یاران شما نیز چون از فراریان این مطلع شدند آنها هم یکمرتبه یا بهر دفعه دو نفر و سه نفر و شش نفر دو نفر فرار مینمودند پس ملاکت شما یقینی بود

و چون من از این امر مطلع بودم که از راه کنگو عبور نموده و پیتوتیب را دوست خویش قرار دادم بعد از ایراد این دلایل باید با کمال احتیاط رفتار نمائید چه از اندک بی احتیاطی در معرض خطر خواهید بود و با آنها با صبر و مهربانی حرکت کنید چه این اشخاص مانند وحوشهای مرغزار زنگبار زود رنجند

معذلک با این قسم اشخاص بود که من سفر فرنگستان را نمودم و در کنگو مملکت کنگو را برپا کردم

باز ملو گفت خیلی خوب آیا حالا گمان میکنید که پیتوتیب بوعده خود وفا کرده و شش صد تن حمال و اینجا خواهد آورد گفتم شما هم باید مثل من از اخلاق مطلع و دانسته باشید پیتوتیب در وقت رفتن با شما چه گفت باز ملو مذکور داشت که در آنوقت همینقدر با من گفت که انشاء الله پس از سه روز در اینجا خواهد رسید گفتم و قتیکه اگر بعد از سه روز باید کار بزرگیست باز ملو از روی تعجب از چگونگی سئوال نمود گفتم زیرا که جمع آوری ۳۰۰ حمال امر عمده مهمی است و پیتوتیب قبل از پا نزده بلکه بیست روز نخواهد آمد چه باید اضافات را از دست داده و باید دانست که این مرارو پائی نیست تا بماند که بوعده یقینا باید وفا نمود بلکه مرد عربی است همینقدر میگوید انشاء الله یعنی فردا یا پس فردا یا پنج روز دیگر یا ده روز دیگر خواهد آمد بعبارة اخری امید اند باخداست ولی اگر تا بیست روز نیامد کشتی استانلی دهم بلکه پانزدهم ماه اوت هم نخواهد بدینجا رسید بلکه هفت هفته یا چهل روز دیگر وارد خواهد شد پس تصور نمائید که در آندت با آن اشخاص بیعمل چه خواهد کرد چه بیکاری

فشار تمام عیوب است خلاصه باید صبر نمایند تا کشتی آشنا نه بیاید اگر تا آنوقت بتوپت نپیوندد دیگر نخواهد آمد

ولی اگر نیامد کار مشکل است زیرا که با دویست نفر باید شصت بار را حمل داد و همه روزه رهبر اطمی نموده و مجدداً مراجعت نمود

خلاصه عزیز من مسیو بارتلو هیچ شکی نیست که انجا رهسپار آسان نیست ولی کدام یک از این دو راه را ترجیح میدهید میل دارید که در همین جا

بمانید و مراجعت ما را از دریاچه البرت منتظر باشید یا کم کم پیش آمده و هر روز قدری حرکت کرده مشغول کار باشید

بارتلو گفت خیر در انجا ماندن خیلی مدت گفتم عقیدهٔ من نیز چنین است بهمین واسطه بود که این حساب را با شما کردم و اگر یقین داشتم

که این راه را تا دریاچه البرت مستقیماً خواهید پیمود هیچ اعتراضی بانجا رهسپار نبودم از بابت شما هیچ اضطرابی ندارم بعد بارتلو گفت که بعقیدهٔ شما

ما چه وقت بیکدیگر خواهیم رسید گفتم خدا داناست احدی نمیداند که ما چه در پیش داریم و تا کجا جنگل کشیده میشود آیا فقط یک راه

موجود است کسانیکه از گذشتن این طایفه اند راهزنان و دزدان وحشی و اشخاص کوتاه اند میمونهای آدمی خوار زیاد

من خیلی میل دارم که اینها را بدانم بلکه مبنی برای دانستن این امور میدهم ولی بگمانم شما در دست دارید و در انجا مدت رسیدن به البرت

نیاز را که نوشته شده است بلی ما قدری چه در سنهٔ ۱۸۷۴ و سنهٔ ۱۸۷۵ من این مقدار مسافت را که از اوبمبا تا وانیات در ۲۳ روز

می پیمودم از دریاچه اوبمبا تا اوچی چی را نیز که همقدر فاصله دارد در ۵۴ روز طی مینمودم ولی مواضع جلگه مانند و راحتی داشت

ولی در اینجا در مواضع مجهول و بیراه هستیم اگر تمام جنگل باشد کار خیلی مشکلست آیا طول جنگل چقدر است ۲۰۰ ۴۰۰ ۶۰۰ کیلومتر نمیدانم

فرض میکنیم که سه ماه لازم است به البرت برسیم و در انجا پانزده روز بمانیم و سه ماه مراجعت نمائیم خلاصه اواخر ماه اکتبر در صورتیکه بتوپت

طفره نزند شما را ملاقات خواهید کرد و تمام اینها در مکتوب شما ضبط است

ولی مقصود این نیست باید کار بگذرد ما از جلو میرویم و در دخمه شانه میکنیم و مسیو بارتلو از میان جنگل معلوم میکنیم و همیشه از سمت

شرقی حرکت مینمائیم تا بنقطهٔ مقصود برسیم و به جائیکه با مرتع رسیم و هر جائیکه با برویم شما نیز میآئید اگر ممکن شد از اخبار اطلاع خواهید داشت

پس از دی سئوال نمودم که آیا ممکنست گفت بلی علاوه بر این مکتوب و تعلیمات شما در دست است ولی میل دارم مطلب دیگری از شما

سئوال نایم که مربوط به مسئله ایست که در اندربن گفته اید گفتم بفرمائید دی پس از اندک تأملی با من گفت بخاطر میاورید وقتیکه مرا نزد شما

حاضر نمودند و شما گفتگوئی نمودید که از آن بابت حدس زدم که درباره من کسی چیزی شما گفته است با دی گفتم عزیز من شما قول میدهم

که تا آنوقت اسم بارتلو را نشنیده بودم آن ملاقات را بخاطر دارم ولی مطلب شما را نمیدانم

گفت شما در آنوقت از صبر و تحمل و طاقت سخن نمودید و حال آنکه در سودان با سهانلی با حرکت نمیتوانستم که ناگاه آنها قصد من نمودند و بطرف من

برگشتند من فوراً یکی از آنها را با طپانچه زدم یاران دی دیگر تاب و توان از دست داده ماند گوسفندرام شدند از اینروی بگمان اقدام

که کسی شما چیزی گفته باشد گفتم یقین بدانید که من از اینواقعه اطلاعی نداشتم و آنکسی را که شما گمان میکنید از خیال مسافرت شما بیخبر بود فقط

من از روی قیافهٔ شما آنکلمه را گفتم آن دوستیکه شما را حاضر کرد از شجاعت و شادت تان سخن کرد و من میدانستم که این صفات در میانهٔ

صاحبمنصبان انگلیس نادر نیست ولی میل داشتم کس دیگری باید که بخدمات سفر فوق العاده مناسب تر و تاب و توانش بیشتر باشد و از شما

معذرت میخواهم از اینکه آن زمان گفتم که در سیمای اشخاص چندان اثر طاقت و تحمل مشاهده نمیکنم چه یکروز جنگی در موقع میتواند

خدمت بزرگ نماید ولی در سفری مانند سفر ما و در این جور ناسازگار که وقت و چگونگی و محل و مکان خبث معلوم نیست کار قسم دیگر است

زیرا که هزاران اسباب موجب تعویق و تعطیل است مانند گفتگوی مابین صاحبمنصبان و سربازان بدخلقی و بیغذائی و بی تقویتی و خستگی مداوم

کسالت و ملالت و تنگدستی و جادوانی و سستی عضلات و زحمت بیراحت و تنگی متصل و ضعف شدید و حیوانات مخوف که افزون بقدر اهمیت

نمائید مرد جنگی عموماً بکارهای صعب و چالاک خواهد شد هر لحظه تب سخت نموده بوقایع طبیعیه برخورده و اگر بتواند تحمل نماید و خشم خود را فرو

صفت خوبی است

باز از بتوپت گفتگو نمائیم وی یک آلت مفید خوبیست میتوان با وی همراران گلوله را نمود ولی نگفت آن آلت اختلالی بهم رسانیده و یا زنگ زده

اگر بر ساعت او را روغن نزنند در اینصورت باید فشنگها و آلات چخماق خود را نیاکار بریم خلاصه اگر بتوپت ما را امداد نماید بعین خوبیست

و یقیناً ظفر یافته مقصود خود نایل میشویم ولی اگر پای پس کشد باید یاران خود را اینجا گذاشت و مهم بر غم وی با ۱۲۰ تن تمام کنگو را پیمود علاوه بر این شما در لاموسا فراطر بش

دکتر لاتر را ملاقات کرده اید که توانسته بود به این پاشا برسد زیرا که تمام ثروتش بتوپت بود و کار دیگری نمیتوانست بکند ولی شما

دارای پنجاه سرباز و دویست حمال غیر از خدام و یاور معاون تین ولی در آن سفر کنگو با من وعده کرده بودند که از بومیان یکعده سرباز

گیرند بعضی از آنها آمدند باز فرار کردند ولی من هشتاد تن از اشخاص با وفا و مطیع همراه داشتم و همین کار سبب این شد که در مملکت کنگو

سفر نمودم و هم نخاطر میاورید آن مکتوبی را که به تمس نگاشتم که بارای یافتن امین پاشا هیچ احتیاجی به بتوپت نداریم ولی برای برون بردن ما

و رفتن و آمدن و حمل عاج و جودوی لازم است و در باب استمداد من بتوپت بخاطر میاورید مکتوبی را که چند روز قبل به آستر نوشتم

که در اندک زمانی که از بتوپت محروم افتاده ما و اوسکن و ویرا با گلوله با خاک یکسان نماید و شما باید متفق شوید که با دوست آزموده

این قسم رفتار نمی نماید

خلاصهٔ دوست عزیز من خلاف نباید کرد، میدانم که شما مایلید که در جلو حرکت کنید و گمان مینمائید که اگر از عقب بیائید بعضی چیزهای نظامی شما تلف میشود خیر هیچ چیزی تلف نخواهید کرد چه از زمان سلطنت دارا تا کنون آنهائیکه مواظب راه هستند و آنهائیکه بحرکت میروند پادشاهشان یک نهج است در اینجا هم نشان ویکتوریا و مدال اهبرت نخواهند داد و پس از اندک مدتی تمامی فراموش میشود بخاطر بیاورید انعام تیرن را

در تاریخ جزیرهٔ خوب ماه یکدفعه دو دفعه میت جادهٔ تکلیف را افتخارات خلاصه تکلیف من اینست که مستقیماً از جلو حرکت کنم و تکلیف شما اینست که صبر و حوصله را پیشنهاد خود سازید چال بایکفنجان چای تخم رم کاز بسیاری تکلم گلویتم خشکیده است

روز بیست و پنجم تمامی اهل اردو پشت سنگر رفته و خندق را تماشا میکردند از یکطرف با تلو مواظب عملیات است و از طرف دیگر در قسمتی ایستاده است فلسن آدوقه های روپا را از روی انصاف تقسیم میکرد میسیو پارک دکتر بشاش و خندان مثل آنکه عمل جراحی بکند در نزدیک درشغول کار بود و حوالی شب من انها را در روزنامهٔ خودم نوشتم مستمار رفقائی بهتر از اینان میت نمیتوان آورد ژامرن بسرعت تمام انها مشغول مسوده میکرد و آشر بواسطهٔ تب صفراوی در رختخواب خوابیده است

یک تن سرباز سودانی که در شعور مانند بره بود از خط پایین نهاد و مشغول تفرج بود و در دی که زوبینی بر شکش خورد دم در کشید این دومین متوفائی ماست که از زدی کشته شده است ولی آخرین متوفا نیست در این وقت با یک تن سودانی را به قراولی و پاسبانی گری قرار نموده ایم و او نیز هر کس را که یک یا دو کلمه با و گفتگو نماید مانع عبورش نمیشود بدینواسطه بعضی بیرون رفته و خود را در معرض خطر انداخته اگر فوراً کشته نشوند پس از چند دقیقه با شکم شکافته و رنگ رفته مراجعت مینمایند چون رنگباری را شکافتن نیزم و جمع نمودن با نیک بازمیماند وی آلت کار خود را عمداً از دست انداخته و لحظهٔ بهانهٔ تجسس آن غنیمت میکند خیالی در دماغ خشکیده اش میپزد و از اردو بیرون رفته و در فهرست باید او را غایب نوشت روز بیست و ششم برای صاحبمنصبان پیش قراول مطالب ذیل را گفتم بحساب با پس فردا که کمیت و هفتم ماه ژوئن سنه ۱۸۸۷ است باید حرکت کنیم

مسافتی را که باید طی کنیم ۸۸۵ کیلومتر خط مستقیم است چون روزی ۱۵ کیلومتر راه برویم پس از دو ماه بدریاچهٔ البرت خواهیم رسید در سفر سنه ۱۸۷۱ که بقصد لیونگستن میرفتم در پنجاه و چهار روز ۵۷۹ کیلومتر راه پیمودم بعبارهٔ اخری روزی ده کیلومتر و نیم راه میرفتیم در سنه ۱۸۷۴ که در اخر بقصد سفر کردم همین مسافت ۵۷۹ کیلومتر پیموده شده یعنی از باکاموتا و مینا مارا در شصت و چهار

روز طی کردم خلاصهٔ روزی نه کیلومتر راه میرفتیم در سنه ۱۸۷۴ و سنه ۱۸۷۵ که از باکاموبه یاچه ویکتوریا میرفتیم ۱۱۵۸ کیلومتر را در صد و چهار روز روزی هشت یازده کیلومتر طی مینمودیم پس اگر مسافت از اینجا تا کاوالی که ۸۸۵ کیلومتر است تخمیناً روزی شش یا نه کیلومتر پیمود شود سی ام سپتامبر خواهیم رسید

نصف بلکه بیشتر از مملکتی را که باید عبور نمائیم شبیه بدرنمای این اطراف مانند اینجا وضع پر درختی که جاده های معوج داشته و طوایف بومیان را هم دیگر منفصل میکند و طرق عرضی که قسمتهای شمالی و جنوبی را هم مرتبط میسازد بومیان از نیزه و کارد و تیر و کمان و سپر مسلح اند

چون باید بتعجیل و شتاب عبور نمائیم اهالی از بومیان متغیر میشوند و وقت آزار ندارند که بدور هم نشسته و قراری داده تا با ما دفعه نمایند بمنتهی خشم و غضب خود را با معلوم میسازند صاحبمنصبان انجمله ما را یکجا کلی رد کرده و بایستی تفنگهایشان همیشه پر بوده و حمالان دور شوند و بواسطهٔ هیچ بهانه عذری اسلحهٔ خود را کنار نگذارند

شیپور حاضرباش صبح زود کشیده میشود

اول دفعه شیپورچی سودانی دستهٔ نمرهٔ اول نیزند

دفعهٔ دویم شیپورچی دستهٔ نمرهٔ دویم بفرمان آشر شیپور نیزند

دفعهٔ سیم شیپورچی دستهٔ نمرهٔ سیم بفرمان فلسن شیپور نیزند

دفعهٔ چهارم طباچی دستهٔ نمرهٔ چهارم بفرمان ژرمن طبل می نوازد

پس صاحبمنصبان قهوه و بیسکاج را بزودی صرف نموده و ملتفت اجزا خودشان باشند که بتوانند حرکت نمایند

در شش ساعتی صبح پنجاه تن پیاده مسلح از قرینا و نیز دوازده نفر بفرمان من حرکت مینمایند بعد تمام قشون پس از صد و پنجاه دقیقه بفرمان آن صاحبمنصبی که نوبت او باشد عازم خواهند شد و صاحبمنصب مذکور از راهی عبور خواهد کرد که در درختان آنمواضع بعضی علامات و نشانها قرار داده ایم

قشون مرکبست از حمالان و تمام اشخاص مریض یا سالم که در عقب نمانده اند خلاصه مرکب بیشتری از دسته است

عقب ماندهٔ قشون مرکبست از سی نفر که هر روزی در تحت فرمان یک صاحبمنصب حرکت مینمایند و آن صاحبمنصب باید آنها را مراقبت نماید و آن مریضان باید جز لوازمات شخصی چیزی با خود نبرند و احدی از آن خط تجاوز ننماید و اشخاصی که خیلی عقب مانده اند باید صاحبمنصب

مذکور موظبت نموده پیش آورد والا اگر فراموش شود بکلی تلف شود

پیش‌رو شون و چادرها و بارهای شخصی باید بلافاصله بعد ز صاحبمنصب باید حاضر باشد که عقب بماندگان

فرمانزا برساند و هرچه بشنود کلمه بکلمه بعقب بماندگان بازگوید

پیش‌قراول با اینه راهرا روشن کرده و گیاه و علفه را که خیلی اسباب زحمت است قطع نموده و تقلیه بار و دور رسیده خار و خاشاک را باید زدوده و پ

ومحوظه از آن پا نمانید همه کس باید در نگاه رعمده بهره‌ای کنار رود و باید در عقب آنها پا نمانید شخاصیکه اشتغال بنیکار ندارند باید بجا پیاده روند

محوظه مذکور باید دو در دو اشته پنجاه متر از نقاعش باشد

قطر طبیعی اردو باید شصت و پنج متر باشد و هر بار باید در دو یک دایره وضع نمایند که شصت متر قطرش باشد شارات فوق برای

عبور از یک مملکت خطرناکیست و انیکار برای جلوگیری حمله‌های دفعی و چشمگیر است

پیش‌قراول باید بکلف وضع آن ملا باشد اگر مانع سختی در جلو بینند و چیز دیگری غیر از تاشای بومیان خشمگین باشد فوراً قشون را مخبر سازد

حتی الامکان تا در دقایق متر دکه اردو میزنیم تا آنکه بتوانیم تهیه آذوقه نمائیم ولی باید پیش بینی حمله بومیان را کرد صاحبمنصبان باید همیشه بدانند

که سربازان سیاه و سودانی و سمالی و زنگباری با کمال بی احتیاطی در اطراف متفرق میشوند و از تقرار مردمانیکه بدنبال سطه تلف میشوند

مثل آنست که در جنگ از دست برونده پس صاحبمنصبان مسئول زندگانی مردمان خویش اند بر صاحبمنصبی که بخوبی این قوانین را اجرا

دارد بدین فرمان راه رود خدمت بزرگی بین کرده است و قتیکه باردور رسند اگر در دهی باشد باید صاحبمنصب اندکی از منزل

پردازد و موظبت نماید که قشون جا بجا فرا گیرند بعد تبلیغ و قمع مساکنی که خارج از اندازه اند اقدام نمایند و از چوب و هیزم و غیره محلهٔ

خود را مسدود نمایند تا از حملهٔ شبانه بومیان محفوظ مانند

پیش‌قراول فوراً اطلاع خواهد داد ولی صاحبمنصب همیشه تعلیمات لازمه را خواهد گرفت تا آنکه در وقوع هر امر مهمی محتاج فرمانی نباشد فی الحقیقه خود را

باید مانند پرده سینه خویش فرض نموده با کمال احتیاط رفتار نماید

در تمام این دقایق آسترباید یقظت باشد که قراولان و مستحفظین شب در مواضع حملگاه قرار گیرند و هر دسته را از نقاط مخصوصه پیش بینی نمایند

در هفتهٔ اول مسافت زیادی نمی پیمائیم صاحبمنصبان و مردمانشان تدریجاً جلو میروند ولی وقتیکه بر مسافت را

طی کردیم منازل را طویل‌تر مینمائیم و در هفتهٔ مسافرت با کمال سعی حرکت خواهیم کرد

ما بقی تعلیمات لازمه در موقع گفته خواهد شد

مازری استانلی فرمانده مسافرت

در اینجا چند کلمه از روزنامهٔ خود نوشته و این فصل را ختم می‌کنیم

بیست و نهم ژوئن دریاچه تانگانیکا اشخاص ما در طلب آذوقه بطیلی اند که بدانها وعده داده شده است ولی چنین وزیرا باید بعد از حرکت

و اپور راه و برپا نمودن اردو مقرر داد علاوه بر این بعضی کارها باید مجری داشته و بعضی دسته‌ها را مرتب کرد از زنان خروج از تانگو

ما مرضای زیادی داریم حال باید ضعفای آنها را سوا نمود زیرا که این چهار دسته که حرکت نمایند باید در کمال خوبی باشند هم باید آلات

و ادوات اشخاص پیاده را شماره نمود چه از صد هر ده بیست و شش باقی مانده است و از صد تخت بیست و دو از صد قلاب شصت و یک

و از صد خاک انداز شصت و هفت عدد باقیست باقی را از دزدیده یا فرسوده یا دور انداخته اند پس در اینصورت با این اشخاص بیمار و ضعیف

فقر ما بچه درجه خواهد رسید

فردا ما با سیصد و شصت و دو نفر حرکت خواهیم کرد چه خواسته است در مواضع مجهول و غیر معلوم رویم یکی از بومیان نام طوایف

و شعب آنها را با من گفته است ولی در باب قوه و استعداد آنها بکلی بیخبرم خلاصه بومیان اشخاص خوبی نیستند چه غالباً شرور و بی‌نصیب

و در عقب هستند من بیچک از اقوال آنها را باور نمی‌کنم و باطمینانشان اعتماد نمینمایم ولی میل دارم آنها بدانند که اگر این صفات را ترک

نمایند بیشتر فایده خواهند برد

بار تلوتخته خوبی برایشان داده‌ام در مراجعت یک جوجه یک شب کلاه بیاورند پیشکش کرده ولی از آن بوده جوجه که مکرر وعده

کرده بود اثری پیدا نیست علاوه بر این یکی از سودانیان ما را بقتل رسانید و ما ابداً حسرتی نزدیم آنقدر بی‌تعصب و بیطرف شده‌ایم

که اگر یک سرباز شجاع ما را بکشند چیزی نخواهیم گفت و انتقام نخواهیم کشید بلکه قاتل را تهنیت میکوئیم زیرا که میخواهیم از آنها بز

و ماهی و جوجه و تخم مرغ و بسیار چیزهای دیگر خریداری نمائیم انکار ممکنست چند هفته طول کشد

امشب بواسطهٔ بارانیکه میآید حرکت فردا شکست و بار حمت میشود

آستر بقسمی مریض و رنجور است که قادر بر حرکت نیست معذلک میخواهد با همراهی نماید خیلی بی احتیاطی است که مرد را بهیجان باخود

ببریم اگرچه برای مردن اردو صحرا فضای وسیعی ندارد کنار پارک میگوید مبتلا بورم معده و روده است و از این بابت من تشویش فراوانم

ولی من گمان میکنم که یک تب صفراوی است و ما او را در خشکی جای میدهیم و گمان میکنیم که کار بخوبی انجامد

مأموریت ما مرکب از اجزاء ذیل است

دستهٔ نمرهٔ اول ۱۱۳ مرد و بچه ۹۹ قرقنا دستهٔ نمرهٔ دوم ۹۰ مرد و بچه ۸۵ قرقنا

دستهٔ نمرهٔ سیم	۹۰ مرد و بچه	۸۷ قرینا	دستهٔ نمرهٔ چهارم	۹۰ مرد و بچه	۸۶ قرینا
صاحبمنصبان من	۱ —	〃	— آشپز	۱ —	〃
— فلسن	۱ —	〃	— ژفسن	۱ —	〃
— پازک	۱ —	〃	نوکر اردوپای	۱ —	〃
	۳۸۹ مرد و بچه	۲۵۷ قرینا			

کسانیکه دریامبویا ساخلو هستند

سودانی	۴۴ مرد	۴۴ قرینا	زنگباری	۲۱ مرد	۳۸ قرینا
نوکران بارتلو	۳ —	〃	نوکران ژفسن	۲ —	〃
سمالی	۵ —	〃	بیماران	۲ —	〃
بارتلو	۱ —	۳ قرینا	ژمزن	۱ —	۲ قرینا
	۱۲۹ نفر	۸۷ قرینا			

سربازانیکه در تلبو گرفته میشوده بعد جزء ساخلو یامبویا میشوند

زنگباری	۱۲۸ مرد و بچه	۵۲ قرینا	میسیونر دپ	۱ —	〃 —
میسیوارد	۱ —	〃 —	میسیونبی	۱ —	〃 —
	۱۳۱ مرد و بچه	۵۲ قرینا			

خلاصهٔ این تفصیل

اشخاص مأمور	۳۸۹ مرد	۲۵۷ قرینا	ساخلو یامبویا	۱۲۹ مرد	۸۷ قرینا
ساخلو تلبو و کشتی	۱۳۱ —	۵۲ —			
	۶۴۹ مرد	۳۰۹ قرینا			
از زنگبار تا یامبویا آنچه کاروان تلف شده است				۵۷ مرد	۲۸ قرینا
				۷۰۶	۵۲۴

فصل هفتم

مسافت از یامبویا تا اتبار پانگا

(از بیست و هشتم ژوئن تا ششم اوت سنه ۱۸۸۷)

یک اه فرقه‌ای طرز مسافت جنگل وداع با زمزن و بارتلو ۱۰ روز در جنگل اتبار یامبویا بیان کنندهٔ توقف در پانگا تفصیل حرکت با سینهای مزدار اسیری شش بانی پارک و رمورا طوفان جنگل کشتیهای بیان ژفسن کشتی پولادین سرود ده بوگاندا خرابهٔ دهات دورنمای اردوبی دهات پاکوئی باکوکا اتبار کونکورو باکولا کوتف و قهوه خود نزدیک باندان کی کوتاهان بابورو از شرق رفتن از رودخانهٔ سمالیها ماریری موپه اردوبی در موپه بابه سوم و مصنفان دخانهٔ ژفسن اتبار گب رئیس بوامبوری اردوی ما دریای وی حادثهٔ زورق یک دهتروک ورود به اتبار پانگا اتبار.

در خاک افریقا راه بمثابه یک جاده ایست که از کثرت دواب و ایاب مانند فرسخ صاف شده است و چون بومیان معتاد اند که با یکدیگر در یک خط حرکت نمایند بنابراین بواسطهٔ جادهٔ مذکوره همیشه قدری از سمت مستقیم عرض دارد و اگر جاده قدیمی باشد فی الحقیقه بصورت یکجرای عمیق و عمیقی است زیرا که وسط جاده بمثابه از اطراف پست تر است و بتدریج اطراف از خاک و خاشاک پوشیده و مرتفع میشوند و بواسطهٔ حرکت مسافرین سنگ و خاک بدان سمت میریزند در فصل باران آن آزاده گودتر و عمیق تر میشود و گلیستا بعد از حرکت از اردو راه مان مذبت و سفرهای قبل بهتر است زیرا که یامبویا محبوسهٔ از دهات است و اهالیش از شرق و غرب و جنوب با یکدیگر راه دارند پس از حرکت از اردو فوج از پس فوج براه افتاده و هر یک بیرق کوچک و طبل و شیپور و پنجاه تن همراه دارند که شجار را بریده و پوست درخت را بعرض کف دست قطع مینمایند تا نشانهٔ راه باشد درختها را شمشیر زده و شاخه هائی را که مانع عبور حمالان بوده دور کرده یا جدا مینمایند تنهٔ درخت را بریده و روی او انداخته و از شاخه و خار بوده هر متر گاهی سدی می بندند تا قافلهٔ اول و نگهبان ما نشوند اگر جاده موجود نباشد شخص پیش قراول باید از ابتدا رسم نماید و زمینی را انتخاب نماید که برای اینکار سهل تر باشد زیرا که هیچ چیزی آنقدر زحمت ندارد که شخص با بار سنگین در وسط آفتاب استوا بوده معطل باشد

اگر جنبهٔ پر درخت و راه دشوار باشد باید معبری بست آورد نزدیکی فریاد حمالان بلند میشود که تعجیل نمایند و مارا معطل نکنید بنابراین باید چست و چابک بوده مرغ را زهوا برنند علاوه بر این آن سیصد نفری که منتظرند فرصت درنگ را ندارند باید چپ و راست

همی نظر نماند زیرا که تپه‌ها از برآمده و تیره ناکشیده اند و در آن تاریکی بانگاه کرده اند که صدائی را استماع نماند و من بردمان بیکاره تبسل با خود نبرده ام بلکه این سیصد نفر پیران و اشخاص بیمن ریحشم حقارت نگریسته و آنها را برشتی یاد میکنند و زبانشان مانند شمشیر کارگر است و از یم تمسخر خنده باران هر یک و هره و تبسم خود را بده رسر خود گردانیده پوست درختان را قطع نموده و زمین را شیار نموده کاروان در عقب آنها حرکت میکند

بارتلو عزیز من وضع بدین قسم است شما وعده ما را فراموش نکنید پس از اندک مدتی یکدیگر را ملاقات خواهیم کرد و در کمال راحت باشید هیچ اسباب مطلبی پیدا نخواهد شد بمجرد یکه یاران ما از تبلو آمدند حرکت مینمائیم

خیلی خوب خدا حافظ شما باشد شما و ژان ترسس نخبره راه بدهید

کاپیتن فلسن برای وداع پیش آمد پس من در جلو قشون حرکت نمودم و فلسن از عقب سپاه براه افتاد و در انتهای آن دهات متوقف شدیم و از آن شخص راهنما پرسش نمودم که از کدام طرف باید رفت وی از شدت غرور و نخوت که خود را در حرکت در جلو همه میدید و خویشتن را رئیس می پنداشت زیاده مشوف بود و در این وقت بوضع یونانی ملبس شده و خودی بر سر داشت

دریانچ گفت که از سمت شرق گفتم چند ساعت دیگر بده مجاور میرسیم گفت خدا امید انگفتم آیا تو این مواضع را می شناسی و در این دهات رفته گفت خیر حال ملاحظه نمائید که شخص هادی و دلیل ما بدین قسمت

گفتم خیلی خوب بنام خدا حرکت نمائید و بعد طول و دوباشقت زیاد تا بدست آوردن جاده باید عبور نمائیم پیادگان بسم الله گفته شیپور اخبار را زدند و چند لحظه بعد از حرکت سرقشون در میان بیشه ها ناپدید شد

حال بیست و ششم ژوئن ۱۸۸۷ است تا پنجم یا بر بعضی صد و شصت و زراست که بیشه و صحرا میپیمائیم بدون آنکه یک طاق زمین سبز بنظر ما آید و هر فرسخی را که پس از فرسخ طی میکنیم چیزی جز بیشه های بلند و کوتاه نمی بینیم و جز اشجار بزرگ و کوچک و سایه درختان چیزی بنظر نمیآید

باید چند فصلی در باب اینسافت طولانی و قایعیکه دیده ایم بنویسیم چه در نظر شخص تربیت شده مواضعی را مکشوف کرده ایم که یقینا بعد از خشکیدن آبهای زمین و پیدا شدن این قطعه احدی را ندیده است تا این سال ۱۸۹۰ در هیچ کتاب و الواح و برگ و پوست و غیره اسمی از این قطعه نوشته نیست و بر همه کس مجهول است در حرارتیکه در سایه ۳۰ درجه بود کاروان ما از جاده عبور مینمود که در آن کمتر آمد و شد نموده بودند و غالبا بیشه ها انبوه و تار میگذشت رشته قافله با کمال تانی و آهستگی عبور مینمود و در هر سه یا چهار دقیقه بواسطه پیچش گیاه بلباب حرکت قافله متوقف میشد بدینواسطه آن پنجاه تن پیشرو مادام با تبر و دهره آن گیاه را قطع نموده و می بریدند میتوانیم گفت که در هر صد متر راه عبور کردنی صد متر

راه دشوار و سخت بود

وقت ظهر پس از آنکه از آبشار ریامبو یا گذشتیم به محل انحنای اردو بومی رسیدیم که از اردوی پیدا راست و از این انحنا تا شصت یا هفتاد کیلومتر بالاتر از آبشار دیگری پیدا است که آبهایش ریخته و کف نموده بواسطه آفتاب میدرخشند در پائین چند زورق در حرکت بودند گویا مردمان یامبو یا همسایگان خود را نرسانیده اند چنانکه پس از چهار ساعت حرکت که ما نزدیکتر رسیدیم ملاحظه نمودیم که زنان و اطفال با کمند در جنب این بالای آبشار را ازدحام نموده و مجتمع شدند این اشخاص که اولین مرتبه است که آنها را ملاقات مینمائیم زورق خود را با کمال نظم در آب حرکت داده و بعد نزدیک ساحل آمده متابعت حرکت قافله را کرده مسافرین را استقبال و تهنیت مینمودند

یکمرتبه ملاحظه نمودیم که سرکاروان نزدیک بیابان ساحته و پرداخته رسید که فراخی آن شش متر و طولش دویست و شصت متر بود در انتهای آن قریب سیصد تن بومی دیده میشد که با دست اشاره نموده و فریاد زده میگریختند و آنها در دست داشتند تاکنون در افریقا نظیر آنها را ندیده بودم

پیادگان ما متوقف شدند در اول حمله بنظر چنان آمد که این اشخاص اینراه خوب و عریض را پرداخته اند تا ما یکمرتبه آنها رویم و در طرف دیگر برای جنگ و جدال ایستاده اند

بومیان با خار و خاشاک مدخل جنگل را بسته نموده و از هر طرف ایستاده اند که مجبور شویم از راه بیابان راه ساخته داخل نمائیم چون خوب دقت نمودیم دیدیم که در اینراه گودالهائی کنده و در آنها نیزه‌های زهرآلوده نصب نموده اند و طول آن نیزه‌ها پانزده سانتیمتر بود و تا نیمه در زمین فرو رفته و از برگ و شاخ درخت آنها را پوشانیده بودند تصمیم گرفتیم که آن شاخه ها را برای عریض نمودن خیابان بریده اند در آنوقت من بیست و چهار نفر را در دو صف قرار داده اول دسته فرمان دادم تا آن نیزه ها را از زمین برداشته و دیگر متکبرین نگذارند را بدست آورند و بعد دوازده نفر را باز داشتم تا چوبها را از سر راه برداشته و در آن ده داخل شویم بمحض آنکه بیست متر راه را بدین قسم پاک نمودیم که یکمرتبه وحشیان متصاعد شده و تیرها مانند باران بسمت ما بارید ولی با حد صد متر نرسید و اشخاص ما نیز دوانه تفنگ را بطرف آنها گشاده دادند و بسرعت تمام کاروان بسمت آن ده سوخته حرکت نموده بدان ده دیگر که در سمت شرقی واقع و هنوز آتش در آن زده بودند وارد شدیم

در نزدیک دروازه خانه جنگ سخت تری روی داد همینقدر صدای تفنگ برای فرار دادن وحشیان کافی بود زیرا که بمجرد شنیدن صدای بلند خیلی بیم دارند ولی گویا اینده چند تن از وحشیان بواسطه غرور و حرکات زشت خویش

وداع با رپسین را کشته

چنان مینماید که اهالی یا مبویا حرفهای دروغ به همسایگان خود گفته بودند تا آنها را بخیال انداخته و در مقابل با بندوقی نمانند

قریب به نیمه شبی شب عقب مانده قشون ما وارد رسید تمام شب جماعت وحشیان بقیه قشون خویش پرداختند هر قسمیکه میتوانستند منتظر استند ما را مضطرب نمایند گاهی تیر و زوبین های خود را بآلوده در هوا می انداختند که عموماً دارو سنگ میشدند زمانی فریادهای وحشیانه و هوی و غریو تهدید آمیزی شنیدیم گاهی صوت بوق از تمام اطراف بلند میشد مثل آنکه بخواهند حمله عمومی نمایند و چون ما را از خدایان جنگل بخیر میدانستند پس گمان میبرفت که در سر زدن آفتاب اصدی از ما باقی نخواهد بود در سرهای قبل قدری اطلاع به تزویرات و حیله های وحشیان پیدا نموده بودم ولی آنها نیز استند مجدداً امن بیاموزند خلاصه قرار او لها را بدوا رد و بازداشته و فرمان دادم که بکلی سکوت ورزیده و بیدار باشند چون بامداد شد معلوم شد که نیزه یکی از یاران ما خورده ولی نیزه فقط از لباس او گذشته و او را بر زمین دوخته است دو نفر دیگر نیز بواسطه تیر کمی مجروح شده اند

مدت دوازده دقیقه نخسبیدیم کرده و جاده بدست آوردیم که از آنجا به فضای وسیعی بعرض دویست متر رسیدیم که مانیک در آن کشته و هفت کیلومتر در جنوب شرقی ما کشته واقع بود در اینجا قدری استراحت نمودیم ولی من میل داشتم که یاران خسته و مانده شوند زیرا هنوز آفتابیکه باید عادت بحرکت و راه رفتن نکرده اند پس از این مسافت طویلی که از روی آب نموده ایم میل دارم که آنها را کم کم و منزل بمنزل عادت بخستگی بدهم چه کاری بس عمده در پیش داریم

روز سی ام جاده رسیدیم که چهار ده منفصل از هم را بیکدیگر مربوط نموده است چه تمامی در یک خط واقعند و در طرف این دهات مانیک زیادی کشته اند ولی در اینمواضع آثار یک جاده وسیع جدیدی پیدا است تمام خانها مخروطی شکل یا بصورت مناره مرتفع القاعده اند از تیرهای سوخته و خانهای خراب و نشانهائیکه در درختان است معلوم میشود که اعراب بدینمواضع گذر کرده اند ممکن است بر ادر متوقف باشد روز بعد زوالی عبور نمودیم که تقریباً شبیه بات سابق بود و بواسطه راه ساخته بیکدیگر مربوط بودند بعضی قطعات جنگل آنها را از هم دیگر جدا کرده است

در طول اینراه بعضی گودالها دیده میشود که برای گرفتن حیوانات بزرگ بکار است و تله هائی برای گرفتن شکار و خرگوش و سنجاب و میمون کوچک و موش نصب نموده اند پس حرکت در اینراه خیلی احتیاط دارد ولی از پاتیان کفشهای محکم خوبی در پای دارند ولی معذلک چون آن خارها را سوراخ کرده اند ممکن است نوکشان از کفش گذر کرده پا را لگدی مجروح نماید

امروز با یکمانع و دشواری دیگر مسافت جنگل الفت بهم رسانیم

در هر پنجاه متر فاصله چند درخت بزرگ در راه افتاده است که قطرش تا شانه آدمیست و ما بارحمت از روی آن درختها عبور میدادیم بسیاری از اشخاص ما از بیکار تازه دلگران بودند علاوه بر این چون بیکار را باید بهمی کمتر کرد اشخاصیکه عادی بحرکت در جنگل نبودند خسته شده بصدا در آمدند

در سه ساعت بعد از ظهر ما نزدیک برکه که پر از نیلوفر بود رسیدیم و اینقدر دوازده منزل کردیم زیرا که پای سه تن از یاران ما در آن تله بارقه مجروح شده بود بامداد ان سه ساعت قبل از طلوع صبح بواسطه های بوی زوزه های شوم و صدای بوقی که در بیشه ها پیچیده بود بیدار شدیم و بعد کم کم صدا فرو نشست و در آنوقت صوت دو نفر بگوش ما رسید و بقدری حرفشان واضح و مشخص بود که بسیاری مانند من میل نمودند که در آن تاریکی رفته آنشخص گوینده و دیگری را که بخوبی منعکس میکرد و به بینند

اولی میگفت	اشخاص خارجی بکجا میروید	دومی میگفت	بکجا میروید
اولی	در مملکت شما را راه نخواهند داد	دومی	شما را راه نخواهند داد
اولی	تمامی با شما نزاع خواهند نمود	دومی	با شما نزاع خواهند نمود
اولی	تمام شما کشته خواهید شد	دومی	کشته خواهید شد
اولی	آه آه آه آه	دومی	آه آه آه
اولی	اُه اُه اُه اُه	دومی	اُه اُه اُه

انجلیس و انگلیسکو بقدری مضحک و بامزه بود که مرتبه قهقهه خنده از اردوی ما بلند شد و این دو شخص سرخورده ساکت شدند

بالجمله بعد معلوم نمودیم که این جاده که بر برکه میرود بواسطه ذئاب و ایاب انسان ساخته نشده بلکه از رفت و آمد پای فیل درست شده است و از بابت بی آذوقگی فردای یاران خویش خیلی بتشویش و اضطراب از اینجهت روز دویم ژوئیه در سپیده صبح دو دسته سی پیاده برای تفحص مانیک در دهاتیکه پریروز رفته بودیم فرستادم از وضع حرکت این اشخاص قلت عقل و شعور معلوم داشتم که از این سی صد و شصت و نه نفر یاران من نصفشان اسب یقای شرقی را نخواهند دید اکنون تمام لوازمات زندگانی را دارا هستند اسباب اسلحه آنها کامل و اسباب سفرشان نو و تازه و هر یک دو فشنگ دارند اگر اندکی احتیاط نموده و مواظبت خود را نمایند تمامی با قریب تمام شان صحیح و سالم به مقصد خواهند رسید ولی این اشخاص بقدری گیج و بیهوش و بی شعورند که ابداً بخیال تعلیمات و اوامریکه بدانها داده شده است نیستند مگر آنکه از خیلی نزدیک مراقبت نمود و برای این مهم اقلاً صد نفر صاحبمنصب انگلیس لازم است که مانند این چهارتن صاحبمنصب با شعور و مطیع باشند

این اشخاص دیوانه وار بهر سمت رفته و برای چیزهای جزئی خود را در معرض خطر می اندازند و اگر بحادثه دچار شوند نمیتوان بدانها انجرکات بیقاعده و زشت را نسبت داد

چند نفر را که از برای ملاحظه راهها فرستاده بودیم با این اشخاص که برای چیدن علف رفته بودند برگشته شش تن از بومیانرا که در جنگل برای صید شکار آمده بودند با خود داشتند این نفرات از طایفه باتائی میباشند و رنگشان مانند رنگ شکلات است کوشش نمودیم که بعضی اطلاعات در باب موضع منتهی الیه این جاده از آنها بدست آوریم ولی آنها در پاسخ گفتند که ما تمامی متحدیم یعنی اگر خیال اذیت را دارید مطرود دوستی با ما نخن نکنید و مانند تمام بومیان در اینجا باب اصرار داشتند که ما مانند طوایف باتاندا و باتابالی و بابوکدا که در سواحل اروهومی در بالای باکنده جای دارند گوشت انسان نمیخوریم

اندکی بعد از این ملاقات دکتر پارک ملاحظه زنبورهائی را نمود که در اطراف او صدای مخصوص دیگر که در پهلویش بود اطمینان میداد که این زنبورها ابدا نمیزنند و بکلی بی اذیت اند در این وقت یکی از آن زنبورها بگردن دکتر نشسته نیش خود را فرو برد تا این بیتابزا دیگر دکتر بروی نزند دکتر از روی ظرافت حکایت را برای من نقل میکرد که ناگاه زنبور دیگری همان موضع را دوباره گزید و فریاد درد دکتر بلند شد و گفت بخدای سوگند که این زنبورها خیلی میزنند در این وقت با دکی گفتم جناب دکتر هیچ دلیلی بهتر از تجربه نیست

پس از آنکه مانیک را تقسیم نموده و فرمان دادم که ریشه های آنرا در سه آب مختلف بجوشانند یکساعت بعد از ظهر امر بحرکت نمودم و پس از چهار ساعت فرمان توقف دادم فردای آنروز از جاده گذشته و باعانت قطب نما در آن جنگل وسیع و صحرای عریض قسیم در قشون پس از شخص راهنما من در صف سیم بودم بهمین نهج حرکت مینمودیم و برای آنکه حرکت منظم و بقاعده باشد به برداران امر نمودم که هرکدام گیاه یا بوته دیگر را که در راه مانع حرکت بینند با تبر از ریشه درآورده و بگذرند و کاروان از جلو و عقب باید در دو متر فاصله پوست درخت را بعرض و طول و احد بردارد و چون بازماندگان سپاه شاید قبل از دو ماه بمانرسند باید نشانه هائیکه در اشجار میگذارند اقلا بعرض کف دست باشد با انحرکت آهسته و با زحمت اول دفعه بود که داخل در انمواضع مشورت شدیم در بعضی مواضع ساعتی چهارصد متر راه میسپیمودیم و در بعضی نقاط که عبورش سهل تر بود در هر ساعتی پانصد متر طی میکردیم ولی از شش ساعت صبح تا ساعت چهار بعد از ظهر یعنی در مدت شش یا هفت ساعت تقریبا نه کیلومتر رفته ایم یکساعت هم صرف غذا خوردن و توقف شده است و حال آنکه در مواضع دیگر در جاده های متعارفی فرسخ را در ظرف همین مدت بیست و دو یا بیست و نه کیلومتر رفته ایم

خلاصه هر قدر ممکنست باید از منزلگاهها عبور نمائیم نه از برای آنکه فقط آذوقه بدست آوریم بلکه از راه بومیان بگذریم

ناچار ساعت بعد از ظهر در حرکت بودیم و تمام روز از مردابها و بجن زارها گذشته نا نوردنجا خوط رشد درآوردن پا را بحدی که موجب تهوع میشد مصادف میگشت و بعضی برکه های تنک مانند جویبار در آنجا دیده میشد

بمحض آنکه از اینمراتع طاعونی گذشتیم که گیرنده خلخال تیره و تار شد بحدیکه ارقام قطب نما را بزحمت میدیدیم و صوت وزیدن باد در شاخهای اشجار مبدل بغرش مهیبی گشته و بمی وی شدت نهاده تا آنکه مبدل بطوفان تندی شد شاخهای درختان را در هم شکسته تنه های درختان عظیم را متزلزل میساخت چون نمیخواستیم در اینمرداب بمانیم بواسطه وجود آن تاریکی که بمی وی بازدیاد نهاد تعجیل در حرکت نمودیم ولی باران شروع کرد پس ناچار از توقف شده بزودی چادرها را در آنمواضع خار دار برپا کرده و بضرب کلنگ و تبر را هر اصاف میکردیم تا اردو را برقرار کنیم باران تیر باتندی میبارید و هر قطره که بدرشتی ساعتی پول سح فرانک بود بصورت نیزه مردان بمیخکید و آنها از شدت سرما لرزیده دندانهایشان بهم میسائید صوت رعد بلند شده و روشنائی برق آن جنگل تیره و ظلمانی عبور مینمود در آنوقت ساعت نه شب بود و هنوز تمامی کاروان وارد نشده بود و بواسطه آمدن باران تهیه آتش غیر ممکن بود پس ما در پهلوی هم نشسته از شدت سرما در طوب در هم رفته و سرها بر روی زانوها نهاده گاهی نرشح باران بروی ما آمده و از آن انجره جامی که تصادفا بر سر نهاده بودیم خلاصه در سه ساعتی هر سی نفر مجتمع شدند و آتش افروخته و در میان ما هیجانی بهم رسید کوئی روح تازه در آنها دمیده اند تمامی با کمال وجد در دور آتش آمده ریشه های مانیک را کباب کرده آن وزه طولانی را خوردیم نمود نزدیک چهار بسمت شمال شرقی رفته و پس از یکساعت حرکت از دور آواز بومیان مسموع شد که بالاجتماع میخواندند چاسوسان ما نقص رفته و بعد صدای شلیک تفنگ بلند شد و گویا بی صدا بما نزدیک میشد من بزودی مردان دسته اول را جمع نمودم آنها بارهای خود را در جلو ریخته و خود مستعد شلیک شدند در آنوقت چند تن از یاران ما برگشته خبر آوردند که در کنار رودخانه زورقی را دیدیم که بجانب ما میآید و اهالی آن زورق تیرها را بچله کمان نهاده بسمت ما روانه کردند ما نیز شلیک سختی نموده آنها را فراری دادیم و بلافاصله شروع بحرکت نمودیم در ساعت هشت صبح نزدیک اردوی بومی رسیدیم و از دور یک عدد زورق دیدیم که در نخستین دو از نظر ما مخفی شد و لی یکی از زورقهای خود را که بکنار رود بسته و در آن یک زنی بود فراموش نموده بودند

آب رودخانه ارام بود بدینواسطه میل نمودم که از خشکی یا ران بگذارم پس امر نمودم تا قطعات کشتی پولادین را حاضر نمودند مسیو رفن دوستان او که موکل کشتی بود شروع به بستن و وصل آن کردند پس از ساعتی کشتی حاضر شده در رودخانه انداختند و کشتی علاوه بر اسبابهای خویش ده تن مریض و پنجاه بار را حمل داده و بعد برگشته چهل و چهار حمال ریشه مانیک و بیرد از اینروی زحمت

بارکشی با خیلی کم شد آستر نیاب را نیز که خیلی رنجور بود در کشتی نهادیم خلاصه مسیو ژرفن و ملاحان دیگر را نیز دعوت کرده آن بزرگ را آورده

کشتی پولادین را روبهوی سیر نمودیم و با نهایت خیلی باید نزدیک ساحل حرکت کنیم تا محافظت کشتی را نموده حیوانات آزار بکاهیم

بواسطه فقدان اقدیه منظم و گوناگون و معدنی نبودن آنها یکه زحمت زیاد بست میآوریم و لزوم تعجیل در حرکت با وجود کثرت موانع قوای ما

کاسته و مردمان قوی الهیئه ما نتوان میشدند پس باید حتی الامکان از خستگی بیفایده احتراز کرده و هر قسمیکه ممکنست کار را آسان کنیم

روز پنجم نیز بهمان نهج حرکت کردیم و ده کیلومتر و نیم راه پیمودیم و رودی بعرضی بطول پانصد یا ششصد متر جاری میشد و کنارهایش کمی کشوف تر

از وسط بود هرچند که در بعضی مواضع که نیستان بوده و ریشه های درختان بهم دیگر بافته اند عبور میسر بست کرده میگذریم خلاصه در دو ساعتی

بزمین بوگاندا رسیدیم و بهیچ راهی را بدانجا نبرده بود بلکه گیرتبه از میانه اشجار و خارها سر بدر کرده به جنگل تازه رسیدیم که بومیان در آنجا یک محل

هواری درست کرده بودند و خانهایشان وسط و نزدیک رود بود از اینرو ما خود گفتیم که این بومیان چون راه و جاده ندارند و حرکت بوا

نمیدانند لهذا از روی آب حرکت کرده با یکدیگر مراوده میکنند از پیدا کردن این ده خیلی مشوف شدیم چه از روز دویم ما کنوا اهل قافله غذایشان

مانیک است و دیگر بواسطه خیلی بدحال بودیم

کشتی تا شب نرسید بواسطه حرکت آب و ملاقاتش با آب بحری بومیان که مرکب از یازده زورق بود آمدنش را تعویق افتاده بود ولی اهالیش

مانند اشخاص سابق الذکر فرار بر قرار اختیار نموده و دست از چندین زورق خود کشیدند

مسیو ژرفن آنها را یک جزیره مجاور بسته است و میگفت یکی از آنها نه درخت بزرگیست که وسطش را خالی نموده اند و ظرفیتش بقدر کشتی

پولادین ماست پس بهتر آنست که ما نیز مانند بومیان هر قدر ممکنست اسباب و اشخاص خویش را با کشتی از رود حمل دهیم و آذوقه توشه را نیز

به کشتی نهیم چه بواسطه زحمت و اشکال حمل و نقل آذوقه بود که دیروز بلی غذا ماندیم سبب همه اینست که ما خرسیم و بقیتی از نیمواضع نیز ایم

خلاصه ژرفن با دو دسته از ملاحان برگشته و زورق مذکور را آوردند

بومیان قبلی قبل از رود ما بوگاندا را تخلیه کرده و رفته اند خانهای مخروطی و زراعتهای مانیک خویش را برای ما گذارده ولی اینکار هیچ شباهتی

بدانها نیکه سابقا در افریقا دیده بودم ندارد چه در آن اوقات در چنین موقعی زنان خود را نجات داده و چند تن مرد بمحافظت و مراقبت

آنها رفته ولی مردان جنگی شان که مسلح از تیر و کمان و سپر بودند بر جای بمانند و علامت مالک امکان بودند ولی در اینمواضع خان

بزرگ را نموده احدی یافت نمیشد

روز ششم نزدیک ظهر کاروان آذوقه خود را تهیه کرده از بوگاندا خارج شده و ساعت بعد مشغول زدن اردو شدیم و تا نیمه روز

مشغول ما کنودن و تهیه فرفیا شدیم چه بسیاری از بیچاره آنها شکسته بود

حال قدری تجربه از حرکت در جنگل بهم رسانیده ایم و میدانیم که در ایام مرطوب و مه آلود مردمان خسته و ناتوانند پس باید آنها را قدری

تقویت نموده آرد و برپا کرده و از سرما و رطوبت و مه مرداب و زمین گل زار اندیشه داشته و از این تاریکی و فقدان نور و حرارت

و زوال همیشگی آفتاب دلتنگ شوند همیشه برپای ضخیم روی آسمان را گرفته و رود خانه خاکستری رنگ بود و درجه حرارت تا

بیست و دو بلکه تا سی درجه نازل شده چون بی نظمی و اختلال عمومی را نگریم میتوانیم درجه حرارت را ده درجه نازل تر تصور نمائیم فضلات

و کثافات اینجانات کوچک خیلی زیاد و در کنار رود خانه جمع نموده اند و آنها مرکب اند از فضلات و خاکروبه کوچها و خانها و خاشاک

مانیک و گاهی با رهنگ و صدفهای زیاد

اگر مطالب زیاد نوشتنی نداشتم میل داشتم که یک فصلی در اینباب و در وضع اخلاق و آداب بومیان بنویسم زیرا که او آن از زودی

چند پرچه استخوان نقش ماموت را کشید که در اوایل عمر دنیا بوده منهم از روی این کثافات مطبخ شان میتوانم تاریخ اینطایفه را بنگارم

خلاصه طوایف بچه از بوام و حشرات الارض با کمال وجد و لذت در این جوتیس حرکت مینمودند چندین دسته مورچه موافق با قانون

سپاه کشی رفت و آمد میکرد و صدای چندین هزار مگس بگوش میرسید پروانهای نهایت که از دیدن آنها ما را مزمن مسرور میشد بدو یکدیگر

پریده و از الوان گوناگون آنها چشم محظوظ میشد و یک صف دیگر از شب پره در بالای آنها حرکت مینمود

روز هشتم سپاه ما پس از هفت ساعت حرکت بطی و کار کردن مفصل پادگان دره باکوتی رسید من در آنوقت در کشتی نشستم از هر طرف

کنار رود آب با ارتفاع دو متر بلکه بیشتر بود در اغلب مواضع آثار رسکنای بومیان پدیدار است با وجود آنکه حال ده و مزارعشان خیلی

شده است گویا جنگ و جدال با امراض و بائی متجاوز از بیست سال است که بومیان را از اینمکان فراری داده است امیدوارم که

در اینمواضع علف نبینیم تا از گزند حیوانات علف خوار ایمن باشم و تاکنون از این حیوانات جز یک بز نجه و یک اسب آبی

چیزی ندیده ایم پارو زنان با سانی کشتی را از آب اره بوی حرکت میدهند و چون من صدای تبر بزنم شکنان خویش را در جنگل می شنوم

که همسی را برای عبور قافله باز میدارند خیلی افسوس میخورم که آن پانزده زورق ما حاضر نیست و گرنه خیلی از خستگی و رنج باران

میکاهید

روز نهم پس از حرکت جدید هفت ساعتی که خیلی با زحمت و دشوار بود بآبات باکو کار رسیدیم باران ما بنظر زیاد خسته و مانده مینمودند

بسیاری از آنها پاهایشان بواسطه آن سیخهای مذکور شکافته و قروحات تمی که خیلی موجع و دردناک بوده شکار شده اند بعضی دیگر

از علامائیکه در اعضاء شان بروز کرده میمانند و آشکی حرکت میکنند از بسیاری از زراع شروه که عبور نمودیم ممکنست پیدا باشد چند
هفته از مانیک انجراوع که صاحبجمع اردو تعدیه نمایند بسبب مهاجرتشان گویا زراع داخلی بوده است در دهات با کوکاسنگر بسته اند
تا کسی داخل نشود بامدادان روز چهارده رسیدیم که تمام بر اسنگر بسته اند

روز دهم کاروان ما به آشیار کوان گوره رسید هفت قصبه بزرگ در طول آشیار واقعند و بفراوانی نشیب ممتد میشوند تمام اهالی در زیر زمین
در ساحل مقابل با در خزاير فرار نموده و مخفی شده اند و اموال خویش را بجز ظروف مطبخ و نیم تخت و نشیمن که چندان اهمیتی ندارند
با خود برده اند خانها و منازشان بی عیب بودند در یکی از آن قصبه ها دویست و ده خانه مخروطی بود و دو میدان مربع داشت که محل
اجتماع عمومی بوده و گاکین اسنگری در آنجا برپا بود و این قصبه روی یک دامنه واقعست که مشرف بر رودی است که فراخی
آن بیست متراست و بواسطه عرض پایان که برنگ نقره خاکستری است منظره خوبی دارد علاوه بر این اشجار متفقه نیز در دو
طرف بوده بیشتر اسباب جلوه و شکوه شده اند آستر ناب تقریبا از آن تب صفراوی شفا یافته است سایر رفقا نیز صحیح و سالم اند
با وجود آنکه غذا شان منحصر به برنگ مانیک و نباتات دشتی است که ریزه کرده بصورت قرصه خمیر نموده اند ولی امروز دکتر مارا
ضیافت خوبی کرد از این رخانیکه در اشجار این دهات لانه دارند گرفته کباب نمود

روز یازدهم بیشتر از یک کیلومتر و نیم راه رفتیم برای آنکه این دو کشتی را تا سر آشیار برده و قافله قدری راحت نمایند فردای آنروز
یازده کیلومتر پیمودیم و رود بسمت شرقی منعطف شد و من از اینوضع خیلی خوشوقت شده مشغول حرکت شدیم چون از کوه آن گوره
دور شدیم بمیان راه رسیدیم که برگشته منازل خوشیمارت مینماید اینوضع سلوک بنظرم خوش آمد چه وقتمان صرف نزاع
و گفتگوی بیهوده نمیشود بمیان تیر اضطرابشان منتهی یک روز است اگر تمام قافله هائیکه از مملکت نهایا عبور کرده اند مانند ما صلح جو
بودند بدیهی است که وحشیان بعوض آنکه فرار نمایند با خارجیان در آشنائی میکوشند

یاران ما در آن مزارع تهیه آذوقه خود را دیدند چه زمین وسیعی را کشت و زرع کرده اند در خیابان مزرعه و سمت سنگر گشته و خیلی با صفا
بود نزدیکی ده در همه جا باغچه هائی یافت میشد که اقسام سبزی آلات در آنها موجود بود مردمان ما تبا کو برای کشیدن کدو برای خوردن
بعد از غذا و کمی ذرت در اردو آورده بودند ولی افسوس که جای گوشت بیحیاست

مرغان آبی زیاد نبودند چنانکه فقط عقاب و پرستوک و چند مرغ دیگر دیده میشد در بعضی مواضع صدای مرغان موسوم به برای تیس
مسموع میشد و دسته های طولی خوانده و آواز میدادند مثل آنکه بخواهند سکوت جنگل را زایل سازند مرغک موسوم به برغ آفتاب

مرغان دیگر با یکدیگر خوانده بوام و گمس و شب پره بنهایت بودند

روز دوازدهم در ساعت شش و سی دقیقه صبح کاروان با حرکت کشتی همسرایی نمود هرچند که با بانی حرکت نموده و ساعتی سه
سه کیلومتر پیمودیم معذلک زودی از کاروان جلو افتادیم در ده ساعتی صبح یک جوان بومی را ملاقات نمودیم که روی تخته نشسته
و از رود سرازیر شده بورق ما در آمد و بطور ناشیانه با گفتگو نمود که پانزده سال دارد و نام با کوکلاست یکساعت بعد از انحنای طولی
رود عبور نمودیم در اطراف دهات زیاد موجود بود و آنجوان بومی بعضی از آنها را هم میبرد از آنجمله یکی را گفت موسوم به بادکست
و ما در آنجا برای صرف غذا توقف نمودیم و دو ساعت بعد از ظهر از آنجا حرکت کردیم و به ندوبار رسیدیم و بعد دهات دیگری دیدیم که اهالی
با نالیا در آنجا ساکنی داشتند ولی تمامی غیر مسکون بودند پاروزنان ساعتی طول نکشید که ما را بدانسمت انحنای رود رسانیدند و ما چهل تن
بودیم که از کشتی بر آمدیم و خود را در قصبه ها و دهات منهایت وسیع دیدیم که در سکوت و خاموشی فرو رفته بودند چون آن دهات را
شماره کردیم سیزده بودند و در یکی از آنها صد و هشتاد خانه بود و اگر در هر دهی صد خانه فرض کنیم جمع هزار و سیصد میشود و اگر در هر خانه
چهار نفر باشند اهالی این دهات را میتوان بچهار هزار دویست تن تخمین زد

طلایه سپاه در ساعت پنج و سی دقیقه وارد شد در اینوقت فورا طوفان سختی آشکار شده برق زده و صدای سخت رعد مسموع گشته
این جو بقدری از بخار آب اشباع شده که آفتاب همیشه در پشت یک خاکستری مخملی مستور است چون بالا نگریم در روی
جنگل در دهات و رودی میبینیم که صاعقه برای ضخیم را بهم دیده و این ابر های سنگین و غلیظ بصورت آب فرو میریزند و چون
خوب تصور نمائیم معلوم میشود که هیچ چیزی مانند این اکثریته نمیتواند این جو پاک بماند تا آنکه اهالی رنگ آسمان را دیده و خوبی آفتاب را
مشاهده کنند چهار ساعت تمام تماشای این مرهب را مینمودیم در خانهای با نالیا جای گرفته و محل امنی بود و در باب قافله
نشویش نداشتم چه ما قبل یاران ما در آنسمت در ماندگی منزل نموده و هر دقیقه تیری حالی نموده و از سلامتی خود ما را مستحضر نموده ما نیز
در جواب آنها بوق میزدیم

جمعیت کثیر دهات بقینا مزارع مانیک و کشت زار درخت موز و ذرت و نیشکر و باغچه سبزی آلات دارند بنیاسطه فرمان دادم
که در آنجا اردو را برپا نموده و پانزده روز توقف نمایند علاوه بر این باران مذکور را راضی را خیسانیده بود در ساعت یک صدای فلس را شنیدم
که میگفت کنک کنک و هنوز بیاورید بنیاسطه فهمیدم که عقب ماندگان بصف پیوسته اند برای کنک اشب قرصه های مغز مانیک و یک یاد
موز بر شته یک دوری سبزی است و بعد چای یا قهوه میخوریم تحصیل نر با مرغ و گلیه شکار پرداریادم از عیر و تا کنون چیز دو نر مجه و یک

اسب آبی چیزی ندیده ایم ولی فیل کاومیش وغزال وخوک دیده شده است با وجود آنکه فضلات آنها در راه زیاد است وبب نبودن آنها
غوغای پاکان وصدا وفریاد وصوت ضرب تبر وبهم خوردن یک وشلخه درخت وصدای شکستن اشجار است وهزاران صدا ایکه از یک قافله
بزرگ بلند میشود مانند صحبت وقیل وقال وقهقهه وخنده ونزاع وشکایت وصدا زدن یکدیگر وچون مدام باید در حین عبور با قداره ودبره
وتبرنباتات وبیشه ها را بریده وقطع نمایند پس در صورتی هم که مردمان خاموش باشند صدای این آلات قاطعه برای ترسانیدن وفرار دادن
این حیوانات کافیست علاوه بر این از چند قدم فاصله بواسطه کثرت وانبوهی علف وسبزه نمیتوان آنها را مشاهده کرد
خلاصه من اینوقت بکار برای تماشای جزایر صغار بلکه آنرا غنیمت شمرده در یکی از این جزایر صدهای زیادی موجود است وخرمن
نموده اند یکی از آنها بیجده متر طول وسه متر عرض ویک متر قطر داشت اگر تصور مهانی بنمایند بگنجیم که در آنوقت این صدفرشکافته اند معلوم میشود
که سالها بر این صدف گذشته است در وقت برداشت نیز صدفهای زیادی دیدم که یک متر خاک بر آنها نشسته بود آنجوان بومی بروم
با کولا مطالب زیادی بمن آموخت از آنجمله میگفت در وسط این اراضی در شمال ها مالی با بورد سکنی دارند که با سایر طوایف اختلاف زیاد
دارند در بالای رودخانه پس از یکماه حرکت اشخاص کوتاه منزل دارند که طول هر یک نصف سانتیمتر و بیش بلند دارند دی گفت من
خود گربه تا پانگا رفته ام در آنجا رود از ارتفاع یک درخت بلند سرازیر میشود طوایف ساحل دست چپ آنجا را اوزوبومی مینامند
وحال آنکه اهالی بورد که ساحل دست راست قامت دارند آنجا را توتالی میگویند خلاصه با کولا یک جوان بنگاردوآ میخواهد که گوشت
انسان را خیلی دوست دارد ولی حال تقلید را نموده بوضع حرکت نمودن حالات خوشبختی پنهان میدارد اگر تمام بومیان میتوانستند که پشتیبک
انجوا امسئول دارند مسافرت در بلاد آنها آسان وسهل بود مسلما تمام آنها مانند با کولا زیرک وبکار بند ولی من بین آنها چرئت ندارند
از پایتخت رئیس تا میکه از طایفه بانا لیاست وزیاز دهم از آب وخشکی عبور نموده بهات بونگان تا رسیدیم صبح آنروز
مه دار وتیره وابر دار بود ومن ملاحظه مینمودم که آنروز تیره رنگ بتاریکی جاری میشد وبا خود میگفتم که چنان بنظر میاید که این قطعه در
انتظار تربیت است که در اینجا نیز مردمانی پدید آمده مانند سایر اهالی مین بکار پردازند ومن حالت انتظار این قطعه را با آرامی مطلق قبل از سپیده
صبح مقایسه کردم در آنوقتیکه طبیعت بکلی خفته وگویا زمان در حساب پیش رفتن نبوده وهوا وهوس فرشت وسکوت بحدی است که
ضربان قلب ممنوع گشته وافکار باطنی گویا با واز بلند گفته میشود وقتیکه صبح صادق از مشرق سر بزند مثل یک نفسی است که در
طبیعت کشیده شود تمامی چیزها از اثر نور تولید شده وبیدار گشته ونفس کرده وکلیه طبیعت از آن خدارت وهبت بیرون میشود
ولی در این قطعه هیچ چیز حرکت نکرده وجنگل در خدارت خویش با ورود همیشه یک نهج جاریست طبیعت اگر بقائی با وجود حرارت

طومیش مستن خود را معلوم نکرده وهر چند که خیلی پیر و سیاخورده گشته هنوز بکار است
اراضی وسیع وعریضی که در اینجا میتوان کشت وزرع نمود بقدری است که تصور نمیتوان کرد اگرچه سواحل رود پرجمعیت است ولی
هنوز بی کار افتاده اینچند قطعه زمین زراعت شده وبعضی مزارع مانیک در اینجا کار وشیان موجود است من در روی کشتی کاردیگری
نداشتم جز اینکه مصب فوفانی را وبومی را ملاحظه نمایم که تا امروز مجهول بوده ودر اینباب ممکن نبود اطلاعاتی بدست آوریم چه بومیان مانند
موش از ما میگریختند ویک حدی ممکن بود از راه معین منحرف شویم از رود خانه میتوان بیاران وضعفا احمل داده بکارهای اشخاص سالم
کمی تخفیف دهند وهم میتوان بارها وآذوقه ها را که در ساحل زیاد جمع شده حمل وبهم آیا میتوان از این فواید گذشت وراه را منحرف نمود
این رود اعوجاجات زیاد بهم رسانیده هشتاد یا نود کیلومتر نسبت بشمال میرود ولی چون ملاحظه ضعف عمومی وعدهٔ بیمار از ما نائیم
گذشتن از رود خیلی بهتر از عبور در جنگل است
درجهٔ حرارت در اینصبحها ۲۱ درجه است وچهار درجه در سطح آب بیشتر ونیم درجه بود حال چند دقیقه خوشبختیم که در عوض آن هوای فاسد وحشیانه
جنگل این هوای خالص رود را تنفس مینمائیم
روز شانزدهم کشتیهای ما مرکب بود از کشتی او آنس وزورق بزرگ وچهار زورق دیگر وما امانها هفتاد وچهار مرد وصد ویست
بار را حمل دادیم نصف حمالان بارهای خود را در کشتی پولادین نهاده اند از بار کشیدن فارغند واز دور وزیگر وزآسوده اند بعد مصب
رود عمده رسیدیم تقریبا دو کیلومتر بالاتر توقف نمودیم
درجهٔ حرارت تا ۳۴٫۵ درجه مرتفع شده بنوا سطه باران مانند سیل فرو ریخته ومانند همیشه رعد وبرق آن مقدم بود خیلی میل دارم بدانم
چند سانتیمتر در این ۲۴ ساعت آب از هوا آمده است واز باران معهودی خواهید خلاصه روز هفدهم یکساعت بعد از ظهر باران ما را بست
وپوشش خود را فشرده وخشک نموده بر سر حالت آمده وجود اشخاص خارجی در حوالی منازل بومیان تا چند دقیقه سبب اوقات تلخی آنها
میشود ولی اگر از تمول ما خبر داشتند میتوانستند مرغ وبز خود را با فرخته فایدهٔ خوبی ببرند
سه ساعت بعد از ظهر سپاه ما در مقابل اشکسین ماریری اردو زده صدای طبلشان تا شانزده کیلومتر مسافت رفته وبومیان با کمال قوت
فریاد مینمودند چنانکه از ۲ کیلومتر فاصله صدای آنها را می شنیدم بواسطه فقدان تمام اصوات صدای آنها یک رسائی قوی داشت
سمالیها که در مملکتی مانند ماسائی وسوان بوکران خوب وفقیدی هستند در نواحی مرطوب بکار نمیآیند چنانکه پنج تن
آنها از اقامت در یامبویا امتناع داشتند ودر همراهی من اصرار داشتند از آنوقتیکه از رودی حرکت میکنیم من بدانها شغل

طاقی و ادوام ولی بمحض آنکه قدری باروزنه تحوایشان رو بکاستن گذارده از عهده برنیامده فقط مانند مسافر حرکت مینمایند و فکنیکه بخشکی میرسند با وجود آنکه کار پر زحمتی نکرده اند از آن و ساعتیکه از اردو بالا رفته اند بقدری خسته و ناتوانند که نمیتوانند برای خود نهاری بدست آورده از باران و رطوبت ایمن باشند و چون خیلی فرد از این روی نخلیار بان آنها را بکلبه خود راه نمیدهند پس باید موظبت نمود که همه روز غذای آنها را برسانند چه انجاعت روزه گرفتن را دوست دارند آنکه بخود زحمت داده دست خود را بلند کرده از آن باهنگی که در بالای سرشان است بچینند

بیجده تا شانزده کیلومتر از نشیب باریری علیار سیدیم و رفتها چار ساعت و ربع این فاصله را طی نمودند ولی کاروان تا شب نرسید

روز نوزدهم تا دو ساعت و نیم ملاحان را راهی نیست نموده تا بالای آبشار باریری علیار فتیم برای رسیدن باردو بیشتر از چهل و پنج دقیقه وقت لازم نبود قدمهای ما برای بازنمودن اردو تا رفتن از رود تقریبا بمساوی با کاروانست ابزاری من حساب نمودم که روزی ده کیلومتر در جنگل میتوانیم حرکت نمائیم چون راجت تقریبا کاروان نمودم قشون را مرتب نموده آنها را تا آخر راه بردم کشتی و زورقها را بدون هیچ حادثه تا بالای آبشار کشیدیم

طلایه سپاه در دی که سه کیلومتر بالای رود واقع بود رفته و تحصیل آذوقه نموده و پیش قراول فردا به انجا خواهد رسید

دو ساعت بعد چند تن از بومیان باریری بورق نزدیک شده خواستند آذوقه بما بفروشند در آن میان یا کولا مترجم ما شده مادو قطعه مرغ از آنها خریدیم و بعد از ظهر سه مرغ دیگر آوردند این تجار تمام خوب بود و باریری استاسین عمده است که برعکس دو بانی درخت موز زیادی دارد دو تن از اشخاص یا کی شاری اول و دیگری موسی بن جو با تا شب نیامدند ولی از مسافرت از یا نبوبا تا کنون احدی از ما تلف نشده است

تا حال هنوز حادثه بدی برای ما اتفاق نیفتاده ولی از امروز گویا بخت از ما برگشته دو بواسطه اینکه این دو مرد بچنگ بومیان افتاده اند علی الصباح مردمان خود را طلبیده و در نهایت بیدار باش بودند بعد فهمیدیم که آنها نفر را اهراکم کرده هر قسمیکه بود خود را به یا نبوبا رسانیده اند و در آنجا حکایات عجیبه از جنگ و بیلیات گفته و بعضی از صاحبمنصبان اتوال آنها را در مکتوبات خود بمجلس اعانه نوشته اند و از نهایت دوستان ارپای ما خیلی مشوش انداخته اند خلاصه اگر ممکن بود که دو نفر قاصد از اینجا بیکه آمده ایم مراجعت نمایند مسلما من تا بحال اخبار صحیحه و نقشه را هرا که بگاه بعد با یدیه با یدبیر سانیدیم

اولین منزل ما بعد از آبشار باریری به استاسین بزرگ موسوم بود چندین روز در آنجا توقف دیدیم روبای آنها مانده و آنها در نگرو بودند

روز بیست و دویم مسیو پارک جراح اتفاقا از رودخانه دور شده در جنگل از راه غلطی عبور نمود بجاده رسید در آنجا یک زن با یک بچه دید که چشمان و دست و جلد بدنشان سیاه رنگ بود آنزن ابرابوی دلالت نمود بومیانیکه در ساحل طرف راست بودند بواسطه راضی بیع و شری گشته دو دانه تخم و دوازده قطعه مرغ بما فروختند

در اینموضع مجرای رود از سنگ سخت تشکیل یافته آبشارها هر چند یاد و متعدد اند ولی چندان زحمت و صعوبتی نمیدهند کناره‌ای رود تقریبا دوازده متر از سطح آب بالاتر بوده این تخته سنگهای دامنه مانند آجر بروی هم واقعند

در نزدیکی انجاعت علامت صلح آنست که مشتی آب بسر مهمان بپاشند

چون باردو نزدیک شدند از دور فریاد نمودند که بیفرزندان اقیانوس ما تمامی گرسنه ایم آذوقه داریم ولی در بالای رود خانه آذوقه فراوانست ما در پاسخ گفتیم نیز گرسنه ایم اگر با خوردنی ندهید بدانموضع نمیتوانیم رفت بنابراین بطرف ما انداختند و این تعارف افتتاح باب معامله را نمود و این بومیان بیگانه فردی و خیانت خود را اظاهر نمودند و آنها را بایه مینامیدند

خلاصه با آسانی با نی شکر و تنباکو جیبهای کهنه ساردین و فشنگ و مرتبی را معاوضه میکردیم و یک مرغ را یک دسته پیدا میشد چند بز با میفروختند ولی بعد تفرقه خوشند معلوم شد که تجارت انگار مخصوص بزنهایشان است و باب ملبوسات فقط پارچه‌های قرمز خیلی مطبوعشان واقع شد با چند انه پول هندی و یک قبضه قداره بطول بیست و دو سانتیمتر که متعلق به یک صاحبمنصب پیاده نظامی بود نزد آنها دیدم خیلی میل داشتم بدانم سرگذشت قداره را فهمیده بدانم که چگونه بدست آنها رسیده است ولی بدون شک همسایگانشان با سوء نیت مراوده داشتند ما چون زبان این وحشیان تازه را نمیدانستیم آنها در بعضی کلمات تقلیدا را مینمودند

این بومیان از حیثیت اخلاق و آداب مانند اهالی قسمت علیای کنگو میباشند کلاه‌شان چیزی است که از تر که بیدانه و پرهای طوطی قرمز بدان نصب کرده اند یا کلاهیست که از پوست میمون دست کرده و دمش از عقب آویخته اند اسباب زینت گردن و بازو و پا از آهن صیقلی و قدما مس است ولی هرگز از رنج خیانت انجاعت مانند مانیوما و اوسکوراکه در بالای استاندفال واقعند بجای سلام لفظ سیتنه را استعمال میکنند در اینجا پاروهای فشنگی دیدم که بصورت برگ طویل درخت بود و خیلی فشنگ رنگ شده کاری کرده بودند

رنگشان مانند گل زرد است و قتیکه یکدسته از انها را در ساحل مقابل ببینند رنگ بدن آنها با رنگ قرمز فام بدن چندان فرقی

ندارد و انقرمزی بیشتر از گرت بقم است که بارو غن زیتون آغشته نموده و خویشتن را بدان نزدیک نمایند و دیگر آنکه همیشه در سایه آبا کولا
که از گرت مذکور استعمال نمایند رنگش تیره گی زنگباریان نیست

روز بیست و چهارم طلایه سپاه بفرمان مستر فن حرکت نموده وادی که چهار ده کیلومتر بود نموده و در آمدند از بهفده محرای آب و گودال عبور نمود
در اینموقع رفتن قدرت عظیمی ظاهر میسازد از بسیاری حشرات خیلی شبیه بکجرانی هست قبل از آنکه پیری و حیات مرا بدین پایه ضعیف نموده باشد
قدر و وزن و ترکیب بندی و تراش بدنه مثل هست مردی باجرئت است که بخویشتن خیلی اعتماد داشته و طاقت صدمه دیده پیدا نموده خلاصه جسته
نیشود مدون بیسیج لکنتی در مرداب پا بجز بر اسفنجی تا زانو و تا کمر و تا گردن بلکه تمامه اگر لازم شود فشه میرود در زمین نرمیت شده مردی
لطیف و باوقار و متین است ولی در جنگل افریقا مسافر کار گزار است لازم است او را نگاهداری نمایند رفقای او آشپز و لشکر و پارت
هشتند از خیلی جهات شبیه بر فن میباشد آشپز یک صاحبمنصب چالاک و باشعوریست که فقط از یک اشاره مقصود رفقایه کاملا مجری میدارد
لشکر که مثل پوزباشی است خیلی کار میکند و بجهت رانی پرسند در اطاعت خدمات من تا حد درک حاضر است میسو پارک مردی نیک
و نجیب و باحوصله و مطیع است بیماران خیلی رئوف و مهربانست و زیاده مریض را تسلی میدهد بالجمله هرگز بهتر از این رفیق شجاع نزاز انها در خاک
افریقا قدم نهاده اند و هرگز بهیچ رئیس مسافرتی این خوشبختی را نداشته است

امروز دو حادثه برای رفتن اتفاق افتاد که هر دو بخیر گذشت وی در کمال خوشی و شادی حرکت مینمود پیاده کاروان حرکت میداد و در بیشه با کمال
تندی عبور مینمود با بدون آنکه خونی از مجروح شدن یا پاره شدن لباس داشته باشد که ناگاه بیشه در گودالی که در آن تجه های فیل
بود بیفتاد و لی خود را گم نموده و نازرگی نکرده بزودی با جانت یاران خود را خلاص نمود خلاصه اقامه اسباب خیمه و اهل اردو شد
و لی چون پیش رو پیادگان در تفحص راه بود ناگاه با یک تن بومی بلندقدی که نیزه در دست داشت روبرو شد
و اضطراب ناگهانی هر دو تجدی شد که هر دو تن بدون تکلم بایستادند و لی با یک نوع جرئت جنگی رفتن خود را بروی شخص وحشی انداخته
وی از چگش خود را نموده فرار کرد مثل آنکه شیری حمله کرده باشد و خویشتن را بروانه سرشیبی انداخته که بگودال آبی منتهی میشد
رفتن نیز در عقبش میدوید و لی خاک آن زمین گل رست و مرطوب و لغزنده بود ناگاه پای رفتن لغزیده بر زمین افتاد بطوریکه سرش پائین
واقعه دیگر در غلطیدن رفتن بود که بر خاست آنشخص بومی را دید که در آنسمت ساحل ایستاده خیره خیره نظر میکند چه وی در جنگل
صیدکاری بود که اتفاقا این واقعه وی را از زمان خیلی قدیم این موضع که با اردو زده ایم لانه و کنام فیل بوده است و خیلی نزدیک بکنار
که ریزش آبها و تصادم آن صدای سختی میدهد از جستجو رود خانه خیلی آرام و ساکن است از اینجهت چند جزیره دیده میشود

روز بیست و پنجم کاپیتن نلسن کاروان را حرکت داد و من رفتن را نزد خود نگاه داشتم تا بواسطه وی زورقها را از این مرداب خطرناک
در آورده و اشخاص مستحفظ را مراقبت نماید کشتی اوائل ظهر بحرکت افتاده بالاتر از مرداب لنگر انداخت بعد ملاحان این کشتی طنابها را
بطرف زورقهای دیگر انداخته آنها را از مرداب کشیده بیرون آوردند و بعد بضرب پارو از آن آب که در طوفان بود و رشدیم و باره
ساعتی صبح کشتی بکناره رندی رسید و در انجا طلایه کاروان در انتظار ما بودند و آن موضع دریاچه ایکه ای ست که از اعماق جنگل آب
در انجا میریزد در یکساعت باگیری با تمام رسید کاروان شروع بحرکت نموده ما در آن سنگ انها و آشیارها که معروف بآشیارهای
زنبور شده براه در آمدیم

این آشیارها در محلی منتشر میشوند که سه کیلومتر وسعت دارد و در بالای آنها وادی چند و قصبه که قصبه جدال خون انگیز آنها بعد مذکور میشود
ولی اکنون امیدواریم که آذوقه و پناه گاهی در انجا بدست آوریم

تا نیمساعت حرکت با قاعده و خوب بود ولی بعد جنبیدن سریع و خطرناک آب با مواج بسیار مبدل شد من یکنفر را در دست گرفته
و در دست راست پاروزنان ایستاده و در دست چپ ملاحان شاخه های آویخته را میگرفتند و تن با چوب کشتی را میراندند
و دو نفر دیگر با چاقوی ساقه های شجاریرا که بر آنها میگذشتیم میگرفتند و دور مینمودند کلمه با آهستگی حرکت میکردیم و لی همیشه میانه کنار
جزایر در راه باریکی که در اثنمت تخته سنگهای زیادی بود عبور مینمودیم بخیال آنکه اگر کشتی غرق شود بدان تخته سنگها یا کناره برآمده
خود را نجات دهیم خلاصه از انجا راه تنگ بهم عبور نموده دستها بطرف شاخها بلند نموده آنها را گرفتیم که اتفاقا در بعضی
از آن شاخها زنبورها خانه ساخته بودند و ما بیخبر بودیم چون شاخه را در دست میگرفتیم یکبار آن زنبورها خشمناک برما حمله نموده سر
و صورت و دست و تمام مواضع مکشوفه ما را بی نیش زدند ما نیز از غضب و درد دیوانه شده بهوده با آنها ستیزه مینمودیم و چون از آن
تنگ که فی الحقیقه محصور بودیم هر قسمی که بود بسرعت حرکت نمودیم بطوریکه پس از چند دقیقه از آنمحل خطرناک صدفرسخ دور شده
بودیم بعد کشتی ها را بدرخت بسته و توقف نمودیم ما نفس تازه کرده و در خود را تسکین داده از زنبوران بایکدیگر قدری گفتگو کردیم
در آنمیانه کسی با نوکر آلمانی من گفت که تو دیروز از عسلی که در انموضع یافت شده بود سخن مینمودی
واقعا عجب عسلی بود اما قدری تلخ بود یاران ما میخندیدند بعد شروع بحرکت نموده پس از یکساعت مدتی که کاروان در آنجا رسیده
بود وارد شدیم اهالی زورقها چون از دور نزاع ما را با زنبورها دیده بودند از رود عبور نموده بساحل دست راست رفتند ولی
سمانیها و سودانیان توکل بر خدا نموده از همانراه عبور کرده و چار زنبورها گشتند

رئیس کجاریان گفتم که بهترین شادت نیست که از دست مشتی زنبور فرار نمائی در پانچ گفت آقا شادت در اینجا بکار نمیآید
چه زنبور از یک شخص بیچاره چی میتراست اشاسین ساحل چپ نمکابار با ندیا میاندرو بردی آن اهالی بواسموری سکنی دارند
بفاصله یکروز حرکت از شمال بواسموری اهالی آبا بوا و مابدو جای دارند در اینجا خانه ها مخروطی نیست بلکه مربع است و پشت بامها گود
دارد و دیوارها کج مالیده و جلو را با گل پر آورده اند

روز بیست و ششم توقف نمودیم تا استراحت نموده و از صدمه پیشی که بواسطه نیش زنبورها روی داده آسوده شویم ناخدای کشتی خیلی تجرات
روز بعد رئیس بواسموری بدیدن ما آمده و یک جوجه بگماهه برای ما تعارف آورد ولی ما از قبول آن امتناع نموده گفتیم تعارف شخص
فقیر را قبول نمی نمائیم گردن بندی از یک طناب علفی بود که دوندان فیل در آن آویخته بودند و کلاهش پوست میمون بود که موهای
درشت داشت خلاصه پس از اظهار دوستی برادری کاروان بحرکت در آمد روز بیست و هشتم در مقابل موکوبی که یک اشاسین است
مرکب از هشت ده اراده روز زدیم

دو تن بومی را گرفتند نزد من آوردند چون از آنها احوال پرسی نمودم بامن گفتند که در سمت شرقی موضع موسوم به بانگا کاپ زردی
بدنجا خواهید رسید دریاچه بزرگیست که آنرا نوآوا میسناک که چندین روز در آن مسافت دارد و در وسط آن جزیره ایست که مالهای
زیاد دارد بحدیکه بومیان جرئت رفتن بدانجا نمیکنند و از این دریاچه پیچو کو خارج میشود و آمنصب نوآ است که آنرا اکنون
اوردوبی میسناک مینامند ولی من فهمیدم که حکایت ایندریاچه بکلی افسانه است و پیچو کو در رود عظیمی که در ساحل طرف راست یا سمت غربی
واقعست جاری میشود

روز بیست و نهم در جلو ماوی ای رود زدیم و آن یک سلسله از دهاتیست که در خشان موزبدنها احاطه کرده و در ساحل طرف
راست واقعند اهالی خیلی وحشی نیستند یقیناً گفتگوهای خوب در باب رود ما بدانها کرده اند بیع و شری بطور خوبی شروع شد باران
ما صدف و مروارید و محصول برنجی و چیزهای جزوی داشتند ولی وقتیکه کاروان رسید چون خیلی چیز میخواستند نرخ اشیاء روی
ترقی نهاد و بما گفتند که قبل از رسیدن به بانگا اشاسین دیگری موجودیست و آن از جنگل نه روز مسافت دارد
بامداد باز معامله شروع شد و ما نظر بخرید مردمان خوشش آن اشیاء خورده را که در اینجا فی الحقیقه پول رایج است بدانها تقسیم نمودیم
ولی شب قیمت آنها خیلی پائین آمد بحدیکه سه دست رایک تعلیمی برنجی بطول سه پا و نیم کرکه بقطر سیم تلگراف بود مبادله مینمودند
و حال آنکه در بانگا لا همین تعلیمی تا دوقدم پنج روزه یک شخص معاوضه میشد ولی در اینصحرا چهار تعلیمی را به یک جوجه میفروشیم و دیگر

آنچه صدف و مروارید قبول نمینمایند مردمان ما از گرسنگی بصدد آمدند ولی با وجود این قحطی نه روزه که در پیش داریم امیدی بخیال برگشتن
از آن نشاسین زنبور آوردن آذوقه نمی فتاد و هفت قدر که در اینجا بود بومیان اصرار نمودیم جوابی نشنیدیم خلاصه بعد اشخاص در خفیه شروع
به تجارت نمودند و جوجه فشنگ خود را بقدری ماهیک عوض میکردند یک فشنگ معادل یک قوت و یک جوجه معادل دو قوت بود
بعد از سه روز قدارهٔ رئیس بکار نیامد اخشند و خرابی خیلی نزدیک شد پس من بومیان را از میان خود دور کرده به یکی
از زنجاریان خویش فرمان دادم تا یکی از غلامان رئیس موکوبه را از زورق برآورده و بومیان گفتم که اگر معامله از روی درستی نمانند
روز نخست اجری نیابند ما محوس را با خود برده و از رود گذشته نگاه خویش میپردازیم
از بعد از ظهر به بعد بیهوده منتظر جواب بودیم ولی صبح روز دیگر باد و دستهٔ کشتی نشسته ما قوی وارد شدیم در نخستین اشخاصیرا که برای آذوقه روانه
نموده بودیم برگشته بقدر ده روز آذوقه آوردند

بعد از ظهر روز اول ماه اوت طلایه سپاه در مقابل ما بانگا اردو زد و مسافرین بحری ما بعضی حوادث روی داده است سودا بین بی احتیاط
زورق خود را واژگون کرده و یکی از زنجاریان که گوش بفرمان او نشسته زورق خود را در کنار ده در زیر شاخهای اشجار ساحل که بفاصلهٔ
پانزده متر ممتد میشود رانده در آنوقت موج آب زورق را حرکت داده شاخه زده غرق شده است در اینواقعه چندین اشیاء قیمتی از آنجمله شش قرعه
و گردن بندهای مروارید که هریک معادل پنج فرانک بودند در آب نخستین است و یکم ماه اوت یک تن از مردمان ما وفات یافت و یکی
بعد از سه روز از آمبوبای شش روز قبل مرده است حال ما خیلی احتیاج به توقف و راحت داریم ولی کاروان در حرکت عجله مینماید بدین قصد
که در این بادر آن ساحل محلی بدست آورد که در آنجا آذوقه فراوانی باشد و چهار پانج روز در آنجا بماند
بعد ده بزرگی رسیدیم که اقلاً شش ماه بود که آنرا تخلیه کرده بودند و ما بدین خیال بودیم که شب را در آنجا توقف کنیم در آن حین من صدای
فریاد و گفتگوئی شنیدم پس از ساعتی یکی از آن خانها نقشی دیدند که در کار تجزیه و گداختن بود و بعد نقش دیگر دیدند من چون چنان دیدم
فهمیدم که در آنجا مرضی پدید آمده [illegible] وطن خود در باب کرکه رفته اند پس فوراً امر بستن بار و حرکت از آنمکان نمودم
یکی از خانهای ما چون در اینموضع آب عمیقی دید سر را بر زمین نهاده سپر شد سایر خرها نیز از آب خیلی برنج بودند و در آن جنگل بی انتها
چیزی بدست نمی آمد مصنب نوآ که در شمال رود واقع و شانزده متر عرض دارد در مقابل رود شاشین ما بود روز نسیم موافق وزیده
دیدیم که در جنوب شرقی واقع بود و ما در جلو و جزیره توقف کردیم در یکی از آنها دور انس نر یافته و زیاده خوشوقت گشته و نزدیک
شب آنجا را گشته یکی را صاحب منصبان تقسیم نموده و دیگری را آبگوشتی پخته به یاران دادیم قدری آنجا بحال آوردیم روز چهارم

به آبشار پانکا رسیدیم که گفتگوی یادی از آن شنیده بودیم این آبشار ده متر ارتفاع دارد و چون دامنه خیلی سرازیب است از نقاشی دور مقابل نظر میآید و این آبشار در یک کیلومتر و نیم منتشر میشود و بروی تخته سنگهای عظیم میریزد و این اول مانع سختی است که کشتی ما ملاقات مینماید و بصورت چهار رشته فرو میریزد که عظیم ترین آن شصت متر عرض دارد و این آبشارها حامی طبیعی بومیانی است که در جزیره بزرگ پانکا جای دارند طولش هزار و ششصد و پنجاه متر و عرضش سیصد متر است ششصد متر در شیب و قسمت دیگر مسطح و مشتمل بر ده دویست پنجاه کلبه مخروطی است ولی این بومیان مواضع دیگر در وسط و شمال و جنوب دارند از یک موزه در شیه پانک نقاشی مینمایند یک زنگباری بدبختی که ضرر و اذیت ما را برخود حتم نموده بود در نزدیکی پانکا زورق خود را واژگون کرده دو صندوق اسباب اعلی و پنج صندوق صدف و سه صندوق سفید اب و یک صندوق مروارید و یک صندوق مقتول مسین و جعبه های فشنگ و پنج قرنبای ما را در آب ریخته نیست و نابود نمود

و اینموضع تمام وحشی اند یک اسب دریائی ما را دیدند و بخیال تعاقب افتادند ولی رسی بوی نرسید که یقینا مهلک است مردمان به اطراف می پرند بالاخره بلجائی در انتهای بست آوردند بزها نیز خیلی وحشی بودند معذلک ما دوازده بز بچنگ آوردیم و امید داریم بر نجات بعضی بچارانیم بواسطه دام بومیان سیزده قدری ماهی صید نمودیم تا سه روز مردمان ما تمامی آن جزایر و آسیابهای بروی ساحل را گردند و بعد صد و ده کیلوگرم ذرت و بیست و پنج کیلوگرم مرغ و قدری میوه موز آوردند ولی اینقدر آذوقه برای سیصد و هشتاد و سه نفر کفایت نمیدهد اگرچه تمام آنها و ما تراگریده بودند معلوم میشود که خود بومیان نیز چیزی نداشته اند چه ندکور شد که آنها با طایفه دیگری نزاع دارند پس بعوض آنکه کشت و زرع نمایند قارچ و ریشه و علف و ماهی و حلزون و کرم و ساقه موز خورده اگر وحشی به چنگ آنها افتد از گوشت انسان تغذیه مینمایند

پس در اینقطعه بیشتر از این توقف جایز نبود در همان ساعت مشغول بار گیری کشتی شدیم برای اینکار دسته آسترالیائی مامور نمودیم که راه درست کرده و چوب در راه کذارند دسته های دویم و چهارم مشغول زور قها شدند و دسته اول کشتی او آنس را حمل داده و با صدای موزیک وحشی حرکت میکردند

روز ششم نزدیک شب پس از یکروز درنگی در جلو آبشار بزرگ پانکا اردو زدیم

فصل هشتم

در باب مسافرت از آبشار پانکا تا موقع اوکار و در هشتم ماه اوت تا نوزدهم سپتامبر سنه ۱۸۸۷

حادثه دیگر در آبشار اوتیری مکان اویس با تفحص در باب مرد اویس با تجار از بومیان آسترالیا مجروح شده است تعاقب دشمن تیرهای زهر آلود بی احتیاطی زنگباریان قافله رفتن رسیده است مجروحین یاران و امی فوت حلفان وسعدی و غیره ورود قافله آشیار پانکا بازدید قشون تبوکو ملاحظات تبوکو تدارک ملزومات با اسراف ملزومات نیمه راه دریاچه آلبرت ملاقات با مردمان اوکاره سرباران فراری ما در کناره بی پس و آشیار اوا کوپی ارد و زدیم انتخاب خراب با آبی فیل های ما تبری سایر فراریان اوکاره رئیس عرب نصایح وی با دیدن اشناسین اعراب اول نمونه طایفه کوتاهان ترتیباتی که با اوکاره داده شد

در سه کیلومتر فاصله از محل اردوی آخر یا در وسط رود یک جزیره کوچک که یک قسم دره یک دویستی است دیدیم که تقریبا با سطح آب مساوی بود

روز هفتم تماشای آن رفتیم و این سفر کوچک دشوار و سختی بود چه آبها بشدت جریان داشته بطرف پانکا در یک دامنه سراز یر و خطرناکی میریختند این جزیره از ابتدا عبارت از تخته سنگهای مسطحی بوده است که فقط چند سانتیمتر از سطح آب ارتفاع داشته ازرود بر گودی بلندی امکان بواسطه خاکی که از ساحل مقابل آمده هموار شده است طولش شصت متر و عرضش بیست و هشت پای متراست بعید صیادان در آنجا تقریبا شصت کلبه مخروطی ساخته و از چوبهای خشکی یا تخته های کشتی بدورش سنگر بسته اند اکنون سطح رود بیشتر از پانزده سانتیمتر پائین تر از پست ترین نقطه این جزیره است

در هنگام عبور از آبشار پانکا دنبالچه حادثه تخت دیگری روی داد و آن این بود که ملاح بی مهارتی ورق خود را بزیر شاخه های آبشار ساحل برده در آنجا زور قش واژگون شده و قریبا چند صندوق بار و ط در آب ریخت زنگباریان تقدیری در این سفر اشناسی احتیاط اند که من از کثرت تشویش و اضطراب پریشدم

ضرر و اندیشه و خیال ما سبب دیگری ندارد جز بی رسمیی این مردمان غفلتشان در اجرای اوامر من در خشکی نیز بی احتیاطانه بجنگل رفته دیگر برنگشتند راه را گم کرده و با زیکان رهبر دار بومیان شرب مرگ می چشند تاکنون هفت نفر با هفده قرنبا از ما تلف شده روز هشتم کاروان زور قها را در آبشار بیرون کشیده و در چند کیلومتر پائین او تیری ارد و زدند با ما به بانی رسیدیم که وضع ساختمان سایر از وضع اردو بومی است خانه هایشان خیلی پست با ماهای شیروانی بدور هر یک از نه درخان که بصورت تخته های بزرگ بگار فته سنگر بسته اند طول این تخته ها صد و هشتاد سانتیمتر و عرضشان بیست و سه و ضخامتشان ده سانتیمتر است دریانه خانها کوچه ایست بعرض شش متر

هرگاه در هریک از این خانها وارد مرد مسلح متهم شوند دشمن از پیش برمیدارند

روز دهم ما دست توقف نمودیم و آنهائی را که برای تحصیل آذوقه به سه طرف مختلف روانه کرده بودیم برگشته فقط خوردنی و دو نفر را آوردند یکی از آنها که موسوم به خلفان بود تیر چوبی نی به حجره اش رسیده زخم ربود از وضع جراحت بی احتیاطی شان خوب معلوم شد چه تیر را طرف هوا گرفته راه میروند در این حین یک تن بومی خود را مخفی نموده تیر زهرآلودی بخلق وی زده اگرچه جراحت خفیفی بود دکتر هم خیلی مواظبت نمود معذلک چون زهرآلود بود پس از چند روز مریض درگذشت روز یازدهم از آن آبشارهای سخت که تا هشت کیلومتر ممتد میشود و آنها به تخته سنگها خورده کف میشود عبور نمودیم قافله نیز راهی بس دشوار آورده به انکوده رسیده در انجا روز دوازدهم هم دیگر رسیدیم عبور از آن آبشارها یک روز طول کشید پس باید مجدداً به تحصیل آذوقه پردازیم روز سیزدهم بطرف آویس بار فتیم و آن مرکب از پنج ده بزرگست که دو تای از آنها در انتهای فوقانی دریاچه رو کو واقعند

کشتی ما اول به انجا رسید یک کوچه تنگ و عریض در میان دو صف کلبه با ممدات و بدور هر خانه سنگری بشبه اندازه چوب و در انجا درخت انجیر مصری زیاد دیده میشود که از آنها میتوان حاصل خوبی برداشت درآنجا جنگلی واقعست که از کثرت اشجار روی زمین رنگ آفتاب را نمی بینید از مصب دریاچه تا انتهای چین یک رشته ازین جنگل ممتد است که تقریباً ۱۰۰ متر عرض آنست و یک منطقه از اشجار بعرض ۵۰ متر دو طرف آبهای اروبومی متصل میباشد مردمان با زورق از طرف دیگر رود گذشته و ملاحان با اطراف را تفحص مینمودند و خانها را وارسی میکردند که مبادا وحشیان در انجا پنهان شوند و از مزارع تحصیل آذوقه مینمودند

در اردو نقشی پیدا نمودیم معلوم شد که یکی از زنگباریان است که بقیه غای رفقای خود کشته شده است قبل از نقش انیواقعه و تن از صاحب منصبان را مامور نموده بودم که با بیست نفر دور دریاچه را گردیده قسمت جنوب غربی را به بینند که اگر ممکن است فردا به تحصیل آذوقه پردازند از رفتن آنها طولی نکشید که صدای شلیک تفنگ بلند شد ما متحیر شده آستربا را بانجا به تعجیل روانه نمودیم نظام ۹۰ قومپنی برای این اتفاق کافیست خود هم نیز حرکت نمودم ولی صدای شلیک هی نزدیکتر شده و آواز اسلحه مردمان ما شنیده شد

من و دکتر و نلسن به تعجیل بطرف ساحل دویدیم اول کسی که ملاقات نمودیم آستربا بود که پیراهنش دریده و جراحتی بر پستان چپ در موضع قلب رسیده خون از وی فوران میریخت و در آن نزدیکی صدائی شبیه به تگرگ باران بروی برگ درختان مسموع شده همانا آواز تیرهای وحشیان بود

خلاصه من دست بچاره خود را بدکتر پارک سپرده به یاران ملحق شدیم آنها را دیدم که با وضاع مختلفه خسته و بر بوته ها و خارهائی که

در آنجا آب بوده دو وحشیان در عقب آنها کمین نموده گلوله میزدند ولی وحشیان ابداً دیده نمی شدند و معلوم شد که در حین عبور زورق از دریاچه بومیان کمین گشاده و آنها را هدف تیر گرفته اند و یاران ما از بیم آن تیرهای زهرآلود هر قسمی که توانسته اند در آن ورق خود را مخفی کرده و همی پارو زده بلکه خود را از آن مهلکه خلاصی دهند پس قسمه فنای خود را برداشته بهر طرف تیر میزدند آستربا در اثر تعب رسیده و فرمان داد تا بطور نظام شلیک ننمایند افسوس که در آن زمان تیری بر سینه اش خورده و وی جنگ گریز نموده آن تیر را بیرون کشیده در این اثنا من بسایه دیدم که در میان دو بوته خار بحرکت در آمد منهم او را هدف گلوله قرار دادم که فوراً صدای ناله بلند شده دو دقیقه بعد تیرباران وحشیان موقوف شد بعد یگدسته از قزاولهارا مامور نمودم تا ساحل مقابل را تفحص نموده باقی مردمان ما را بیاورند نزدیک عصر بعضی افراد را که بتحصیل آذوقه فرستاده بودیم برگشته و هفت رأس بز آوردند ایشان نیز بجمعی وحشیان برخورده کار بجدال انجامیده وحشیان را فرار دادند

صبح روز چهاردهم دو دسته را مامور نمودم که از دریاچه عبور نموده و در آنموضع تفحص نموده یکمن که انتقام ما را از جماعت وحشیان بازستانند و یگدسته دیگر را که در تحت فرمان نلسن سرتنگ بود بدنبال گل روانه نمودم پس از چند لحظه صدای تفنگی مسموع شد و نیم ساعتی مکرر میگشت تا آنکه بصدای شلیک متصل مبدل شد معلوم شد که دشمنان با کمال سختی کوشش مینمودند اگرچه ما در میان آنها تیرانداز خوب داریم ولی چه بود که آنوحشیان مکار با آن تیرهای زهرآلوده در پشت خارها و درختان کمین گشاده از اسلحه جنگ تا که در یکدم پشه را مانند غربال میسازد بکلی بی خبر اند

این صدفشنگی که در آنروز در آتش دادیم فقط چهار دانه به نشانه رسیده بود از طرف ما چهار تن از آن تیرهای تازه که با ماده شبیه به ریتاج آلوده اند جراحت یافته اند نفس یکی از وحشیان را پیدا نموده بنزد من آوردند زلفانش بلند و انبوه و حلقه از آهن بر سر نهاده و گردن بندی از همین فلز که مرتین از دندانهای میمون بود در گردن و دانست دندانهای انیوحشی خیلی تیز بود در روی سینه و شکش جابی زخم زیادی از تکاربود نقش یکوحشی دیگر را که بدست آورده گردن بندی از دندان بنی آدم بود و بر سرش یک خود آهنین درخشانی نهاده در پیشانی و چشش همین قسم زخمها دیده میشد در بازوی چپش بالشی از پنبه بسته تازه کان آسیبی بوی نرسانند

چون مردمان ما تمامی وحشیان را از آن مواضع بیرون کردند خود به تحصیل آذوقه شتافتند و در نزدیک عصر آذوقه چهار روزه را که عبارت از هشتاد رأس انجیر مصری بود بیاوردند تیری که به آستربا رسیده بود ۳۰ سانتیمتر در زیر قلب خورده بود قطر خرسم ۵ سانتیمتر و عمقش ۳۸ سانتیمتر است سایر از زخمداران هیچ دست و پا زده و پشت شان مجروح شده بود ولی ماده این جمعی را که پیکان تیر را بدان آلوده

میسازند فهمیدیم و هم برما مجهول بود که در حال جنگی با تری اثرشان مختلف یا بر یک نهج است کار یکه دکتر پارک میفهمد این بود که جراحت را با آب شسته هر قدر میتوانست پاک مینمود بعضی از اهل قافله میگفتند که این تیر از غلیان یک قسم گیاهی بدست میآید ولی یکی از بومیان مذکور داشت که این تیر عصاره یک قسم توت است که آنرا کوبیده می جوشانند بعد مطبوخ را در ظرف دیگر ریخته بروی آتش میگذارند تا قوام شربت غلیظی رسد و آنوقت با مقداری دوا مت آنرا مخلوط مینمایند بویش تند و شبیه بریحه آبغوره است فیل و هر شکار عظیم الجثه از ضرب یک تیر از پای درمی آید از استماع این حکایت اضطراب ما بیشتر شد و لی گمان نمیکنیم که اغراق میگویند و لی چون جای تیر خیلی کوچک و بقدر یک سر سوزن است امیدوار بشفای گرامی و دوست خود مان آشر و آن نه تن دیگر هستیم این تیرها تقریباً ۶۰ سانتیمتر طول دارند خیلی باریک و از چوب تیره رنگی ساخته اند نوکش را در جائی آتش داده و سخت نموده اند در انتهای تحتانی آتش شکافی داده و ترکی قرار داده اند تا حرکت تیر منظم شود ۲ سانتیمتر زیر نوکش که بنازکی یک سوزن است مخفی شده و شکافهای چند در آن قرار داده اند نوک تیر را در آن جسم لزجی که مذکور داشتیم فرو میبرند بعضی تیرها را دیدم که یک ماده سیاهی اندوده اند و در حالت تازگی شبیه بقطران است و لی را یحه نامطبوع تری دارد بعد در نوکش برگهای ریادی چیده آنرا در ترکش مینهند و از این احتیاط که وحشیان در باب پیچیدن تیر مجری میدانستند بیشتر مایه خیال افتاده و برای مجرد حین یاد تراشه مینویسم طول کمان ۹۰ سانتیمتر است از چوب تیره رنگی ساخته شده است و زه عریض دارد اول دفعه که من با آن تیر و کمان امتحان نمودم تیر از دو طرف یک جعبه حلبی در گذشت و یکی دیگر را از بالای اشجار خیلی بلند عبور داده از درختی که در ۱۸۰ متر فاصله واقع بود گذرانیدم پس بدین تیرها نباید بچشم حقارت نگریست شکی نیست که اگر در فاصله نزدیک بقوت تیر را رها نماید از سینه انسان میگذرد از ۱۲۰ قدم تیری بر غی زدم که فقط ۳ سانتیمتر خطا کرد ۱۵ اب ما نزدیک ظهر دستهٔ اول در تحت فرمان ژفن از یکی از دهات اویسی با حرکت نمود یکی از بومیان با من گفت که قدری بالاتر سه آبشار موجود است بمسیو ژفن گفتم که همیشه از نزدیک ساحل عبور نموده و در محل مناسبی در ۲ ساعت و ۳۰ دقیقه بعد از حرکت توقف نماید منهم با کشتیهای خود که مرکب از کشتی او انس و چهار رورق بود منتظر بودم که عقب ماندگان قشون برسانند تلسن از اردو بیرون آیند چون رورقها از پیادگان جلوتر میروند پس یقیناً من از آنها پیش افتاده و پس از یکساعت حرکت توقف مینمایم تا ژفن با قشون خلاصه این احکام را به تمام رؤسای قشون گفته بستی تکرار دادم

وقت حرکت بظهر افتاد زیرا که سپیده صبح که میخواستیم حرکت کنیم معلوم شد که پنج تن از افراد قافله غایب اند و آنها در ساعت ده حاضر شدند

این عادت دیرینه که هیچ خصمت من بزارع شتافته زیاده مرا متأسف و متأثر میساخت زیرا که زنگباریان بیچگونه احتیاطی ندارند و اینکار نه از بابت شجاعت و تهور است بلکه فقط بواسطهٔ بی استعدادی و کم ظرفیتی است که هیچ نجاطر نمی آورند آن خطرهائیرا که در کمین آنها بوده همیشه به آن دچار میشوند حیوانات بواسطهٔ حس طبیعی از مخاطرات آگاهی یافته و یکدفعه که بصدمه افتادند مرتبهٔ دیگر پیرامون آن کار نمیگردند ولی انیقوم گویا حس طبیعی و عقل و ادراک و حافظه ندارند و کلهٔ آنها بکلی خالیست هر قدر که بدانها گویند که از زین وحشیان که همیشه در کمین بوده و با یک تیر زهر آلود شربت مرگ شما میچشانند پرهیز نمائید و هر قدر که آنها را تهدید مینمائیم بدل سخت تر از سنگشان اثری نکرده سود نمی بخشید و مکرر گفته ایم که از این دشمن مخفی و خارهائیکه در راهها نصب نموده اند و وحشیان آدمی خوار که در پشت درختان موز پنهان شده یا در درخت و ریشه بعضی خود را مخفی کرده اند و از این جاهائیکه در راه حفر نموده و در ته آن تیرها نصب کرده یا برگ درخت سرش را پوشانیده اند اجتناب نمائید ابداً فایده نمیدهد و از هیچ خطری روی گردان نیستند و لی چون وحشیان شروع به تیرباران نمایند انسان روی فرار نمی نهند و همی زوزه کشیده میدوند تا آنکه خود را بجائی رسانند و اگر وحشیان قدری تأمل نمایند در هیچ مکانی قرار نمیگیرند به محض آنکه یک تن وحشی حرکتی نماید که انیقوم فرار مینمایند در راه همیشه در شبها متفرق میشوند که ما عقب ماندگان قشون حرکت ننمایند و لی همینکه یک تن بومی را باز و بین طاقات نمایند همی فریاد زده و میدوند تنها یا دو بدو و در دهات بدزدی میروند و چون صاحب خانه را به بینند جرأت باستعمال قوهای خویش نکرده آنرا انداخته می گریزند

با کمال غرور بزارعشان قدم می نهند تصور دارم که آواز سری شنیدند دل در برشان طپیده و قوشان ساقط شده برجای سرد میشوند در اغلب متفرق میشوند و همینکه یک تن بومی را بینند چاره جز فرار نمی دانند

از ۳۷۰ نفر مردمان مافی الحقیقه ۲۵۰ نفر مدین صفات ناستوده متصف اند برای اینان واقعاً قوی یک چوب دست سنگین مدبی است ولی برای معاوضهٔ با قدرت یگیدانه نی شکر خوبست

روز قبل رؤسای زنگباری نزد من آمده و رخصت می طلبیدند که بعد از این تنها و بدون همراهی صاحبمنصبان بتحصیل آذوقه روند و شکوه مینمودند که اینان مدام من فرمان داده که در صف حرکت نمایند از این بابت ما نمی توانیم آذوقهٔ زیادی بیاوریم

گفتم خیلی خوب اینده عه خودتان را تنها روانه مینمائیم و شما را امتحان میکنیم انیزرعه بیشتر از ربع ساعت از اینجا فاصله ندارد برویدو بساعت بعد مراجعت نمائید

ولی بمحض آنکه از اردو قدم بیرون نهادند که وعدهای خود را فراموش کرده هر یک بسمتی رفتند مانند یک گله گوسفند که سگ پاسبان

نداشته و یا یک گلّه خوکی که پراکنده شوند پس از چهار ده ساعت ۲۰۰ نفر آنها برگشته و پنج نفرشان غایب بودند معلوم نبود که یکجا رفته اند
و آنان تا روز بعد باز نیامدند

خلاصه این ابتدای کارهای انطاکیه است بعد از این روزهای سخت و ملیّات عظیم بر آنها وارد خواهد آمد که تاریخی خواهد شد

پس از آنکه مطمئن شدیم که دیگر احدی در اردو اویس باقی نمانده است از اردوی عبور نمودیم و پس از دو ساعت و چهل و پنج دقیقه مکان
مناسبی پیدا نموده شب را در آنجا توقف کردیم ولی من بیهوده در انتظار میشو ژفن و مردان وی بودم خبر کردن چند تیک نمودیم بعد من و رفیق
نشسته با دوربین فراز و نشیب را هر اندازه نگریستیم اثری از آنها ندیدیم و ابداً علامتی از کاروان در جنگل دیده نشد و هیچ صدای گلوله
یا صوت شیپور و یا آواز انسانی مسموع نگشت گمان میکردم که کاروان راهی پیدا نموده و از ما بسیار عبور کرده است

روز شانزدهم ما از آبهائی که شدت جریان داشت عبور کردیم و از دهات بانگو گذشتیم و بدریاچه عمیق تنگی رسیدیم که آب آن در ساحل
جنوبی نواکه اکنون اردوی میسیسیپی است میریخت

یکساعت بعد بآبشار ما بانگو رسیدیم در طرف دیگر مقابل موضعی که ما اردو زده بودیم محل وسیع اثری دیده میشد زورق را بدریاچه راندیم تا شاید
از کاروان مربوط آوریم ولی زورق بدون نیل مرام مراجعت نمود

بعد تا فاصلهٔ قلیلی از اویسیا مجدداً جمعی را با زورق روانه نمودیم آنها نیز نصف شب بدون خبری برگشتند

روز هفدهم پانزده نفر را با کشتی او آنس و ست تو که شکارچی ما بود و شش نفر دیگر از اردو روانه نمودم و فشن را دادم که چون اثر عبور کاروان را
بدست آورند در آنجا متوقف شوند تا بدانها ملحق شده و آنها را بطرف اردو بیاورند

چون کشتی مراجعت نمود ملاح بامن گفت که پس از طی ده کیلومتر یعنی پس از سه ساعت حرکت اثر کاروان را پیدا نمودیم و از این روی فهمیدم
که ژفن مردان خویش را بعوض آنکه بسمت شمال شرقی عبور دهد از طرف جنوب برده است پس محققاً اینجماعت بدانها برخورده بدو نزد ما
خواهند رسید

در اینوقت جمعیت ما سه تن اروپائی و سه نوکر زنگی و ما بقی عرب و زنگی اند

یکی از ما که آشپز ماست مواظبت دکتر را لازم دارد و لی وی همراه ژفن است

یکی هم بمرض اسهال خونین در اویسیا فوت شد دیگری نیز اختلالی در شعورش بهم رسیده درگذشت

بیست و نه نفر مریض و رنجور و مبتلا بمرض ذات الجنب و دیسانتری و کم خونی لاعلاج میباشند

هشت نفر از تیرهای زهر آلوده زخم خورده اند یکی از این هشت نفر که موسوم بخلفان است بواسطه جراحتی که بقصبة الریه وی رسیده در کار خفه
شدن است یکی دیگر که هاشم سعدات نیز جراحتش خطرناک است بازویش خیلی متورم و موجب وجع شدید شده است
اغلبی از زورق بان ما سه دسته شده و بسه طرف مختلف رفته اند تا بلکه نشانی از کاروان بدست آورند

ولی متیرسم که کاروان حقیقتاً از خشکی خیلی دور رفته و در آنجا در تفحص رودخانه باشد و حال آنکه ما در بین رود توقف کرده ایم

دران کمار مقابل مردمان اتیوپی سکنی داشتند و ایشان از وضع بیکاری ما بخیال افتادند که بر ما حمله نمایند و در همین ساحل هم در سه کیلومتری پائین
اهالی ما بانگو جای دارند و آنها نیز ممکنست بخیال تراع افتند و این زمان وقتی است که تمام اشخاص سالم ما در تفحص کاروان در جنگل پراکنده شده اند
ولی شاعر در اینباب چند شعری سروده که مضمونش اینست

شخص خوب نیست که خود را بکلی در نا امیدی فراموش نماید — چه تا زمان مرگ یا در چنگ دشمن هم ممکن است فرجی روی دهد

روزنامه ۱۸ آب ماه رامی نویسم

اگر این شاعر اکنون با ما همراه بود و وضع ما را مشاهده مینمود آیا چه میگفت قبل از این ۳۷۰ نفر در تحت فرمان من بودند و از بابت
آذوقه و ملزومات جنگ و دوا متمول بودیم و بالنسبه راحتی داشتیم امروز فقط ۱۸ نفر با من است که بیشتر از یکروز حرکت نمیتوانند کرد و ما بقی تماماً
مفقود شده اند آیا آنها را ملاقات خواهیم کرد

اگر ۳۸۹ نفر یراکه ما در حرکت از یامبویا انتخاب نمودیم نتوانند بدریاچه البرت برسند پس چگونه با نگویا و ۲۵۰ نفر که بیشتری معیوب اند توانند
از این جنگل بی انتها بگذرند

در ۴۴ روز اگر روزی ۸ ساعت حرکت کرده و هر ساعتی ۲ کیلومتر برویم به نیانزا میرسیم ولی با بدازبیشه ها راهی بست آورده بر خت عبور نمود
حال با این وضع چه بستوان کرد آیا باید خود را تسلیم نمود فقط مرگ شد زخمداران خیلی طول میکشد تا شفا یابند و رم هسی زیاد شده و جراحت دردناک
میکرده تا کنون اگرچه احدی از آنها نمرده اند ولی قوه بهیچ کار یرا هم ندارند صبح باران شروع نموده و مزید بر علت شد گاهی در نظر ما چنین میآید که دنیا
به آخر رسیده در کار ازهم ریختن است آبشارهای آسمانی باز شده بقدری باران ریخت که ما در ظلمت غوطه ور شدیم تصور نمائید برگهای شجار بیحد
و حساب انجنگل وسیع را فرض نمائید که در هر دقیقه از هر برگی ده یا بیست قطره آب بچکد و از زمین انعکاس شده بخار خاکستری رنگ آب
مصاعد شود هوا از قطرات آب و برگ درخت ممتلی است از یکطرف طوفان و صوت رعد و برق که گوئی خواهد درختان را از ریشه در آورد شاخه ها
اشجار را در هم شکسته قنداق تفنگ را خم نموده آواز مهیبی مسموع گشته که شخص را متزلزل میسازد علاوه بر این صدا در پیچ و خم جنگل بی منعکس شده و صدایش

بیشتر شده رعد و برق آشکار میشود و هیچ جنگی در فرهنگستان اینطور نزلزل و سانحه ندارد ده ساعت است که بدین حالتیم

گاهی خیال میکنیم که آیا یکبار دیگر آفتاب ظاهر خواهد شد از سیمای یاران خود چنین استنباط میکنیم که امید خلاصی از خشکی و ترس و دوری دوستان

و گرسنگی و باران و طوفان آنها را بکلی بیطاقت کرده اند بعضی برگ درخت موز و حصیر و پارچه و چادر و غیره بر سر گرفته اند فی الحقیقه در یک

حال نزعی میباشند حالت افسرده لاغان و مرغان نیز رنج دانده ها را متراید میسازند روز نوزدهم باز خبری از کاروان نرسیده است

و آنهائیکه تجسس قافله بودند بدون هیچگونه خبری باز گشتند دو نفر از خدمتکاران خیلی بد حال اند و درد تحمل ناپذیری دارند روز بیست و پنجم باز خبری

نشد جوان موسوم سعدی که وحشیان تیری بزانو زده بودند از صبح روز چهاردهم مبتلا بگزانشد گویا این سمی که وحشیان بکار میبرند یک نوع

نباتی است گردن و پشت خلفان سخت و صلب شده است من بین مرض نیم گندم مرفین اندرک زدم ولی تخفیفی حاصل نشد آستر بهتر باید تا زیر زخم

نیست جراحت اگرچه دردناک است ولی اشتهایش محفوظ بوده میتواند بخوابد و من حالت دیگر را بعد نگفته ام چگونه میشود که از ۳۰ نفر و سه

صاحبمنصب احدی ملتفت نشده است که راه را خطا کرده اند بهترین کار ها اینست که به او بسپارید گشته و آنوقت از کنار رود حرکت نمایند

روز بیست و یکم خلفان و سعدی پس از یک حالت نزع سختی یکی صبح دیگری نصف شب وفات یافتند

خلفان روز بروز ضعیف تر شد چون تیر بزانوی تیر خشکیده بود لهذا جراحت گویا خطری نداشت و از خارج تیر شده بیچگونه علامت دردی

در آن نبود ولی چون جراحت بر حجره وارد آمده بود آن بیچاره بهیچ چیز را نمیتوانست بلع نماید مگر آنکه خیلی اذیت و در کشد خوردن حریره هم

برای وی صعوبت داشت

روز هشتم گلویش خشکیده و منقبض گشته صدایش خاموش شد سرش بقدام برگشته و تکیه فرو نشسته در سیمایش رنج و اضطراب ثابت ماند

روز قبل تشنج تخفیفی داشت من دو مرتبه آب در دک زیر جلدی مرفین نمودم و چون من عادی باستعمال این دو نیستم از این بابت جرأت نمی کنم که مقدار

زیادی از آنرا بکار برم

خلاصه سعدی مطلقا حدیثش محروح شده و جراحت بقدر یک سر سوزن است یکی از رفقایش میگوید و من با آب گرم شسته و رویش را بستم

ولی صبح روز چهارم وی مبتلا بگزانشی شده ما نتوانستیم جلوگیری اش را توقف داریم آب در دک مرفین قدری خواب آورد ولی حمله های تشنجی مکرر یا فته

تا آنکه پس از صد و یازده ساعت در دو رنج جانگداز بدرود گفته از زحمت رست

میتوان گفت که وحشیان تیر ها را روز قبل از جدال العینی در سیر دیم تم آغشته اند

یکنفر دیگر هم تا دیک ظهر بمرض اسهال در گذشت

در ساعت پنج شب کاروان رسید دلی از اضطراب و تشویش خیلی برنج بود سه تن از آنها نیز فوت شده است یکی معروف نام در همان روز

که سعدی زخم خورده بود در شانه راست وی نیز جراحتی رسید و در شب نوزدهم با سطه گزاز دم در بست او یک شبانه روز زود تر از رفقایش

مرده است زیرا که خستگی راه گویا عمل تیم را سریع نموده است یکی اتیر وحشیان جگر گاهش را درهم شکافته او نیز بتزف الدم وفی در گذشت

یکی دیگر بلا فاصله بعد از آن باران سخت که مذکور داشتیم مرض اسهال از پای در آمد

بالجمله از روز چهاردهم تا کنون هشت نفر متوفی داریم و بیماران ما هم جانشان در معرض خطر است

علاوه بر دو تن زخمدار که با کاروان آمده اند جراحت آنها خیلی متورم و یک ماده خاکستر ایی مترشح میسازند

استر نایب پایداری کرده و گویا شفا یابد با وجود آنکه خبر مرگ مجروحین باستی او را باندیشه انداز آمدن دکتر من خیلی راحت شدام چه از دیدن

ناله کردن بیماران کرابت دارم و در صورتی میل معالجه آنها دارم که یقین بر شفایشان داشته باشم

از سیصد و شصت و سه نفر ما شصت تن مریض و بستری اند و برای انسان مرفیخانه بهتر از مسافرت است ولی در این قطعه زمین وحشی استراحت

و غذای خوب صورت امکان ندارد چند روز دیگر هم مواظب این کار های خونین باشیم بود بیمار انرا پرستاری کرده و مبتلایان

بگزاز را که در حالت نزع اند رسیدگی نموده و آواز ناله و گریه آنها را شنیده و از بی طاقتی عمومی و قحطی و گرسنگی و محرومی از دوستان محرم

برخی اندر شده از تلف و هلاکت این ۳۶۳ نفر یم کرده و خود را نیز بیطاقت میدیم و نومیدی را هی در خود تزاید می یافتیم منتهای آمال من

این بود که بقاصد خود نایل شوم ولی اکنون در رسیدن هم بانها شک دارم

ژفسن و پارک هنوز حال خود را با من بیان نکرده اند ولی یاران آنها از روی صداقت مذکور داشتند که اکنون مثل آنست که ما از جهنم

خلاص نموده باشند

مکتوبات ذیل که قدری دیر من رسیده است ژفسن نگاشته است

آب ماه ۱۸۸۷ آقای عزیز من دسته را که برای تفحص مأموریت داده بودید دیروز سه ساعت بعد از ظهر بجا تحقق شد و فرمایشات

شما را رسانیدند

هم فوراً از رودخانه عبور کردیم و امیدواریم که امشب بخدمت شما برسیم از تشویش شما مطلع شدم و چون من سبب بیکار بوده ام

خیلی افسوس میخورم امضی ژفسن

روز بیست و دویم از رود از نزدیک آبشار های فوقانی ما با نکو بردیم و روز بیست و سیم از آنجا عبور نمودیم بعد از آن قشون را که دیدم و ضعفان از قرار ذیل است

	اشخاص سالم	مریض	متوفی	بار بند
دستهٔ اول	۸۰	۶	۴	۴۳
دستهٔ دویم	۶۹	۱۴	۵	۵۰
دستهٔ سیم	۶۷	۱۶	۴	۷۲
دستهٔ چهارم	۶۳	۲۱	۳	۷۲
فرنگیان	۶	۰	۰	〃
نوکران	۱۲	〃	〃	〃
سودانیان	۱۰	〃	〃	〃
سمالی	۶	〃	〃	〃
طباخ	۲	〃	〃	〃
بهتر	۱	〃	〃	〃
مریض	۵۷	〃	〃	〃
	۳۷۳	۵۷	۱۶	۲۳۷
متوفی	۱۶			
	۳۸۷			

در اینجا اضع معلوم میشود که بومیان خشکی را دوست تر دارند از این بابت در حوالی ساحل خشکی نگرفته اند

اشخاصی را که ما برای تجسس فرستاده بودیم بازگشته و مواضع عمده در وسط دیده نمودند و در جنگل هم چنین راه ساخته یا قدمی در ساحل جستجو نمودند

روز بیست و چهارم پس از چند کیلو متر حرکت کاروان در مزارعی که در پائین آشبارهای اودکارو بود متوقف شد

روز بیست و پنجم ما از آن آشبار ها گذشته شب را در مواضعی از جنگل که مکشوف تر بوده و صیادان در آن آمد و شد کرده بودند صبح نمودیم

روز بیست و ششم باز قافله را دو قسمت کرده نیمی از خشکی و نیمی از آب عبور کردیم و در یکی از دهات بزرگ او جیلی دو قسمت کاروان بهم ملحق شدند و این روز روی مصب نیو کو واقع بود

این رودخانه که دکتر ژنکر تعریف آنرا برای من کرده است از دوازده متر ارتفاع دارد و بوسیلهٔ چندین آشبار میریزد مصب رود که

که سیصد و شصت متر عرض دارد در پائین آشبار عرضش به دویست و بیست متر میرسد

بومیان در دامنهٔ آشبار تپه های چندی نصب کرده و بهریک سبدی آویخته اند که در وقت ریزش آب ماهیان در آنجا افتند

رنگ رودخانه بزنگ شوکلاست و آبهای آن تیری برنگ شیر چای جلوه میکند

بعد در انتخاب راه گفتگو کردیم بر عقیدهٔ من را بهتر آن است که از موضعی عبور نمائیم که مردمان آنجا بالنسبه با تربیت و معقول بوده نه آنکه

تمامی وحشی و آدمی خوار میباشند مانند طایفهٔ منور که از مهمان چنین پذیرائی مینمایند

نیز در باب این طایفه تفصیلاتی مذکور میداشتم ولی در طایفه او جیلی آدمهٔ فراوان است و از آنجا ببعد بسی شیرین و بهتر میشود زیرا که تجربه

کرده ام که چون وضع بنائی موضعی تغییر کرد وضع تغذیه و خوراکشان نیز تغییر میکند

چنانکه در شیب آشبار پاکاغذای بومیان مانیک است که از آن نان و کلوچه را بگوشت تربیت میدهند و با آرد مانیک طعامهای

میسازند که آنرا تاپیوکا می نامند

ولی در فرار آشبار پاکا مندرجا بجای این نبات انجیر مصری یافت میشود که اهل قافله آنرا دوست میدارند و بعد هر قدر که شیر بزم

کشت زرع ترقی کرده بهتر میشود

عالبًا مزارع مانیک و ذرت و سیب زمینی و تنباکو دیده میشود خلاصه در آنجا مرغان هوائی دیده و از اینجا بسیار خیلی شاد شدیم

و من فرمانده ام که قافله توقف نمایند تا مردمان ما که آنقدر تنحی دیده و مدتهاست که در انتظار گوشت میباشند چیزی بدست آورده قدری بحال بیایند

ولی برای بدست آوردن گوشت سودانیان و زنگباریان خیلی بی احتیاطی میکردند و چون مرغی را در هوا میدیدند

تمامی او را تعاقب کرده و گاهی هم قربنهای خود را مد نظر خالی میکردند اگرچه مکرر آنها را از این کار منع کرده و سیاست نموده ام سیاست

مذکور خیلی سخت بود چه باید مذکور مات جنگ را بیهوده تلف نمود ولی بجز آنکه از آنها غفلت میشد باز به تیر انداختن میپرداختند

اتفاقًا در اینوقت تیر گلولهٔ یکی از بهان بپای یک سن از مردمان ما رسیده استخوانش در هم شکست بطوریکه چاره منحصر به بریدن پا شد

دکتر پارک با کمال تردستی و مهارت پا را قطع نمود حال هشت نفر برای برخیزاندن و خوابانیدن این بیچاره لازم است

یک زن و قیرا مخصوص مدبونمودم و غذای خوب بدو میدادم بالاخره با پای لنگ و از بزنگبار معاودت دادیم

مجددًا مقصرین را سخت گوشمالی دادیم و از روی یقین وعده دادند که دیگر از این اتفاقات روی نخواهد داد اگرچه ایشان وعدهٔ خود را

فراموش کرده و بدان وفادار نمانند و مسئولیت را نپذیرند و خود را آزاد میدانند انجماعت از زمره انسانی خارج و جزو بهایم و دواب اند

روز بیست و ششم صفر با مرکب بوارکشتی پلادین اوانس و شانزده فروند زورق دیگر در آنها نشسته از رود گذشته بموضعی رسیدیم

که نه کیلومتر بالای دجیلی واقع بود ولی چون قافله با بستی همی از گرد و الهای آب و جویبارها عبور نماید این کار چون خیلی دشوار بود لهذا فسردا بعد از ظهر

بار سپندند و آنوقت هم با بدو ساعت دیگر حرکت ننمایند و بعد از دو ساعت راه پیمودن

روز سی ام در پای آشیار بزرگی متوقف شدیم و من معلوم نمودم که اکنون در نیمه راه دریاچه تبرت هستیم و در سی و سه دقیقه شرقی از رود زاب

سیصد کیلومتر بخط مستقیم از زیتا تر اصافت داریم و اصلا در شصت و چهار روز نمیتوان پیمود مردمان ما از کثرت رنج و تعب بطاقت

شده تمامی پایشان مجروح گشته و قبلا بمرض اتمی شده اند و چون آنها میگویم که نصف راه طی شده است اینان ریش بگفته و با یکدیگر میگویند

از کجا همطلبرا دانسته باچه اسبابی راه طی شده را اندازه گرفته و راه باقی مانده را معین کرده است چرا این اسبابرا بما نشان نمیدهد تا همگی دیده و باور

نمائیم آیا بومیان خاک خود شانرا مثل اوئی شناسند

علاوه بر این هیچکس آن زمین را ندیده است بلی چیزیکه هست ما را بچه پنداشته است

صبح روز سی و یکم بعد از برهای غلیظ در نه ساعتی آفتاب بزرگی که یک دایره نورانی بدون شعاعی بود آشکار شد ما در آنوقت در خیگل مشغول

ساختن راه عریضی بودیم که شصت نفر بتوانند با بارهائیکه بر سر داشته عبور نمایند

مسافرین کشتی نیز در وسط آبهای متموج رسیدند با پاروزق خود را از آشیارها میکذرانیدند در یکساعت راه با تمام رسیدند یک اردوی

موقتی در بالای آشیار برپا نمودند و من حمالان را ورقرا در تحت اطاعت دکتر باز داشتم ولی وی بسرعت بازگشته با من گفت که حمالان نمیتوانند

روز فردا بمانند بدینواسطه من خود برگشته تا نیمه راه کشتی را حمل دادیم در آن حین نوکر فرنگی من نفس زنان وارد شد و وی گفت آقا امین پاشا

رسید گفتم آقا امین پاشا آمد گفت بلی آقا بیمندم او را در زورقی دیدم و بسیوق سرخی مانند بیرق ما در عقب زورق افراشته بود و قتا

شوری در من پدید آمد کشتی را مثل آنکه آهن ربوده است بکار دیم و تمامی تحمیل تمام دیدیم در اردو همینه جوش و خروش روی داده بود بعد معلوم شد

که در آن زورق نه تن از خاوندان اولدی بالیوز بوده اند ذکر قسرا در تقریر بومیان وی هشت منزل بالای دو منزل اردو قسرا مانفرمای چندین

دسته مرد مسلح است

پس معلوم شد که در اینجا اوضاع نیز اعراب جای دارند و حال آنکه من خیال میکردم که دیگر اینها ملاقات نخواهیم کرد و هم با گفتند که بفرمان

اولدی بالیوز پنجاه تن از اینان در صد کیلومتر بالاتر از اینجا ان اردو زده اند و سواحل رود را تفتیش مینمایند تا آنکه معلوم سازند که از روی آب

بتوان به استانبول فال رسید یا نه من بعضی اطلاعات داده و آنها نیز شکر نموده ما را برای فسردا دعوت نمودند

زنگباریان از اینجا باب خیلی خوشحال بودند و ما بعد بسبب خوشحالی آنها ملتفت شدیم چنانکه در همان شب مردی جمعه نام فراگرده و قدری بنگ ما خورد

صبح روز اول ایلول ماه از آشیارها گذشته و از بهاز ابیکه کاروان سیرفت نیز حرکت نمودیم زورقها زود زود

بدهی رسیدند که در آنجا مردمان اولدی بالیوز اردو زده بودند در نزدیک دهنش یک پسر را دیدیم که پاره پاره کرده بودند و قدری بالاتر

نعش زنی را دیدیم که با نیزه او را کشته بودند در آنوقت من بمردمان خود گفتم که با مردمان اولدی بالیوز ملاقات نخواهیم کرد آنها نیز در همان

ساعت اردوی خود را برچیده و برفتند از رفتن آنها بسیاری از مردمان ما هسی افسوس و دریغ میخوردند بحدیکه پنج تن از زنگباریان بنجبار

خود را که چهار بارشان ملزومات جنگ وغیره و یکبارشان نمک بود برداشته فرار نمودند و بعد معلوم شد که فراریان بنزد اولدی بالیوز

رفته بدو ملتجی میشوند خلاصه راه خود را گرفته در پای آبشاری متوقف شدیم

بامداد پس از آنکه آنها را خوب تفحص کردیم تمت تو میگفت که نیز قمی میتوان از این آبشارها عبور نمود در آنوقتیکه زورقیانان مشغول

راندن زورق بودند من چند نفر را بتجسس فراریان روانه نمودم ایشان بعد از مدتی برگشته یک تن از اشخاص فراریرا با یکصندوق اسباب و سه

قرمبا آورده گفتند فراریرا دیدیم که مشغول تقسیم نمودن اسباب صندوق اند و چون ما را دیدند فرار کرده و قدری از غنائم خود را بگذاشتند

روز نسیم بخیر دیگر فرار نمودند و اینمرتبه دو جعبه فشنگ و یکصندوق ذخیره و زاد فرنگی و یکبار از متعلقات عربی خوب که ۱۲۵ فرانک قیمت

داشت با خود ببرده و یکی دیگر را هم دیدیم که بخیال فرار بوده و در کار رفتن آن دو قوطی است و در مقابل یکصندوقی ایستاده مربا و کره

و روغن بیرون میآورد و بالجمله در ظرف دو روز ده نفر از ما فرار نمودند بدینحساب پس از ده ماه من تنها خواهم ماند پس بار و ساي قافله را بسیاب

مشورت نموده و قسرا بر این شد که تدبیر نخی نمائیم بعد از حرکت از یاموبا تا کنون ۴۸ قرمبا و ۱۵ صندوق اسباب از ما تلف شده است

بامداد بار چهارتن از حمالان گریختند و یکی دیگر که در کار فرار بود گرفتار شد فوراً من تمام اهل قافله را طلبیدم و پارچه های اصلی قرمبای هر یکرا

باز کرده و برداشتم چون از سلاح عاری شدند فرار غیر ممکن شد و تا یوستی تمام بحال آنها راه یافت بعد مردمان با صندوقها را باز کرده پارچه و مروارید

و اسباب دیده و در نزدیک رودخانه ها در خاک پنهان میکردند که بعد برگشته بردارند

روز پنجم در نزدیک رودی پس از رد و زدیم در آنجا اسب یابی زیاد دیده میشد و از دیدن آنچمن سبز بخیال افتادیم که بعد از چند لحظه بیک بلده نامیه

خواهیم رسید اشخاصی را که برای تحصیل آذوقه روانه نموده بودیم بر رود ساحل گردیده و بعد برگشته چهار رأس بز و قدری انجیر و موش کباب

کرده و جمل بریان و علفزدن آوردند

روز ششم بپای آبشاری رسیدیم که در مقابل دهات پاقیا دو واقع بود و فردای آنروز زورقها را از روی زمین سنگلاخی عبور دادیم
که از آنجا آب رودخانه بارتفاع دو متر فرو میریخت و بعد بطور منحنی حرکت کرده بآبشار اواکوپی میرسید و در آنجا ما متوقف شدیم و بقیه از
اشخاص گرسنه بآبشکارها افتادند بعد از ساعتی برگشته یک زن و یک بچه با خود آورده بودند ولی هیچیک از ترجمین یک کلمه حرف
آنها را نمی فهمیدند

فردای آنروز باز به آبشارهای دیگر رسیدیم و در آنجا درخت خرما زیاد دیده میشد در نزدیک آن دهات هسته های خرما تل کرده بودند
یکی از افراد قافله احمد نام که در یامبویا از ما جدا شده و از یاکنده تا کنون او را باز ورق حرکت میدادیم امروز مبتلا به یرقان اسود گشته
خیلی بد حال است قطع نظر از رخش پوست و استخوانی بیشتر از وی نمانده است

بعد از دو ساعت گذشته و پس از آنکه رود کمی متموج شد یکمرتبه بشدت جریان یافته بقوت تمام از دامنه سرازیر میشود و بعد آبشاری بارتفاع ده ذرع
دیده میشود و پس از آن آبشارهای دیگر موجود اند تمام این آبها بطرف مایرخت راهنیاب ما بخیال عبور دادن زورقها بودیم که بچه قسم پیش
رویم چه بایستی ۱۲۰ پاروپنجاه تن مریض و علیل و احمل و سیم رها نمودن آنها در جنگل ممکن نیست و کشیدن زورقها از این آبشارهای
طولانی فوق طاقت ماست

بالجمله زورقها را در نزدیک آبشار گذارده راهنمای قافله را تا خرابه ناوآبی که نزدیک نخلهای دودخانه واقعست بردیم بیاران دنباله قافله
گرفته حرکت نمیتوانستند راه بروند دوش گرفته میبردند بعد فرمان دادم تا راهی در میان بیشه باز کرده و زورقها را
بکشند و اینکار دو روز بطول انجامید در ظرف این مدت اول را برای تحصیل آذوقه روانه کردیم و ایشان با مقدار متوسطی آذوقه معاودت کردند

ناوآبی ساحا مکانی بود که از حیثیت آبادی و ترقی در نزد بومیان ضرب المثل بوده است و در آنجا در تهای
خرما و موز و مزارع تنباکو وفرت موجود بوده است و در وصف کلبه ائیکه در نزدیک دخان بوده اشعار سروده اند چنانکه از منظر بعضی
از آنها انطباب انگارست ولی باقی تمامی خراب و ویران بوده معلوم شد که مردمان اولدی بالیوز اینمواضع را خراب کرده و سوزانیده اند
درختان خرما را بریده و مزارع را ویران کرده و اهالی را کشته اند در آنجا یکه ما منزل کرده بودیم پنج کلبه بچه پیدا نمودند

روز پنجم در وقت حرکت پنجنفر از مردمان ما تبسبی مریض بودند که با بستی آنها را بر جای گذارد چه در حال نزع بوده و بوش ندا شتند احمد نام
مذکور نیز از آنجمله بود از ناوآبی بساحل ما میری رفتیم که مأوی و مسکن فیل است چنانکه در بها نوقت فیلها دیدیم که در ساحل طرف راست
حرکت مینمودند و چون من خیلی دستمدار گوشت بودم لهذا فرمانرا برداشته روانه شدم و از چند فرسخ فاصله چند گلوله بدو زدم و آن گلوله

فقط آنچیز از خمین نمود

سان عمومی اهل قافله را که دیدیم نتیجه ذیل بدست آمد

بیست و دویم آب ماه ۲۲۳ نفر

دوازدهم ایلول ماه ۲۴۳ نفر

پس ۱۴ نفر فراری و ۱۰ نفر متوفی و ۲۲۵ حمال و ۲۲۷ بار و ۵۸ نفر مریض اند

تمامی افراد قافله اکنون گرسنه اند و هرقدر که پیش میرویم احتیاج بغذا بیشتر میشود و مردمان اولدی بالیوز تمام مزارع او را ویران کرده
اهالی را کشته و طوایف را بجنگل فرار داده اند بنابراین به آبشارهای امیری رسیدیم و در آنجا سعدی که یکی از روسای قافله است ما را کوتپه نام
برای آوردن یکصندوق اسباب که برجای مانده و فراموش شده بود بفرستاد ما کوتپه دیگر بازگشت ما و را از این بابت خیلی ملامت کردیم
یکی دیگر از مردمان ما که از زحمت راحت شده و از گرسنگی بجان آمده بود یکصندوق دیگر را برداشته فرار نمود

از آن شش اشخاص که از یامبویا آورده ایم حال سه اشخاص مانده است یکی از آنها نیز از گرسنگی فرار نموده و معلوم نیست که بکجا رفت چه در آن
جنگل بی پایان را حد و انتهائی نیست و تفحص آن غیر ممکن است

روز پانزدهم چادرها را نزدیک یک کلبه قدیمی بی گیساران بپا نمودیم و رودخانه پس از آن تنگهای شمال شرقی بطرف جنوب شرقی
منعطف میشود و ما یکدرجه و پنجاه و هشت دقیقه تا یکدرجه و بیست و چهار دقیقه از عرض شمالی گذشته ایم حال چند روز است که هر روز
یکصندوق اسباب ما بسرقت میرود و تمام تدابیر ما برای جلوگیری آنکار بیفایده ماند بالاخره هر هشت صندوق را بهمدیگر بسته و هر یک
از رؤسا را طلبیده هشت صندوق و امانت سپردم و از کم و کاست او را مسئول قرار دادم بلکه بدین تدبیر صندوقها دیگر باقی
ماند و آن اشخاص که بهزاران وسیله بجنگل میروند نتوانند آنها را با خود ببرند

روز شانزدهم وقت ظهر از جلو صدای شلیک شنیدیم و آنکسی را که برای جاسوسی فرستاده بودیم پس از نیم ساعت برگشته و چند
لحظه بعد سه کشتی پدیدار شده و در آنها اشخاص سفید پوشی جای داشته و حامل بیرقهای سرخ بودند و آنها از جانب اولدی بالیوز برای
سلام و تعارف نزد ما آمده بودند و پس از طی تعارفات رسمی با کشتی از رود برگشته و چند شلیک تفنگ کرده و باجتماع میخواندند

در چهار ساعتی شب ما در پائین مکان اولدی بالیوز اردو زدیم در همان لحظه صدای غرش و شلیک توپ
بلند شده زورقهای چند از دور آشکار گشته و علامت و رود آن رئیس عرب معلوم شد پنجاه نفر مرد با خوانندگان و زنان با وی همراه

بود اولدی بالیوز نزد ما آمده سلام و تهنیت گفت این دوست تازه ما از سنه ۱۸۶۰ تا سنه ۱۸۶۳ نوکر پیک و گران بود و وی در ایتوری فراموش شده یا فرار کرده است خلاصه اولدی بالیوز برای ما دو بز فربه و بیست کیلو گرم برنج اعلی و قدری بارهنگ و چند قطعه مرغ تعارف آورد ازوی سئوال نمودم که در حوالی منزل شما تحصیل آذوقه ممکن است یا نه در پاسخ گفت که مردمان تمام این دهات و قریه ها را خراب کرده ویران نموده اند و علاوه بر این نمیتوان آنها را از انکار منع نمود زیرا که اینان با این اهالی کینه دیرینه دارند و سابقا بومیان با اشخاصیکه برای نجات عاج میفرستند خصومت میورزند و بعد با ما گفت که این ناحیه را که در او منزل کرده اید بوآند مینامند و اهالی بوآند در آن جای دارند بومیان ساحل شمالی را باپائی میگویند و قتی بعضی از مردمان ما تیکاه در طرف شرقی حرکت نمودند به تپه بلندی رسیدند و از آنجا منظره بکر مین سبزی آشکار بود که بطرف شرق ممتد میشد

بعد از ساعتی باز با ما گفت که وقتی با قافله اش که عبارت از شصت نفر بود از لوآلا با حرکت کرده به کنیرس آمده در ظرف نه ماه شصت و هشتاد کیلومتر بطرف شمال شرقی رفته ولی بدون آنکه از جنگل خارج شویم و بقدر یکمیت علف پیدا نمائیم و قبل از رسیدن به ایتوری از رود خانه لندی عبور کرده و لوآلو از دریاچه موسوم به آزوخارج میشود در آنجا عاج فراوان است

قدری با لاتر یعنی چون چهار ساعت حرکت نمائیم بوضعی خواهیم رسید که در آنجا اولدی بالیوز اسباب دیگری دارد که نزدیک رود لاندا و ساحل جنوبی واقع و صد نفنگ در آنجا آماده دارد و مردمانش برنج و پیاز زراعت مینمایند ولی طرافشان صحراست و آبادی نیست زیرا که بومیان در آنحوالی منزل داشته مدام با ایشان در نزاع و جدال اند خلاصه اکنون در نزد اولدی بالیوز مهمان عربی است که در راه بومیان بروی تاخته اموالش را بتاراج برده اند

من اولدی بالیوز را خیلی آماده دیدم که چند تن از مردمان خود را با ما همراه کند و در مقابل وجهی تا ندویاری را که قادر بر حرکت نیستند در نزد خود نگاهدارد روز هفدهم کاروان در ساحل ایتوری در مقابل اردوی اولدی بالیوز جای گرفته بعد از ظهر در کشتی نشستم و از رود عبور کردم به منزل رئیس عرب دیدن نمایم چون بمنزل رسیدم مکان وسیع و محکمی دیدم که دور شرا با چوب و تخته سنگر بسته بودند در وسط و در مقابل در دو منزل رئیس بود و آنمکان مرتفع و مستحکمی بود که دیوارها بشرا با کل رست بر آورده و سوراخهائی در آن قرار داده شبیه قلعه بود بعد از دالانی عبور کرده از طاقهای عمومی رئیس گذشته بمحاطی رسیدیم که خیلی وسیع و هر ضلعی ۲۰۰ متر بود و در طرافش اطاقهائی بود که غلامان در آنجا منزل داشتند و مکان وسیع و نظیف و پر نعمتی بود

بعد فهمیدیم که تا چند روز مسافت رود خانه از طرف شرقی آمده و قدری با لاتر ایتوری از طرف شمال آمده با ایتوری یکی میشود ایتوری علاوه

برلاندا در ساحل جنوبی مصب دیگری دارد موسوم به ای پنا

قدری با لاتر یعنی بعد از ده روز حرکت بر عقیده بعضی بیست روز بر عقیده برخی یک عرب دیگری جای دارد موسوم به کیلونگا لونگا در اینجا کنیزی از طایفه کوناها نزاد دیدم که میگویند در شمال ایتوری از ایشان فراوانند خلاصه دختر جوانیست که تقریبا بهفده سال دارد و طول قامتش ۱۸۰ سانتیمتر است و خیلی متناسب الاعضاست جلد درخشان و نازکی دارد و خالی از ملاحت نیست و سیمای خوبی دارد رنگش قدری زرد فام است ولی چشمانش بالنسبه قهوه ای بزرگ بود مانند چشم غزال درشت و برجسته و زننده بود این زن تکلی عریان و برهنه است و از این بابت هیچ اظهار خجلتی نمیکند و تماشای ما را خوشش میدارد و نیز از دو حوالی چشمه های ناگا پیدا کرده بودند

اولدی بالیوز خزینه خود را بمن نشان داد و عاج زیادی داشت بعد در کشتی هم با ما همراهی نمود و چند دوری بزرگ برنج و چند قطعه مرغ برای ما فرستاد

در اینوقت در این بندر تجار از هر طرف موز و سیب زمینی و تنباکو و مرواریدها را بسوی ما آنها معاوضه میکردند و صدای خنده و گفتگوی ایشان که مدتها بود نشنیده بودم بلند بود صبح خیلی زود امروز زورقی فرستادم تا عقب ماندگان را بیاورد و سه ساعت بعد از ظهر زورق برگشته و پنجه مریض را که دست از آنها شسته و بحال خود شان گذارده بودند با خود بیاورد

در اینوقت کاروان ما عبارت از اشخاص ذیل بود

	مرد	رئیس
دسته اول	۶۹	۴
دسته دوم	۵۷	۴
دسته سیم	۶۰	۴
دسته چهارم	۶۱	۴
طباخ	۲	//
غلام بچه	۹	//
فرنگی	۶	//
سودانی	۶	//
	۲۷۱	۱۶
مریض	۵۶	
	۳۲۷	
در حرکت از یامبویا	۳۸۹	

آنهائیکه مرده یا فرار نموده اند ۶۳

بیارانزاد کشتی نشانده بنزد اولدی بالیوز فرستادیم و فرار دادیم که نیازاگاه بداری نموده و غذا دهد و مادر هر سرماه برای هر کدام ۲۵ فرانک بدهیم تا آنکه بار تلو یا دریا کنی بگیرد که انصای را در دست داشته باشد نزد وی آید و بیارانزا حمل و بد

مذکور داشتیم که مأمورین اولدی بالیوز راه ۳۱ آب ماه گیرو زبعد از حرکت از اوجیلی در مقابل مصب پنوکو ملاقات کردیم آنها چون بعضی اطلاعات از ما حاصل کردند نزد رئیس خویش معاودت نمودند ولی اولدی بالیوز در این اوقات ذخیره بار وطش با تمام رسیده و خیلی خواهان بار و طبود بار تلو یا در که در عقب است قریب ۲۳۰۰ کیلومتر بار وط همراه دارد بار شقدر بی سنگین است که چندین ماه لازم است حرکت نماید تا با متحی شود چون خیلی مایل بودم که خبری بدو بدهم لهذا بار ئیس قرار دادم که اگر وحشی چند نفر از اشخاص خود را از ساحل طرف چپ یا ساحل جنوبی بطرف بار تلو روانه نماید و کاغذ مرا بار تلو رساند من تمثکی بدو می سپارم که بعد بار تلو داده ۱۳۶ کیلوگرم بار وط ماخوذ دارد وی از شنیدن این مکتوب اطمینان شکر نموده و وعده داد که ۴ نفر از اشخاص خود را قبل از آخر ماه روانه دارد آنها نیز در ۲۴ یا ۲۵ اکتبر حرکت نمودند ولی در آبشار زنبور در ۲۶۵ کیلومتر انیمیت یا متوبا با بویان دچار شده و نزاع سختی نموده بسیاری از آنها مقتول شده مجبور بمعاودت گشتند

زنگباریان که فرار نموده بدانخیال بودند که مردمان اولدی بالیوز بطرف غربی حرکت خواهند نمود ولی شان برگشته بدون نیل مرام بخدمت رئیس خویش آمده ولی از ترتیبانیکه با من قرار داده است یقین دارم که بعد از این فراریان مجانی نخواهند داشت

خلاصه من از سفر دریاچه مانده ام و از عبور آبشارها بجان آمده ام بدین واسطه با اولدی بالیوز گفتم که بعد از این بدنخیالم که از خشکی مسافرت نمایم ولی او این عقیده را نه پسندیده و مرا از اینرای منحرف نموده و میگفت با اینقدر جمعیت قلیل و بار سنگین صلاح در مسافرت در یاست

فصل هفدهم

در باب مسافرت از نزد اوکارو تا کیلونگالونگا

از نهم سپتامبر تا هفدهم اکتبر ۱۸۸۷

اولدی بالیوز سه نفر از زنگباریانرا که فرار نموده بود نزد ما میفرستد ما کاری نکنیم که عبرت دیگران شود قرار میدا صحبت بایشان لهذا

اشبارهای خطرناک قحطی چندتن از مردمان کیلونگالونگا مصب بیرد و اتیوری اجزاء مسافرت ناخوشی سخت قحطی و پریشانی

ما کیلونگالونگا را خبر میدهیم اردوی ما باران مرغ کمی اغذیه گلابیهای جنگل خیالات عثمانی غرق میشود مختصر وضع

نصیحت اولدی اللاغ مرا نمیخورند مارا وما نیومارا گرفته بده آنها میرسیم

اینده فه اجزاء مسافرت تمامی اشخاص تندرست و توانا میباشند چه بیمارانرا نزد اولدی بالیوز گذارده ایم روز نورد هم که از نجا حرکت کردیم

۱۸۰ بار را در زورقها گذاردیم و ۴۷ مارا میان دسته تقسیم نمودیم که از هر چهار روز یکروز نوبت هر دسته باشد اعراب تا چند ساعت ما را

مشایعت کرده و براه رسانیده بعد وداع نموده باز گشتند شب را در مکان مناسبی توقف کردیم در آنحین تورقیرا دیدیم که از نزد اولدی بالیوز

میآید در آن سه تن زنگبار یند که دست و پایشان را بسته اند و نیان همان اشخاص فراری اند که اولدی بالیوز آنها را گرفته نزد من فرستاده است

و قریبهای چندی نیز در دیده بودند من در مقابل انگاریک روپیه و ۲۰۰۰ فشنگ بر ایش تعارف فرستادم و بعد گفتم محبوسین را نگاه دارند

تا فرد احکمشان کرده شود ولی همه شب را بدنخیال بودم که باید تدبیری کرد و جلو انکار را گرفت چه اگر امر بدین نسق باشد تمامی کوشش و رنج ما

بی فایده مانده سهل است که جان بیرون نمیبریم

بامداد تمامی اهل قافله را حاضر کرده و خطابه مفصلی از نتایج ناگوار انکار فرو خواندم ایشان تمامی گفتند که ما بقدر امکان در ادای تکلیف خود حاضریم

و ما حال رنج بسیار کشیده ایم و آنهائیکه فرار نمایند هیچگونه زیاقی را نداشته و ما را آنها بیر ایم اگر بومیان قصد زدن قریهای ما را

کردند فی الحقیقه جان ما بسته بآنست نمایند ما آنها را هدف گلوله سازیم ولی کسانی را که نزد ما داده و حمایت نموده و غذا داده و مثل خود با آنها رفتار

نموده اگر قصد کشتن ما را نمایند یقیناً باید کشته شوند این سه تن عرب فرار نموده و اسلحه ما را با خود برده اند در صورتیکه بومیان را که مانع حرکت ما شوند

با گلوله از میان برمیداریم با اینان نیز کار دیگری نمیتوان کرد اگر شما اسلحه نداشته باشید آیا میتوانید جلو روید و یا از همان راهی که آمده اید برگردید

گفتم ملی باید کشته شوند یکی از آنها را امروز دو دیگری را فردا و آن دیگر را پس فردا قتل میرسانیم و بعد از این هر کس که مرتکب انکار

شود او را برداشته میزنم چه آنها از تکالیف خود سر باز زده و زندگانی ما را خطرناک نموده اند

بعد شروع باستنطاق مقصرین نمودیم ولی فرج الله غلام یکی از رؤسای شمال است و دیگری غلام یک زنگباری است یعنی غلام شخص دیگری است

بعد قرعه کشیدیم که اسم هر کدام که اول در آید امروز کشته شود و قرعه باسم فرج الله در آمد آقایش نیز حاضر بود پس فرمان دادم

تا طنابی بدرخت بلندی آویخته و یک سر شرا چهل نفر گرفته و سر دیگرش را گره کرده بگردن فرج الله انداختند بعد بدو گفتم حرفی بخواهی بزنی یا نه وی

سر شرا تکان داد بعد اشاره کردم تا طناب را کشیدند و فرج الله بهوا رفت قبل از آنکه بمیرد گفتم اردو را برچیده و کاروان بحرکت آید عقب مانده و قافله

و ملاحان در آنجا مانده بجای آن طناب باز کردنی او را بدرخت بستند و ربع ساعت بعد آنها نیز حرکت نمودند

در آنروز ما حرکت خوبی نمودیم جاده ساخته در ساحل پیدا نموده بسهولت عبور نمودیم در راه چند مزرعه کوچک دیدیم و نزدیک ساحل اردو زدیم

در آنوقت فیلی را دیدیم که در ساحل مقابل حرکت مینمود فوراً من و نمکن دست تتو در زور تی نشسته به ۱۵ اسفر فاصله از انجیوان رسیدیم دهبر
یگدفعه بدو تیر زدیم بعد دو تیر دیگر خالی نمودیم چه قرقیهای نمکن نیز مانند قرقیهای من دولوله بود ولی با وجود آن تیرها که بدو خورده بود باز از چنگ ما فرار نمود
بدینواسطه اعتماد من بکلی از آن قرقیها سلب شد چه تاکنون با آنها یک شکار زنده ایم از اینروی نمکن قرقیهای خود را به کیلو نگا لو نگا فروخته منهم قرقیهای
خوشیرابه اشاری پادشاه انگری پیشکش نمودم با قرقیهای نمره ۸ یا ۱۰ یقیناً بهتر میتوان صید نمود

صبح روز دیگر فرستادم رشیدرا که یکی از روسای قافله است آورده خواستم از وی استمزاجی حاصل کنم پس با گفتم دوست عزیز من رشید
امروز باید شخص دویم را بردار زنیم و اسبابش را تهیه کنیم تو در اینباب چه میگوئی

گفت حرف من اینست که آنهائیرا که قصد کشتن ما را دارند باید کشت در صورتیکه ما چاهی را که پر از شیر و نیزه است به انهانشان دهیم اگر انسان
خود را در آن چاه بیندازند ما را هیچ تقصیری نیست چه بایان گوش نصیحت را فرو بسته اند پس خونشان بگردن خودشان است

گفتم بلی آیا میدانی که زحمت و سختی دل انسان را مثل آهن سخت میکند و گرسنگی عقل و شعور را زایل میسازد این بیچارگان خبر در فکر شکم نیستند تو میدانی
که در وقت گرسنگی مادر بچهٔ خود را میخورد پس در اینصورت تعجبی نیست که نوکری از آقای خود بواسطهٔ گرسنگی فرار نماید

گفت راست است ولی اکنون کار بجائی رسیده که یا باید تمامی بمیریم و یا خلاص شویم بسیاری از این اشخاص حاضرند که در راه تو خون خود را
بریزند برخی خائن و نمک بحرام اند این ناکسان فرار نموده و آنچه را که زندگی بابسته بداشتند دزدیده فرار مینمایند همیدانند که تو عیسوی هستی
و برای خلاص نمودن چند تن مسلمان اینزحمت و مشقت را بر خود هموار مینمائی ولی این دزدان که بر عقیدهٔ خود خدا پرست میباشند تو را در این
بیابان تنها میگذارند که هلاک شوی

گفتم بلی رشید اما اگر راه فرار را غیر از دار زدن بو بسطهٔ دیگر بستهایم بر عقیده تو چگونه است گفت من میگویم تمام امیر خوبند ولی بهترین آنها تدبیری است
که مادام العمر شخص رشیمان دارد

گفتم خیلی خوب وقتیکه من قهوه خوردم و شیپو حاضر باشد آنوقت بند بی آورند بدرخت انداخته و یک سرشراگره کرده مجوس را آورده
و شیپو را رکشیدند تو آهسته بروسای دیگر بگو که بیایند تمامی استدعا و درخواست نمایم بلکه اشخص را عفو فرمایند و وقتیکه من از وی پرسیدم
که حرف خود را بگو در آنوقت تو گفتگو مینمائی گفت بعد و طاعهٔ همین هستم که فرمودهٔ روسا را اطلاع میدهم نیمساعت بعد شیپو رکشیده شد
و افواج بدور مجوس حلقه زدند و آفتاب بلند را که یک سرشراگره زده و مانند مار بر زمین افتاده بود حاضر نمودند من نیز پیش آمده حرفی
چند زده امر نمودم تا سر طنابرا بگردنش انداختند

بعد باوی گفتم که حال از آنکه برفیق دیروزی خویش متحیر شوی اگر سخنی داری بگو ولی وساکت و یارای تکلم نداشت چه مرگ را معاینه میدید بعد بسمت
روسا نگاه کردم باز گفتم اگر سخنی ست بگو

در اینوقت رشید بسیار بین اشاره نمود اشبان تمامی سپاهی من ریخته بخش عطوار اخواستکار شدند و گفتند اگر اینده انعاص نمایند متعهد میشویم که دیگر
چنین امری اتفاق نیفتد

در اینوقت اگر کسی بزنگباریان نظر میکرد میدید که چشمانشان باز و لبانشان چسبیده و رنگشان پریده گوئی خون در تنشان فسرده است

گفتم حیات امیر را شما بخشیدم ولی فراموش ننمایند که بعد از این مجازات در قتل است و انحکم تغییر پذیر نیست

در این حین چنان صدای شادی و شکر بلند شد که من متحیر ماندم اشک بروی گونه ها ریخته و چشمان باز شده کلاه و عمامه را بهوا انداخته دست ها را بلند
کرده میگفتند تا حیات داریم دست از دامن تو نخواهیم کشید راه نیاز را با نشانده و راه نمائی کن تا تمامی دنیا تو را کسیریم

چون طنابرا از گردن مجوس باز نمودند و سپاهی من افتاده گفت از خدای تو فیق میخواهیم که در خدمت تو بمیریم گفتم خدا خواسته بود که امیر کشته نشود
بعد شیپو را کشیدند تمامی دویده بار سنگین خود را برداشته با کمال شادی حرکت مینمودند مثل اینکه بخواهند بمجلس نشاط و عروسی روند صاحبمنصبان نیز
سخنچینند هرگز در جنگل کنگو اینقسم اجتماع و خوشوقتی دست نداده بود

باز قافله را دو قسمت کردیم و هر دو قسمت پس از یکساعت حرکت در رودند که بهم ملحق شوند و آن رود عمیقی است و پنهانیش صد ذرع است در طرف
غربی رود یک دهکده دیدیم که درختان موز داشت ولی میوه اش را چیده بودند

روز بیست و دویم باز بدو قسمت حرکت کردیم و من مراقب حال آنها بودم دیدم که اغلب از فراز آنها ضعیف و ناتوان شده اند در صورتیکه چاره نیست که من تمام بیماران قافله را زداوا لدی بالبوز نهادم قوی ترین و عاقلترین آنها نیز مانند دیگران پریشان بودند اسماک طولانی آنها را هلاک
نماید پس چگونه میتوان از این راضی عبور کرد چه اشخاصی که برای تحصیل عاج از اینراه رفته اند از ماکولات چیزی باقی نگذارده اند ولی
چون باونمی رسیدیم آنروز هیچ دیگر از زه را یافته کمی قوت گرفتیم

فردای آنروز عبدالله نامی از افراد قافله فرار نمود کشتی ما نیز بواسطهٔ آبشارها همی متوقف شده بنوبت بدوش حمل کرده و با قلاب و
پارو آنها را بالا کشیده دوباره براه گیری نمودیم و بعد به آبشاری رسیدیم که از دوازده قسمت فرود میرفت و آبشارهای کوچک دیگر در شیب و
فراز همی دیده شد

گمان میرفت که اینروز بی آبهای اردو آن خیلی کم شده است پس باید یک آبشار کوچکی باشد ولی نظر بد بودم دیدم که زه عظیمی است

روز بیست و چهارم باز به تفحص آذوقه پرداخته و مشغول ساختن اسباب کشتی را از آن عبور دادیم که کشتی را از آن گذرانیم چادرهای خود را بدان بستیم و روز بعد توشه و آذوقه بار دادیم از آن موانع گذشته و قدری بالاتر توقف نمودیم در آنروز چیزی پیدا نکردیم روز بیست و ششم با بشارهای دیگر رسیدیم در آخر آنروز که زحمت بازی کشیدیم و هم کشتی را خالی کرده و پرسنیدیم خلاصه پس از مشقت زیاد در مقابل آتیکوا رودزدیم

حال مبدانیم که این کشتی و زورقها چقدر مفید نه چه اگر آنها نبود با بیستی سه بار مسافت کمتر تا ۲۲۷ بار را حمل و نقل دهیم با وجود آنزورقها تمامی اشخاص تندرست تا ناشب مشغول بارها بودند و مردمان با قدری گرسنه بودند که بیشتر از شش آنها قادر بر حرکت نبودند آنروز غذای من منحصر به دو دانه موز بود بعضی از زنگباریان از پریروز تاکنون چیزی نخورده اند بدینواسطه اشخاص خیلی قوی ناتوان شده اند دیگر سته از فوج اول از رود خانه عبور کرده و قدری با رهنگ پیدا نمودیم و بگیرفتن را هم با خود آورده بودند آنروز میگفت که قدری بالاتر درخت موز هست که میوه های بزرگ دارد

در بیست و هفتم سپتامبر قدری راحت نمودیم در آنوقت آستر بطرف بالای رودخانه رفته و ۸۰ نفر دیگر با آنزن تفحص آذوقه فرستاده آستر ده و قریه ندیده ولی با فیلها ملاقاتی کرد و در ربع ساعتی موجی خوش نگذشت زنگباریان گذشته موز زیادی آورده و من هر یک از افواد قافله ۶۰ تا ۸۰ دانه موز دادم اگر تمامی اساک نمودیم و هر روز کمی از آنها را میخوردند آنچه در حمت بعد را می دیدند چه آنقدار موز یکه بدانها داده شده بود برای شش یا هشت روزشان کافی بود ولی اشیان جلو تکم خود را نگرفته بعضی در همان شب همه را صرف نموده و می گفتند خدا نیکه تا حال روزی ما رسانیده بعد از اینهم خواهد رسانید

روز سی ام مرحوم سنه قوت نهاد خود دن بکید گر محی شد و آنوقت برای من و صاحبخصبان فی الحقیقه مجلس ضیافت بزرگی بود چه آستر یک بزکوهی زنده بچنگ آورده و منهم با بیان تازه در دام خود بیان دیدم بعد از ظهر بخش آنکه در ساحل قدری نشستیم که صدای سه تیر تفنگ بلند شد بعد معلوم شد که از مردمان کیلونگا لونگا میباشند و او رقیب ولدی تا لیبوز است و این دو تن کمر بسته اند که این نواحی را قلع و قمع نمایند آن اشخاص با گفتند که نا نزد رئیس شان بیشتر از پنجروز راه نیست ولی آنجا مسکون نیست از این بابت با صیحت میکنند که هر قدر تو انیم انجا تحصیل آذوقه نمائیم چه تا بگاه دیگر به بلاد مسکون و آباد نخواهیم رسید

روز اول هر قدر که تفحص کردیم بیفایده بود ولی روز بعد اشخاص بسیار با آستر و کنر پارک بطرف ساحل شمالی برای آذوقه روانه کردیم و ایشان مقداری بار رهنگ آورده و برای خود قدری ذخیره نمودند

روز سی ام اکتبر بر گذر سیدیم که در اطراف تپه هائی بطول ۹۰ تا ۲۰۰ متر از سطح رودخانه دیده میشد و ما از آنها عبور نمودیم و بحلی رسیدیم که ایتوری بشدت تمام جریان داشت و در نمای کنگو و جبال مرتفعه دیده میشد مثل آن بود که کسی بمن بگوید که بعد از این اشکال و زحمت عبور بیشتر است زورق تا ۵ کیلومتر دیگر پیش بردیم و بعد قدری موانع بهمرسید که بکاروان تمتو استیم بریم

(روز چهارم)

روز چهارم سه کیلومتر دیگر در ساحل شمالی رفته و در آنجا مردان کیلونگا بر فتند و سه تن از اشخاص ما نیز با آنها عازم شدند و تن دیگر مرض اسهال خونین دست از حیات شستند خلاصه عبور ما بزحمت خطر نبود چنانکه یک زورق دو دفعه غرق شد و کشتی پولادین هم نزدیک بغرق بود و از آن ضنطه که بدو رسیدیم بود ساعت در بائی که تا آنوقت منظم بود اختلال یافت از آنروز منجر استم که یکباره سفر دریا را ترک گویم ولی از دژ آن الصحرای مخوف و ضعف یاران نمیتوانستم خود را راضی نمایم و دام بدین امید بودم که بموضعی رسم که قافله در آنجا آذوقه زیادی یافته و قدری راحت نمائیم و گمان میکنم که آن موضع فقط مکان کیلونگا لونگا میباشد

با مداد قبل از ده ساعتی صبح پس از عبور از آن آبهای مواج بمحلی رسیدیم که ایتوری بطرف شمال شرقی منعطف میشد

قبل از آنکه در این انحنا خیلی دور بودیم من ساحل آمده و از روی تپه ملاحظه اطراف را کرده فهمیدم که زورقها بعد از این بیفایده اند زیرا که جبال بسی مرتفع تر شده و قدر یکه بالا برویم رودخانه بیشتر از ۲۰ متر عرض نخواهد داشت پر دار دانه تنگی بشدت فرو میریخت ولی ایتوری مانند بلکان نازل شده و هر دم بصورت آشار میریخت پس آبها مجتمع شده انعکاس ساحل و عمق خلیل بوشدت و قوت صدای شان میافزود چند تن از عقب قافله و آستر روانه کردم چون آنها مراجعت کردند بساحل جنوبی رفتیم در سان آخرین تمامی سفید و سیاه ۲۷۱ نفر بودند و بعد دو با سهال خونین و یکقر بانی مرده و یک تن را هم بدار زدیم پس ۲۶۳ نفر باقی ماندند از انجمله ۲۵ نفر بقدری ضعیف اند که فی الحقیقه از خشک اند بواسطه قروحات مانند دیگران نمی توانند در عقب آذوقه روند و غذائیکه بدانها تقسیم شد اساک و صرفه جوئی نکرده در این ایام در این قحطی سخت بکلی بی غذا ماندند بدینواسطه فقط ۲۱۱ نفر قادر بر حرکت بودند و از اینها نیز چهل نفرشان سرباز و صاحبخصب بوده و حال هشتصد و ما ۲۲۷ بار داریم بعبارة اخری ۶۰ بار علاوه داریم پانزده روز است که نفس بتلا بقروحات و دمامیل گشته که زیاده موجب درد نا کنند اکنون که بواسطه کثرت موانع از رودخانه نمیتوان عبور کرد رفیق ما آن ۱۲ نفر دیگر چه خواهند کرد حل اینمسئله مشکل است ولی هر قسمیکه بست باید آنها را نجات داد مردمان کیلونگا با ما گفته بودند که تا مکان آنها پنجروز راه است و تا اکنون دو روز راه آمده ایم بر عقیده نفس باید چند نفر از زود تر نزد او روانه کرد منهم عقیده او را قبول کرده یک تن صاحبخصب و پنجفر را برای اینکار روانه نمودم و امر نمودم که از ساحل جنوبی حرکت نمایند و چون بیدر رسیدند از ایتوری عبور کرده بدهات کیلونگا رفته و از آنجا برای ما آذوقه بیاورند

قبل از حرکت نیز ماندند صاحبخصبان از من پرسش نمودند که حقیقة این نخص عرب در این حوالی جای دارد گفتم در سیناب شکی نیست ولی ممکن است که مسافت تا آنمکان را از روی حقیقت با ما گفته باشند

خلاصه بعد چون ناگزیر از حرکت بودیم و نمیخواستیم مکث آذوقه و خوردنی بدست آوریم و کمی بر نفس و آن اشخاص دیگر فرستیم پس ناچار فرمان

(حرکت)

حرکت دادم و ۵۲ تن اشخاص ضعیف و ناتوان و ۸۱ بار و ۱۰ ازورق را بنزد تلمن گذارده با او وداع نمودیم کشتی پولادین و بار ها را بدوش گرفته بطرف شرقی روانه شدیم

در انحنای که تلمن و آن بیچارگان هستند زمین سنگ ریگزاریست که طرافش کوه و کمراست که بطول ۲۰۰ متر از سطح رود خانه بالا آمده و از دامنه آب فرو ریخته صدای مهیبی دارد حال ملاحظه وضع انگار بیچارگان را نمائید که از یکطرف گرسنه و ناراحت بوده و از طرفی با بیسی مدام صدای امواج و غرش آبرا استماع نمایند و در زمین بحر جنگل مخوف و تپه و کوه نه بینند شبها را در چنین موضعی گرسنه و خسته باید بسر برند فی الحقیقه ناشخص آنها را درست نه بیند نمیتواند تصورش را بکند وضع ما نیز بهتر از آنها نیست چه باید بادار خار و خاشاک عبور کرده و در تفحص آذوقه باشیم از یکطرف بخیال این اشخاص هستم که گرسنه و زیر بار گران با بیسی حرکت نمایند از طرف دیگر در فکر آن اشخاص ناتوان می باشم که در عقب گذارده ایم که چون بیارا خ دنظر میکردم می دیدم که گرسنگی بپایه آنها ضعیف و ناتوان کرده که از مرگشان چیزی باقی نیست یک یا دو روز مانده است که شعله حیات آنها از تند باد حوادث خاموش شده و روشنند کاهی آنخار ها تفحص میوه جنگلی بودیم و چون قدری قارچ پیدا میکردیم زیاده از حد مسرور و شعوف میشدیم در آن تنگه تسی و قطعی هیچ چیز را جز برگ و چوب از دست نمیدادیم از زراع متروک و ویران عبور نموده ساقی درخت موز را بریده و سائید با بعضی علفهای جنگلی پخته و سوپی ترتیب میدادند در اثنای بعضی میوه های جنگلی نیز پیدا میکردیم

خلاصه برگشتن غیر ممکن و ماندن غیر ممکن بود از گرسنگی و خستگی بجان آمده بودیم

صبح روز هفتم اکتبر باز از میان جنگل عبور نمودیم در راه قارچ و بعضی میوه های جنگلی را جمع میکردیم و بعد برای غذا خوردن توقف نمودیم صاحبمنصبان که باکمال اسباک زندگانی میکردند قدری موز داشتند برای ظهر و دو دانه ماند بود بعد از صرف آنها یک پیاله چای بی شیرینی خورده سفر را پیچیدیم

بعد شروع بصحبت شدی گفتم که آن اشخاصیرا که بکیلومتکا فرستاده ایم امروز یا فردا یک دسته خواهند رسید

آیا پس از چند روز نزد ما خواهند آمد در سفرهای سابق که با فوجا آمده بودم هرگز اینچنین وضعی برایم فراهم نیامده بود بلی زحمت و گرسنگی داشتم ولی نه بدین پایه این شش روز راه اتیوری خیلی سخت بود وقتیکه از بوتسره فرار نمودیم من مغنی گرسنگی را فهمیدم و هم زمانیکه از تنگه میر فتیم خیلی سختی شدیم ولی نه بدین حد باز امیدی برای ما باقی بود اگر آن اشخاص را که فرستاده ایم میرسند با چه خواهند گذشت زمان معجزه موسی و عیسی هم گذشته است

در آن زمان که ما این گفتگو ها را میکردیم صدای پریدن مرغی در هوا بلند شد سگ شکاری من در عقبش دویده اتفاقا قارچ نزدیک شده سگ او را گرفت

در اینوقت گفتم دوستان من به بینید که خدا ما را فراموش نکرده است زمان معجزه هم نگذشته است آنها نیز با کمال تعجب بمی مرغ انگاه میکردند

دانه مرغ چاق بزرگی بود و بکایک زیر سگ آزمین میکرد

فردای آنروز براهی افتادیم که تخفیفی بیار حمالان دهیم مسیو فرنس امر نمود تمام قطعات کشتی پولادین را بهم وصل نموده در آب اندازد و یکساعت بعد از ورود جزیره مسکونی پیدا شد چند تن از مردم آنجا بسوی ما آمدند و از ما خواستند بومیان آنجا را بیاوریم یکنفر با سه برسه و برفتند و یازده کیلو گرم قدرت برجای گذارده ما نیز فوراً آنرا مورد استفاده قرار دادیم

بعد از ظهر کشتی را نزد فرنس آمد چه وی با کشتی در عقب بود و از ما خواست من قدری قدرت برایش گذاشته و پیام او را که در آنجا ایستاده است بدهم بلکه آن فیلیر را که ما گلوله مجروح نمودیم پیدا نماید

نهم اکتبر صدنفر مصمم شدند که از رود گذشته و در ساحل در عقب آذوقه رفته و دست تهی برنگردند

من در ورق نشسته از اتیوری با رفتم ولی آنشب بساحل آمده بلکه به بیسه آورده مردمان گرسنه ما هی در بیشه و جنگل رفته و در طلب میوه های وحشی و یا قلای جنگلی بودند ما قلای جنگلی پوست تلخی دارد که مثل جرم است و این با قلا چهار برابر با قلائی است که در باغها دیده میشود انها میتوانند پوستش را کنده و بخته و بخورند یا بصعوبت هضم میشود ولی بعد یک پیره زنی را در جنگل پیدا نمودیم او با قلا را قسم گیر درست میکرد پوست با قلا را کنده و آن پوست دیگرش را نیز برید اشت و بعد با قلا را نیز تراشش نموده آرد میکرد و از آن نان درست میکرد خیلی خوشش طعم بود بعد ما هی را نیز با قلا شاقسند

قارچهائی نادر نیز آنجا موجود بود و بعضی بی اذیت بودند ولی کلیتشا خدا را نیز واضح تر شخص از گزند این قسم ما کولات حفظ میفرماید خلاصه در عوض گوشت گرم و حلزون مورچه سفید بود و برای دسر میوه درخت گوجه صرف شد

روز بعد آن مردمان که از اتیوری گذشته بودند باردوبست تهی مراجعت کردند چه در آن ساحل نیز چیزی بدست نیاورده میگفتند شاید تهه فردا یا پس فردا آذوقه و خوردنی پیدا میکنیم

صبح روز دیگر چند دانه ذرت بیشتر برای من باقی نمانده بود آنها را صرف دم نزدیک ظهر دل نابی باش و ضعف را گذارده یکی از روسای قافله قدری برگ سیب زمینی برای من آورده آنرا ریز کرده و پختم اگرچه بد نبود ولی بجائی نرسید آنوقت یکی از زنگباریان دوازده میوه جنگلی برای من آورد که بحجم و رنگ گلابی بود و بوی خوبی داشت مردمان ما از آن خورده و خوششان طعمش یافته بودند ولی آن زنگباری بهترین آنها را برای من و صاحبمنصبان آورده بود و قدری آرد با قلا نیز بدان افزود و نهم با کمال شکر از وی قبول کردم و در کمال میل صرف نمودم ولی پس از ساعتی مسلا متهوع شده و مجبور بخوابیدن شدم جان نظر میاید که پشانی مرا در حلقه آهنین گذارده و فشار میدهند چشم تار میشد مجدداً یکه بالوپ هم خواندن خطا

ممکن نبود نوکرالمانی من ازآن گلابهائیکه برایش مانده بود بیشتر ازمن خورده وحالش بدتر ازمن بود خلاصه این غذا بما خیلی اذیت کرد

غروب آفتاب اشخاص دسته اول که درعقب آذوقه رفته بودند پس ازشش ساعت برگشته بقدری بوز آورده بودند که ما را ازآن مأیوسی برآوردند

چون تقسیم نمودیم بهریک ۱۲۰ گرم رسید ولی برای آنها خیلی کم است

آستروژرفن و پارک بعدازظهراز خوشحالی بعضی اشعار میخواندند دو نفرازآنهائیکه درپی آذوقه رفته بودند دیگر مراجعت نکردند و منتظرشدیم شاید بیایند

غیرممکن بود بعدازآنجا حرکت نموده پس ازچهارساعت که ۱۸ کیلومتر طی کرده بودیم درموضعی فرود آمدیم یکنفرازدسته سیم صندوق مهمات را

درآب انداخت و درآوردنش ممکن نشد دیگری با کمجعبه فشنگ فرارنمود و سلیم جعبه را که درآن یکجفت نیم چکمه تازه برای امین باشا و یکجفت برای

من بود برداشته فرارنمود دیگری اسبابهای شخصی و کمر پارک را برداشته فرارنمود یکی ازکسان دسته اول با رخود را در راه فراموش کرد دیگری هم

با یک صندوق فشنگ فرارکرد

دوازده هم اکتبر ده کیلومتر ازسمت جنوب شرقی رفتیم ورق خیلی ازبالا تر ازنزدیک آبشارها بود میخواستیم ازآب عبور نمائیم و درساحل شمالی

درعقب آذوقه برویم ولی رودخانه تقریبا ۱۰۰ متر عرض داشت و درانبوف که آب شدتی نداشت بارشماگران قابل نبودند ازآن عبور نمایند

بعدازدو ورزورتی دیدیم که بغاصله ۳۵ یا ۴۰ متر ازما بجزیره بسته بود سه تن ازمردمان ما داوطلب شدند که بدنجا برفته معلوم نمایند که زورق چیست

وازآن کیست ازآنجمله عثمان بود که مردی مطیع و تجارب مواضع افتخار اکرده است گفتم صد فرانک برای مژدگانی میدهیم و دیگر ملاح کشتی بولادین

بود که مردی شجاع و مشهوراست خلاصه این سه نفر برای حرکت آبشار کوچکی را برگزیدند که هروقت بخواهند بتوانند بروی تخته سنگهای دامنه

روند نزدیک غروب بما خبررسید که عثمان شنا مینمود که درآنوقت طوفان شده واو غرق شد ما ازاینخبر خیلی متأثر شدیم دیگرآنکه روسای قافله

برنگشته اند نمیدانیم گرفتار بومیان شده اند یا نه و بسیاری ازحمالان نتوانسته اند فرارنموده اند و عده قزاقهای ما خیلی کاسته است اسبابهای ما کم شده

فوج که یکی ازملاحان و مردی مطیع و نجیب و حمال خوبیست بواسطه زخم تیغی که ازدشمنان سبرا ورسیده در کار مردن است

فردا دراردو میمانیم حال ما بدازاردو خانه عبور نمائیم و ما ازبابت روسای قافله خیلی تشویش داشتیم باینقدر توقه منیاها و اسبابهای شخصی آنها را برداریم

ازآنوقت تا حال اقلا ۱۵ کیلومتر فاصله اند اگر دراینوقت بمنزل کیلونگا نرسیده باشند پس حال ما چگونه خواهد شد و مایک جعبی شخاص گرسنه

و مأیوس با خود حرکت میدهیم که درظرف هشت روز بهریک ۴۰۰ گرم موز و قدری میوه جنگلی و فاوج سرکرده اند خلاصه خیلی رنج کشیده و پیرند

سه تن ازآنها مرده ازاین زحمت بزرگ رستند طرف عصری ژرفن با کشتی بولادین رسیده و بقدری ذرت آورده بود که بهریک

ازاشخاص سفید دوازده قنجان رسید

فردا اگر روز پانزدهم و دهم را بشجا بمانند فال علامت میگذاردیم تا روسای قافله اگر مراجعت نمایند نشان ما را جسته و ارهب بیایند تا در ساحل

شمالی رفته و در بالای تپه ها اردو زدیم درهمان شب فوج آتشه وفات یافته مردمان ما بقدری ضعیف و ناتوان و مأیوس بودند که من جرأت ننمودم که فرمان

دهم ماه کشتی بولادین را بازنموده و حمل نمایند تا آنکه اطبار کاهی کرده باشند چه فرمان مرا برتمام گمجای روی زمین ترجیح میدادند پس من ازروی

راستی وضع حالیه را بدین قسم با آنها بیان کردم

دوستان عزیز من درزمان حرکت ازیامبویا ۲۸۹ تن بودیم و ۲۳۷ بار داشتیم ازآنجمله هشتاد تن حمال یا دیگر که میتوانستند

قائم مقام دیگران باشند یا اگر آنها مریض شوند بجایشان بایستند و ۵۰ نفر را در اردوی رکاره و ۵۲ نفر را نزد فلس گذاردیم حال باید دوست

هفتاد و یکنفر باشیم ولی درست بروسای غائب دویست نفر یم هفتاد و یک تن مرده اند یا کشته شده اند یا فرارنموده اند در میان شما صد و پنجاه

نفر که قابل بارکشیدن باشند نیست پس بدین لحاظ من حمل کشتی را موقوف ننمودم کشتی را در همین ساحل رها کرده و خود کوشش مینمائیم بلکه آذوقه

بدست آورده خود و یاران ما کی بانتن درعقب اندازمرک خلاصی یهیم چون شما کشتی را حمل مینمائید پس خیلی بکار شما است

پس ازگفتگوی بسیار بالاخره دلقدی که مردی مطیع و صدوق بود با من گفت عقیده من اینست که تو با کاروان براه خود را گرفته تفحص نمائی تا

روی من با اجزا کشتی انیجا نزدیک آبشار مانده کشتی را با پا رو پیش میبریم اگر ما دو روز از رود رامیرسیم و اما را نیوماز ندیدیم شما را مجبر میدانیم

چه از راهیکه قافله عبور کرده است همه کس میتواند شناخت و عبور نمود آنیقیده را تمامی قبول نمودند

صبح روز دیگر ما از یکدیگر جدا شدیم و بعد به تپه های بلندی رسیدیم که عبور از آنها دشوار بود در وسط آنجنگل تخت کاروان را بطرف شمال و کمی بجانب مشرق

عبور میدادیم تا از راهیکه حیوانات عبور نموده اند بگذریم و با آهستگی حرکت میکردیم در آن جنگل هنوز میوه های جنگلی و با قلا و اقسام فاوج فراوان بود و مردمان

مرد جثه زیادی نمودند از بالا رقص و دخت و تپه چیلی حاضر بودیم قلبها طپش مینمود و در راه هیچ ایست کیاه عشقه و خارها را قطع نمائیم

تماشای حرکت مردمان ما در آنجنگل تخت خیلی حزن انگیز بود فی الحقیقه درمیان جمع رفقایم بعد از هزاران مشقت و زحمت بدره دستگی رسیده در کنار

نهر آبی از آن ذرت و میوه های جنگلی صرف نمودیم

نزدیک ظهر یکی از یاران ما بالای درختی رفت تا قدری از آن میوه ها بچیند دو نفر دیگر در پای درخت منتظر او بودند وی شاخه بزرگ آمد اتفاقا شاخه

شکسته و او برگرد. آن دو نفر افتاده ولی آنها مجروح نشدند فقط یکی از درد سینه شکایت مینمود

بعد بدره تاریکی رسیدیم که در آنجا اردوگاه بومیان بوده ولی بومیان با کمال تعجیل و شتاب از آنجا بیرون رفته اند مجددی که دو ظرف ذرت و یکظرف

با قلا را برجای گذارده اند و اینکار همان از لطف خداوندی است

الاغ زنگباری من از بی غذائی بسی ضعیف و نزار میشد و من برای اینکه یکمرتبه او را آسوده نمایم گلوله بر سرش زده و برداشتم بعد گوشش را مثل
آنکه گوشت غزالی باشد با کمال دقت تقسیم نمودیم مردمان گرسنه ما در باب پوست و استخوان با یکدیگر گفتگو مینمودند بعد سم او را نیز مدتی جوشانیده
و بکار بردند بالاخره از آن خر بیچاره جز مقداری مو و مقداری حون که بروی زمین ریخته بود برجای نماند آنچیزیکه در انسان موجود بوده و او را از سایر حیوانات
تمیز میدهد در این اشخاص ما بواسطه ورود بلیات و صدمات تحلیل رفته و نابود شده است و اکنون حالات مانند نوع حیوانات وحشی هستند که حیات آنان
فقط در پی تحصیل خوردنیست روز شانزدهم توانائی از چهار تنگه عبور کردیم که در آنجا اشجار جنگلی میوه فراوان بود آن میوه ها نیز کمتر از نارنج نیستند بدینواسطه مردمان ما گندیده آن میوه ها را نیز از دست نمیدادند و با قلائی یادی نیز در آنجا موجود بود گویا طبیعت فهمیده است که ما گرسنه ایم
از یکطرف این میوه جات خود را ظاهر ساخته و از طرفی صدای آب صاف و شفاف دره ها را استماع مینمودیم و از هیچ دشمنی بقدر گرسنگی
بیم نداشتیم از این باب جنگل تمام خزائن و اموالش را باظاهر ساخت و ما را در زیر درختان خود پناه داد صدای ملایمی بگوش ما میرسید
نزدیک ظهر صدای دو نفر را شنیدیم که با یکدیگر گفتگو میکردند یکی میگفت فلانی مرد و فلانی تلف شد و فلانی بعد از ظهر خواهد مرد ما هایشه تمامی
فردا خواهیم مرد و بعد از روی خرد اندوه سر بزانوان گذارده و از این اشخاص حرکت کشیده شد آن دو نفر صحبت خود را قطع کرده
براه افتادند

پس از نیم ساعت پیادگان بمحلی رسیدند که پر از قافله بود و بعد از راهی سر بدر کردند در آنجا در روی هر درختی علامت مردمان مانیوما آشکار بود
و مردمان ما نیز تمامی را بدیدند پیادگان سئوال نمودند که از کدام طرف حرکت نمایند گفتم از طرف راست همی میخیال بودم که بلکه زودتر بمکان
کیلونگا رسیده راحت شویم و تلف و اشخاص و را نیز آسوده نمائیم یاران ما می گفتند اشاره نمود فردا یا پس فردا بدانجا خواهیم رسید نیمه دمان
بیچاره پس از ۳۶ ساعت گرسنگی باز خمار اند که ۲۶ یا ۳۶ ساعت دیگر صبر نمایند تمامی سخت ضعیف و لاغر شده ایم ولی نسبت بدیگران
کمی بهتر از سایرین میباشیم زیرا که نسبت بدیگران امید خلاصی و نجات را دارند هر چند که گاهی بکلی مایوس شوند چه گرسنگی و ناامیدی اغلبی از آنها را
تاکنون کشته است بسیاری از آنها خیالات خود شان را دیگر نهان نمیدارند و باز میگویند که خودمان هم نمیدانیم که بکجا میرویم و قطعاً تا یکدیگر
حتی بجانب آنهاست و لی چاره توکل بر خدا کرده و در اتباعت نمایند و در وقت گرسنگی حرکت و مسافت شوار است مخصوصاً اگر ۲۵ کیلومتر
باریم بدوششان باشد از همه جهت در میان مردمان ما نیجاه نفرشان اندکی قوه و قدرت دارند و باقی تمامی استخوان خشکی اند که یک پوست
خاکستری بر ویشان کشیده است چشمانشان بگود رفته و از عضاشان علامت در درنج آشکار است همینقدر خود را بر زمین کشیده ناله کرده
و گریه میکنند سگ بیچاره من نیز هفته ها میگذرد که جز یک لقمه از آن گوشت الاغ گوشت بدنش نرسیده قدرت و تاقلا برای سگ غذائی

خوبی نیستند از این میوه های ترش مزه نفرت داشته روز بروز لاغر میشود
اکثر همیشه با من همراهی دارد شفق گاهگاه اندوقه و خوردنی برای ما میآورد و دکتر پارک شبیه بر ویش و ملایم است در حرکت این جنگل صبر و تحمل
تمامی معلوم میشود
در جاده که مردمان مانیوما از آن عبور کرده اند رسیده ایم و عبور از آن سهل است معلوم میشود که از اینراه خیلی عبور و مرور نموده اند بدون
شک با یک موضع مسکون و آبادی نزدیک شده ایم چه علامت و آثار تازه هویدا میشد و جای زدن اردو معلوم بود و در بعضی مواضع
نباتات و علفها را پایمال کرده و دست زده بودند و بعضی شاخه های درختان را بریده بودند و جای کشیدن طناب بروی زمین معلوم بود و بالشهای
حمالان بروی راه افتاده بود خلاصه بیشتری از صبح صرف گذشتن از جویها و نهرها شد در وقت عبور یکی از آن نهرها بر ما حمله کرده و یکی
از حمالان را سخت بگزید بقسمی که از شدت صدمه تب کرد بیچاره گرسنگی و خستگی اش کم بود که این صدمه هم سر بارش شد بعد از یازده کیلومتر
حرکت بطرف جنوب شرقی ظهر روز هفدهم توقف کردیم
چون شب در آمد طوفان سختی شد که نزدیک بود تمامی جنگل را از ریشه در آورده بطرفی اندازد باران سرد مانند سیل فرو میریخت معذلک بواسطه
ترس از گرسنگی فردا قبل از طلوع آفتاب حرکت کردیم پس از نیم ساعت نیم حرکت بفضای وسیعی رسیدیم ولی در آنجا به قدری غلیظ بود
که از ۲۰۰ متر فاصله چیزی دیده نمیشد بعد توقف شده و شورت مینمودیم که از کدام طرف حرکت نمائیم که ناگاه صدای شخصی را شنیدیم که
چیزی میخواند ولی هیچیک از زبان او را نمی فهمیدند و بعد گلمه چند بطور نشاط انگیز گفته و کس دیگر بهمین نهج او را پاسخ میگفت چونکه در این قطعه
اهالی خائف و کم دل نیستند لذا بر آن شدیم که با یکدیگر بدین قسم صحبت میکردند من قدری خود را در هوا خالی نمودم صدای تفنگهای فتیله نیز بلند شد
فهمیدیم که نزدیک اهالی مانیوما رسیده ایم اهل قافله نیز بانگ بلند هورا کشیدند
از آن فضای وسیع مذکور بدره کوچکی رسیدیم و از آستانه دامنه مردوزن را دیدیم که برای چرانیدن گاوها می آمدند از چپ و راست مزارع ذرت و برنج
و نیشکر مینی شیرین و باقلا پدیدار بود صدای سلام عربی گوش ما را کر کرد و با هیجان دست بدست میدادند
اینان اهالی مانیوما و غلامان آنها میباشند که چندان خوش اندام نبوده و با تفنگ فتیله دوقوه مینماهای فیمی اظهارات آقایان خود را تکرار مینمودند
ما را در دامنه بالا رفته و با آن اشخاص از آن مزارع عبور میکردیم تا بدره رسیدیم ما را در موضع سایه داری منزل داده و شروع به تهنیت و پرسش
بعضی مطالب نمودند
اهل قافله را نیز بمکانیکه برایشان معین کرده بودند بردند از خوشحالی فریاد مینمودند که خداوند مردمان ما را از اینهمه بلیات و جنگل سخت و را

دو رنجات داده مردمان ما هر یک از صمیم قلب از آنها تشکر مینمودند

فصل دهم

با اهالی مانیوماری ایپوتو

از ۱۳ دسامبر تا بیست و ششم اکتبر سنهٔ ۱۸۸۷

صیادان عاج در ایپوتو طرز عشان مانیوما و جداشان طرز پیش گیری خرابی کلی جهاد کشیدن لاشیری و رؤسای نگباری اضطراب من برای نفس و مردمان وی مردان با اسلحهٔ خود را برای خوردن میفرستند دزدی قرینا میخواهم آنها را پس بگیرم رجعت او آدمی و اشخاص غائب معاهدهٔ با مانیوما در باب خرج نفس راپورت نفس در باب مسافرتش راپورت نفس و دکتر پارکر معاهدهٔ میان من و اسمعیل ما از ایپوتو بیرون رفتیم

کپانی صیادان عاج که در ایپوتو برقرار شده پنجاه قبل از ساحل طرف راست تواالا با آمده اند در اینجا فرصت در اینجا فرض راه بدگیاه و بنائی ندیده و اشیاء را هم نشنیده اند مدت اقیانوس هفت ماه و نیم طول کشیده است در کی تنا کیماه توقف کرده اند خانه برای رئیس خود و کیلونگا لونگا که با قشون عمده بدنبال پیوسته ساخته اند پس از اندک مدتی ۲۰۰ نفر از آنها با تفنگ و ۲۰۰ غلام بطرف شمال شرقی مسافرت کرده و قصدشان این بود که هر قدر توانند پیش روند تا آنکه محل خوبی پیدا نموده و قشون خود را در آنجا متفرق نموده مزارع را خراب کرده خانه ها را سوزانیده بومیان را اسیر کرده و غلام نموده تا بعد باج معاوضه نمایند ولی بواسطهٔ جنگهای پی در پی از عدهٔ شان خیلی کاسته است

چون به لاندا رسیدند از فتوحات و کار و تخمها شنیدند از خاک وی ورشد و از رودخانه عبور کرده بکنار جنوبی ایتوری در جنوب مکان عالیهٔ خود شان رسیدند چون بومیان نمیگذارند که اینان از ایتوری عبور نمایند پس اشیان درخت بزرگی را بریده و قایقی از آن ترتیب داده از ایپوتو بساحل آنطرف رفتند و بعد جنگ و جدال سخت نمودند بحدیکه اسم مپوتپت را از میان برند دو لاندا و یورو تمام دهات و مزارع را سوزانیده مثل خاکستر نمودند در زورق نشسته تمام جزایر را تفحص کرده هر مرد یرا که بدست آوردند کشته زنان و اطفال را اسیر کردند و تا نه روز بلکه تا پانزده روز مسافت این کار را معمول داشتند از هر جائیکه عبور نموده بودند آثار خرابی و سوختگی آنکار بود و بجنگل راه صحرای لم یزرعی کرده بودند در تمام آن مواضع یک خانه و کلبهٔ بی عیب دیده نمیشد آنچه را از درختان موز خرما و مزارع مانیوک و ذرت اینان برباد داده بودند فیل و میمون و حیوانات دیگر پامال کرده در جائی آنها نبردی قارچ و بعضی نباتات دشتی و نی خار رویده که سابقاً بومیان آنها را بر جهتها کنده و در آورده بودند در هر فصلی این نباتات درشت و بزرگتر شده سالی چند نمیگذرد که از خانه و مسکن اثری باقی نماند

از ایپوتو تا لندا ۱۶۸ کیلومتر مسافت است اگر فرض نمائیم که حد خرابی کیلونگا در مشرق این نقطه باشد و در مغرب و جنوب بهمقدار پیش رفته باشند پس یک سطحی میشود که ۱۱۲۰۰۰ کیلومتر مربع باشد و در تمام این مضافات قتل و غارت نموده اند ما سابقاً کارهای او کار و اندکورداشته ایم و میدانیم که اعراب در آبشار استانله و لوتمای چه کرده اند چون با پرکار بدور این نقاط دوایری رسم کنیم که ۱۰۰ تا ۱۳۰۰۰۰ کیلومتر مربع وسعت داشته باشد آنوقت میتوان تصور خاک اینچندین دزد را نمود این جماعت تقریباً سه ربع جنگل کنگو را بحیطهٔ تصرف در آورده اند و هر قسمی که هست در تحصیل عاج میکوشند زمان رودما با ایپوپورؤسای آنها که اسمعیل و خمیس و سانگرانی میباشند خدمت آقای خود کیلونگا را مینمایند و بنوبت هر کدام از ایپوتو بیرون رفته ببلدهٔ خویش میروند اسمعیل مواظب تمام طرق و شوارع است که از ایپوتو به ایپوری و از طرف مشرق به ایتوری میروند خمیس مواظب سواحل بورو و نواحی شرقی است تا ایپوری سانگرانی مراقب تمام قسمت شرقی و غربی است که میان ایپی تا و یورو و مصب ایپوری واقعند کلیتهٔ ۱۵۰ تن مرد جنگی دارند که ۹۰ نفر از آنها مسلح از تفنگ اند و کیلونگا لونگا در کنسبا است و سه ماه در آنجا خواهد ماند مبارزینی که در فرمان سه رئیس مذکورند جوانانیستند که از طوایف باکوسو و باکا گرفته اند و بعد بندزدی و راهزنی بازداشته اند و افزایش عدهٔ ذردان در دره کنگو بواسطهٔ کارهای تجار مسلمان است از اینقرار که اینجماعت مردان بومیان را کشته و اطفالشان را بسبزه دختر از بنجانه های اعراب رانه میکنند تا خادمهٔ آنها باشند و پسرها را با خود نگاه داشته مشق تیراندازی و تفنگ به آنها میآموزند چون بزرگ شدند از آن خانه ها برایشان گرفته و در زردی آنها را شریک خود مینمایند بعضی از غنایم بالتمام مال رئیس کل است که آن تاجر بزرگ باشد مانند مپوتپت و سید بن عابد و مابقی بر ؤسا و بعد بمبارزین تعلق دارد کلیتاً عاجهای در شنیکه بیشتر از ۶۰ کیلوگرم مال رؤسا هستند سایر ذردان اگر عاج کوچک یا دندان بچه فیل را پیدا نمایند حق تصرف دارند پس تمامی حتی الامکان در تحصیل عاج کوشش مینمایند رئیس کل بدانها اسلحه داده ولی همیشه در خانه مشغول تعیش و خوش گذرانی و از آن حرصی که دارد رؤسا و ذردان را بدهات برای تاراج و غارت روانه نمینماید

ولی اینکارها در صورتی امکان دارد که اینجماعت بارودها داشته باشند وگرنه جرئت نکنند یک کیلومتر از منزل خود خارج شوند ذارند و عقب نشینان یقینی است رؤسای بومی فوراً آنها را بطرف دامنه میرانند چه این جماعت در اینوقت جز تیر و نیزه ندارند بدیهی است که مپوتپت و سعادبن سلیم و او کارو و کیلونگا لونگا در چنین صورتی کاری از پیش نمیبرند و اعراب در مقابل بومیان ابداً پایداری نمیتوانند کرد

پس برای سعادت از قتل و قمع بومیان دولت انگلیس و آلمان و فرانسه پرتوغال و ممالک جنوبی فرنگستان و قسمت شرقی آن و مملکت کنگو باید خدعن بخت نمایند که بارود در تجارت وارد نشود و گرنه برای سربازان و مأمورین خودشان و علاوه بر این تمام

عاجهای اعراب را باید ضبط نمایند چه یکپارچه عاج آنها حلال نیست و هرگاه عاج تاجر عرب خون بهای یک انسان است برای نیم کیلوگرم عاج یکمرد یا یکزن و یا یک بچه را کشته اند برای سه کیلوگرم عاج یکخانه را آتش زده اند برای دو دندان فیل یک قریه را خراب کرده اند برای بیست دندان فیل یک بلده را با تمام اهالی و دهات و مزارع نیست و نابود نموده اند آیا برای آنکه عاج اسباب زینت و گلوله درست ننمایند باستی افریقای مرکزی را صحرای لم یزرعی نمود و تمام اهالی وحشی را قتل کرد باستی چند نفر عرب وسیاه را گرفته محبوس دارند

پس از این اکتشافات خونین آنگلیسها چون هیچ یک تربیت نشده رسیدیم مطلع شدم که لادیگ ری کشیش با این تجار عرب قصد جهاد داشته است و دارد پاسبانهای ایکار همه بلند شده است ولی گرنفل با خود اندیشیده باشند صحیح است مانند آنکه گردون در موقع مذکور بجای آورد با تمام خود را اشخاص منصف و عاقل میشمارم ولی وقتیکه بکار شروع شد معلوم میشود

شنیدم که ۱۰۰ نفر از اهل سودان متحد شده و هر یک ۲۰۰ فرانک دیگر هم ریخته تا بطرف شرقی افریقا مسافرت نمایند ظاهراً برای آنکه در باب تجارت غلام قسم ری بنده باطناً برای آنکه کپانی مذکور را از میان بردارند و انحصار خارجی است ولی مطلب چنین بکتاب بانیست اکنون با اهالی مانیوما کاری دوستی داشتهائی را باید داشته باشیم آنها هنوز نشنیده اند که ما شش نفر برای آذوقه روانه کرده ایم ولی یک قافله گرسنه دیرتر از آن شش تن به اپوتو نمیرسد

حال از زیارت آنها تشویش دارم چه آثار عسر آنها را از رودخانه در ۱۴ و ۱۵ کیلومتر دیدیم آنها گویا بالاتر رفته اند ممکن است بچنگ وحشیان افتاده باشند از زیارت تکسن و یارانش نیز در این سیزده روز متصل فکر و خیالم و خشان بود تا زمانیست اگرچه جنگل مدانها احاطه کرده ولی با رکشی ندارند از همه تشخاص تندرستند ممکن است مواظب کار را بایادرست کردن راههای شوند یا بآن نگاهیکه روز نهم کیلومتر رسیدیم اذوقه زیادی داشت و بتحصیل آذوقه نمانید اگر از خشکی روند یکروز طول میکشد ولی با زورق بیشتر از یکساعت وقت لازم نیست قایق و بعضی میوه هائی یکدر آن تپه با و نزدیک اردوشان فراوان است خلاصه اضطراب من هیچ بیشتر میشد تا آنکه مصمم شدم که چند تن حمال تفحص آنها روانه نمایم

سه رأس بز و دوازده بار نیمیل ذرت که بهریک شش لیره رسید برای ما آوردند خلاصه و مرتبه غذای خوبی صرف شد و من احساس نمودم که کمی قوت گرفته ام گویا طبیعت معده خوبی بما داده است ولی از بابت آنکه با چه چیز از پرکینسیم فراموش کرده است و با سه مرده در جلو ما انگذده ولی اشتهای ما را گرفته است از پریروز غذای ما پلو و کباب گوشت بز است ولی نقاهت و کسالت عارض شده است زیرا که دندانها نخوبی دیگر نمیتوانند غذا را بجایند و آلات اضمه از غده که خیلی متغذی باشند نفرت دارد بعبارة اخری ما ابتدا زیاد روی کرده ایم ذرت نپخته مقدار زیادی عصیر معدی لازم دارد و بدو نمیرسد

اهالی مانیوما بیشتر از ۱۵ کیلومتر از ذرت کشته اند و دو کیلومتر برنج و همیشه قدری با قلاوونی نگه دارند قریب صید بزرگ دارند که از بومیان فرار دیده اند اطاقهائیکه فحش جوبات آنها نهایت مقدار زیادی ذرت دارد که از دهات ساحل اتوری بتاراج برده اند و هنوز برگ ذرتها بر جاست درختان موز شان

نیز حاصل خوبی دارد

در اول ما را خوب پذیرائی کردند ولی بعد قدری ذرت پیدا شد اینان گمان مینمودند که در بعضی بارها اشیاء لایق و قیمتی موجود است ولی افسوس که آن مروارید های اعلا که برای جنس تمام آذوقه ذرت آنها کافی بود غرق شده و اشخاص فضولی ملبوسات عربی گلابتان و زری ما را با اسباب دیگر و گردن بند های قیمتی ذریه فوار نمودند بعد بدرمان شروع بفروختن اشیاء خود از قبیل پراهن و کلاه و پارچه و چادر و کمربند نمودند و مانی توانستم حرفی بزنیم چه آنها تمام مال خودشان بودند ولی فسقرای اهل قافله چون باران خود را امیدند که اغذیه خوب خریداری مینمایند در باطن حسد ورزیدند شروع بدزدی نمودند قدری بسته تفنگ و طپانچه ما را میفروختند پس ملاحظه کردم که پس از خلاصی نجات از طوایف وحشی قحط و خلا و خطرهای سخت حال نزدیک است که غلام تجار عرب شویم با وجود آنکه مکرر بدانها وعده دادم که گسی از رود عقب بماندگان قافله و هر چیز را که حال بما بدهند آنوقت قیمتش را سه برابر خواهیم داد ولی باز روزی بیشتر از دو دانه ذرت بهریک از آنها نمی دادند چه همیشه یکی نقد تهیه از دو تای نسیه است و مواعید را باور نمی کردند و من روزی شش دانه ذرت برای هریک از آنها در این روزی که در اینجا می نویسم ولی آنها بحرف ما گوش نمیدادند و گمان میکردند که ما فقط برای جنگ و جدال آمده ایم در آن اوقات سه قریه ای ما مفقود شده و سه ای ما نشانی از آنها بدست نیاوردند اگر حقیقة اهالی مانیوما قصدی درباره ما داشته باشند هیچ چیز برایشان بهتر از این نیست که آول اسلحه ما را جمع نموده و بعد قصد خود را درباره ما مجری دارند

روز بیست و یکم شش قریه ای دیگر مفقود شد باین حساب پس از اندک زمانی تمام اسلحه ما از دست رفته و در این جنگل بی منتها بدون هیچ چاره بیم آن پیش رفتن یا خیگ گریزندون هم ممکن نیست پس باید تن بمرگ دهیم یا طاعت رئیس را نمائیم در هر صورت من خیال دارم که کار را یکسره نمایم تمام اهل قافله طلبیده و آنهائیکه اسلحه نداشتند دست و پا شیار استه فرمان دادم که بهریک بیست ثلاق بزنند پس از قیل و قال بسیار یکی از مقصرین را آوردند که تنبیه نمایند در آنوقت یکی از مردمان پیش آمده گفت گوش سخن من نمائید این شخص بیگناه است قریه ای او را جمعه طباخ دزدیده و میخواست بفروشد من از دو گرفتم و الان در منزل من است گفتم بلی میدانم تمامی خواهند گفت که ما خوابیده بودیم که قریه ای ما را دزدیدند جمعه هم فرار کرده است او را در میان مزرعه ذرت پیدا کردند یکی دیگر هم میگفت جمعه قریه ای مرا نیز دزدیده است چون تحقیق نمودم همین طور بود بالاخره خود جمعه بحرکت زشت خود معترف شد فرمان دادم که جمعه را بردارند

پس معلوم شد که اهالی مانیوما اسلحه ما را با چند دانه ذرت معاوضه نمایند منهم چند نفر را بنزد آنها فرستادم و پیغام دادم که اسلحه ما را رد نمائید و گرنه سزای خود را خواهید دید ابتدا اشیان متغیر شده و زنگبار یانرا زده بیرون کردند و اعلام جنگ مینمودند ولی بین اشخاص پریشان و گرسنه و رنج کشیده ما که خود را بچند دانه ذرت میفروشند اعتماد نمیتوان نمود و با اینکه اشخاص رزم شایسته دارد بکطرف هم خیلی فداکاری و زبونی نمیتوان ظاهر نمود علاوه

برباز ده قرعه سه هزار فشنگ هم زیاده برده اند با بجله من و باره با عراب پیام دادم که آنچه از باروبنه اندر دنمانید و کرنه کار دیگر خواهیم کرد چه امید تشخص
بدار زده نگاه نمی کشید در صورتیکه ما مردمان خود را این قسم سیاست نمائیم یقیناً درباره آنها این کار را فرو گذار نخواهیم کرد و انتقام خود را خواهیم کشید
چه ایشان بیک قتل آتشخص بوده اند زیرا که مال دزدیرا خریداری مینمایند

پس از یکساعت غضب شان تسکین یافته بنده من آمد پنج قرقیا را با خود آورده فروشندگان آنها را باز نمود اگر سخت گیری در اینموقع خارج از
پولیتیک بود در اینجا با من موفق با خود داشتم قرقیا را قبول نمیکردم تا تمام را رد نمایند در این لحظه اولدی تاک کشتی او انس در اروده داخل شد
کشتیش صحیح و سالم وارد بندر آیتو توکشته و بفاصله هفت کیلومتر از بندر آن شش نفر مارا دید که خسته و گرسنه و نیم جانی بیشتر از آنها باقی نیست
از دیدن اولدی سلامتی سایر یاران رفعی در من پدید آمد چند دقیقه بهیچ حرفی نزدم بعد حکایت خود را با اولدی تقریر نمودم وی مرا دلداری داده خواهش
نمود که از گذشته سخن نمائیم که روزهای برفته کار روی نخواهد است چه مستقبلاً پس از شب طولانی روز روشن است و پس از تاریکی روشنائی بخاطر
بیاوریم آن شبها و روزهائی را که بدان سختی فرصت در جنگل سبز میبردیم اکنون که آسوده شده ایم باید آن رنجهای گذشته را فراموش کرد

دست و پای مقصرین را بسته در مکانی انداختیم تا ببینیم فردا چه پیدا کرده بعد اولدی بنزد رؤسای مانیوما رفته حکومتی را بدانها گفت آنشان بقدم بوسش
پیش آمده مقداری فرصت برای ما آوردند من هم از آنها درگذشتم و در تهار با یاران تقسیم نمودم و آنروز که از اول آنقدر شوم بنظر میآمد بخوبی تمام
اشخاصی را که پیش از این برای جاسوسی نزد اهالی مانیوما روانه کرده بودم روز بیست و سیم خسته و ناتوان رسیدند در ظرف هفده روز غذا شان منحصر بعضی
محصولات ارضی بوده است از بابت آنکه نتوانسته اند که مأموریت خود را انجام دهند خیلی سرافکنده و خجل بودند چون بروداری رسیده بودند تا مصب رود
رفته در آنجا اتفاقاً زورقی بدست آورده بساحل طرف راست آمده و در آن موضع نزدیک بود که از گرسنگی بمیرند ولی اولدی در موقع بدانها برخورده
راه ایپوتو را بدانها نشان داده ایشان هم فقان و خیزان خود را بارودر سانیدند

شبانه ساکومنی که یکی از نایب رئیس کل است از ساحت و نماز برگشته پانزده نفر از فیل یاخود آورده بود دوی بیست و روز حرکت نموده از بالای پشته یک نیمه
سبز و خرمی را دیده بود

امروز بقدری آذوقه بدست آوردم که بهریک از یاران خود شش فرنت داده و دو فرنت هم برای نکسن و یارانش گذاردم هنوز حالا زا
که خواسته ام با عانت نکسن روانه نمایم مهیا نشده است

یکی از مردمان ما بواسطه تیر یکی از اهالی مانیوما نزدیک بمردن است میگوید او را در زرعه فرنت خود مشغول درودی دیدم یکی دیگر بهمین سبب دویست شلاق
خورده است خلاصه ما یکی را بدار زده و بیست نفر را برای فروشی شلاق زده ایم

(بعد من)

بعد من مردمان خود را جمع کرده فصلی بدانها پند دادم از زشتی آنچه کرده اند و از عاقبت زشت آنها را منع نمودم گفتم که کار ما اکنون روی بخوبی گذارده است
و روزهای بد بپایان رسیده کار ما بهمین است که بزودی حرکت نمود از این موضعیکه پر از فروزده شرارت است و رشویم

اهالی مانیوما سه مرتبه است که بمن عذر کرده اند که هشتاد نفر را با عانت نکسن بفرستند ولی رود سانکرانی و بعضی اتفاقات دیگر بود که تنها مانع از کار
شده روز بیست و چهارم صدای شلیک تفنگ از آنسمت رود خانه بلند شد و علی الظاهر میگفتند که کیلونکا لونکا وارد شده ولی اهمیتی نبود آنها پانزده
نفر از مردمان مانیوما بودند که روز دوم تیم اکستر دیم که روانه شده بودند امروز چهارده تن بودند که وارد شدند یکی از یاران آنشان را بطور سیری مجروح شده و مرده
تا بیست و چهار روز راه را گم کرده در عقب جاده می شناختند لیکن بار دیگری خبر اسلحه و آذوقه نداشتند تمام آذوقه خود را در دو هفته تمام کرده بقیه ایام را جز
و میوه های وحشی بسر میبردند

شبانه بروسای آنها صورت ذیل را دادم

(۱) سی نفر با عانت نکسن فرستاده با شخاصی که باوی بسر ببرند چهار صد فرنت دهند

(۲) لوازمات نکسن و کمر پارک و مرضائی را که قادر بر حرکت نبوده اما ده ساخته آنها را در اروده وحشی دنگا بدهند تا ما از دریاچه البرت مراجعت نمائیم

(۳) یک راهنمائی از ایپوتو تا ایبوری با ما روانه نمایند

در ازای اینکار با چون عقب ماندگان سپاه ما رسیدند یکبار و نیم پارچه و ملبوسات به آنها دهند

این قرارنامه را رشید عربی و من بانگلیسی نوشتم و سه نفر را هم شاهد گرفتیم

در عوض بعضی اشیاء شخصی خود که بدانها دادم دویست و پنجاه فرنت برای رفتن و نکسن گرفتم و بجای دویست فشنگی که داده بودم مقداری دیگر
دادند و چون آئینه عاجی سفری خود را هم بدانها دادم ده فرنت سبیل فرنت گرفتم و برای سه شیشه گلاب سه قطعه مرغ دادند پس من تقریباً
هزار فرنت برای نکسن و اشخاصی که با عانت او میروند جمع کرده ام

روز بیست و ششم رفتن با چهل نگباری سی غلام مانیوما بطرف اردوی نکسن روانه شدند برای شرح این مسافرت هیچ چیز بهتر از این نیست که رایورت
رفتن را که چند روز بعد رسید در اینجا بعینه بنویسم

از ایپوتو چهارم نوامبر ۱۸۸۷

آقای عزیز من روز بیست و ششم اکستر نزدیک ظهر با سی تن از مردمان مانیوما و چهل نفر نگباری روانه شدیم طرف عصر از رود ایبوری
گذشته بساحل آمده در آنجا اردو زدیم سپیده صبح شروع بحرکت نمودیم و طرف ظهر بان اردوی قدیمی رسیدیم که در آنوقت با شما گرسنه و خسته

(در عقب)

در عقب اعراب می شتافتیم آن علامانیکه بردختان نهاده بودیم بسنور و خوانابود شبانه بار دومی دیگر رسیدیم روز بیست و هشتم از سه اردوی قدیمی دیگر گذشتیم آن اردوئی که فوج اته زخم خورده و در حال نزع بود مظرخان انگیزی داشت در عرض راه اسکلت سه نفر از مردمان خود را دیدیم که از گرسنگی مرده بودند واین یادگاری بجای نبود

صبح روز بیست و نهم سپیدوم حرکت کرده بدان قصد بودم که هرقسمی هست خود را به تلمسانم یکنفر را با خود برداشته از قافله جلو افتادم هرقدر که نزدیک تر میشدم اشتیاقم ملاقات تلمسن بیشتر میشد از جویبارها و مردابها گذشته بدان موضعی رسیدم که ملاحان پارچه های کشتی را بدوش میکشیدند باز در راه اسکلت انسان میدیدم چون از بالای تپه سرازیر شدم هیچ صدائی جز ناله دو نفر بیمار نمی شنیدم آن اردو منظر وحشی داشت بعد بجای تلمسن رسیدم آهسته پیش رفتم دیدم که وی یکه و تنها نشسته چون برادید یکدیگر را در آغوش گرفته دو ساعت داده شروع بشکایت از ضعف و ناتوانی خود نمود

خلاصه از تلمسن پیری باقی نمانده دهان و چشمانش چین خورده تشویش و اضطراب خود را با من بسی حکایت مینمود و میگفت تنها میگذرد که کسی جانمن نمانده است و من گمان میبردم که حادثه سختی برای شما اتفاق افتاده است خوراک وی در مدت فقط قارچی بود که دو نفر نوکرش از جنگل میآوردند از آن پنجاه و دو نفری که شما نیز در او گذاردید هیچ نفر بیشتر نمانده است باقی مرده یا فرار کرده اند

بعد من آذوقه که برای شمار الیه برده بود داده فوراً فوان دادم تا مرغی با بلغور برایش بپزند این تنها غذائی است که پس از مدتها وی خورده است پس از دو ساعت که نزد تلمسن نشستم آنوقت یاران من وارد شدند تمامی نجد تلمسن شناخته او را تهنیت می گفتند

پایش مجروح و تقریباً وده قرحه در پیش دیده میشد چند روز لازم و توقف نمودیم تا بتواند حرکت نماید

روز سی ام حرکت نمودیم اما بی مانیوما و نوکنبار یان بیشتری از بارها را بدوش کشیدند معذلک بسیار ده صندوق بسیاب و نهیت بار بر زمین نماند ناچار آنها را در همانجا گذاردم تا دکتر پارک از عقب بیاورد

حالا تلمسن خیلی بهتر راه میرود ولی شبها بوی خوش نمیگذرد در مراجعت از رود خانه کمی پائین عبور کرده بکنار آمده بعد از یکروز راه شمار ا پیدا کردیم در آنجا باز اسکلت انسان یافته و تقریباً در دویست متر راه سه اسکلت دیدیم

روز بیست و سیم یعنی سیم نوامبر بمکان اعراب رسیدیم و تلمسن از خستگی و زحمت فارغ شده ولی شبها باز ناراحت است مدتی توقف لازم است تا تلمسن بحال نخست آید چه در چنین حالی نمیتواند با ما در عقب آذوقه حرکت نماید بلکه در راه می افتد

امضی

ثرفسن

(راپور تهای)

راپور تهای تلمسن و دکتر پارک از اپیوتوششم نوامبر ۱۸۸۷

آقای عزیز مسیو ثرفسن و مردمان وی روز بیست و نهم اکتبر بار دومی ما رسیدند و آذوقه که برای ما فرستاده بودید رسانیدند چون تنگدستی و احتیاج ما باعلی درجه رسیده بود لهذا از این مرحمت شما کمال تشکر و امتنان را داریم مسیو ثرفسن تفصیل حالات را شما خواهد گفت روز ششم اکتبر که شما حرکت نمودید و ما جدا شدیم پس فردای آنروز زوروقی را باعسرنام که یکی از افراد قافله است و سیزده تن دیگر که بالنسبه تن درست بودند در اطراف رودخانه برای تحصیل آذوقه فرستادم روز نهم حسن نام از اشخاص دسته اول مریض شده برگشته برادر وی نیز در حین تفحص آذوقه را همراه گم کرده و یاران خود را پیدا نکرده ناچار برگشته است روز دهم جمعه نام از دسته آستر زوروقی بدست آورده باده تن دیگر در آن نشسته شبانه فرار نمودند روز یازدهم که سان دیدم هفده نفر بیشتر نبودند و ما بقی پنجاه و دو نفر فرار کرده اند روز چهاردهم یکی از بیماران وفات یافت در آنروز عسر برگشته بقدر دو روز آذوقه آورده و آن میوه موز بود و لی خیلی بکار ما موقع است چه تا آنروز غذای من منحصر بلغوف و قارچ بود روز پانزدهم باز یکی دیگر وفات یافت شبانه سعدی نام از دسته اول با چند نفر دیگر بار دو آمدند زوروقی بدست آورده شبانه فرار نمودند روز شانزدهم عمر با بیت دیگر بتحصیل آذوقه فرستند روز نوزدهم یکنفر و روز بیست و دوم و نفر و بیست و سیم یکنفر و روز بیست و نهم که روز ورود ثرفسن بود دو نفر از ما وفات یافتند روز سیم که ما عازم اپیوتو هستیم یکنفر دیگر وفات یافت و عمر هنوز برنگشته است ولی اگر زنده بماند او را خواهیم دید و از آن بیت و یکنفر ممکن است چهارپنج نفرشان باقی مانده باشند غیر از دو دانه موزی که مشار الیه برای من آورده است غذای من منحصر بلغوف و قارچ بوده است

بواسطه دو قرحه که در ساق و زانوی من است نمیتوانم حرکت نمودن تحصیل آذوقه روم معذلک اگر این دو نفر نوکرمن یاروک و عبد تنبود حال مرده بودم

وقتیکه ثرفسن رسید خیلی ضعیف و ناتوان بود م اکنون قدری بهترم روز سیم نوامبر ما در اردوی اعراب هستیم روز اول اسمعیل قدری آرد و دوماهی کوچک برای ما فرستاد

دیروز چون دو روز بود که آذوقه نداشتیم ناچار کسی را نزد اسمعیل فرستادم و بعد از گفتگو بسیار کمی آرد گرفتم مجبور شده ام که رخت خود را فروخته قدری آذوقه بگیرم زیرا که اسمعیل چیزی بما نمیدهد امروز من و دکتر پارک و یکنفر مترجم نزد وی رفته وضع خود را باو تقریر نمودیم موسی آیه در جواب میگوید در باب آذوقه هیچ قراری با من نگذاشته اند و اگر چیزی من و دکتر میدهد فقط بواسطه جوانمردی خود است خلاصه وی بسه نفر ما چیزی نمیدهد میگوید در قرارنامه چنین مطلبی نیست و شما در اینجا چیزی نگفته اید

امضی تلمسن

از اپیوتو ششم نوامبر سنه ۱۸۸۷

(استانلی)

استانلهٔ عزیزم مسیو نلسن و ژفسن روز سیم را بسر وارد شدند بعضی حمالان مانیوما و زنگبار را با خود آورده اند از اشخاصی که
دراردوی نلسن گذارده بودیم فقط پنج نفر آمده اند و باقی در عقب آذوقه رفته اند ممکن است بعضی از آنها بما ملحق شوند ولی باید اسمعیل را
رخصت دهد تا در مزارع کار کرده غذای خود را بدست آورند وقتیکه نلسن را دیدم نیم جانی بیشتر از وی نمانده بود چهره اش زرد و نزار گشته
قدش خمیده است بقدر امکان از وی محافظت مینمایم ولی برای مشارالیه غذای مقوی خوبی لازم است هزاران افسوس که در اینجا ممکن نمیشود از آن
حرکت تاکنون فقط روسا بعد از گفتگوی بسیار قدری آرد بما داده اند اتفاقاً بزی بما دست آورده از گوشت آن بیمار را قدری بحال آوردم اسمعیل
با پیغام داده است که بآن اشخاص از شما آذوقه داده میشود که بتوانند در مزارع کار نمایند پس باقی مردمان ما که قادر بکار نیستند غذایشان منحصر است
بچیزیکه رفقا بما نها عطا نمایند و بآن اشخاصی که کار میکنند روزانه پنج ذرت داده میشود من و نلسن با مشقت زیاد چیزی از اسمعیل دریافت میکنیم
ولی برای نوکران ما که آب کشی و طباخی مینمایند چیزی نمیدهد با وجود آنکه من یک نوکر بیشتر ندارم من و نلسن با گفتگو ترجمه امور بین اسمعیل و قسیم
عمومی الیه میگوید در باب آذوقه قراری نگذارده اند و بواسطهٔ جوانمردی خود چیزی بشما نمیدهم من صحبت شما را در چادر وقتی که ساعت طلا را
بدو دادید متذکره شدم و گفتم از شما گوسفند و برنج خواهیم آنچه را بتوانید چون قرارنامه را از وی خواستم میگوید حاضر نیست
با هم چون قرارنامه را ندیده ایم زیاده بر این چیزی نمیتوانیم گفت خلاصه اسمعیل بعد از رفتن قدری قوت برای ما فرستاد وضع ما کلیتهٔ خیلی پریشان است
چه زمان ماندن ما در انجا بزودیک بتمامی نیست نلسن بیشتری از رخوت خود را فروخته است منهم هرچه داشتم از دست داده ام حتی الامکان در اینجا
می مانیم تا آنکه شما نزد امین پاشا رفته و او را خلاصی داده مراجعت نماید و ما شما را تهنیت گوئیم امضاء پارک

از ایپوتو دهم نوامبر سنه ۱۸۸۷

آقای عزیز چندین دفعه خواسته اند ما را تاراج نمایند و ممکن نشده است دیروز فرصت پیدا کرده یک صندوق اسباب دکتر پارک را
غارت نموده اند در وقتیکه مشارالیه با من نهار میخورد یکدفعه دیگر هم میخواستند چادر ما را آتش بزنند ولی بواسطهٔ بیخوابی شبهای من فرصت نموده
اندمن از اینوضع باسمعیل شکایت کردم وی در جواب میگوید اینان زنگباریانند و مردمان ما نیستند ولی اگر آنها نشنگهارا نخرند مردمان ما نمی فروشند پس از حرکت
ژفسن فقط اسمعیل قدری قوت باید بدهد علف و گیاهی هم نمیتوانیم بدست آورد

اولدی امروز بعد از ظهر وارد شد فردا این کاغذ را بشما خواهد آورد امضاء نلسن

در همین لحظه که کاغذ را مینوشتم و اسمعیل دید که اولدی در شرف حرکت است قدری آرد برای ما فرستاد تا اولدی شما بگوید نلسن
شب بیست و ششم کبر اسمعیل بجادرمن آمد با من گفت وحشی من در بارهٔ تو بجائی رسیده است که میخواهم صیغه برادری بخوانم

چون میخواستم نلسن و دکتر پارک وسی نفر مریض را در تحت حمایت او بازگذارم ناچار خواهش او را قبول کردم هرچند که شان من نبود با یک شخص غلامی
صیغهٔ برادری بخوانم ولی چون اسمعیل شخص مقتدری است و بدو محتاج بودم من هم علی الظاهر بدیگارا اظهار میل کردم یک قالی بومی باو دادم که صد و بیست
پنج فرانک قیمت آن بود علاوه بر آن چند دستمال ابریشمی و قدری ماهوت گلی و بعضی چیزهای قیمتی ببرادر خود دادم بعد معاهدهٔ جدیدی با وی
بستم که با صاحبمنصبان خوش رفتاری کرده و چند نفر دلیل و راهنما با من روانه نماید
بعد از این گفتگو با دکتر پارک یک ساعت طلا با بندش که در شهر لندن هزار و دویست و بیست پنج فرانک خریده بودم بو دادم
برای مواظبت نلسن و بیست نه نفر مریض و دکتر پارک در ایپوتو میماندند من فقط اما این جمع قلیل حرکت میکنم

فصل پانزدهم

در باب مسافرت از جنگل تا قلعهٔ مازامبوئی

از بیست و ششم اکتبر تا پانزدهم نوامبر سنه ۱۸۸۷

نزد باله منازل شان بومیان بوگیری اولین دهشخاص کوتاه ماسر تغییر حرکت میدهیم راه بعد از
مابنوکو توقف در اندگارد شرقی و غربی مشاجرهٔ خمیس و تروازر ورود به ایپوری خمیس و شهرهای زنگبار در خان
ایپوری آذوقه و فسخ حالت مردمان ما خمیس و یاران وی اطراف را تفحص مینماید با یک گلوله زن معاودت مینمایند خمیس
بریورا اسیر کرده و بعد خلاص مینمایم ژفسن با جانت نلسن برمیگردد حرکت خمیس و اهالی مانیوما محاسبهٔ با کیلونکا و نکا در ایپوتو قتل سمبا
خیالات سلی در اینواقعه تشکر آستر سان مردمان ما در ایپوری بهترین منظر شخصی ده بریو عادات بالله ده اندرود غربی
کناره جنگل کوه پیکاه ده آیوکو جنگل ملاقات با یک پیرزنی اندسورا و محصولاتش اسیری جمعه ایتوری در یک
جلگه میرویم ماردیات عقب آذوقه میرویم بنای کلبه ها بلده با بوسه سرای میتری بومیان با ردوی ما حمله مینمایند مصب ایتوری
بومیان آبوکوما خوراک ما بعد از ایپوری قلعهٔ مازامبوئی ایتوری شرقی مزارع وسیع مهمانداری بومیان اردوی ما در
تزاکم قوی دل باشید اولین نظر کم بشاجره نجامید صلح اسلحهٔ باندوسوما

امروز پس از دو ساعت حرکت به یومبو میرسیم و فردا پس از چهار ساعت و نیم حرکت به بوسندی خواهیم رسید در آنجا وضع ساختمان و معماری
بکلی قسم دیگر است هر دهی عبارت از کوچه ایست بطول شصت یا صد و یا صد و بیست متر در دو طرف این کوچه خانهائی از چوب ساخته اند با پائی
از چوب بر آورده و تخته های نازک قشنگ که سقف آنهاست بر وشان نهاده اند آن دیواری که مقابل کوچه است سه متر طول است و آنکه مجاری

جنگل است بیشتر از یک متر و نیم تا دو متر ارتفاع ندارد عرض خانه‌ها دو یا سه متر است کلیهٔ وضع بنا‌ها خیلی قشنگ و ظریف است ولی برای
دزدی خطرناک است

راه این دهات برای شخص مسافر خیلی زحمت است مثلاً چون بسی قدم برود بواسطهٔ ملاقات با اشجار مجبور میشود که از طرف راست حرکت نماید
و چون چند قدم برود دیگر راهی ندیده مجبور میشود که از درخت بالا رفته و از آنطرف پائین بیاید باز طولی نمیکشد که باستی خود را خم نموده از زیر درختان
بگذرد خلاصه هزاران تهیه لازم است که از اینراه پر پیچ و خم عبور نماید چون شخص مسافر پای بر درختی نهد یکساعت متوقف شده
و همی خیال کرده تا پای خود را بر کدام موضع گذارد بهمین قسم گاهی بالا رفته و گاهی پائین میآید و در اینحالت در زیر آفتاب عرق از روی همی
فرو میریزد در اینحرکت سه مرتبه من مشرف بموت شدم ولی یکی از یاران با افتاده فوراً وفات یافت و چندتن از آنها سخت مجروح
و خسته و ارشدند با پای برهنه باز حرکت آسانتر است ولی با کفش چون درختان از شب نم تر شده و از عبور و مرور گل بر آنها نشسته پس
از رویشان خیلی اشکال دارد چنانکه در یکساعت شش مرتبه من بر زمین افتادم

عموماً این دره که در وسط جنگل است و چیزی نمانده بود که بدنجا برسیم ولی دین یک قافله با بار سنگین که در میان درختان جنگل پراکنده
خالی از تماشا نبود مثلاً یک درختی بروی مردابی افتاده است باید از روی آن درخت عبور نمود پوست درخت ریخته و حال خیلی لغزنده است
اغلبی میافتند حمالان بارهای خود را بر سر گرفته از نمیدانم وضع باستی بگذرند تقریباً سی نفر از آنها در روی یک شاخهٔ درختی رفته اند بعضی دیگر
بحرکت ایستاده جرئت نمی کنند پای خود را بردارند چه نمی دانند بکجا بگذارند و بکجا روند حال ملاحظه نمائید که در چنین حالتی یکمرتبه از صد
طرف وحشیان بما تیر اندازند ولی بفضل خدا احتیاط کرده دو چار چنین حوادث نمیشدیم معذالک در حین عبور چندین نفر از
یاران ما زخمدار و مجروح شدند

روز بیست و نهم در شش ساعت چهارده کیلومتر طی کرده به بوکیری رسیدیم از دور بومیان را دیدیم که فریاد میکشیدند و میگویند بوده بوده
اولندا اولندا یعنی عقب بروید و بنجا نیائید

اسم رئیسشان موآنی است بومیان حلقه‌های آهنین بر دست و پایشان داشتند کلاهشان از زنی بود بازو و ساقشان عریان است
ذرت و موز و تنباکو بسیب زمینی شیرین و خرزه و کدو کشت مینمایند بزهای فربه و درشت دارند اگرچه خرد سن و ماکیان خیلی دیدیم اما تخم
مرغ کمیاب است در بعضی از این دهات خانها عبارت از دو زیر زمین است که بر دوش قبه زده اند

روز سی ام توقف نمودیم و با دیان ما نیز مانا این معنی را غنیمت شمرده تا مردمان ما را از بومیان ترسانیده گذارند با آنها داد و ستد نمایند

و تمامی معاملات را با خود آنها کنند

روز سی و یکم صبحی با ولین دهی اشخاص کوتاه رسیدیم ولی آن دهی نیز مانند سایر دهات متروک شده بود و پس از پنجساعت و ربع حرکت چهار ده
کیلومتر طی کرده شبانه در یکی از مساکن بومیان اردو زدیم

چون جعبه‌های قشنگ را وارسی کردیم در سه جعبه سه دانه قشنگ بیشتر نمود ما بقی را دزدیده و برده بودند پس از شانزده سالهٔ موسوم بعبدالله قشنگ دزدی
فرار نمود همانروز نوکر مخصوص خودم هفتاد و پنج قشنگ برداشته فرار کرد

فردای آنروز بمسکن طایفهٔ بناسه رسیدیم بواسطهٔ معاهده که با اسمعیل سته بودیم خیس با هفت نفر دیگر در بناسه نزد ما آمد
در کنار رود خانه روزی هفت یا هشت یا نه بلکه ده ساعت حرکت نموده و پنجاه تا یازده کیلومتر طی میکردیم اکنون در اینجا ساعتی دو هزار و نهصد متر
میرویم و در هر صد متر بواسطه موانع و عوائق زیاد متوقف میشویم

تمام شبها هوا ابر شده و صدای عدد در کوه و هامون منعکس میشد و برق میزد و آن طوفان سخت جنگل را متزلزل میساخت گاهی درخت کهن
سالی را از سرتا بته شکافته مثل خاکستر مینمود باران مانند سیل فرو میریخت و از شدت سرما مانند بید میلرزیدیم ولی باز لطف ایزدی شامل حال ما گشته
بامداد آفتاب تابان سر بر آورده تمام جنگل را مثلاً مینمود و از آنروی رقعی از ما بدیده گویا جانی تازه بما میدادند آن زمان جنگل صفای مخصوصی
بهم میساید ساق درختان مانند ستون مرمر گشته قطرات شب نم بروی برگها چون الماس و لالو امید درخشید مرغان و طیور جنگل نیز از این وضع
خوش بوجد آمده بالحان مطبوع ترنم مینمودند حیوانات نیز از درختی بدرختی پریده آواز داده همه نها نیز انواع بازیها میکردند

پس از بناسه راه شرقی خیلی خطرناکی و زحمت داشت در هیچ موضعی ما اینقدر در خت بوته ندیده بودیم اشجار بریده بیحد و حساب بود و میتوان
از آنها کشتیها ساخت ساقه و شاخهٔ درخت زیاده از اندازه بود و از میان این اشجار درختان موز و جنگلی و نباتات دیگر مانند لبلاب و گل
سرخ و غیره سر بر آورده بودند باستی با تبر آنها را بریده و راهی درست کرده عبور نمود

روز چهارم نوامبر بمحل ندکو پیکار رسیدیم کریت دو کیلومتر از بناسه مسافت دارد در این حاصله از نیز عبور کردیم که سابقاً مسکن طایفهٔ
کوتا هان بوده است

امروز چون غذای هر یک از افراد قافله را ملاحظه میکردم قدری خوشوقت شدم خلاصی خود را از دیک دیدیم چه هر یک از افراد یک
ذرت پانزده موز داده میشد

این مقدار غذا بالنسبه بقدری قاروچ و مشتی جوبات خوراک سلطنتی است اینها برای تسلی اشخاص ما کافی نیستند

در وقت تقسیم غذا بما نهاگفتم دوستان عزیز من یکهفته بیشتر نمانده است که از این زحمت خلاص شده راحت شویم آنها جوابی ندادند ولی اثر خنده در سیمایشان آشکار شد صاحبمنصبان نیز در اینمدت کمال سختی را دیده بودند غذایشان منحصر بود باقلا و قارچ و بعضی میوه های جنگلی بود علاوه بر این یکی از آنها نیست و هفت هزار و پانصد فرانک داده برای آنکه در این سفر همراه باشد و ما آن زمان نمیخواستیم اورا قبول نمائیم من گاهی بفکر این مسائل افتاده متحیر میشدم

روز بعد از طرف مقابل رودخانه ایتوری گذشتیم تپه ها از راست و چپ دیده میشد پس از طی شانزده کیلومتر شبانه در اندکاره غربی اردو زدیم و آن کوهی که نزدیک ما بود دویست متر ارتفاع داشت و چون ما بمیزان الهوا اندازه گرفتیم هزار و دویست و پنجاه متر از سطح اقیانوس بلندتر بود از آنجا دورنمای طرف نجوبی دیده میشد آن اشجار و نباتات بحساب در زیر پای ما بود بنظر میآمد که میتوان از روی آن اشجار عبور نمود

روز هفتم ما پس از آنکه نزدیک کوه توقف کردیم اهالی مانیوما در ده رفته و اشخاص ما ناچار در بیشه ماندند آنوقت ما بین تنوتو شکارچی ما و خیس رئیس اهالی مانیوما گفتگو بر جواست و کار بمنازعه کشیده و خیس بصورت تنوتو زد این هر دو تن قطع و ضخیم اند تنوتو قدی در حد سکرو زنگبار با سم و کیلی خدمت کرده ولی بواسطه آنکه غالبا مست بود او را مرخص نمودند اگر غذای درستی خورده بود و شکمش سیر بود خیس را مانند پرکاه از زمین بلند کرده او را در هم می شکست ولی همیشه قبیله خیرهٔ خیرهٔ نگاه کرد باو گفت خیلی خوب وقتیکه ما سیر باشیم یکمرتبه دیگر هم یکبار را بکن مانیوما نشان داد هم حال تحمل و خودداری نمایم

آنوقت من نزدیک رفته دست بشانهٔ خیس زده گفتم دیگر از نگارها بکن چه صاحبمنصبان خودم هم حق اینگونه رفتار را ندارند

بعد خیس بمن گفت که اندکاره ی غربی سرحد خاک اسمیل است و تا ورود بایتوری از ما جدا نخواهد شد

روز هشتم نوامبر ۷ کیلومتر طی کردیم زیرا که جنگل مدان پایه نبوده و راه قدری بهتر و سهل تر بود بنابراین ساعت بیش از سه کیلومتر راه نمیرفتیم آن زمین شنزار چون باران جذب نموده بود حرکت ما آسان شده و راحت بود گیاه بلباب آنقدر زیاد و فراوان نبود گاه بگاه یکی از آنها را که ضخیم تر بود قطع میکردیم در بعضی مواضع تخته سنگهای عظیم دیده میشد و گاهی بنحال آن اشخاص کوتاه می افتادیم

روز نهم نوامبر پس از طی پانزده کیلومتر مسکن طایفهٔ کوتاه رسیدیم آنوقت تا نزدیک ظهر هوا را مه گرفته بود بعضی مواضع سیلاب بود از پنج ده عبور کردیم که سابقا اشخاص کوتاه در آنها سکنی داشتند بحال متروکه خیس با یاران خود بطرف انبوری رفتند که سه کیلومتر از ما مسافت داشت ما نیز فورا بدانها رسیدیم

ایبوری مکان آبادو خوبی است از ما بمبویا تا کنون ما موضعی باین خوبی ندیده بودیم اگر مسافت ما هشت ماه زودتر سر میگرفت معلوم است که بدانجا

آبادتر میرسیدیم خلاصه اتیوری پنجزار فدع زمین مزروع دارد و تمام محصولات ارضی در آنجا فراوانست و اهالی مانیوما نجا قدم نهاده اند و هریک از روز جان موز پنجاه تا صد و چهل دانه موز داشت و هر موزی قدری بزرگ و درشت بود که برای غذای یکنفر کافی بود هوا از اینجا خنک تر بود و با کمال احتیاط از آنجا عبور میکردیم در عرض راه میوجات و خوشه های انگور زیاد دیدیم قبل از رسیدن به یکی از زنگباریان موسوم بموراباستا با من گفت که پنج ده در اتیوری است و در آنجا خانهائی پر از ذرت میباشد ولی خیس و یارانش قبل از وقت بدانجا رفته مقداری یاد از آن در تنها برداشته در جای دیگر پنهان کرده اند چون به وارد شدیم خیس نزد من آمده مثل همیشه از زنگباریان بنای شکایت گذارد و من در آنموضع هیچ دانهای ذرت ندیدم که بروی خاک ریخته بود و از این رو صدق سخن موراباستا بمن ظاهر شد بعد خیس با من گفت که شما و افراد قافله در قسمت غربی منزل گزیده من و یارانم در قسمت شرقی جای می گزینیم منهم از این سخن روی درهم کشیده باو گفتم چون از خاک آقای گذشته ایم بعد از ان سخنان تو مسموع نیست و بگذار که ذرت یا یک موز یا یک میوه احدی بدون رخصت من نباید دست بزند در تمام روی زمین هیچکس قدر زنگباریان از مانیوما اذیت و تعدی ندیده است و بعد از این آنها را رخصت میدهیم که اسقام خود را بازستانند خیس چون بیچاره بود لهذا سر رضا حنبانید

پس از آنکه آذوقه را بالتمام جمع کردیم و جای قافله را مهیا نمودیم بهریک از افراد نجاه ذرت رسید قرار بر این شد که با بومیان خوشرفتاری نمایند و چون قدری گفتگو با بومیان نمودیم مقرر بر آن شد که تا ما وامکه ما در آنجا بمانیم نیمه شرقی مزرعه در تصرف ما باشد خیس را نیز فرمان دادم تا با بومیان بطور خوبی سلوک نماید قدری منجوق برئیس شان دادم در عوض پنج جوجه و یک بز گرفتم

امروز که دهم نوامبر است تمام افراد قافله غذای خوبی دارند مدتهاست که چنین غذائی نخورده اند موز و سیب زمینی شیرین و باقلا و نی شکر و ذرت و خربزه و سبزی حاجت بقدری نیاداشت که تمامی را کفایت میدهد و با کمال اشتها میتوانند صرف نمایند در اینجا باید بما نیم تا از فن و زنگباریان و اجزاء کشتی او انس و ناقهین ایوتو با ما محشور شده بودند که من در آرزوی مکانی مانند ایبوری بودم تمام مردمان قافله قدری قوت گیرند این بیچارگان تمام رخوت خود را فروخته اکنون برهنه و عریانند و ۳ ۷ روز قحطی دیده روزگرسنگی دیده اند پوستشان باستخوان چسبیده قوای شان ساقط گشته رنگشان سیاه خاکستری شده است چشمانشان بگود فتاده و بسختی حرکت میکرده امراض گوناگون از سیمایشان آشکار است تمامی عضلات رفته پس با این اشخاص در دهم جای گیرند نه آنکه در چنین اردوئی بوده هر زمان با بیچارگی مدافعه نمایند فردای آنروز خیس با من گفت بهتر آنست که از قعر راه روانه شویم چه بزعم رئیس بومیان به بلدهٔ سبزه آباد نزدیک شده ایم پس اگر اذن دهی من با چند تن بومی وسی قرمنا بدان سمت سیرم من رئیس را حاضر کرده وی اطمینان داد که بعد از دو روز حرکت محلی موسوم به مانده خواهیم رسید و از آنجا آن بلدهٔ مذکور نزدیک است گله های حیوانات شان میآیند در رود ایتوری آب میخورند این سخنان در ذهن من جای گرفته چند نفر بومی را همسفر از رئیس گرفته با بیت و شش

تن از اخوان قافله تخمین داده و را بدانسمت روانه نمودم با وجود آنکه غدغن سخت نموده بودم که به بومیان ایتوری کسی تعدی ننماید معذلک یکی از سربازان با رفیقش رفته نوزده جوجه دزدیده خورده بودند دفعهٔ دیگر رفته هفده جوجهٔ دیگر سر بریده بودند در آنوقت مستحفظین به انبار خورده باز گرفتند و تن دیگر از سربازان یک بز دزدیدند

رفتار بومیان ایتوری از تمام جهات خوب بود ولی خیانت اشخاص ما را خجل میکرد رئیس و خانواده اش نزد یک ما منزل داشتند گاهی بفکر مردان قافله میافتادم میدیدم که در تمام وحشیان مانند مردمان ما دیده نشده است که [illegible] اذیت و گرسنگی کشیده باز راضی و خوشحال باشند و حال آنکه در اغلبی از راهها بعضی افتاده دیگر قدرت بر خواستن ندشتند برخی از فرط گرسنگی بار خود را یخته بخگل رفته رفقای خود را ترک گفته پیکان وحشیان نجان نبرده اند و از نا [illegible] یه ی خود را بخاطرات سخت میافکنده ریجارت سیار بر من معلوم شده است که انسان مثل حیوانات اگر او را خوب تغذیه ندهند از هیچ کاری و گردان نبوده و هیچ کاری یکباره از انجام میدهد ولی وقتیکه گرسنه باشد از شیر گرسنه بسیع تر و وحشی تر است زیرا که این بارهای سنگین و حرکت پر زحمت در مواضع مجهول و گرما و سرما هیچکدام مانند گرسنگی بر مردمان ما اثر کرده و حالات آنها را تغییر نمیدادند چه علانیه میدید که رفیقش را بردارزده ولی چون گرسنه بود این امر عظیم را سهل شمرده بهمان کار اقدام مینمود

بومیان ایتوری در فراوانی نعمت پرورش یافته از زمین و وحوش خوشخو و ملایمند ولی طوایف جنگلی و اشخاص گوناه از جیرانات درنده بسیع تر و درنده ترند تا جنبه تیرشان خالی نشود دست از نزاع برنمیدارند

روز دوازدهم معلوم شد که خمیس برای تفحص و تجسس رفته بود از عهدهٔ مأموریت برنیامده و با بومیان بدسلوکی کرده دو تن از مردمانش مقتول شده اند بدینواسطه فرمان دادم که مراجعت نمایند این جا تنها بقدری کیک و پشه دارد که نمیتوان شب در آنجا خوابید ما چار چادرها را در کوچه برپا کردند روز سیزدهم در اردو گردش میکردم اتفاقاً از دور اغذیه و مشنولیات اهل قافله متحیر ماندم چه یکی به آرد نمودن قهوه و دیگری بکباب نمودن مشغول و دیگری بکار دیگر مشغول است

روز چهاردهم خمیس با یک گله بز که معلوم نشد از کجا گرفته است وارد شد و شادی زده برشش را برای من فرستاد بعد معین شد که قصد رفتن خمیس بدانمواضع برای تفحص راه نبوده است بلکه میخواسته فتوحات آقای خود اسمعیل را از طرف شرقی پیشتر برده و بومیان ایتوری را نسبه مانند اهالی ایتوتو چار مفقود الاثر سازد از آن حرصی که خمیس بدنبکار داشت تیرهای هر آلود وحشیان را فراموش نموده از دیدن آن برپا بگاه احتیاط را کنار گذارده بگرفتن آنها پرداخت در آن مان سه تن از رفقایش بوسیلهٔ پیکان وحشیان بر جای سرد شدند خمیس دیگر تفحص را نپرداخته برگشته در راه بر یورئیس بومیان ایتوری را دیده بدون آنکه حرفی بزند او را گرفته بقصاص خون رفقایش فرمانداد تا رئیس را خفه نمایند من

(از نگار)

از نگار مطلع شده جمعی را فرستاده تا رئیس را دزدیده در اطاق پنهان دارند تا خمیس برود

حقیقة ایتوری مکان پر نعمتی است ممکن است شما و ما در آنجا بمانیم بدون آنکه اسمی از قحطی بشنویم در سر سفرهٔ من روزی پنج شش نوع غذا از قبیل شیر و سر شیر و نان و سیب زمینی و مانیک و سبزی جات و جوجه و گوشت بز حاضر بود و اشخاص سفید و سیاه ما تفاوت فاحش کرده بودند صدای شان قدری شنیده میشد بعضی بخیال خواندن افتاده هنوز قادر نبودند روز شانزدهم یک عصر سیور فن وارد شد و از عهدهٔ مأموریت خود بخوبی برآمده بود در هفت روز صد و شصت و پنج کیلومتر طی کرده تمن را پیدا نموده و را به ایتوتو آورده است ولی موی الیه در تردکیلونکا لونکا نیز بهمان نطفو درنخی و گرسنگی خواهد بود

فردای آنروز خمیس و یارانش فرار نمودند بدون آنکه از من رخصت گیرند ولی من بدان آنها ممنون باشم که زیاده بر این اسباب اذیت و ضرر من نشدند چون تمن و پارک و تقریباً سی نفر از مردمان ما در تحت حمایت آنها میباشند پس ممکن بود که هزار چیز از من بخواهند ولی اتفاقاً بدینحال

یقین و انشاالله بعد از گرفتاریها سزای آنها را خواهم داد ولی قبل از شفای یاران آمدن آنها و دیگر نمیتوانم قسم دیگر رفتار نمود مردمان ایتوری گمان مینمودند که ما با اهالی مانیوما دوستی داریم از زمین روی ما خصومت میورزیدند تا آنکه بعد از ظهر روز نهم یکی از زنگباریان ما را موسوم به بمبا که مشغول آب کشیدن بود با نیزه زد وی نیز بچاپار خود آمده قوه بینائیش را پر کرده بر سر خود خالی کرده و از زحمت و درد خود را آسوده نمود

نوکر من سلیمان از اینواقعه اظهار تحیر و تعجب میکرد که تعجب که در زیر آسمان مالک هیچ چیز نیست چگونه مانند اشخاص بزرگ رفتار کرده بقتل خود مبادرت میجوید

روز نهم آستر نایب باسی و شش قرمیسا بهمراهی بیوه یک تن از اهالی مانیوما برای تفحص و تجسس بطرف شرق روانه شدند ما در اینجا باید منتظر بعضی از ما قبل شویم که از ایتوتو میآیند و در آنجا از اهالی مانیوما کمال سختی را دیده اند

روز نوزدهم ولدی با ملاحانش ما بحق شده و پانزده نفر از مرضای قدیمی یک یک بار رسیدند روز بیست و یکم آستر و بیوه مراجعت نمودند چیزی ندیده بودند فقط راه جنوبی یافته اند که بطرف مشرق میرود روز بیست و سیم سان عمومی دادیم

دستهٔ نمرهٔ اول	۸۰	دستهٔ نمرهٔ دوم	۷۶
سودانیان	۵	طباخ	۲
نوکر و غیره	۶	فرنگی	۴
راهنما	۱	مجموع	۱۷۵

(بقیه)

با منزل دکتر پارک بیست و هشت نفر در ایپو هستند پنجاه و شش نفر را در دی او کار و گذاشته ایم ده نفر هم ممکن است با عسر ما ملحق شوند پس عدهٔ مردمان ما بدویست و شصت و هشت میرسد و حال آنکه صد و هشتاد و نه روز قبل پیش از حرکت از یامبو یا سیصد و هشتاد و نه نفر بودند پس صد و یازده نفر تلف شده اند مقدار تلفیات خیلی زیاد است روز بیست و یکم نوامبر چندین نفر از مرضای ما که در تراد او کار و بوده و در آنجا نگه در ایپو هستند وضع بدی دارند

از زمان ورود ما به ایپوری مردمان ما قدری چاق و فربه شده اند رنگ و روشن بحالت نخستین بازگشته شبها قدری خوابند گی نمیمانند و پس از صرف شام صدای قهقهه سدشان تا نزدیک نیمه شب میاید بالجمله تمام خیالات بطرف بندر نیازاوا مین ما پشا رفته است

تمامی افسران قافله مایل بحرکت میباشند چه بقدر لزوم توقف نموده ایم بیست نفر از آنها هنوز بحال نیامده اند ولی روز بروز بهتر میشوند بشرط آنکه غذای وافری به آنها برسد و در رفتن بار نداشته باشند

روز بیست و چهارم نوامبر دیدن آفتاب دانیان شیپور حرکت را نواختند و مردمان ما تمامی حاضر بودند اسباب بدانکه صاحبمنصبان جنبی از آنها را تهدید نموده حرکت داده نبود تمامی شاد و مشعوف بودند راه و جاده نیز معلوم بود در حمل بارها مانند سابق لازم نبود که گفتگوئی یاد کرده شود از حرارت و زحمت روز دیروز یکی نهیم بلکه اینده خودشان با کمال ذوق و شوق بار را بردوش گرفته میرفتند و در سیمای صاحبمنصبان اثر رضایت پیدا بود

کاروان از آن ده خوش بخت دنیا حرکت نموده در عقب ما مردمان زشت مانیوا هستند و در جلو خیال دیدن یک بلدهٔ آباد و دریاچهٔ بزرگ در این ما شب و سپاهش میباشد

پس از سه ربع حرکت به بریو رسیدیم رئیس روز قبل از ما مرخصی گرفته و رفته بود در اینجا یک کوچهٔ منظمی است بعرض ده تر و طول چهارصد تر در دو طرفش جانهای کوتاه بنا کرده اند از قرار یکه تخمین زدیم پنجاه و دو خانواده در اینجا جای دارند رئیس در یک خانهٔ بزرگ چوبین نزول دارد در یک زمین مسطح و مرتفعی که بجنگل احاطه نموده مزارع و باغهایشان دیده میشود مسلما ده بریوا زتمام دهات اروهیمی خوشگل تر و محکم تر است بفاصلهٔ صد تر از انتهای غربیش آب صاف و خوشگواری جاریست

پس از توقف قلیلی شروع بحرکت نموده وارد در جنگل شدیم بفاصلهٔ شش کیلومتر از بریو از یک دابی عبور نمودیم بعد کاروان برای صرف غذا توقف نمود بعد حرکت نموده به بزرگی که مسکن کوتاهان بود رسیدیم در اینجا چندین راه دیده میشد که بمواضع دیگر منتهی میشد از وضع زمین معلوم بود که اینجا مکان عمومی بوده و عبور و مرور بسیار در آن نموده اند

روز بیست و پنجم پس از طی سیزده کیلومتر و ربع به اندموانی رسیدیم این ده بیضی شکل است و وضع ساختمانش شبیه به بریو میباشد اشجار موز و نزارع ذرت و تنباکو و لوبیا و بادنجان فرنگی زیاد دارد در حین عبور از میانهٔ دهقان یکی از اشخاص ما افتاده گردنش شکست

روز بیست و ششم از اندموانی به اندندروی غربی رسیدیم در هر دو کیلومتر مسافت از کوه الهای آب و علفهای مرطوب باید عبور نمائیم در اینجا خندق عریضی دیدیم که کنده بودند و به یک ده بزرگی منتهی میشد که مسکن طایفهٔ کوتاهان بوده و چیزی نمیگذرد که از اینجا رفته اند این ده مشتمل بر بود و دو خانه است خانهٔ رئیسان نزدیک و عالی تر است خلاصه از بیست ده گذشتیم که تمامی متعلق بطایفهٔ کوتاهان داشتند ولی تا کنون از این اشخاص کوتاه جثه آن زن سابق الذکر را ندیده ایم

پس از غربت از ایپوری که آستر ناب بدینجا آمده بود این ده مسکون و آباد بوده مشارالیه یکشب در اینجا توقف نموده و پس از غربت و بیابان آنگاه آتش زندانهای بالسه دو سال متوالی یکنوع کشت نمیمانند مثلا امسال که انجیر مصری کاشتند سال آتیه نروعشان چیز دیگر است چون خواهند انجیر مصری غرس نمایند اول زمین را خوب مسطح کرده بعد اندکی کنده قلمه را در آن می نشانند تا راست و صاف بالا رود و خیلی زود نمو میکند کلیتهٔ این اراضی حاصلخیز است ذرت را باید در جائی نشانید که آفتاب گیر باشد بدینواسطه اشجار و بوته های اطراف را در آورده و در پای ذرت چوبی فرو میبرند تا ذرت بروی آن افتاده بالا رود چون ملاحظهٔ زحمت کشت و زرع را در این اراضی نمائیم معلوم میشود که اهالی بالسه مردمان با تعصب و جمعیتی میباشند و برای آنکه شخص خارجی کشت ده آنها منزل کرده از آنده چشم بوشیده آتش میزنند برای ساختن ده بریو اقلا دوازده ماه کار لازم است جمعیت بزرگترین این دهات از شصد نفر تجاوز نمیکند کلیتهٔ اهالی مردمان کارکن و با صنعت اند اندندرو در شرقی ده قشنگ تیری است ولی هوام زیادی دارد و کوچه هایش خیلی تنگست اگر یکی از آن خانها آتش گیرد نصف اهالی ده میسوزند مرتفع ترین آن خانها بیشتر از چند سانتیمتر ارتفاع نداشتند و یک در هم بیشتر ندارد خلاصه خیلی در معرض خطر آتش گرفتن است ما با کمال احتیاط در آنجا اقامت نمودیم مردمان ما لوبیا و نیشکر جمع میکردند

اکنون ما در یکدرجه و بیست و دو دقیقه و نیم عرض شمالی و در جنوب ده میباشیم

روز بیست و هشتم در اندندرو توقف کرده و سه دسته را برای تفحص بسه طرف فرستادیم پس از آنهمه زحمت که در جنگل برای ساختن راه کشیده ایم حال خیلی اشکال دارد که دوباره از صحرا و بیشه عبور نمائیم

رفتن دسته اش از جنوب شرقی رفته و بعد معاودت نمودند از قرار تقریرشان آزاه مناسب نیست رشید از شمال شرقی رفته و میگفت این راه بده منتهی میشود راه دویمین ما جمعی از بومیان برخورده پس از اندکی زد و خورد بومیان فرار نموده نه رئیس نه بر جای گذارند خلاصه این راه

هیچکدام برای ما صلاحیت ندارند دسته تیم راهبری بدست آورند که مطلوب ما بود روز بیست و نهم از اردو زدیم و حرکت کرده و بعد از ظهر به موسوم

به بور رسیدیم در پنجاعت شانزده کیلومتر طی کرده بودیم و قطار راه خوبی رفته ایم

فردای آن روز پس از کمتر از سه ربع ساعت حرکت یکدفعه رسیدیم معلوم بود که اشجار آنجا را تازه بریده اند گویا اهالی باطایفه دیگری نزاع جدل

نموده اند نگاه ساعت بعد حرکت نموده از آن اشجار بریده گذشته با بایمان قدری مجروح شده از آنجا به تپه رسیدیم که در اطراف اشجار موز زیاد و عمارتهای

متعدد و بعد براه ساخته افتادیم که دوازده تا بیست جد تر حرف داشته در وسط بات واقع است در آن موضع چند بن صف خانه و بنا دیدیم

که زیاد کوتاه و خیلی نظیف بودند همه جا سبز و خرم بود آنجا جریان داشته اشجار زیاد در هر طرف دیده میشد

آن جنگل عظیمیکه مدتهاست در آن حرکت میکنیم از طرف شرقی بیک دفعه بین سبز و علف زاری منتهی میشود اشجار و تپه کوه در آن دیده میشود

چون مدتهاست که ما در انتظار چنین مکانی هستیم بعبارة اخری صد و پنجاه و شش روز است که نیستی و دشواری تمام حرکت میکنیم لهذا بین تپه برآمده و اوضاع

مطلوب را از دوری بینیم این تپه را پیش کاه نامیدیم

مردمان ما تمامی از ان تپه برآمده با شعف و شادی تمام بدان موضع نظر میکردند

گفتم دوستان عزیز من تا دیگ است از این زندان خلاص شده و از این سختی نجات یابیم اینان همینی نظر بدنجاب افکنده بعد آهی از دل برآورده

براه افتادند و چون خود را در جنگل دیدند برآشفته لعنت و نفرین میکردند

در سمت جنوب شرقی جبال مرتفعی دیده میشود که هزار و هشتصد تا هزار و دویست متر از سطح دریا مرتفع تر بوده و از همین طرف آبشار بزرگی دیده میشود

که مباحل ریخته ریگها را از جلو خود بلند نیماید

بر تو رئیس ایوری از قسمیکه تقریر میکرد رود خانه ایوری از جنوب شرقی بشمال غربی میرود و رود خانه از جنگلیکه در پای تپه واقعست

خارج میشود در جنوب شرقی پیش کاه بهیچ جلگه دیده نمیشود چون مدتی است که در جنگل حرکت کرده ایم اهل قافله میل دارند که از راه دیگر عبور نمایم

در ده باکور وارد شدیم در آنجا مردمان ما بعضی لباسها پیدا کردند که آتشین نداشت از پوست گاو میش بود و آنها را

برای محافظت خود از تیر بومیان غصبیت نمودند

روز اول ماه دسامبر از آنجا حرکت کرده بطرف شرقی روانه شدیم بعد ظهر رسیدیم که در آنجا میزان الهوا خیلی مرتفع شد بعد بده آیوکو

رسیدیم که سکنه آنجا هم رفته و محال متروک است عرض کوچه این ده دوازده متر است

آن رطوبتی را که در اراضی اندندورو و ایوری دیده بودیم در اینجا موجود نیست برگهائیکه بر زمین ریخته خشک و شکننده اند و راه کمی غبار آلود است

القصه پس از دو ساعت حرکت بمزرعه رسیدیم و در آنجا چهار کلبه مخروطی بود در همانجا اردو زدیم با وجود آنکه شانزده

کیلومتر پیش آمده بودیم بازگان میکنیم که مسافت زیادی باقیست در اینجا هم اشجار مرتفعه عظیم دیده میشود که در سایه آنها گیاه لبلاب و غیره رسته بدیدگی

از آن کلبه با تیری پیدا کردیم که تا آنوقت مثل آن ندیده بودیم این تیر بنقطه دو نیک سانتیمتر طول داشت و نوک سفت تا هشت سانتیمتر بود خیلی

شبیه بنیزه بود اندام تیر از نی و یکقطعه پوست مشتی بر آن زده بودند و بعد جعبه پیدا نمودیم که پر از تیر بود ولی تیرها مثل هم نبودند و نوکشان

خیلی تیز بود

روز دویم دسامبر پس از قدری حرکت راهرا گم کردیم و در جنگل بی طور رجوع حرکت میکردیم پس از آنکه مدت سه ساعت از شمال شرقی عبور

کردیم بدهی رسیدیم بنام خانهای این ده از علف و شکل مثلث بود در آنجا توقف کردیم بعضی از افراد قافله تفحص اطراف رفتند بعد مراجعت

کرده مشتی علف سبز با خود آوردند حالت باشپیه است با توقعیکه نوح از کشتی کبوتری را داد تا خبری از زمین بیاورد کبوتر بعد از ساعتی باز آمد

برگ زیتونی در منقار داشت و اشخاص ما هم گویا بزمین مردابی رسیده در آنجا قدری علف دیده بودند بعد از جنوب شرقی حرکت کرده مدت

دیگری موسوم به اندرسور رسیدیم در آنجا خانهای مخروطی دیدیم که با مشان از علف بود ولی سکنه نداشت شبرا در آنجا ماندیم یکی از

مردمان بام خانه رفته قدری باطراف نگاه کرده بعد فریاد برآورد که از دور خرمی می بینیم و بان مکان تپه دیگ شده ایم یکی دیگر گفت خوب

نگاه کن که دریاچه و کشتی امین پاشا را هم میبینی

خلاصه در بسیاری از مردمان با از خبر شوری بهر سیدند یا مها و درختان جستند و اطراف را نگاه کرده گفتند بلی بخدای سوگند چمن تپه دیگ شده

و وقت خلاصی رسیده است در آنوقت یکی از یاران کوزه خود را برداشت که از نهر مجاور آب بیاورد پیرزنی را که از میان خارها بیرون آمد

دی کوزه انداخته بپیرزن آویخت هر قسمی که بود آنرا از تبردما آورد ما باوی مهربانی نموده و چیزی بوداديم بعد از تقریرات آنزن دانستیم که

آنموضع را اندرسور امیامند و مردمانش موسوم به وانیا سوراميا باشند آنان از زمره خانه ایوری است چون چند روز حرکت نمائید و بسمت مشرق

رو بد رود خانه بزرگتر از رود ایوری دیده میشود که در آن ورقهای بزرگ حرکت مینمایند در طرف شمال طایفه فیا نسه سکنی دارند و در سمت مشرق

قبیله باکاندی جای دارند این هر دو طایفه قوی و زبردست و جنگجو و متمولند از اسباب زینت حلقه چوبین بر لب بالای این زن آویخته بود در

اندرسور او تمام دهات اطراف جنگل محصولات ارضی فراوان است و در اغلبی از خانها تنبیلهای بزرگ تنبا کو موجود بود که

هر یک ده تا بیست کیلوگرم بودند بحدیکه هر یک از افراد قافله دو تا پنج کیلوگرم تنبا کو برای خود برداشته بودند پیرزن تا تنبا کو را

تا بامی نماید و اهالی ایوری آنرا تا بو میامند این تنبا کو اگرچه عطری نداشت ولی مردمان ما خیلی طالبش بودند بعضی از برگهای تنبا کو

قدری شوره داشتند و نفرا رصاحبمنصبان آنها را بر سایر برگزیدند و استعمال نمودند و پس از چند دقیقه خیلی بد حال شدند ولی سایر برگها خیلی ملایم و بی اذیت اند خلاصه در این دهات تنباکو خیلی کشت مینمایند چه با ایلات بگوشت معاوضه میکنند

گرچک هم در انجا زیاد بود ما هم چون در دو خانه ندانه های گرچک را بو داده و کوبیده و نقش اگر گرفتیم

چهار نفر از شجاعیکه برای تفحص و تجسس فرستاده ایم نیامدند بنا بواسطه رشید با بیست نفر دیگر در عقب آنها روانه نمودم و اینان فردای آن روز نزد من آمدند آن چهار نفر را دیدم که با جمعه رفته و بیست رأس بز آورده اند و معلوم شد که جمعه آنها را بجایه بجنگ آورده است غالبا من جمعه را از این کارهای متهورانه منع کرده ام ولی سودی نداده است و از آن حیله و مکری که دارد قسمی عذرخواهی میکند که دیگر حرفی نمیتوان زد بعد شروع براه نمودیم و چون قدری از ده دور شدیم بره خانه عمیقی رسیدیم که سی و پنج متر عرض آن بود و چون اسم این دره را از آن زن پیرسوال نمودیم ایتوری نمود خیلی تعجب نمودم چه این دره خانه در ایتو تو دویست و پنجاه متر عرض دارد و در اینجا چگونه اینقدر تنگ میشود پس باز باندرسورا مراجعت کرده از توقف نموده آستر و ژفتن را برای تفحص راه فرستادیم

بعد از ظهر هر دو باز گشتند و دو کیلو متر بالاتر را بی پیدا کرده اند و میگویند در آنجا زمین سبز و خرمی است و مشتی از علفها آورده بودند او لدی راه نزدیکتری پیدا کرده است

آنشب بهمگی قدر مردمان اردوی ما خوشحال نبود چه باید با جنگلها و داع میگویند و آن زمین سبز و چمن خیلی نزدیک شده است از آن تخته ها و گز و گشیدن بار ها خلاص شده و راحت یافته طعامهای گوناگون دارند

روز چهارم دیابر از دره خانه عبور کردیم و در اینجا وضع از میزان الهوا معین کردیم که نهصد و سی متر از سطح اقیانوس ارتفاع داریم و حال آنکه در بندیا تمبو پانصد و شصت و چهار متر و در کنگو و دریاچه استانلی ششصد و ده متر بود

بعد بساحل طرف دست چپ ایتوری رفتیم و در آنجا اشجار زیادی بود پس با کمال شادی بچمن سبزی رسیدیم که آفتاب بر آن تابیده و آن هوای لطیف را استنشاق مینمودیم چنان بنظر میآمد که بار میت ساله را از دوش ما برداشته اند با کمال خوشحالی از آنچمن عبور میکردیم بعضی میدویدند حالت طفولیت پدید آمده بود هرگز در زیر آسمان ما چنین روز خوشی ندیده بودیم علفها تازه روئیده بودند نسیم خوشی میوزید و مرغان در آن هوا طیران مینمودند از بالای تپه سبزی بهمی غزال و آهو میدیدیم که خیره خیره بما نظر میکنند یعنی چگونه در اینوضعیکه احدی نیامده اید و بعد یکدفعه فرار مینمودند و ما از دیدن آنمکان دور نمای اطراف سیر نمیشدیم و هرقدر که پیش رفتیم زمین ما نند زمرد سبز بود و بهمی مرتع و چمن دیده میشد اشجار زیاد موجود بود از طرف مشرق جبال مرتفعی سر بر آورده و در آنمنت یقین داریم که دریاچه البرت نیانزا واقعست کاروان ما بکلی خسته و مانده نشود از حرکت

باز نماند چنانکنون این خوشحالی را در خود دیده است وی یکپته ایستاده تماشا میکردیم چه با مها بود که در خیال چنین مکانی بودیم اکنون بآرزوی خود رسیده ایم در سیمای هریک از افراد قافله اثر خوشحالی هویدا است هیچ فکر و خیال دیگری نیست گویا بندا از آنها برداشته آزاد شده اند

نمودند از آن هوای مرطوب و آجامی خلاص شده بدین هوای سالم خوب رسیده ایم و از آن ظلمت و تاریکی بدین محل دلگشا آمده ایم ارجلو چمن سبز می بینیم و از عقب جنگل دیده میشود سالهای تمام در سیمای همگان در نظر ما خواهد ماند اگر بیست سال دیگر زنده باشیم هر وقت اینرا نزد یاد خواهیم آورد شعف و شادی تجدید خواهد شد

برای احتراز از رودخانه و مرداب از طرف شمال شرقی حرکت نمودیم قصدم این بود که بپائین تپه ها رسیده و از آنجا بطرف جنوب شرقی حرکت کرده و بعد از بسته شرقی عبور نمائیم تا مانعی در راه بهم نرسد

ما از آن چمن که علفش تازه رسته بود حرکت میکردیم نزدیک ظهر بمحلی رسیدیم که خارها و بوته های انبوه داشت و ما نمیتوانستیم حرکت کنیم ولی اگر جستجوئی نموده سعی بنمائیم که از آنها گذشتیم

بعد از ظهر بمقابل رسیدیم پس از یکساعت و نیم حرکت در تردیک دره خانه که بطرف جنوب شرقی جاری میشد اردو زدیم بعضی از افراد قافله بار خود را انکندند و تفحص آذوقه رفتند پس از ساعتی برگشته مرغ و نیشکر و موز رسیده آوردند بعضی اسباب اسلحه بومیان انیزیده کرده آورده بودند آنها کمانها و تیرهای بلندی بودند هم سپری آورده بودند که شکل مثلث بود و از دو صفحه ترکه که بایکدیگر تقاطع کرده بودند ساخته شده و میان چوبها را با صمغ اندود کرده اند تا تیر و نیزه بدان کارگر نشود علاوه بر این بومیان نیم تنه از پوست گاو میش در وقت جنگ میپوشند

فردای آن روز بدانه سبز و خرمی رفته در آنجا توقف نمودم تا سپاه را مرتب و منظم نمایم چه وضع و آئین این بلده و اهالیش را نمیدانیم بعد از ظهر جنوب شرقی حرکت نمودیم حال باید شمال شرقی معطف نمیم چه در آنجا جاده موجود است و این راه نی زار است حرکت در آن اشکال دارد در اینراه اثر پای شیر و پلنگ دیده میشد بعد از آنکه بزحمت از میان اشجار و قیاقیا های خاردار عبور کردیم براه تمیری رسیدیم چون بومیان از ورود ما مستحضر شده چند تیری زده فرار نمودند مردمان ما یک زن و یک پسر از آنها اسیر کردند و ما از آنها اسم آن مکان را پرسیدیم چون بعضی از کلمات ما تشابه داشت از این بابت تبادله افکار نمودیم بعد از ایما و اشاره فهمیدیم که اسم آنمکان میرسا است و از راه شرقی بطایفه بابوسه میرسیم و بالاتر از آنها طایفه آنوکرا سکنی دارند پس از اندک گفتگوئی از آنتوروپرسش نمودیم گفتند آنتورو خیلی دور و در طرف مشرق واقعست گفتم تردیکی آبی رود دریاچه بزرگی است یا نه گفتند بلی رودخانه ایتوری در آنجاست گفتم خیر آن دریاچه خیلی بزرگتر از ایتوریست بلکه بقدر تمام این جلگه است آن زن و بچه بعوض آنکه اشاره نمایند بحال خود شان برای آنکه ما تهر نفهمیم

نقدر نیساعت گفتگو کردند ما هیچ نفهمیدیم لا علاج سکوت کردیم

کلبه های نیوضع مانند خانهای افراجای شرقی و مرکزی است و ثلث ارتفاعشان مابهای مخروطی و یک ثلثش دیوار است و دوازده متر

با یکدیگر فاصله دارند راهها شکل دالان است برای عبور یک تن دلیل و راهنما لازم است

در هر خانه انباری برای سوخت و غیره موجود است

رد مان مقداری مورد بست آور بدو سمان از زمین روز شرابی ترتیب میدهند موسوم بآرد و چند رأس گوسفند و دوازده جوجه نیز آورند

جاده بواسطه عبور تجار و مسافرین صاف شده بود بطرف جنوب شرقی میرفت نزدیک ظهر در زیر سایه درختان توقف نمودیم و در آنجا دیگی اشباری بود

که میگفتند آشبار ایتوری است پس از یکساعت و نیم حرکت کنار رود خانه ایم خیلی درشت بودیم بمکان اهالی مابو سه رسیدیم اشجار موز در آنجا

زیاد بود از مزارع ارزن و کنجد و سیب زمینی تیرین معلوم میشد که اهالی مردمان صنعتی اند

قبل از دخول در مزارع مردمان خم در اعظم و مرتب کرده یک صف تفنگچی در جلو قرار داده و یک صف دیگر که در تحت فرمان آنها بودند

از عقب حرکت دادیم با وجود آنکه خیلی تاکید نموده بودم که طلایه سیاه صف با برهم نزده و متفرق نشوند معذلک بصیحت ما توجه نکرده

هر چند نفر بطرفی در پی آذوقه رفتند بومیان هم در کمین نشسته بودند یکمرتبه فرصت پیدا کرده تیرها را بچله کمان گذارده بطرف مردمان ما

گشاده دادند یکی از آن تیرها ببازوی یکی از افراد قافله رسیده بازویش را به پهلویش مدوخت تیر دیگر اضلاع یکتن دیگر را درهم شکافت

اینان نیز جمع آمده قوینا های خود را بطرف بومیان خالی نمودند آنها فرار کردند ولی صدمه بدیشان نرسید ما در سمت شرقی آنمکان اردو

زدیم در آنجا دو خانه مخروطی بزرگ بود اهالی قافله پوششی زبرک در تحت مرتب داشتند تا از باران و شب نم محفوظ مانند

شبانه آنزن دیسپرا آورده از آنها بعضی سئوالات کردم از دریاچه نیانزا پرسش نمودیم دست طرف مشرق را نشان داده باشاره معلوم

نمود که بطرف شمال شرقی میرود

در اینوقت شب صدای ها شنیده و بعد زوزه خارجی بگوش رسید آواز زدن تیر برگ درختان موز مسموع میشد گفتم آتش را خاموش کرده

خودرا نشان ندهید چگونه واولها بمحافظت مشغول نیستند

معلوم شد که قراولان مشغول شام خوردن شده بومیان فرصت پیدا کرده شبیخون آورده اند تیری ران سلیم خورده و ساعتیطرز رفته بود سلیم

آن تیر را بیرون کشید تا نوک رسید من نوک تیر را با نبر بیرون آورده اکالیپتین بروی زخم مالیدیم نیساعت بعد ما زبومیان

از طرف دیگر پیدا شدند ولی اینده فوقینا آنها را مجالی نداده فرار نمودند و از دور صدای تیر تفنگ و ناله شنیدیم معلوم شد که بعضی

از افراد قافله هنوز مشغول درزی اند

اذوقه دارو دی ما کم شده علاوه بر این از حرکات این اشخاص بیخبر دو درد جیلی در رنج و تعب بودم چه کوشش نصیحت افروبته هرچه بدانها گفته شود در دل

سخت تر از سنگشان بی اثر است باید بروقتیکه بانها سخت گیری نمود چون از آن تخیلها و خاطرات جنگل گذشته آن گرسنگیها را کشیده اند

بملایمت با آنها رفتار میکنیم ولی باید وضع تغییر داد

در آن شب باران شروع کرده تا ساعت هشت صبح از اردو حرکت نتوانستیم بیرون آییم هر قدر کوشش نمودم که اطلاعی از وضع و میان و شیشه بدست

آورم ممکن نشد چه زبانشان را نمیفهمیدم آن زنی را که در راه اسیر کرده شکل رودخانه ایتوری را بروی زمین نقش کرده این رود از طرفی در دریاچه

البرت و از سمتی در نیانزا میریزد علاوه بر این آن زن از بالای تپه ایتوری را بمن نشان داده و میگفت بطرف مشرق میرود در نمائیکه میدیم

بسمت جنوب شرقی میرفت

خلاصه بعد از رهایی عبور کردیم که بدره میرفت چون یکبار رود خانه رسیدیم یک شعبه ایتوری را دیدیم که بطرف جنوب غربی میرفت در نزدیک ساحل قایق

بزرگی دیدیم که گمی در آن بود تصور کردیم که یکی از ملاحان معروف ما بود بعهده گرفت که کاوا را با آن قایق از رود عبور دهد و در ازای اینخدمت یکصد

فرانک بگیرد در اینموضع عرض رودخانه صد و چهارده متر و عمقش دو متر است

آن آشباریرا که در سیری دیدیم متعلق بمبین رودخانه است در ساحل دست چپ که تقریبا از بالای تپه هزار و پانصد متر ارتفاع داشت بومیان

اونکوما وضع ما را ملاحظه میکردند و بزبان حال میگفتند چون از زین رود گذر کردید و بنزد ما آمدید با شما خواهیم گفت که چه باید کرد و نیزه های خود را

حرکت میدادند اهالی ما بوته نقاط مرتفعه ساحل طرف راست جای داشتند گاهی بخیال میافتادم که مبادا از عقب بما حمله نمایند ولی چون از عقب

خلف کوتاه بود و جائی نبود که پنهان شوند از زین روی از کمیشان مطمئن بودم

از آنجا تقریبا بایتوری رسیدیم غذا یمان همه روزه شیر و گوشت و جوجه و لوبیای تازه و کنه و شکر و سیب زمینی شیرین و بادنجان و تنگی و خربزه

و موز است باران ما بحال آمدند و قوای فقه انها باز آمده است دوباره سیاه و سفید تغییر فاحش بهم رسیده است منهم قدری چاق شده ام

فردای آنروز از دامنه سبزی بروی تپه رسیدیم در آنجا بهم دورنمای قشنگ اطراف دیده میشد و بعد از جنوب شرقی از تپه ها و کوهها گذشته

از دره های سبز و خرم پائین آمدیم و بمزارع سیب زمینی و شکر رسیدیم ولی اهالی و صاحبان این مزارع از بالای تپه ملاحظه رفتار ما مینمودند

و بعد بمکانی رسیدیم که جای گاو و گوسفند و غیره بود با یکدیگر گفتیم چون از زین مواضع گذشته ایم عقب بنیانزا خواهیم رسید و امین ما شنا

ملاقات خواهیم کرد

بعد بدره رسیدیم که در نجار رودی دیگری جاری بود در دست چپ دیواری از سنگ برآورده بودند در روی آن دیوار ممکن بود که شش نفر راحت بنشینند
در بعضی مواضع بقدری تپه نزدیک میشدیم که اگر سنگی از تپه بیانداختند با میرسید ولی بومیان بحرکت نیاورده بودند
بعد یک پلی رسیدیم که در بالای انتوری شرقی آویخته بودند پهنای رود بیست و هفت متر بود عمق زیاد و سرعت بسیار داشت ولی پل قدری بی استحکام بنظر میآمد

چون برای عبور هر نفری دو دقیقه وقت لازم بود بنیوا سطه در شش ساعتی شب قافله با حاصل دیگر رسید در اینمدت تفنگچیان آماده ایستاده بودند
بعد از ظهر یک گاو سیاه با گوساله اش از آن با لا پیدا رشد معلوم شد که اهالی آبونکو ما چشم خود را بالای تپه بریده اند

روز هشتم از دامنه بالای تپه رسیدیم و از آنجا بدقتی ملاحظه در نمای طرف امینودم دیدیم که رود انتوری از شرق و جنوب میآید
چون بجلو مارسید از جنوب تقریبا تا سی کیلومتر میرود و از شمال بواسطه آن دیوار سنگی متوقف میشود و در سمت مشرق جبال مارا مبوئی دیده میشود
بعد چند کیلومتر که رفتیم دیدیم که تمام جلگه تا پای کوه زراعت شده و کشت زارات معلوم میشد که جمعیت زیادی
در این حوالی جای دارند گمان میکردیم که در اینوضع نزاع وجدالی روی خواهد داد اهالی آبونکو ما با قبایل مجاور مجتمع شده و مستعد ایستاده بودند
و فی الحقیقت بین ارتشکی کمتر دیده بودیم ممکن است که اینان کار را بر حکمران خط استوا تنگ کرده موجب اندیشه شده اند برای آنکه کاری نکنیم که بومیان از استمساک قرارداده شروع بجدال نمایند و هم مردمان بیخبر ما فوصت زدوخورد پیدا نکنند از طرف جنوب شرقی کرانه رابده میگذشت عبور کردیم و از میان مزارع بطور رجوع حرکت نمودیم تا دشمن را بکمین نکنند

بمنتهای شرقی آن بلد رسیدیم و پس از آنکه از چنگ آن دشمن قوی پنجه رها شدیم در زیر سایه درختی که از نسیم نیاز متحرک بود نشستیم
یکساعت بعد از ظهر حرکت کرده باشجار موز که خیلی خوب کشته بودند

خانهای این مواضع مخروطی شکل و بزرگند و در دور خانه بواسطه ساقه های نیشکر بچند حجره منقسم شده است چون بعضی درها باز بود ما در حین عبور در دون
بعضی خانها را میدیدیم که چه ها را رفته و پاکیزه نموده اند مثل آنکه منتظر ورود مهمان باشند درختان موز و مزارع ارزن وغیره از هر طرف را
دیده میشد انبارهای زیاد دیدیم که تازه ساخته بودند معلوم میشد که امسال زراعت خوبی دارند

بالجمله از میان آن مزارع خارج شدیم بدون آنکه باحدی صدمه وارد آمده باشد تمام بومیان از ما رمیده و با احتیاط ما در حرکت حساب کار خود را کرده اند در هر صورت از آنهمه دشمن که در کمین بود صحیح و سالم گذشتیم

جاده خیلی عریض و صاف بود و از جلگه میگذشت که مزرعه بقولات بود پس از اندکی مسافت انتوری شرقی در دست چپ ما جاری میشد

در طرف راست باز جمعی دیده میشد در ساعتی بپای کوه رسیدیم و در نقاط مرتفعه آن چند خانه موجود بود بومیان در آن مواضع مجتمع شده و بفریادهای
مهیب ما را تهدید مینمودند تپه ها خیلی کوتاه و پست و پنجاه متر از سطح جلگه بلندتر بودند و چون دامنه خیلی سر اشیب بود بنظر مرتفع تر میآمدند
جاده از پای تپه گذشته و بطرف مشرق میرفت ما در یکدرجه و بیست و پنج دقیقه و شانیه از عرض شمالی بودیم و از آنست دره دیدیم که پهنای آن دو یا سه
کیلومتر بود و مزارع ارزن دیده میشد در طرف راست و بالای سر ما دامنه شمالی کوه مارا مبونی واقع بود و در طرف چپ مزارع زیادی دیده میشد
که بمصب رود انتوری شرقی منتهی میشد و در آنجا انبار موز و ارزن و کندم موجود بود و از نیمواضع معلوم بود که بومیان باثروت و مکنت اند چون در این دره
داخل شدیم فریادهای تهدیدآمیز بومیان را از بالای سر می شنیدیم چون بدانها رسیدیم دیدیم که جمعیتشان افزوده و تقریبا بسیصد تن مرد مبارز میشود
و گمان دنبیزه و سپر در دست دارند و آنها را همینکه حرکت داده بزبان خود چیزی میگفتند از آن بالا با ما حرکت کرده بعضی فریادهای کردند که علامت کینه
و بغض بود حال چهار ساعت از ظهر گذشته باید تهیه خود را همی بینیم که در میان چنین مردم خونخواری شب را بسر بریم در نزدیکی ما تپه زار کم وقاره بود
و در بالای آن فضای وسیعی بود بهیچ بهتر از آن ندیدیم که بروی آن تپه رفته و تمرکز کنیم ما از همه طرف متحصر باشیم بعد تمامی بروی آن تپه رفتیم و تفنگچیان را
در دامنه نشاندیم و پس از نیمساعت تمام افراد قافله مجتمع بودند در آنجا تماشای اطراف را مینمودم قریب بچاه قریه در آن جلگه بود و کشت زار و مزرعه و قصبه
همی تواتی واقع بود و قریب هشتصد تن مرد در این مواضع دیده میشود که فضا را از صدای خویش پر کرده اند دست بدنگ و جدال انداختگی را پایش
آفتاب سنگینی بار مردمان ما را ضعیف و ناتوان کرده اند چهار نفر از اشخاص ما بطرف بومیان رفتند از طرف آنها نیز چهار نفر از کوه سرازیر شدند
باستقبالشان شتافتند و هیچ ترس و بیمی از ما نداشتند گویا فهمیده بودند که اینان شادی نمیدانند خلاصه با تبسم و خنده در جلو قرینا میآمدند اشخاص ما تفنگهای
خود را خالی نمودند ولی بدانها نخوردند بواسطه شروع بجنگ گریز نمودند بومیان انگشت بازبگان نهاده همهی پیش میآمدند و آن چهار نفر یکباره فرار نمودند
بومیان این نقطه را بفال نیک گرفتند فریاد شادی بر آوردند بعضی از مردمان ما بجبال دست بردند بومیان افتادند از آنجمله شکار چی ما ست تو
گاوی بغارت بردند پس از یازده ماه مزه گوشت گاو را چشیدیم از جمله شب در آمد غریب و بومی مکان خود شتافته در خیال فرو رفتند من قبل از آنکه در خواب
نخوابم برحسب عادت کتاب توریه را برداشته نخواندم بین آیه رسیدم که موسی علیه السلام بیوشع میفرماید قوی دل باش و ترس و بیم نخور زیرا که
که خدا تعالی همه جا با تو بوده و تو را رها نمیکند چون بآخر فصل رسیدم خیال من از کلمات موسی گشته بفکر مارا مبونی افتادم و گاهی بخیال آن چهار نفر
میشدم که بجنگ بومیان رفتند چگونه اعتماد بر آنها نموده و آنها را روانه نمودیم و حال آنکه دشمنان ما با بومیان نسبتی بودیم گویا بهمان کلمات موسی را
شخصی بگوش من میگفت در آنوقت من خود را از همه وقات مستعدتر بجنگ و جدال دیدم بعد فهمیدم که انیم دیوانگی است چه بدون لزوم
ضرورتی نباید نزاع کرد ما هم امکان دشمنه اش را نمیدانیم بومیانهم از وضع ما هیچگونه متحصر نیستند بعد تصورات کارهای خود را شدم و قرار دادم

فرمان داد م تا در کشیک غفلت نورزند بعد مرا خواب ربوده از خیالات بکلی باز شدم

روز نهم دسامبر خیلی بد گذشت نزدیک صبح برخواسته فشنگها را تقسیم کرده و تفنگها را آگاه کرده تا آفتاب بر آمد در آنوقت گروه بومیان ظاهر شدند وشیپور جنگ را نواختند و قریب بیست طبل نواز شان در آمد صدای فریاد و همهمه از کوه بدره و از دره بکوه میرفت چه از تمام اطراف ما را احاطه کرده بودند بعد چند تن بومی از کوه سرازیر شدند بجدی که حرفشان شنیده میشد یکی از مردمان ما فتاح نام حرفشان را شنیده جواب میداد چون من فهمیدم که فتاح زبان آنها را میداند با فتاح گفتم اول بدانها بگو که دست از نزاع کشیده و تحقیق حالات همدیگر را نمائیم اگر کار بازنماز عه انجامید وقت نمیگذرد بومیان این سخن را پسندیدند پرسش نمودند که از کجا میآئید و بکجا میروید و که هستید فتاح گفت از زنگبار از راه دریا آمده ایم و رئیسمان شخص سفیدی است گفتند رئیس تان را حاضر سازید در آنوقت آستر نیاب حاضر شد بعد فتاح از آنها سئوال نمود که شما کیستید و رئیس شما کدام است و اسم انگلیس چیست و تا زانجا تا انگلیس چند مسافت دارد

شخص بومی گفت نام انگلیس اندوسماست و رئیس ما زامبونی است و ما طایفه اوازآمین هستیم نیازاد طرف مشرق واقع و دور از راه بلکه برای شما نزدیک مسافت دارد

بعد ازین گفتگوها فهمیدم که اندوسما دو رئیس دارد یکی از آنها طالب صلح است تا بهم اظهار رضایت نمودیم تا چند ساعت هم صدای تفنگ و فریاد نیامد مگر از طرف ایتوری که آن قبایل کنار ساحل هم را بجنگ داشتند

بعد از ظهر رسول ما زامبونی نزد ما آمده و پیغام آورد که رئیس نمونه مال تجارتی شما را میخواهد بهم دو زرع پارچه قرمز و یک دجین منجوق برایش فرستادم و وعده داد که فردا بین ما آمده صیغه برادری خواهد خواند

آن شب بدین خیال بودیم که فردا اردوی ما پر از دوستان تازه خواهد شد صبح فردای آن روز خیلی سرد بود زیرا که ما نزدیک ۱۰۰۰ و نود و دو متر از سطح دریا ارتفاع داریم و مه قلل جبال را پوشانیده بود و شب نم بصورت قطرات ریز فرو میریخت بعد مه برطرف شده رنگ آبی آسمان ظاهر شد من و آستر و فرفن در تپه نشسته تماشای دورنمای اطراف را میکردیم و میگفتیم که این وقت این قطعه مکان اشخاص تربیت شده میگرد در آن باید یکدیگر صحبت میکردیم در آنوقت بومیان سه دسته از تپه ها سرازیر شدند و تقریبا بهزار متر از ما مسافت داشتند آواز کسی بگوش ما نمیرسید که چیزی میگفت فتاح را برای تحصیل خبر روانه نمودم فتاح نفهمید گفت که انگلیس مایل صلح است ولی فرماندهی بومیان بلند بود و بعد معلوم شد که فتاح سخن آنها را اشتباه نموده و طایفه با ما سر جنگ دارند

فریاد میزنند که ما احتیاج بدوستی شما نداریم و با چوب شما را از این اردو بیرون میکنیم فتاح فرار نموده بسوی ما آمد

ما نیز سپاه را سان دیدیم آستر نیاب با پنجاه قومنیا بمستقبال بومیان رفت فرفن را با بیست و پنج قومنیا بدامنه طرف چپ روانه نمودیم اولدی با بیست نفر بسمت راست رفتند رشید با دو نفر بیاناهای تپه را زار کم رفته محافظت و مراقبت اتفاقات را مینمودند فرفن و اولدی روانه شدند بدون آنکه بومیان آنها را ببینند چه تمام دقت آنها صرف حرکات و سکنات دسته آستر نیاب بود

تا چند دقیقه بومیان جنگ کرده تیرباران سختی نمودند درمیانه آستر و بومیان نهر آب عریضی بود و بومیان بدان مستظهر بودند آستر این معنی را دریافته با سپاه خویش از رود گذشته بدامنه مقابل برآمد در آنجا یکبارگی تفنگها را آتش دادند و در چند ثانیه آن گروه وحشی را مانند طومار در هم پیچیدند و راتصرف کرده بومیان فرمان دادند تا تمامی دره را آتش زنند تا عبرت دیگران شود در همان وقت اولدی با دسته خویش راهی بست آورده بکوه برآمد بدان مردمان که تماشای جنگ آستر را مینمودند شلیک نمود بسیاری از آنها بقتل آمدند دیگران فرار نمودند

ژفرفن از طرف دیگر بدانها برخورده جنگ سختی نمود خلاصه بومیان بطوری بیچاره شدند که تمامی فرار نموده بجبال شاهنه پناه جستند

پس از آنکه چنین شکستی بومیان داده شد بعد از ظهر تمام اتخاص ما مجتمع شدند فقط یکی از آنها کمی مجروح شده بود تمامی خوب از عهده برآمده بودند حتی آن چهار نفر روز قبل هم حالت خود را آشکار کردند از بعد از ظهر بومیان جنگ گریز نمودند و چون شب در آمد از اطراف صدائی صدائی بگوش میرسید بومیان بکوه پناه برده یا بطرف مشرق و شمال فرار نموده در آن دره یکخانه باقی نمانده بود ولی چون ما باید از بهمین راه یکدفعه دیگر عبور نمائیم لهذا اگر طرف دیگر را بحال خود گذاریم باز بهمین زحمات دچار شده خیلی معطل میشویم پس باید تمامی اگو شمالی سخت دهیم تا بگیر خیال تیزه ها را از سر بیرون کنند

در آن دهی که آستر آتش زده بود ماده گاوی مانده و صاحبش فرصت نکرده بود که بخانش ببرد بدین سبب آن حیوان کباب شده بود ما گوشش را تقسیم نمودیم

روز یازدهم صبحی باران میآمد و ما تا ساعت ده در اردو ماندیم بعضی از بومیان هنوز اظهار خصومت میکردند لهذا آستر و فرفن و اولدی دسته های خود را بدامنه برده در آن جاها در دست بومیان فرار داده یک کله بزرا خود بیاوردند و در اردو تقسیم نمودند گویا بومیان یکبارگی از خیالات خام خویش دست شستند در آن حین یکنفر بومی بروی تپه رفته بآواز بلند گفت که مرا زامبونی فرستاده است رئیس میگوید تعارف شما بمن رسیده ولی آمدن من نزد شما بواسطه این اتفاقاتیکه روی داد تاخیر افتاد حال که بسیاری از آن اشخاص بقتل آمدند در ادای باج و خراج حاضرم و مایل دوستی شما میباشم

در پاسخ گفتم که منهم دوستی شما را طالبم ولی چون ما برای شما تعارف فرستادیم و شما در ازای انسانیت ما دم جنگ و جدال زدید حال باید برای مصالحه گوسفند و برنج بدهید معذلک بدون هیچ ترس و بیمی میتوانید نزد ما آئید

اسلحهٔ اینطایفه کمانهای بلندی است بطول صد و شصت سانتیمتر و نیزه‌های طولانی و تیغه‌های پهن اعلی تنگ و بلند است طول تیرهایشان

بمقدار دو هیچ سانتیمتر است نیزه‌هایشان شبیه بنیزه‌های اهالی کارادوکوه است

فصل دوازدهم

اولین ملاقات ما با البرت نیانزا

از دوازدهم دسامبر سنهٔ ۱۸۸۷ تا هفتم ژانویهٔ سنهٔ ۱۸۸۷

رحماتیکه از بومیان دیدیم دباتهارا آتش زدیم قصه کاویرا بومیان را مضمحل کردیم دورنمای اطراف دریاچه حملههای جدید بومیان گفتگوی با بومیان هیچ خبر از این پاشا نداریم ذخیرهٔ فشنگ وضع ما صحبت آستر با بردمان جزیرهٔ کاسایا تنادبا ما از کوه بالا میرویم منازعه با بومیان مکافات پیدا کردن آذوقه زیاد در فشنگ اندوسوما پل آویخته برگستن با بیوری بنای قلعه بودو

روز دوازدهم دسامبر سنهٔ ۱۸۸۷ دم از اردو بیرون آمدیم بدون آنکه اندک تشویشی داشته باصدائی بشنویم در آن دره گویا احدی نبود راه ما بطرف جنوب شرقی منعطف میشد از دره ماهور میگذشت و در آنوضع نهرها و جویبارها جریان داشتند دهات در میان مزارع واقع بودند ما را ناچار عبور کردیم بدون آنکه بجیپ یا راست یا بل تویم تحمیل کنیم اهالی وانمود کردند که اگر ما پیشنیزه نکنند از ما اذیتی نخواهند دید ولی قدری از روز گذشته وصولت سرما و شکست فریادهای تهدید آمیز از جمعیتی که در بالای تپه‌های اندرسوما بودند بلند شد ما هم بهمان قسم حرکت نمودیم مثل آنکه آنها ندیده‌ایم ولی بومیان از طرف راست و عقب کاروان ما پیشرفتند بعد دو دسته یکی از طرف مشرق و دیگری از طرف دهات بما رو دی آوردند و جمعیتشان هم بی افزوده میشد قبل از ورود آمدن شب فرا رسید و نمیخواستند که امشب همهٔ شما را خواهیم کشت و احدی از شما جان بیرون نخواهد برد

چون قدری توقف نمودیم و از خستگی بیرون آمدیم شروع بحرکت کرده و صحرا عبور نمودیم هیچ خانه و مسکنی پیدا نبود ولی بومیان مجتمع شده و ما را از فریادهای تهدید آمیز خود خسته میکردند در انحین یکی از تفنگچیان ما توقف کرده و در چهارصد متر فاصله دو تن از بومیان را مجروح نمود بدنبوا سطه چند دقیقه بومیان ساکت شدند و متفکر بودند که چگونه در اینقدر فاصله میتوان تیر زد ولی بعد دی از همسایگان ما بنا قوی شدند و در این اثنا دسته آخرین قافله چند تیری بما نها خالی نمود و آنها را فراری دادند

بعد بدهات کاویرا رسیدیم رئیسان موسوم به کاویرا این دهات در یک جلگهٔ واقع و دو طرف یک دره عمیق و سرا شیبی اگر قرار دارند و در آنجا رود اتیوری جاریست طلایهٔ سپاه در کنار شرقی توقف نموده بومیان پیش آمده ما عبور را مانع شدند در آنوقت حملات

بارهای خود را بزمین گذارده تمام افراد قافله بتدریج از آب گذشتند و در وقت بیرون آمدن از آب مختصر جنگی با بومیان کردند آنها را فراری دادند چون ما را خیلی اذیت کرده بودند فرمان دادم تا خانهها شان را آتش زدند بعد سپاه را مرتب کرده بتعجیل از دامنه عبور کردیم خواستیم به بومیان برسیم چون بقلهٔ آن تپه رسیدیم بومیان دهات خود را واگذارده فرار نمودند و ما دهاتشان را آتش زدیم

ده کاویرا که شب در آنجا منزل نمودیم هزار و چهارصد و بیست و یک متر از سطح دریا مرتفعتر است فضای آن روز نسیمی از طرف جنوب شرقی میوزید و برای حرکت خوب بود و گرنه گرما ما را بیطاقت میکرد در وقت غروب آفتاب درجهٔ حرارت بیکر تنه نازل شد و در نصف شب درجهٔ حرارت ۱۵٫۵۵ درجه بود حال یازده کیلومتر طی کرده ایم افراد قافله خسته و مانده اند

روز سیزدهم از طرف شرقی حرکت نمودیم و دران سپیده دم شب نم بر روی گل لالهٔ مانند مروارید خوشاب غلطان و دعوت کنندگان قافله پس از آنکه وضع سوزاندن دهاتها را بهم زدند بما ملحق شدند تا آنکه بومیان پی بدیگار نبرند خلاصه سه ساعت ما حرکت نمودیم از هیچ طرف صدا و آوازی نشنیدیم و دورنمای قشنگ اطراف اتما شا میکردیم و وضع آن جلگهٔ بزرگ و تپه‌های مخروطی را میدیدیم در شرق و غرب بصورت یکخط پیش میرود و در جنوب زمین هیچ خورده و در هیچ یک مجرای آبی است بعد این کوه از اندوسوما ی شرقی تا بدبا بالکا میرود از آنجا بطرف مشرق ممتد میگردد و در آنجا قریهٔ دهات چند میدیم بعد قدری گذشت بومیان شروع بحرکت نمودند و دورنمای اطراف بخوبی دیده میشد و اثری از ما نه باقی نماند از آنوقت فریاد بومیان بلند شد از روی خشم و غضب همگی برخاستند ملاحظهٔ حرکات ما را میکردند و ما قریه بقریه عبور نموده برسم معمول بچیزی دست نمیزدیم بومیان بعوض آنکه از اینوضع ما شاکر باشند از احمل بر بچربی و ترس ما نمودند خلاصه اشیان ما را به بچربی منسوب نمودند و پنجاه نفر از آنها در سیصد متر فاصله مشاهدهٔ حرکات ما را مینمودند ولی ما بهمان احتیاط مشغول حرکت بودیم از نیوضع حرکت ما بومیان یکباره مغرور شدند یاران خود را آواز داده تا جمع آمده و حمله نمودند ما را از میان برداشتند بدنبلاحظه بساقهٔ سپاه حمله نمودند آنها نیز فوراً آتش داده یک طرفهٔ العین جمعیت بومیان را مانند نبات نقش از همدیگر متفرق ساختند

بالجمله در هر نیمساعت حرکتی یک دره و جویبار تازه میرسیدیم و هر قدر که بطرف شرقی پیش میآمدیم دهاتی را که از دور میدیدیم وا صخره و مشخص تر میشدند ولی بومیان مانند مور و ملخ در تپه‌ها و تلال جبال مجتمع بودند و همی فریاد مینمودند چون پیشتر آمدیم دیدیم که جمعیتی از بومیان نزدیکست کهما ملاقی نمایند فوراً فرمان دادم تا افراد سپاه بطرف راست برگشته و بارهای خود را بروی تپه نهاده صف بستند

چون بروی تپه رسیدیم سپاه دشمن بپائین تپه آمده و همانوقت جنگ شروع شد و حشیان تاب نیاورده فرار برقرار اختیار نمودند و صدای قریبا آنها را از های و هوی انداخته ساکت نمود تا هزار و پانصد متر مردمان ما آنها را تعاقب نمودند ولی چون شیپور بازگشت زده شد تمامی

افراد قافله برگشتند این اطاعتشان مشیر از شجاعتشان مرا خوشحال نمود چه گاهی وحشیان جنگ گریز میکنند و در اینوقت زیاد تعاقب نباید کرد

گذشته از آن چهل نفر از مردمان ما بقصد تن بومی را تعاقب کرده بودند و حال آنکه قلا سه هزار نفر بومی طبل راست تپه ایستاده بودند باز ما

بسته و شروع بحرکت نمودیم قدری که از جای بومیان آسوده شدیم فرمان توقف دادم بومیان توقف ما را غنیمت شمرده مجتمع شدند اگرچه از تیر

خیر حدتشان افتاده و شانه ولی چون جمعیتشان بر حمله زیاد از شما بود خیال انتقام در انها پدید میآید

پس از یکساعت توقف از راه صافی شروع بحرکت نمودیم و از سرعت حرکت کاروان معلوم شد که راه خوبی است

ربع ساعت دیگر که حرکت نمودیم از چهل کیلومتر فاصله نخست آبی ستونی دیدیم که سر بر ابر میشود آهسته از مردمان خود شنیدم که از روی

دلتنگی میگفتند انگلیسان انبوره میباشد و من خود دیده ام که مابین ما و انگلیسان دریاچه ایرت و قدری بخز آن خط بلند آبی رنگ دیگر نه دیگری

دیده نشده مردمان ما میگفتند ما شاء الله هر قدر پیش میرویم نمایان دورتر میشود با انها گفتم دوستان غریزمن کی صبر نمایید که بمن دم به نمایان خواهید

رسید ولی انها باور نمیکردند

هر قدر یکه پیش میرفتیم معلوم میشد که بدره عمیق ما خود نمایان نزدیک میشویم حرانبوره مرتفع تر میشد و دسته منقش تر میگشت پس از چند دقیقه به نمایان

رسیدیم و فریاد شعف و شادی از اشخاص ما بلند شد و فرمان توقف دادم تا وضع کار را ملاحظه نمایم

افراد قافله بسی تر دمن آمده و مرا تهنیت میکنند ولی من بخیال دیگر فرو رفته و زیاد مضطرب بودم که اکنون در نمکان از کجا زورق بدست

آورده از این آب بگذریم هر قدر با دوربین باطراف نگریستیم علاوه بر آنکه زورق و قایقی ندیدم درختی هم نبود که از آن بتوان زورق ترتیب

داد منظر نباید پس با خود گفتم دریغ از این راه دور و زحمت بیهوده جنگ و جدال بیفایده اینجا که هیچ قسم نمیتوان قایقی بدست آورد خرید

امکان ندارد و تمامی کار ما بهدر رفت

در اینوضع قاسی کیلومتر فاصله خرامنه های سرخ آشیب سنگلاخ چیزی دیده نمیشود و در پائین دریاچه جلگه ایست بعرض شش تا ده کیلومتر

و طولش سی کیلومتر است و خیلی فشنگ است در آنجا شجار قایقا و سایه درختان خاره از بادیه میشود که بکار ما نمیخورد

از میزان الهوا معلوم شد که ۱۵۲۵ متر بالاتر از سطح دریا هستیم در نقشه جغرافیا تمام این مواضع دیده میشود مگر آنکه بعضی جزایر کوچک در آن نموده اند

خلاصه هر قدر که در فضای انبوره نظر کردم سطح صافی بنظر آمد مگر آنکه در آن تنها رشته کوهی از طرف غربی

میآید در جنوب نمایان یک دامنه سرخ آشیبی است که سابقا دریاچه بوده و حال آبش خشکیده قایقا و بوته های خار دار در آن روییده اند

مع القصه پس از بیست دقیقه توقف شروع بحرکت کردیم قبل از انکه ساعه سپاه و استر ما بحرکت نمایند بومیان که جمعیتی کرده بودند

(بردسته)

بر دسته دیم حمله نمودند آنها نیز آتش دادند در پائین بومیان را دیدیم که در دو طرف راه پراکنده اند تیرهای خود را بطرف ما افکنده و هیاهوی دیگر

شد انگلیسان را میگفتند (کولالا له لیسلو) یعنی شما امشب در کجا میخوابید تمامی شما ها گرفتار میشوید و ما شما را هر جا بخواهیم میگیریم

مردمان ما در جواب میگفتند که انجا که ما بخوابیم شما جرئت نزدیک آمدن ندارید اگر میتوانید ما را بگیرید چگونه پیش مینایید چون وضع آنمکان

برای شلیک مناسب نبود از نیروی انها صدمه و از نیاید و ما قدری از تیرهای آنها مجروح شدیم تا سه ساعت از آن دامنه پائین میرفتیم و هر

پانزده دقیقه بایستی متوقف شویم و بومیان را از پیش رانیم و چهل نفر از آنها تا رسیدن در جلگه با ما همراه بودند بعد بنهر آبی رسیدیم که شور

مزه بود قعر عمیقی داشت و کنارهایش سر اشیب بود و پانزده تر اقتفاع داشت از آنجا اردو زدیم و در جلو خود از خار و خاشاک سنگر بستیم بومیان

نیز رسیدند و معلوم بود که شبانه قصد شبیخون دارند ما نیز چندین قراول و مستحفظ بر پا داشتیم یک ساعت بعد از طلوع فجر بومیان نزدیک آمدند

ما نیز بدانها شلیک کردیم

آن روز بدین قسم گذشت و ما قدری راحت شدیم

از میزان الهوا معلوم شد که ۶۰۰ متر پائین تر از سابق هستیم

روز چهاردهم از جلگه عبور نمودیم و این جلگه بتدریج بطرف دریاچه نازل میشود و ما باطراف همی نظر میکردیم که بلکه درختی که بتوان از آن قایقی

ترتیب داد بدست آوریم ولی خبر بعضی شجار قایقای نازک و درخت گز بعضی بوته ها چیزی دیده نمیشد قدری که دورتر رفتیم زمین بواسطه آن

اطاعی که در برداشت دیگر قابل رویدن چیزی نبود ولی من بخیال بودم که بلکه بومیان ما قایقی دارند و یا انکه اینجا پاشا چون وضع دریاچه را

میداند با بومیان قراری داده باشد و گرنه باید به تفحص قایق پردازیم

سه کیلومتر بدریاچه مانده صدای سم شکستن بومیان را شنیدیم در انجا توقف کردیم و شخص ترجمان نزد آنها رفته اظهار دوستی نمود و یکی از آنها را

طلب کرد ولی سودی نبخشید

بعد ما مترجم مذکور را با چند نفر در آن بی که در ساحل دریاچه واقع بود روانه نمودیم و با اشخاص خود قرار دادیم که نهایت مهارت را بکار برند بلکه

از روی دوستی قایقی از آنها بتوان گرفت

بعد ما شروع بحرکت نمودیم اهالی ده از حرکت ما اطلاع نداشتند چون مردمان ما را دیدند بنای فرار را گذاردند ولی بعد دیدند که کسی آنها را تعاقب

نمی کند لهذا ایستادند چون مردمان ما را مؤدب و تربیت شده دیدند پیش آمدند بالاخره چهل تن از آنها که متهورتر بودند خیلی نزدیک شدند

و ما سوگند یاد نمودیم که قصد اذیت ندارید بلکه مایل دوستی شان میباشیم بومیان گفتند که ترسشان از این بابت است که اهالی را آسوده

(که مانند)

که مانند ما با تفنگ دارند چندین دفعه بدین موضع آمده اند و فقط قصدشان کشتن و اذیت بومیان بوده است و نشان نمیدانستند که ما از اهالی
وارآسورا میباشیم با تشخاص دیگریم چه مانیز مانند آنها مسلح از تفنگ هستیم و اشیان در جدال با وارآسورا یا دوستان آنها حاضر و مستعد
ما از شنیدن اسم وارآسورا اظهار تعجب کردیم و در اثنای صحبت و گفتگو نام انیورو و کاباركا بیان آمد ما از آنها تجدید نمودیم غافل از آنکه انیورو دشمن
خونی آنهاست بهمین واسطه این بومیان از ما وحشت کرده و دوستی ما را پندیرفته تعارفات ما را رد کرده همینقدر راه را با ما نشاندند
گفتند شما میگوئید که در نقص یک آدم سفید می میباشید چنین شخص در نزد کاباركا چندین سال پیش یک آدم سفید با کشتی بخار از طرف شمال آمده
معاودت نمود ولی در آن سنوات ما با طفل بودیم از آنزمان تاکنون کشتی خارجی در این آب دیده نشده است شنیده ایم که مردمان سفید در بوسوه موجودند
ولی انگان تا اینجا خیلی مسافت دارد راه شما از نیاز بطرف شمال میرود تمام مردمان از همین سمت میآیند اشخاصیکه از طرف ایتوری هم میآیند خوب هستند
چه اهالی وارآسورا از این طرف میآیند

بالجمله بومیان همینقدر راه دریاچه را با نشاندند و در یک سمت ایستادند و ما از وضع حرکات آنها متحیر مانده و چاره بهم اشتیم
آن خیالات و مواعید یکه بخود میدادیم یکباره قسم دیگر شده تاکنون اینصورت برای ما اتفاق نیفتاده بود بکلی مایوس شدیم گذشته از این هیچ خبری
از امین پاشا نداریم گمان میکردیم که حاکم خط استوا که مالک دو کشتی بخار و چند ورق و قایق است در مواضعی مانند دریاچه اهمیت معروف است چه
در دو روز نشیمن با کشتی بخار تمام طول این دریاچه را طی نمود ولی ممکن است که از ورود ما اطلاعی نداشته نتواند از وادی العین خارج شود
در ایپوتو بواسطه ضعف و بیماری افراد قافله مجبور شدیم که کشتی پولادین را در انجا بگذاریم یکی از سکنه را متوقع بودیم که خبری بدهد یکی اینکه امین پاشا
از رسیدن من مطلع شده با بومیان باب پذیرائی من قراری داده باشد دیگر اینکه قایقی بدست آید و خریداری نمائیم سه دیگر اینکه بتوانیم قایقی
بسازیم حال که ملاحظه میکنیم امین پاشا هرگز قصد جنوبی دریاچه را ندیده است و قایقی که بتوان جسته یافت نمیشود و درختی هم که بتوان قایقی از آن
ترتیب داد موجود نیست

از وقتیکه بدین بلاد سبز زار وارد شده ایم تاکنون پنج صندوق فشنگ خرج کرده ایم چهل و هفت صندوق دیگر غیر از آنکه در ایپوتو ترزنلس و دکتر
پارک گذارده ایم برای ما باقی مانده است از اینجا تا وادی العین آرخشکی ۵ یا ۶ روز راه دریا چهار روز مسافت دارد اگر از راه خشکی رویم و طوایف
شمالی مانند اهالی خوبی باشند چون نزد امین پاشا رسیم بیست و دو صندوق برای ما باقی میماند دوازده صندوق فش را که با مین پاشا دهیم ده صندوق
برای مراجعت ما میماند پس این فشنگها نه کفایت امین پاشا را میدهد نه مرا کافی خواهد بود در وقت حرکت از ساحل دریاچه من به تخیلات بودم
و امیدوار بودم که در جزیره کاسانیا بلکه قایقی بدست آوریم تمام حواس من صرف پیدا کردن قایق بود

در کاتن زا در باب عقب نشستن با صاحبمنصبان گفتگو کردم ولی آنها از این صحبت خیلی تعجب کردند
گفتم آقایان تعجب نکنید قدری تفکر این وضع را بنمائید اگر در کاسانیا زور قی پیدا نکنیم باید هر قسمی که هست برگردیم امروز و فردا انقضی آخر هفته
میپردازیم اگر دیر تر شود دو یا چار قطعی و گرسنگی میشویم چه در این جلگه کشت و زرعی نیست امید کلی ما به امین پاشا بود گان میکردم که راپورهای
موسی الیتا بدینجا آمده و از آمدن ما مسبوق شده است چگونه است که تاکنون اطلاع حاصل نکرده و اهالی کاتن زا را وادار نکرده اند همینقدر که کاروانی
در ایتوری میباشد و بدون کشتی یکماه طول میکشد تا به کاسانی برسیم اگر برگردیم باید بضعف و ذات ساحل را تصرف کرده و در انجا با انتظار به نشینیم زیرا
خبر ما در ایتوری و وادی العین منتشر خواهد شد در نصورت امین پاشا و کاروانی در کشف ما خطا خواهند پرداخت ولی در باب آذوقه و خوردنی اهالی
این ذات کنار ساحل زارع و فلاح نیستند اینان همینقدر ماهی از دریاچه گرفته کوبیده نانها داده گندم و غیره در عوض میگیرند پس برای
تحصیل آذوقه باید روزی یکدفعه از این دامنه مخوف پائین آمده بالا برویم یک یا دو هفته بومیان با ما نزاع خواهند نمود ولی بعد حاضر شده زمین خود را
بما بار گذارده فرار نمینمایند انکار هم برای ما تعریفی ندارد

اگر یک کشتی موجود بود بیست نفر را با یک صاحبمنصب در آن نشانده آذوقه ده روز شانزده روز را داده آنها را روانه میکردیم با هم در ساحل دریاچه از شمال
و جنوب شرق در نقص آذوقه میپردازیم و فشار و لان ما از کنار دریاچه جائی نمیروند همینکه صدای تفنگشان بلند شد تمامی بنه آنها را میگیریم
ممکن است که امین پاشا بطرف ما نگذارد رفته باشد ولی در مکتوبی که از وزارت خارجه بمن رسید این قصد پاشا را ندمت کرده بود حال ما
نزدیک بوادی العین شده ایم از راه دریا چهار روز بیشتر مسافت ندارد چون زورق و قایقی نداریم لهذا در انجا خیلی معطل شده و وقت ما تلف
میشود پس بهتر آنست که برگشته به ایتوری رویم بیماران و ناتوانان را که در نزد او کاروان در ایپوتو میباشند بدینجا آورده بعد با کشتی راحت
کنیم چون از بودن امین پاشا یقین نداریم پس اسباب زیادی برای وی نخواهیم برد که زحمت زیادی داشته باشد بعد از ظهر از کنار دریاچه
حرکت کردیم تا جزیره کاسانیا از دور پدیدار شد فرمان توقف دادم و اردوها برپا کردیم در وضع سلوک با کاتن زا و مردانش گفتگو میکردیم
روز پانزدهم دسامبر آشترنایب با چهل تن برای گفتگوی با بومیان این جزیره روانه شد دریاچه در انجا عمق زیادی ندارد ولی قدری با تاخیر عبور میشود
بطوریکه کمتر کسی جرئت شنای آنرا دارد دو تن شناگر آشتر در دریاچه فرستاد اشان قدری نقشه مکانی را برای توقف معین کردند آشتر نیز بدان مکان رفت
بعد از ظهر مسیو تر فن با چهل نفر بدانموضع رفتند و از آنجا یکدو یک زن را بدریاچه روانه کردند این دو نفر بواسطه شناخود را
نزدیک جزیره رسانیده در انجا با اهالی جزیره شروع بصحبت نمودند بومیان گفتند بخاطر داریم که چندین سال قبل یک کشتی بخار با یک آدم سفید بدین
مکان آمده و آمد خیلی بود و سب بود و یک اسب دریائی را شکار کرده گوشتش را با داده و استخوان آن حیوان هنوز در انجا ریخته است

در انجا زورق بزرگ پیدا نمیشود بزرگترین آنها دو یا سه نفر بیشتر گنجایش ندارد ما زورقهای خودمان را از اهالی انیورو خریده در عوض ماهی میدهیم

گفتم اگر مکتوبی بشما بدهم با نیورو خواهید رسانید یا نه بومیان از نیخرف خندیده گفتند این کار ما نیست

گفتم یکی از زورقهای ما را با نیورو شید گفتند این زورقها فقط از برای حرکت در کنار ساحل است و در دریا چه بسا توان با آنها حرکت نمود بعد از تامل

گفتند که چگونه با نیکان آمدید گفتیم از راه ایتوری آمدیم گفتند معلوم میشود که زمان شروع بدی هستید چه هرگز نشنیده ایم که اشخاص خوب از ایتوری آمده باشند

حال راه خود را گرفته قدری بیدیا لاتر بروید دیگر خواهید رسید در این حوالی هیچ کشت و زرعیت ما فقط صید ماهی کرده و انها را داده گندم

و باقلا میگیریم نیکاراگاکا سانیا نیامند قدری پائین تر کاوالی و نیاماس واقعست کنون بروید دیگر معطل نشوید آن آدم نفید یکه آن دفعه آمده بود

یک شب بیشتر در انجا توقف نکرده و تا کنون او را ندیده ایم

بالجمله هر قدر ملاحظه نمودم دیدم نمیتوانیم پیش برویم چرا نیکه خبگ و حبال نمانیم برای رفتن به انیورو هم سلفی بومیان لازم است اگر خواهیم

بوادی العین برویم مقدار زیادی از ذخیره و اسباب تلف میشود آنوقت دیگر نمیتوانیم راحت نمائیم و حالت ما بعینه مانند حالت امین پاشا میشود

چون در ریا چه تنگیر یم می بینیم که بی کشتی نمیتوان عبور نمود

در آنشب بعد از گفتگوی زیاد قرار بر آن شد که به ایوری که بیست روز مسافت راه معاودت نمائیم و در انجا سنگری بسته بعد یکدسته قشون با پوتو

روانه نمائیم تا کشتی و مال التجاره و صاحبمنصبان و ناخدایان را بیاورد بعد اشخاصی که نزد اعراب گذارده ایم نیز به ایوری میاوریم پس بار تکو یاور

و قشون عقب مانده را ملاقات نموده خبر رسید بهینکه تمامی مجتمع شدیم با کشتی او انس حرکت نموده ما مورین خود را انجام نمیدهیم و دیگر قشون عقب مانده کار ما نداریم

بامداد که شانزدهم دسامبر بود باران در کشتی ما ریدن تا نه ساعت صبح متوانستیم حرکت کنیم زمین چون سخت و صاف و برات

بار از ا در دست جذب نخیمو ده بنوا سطه ابتدای حرکت گاهی تا زانو در آب میرفتیم بعد بجگله سبزی رسیدیم که علف تازه رسته و شاخ خورده داشت

و دور نمای خشکی بهمرده بود ما از آن راهی عبور میکردیم که بندر کاسانیا با گردنه مرتبط بود و همیشه بفاصله بیست و پنج کیلومتر از دریا چه حرکت میکردیم

در آن حین بر بای کوهی یا دی میدیم که بالاجماع حرکت نمیکرد ما هم چون خیلی در طلب آذوقه بودیم من و ستت تو تکارچی و وبر را با گلوله زدیم

بفاصله سی و پنج کیلومتر از بندر کاسانیا متوقف شده در فکر اهالی کاتن را بودیم که یقینا از انوضع حرکت ما در اضطراب و تشویش شده شبانه قصد کردم

که برگشته و از دامنه عبور نمائیم تا بومیان مطلع شده و اسباب خبگ و حبال نشوند

بعد از ظهر گوشت تکار را با فراد قافله قسمت کردیم در انحین فریاد خبگ بلند شد شش تیر در نزدیکی ما بر زمین آمد از اینجا میتوان تصور نمود که

انیجاعت وحشیان بچه پایه متهور و جسورند چه دوازده نفر از انها بخبگ صد و هفتاد نفر آمده اند بعد گریخته و فرار نمودند گویا اعتماد کلی شان

بدویدن بوده است چه در یک لحظه از نظرها غایب شدند

در آنروز قدری در ساحل گردش نموده بموضعی رسیدند که استخوان یادی ریخته بود و آن عظام متعلق بفیل و اسب دریائی و برکوبی و غیره بود معلوم

میشد که بومیان گوشت انها را خورده و استخوانشان را در انجا ریخته اند

ستت تو تکاوحشی را زده در انحین با شیر بزرگی دچار شدند ناچار شکار خود را شیر باز گذارده و فرار نمود

ساحل دریا چه هر قدر بطرف شمال شرقی میرود مزین تر میشود چمن و بیشه در انجا بهم رسیده زیاد دارد تمام اطراف درنمای خشکی دیده میشود

پنجساعت بعد از ظهر مردمان ما جمع آمده و آهسته پای تپه آمدند در انوقت سه تن از فراد قافله ناخوش و رنجور دو نفر از آنها کسانیدند که از سخی جنگل

هنوز بحال نیامده اند سیمی بواسطه باران در قبل تب سختی کرده است

در ریاعی شب غفلة بیک دهی رسیدیم اگر آن کوه موجود نمیبود در آنشب ظلمانی یقینا راهبرا گم میکردیم و در آن بیابان آواره میشدیم خلاصه

در آن دل شب از آن ده آهسته عبور کردیم و بجاده رسیدیم دیگر از فرط خستگی قدم از قدم نمیتوانستیم برداشت ناچار در همانجا هر یک بردی

حلقی افتاده بخفتیم و آن خواب عمیق تشویش و اضطراب را یکباره از خاطرها بزدود

صبحدم که از شب نم ترشده و خستگی شب دوش زایل نشده بود چون چشم باز نمودیم و باطراف نگریستیم آن کوه مرتفع را دیدیم که سر بآسمان کشیده

و چهار مرتبه داشت که هر یک صد و هشتاد متر از ارتفاع داشت بمنزل آن کوه سه کیلومتر فاصله داشتیم قدری تندتر حرکت نموده و باین تپه رسیدیم

بمیزان الهوا نگریسته دیدیم که چهل و شش متر از سطح دریا چه مرتفع تریم و حال آنکه دریا چه هم هفتصد و سی و دو متر از سطح دریا بالاتر است

پس از نیساعت که قدری بحال آمدیم مردمان ما بسه تکه و بدان زمین سرد شب سنگلاخ رفتیم علاوه بر خستگی و شب نم آفتاب بر پشت ما میتابید

و شعاع آفتاب بسنگها افتاده منعکس گشته بصورت ما میرسید دو تن از اهل قافله تب سختی کردند همینو نصف راه را طی نکرده بودیم که دوازده تن

از اهالی کاتن از طرف ما آمده قصد دست بردی بعقب ماندگان داشتند ولی آشر نایب برای آنها راه خواهد داد

چون بالای تپه رسیدیم آب سردی در انجا یافته قدری بحال آمدیم ولی آن تخته سنگها از اثر تابش آفتاب شدت گرم شده بود و

مردمان ما در آن دامنه متفرق شده حرق از بدنشان فرو میریخت و تفنگچیان ما در بالای تپه ایستاده بودند و گرنه بومیان بر آن اشخاص ضعیف

و خسته حمله آورده و آنها را دستگیر مینمودند

در تپه سیم قدری توقف کردیم و از انجا دیدیم که هنوز ساقه قافله به تپه اول نیامده است و آن نه از ده نفر بومی با پنصد متر فاصله حرکت میکردند

بعد دیدیم که نزدیک شده و نیزه های خود را بچیزی فرو میبرند معلوم شد که آن دو تن بیمار قافله است در آنوقت ستت تو تکارچی با چهار نفر تفنگچی

ما بر در پشت تخته سنگها کمین کرده دیدبانی نشیدند سه ساعت تقریبا طول کشید تا ما بطلایه سپاه رسیدیم چون سپاه شروع بیالا آمدن نمود
صدای شلیک تفنگ بلند شد و مردمان ما انتقام خود را از بومیان کشیدند یکی از آنها افتاده دیگر بزخواست دیگر زخم مهلکی برداشته فرار را
بدر بردند و سایرین فرار نمودند

در آنوقت که ما توقف کرده بعضی از مردمان ما بده رفته قدری گندم و باقلا آوردند بجریکه کفاف غذای پنجروز قافله را میداد

یکساعت بعد از ظهر مردمان خود را مرتب کردیم تا از تعرض بومیان مصون مانیم و بومیان که در حین توقف ما مجتمع بودند پراکنده شده در اطراف و عقب ما
حرکت میکردند و گیدسته از آنها در میان علفها پنهان شدند بخیال آنکه ما از آنجا عبور نموده آنها را نمی بینیم ولی ما از طرف دیگر حرکت کرده
ایشان از کردار ما بخشم اندر شده از میان علفها بیرون آمده راه دیگر را برای کمینه جوئی میجستند

در آنوقت که از میان علف بوته وتی عبور مینمودیم یکی از یاران قافله بروی علف خوابیده برخواست بعد صدای شادی چهارصد تن از بومیان را
شنیدیم معلوم شد که آن مریض بیچاره را از پای در آورده اند و این سیمین مریضی است که از ما تلف شد در آن حین یکی از تفنگچیان ما هر ما از صف جدا
شده کمین نمود در آنوقتیکه بومیان از شادی بزمین نشستند بضرب گلوله یکی از آنها را چنان بزمین زد که سرتاپا بر آن خاک گرم نقش بست گوئی
که سالهاست که دست از جان شسته و گلوله دیگر یارزدی بومی دیگر آمده در هم شکسته بهلو پیش آمد بدید بومیان یکبارگی فرار نمودند پس از
یکساعت حرکت در تپه آرد وزدیم و جلگه های بسیار در مد نظر بود و من خود را خیلی خسته دیدم و تعجب میکردم که بومیان که اینقدر از مرگ هراسانند
چگونه عمداً خود را بدم گلوله داده جسد من حیات خویش را برباد میدهند و از مانیز اشخاص باقدر کشته میشود و ما کار بزرگی در پیش داریم باید دو مرتبه
از جنگل عبور کرد چه باید به ایپوتو معاودت نموده کشتی برداشته بنیاز ارفت بعد از سواحل دریاچه حرکت کرده بوادی العین رفت
واگر از امین پاشا خبری نشد باید به وفیله رفت پس یکدفعه دیگر باید برگشته بار تلویا ورا امداد بیم زیرا که مشارالیه و یارانش زیاده از حد
درمانده و همه روزه منتظر اعانت و امداد میباشند خلاصه حال باید زین دیات عبور نمائیم تا بدانند که صلح بهتر از جنگست

بدینواسطه فردای آنروز قبل از سپیده صبح هشتاد نفر او طلب شدند که بدرند و من بدانها گفتم دوستان من ملاحظه نمائید که بومیان در وقت
تنگ فرار نمایند و استعداد انکار را هم دارند از ما نفیدان حالا کاری نمیآیند تمامی خسته و ضعیفیم شما بار و ساعی خود رفته از آن مردمانی که
دیروز آن مریض بیچاره را کشتند انتقام خود را کشید از گوسفند و گاو و غیره هر چه توانید با خود دارید و زحمت آتش زدن خانها شان را نکشید ما تا
از این تپه ها دور نمائید و بعضی از آنها را اسیر کرده با خود بیاورید تا رسالت نیز و انطایفه نفهمند
پس ما مشغول کارهای شخصی شدیم کفش و لباس خود را مرتب نمودیم

پنجاعت بعد از ظهر اشخاص او طلب ما مراجعت کردند یک گله گاو و گوسفند و غیره آورده بودند در همانوقت شش رأس گاو کشته گوشش را با فراد
قافله تقسیم کردیم که از خوشحالی تو دیک بود دیوانه شوند

تزوا از رفیاد برآورد که وضع قافله ما در افریقا بدین نهج است که دو روز یک قسم نیست امروز مهمانی و ضیافت است فردا قحطی و گرسنگی است
امروز گوشت بقدری زیاد است که دیگر کسی رغبت خوردنش را ندارد فردا اگر یک یا قلا در جنگل پیدا نمایند آنرا نعمت غیر مترقبه میشمارند موی آب
مانند من چوب تجربه کرده است که زندگانی در افریقا عبارت از رنج و غصه است و در آن میان گاهی خوشحالی دست میدهد هوای که سرد است
و بواسطه مه مرطوب میباشد که در وقت غروب آفتاب خود را بگوشه بکشیم صبحدم از شدت سرما دندانها بهم میخورد امروز صبح درجه حرارت ۱۵ بود
مردمان ما که از ظلم و تعدی اهالی ما نیوما عریان و برهنه ماندند اکنون مانند بومیان لباسهای پوست حیوانات است چون این سرما را دیدیم آنوقت
فهمیدیم که بومیان حق دارند که تا وقتیکه آفتاب خوب نتابد بیرون نمیآیند ما هم باید بهمین دستور راه برویم

نوزدهم دسامبر از جلگه بطرف بلوک مازامبونی رفتیم چون قدری نزدیک شدیم جمعی از بومیان را دیدیم که فریاد نموده ما را می گفتند بعد از این
شما را راحت خواهیم گذارد و خیلی خوبست که رئیس اندوسوما را بقتل آورید چه وی ما را بجنگ و جدال شما اندفعه برمی انگیخت
نزدیک ظهر مقابل تپه های بالگا رسیدیم دو دسته بومی که هر یک مرکب از چهل تن بودند در عقب یکدیگر حرکت نموده ما را صدا زده میخواستند
نزد ما آیند چون اذن ندادیم که با اسلحه نزدیک شوند لهذا معاودت نمودند

بعد از ظهر بدان دهی رسیدیم که اهالی آنده روز دوازدهم با صرار هر چه تمامتر ما را تعاقب مینمودند و امروز هم از بالای تپه از فریاد و صدا ما را
کر کردند طلایه سیاه شلیک کرده آنها را پراکنده ساخت

چند رأس گاو و بز اسیر کردیم از شیرشان از شیر چای و شیر قهوه خوردیم در وسط افریقا هم گاهی برای ما بعضی چیزها مهیا میشود
روز بیستم از دره قشنگ اندوسوما عبور کردیم که روز دهم و یازدهم دماتش را آتش زده بودیم ولی بومیان دوباره خانهای خود را ساخته
و دهات خود را آباد کرده بودند ولی اینده سکوت مرگ در آنها باید بود تمامی روی دامنه نشسته بی بانگاه کرده صدائی از احدی برنمیآید
ما نیز با کمال آرامش و وقار از آنجا گذشتیم چون امروز را با آنوقت نسبت بدیم معلوم میشود که دیگر تعارف ما را قبول مینمایند و دفعه دیگر
ما را بخوبی پذیرائی می کنند بدینواسطه از میان آنهمه مبارزین او از آبونی و از آن دره عبور نمودیم محصول ارزنشان رسیده بود
فردای آنروز در مملکت ابونگو وارد شدیم و پس از آنکه از ایتوری شرقی گذشتیم در ساحل طرف راست اردو زدیم

روز بیست و دویم توقف نمودیم من و آستر نایب تب کرده پا بمیان در دارد

روز بیست و یکم به ایبوری وسطی رسیدیم اهالی آبوسه تمامی ورقها را برده اند ما ساحل را گرفته بموضعی رسیدیم که چند جزیره دیده میشد

روز بیست و چهارم دو ساعت بعد از ظهر یک پلی بدرخشان آویختیم که از ساحل چپ تا یک جزیره کشیده میشد ولی بر فرض بیشتر از دو نفر نمیتوانستند از آن بگذرند اولدی سیزده نفر را منتخب کرده قربنا های خود را بدوش گذاشته از آن جزیره تا ساحل دیگر شنا نمودند و تمام اطراف را گردش نمودند بلکه زورقی بدست آورند ولی ممکن نشد در آنوقت تگرگ سختی بدرشتی گلوله مرمر بارید مردمان ما از سرما بهم میلرزیدند درجه حرارت یکمرتبه از بیست و چهار یازده درجه رسید ولی ربع ساعت بعد آفتاب برآمد

بامداد که روز عید میلاد بود ژفرسن و رشید بکنار دیگر رفته از شاخه های درخت موز قایقی ترتیب دادند در آنوقت کاروان بدان پل آویخته رسید چون قایق تمام شد چهار نفر را بار در آن نشانده از رود گذرانیدند پس از یکساعت چهل نفر را حمل داده بعد بهر دفعه شش نفر را در آن نشانده عبور دادیم پس از چهار ساعت تمامی اشخاص دسته دوم بکنار دیگر رسیدند بعد حیوانات و ساقه سپاه عبور نمودند در آنوقت تردانزر تبر خود را برداشته پل را خراب کرد

روز بیست و ششم نزدیک ظهر تمامی افراد قافله بساحل دیگر ایتوری رسیدند شش اُس گاو را کشته برای روز میلاد آبگوشت پختیم فردای آنروز یکی از مردمان ما بمرض ورم ریه درگذشت

روز بیست و هشتم به اندسوار رفته بعد بقریه تروا بوت نزدیک آیوکو رسیدیم روز اول ژانویه ۱۸۸۸ در اندتونکوار دوزدیم فردای آنروز بنجگل رسیدیم و در آنجا تخته سنگهای عظیمی بود که بومیان در زمان جنگ در پشت آن مخفی میشوند

روز ششم ژاندموانی عبور کردیم این همان موضعی است که یکی از رنگباریان از بلندی گردنش شکسته بود مورچه های خونخوار این جنگل پوست دو نفر اورا خورده بودند جمجمه اش شبیه به تخم شترمرغ بود سینه اش هنوز سالم بود ولی از اطراف ساقه جز استخوان چیزی باقی نمانده است

فردای آنروز به ایبوری رسیده به قصبه بریو وارد شدیم افسوس و دریغ که بومیان خانه های قشنگ خود را آتش زده بودند ولی تخته های قشنگ و صاف را در بیشه گذارده و ذرت زیادی ذخیره کرده در بعضی مواضع پنهان نموده بودند ما نیز آنها را تصرف کرده بخیال ساختن

قلعه بدوا فتادیم

فصل سیزدهم

بودن ما در قلعه بودو از هشتم ژانویه تا اول ماه آوریل سنه ۱۸۸۸

تکالیف ما تخته بندی قلعه بود تعلیمات آستر نایب آستر نزد کیلونکا لونکا میرود موش و پشه هوام موزی شب

سپاه مورچه های قرمز مارهای افریقا بیرق مصر را برافراشتیم دکتر پارک و تلسن از ایپوتو آمدند راپورت اقامتشان در نزد اهالی مانیوما آستر با کشتی پولادین میرسد هاصم شدیم که بدریاچه رویم داو طلبها کاغذها را برای بارتلو یاور میبرند من و تلسن تا خوشش شدیم اولدی مکه طایفه کوتا ها را اسیر میکنند مزارع ذرت ما زندگانی ما در قلعه بود عازم نیانزا میشویم

چون به ایبوری غربی رسیدیم و مشغول ساختن قلعه بودو شدیم خود را مانند تاجری دیدم که از سفر دریا آمده یا از سوئیس برگشته اکنون یک اطاق نوشتجات و مکتوبات برایش جمع شده که باید تمامی را خوانده و رسیدگی نماید و بعضی کارها می بینند که اگر زود انجام ندهد بجای بی سختی میشود چون نمیخواستم که هرچه زودتر ممکن شود خود را به امین پاشا برسانم که فریاد میسیمایا مرا اعانت نمایند یا ملاک میشوم لهذا بارتلو یاور را با عقب ماندگان قشون بازگذارده و میمارا نزد باو کارد و کیلونکا لونکا سپرده و بمارپاترا که چندان لازم نداشتیم در ایپوتو گذاردیم و کشتی او انس را از هم ریخته در بیشه پنهان نمودیم تلسن و پارک و بمارانشارا در نزد مانیوما نهادیم خلاصه هرچه که اسباب تعویق کار بود دور کرده و بر یکسو نهادیم

امین پاشا که تاکنون ستاره قطبی خیال ما و مقصود تمام کارها و زحمات ما بود میل خلاصی خود را ندارد چه میتوان کرد حال کارهای لازمیکه در پیش داریم از قرار ذیل است پارک و تلسن را از چنگ مانیوما خلاصی دهیم ناقهین و کشتی پولادی او انس و توپ صف شکن و صد شانزده بار یکه در ایپوتو نهاده ایم بیاوریم

قلعه بودو را برپا کنیم بطوریکه یک قشون سیاه لودر کمال اطمینان توانند آنجا بزیست نمایند و بدو قلعه ذرت و باقلا تنبا کو بکاریم که تا اهالی قلعه از بابت وضع معیشت آسوده باشند کسی را نزد بارتلو یاور فرستاده یا خود بروم و بیمارانی را که در اداکارو گذارده ایم بیاوریم اگر کشتی را دزدیده اند یا ضایع شده است ورق دیگری ساخته و بنیانزا ببریم

اگر بارتلو در راه است فوراً حمال آذوقه برایش بفرستم چه بی اندازه احتیاج دارد ابتدا باید سنگری بسته و در داخل آن هریک مشغول کار خود در ساختن قلعه باشند و بدورش خندقی حفر نمایند تا هیچگاه لازم نباشد که قربنا را بدوش کشند در مدت غیبت ما بومیان اگرچه ایبوری غربی را آتش زده اند ولی تخته های خوب و آذوقه خود را پنهان کرده بودند و ده بریوتل خاکستری بود

صد نفر مشغول بریدن درخت بیاشند و خندق را تمام کرده اند و پایه ها را گذارده اند و تخته ها را بر رویش میگذارند و چند تخته در خارج قرار میدهند تا نیمه شبی که مشغول صحبت اند مبادا یکنفر از طایفه کوتا ها کمین کشاده با تیر زهرآلود عیش شارا منقلب سازند

دو سه گوشه قلعه برجهائی بطول پنج متر میسازند تا شب و روز شما در آن نشسته مزرعه را محافظت نمایند در این چند ماه که ما مشغول کار

بیاشیم شاید اهالی مانیوما برما حمله نمایند پس باید قلعه را قسمی ساخت که با تهیه بلکه با کلوله مقاومت نماید

همگی پایه ها تمام شد مردمان ما تیر و چوب و گیاه لبلاب زیادی فراهم آورده مشغول ساختن اطاق و انباره و مطبخ وغیره شدند چون از هیزم ها مقداری فراغت یافتیم آستر نایب را طلبیده تعلیمات ذیل را بدو دادم

فردا که نوزدهم ماه است شما باید یکصد نفر عازم امیوتو شوید تا معین گردد که چه پسر نلسن و پارک و بیماران ما آماده است اگر زنده مانده اند آنها را با خود بیاورید و بعد کشتی او انس و هرقدر از بار ما را که ممکن شود حمل میدهید در آن مکتوبات نلسن و پارک هزاران چیزهای بیفایده از من خواسته ولی حتی الامکان کوشش مینمائیم که تهیه از عهده برآئیم با لجمله شما یکصد تن مرد قوی توانا با خود میبرید که در موقع تجویی سزای آن تعدیات اهالی مانیوما را بدهند و هریک آذوقه و ذرت خود را حمل میدهند اگر نلسن و پارک فقط از خدمت مانیوما شاکی باشند شما با نها هیچ ملامتی نکرده یاران خود را بیاورید اگر کشتی بیمی نکرده باشد یک روز توقف نموده و بعد کشتی را شبانه های خود گذارده بیاورید اگر معلوم شد که کسی از یاران شما را طایفه مانیوما کشته اند و یا کشتی را شکسته اند در آنوقت باید یکدیگر مشورت کرده آنچه را که صحیح دیدید رفتار نمائید حال شما را بخدا می سپارم ولی همیشه باید انید که مدت غیبت شما در رفتن و ماندن و آمدن اگر یک روز از وقت معهود تجاوز کند برای من اسباب اضطراب میشود

بعد سه رأس گاو کشته بفوج آستر نایب تقسیم نمودیم و بهر نفری صد و بیست خوشه ذرت دادیم چند رأس بز و چند قطعه مرغ و مقداری میوه نیز برای رئیس و دوستان خود میبرند پس شروع بحرکت نموده بطرف اردوی کیلونگا لونگا روانه شدند

در این وقت قشون ما مرکب از اشخاص ذیل است

قشون آستر		قشون ساحلی	
۸۸	مرد	۶۰	مرد
۶	رئیس	۲	طبّاخ
۱	صاحبمنصب	۴	نوکر
۱	طبّاخ	۲	سفید
۱ ۹۷	مانیوما	۷۰	

پس از حرکت آستر قصد سفید نمودن در درون قلعه را کرده و انباری ساختیم که صد ماکوتکیر ذرت میگرفت مردمان ما بعضی خاک میبردند برخی مشغول سنگ فرش نمودن بودند و با مهار ما یارک وغیره میپوشانیدند پله ها ساخته و اندود کرده در و پنجره قرار دادند و مطبخی بنا نهاده و چند

چاه برای ما بال ساختند آن خندقیکه حفر نموده بودند سه متر عرض و یک متر و نیم عمق داشت چون بنا با تمام رسید و نجاری تمام شد گفتم با خاکستر چوب آنجا را سفید نمایند در نیوقت منظر قشنگی پیدا کرد

روز بیست و ششم اطراف قلعه را از خار و خاشاک پاک کردیم و روز بیست و نهم چادرها را جمع کرده در قلعه رفتیم ابتدا قدری مرطوب بود ولی بعد شب و روز را تش افروخته دیوارها را خشکانیدیم

تا روز ششم فوریه مزرعه را عریض میکردیم ولی بومیان پیش آمد بعضی خارهای زهرآلود در راه انداخته و درختان مورد را قطع مینمودند بدینواسطه من قشون ساحلی را بدو دسته منقسم کرده تفحص اطراف نوستادم در بهمانروز قدری دورتر از قلعه با دو طایفه کوتاهان رسیدند آنها را شکست داده و مسکنشان را ویران نمودند آذوقه آنها را بخیط تصرف در آوردند

چون چند روز در قلعه بسر بردیم موش زیادی پیدا شد کیک و پشه خورد زره بینی بیشتر از اندازه شدند موشان با نبار ذرت حمله کرده گاهی پا با نبار اندان میگرفتند در سر و صورتمان راه میرفتند و در روی لحاف انواع بازیها میکردند گویا فهمیده بودند که بومیان منحوس ابنبوری خوبی را آتش زده بتدازین روی تمامی بطرف مزرعه آمده اند و امروز نزدیکست که مالک قلعه و انبارهای ذرت شوند در ابتدا که ما خندق حفر نمودیم بعضی از موشها از خاک زیر خندق غطیده در خندق افتادند و سگ شکاری ما آنها را قطع و قمع نمود ولی آن موشهای پرمحاط و محیل با حتیاط تمام حرکت نموده وارد قلعه شده بواسطه تولید و تناسل بسیی رو باز دیاد نهادند و واقعاً بلای بزرگی شده اند علاوه بر این خاک خشک و گرم کف اطاق تولید کیک میکند سگ شکاری بیچاره را یکدقیقه آسوده نمیگذارند حالت ما هم بهتر از این سگ نیست صبح که از خواب برمیخیزیم احساس بدن مانند مرکب سیاه بود بدینواسطه زمین را آب پاشیده و مرطوب نگاه داشته روزی دو دفعه جارو میکردیم

پشه بند در اینجا بکار نمیخورد زیرا که این پشه ها زیاد کوچک و از نخ اصلی تار و پود پارچه داخل میشوند اگر پارچه کلفت تری خریداری کنیم آنوقت نفس حبس شده خواب ناراحت میشود

صابون ما بتمام شده است چندی است بارو غن کرچک و قلیا صابون میسازیم اگرچه نرم و بد رایحه است ولی این اوقات صابون نخت دهدرتی ترتیب میدهیم در هر صورت لباس را پاک میکند ما هم چیز دیگر از آن نمیخواهیم از یا بو یا تا کنون شبها از صدای هوام و حشرات خواب غیرممکن است ابتدا صوت زیری بگوش میرسد که هی بلند تر میشود از دویست متر فاصله صدای جواب جغش میآید دو یا سه از اینها برای بیخوابی کافیست

گاهی مورچه های قرمز وارد قلعه میشوند و خندق عبور شان از ما منعست یک فوج از آنها از خندق عبور کرده از دیوارهای قلعه بالا رفته وارد قلعه میشوند

بدبخت آن کسیکه پایش در میان این مورچها واقع شود هزار مرتبه از گیاه اینجوره پا پاشیدن زرنیخ بروی جراحت بدتر و دردناک تر است و اینها
از سر و صورت آدمی بالا میروند و نیش خود را همینجا که رسید فرو میبرند فریاد از نهاد این مردمان بدبخت بر آمد مانند مار بر خود می پیچید صدای حرکت
آنها در بالای بام از روی برگها بگوش میرسید موش و مار و جعل و غیره فرار مینمایند شبی بدشتبانی چراغ دیدم که مورچها بر یکجان موش حمله آورده
فریاد موشها بلند شد بالاخره موشان جمع آمده چوب نیم سوخته آورده بمورچها نهاده آنها را برشته کردند رائحه بدی بلند شد که هزار مرتبه بدتر
از طاعون و وبا بود در این برآفریقا مار بسیار دیده میشود ولی در این شش هشت هزار کیلومتر که از خشکی یا آب از قطعه آفریقا پیموده ایم جز دو تن
از ما را مار نزد و آن دو نفر هم از آن مارهای جانگداز بسلامت بردند در وقت بیل زدن مزارع و صاف کردن جاده و بریدن درخت و بوته چند در
معرض خطر بوده ایم چهار بسیار دیدیم و بعضی از آن مارها سبز رنگ بودند و در وقت شکستن هیزم از بالای درخت میافتادند خلاصه اقسام بسیار
از مار در آنجا دیده میشد وقتی چهار افعی از سوراخ بدر آمده برا حمله نمودند مانکی از آنها را در سوراخش آتش زدیم مارهای ریزبی چشم بدرشتی کرم ریگ
بود لاک پشت هم بسیار است

اقسام طیور از قبیل عقاب و کرکس و طوطی و حواصل و غیره دیده میشود فیل هم گاهی خیلی نزدیک بقعده میشد اثر عبور گاومیش و گراز هم معلوم بود ولی
هیچیک از ما در تفحص مطالب و مسائل تاریخ طبیعی نبودیم فقط منظور ما این بود که چاپائی یا مرغی بدست آورده بخوریم ولی با وجود آنکه در این باب خیلی
تلاش میکردیم اتفاق نیفتاد علاوه بر این تشویش کارهای خود را داشتیم و اگر کسی شب بر پشتنگ یا گل نارا در الوقوع یا مار یا
لاک پشتی را نزد من میآورد ظاهرا از او تهنیت میگفتم ولی خیالات من بالتمام صرف قشون آشتر و باز تلو و ژفرن در وسط جنگل و گرفتاری
امین پاشا و تحصیل آذوقه روزانه بود

روز هفتم فوریه مردمان ما از طرف شرقی و غربی قلعه راه وسیع مستقیمی ترتیب دادند و آن درختان کهن را قطع نمودند و آن راه را تقریبی صاف و پاک نمودند
که یک موش از دو دست قدمی دیده میشد و از طرف غربی پلی بروی رودخانه بستند و جاسوسان ما محافظت طرفین را مینمودند صفای طرفین بحدی
مردمان ما خیلی مداخلت دارد چه دیگر درخت و بوته نیست که اشخاص کوتاه در پشت آنها کمین کشایند حال بمحض اینکه یکی از آنها حرکت نماید که قراول او را دیده
بالگله نمیزند صبح روز هشتم میلهٔ بطول پانزده متر در بالای قلعه نصب کرده بیرق مصر را برافراشتیم سودانیان سلام داده بیست و یک تیر
توپخانه شلیک نمودند در اینوقت از طرف غربی صدای تیر تفنگ بلند شد و حرف قراول مسموع شد فهمیدیم که کاروان ایپوتو رسیده است
اول کسی را که دیدیم دکتر پارک جراح بود سیمای وی متضمن محظوظ میکند بعد تلسن را دیدیم که لنگ لنگان یک ساعت
بعد رسید مومی الیه از بسیاری زحمات و زیادتی صدمات پیر شده پشتش خمیده و ساقهایش باریک شده گوئی پیری هشتاد ساله است

مسلما اینکه یاران ما در نزد اهالی مانیوما بوده اند بیشتر از ما که بیشه صحرا نوردی و جنگل پیمائی مینمودیم تحمل و زحمت دیده اند چه ما در مسافت بسه روزه
وضع جدیدی دیده و گاهی آذوقه فراوانی پیدا میکردیم ولی آنها علاوه بر آنکه در کمال سختی زندگانی میکردند باید اسمعیل و خمیس و نوکران
کیلونگا لونگا وغیره خوشرو میبودند

راپورت دکتر پارک جراح نظامی از خبر رسانیدن امین پاشا

قلعهٔ بودو هشتم فوریه ۱۸۸۸

آقای کمال افتخار راپورت ذیل را شما میدهم مطابق فرمایشات شما در بیست و چهارم اکتبر ۱۸۸۷ مأمور اردوی مانیوما شده و مراقبت بیماران
و مجروحان را میکردم بعد از آنکه شما عقب کاروان را بقصد رسانیدن خبر بامین پاشا فرستادید بنده با بیست و پنج نفر از آن بیمارانی که من سپرده بودید
هفت فرسخ آمده آنها را در هفتم نوامبر با قشون روانه کردم ولی بعد از تلسن و عسر که جامانده شدند مرضای زیادی بود که از گرسنگی نزدیک
بمرگ بودند کلیتهٔ در آنوقت چهل مریض داشتیم که تلسن نیز از آنجمله بود

ما یازده نفر متوفی داشتیم انتظار اگرچه اسباب تعجب شما خواهد شد ولی نه نفر از آنها از گرسنگی مرده از آنروزی که شما رفتید روسای مانیوما
با هیچ نداده باندک چیزی میدادند

آن اشخاص یا که بالنسبه توانا بوده و قادر بر کار بودند روزی دو خوشه فرت اجرت میگرفتند و چون همه روزه کار نمیبود پس بطور متوسط روزی سه فرت داشتند
و آن مریضانیکه قادر بر کار نبودند بدانها هیچ چیز نمیدادند و آن بیچارگان از علف تغذیه میکردند پس بر سر کار پوشیده نباشد که مردمان ما از برای غذا بعضی
شده و میمردند

آن بیچارگان تمامی ملبوسات شان را فروخته بودند لباسشان منحصر شده بود فوطه که مانند لنگ بکمر می بستند چون هیچ غذائی نمی یافتند ناچار
بعضی دزدی میکردند و بدینواسطه آن بیرحمان با تازیانه بدن عریان ایشان را مانیلی مینمودند و یکی از مردمان ما موسوم بعثمان در همین واقعه تازیانه گشته شد
وقتیکه تلسن بما رسید خیلی ضعیف و ناتوان بود احتیاج بغذای خوب و مواظبت کامل داشت از زمین و دیوار کنده شده بعضی اشیا قیمتی که هزار و
هشتصد و هفتاد و پنج فرانک قیمت داشتند بدانها تعارف داد که بلکه قدری بیشتر بما غذا دهند ولی مغذلک چیزکی باو هیچ نمیدادند و میگفتند هیچ
قرارداد در باب تلسن گفته نشده است اگر چیزی میدهید هم فقط از جهة مردی بلند همتی خود و دوستی من قرار نامه را از آنها طلبیدم ایشان
آن قرار نامه را باسند دیگر نزد من آوردند چون عربی بود درست نمیتوانستم بخوانم بمستقدر در آنجا بند کور شده بود که باید اشخاص و صاحبمنصبانی که
بدانها سپرده شده آنها را غذا دهند خلاصه مرتبه دیگر بدانها اندکی نموده نصیحت کردم سودی نبخشید همه روزه از مقدار غذا کم میکردند و می گفتند او را

کفاف خود را نمیدهد بالجمله بیشتر از دو سه لقمه آرد به تلن و من نمیدادند تعارف جدیدی میخواستند تا آنکه در این هفته های اخیر بکلی آذوقه ما را قطع کردند و هیچ چیز نمیدادند بدینواسطه ناچار من و تلن ملبوسات خود و رخوت امین پاشا و بالاخره هشت قرمیدان را بدانها داده قدری خوردنی گرفتیم چندین دفعه صحبتی را که شما در چادر با اسمعیل نمودید و در باب آذوقه ما تاکید کردید بخاطر آوردم ولی ابدا فایده نمیکرد ناچار باین سلسله ملزومات خود را بدانها فهماندم

فهرست اسبابیکه ژرفن در هفتم نوامبر بن تسلیم نمود برای شما فرستادم از آن اسبابها چیزیکه کسر است و جبه اسباب و یک خرمیانی است که یک تن زنگباری از ما دزدیده است و گویا بروسای مانیوما فروخته است

علاوه بر این قصه دزدی هم خیلی درباره ما نمودند چنانکه در شب هفتم نوامبر اطاقی را که در آن بارها را گذارده بودیم آتش زدند بخیال که در آن همهٔ اقتشاش اسبابهای ما قرار گرفته باشد ولی اتفاقا در آنشب تلن بیخوابی افتاده نیمه شب روشنائی در اطاق دید ما را خبر داد و آتش را قبل از آنکه بسیار بها برسد خاموش نمودیم آنوقت بر حسب امر شما چادر بها را برپا کرده تمامی صندوقها و قرمیدانها را در چادر خود گذاردم اگرچه من و تلن خیلی مراقب بودیم و شبها کشیک میکشیدیم معذلک لحاف تلن را دزدیدند شب دیگر صدائی شنیده و سراسیمه از خواب برجستم دزد فرار نمود معلوم شد که یک صندوق اسباب را میخواست ببرد

شب نهم ژانویه باز بعضی صدا ها مرا بیدار کرد چون برخواستم یک تن زنگباری مسلح دیدم که مشغول دزدی و تفنگی است خلاصه علاوه بر این قحطی زندگی کردن در این اردو تحمل ناپذیر است چه کثافات و نجاسات خود را در اطراف منزل و مسکن خود میریزند از آن روی امراض وبائی تولید میشود تلن تا دو ماه بستری بود منهم بواسطه حصر پنج هفته خوابیدم در این اوقات ناخوشی و سیاخیلی دین ازما میکردند ولی همیشه بخیال تعارفی بودند حرص و طمع شان حدی نداشت و عده امروز را فردا فراموش میکردند بعد از ورود کیلونگا لونگا و مردمان وی که چهل نفر بودند فی الحقیقه آذوقه و خوردنی کم شد اما بانیوما قافله بزرگی تشکیل داده و پی آذوقه فرستادند و دوازده تن از مردمان زنگباری ما نیز جزو آن قافله بودند و آنها هنوز مراجعت نکرده بودند که ما از آنجا بیرون آمدیم و در آنوقت قحطی بحدی رسید که بعضی از غلامان کیلونگا لونگا یک تن از رفقای خود را کشته خوردند خلاصه با وجود آنکه ما از این طایفه آنقدر اذیت و زحمت دیدیم باز بپاره ملاحظات در حین خروج بارو سا اظهار دوستی و یگانگی نمودیم

انصار دکتر پارک جراح نظامی بسیو ستانلی رئیس مسافرت اعانهٔ امین پاشا

در میان اشخاصیکه از ایپوتو آمده اند و یاران شان که از دریاچه البرت رسیده اند تفاوت فاحش موجود است آن بیچارگانیکه از ایپوتو آمده اند لاغر و پژمرده و سیمایشان برهم خورده شناخته نمیشوند ولی آنهائیکه از دریاچه البرت آمده اند فربه و سمین اند

دوازدهم فوریه آستر و فشونش وارد شده کشتی را بی عیب و آرد کردند مدت غیبت موصی الیه بیست و پنج روز بطول نجامید و از عهده این مأموریت

بخوبی برآمده مطابق احکام من رفتار نموده است

شبانه در باب کار خودمان گفتگو کردیم تمام صاحبمنصبان و رؤسا متفقند بر اینکه اول بنا نزارفته کشتی در آب انداخته متفحص امین پاشا پردازیم اگرچه منهم تمام خیالم صرف امین پاشا بود ولی از طرف بارتلو یا و رو عقب ماندگان خیلی تشویش دارم میل دارم که نخست بارتلو را یافته سپس متفحص آن گمشده ثانی پردازیم ولی صاحبمنصبان میگویند که اول باید بکار امین پاشا پرداخت بعد از گفتگوی بسیار قرار بر آن شد که چند تن قاصد بسنه دبارتلو فرستاده نقشهٔ راه و مکتوباتی در باب تعلیمات لازمه بوداده استرنایب پس از دو روز توقف با این چند تن قاصد مکان او کار و رفقه آنها را از رودخانه گذرانده و خود مراجعت کرده بیمارانی را که در نزد رئیس عرب گذارده ایم باخود بیاورد و ما تا بیستم مارس در آنجا توقف نمائیم تا استر برگردد و در خلاصی امین پاشا حضور داشته باشد و در این اوقات توقف نزر عدا وسعت داده ذرت و باقلا کاشته تا آنکه هر قدر در جنگل با نیم از قحطی و گرسنگی ندا شته باشیم

از قلعهٔ بوداتا ایپوتو صد و بیست و چهار کیلومتر فاصله است بعبارهٔ اخری مسافت رفتن و آمدنش دویست و چهل و هشت کیلومتر است چون در هفت روز استرنایب به ایپوتو رسید پس روزی هفتاد کیلومتر و نیم راه رفته است چون اردوی او کاروصد و شصت و هفت کیلومتر در آن سمت ایپوتو واقعست و مسافتش از قلعه بوداسیصد و نود و چهار کیلومتر است پس استر اگر روزی هفتاد کیلومتر طی نماید مدت سفرش سی و چهار روز طول میکشد ولی ممکنست بعضی اتفاقات روی داده سفرش را تعویق اندازند پس در هر صورت در بیست و پنجم مارس ما عازم نباتزا میشویم چون بردن کشتی معطلی زیاد دارد پس روز ها راه زیادی نمیرویم و استر بزحمت بما خواهد رسید

در شانزدهم فوریه بیست تن مرد خواستیم که کاغذ ما را به بارتلو رسانیده هر یک بیست و پنج فرانک بگیرند

بعد از فراق قافله گفتم چون تمامی مایلید که اول امین پاشا را پیدا نمائیم خیلی خوبست ولی من از بابت بارتلو خیلی تشویش دارم شما چون روز های سخت را دیده اید پس میدانید که اگر در آنوقت کسی بهم میرسید که شما را راهنمائی کرده و آذوقه داده و سبب خلاصی شما میشد بچه پایه ممنون و شاکر میشدید پس این اشخاص که بنزد بارتلو میروند مردمان با قدر و بلند همتی میباشند که این چنین مأموریتی بعهده میگیرند استرنایب هم شخصی است که ابدا از کار روی گردان نیست و همیشه حاضر و مهیاست و تا منزل او کارو آنها را خواهد برد چون استر از آنها مفارقت نماید آذوقه فشنگ کافی دارند راه قدیمی را گرفته بسرعت حرکت مینمایند و این مکتوبات را بدست بارتلو داده مومی الیه و یاران خود را خلاص مینمایند

بعد از ادای این کلمات زیاده از پنجاه نفر زنگباری با کمال شعف و شادی بیک سوی رفته ایستادند بعد صاحبمنصبان از میان

آنها بیست نفر را برگزیدند که از هر حیثیت بر دیگران تفوق داشتند و تیار انعیل عهده را بعهدهٔ آنها معوق داشتند پس آستر نایب با مادراغ نمود
با این بیت مردنامی مواجه شد برای این سفر مرغ و برو ذرت آرد آذوقه داشتند

روز هیجدهم بازوی چپ من که چهار روز قبل خیلی دردناک بود امروز غده های زیر بغل قدری بهتر شد و بر عقیدهٔ دکتر پارک مقدمهٔ حل است
خلاصهٔ در نامهٔ خود را از نوزدهم فوریه تا سیزدهم مارس در اینجا مینگاریم

روز نوزدهم فوریه شب یکشنبه مبتلا بورم معده شدم که دکتر پارک تشخیص و رم حاد معده داد بقدری درد شدت داشت که در آن دزهای
اول بیهوش افتاده بودم همینقدر را وجاع شدیده در بازو و معده احساس کرده قادر بر هیچ کاری نبودم دکتر پارک مانند مادر مهربان از من مواظبت
میکرد تمام صاحبمنصبان و رؤسا بگردن من متجمع بودند دوستان حقیقی من پارک و ژرفن خواب را بر خود حرام کرده بودند بیچاره نلسن با وجود ضعف مرض
وتب لنگ لنگان نزد من آمد احوال پرسی میکرد بعد از نظر مشیری از افراد قافله بعیادت من آمدند

از اثر مرفین در این بیست و سه شبانه روز بکلی مدهوش افتاده بودم اکنون قدری بهتر شده ام چه دل که همی روی بازدیدی نهاد دو روز است
که متفجر شده و من اندکی راحت شده ام غذای من منحصر به نیم لیتر شیر است ولی بقدری ضعیف و ناتوان شده ام که قادر بر حرکت نیستم
در اینمدت ناخوشی دوتن از مردمان رشید یا سامازنی و کاتومه بواسطهٔ تیر بومیان از پای در آمدند
یکی از سرداران سخت مجروح شده است نیکار در زمانی اتفاق افتاد که مردمان مارا برای اطلاع بطرف یورورفته بودند اولادی و قشون وی
معلوم نمودند که اشخاص کوتاه و طوایف بومی بلند قامت که مزارع ما را غارت مینمایند در آلسی و ندری مسکن دارند
معلوم شد که اولادی زن رئیس طایفهٔ کوتاه ما نزاکه در اندکاروجای او را اسیر کرده است چون آنرا بستوه در آورد سه حلقه آهنین
مانند قرساعت بر گردنش بود و سه حلقه در گوشش بود اندکی سیاه چرده و صورت عریض و گرد و چشمان درشت و لبان گوچک کلفت
داشت حالتش موقر و ارام بود لباسش منحصر بیک تکه کرباس بود که بخود بسته بود طول قامتش یک فرع و شش گره است بنظر ما نوزده یا
بیست سال داشت بدنش آن نرمی بدن زنان نگباری را ندارد ولی کلیتهٔ این مخلوق صغیر الجثه خالی از ملاحت و خوبی نبود

از سیزدهم مارس تا اول آوریل روز بیست و پنجم چند قدمی براه میتوانستم رفت ولی بازو را نمیتوانستم حرکت بدهم و خود را
خیلی ضعیف میدیدم نلسن هم قدری بحال آمده است همه روزه بعد از ظهر دکتر پارک زیر بغل مرا گرفته نزدیک درختان برده در آنجا بروی
صندلی می نشستم و قدری کتاب خوانده و کمی میخوابیدم

همه روزه از دیدن نوزده یکه در آنجا کاشته بودیم خیلی خوشوقت میشدم و زمین اطرافش را چون تخم کرده و تخم پاشیده بودیم بعد از چند روز زمین

سبز شده و آن ساقه های نازک از زیر خاک سر بیرون میآورند و هر روز نوشان آشکار بود بسی بلند شده و رنگشان سبز تر میشد و برگشان با طراوت
فرو میریخت اکنون مزرعهٔ ذرت ما یک قطعه زمین مرتبی است که چون باد بر آن میوزد صدای ملایمی بگوش میرسد من از این موزیک خیلی
خوشوقت میشوم و در تنهایی تماشا میکنم که سرهای خود را بزیر افکنده گوئی بمن سلام میدهند بعد کم کم مرا خواب ربوده از تماشای آنها باز میمانم چون
آفتاب فرو نشست دکتر مرا بقلعه میبرد و در تنهایی دوباره بمن سلام میدهند

در این زمین گرم و حاصلخیز کلیهٔ نباتات نمو عجیبی دارند چنانکه در چند روز تنهٔ ذرت بطول درختی میشود چند هفته پیش تخمها را بروی زمین
میدیدم و یک موش اگر در آنجا حرکت میکرد دیده میشد چند روز بعد ارتفاع بوتهٔ ذرت تا شانهٔ من بود امروز چون بروی تلی که یک فرع و نیم
بلندی آنست می ایستم نزجت خود را بر برگ ذرت میرسانم حال ممکن است چندین فیل در میان بوته های ذرت مخفی شوند اکنون گل کرده
و خوشه های ذرت همی بزرگ میشوند انشاء الله حاصل خوبی برمیداریم و از این بابت خیلی خوشوقتم که در غیبت من اشخاصیکه در قلعه میمانند گرسنه نمیمانند

قصد کردم که فردا عازم بنا تراشده کشتی را ببریم حال چهل و شش روز است که آستر رفته است بیست نفر را نزد بارلو
فرستادم از آن بیست نفر یک تن مراجعت کرد نوزده نفر دیگر باقی ماند با آستر نایب هفت نفر برمیگردد چهل و نه نفر را با نلسن در قلعه میگذارم پس
صد و بیست و شش نفر باقی میماند برای آنکه کشتی را تا دریا چه ببرند مجموع دویست و پنجاه نفر

یقیناً (تی پوتی) بوعدهٔ خود وفا نکرده بدین بیست بار تلو هر نزلی دو مرتبه باید طی نماید آن نوزده نفر را که فرستاده ایم گویا در تنوکو با دوستان ملاقات نمایند
آستر بقدری اشخاص علیل مجروح خواهد دید که نمیتواند بسرعت حرکت نماید در هر صورت من با این صد و بیست و شش نفر نجاصی امین پاشا میروم
کسانی را که در قلعه میگذارم اشخاص ضعیف و نحیف اند و آنهائیکه مبتلا بدمل و قروحات اند تمامی شفا نمیابند

کار زیادی بدو در قلعه شده است مزارع با قلاو ذرت نمو خوبی کرده اند در سر سنهٔ من امروز یک دوری از آن سبزیجات حاضر بود خیلی خوشمزه بود
اشجار روز بروز بسیار است تقریباً هشتاد متر طول مزرعه میباشد و مردمان ما همه روزه مزارع را سرکشی مینمایند تا آنکه مبادا طایفهٔ کوتاهان بومیان حاصل ما را تاراج نمایند
دکتر پارک چون خیلی اصرار نمود او را با خود به بانزا میبریم اگرچه با بسی در قلعه مانده مواظب بیماران باشد ولی نلسن از عهدهٔ انیکار بخوبی
برمیآید و بومی الیه میداند که باید قروحات را با محلول فنیکه شست و شو دهد

مردمان ما روز یکشنبه شق نظامی مینمودند

خلاصه اقامت در قلعه بود و از برای همه خوب بود جز برای من و نلسن چه ما در فکر سایر یاران بوده و همیشه در تشویش و اضطراب ایم ممکنست بخت ما
بیدار گشته قبل از حرکت بسوی بانزا بارتلو با دسته ئی ژرفن و آرد ترو پ وارد شوند

فصل چهاردهم

رفتن دفعه دیگر بالبرت نیانزا از دوازدهم تا پنجم آوریل ۱۸۸۸

اشکالات کشتی پولادین — کرتاهای جنگلی — اسیر کردن طایفه کوتاه قامت و تصیلات آنها — عبور کردن از امتوری — خوشحالی کنار پارک در بیرون آمدن از جنگل — اردوی مستحفظ نگباری — خود را در نزارگم دیدیم — وضع با بومیان — مالجو با مردریش دراز — اولین جنایت بین پاشا طایفه کوتاه قامت با نیسی مازامبی — جادوگران نشتر و مورابو — صیغه برداری خواندن ژفرس با مازامبی — طوایف کنگو — قبایح زیکاوا نژاوه تا دیوا و اوجوما — طوایف مختلفه انسانیقائی — اتحاد ۷ — کادیرا دانیه — اوزانزا — دوردو بکاوالی — رئیس مکتوب مالجو امیاورو — قسمیه بین پاشا — ژفرس با پارک کشتی را بدریاچه میاندازند — کتوبی که توسط ژفرس بابین پاشا میفرستم — ملاقات دوستانه بومیان با ما

روز دویم آوریل ۱۸۸۸ نزدیک ظهر که باران ایستاد شروع بحرکت نمودیم بلکه خود را بابین پاشا رسانیده و او را خلاص نمائیم با از حالش اطلاع بهم رسانیم کشتی پولادین را بدوازده قسمت نمودیم کاروان براه افتاد با رها و جبه ها و صندوقها را حمل دادند و بانی عبور سیصد نفر پیادگان از جلو باتیرو داس و تبر و خار را قطع مینمودند آن قطعات کشتی که چندان عریض نبودند از میان درختان میگذشتند ولی آنهائیکه عریض و بلند بودند از پهلوی درخت کهن گیر نموده چاره در آن دیدیم که بطور قهقرا عقب نشسته از راه دیگر عبور نمائیم مستلزم بیست و سه روز چند روز در جنگل معطل شدیم

مردمان با ارکیده و کرطایفه کوتاه قامت بومی مطلع بودند که در راه و جاده خارهائی بسیار آنود میکنند بدین جهت با یک تمام حرکت مینمودند قبل خارها را از زیر پای خود بر میداشتند

بعد به اشخاص کوتاه رسیدیم روز چهارم با ندموانی رسیدیم فردای آنروز بازبار بدوش اشخاص کوتاه رسیدیم در آن نزدیکی مجاور مردمان چهار تن و یک پسر را از این طایفه اسیر نموده بسر دومن آوردند ولی آنها از نسل دو طایفه بودند یکی از آن زنها از نژادی است که آنرا اکاما مینامند خلاصه این زن چشمان کوچک نزدیک بهم فرورفته داشت آن سه زن دیگر و آن بچه چشمان درشت و گرد و جبهه و پیشانی عریض و محدب و صورت گرد و دست و پای کوچک داشتند با وجود کوچکی اندام متناسب الاعضا خلق شده اند رنگشان مانند قهوه بود اداه یا شیره قهوه است یا شیره آجر بچه است سنت تنشان میگفت که تمام پشت تن بودند مشغول دزدیدن میوه نمودند آنوقتی که چشمان کوچک و درشت لباسش آبی جبه و شکش برجبه و سینه اش تنگ و مسطح و شانه هایش افتاده و بازوهایش بلند و پایش برگشته بداخل و ساقهایش خیلی کوتاه بود فی الحقیقه این جنس بنی آدم بمذاق ما مین انسان عالیه واجد اوست یکی از آن زنها که تقریبا هفده سال بود اعضای متناسب داشت رنگش درخشان و چشمانش درشت مدور و لباسش گلی رنگ و سیاه بود

کوچک و نگاهش بلند و دقیق ولی مین چهره طول پیشین همه بیانتظر بود کلیه طول قامت این انسان صد و سی و دو سانتیمتر و نصف پا کوچک و چکمه داشت

این زن خیلی مناسب الاعضا بود و چون او را در مقابل بچه پانزده ساله می نهادیم بخوبی معلوم بود که جنسشان علیحده است

سه ساعت بعد از نصفه مجموعی گذشته بیازبا کونیا رسیدیم و باران شدیدی میبارید روز هشتم از اندتیو رسیدیم و روز بعد از پای پیکار اه بجده بی ثمره از سمت شرقی رفته برود امتوری رسیدیم بومیان از ما منحرف شده از کردیطرف دیگر رود رفته بودند و خود را از هر آسیبی خلاص می نمودند چون بدان سمت رود رسیدیم بومیان از آن طرف چند تیری بما زدند ولی صدمه نرسید ما نیز شلیک نمودیم پس در کشتی پولادین نشسته بساحل چپ امتوری رسیدیم در آنجا طلایه پیاده یک بسته از چهار کیلو کرم ملک پیدا کردند که بومیان در وقت فرار انداخته و رفته بودند خیلی بموقع بود که ما هیچ ملک نداشتیم خلاصه وارد قطعه با کوتاه شدیم که جزء کنگوی علیا میباشد و اینموضع ۹۱۵ متر از سطح دریا مرتفع تر است چون سه ساعت و نیم حرکت کرده از جنگل بیرون آمدیم وارد زمینی شدیم که آفتاب بر آن تابیده و آسمان رنگ لاجوردی داشت روسای قافله خوشوقت و شاد شدند مخصوصا دکتر بارک که از دیدن این قطعه زمین سبز و خرم نهایت مسرور گشته از فرط خوشحالی بر زمین بند نمیشد

در آنجا تیری که گویا بر فیل زده اند و بر زمین نشسته بود بطوری در زمین فرو رفته بود که قوت سه مرد برای بیرون کشیدن آن کفایت نمیداد

اگر با همین قوت بفیل میخورد یقینا ان حیوان عظیم الجثه را از حیات مأیوس مینمود

چون بدان زمین سبز و خرم رسیدیم و تماشای کوه پیکار را نمودیم یکمرتبه ابر شده باران شروع شد قدری که بالا تر رفتیم برده بسه رسیدیم که از ایتوری تا انجا هفت ساعت حرکت فاصله دارد و نهصد و هفتاد و شش متر از سطح دریا بالا تر است هر چند که مقدار زیادی راه پیموده بودیم معذلک در همانجا توقف کرده روز دیگر چونکه در آنجا موز و ذرت و مرغ و میگو و شراب نور فراوان بود علاوه بر آن از طول مسافت و ذات پنجر بودیم در آنوقت که ما مشغول زدن اردو بودیم صدای تیر بلند شد و فتاح نام ترجمان ما در آن واقعه تیری بالای معده اش رسیده سخت مجروح شد معلوم شد که اهالی با بسه از طایفه بوته برما کمین کرده اند ما نیز چند نفر تفنگ دار بالای دختان فرستاده چیزیت بومیان را بوسیله تیر تفنگ از همه یکدیگر متفرق نمودند یکی از مردمان نگباری ما که زبان طایفه را میدانست با همگی صحبت نموده آن شخص بومی میگفت شکی ندارم که شما از جنس ما هستید و رنگتان سیاه است ولی این اشخاص سفیدی که بر شما فرمان روا شدند کیستند و از کجا آمده اند

آن نگباری که مرد شوخی بود گفت رنگ این اشخاص همیشه یک نهج نیست در اول و آخر ماه تغییر می کند در وسط ماه مثل رنگ ما سیاه است ولی از جنس ما نبوده بلکه برای اصلاح کارها از آسمان آمده اند

بومی گفت بلی همینطور است و از روی تعجب انگشت را بدهان خود برد

ودوری یکی از زنگباریان بگمان بومی نزاع کرده باری گفت دیگر چون تو دیوانه مانده ایم بومی در پاسخ تبسمی نموده گفت من هم مانند تو شخص عاقل و فرزانه
نیافته ام زنگباری برآشفته گفت دور شو که تمام عیوبات مقتضی بومی جواب داد که خدای خوبی را در تو تمام کرده است ازین جوابهای شخص بومی و حسن
خلق وی زیاد تعجب نمودم

بعد از ظرف شش قی بسه عبور نمودیم در آن صحرا آفتاب تابیده بشدت گرم بود از یکطرف گرما و از طرفی عبور از آن خارها ما را بکلی خسته و ناتوان کرده
ولی بعد از ظهر بنهر آبی رسیده در آنجا قدری استراحت نمودیم

روز چهاردهم پس از شش ساعت حرکت به تپه نزار کم رسیده در آنجا قدری توقف کردیم و این یکانی است که در سفر قبل با اهالی مازانبونی نزاع
نموده مصاف داده بودیم ولی این دفعه صدائی نشنیده بنیشو فریاد جنگ بگوش نرسید چون در آنجا خیال توقف داشتیم پس یکی از زنگباریان را که زبان
آنها را میدانست نزد آنطایفه روانه نمودیم بعد از گفتگوی زیاد که معلوم شد ما سر دشمنی نداریم آنها از کوه پائین آمده با ردوبدی آمدند بعد از تعارفات
رسمی با آنها گفتیم ما خیالی و قصدی نداریم جز آنکه شبی یا روزی در اینجا بسر برده پس راه خود را گرفته میرویم اگر هزار مرتبه بدین یکان آئیم ابدا ضرر و اذیتی
بشما وارد نخواهد آمد بومیان گفتند اهالی اورآسورا کاهی بدین موضع آمده تاخت و تاز مینمایند آمدنه شما را از آن طایفه تصور نمودیم اکنون از گذشته
پوزش و معذرت میخواهیم

چون فهمیدیم که سه روزی در پیش است و رشته دشمنی گسیخته است لهذا شروع بصحبت نموده از سرگذشت خود مجملی فسرده خواندیم و مذکور داشتیم که
در تفحص و تجسس شخص سفیدی هستیم که چند سال است در نزدیک دریاچه انیزو مسکن دارد و بعد پرسش نمودیم که آیا آن گم شده ما را دیده و یا
نامش را شنیده اید

بومیان گفتند که تقریبا دو ماه بعد از مراجعت تو از زنا نزا مرد سفید روئی ریش دار در اینجا آمد که در کشتی آهنین نشسته بود و در وسط آن کشتی
سیاه بلندی بود که از بالای آن دود بر هوا بلند میشد و آتش زبانه میکشید و در آن کشتی اشخاص خارجی و بزرجه و خروس زیادی بود و آن
شخص نام و نشان تو را گفته از آمدن تو استفسار مینمود چون سئوال و جوابش با کاتن زا بود ما درست نفهمیدیم که کاتن زا در جواب چه گفت
ولی همینقدر دیدیم که باز در کشتی نشسته مراجعت نمود حال ما کسی را نزد کاتن زا فرستاده از آمدن تو خبر میدهیم

این اولین خبری بود که از امین پاشا بما میرسید معلوم شد اشخاصیرا که در ماه فوریه ۱۸۸۷ نزد امین پاشا فرستاده بودم رسیده و کاغذ
مرا داده اند و موعی الیه بحسب وعده آمده است ولی افسوس که صبر نکرده و رفته است اگر قدری پشیر می آمد دیگر زحمت و اذیت آن سفر
جنگ و جدال را نکشیده چهار ماه تمام سرگردان و آواره نمی شدیم و در پانزدهم مارس به یانبو برگشته بار تلوا از کشتی نجات داده و رشن را

از آن تب سخت خلاص کرد و سیوتروب مریض و بخوبی برگشته و سیوا از دست پل معاودت کرده و سیوا فی دجا قطی دگر سکی نشد
فردای آنروز زمین خیلی بد گذشت چه صبح تمام بروی صندلی نشسته بودم و در اطراف من سپید و سیاه شهاده و رعایا مرد و زن بچه و بزرگ زراع و فلاح
تمامی ایستاده با من گفتگوئی نمودند و در اینحالت برخواستن خارج از قانون ادب بود اگرچه ده نفر چتر بروی سرم نگاه داشته بودند ولی معذلک بعد از دقتی
آفتاب گرمتر شده پشت مرا میسوزانید بعد نزدیک غروب قدری خنک شدم

بامداد صبح بسیار زود مازانبی با جمعیت بسیار رسیدن آمد مردمان بکمال احترام را از بومی الیه مینمودند حتی صاحب منصبان که تعظیم میکردند سوداران و نگباریان
که در دو سه ماه پیش مازانبی را تعاقب کرده و از زین تپه بدان تپه میراندند امروز با کمال خوشحالی و خوشروئی بدو سلام میدهند خلاصه در زیر سایه درختان
فرش انداخته و آن مهمان محترم را در آنجا نشاندیم صدای شیپور بلند بود و منهم هزاران تبریکی برای خوشوقتی نمودن مازانبی بکار بردم مازانبی گمان
مینمود که فی الحقیقه مستحق و سزاوار چنین احترامات است از جوابی نیندیشید مثل آنکه گرو گنگ باشد همینقدر سیاحت منصبان خود و سختی آنها سه یکعشر آنها
یکمرتبه فسرده و فسرده و حرف نمیزدند من دیگر طاقت نیاوردم بدانها گفتم این چه وضع گفتگو و صحبت است سر من نزدیک است بترکد شما هم مانند ما
حرف بزنید

یکی از آنها که مرد ریش سفید و عاقلی بود سخن مرا تصدیق کرده شروع بتقریر نمود گفت در سفرستان که شما بدین یکان آمدید مازانبی شما را از راه اهالی
اورآسورا تصور نموده بتوسط جنگ و جدال میان آمد ولی چون دیدیم که شما از نیانزا برگشته در جنگل رفتید آنوقت فهمیدیم که شما از آنها نیستید و
باخط نموده ایم چون از آن شخص سفید روی صاحب کشتی آهنین استفسار مینمودید آنوقت بکلی از اشتباه بیرون آمدیم ولی افسوس که کار از کار گذشته
بود اکنون مازانبی و تمام سپاهی از شما پوزش می طلبند

اکنون مازانبی با شما میخواهد برادری خوانده و خون خود را با خون شما ممزوج میسازد آنوقت تمام ما یکطایفه میشویم و بجز از دوستی و یگانگی از چیزی دیگر
دم نمی زنیم آنوقت آواز بلند گفت ما یکمک مازانبی از شماست سپاه و زن و بچه اش و شما تعلق دارند مملکت و هرچه در آنست پیشکش شماست آیا قبول
دارید گفتیم بلی بعد گفت مازانبی فرزند بولاما زای است گفتیم بلی چنین است پس گفت بعد ازین همیشه صلح و آشتی با برادرانست گفتیم بلی همین
قسم است

بعد از ان دست راست مازانبی و دست چپ رشن را از همدیگر گذرانده و زانوهایشان را روی یکدیگر گذارند مازوی رشن را کمی خراش داد
خون بیرون آمد مازوی مازانبی را نیز شبیه زده و خون خود را بخون او مخلوط نمودند بعد آن پیر مرد ریش سفید شیشه جادوگری را که پر از سنگ ریزه بود همگان داد
کلمات ذیل را آواز بلند مکث چنانکه برای شنیدن آن تمامی دهنها باز مانده بود

ملعون است آن کسیکه بتهیم خود خیانت نماید ملعون است آن کسیکه در دل خود کینه ورزد ملعون است کسیکه پشت بدست خود کند ملعون است کسیکه روز جنگ برادر
خود را بازگذارد ملعون است کسیکه نسبت ببرادر خواندهٔ خود بدانه بشد

چنین کسیرا مرض جرب فرا گیرد و گلی موهایش را بریزاند و چارا فعی و شیر گردد و در ظلمت شب بلنگ برزند بچه‌اش حمله نماید تیر معایش را در هم
شکاند نیزه در جگردی خنین شود تا خوشی قوای او را قطع سازد در روز حشرش اگر تا یابد در روز جنگ دست و بازویش از کار بازماند تشنج گردد
بعد از وی گفتار ما نیز شیشه گرفته گفتار داد و چنین کلمات را بلکه سخت تر و شدت داد نمود بطوریکه دهانش کف نمود و از اطراف روی مردمان بلخنده
افتادند سپس مازاغی و رقص خون بگیر را خورده برادر شدند

مازاغی هرچند که رئیس است ولی در رایش اقوام وی میباشند که در حضور خود مازاغی امورات داخله و خارجه را فیصل میدهند و نحن مازاغی اکثر شنیده
میشود غالب اوقات ساکت و خاموش نشسته است خلاصه از البرت نیاز تا اقیانوس اطلس هزار ان طایفه موجود است که از حیثیت عادات
و اخلاق و تکلم مانند یکدیگرند

بعد فهمیدیم که مازاغی در رؤسایش مردمان پست فطرت و رذلی میباشند چه مقصودشان از این صلح و دوستی و برادرخواندگی فقط جلب منفعتی از ما
بوده است چنانکه پس از آنهمه خستگی و زحمت که عاد اوند در وقت رفتن یک قالی که دویست و پنجاه فرنک ارزش داشت و قدری منجوق
و چند شیشه عاج بدانها تعارف کردیم ولی اشان در عوض یک کوساله پنج بز فرستادند

از اشخاصیکه در آن روز بدیدن ما آمدند یکی کاویری رئیس باویری شرقی بود و مومیالیه کسی است که در وقت برخاستن ما از نیاگارا از بالای تپه
فریاد نمود که مملکت احتیاج بشما دارد و دیگر موما بودشا رالیه آن کیست که پارچه قرمزی که بتقاضا بد و تعارف کردیم قبول کرده در عوض ما بازنامه نمود
گویا ابدا شرم و حیا ندارد

بعد دیدیم که دو طایفه مختلف نزدیک یکدیگر مسکن و مأوی دارند یکی از آن طایفه سیمای مطبوع و بینی خمیده و گردن نازک و سه کوچک و وضع موقری
داشته از خاندان قدیم میباشند رنگشان سیاه چرده و جلدشان مانند مخمل نرم است شغلشان فقط تربیت حیوانات و نگاهداشتن گله است فلاحت
و زراعت را خیلی پست میشمارند از این روی اهالی باویری را که مردمان زارعی میباشند بچشم حقارت مینگرند و محصولات کاود و گوسفند خود را
بطایفه باویری داده در عوض حبوبات و بقولات میگیرند دختر بدانها نمیدهند ولی دختر از آنها میگیرند یک تن از رؤسای باویری نزد من
آمده شکایت مینمود که اوهوما را بایست بشمارند و ما را بایل ن بیسیاند چه ما دائم مشغول زراعت و پلزنی میباشیم ولی آنها مسکن و وطنی برای خود
اختیار نکرده هرجا که رسیدند اقامت مینمایند

(از مطلب)

از مطلب قدری دور شدیم بالجمله روز شنبه دهم یا دوازدهم با نفر راهنمای مازاغی و پنجاه تن مرد مبارز از اهل کاویرا و تقریبا یکصد تن جمال بسیج شده
عازم خاک کاویرا شدیم و قبیله رسیدیم که در دوازدهم با هم براه افتاده پس از آن جنگ و جدال سخت در آنجا توقف نمودیم القصه همچنین پیش رفتیم
در هر دهی اهالی با کمال دوستی از ما پذیرائی مینمودند و بهمین نهج حرکت میکردیم

هنگامیکه رئیس طایفه باویری است بکاویری معروف است و این لقب ارثی و خانوادگی است مردی ممسک ولی خوش زبان و خوش رو است و دهی
الیه و طایفه‌اش اصرار بر آن داشتند که تا مازاغی با ما دوستی و برادری ننمایند با نیستم طالب مسئله نبودیم چون بگذرد در نزد مازاغی اقامت کرده
بودیم باستی در اینجا نیز بگذرد و بمانیم شبانه دو تن از نزد رئیس کاویرا آمده و مذکور داشتند که یک دسته با سم من از نزد آن آدم سپیده دهی صاحب
کشتی آهنین برای رئیس آمده است

باری در قریب صد نفر نیز در دهی مجتمع شده مشاهده احوالات و اوضاع ما را مینمودند جوانان آنها برای ما هیزم و ارزن و غیره جمع میکردند و در کنار ما
بدانها بعضی تعارفات مینمودند و هریک از مردمان ما برای خود برادر خوانده گرفتند خلاصه بعد از صرف شام لباس قرمزی کاویرا دادیم و صاحب
منصبان او را در اردوگردش دادند در آن حین کاویرا و مردمان دهی آینه دیدند چون در آن نظر کرده و صورتهای خویش را دیدند تبسم
و آینه را انداخته فرار نمودند چه گمان کردند که بعضی مردمان سیاه از خاک برآورده قصد آنها را دارند ولی چون قدری رفتند برگشته تعجب نگاه کردند
کسیرا ندیدند پس دوباره برگشتند و سئوال نمودند که این اشخاص که بودند و چه شدند ما دوباره آینه را بدستشان دادیم ایشان چون در آینه نظر کردند
و صورت خود را دیدند با کمال گرمی گفتند ایشان خیلی شباهت ما را دارند بعد بدانها گفتیم آنکه می بینید عکس خود شماست آنها تمامی مجتمع شده و بدقت
در آینه نگاه کرده و نشانیهای صورت خود را می یافتند و در حیرت و تعجب غوطه ور شدند از ماهیت آینه سخن میکردند که اگر مایع بود میتوانستیم گفت که
آب است و آن شیشه بچرم سیاه است کلیه چیزی که ما امروز می بینیم آباد و اجداد ما ندیده بودند

چون آفتاب غروب کرد از ظرف دریاچه نیاگارا نسیم سردی برخواست ما از شدت سرما بهم لرزیده هریک گوشه خزیده دامنی
بدست آوردیم

باز داد مستقیما بطرف دریاچه برفتیم بلکه راه شمال شرقی را گرفته بطرف ده کاوالی رفتیم تا کنار این باشار را گرفته از وضع مستحضر شویم
در این عرض راه تمام اهالی دو بدو میان با سلام داده و تهنیت میگفتند و قهرا وضع این دفعه با دفعه قبل خیلی منافات دارد چه اندفعه قاطبه با کمال تهنا
کمر بسته و تیرها را بچله کمان نهاده منتهز فرصت بودند همینکه یاد زده همکیان خویش را خبر میدادند و گاهی مانند باران بر ما تیر میریختند
ولی بالعکس امروز صد و پنجاه و هفت تن از اهالی باویری در طلایه سپاه حرکت کرده همین مقدار از عقب میآیند و ما بای ما را غیر بومیان بدرقه

(گشته)

کشیده‌اند تمام با گلگ کرده و این کار را اسباب افتخار خود می‌شمارند

چون بزمین کاوالی رسیدیم رئیس بنزد من آمده از ما پذیرائی نموده مکان از دور امین نمود و بعد مکتوب امین پاشا را بمن داد و معلوم شد که او در نفسه

از نزد امین پاشا آمده اند و آنمکتوب را در شمع انگلیسی پیچیده بودند چون مکتوب را باز نمودم در آن نگاشته بود

آقای عزیز خبر آورند که آدمهای شما در جنوب دریاچه آمده اند من خود تفحص تجسس انمطلب برآمدم و با دلاور خویش مابین بیست آمده هرقدر

استفسار نمودم چیزی معلوم نشد زیرا که اهالی از کار با کار رسیده اند و بیشان قبض کرده است که معلومات خود را اظهار ننمایند

تا آنکه امروز از نیانس کسی آمده و مذکور داشت که شما را دیده است و میتواند مکتوب مرا بشما برساند منهم یکی از اشخاص خود را با وی همراه نموده این

رقیمه را بخدمت شما ارسال داشتم چون بنزد شما رسیدند هیچقدر در آنجا توقف نموده و از میل خود مرا خبر دهید برای من خیلی سهل است که در

هیکلو آمده شما را ملاقات نمایم بعد با دلاور و زورق شما را بنزد خود آورم بجز انکه نوشته اید شما بان برسید زیرا حرکت کرده نیانس

میایم در آنجا باید گرفته گفتگو خواهیم کرد هیچقدر از کار با کار چه زیان نمائید

مرا دوست حقیقی خود بدانید امین پاشا

ترجمه مکتوب را برای یاران خویش گفته ایشان اظهار شادی و شعف نمودند بویان کاوالی نیز مسرور گشته چه مکتوبی که آنها آورده اند سبب

خوشوقتی او شده است و نسا اذوقه زیادی برای ما تهیه کرده یکی از آنها را مامور نمود م که از بلاد مجاور بعضی اطلاعات برای من بدست آورد

روز بیستم مسیو رفن دوکتر بازرگ جسراح را با پنجاه تفنگچی و دو تن راهنما از اهل کاوالی بدریاچه البرت روانه نمود تا کشتی پولادین را بدانجا حمل دهند

و از اهالی شنیدم که مزوا از راه آب دور و در مسافت شش فرسخ دارد مکتوب ذیل را بمسیو رفن دادم که بامین پاشا دهد

هیجدهم آوریل ۱۸۸۸

آقای عزیز پریروز رقیمه شما را کاوالی بمن رسانید ولی از بسیاب بسیار در شادمانی شدم ولی من از نگارش مکتوب مفصلی بشما نوشته

وجهه این مأموریت و مقصود و مسافرت خود را در آنجا نگاشته بودم اکنون معلوم شد که آن مکتوب شما نرسیده است لهذا خلاصه آن مکتوب را

در اینجا مینویسم

اولا باید بدانید که مطابق تعلیمات مجلس اعانه لندن ما مورین اعانه بریاست من و یاری شما بر پا شده نصف مخارج این مسافرت را حکومت مصر داده

و نیم دیگر را دوستان شما که در انگلیس اند از کیسه فتوت عطا نموده اند میل حکومت مصر بر آن است که شما را فیقا را برگ گفته با من روانه شوید

اگر مایل اقامت در این قطعه باشید ما هیچقدر اسباب و لوازمات را که آورده ایم بشما تسلیم کرده معاودت مینمائیم و از آن ببعد از تخت

طاعت حکومت مصر خارج شده بشما مراجعی داده نخواهد شد اگر از فرمه یقا خارج شوید تا ورود بمصر موجب شما و تمامی صاحب منصبان تان داده میشود و هم باید

که از منصب پگی بقب پاشائی مایل شوید

بیاره ملاحظات مصلحت در آن دیدیم که از انکسو بنزد شما آمده و کاوالی را با خود بفرستاد و هم دفعه تخت پس از چهار روز بسیار سخت که در چهار روز

دسابر گذشته وقوع یافت بدیمکان رسیده و دو روز توقف نموده همه قدر نشانی شما را بشتر جستیم کمتر یافتیم اتفاقا کشتی خود را در عقب گذارده

بودیم و از اینجا تا آمکان یکماه راه بود همه قدر کوشش کرده شوانتیم زورق یا قایقی بدست آوریم پس ناچار شدیم که دوباره مراجعت نموده

کشتی خود را آورده بعد فیابرا معاودت نمائیم در اینوقت قلعه بنا کردیم که تا اینجا پانزده روز مسافت دارد آذوقه زیادی در آنجا جمع کردیم

اینده دفعه دویم است که بخلاصی شما میآئیم بوسیانی که نخستین دفعه جنگ و جدال ما هم نمیزدند امروز تمامی کمر اطاعت بسته و چین بندگی بر زمین

نهاده اند از نیانس تا قلعه ما راه باز و هیچ مانعی نیست

من در نیانس قطر شما هستم و متمنی از سر کارم که خیلی طول نکشد زیرا که در هیکلو بنا بتحصیل آذوقه دشوار است قدری بالا تر جنوبات و گوسفند

و غیره یافت میشود ولی در ساحل جز صیدهای امید دیگری نیست

اگر این مکتوب بموقع بشما نرسید مقدار کافی آذوقه در کشتی بخیمه برای شما گذارده ایم که تقریبا شش هزار تا هفت هزار کیلوگرم باشد

اگر رأیتان بر آن قرار گرفت که از فرمه یقا برون آئید بهتر آنست که تمام چارپایان و گاو و گوسفند و بوسیانی که با شما همراهی میکنند در کشتی

نهاده با خود بیاورید تو بر پاشا میل دارد که شما تمامی اهالی ما کارا را با خود بیاورید که ایشان را بخدمت باز دارد و مکتوباتی که من از وزارت

جنگ از تو بر پاشا آورده ام تعلیمات و اشارات لازمه بشما خواهند داد شاید میل داشته باشید که اول آن کاغذها را خوانده بعد خیال

خود را یکسره نمائید بدینوسیله از میل حکومت شما را مطلع کردم

شنیده ام که شما گاو و گوسفند زیاد دارید اگر سه چهار راه گاو شیرده برای ما بیاورید خیلی ممنون میشوم

مکتوبات زیادی برای شما نوشته اند در نزد من است علاوه بر آنها چند کتاب و نقشه نیز موجود است اگر کتبی هم برای کاوالی نوشته اند و تا اینکه

یقین ننوشته باشم که بدست خودتان خواهند رسید آنها را نمیفرستم

تا وقتی که شما بنیانس برسید ما در اطراف تفحص آذوقه میباشیم و انتظار ملاقات شما را داریم

تمام افسران و قافله اکنون مجتمعند و دعا میرسانند خیلی خوشوقتیم از اینکه شما صحیح و سالمید

خادم مطیع شما هنری استانلی رئیس مسافرت اعانه

زمانیکه در کاوالی توقف نمودیم بومیان بسیار از دهات مجاور دیدن ما میآمدند واظهار دوستی کرده رؤسایشان خدمت میکردند و میگفتند
ما و تمام متعلقین شما داریم و خود در هر نوع خدمت حاضریم و معلوم بود که سخنشان صحیح است چه آذوقه زیاد و برای ما تهیه میکردند منهم بهریک از رؤسا
پارچه و جامه و چیزی میدادم عباسی همه روزه ظرف شیری برای من میآورد

فصل پانزدهم

در باب ملاقات با امین پاشا از پنجم تا پنجم اوریل تا شیم ۱۸۸۸

اردوی ما در بندری — عباسی رئیس کاوالی — انبارهای بالکا — رؤسای کاتن زا و کمپونی انگلیس — مرغان
شکاری ما بزرو — مکتوب ژونکر فن — امین پاشا و کازاتی در فن با اردوی ما وارد شدند — تفصیلات امین پاشا و کازاتی — اولین
صحبت با امین پاشا — سودانیان پاشا — زنگباریان ما — واپور خدیو — باقر و جمال — تفصیلات امین پاشا از قول ژونکر و فلکن —
نزدیکی کاوالی — امین پاشا و ممالک استوائی — حکایت ژونکر در باب امین پاشا — کنگوی من با امین پاشا — تصورات کازاتی —
اردو و آذوقه ما در لنابه — رفتار کاوالی با محمد و کازاتی — ما بروکی را کاوالی لی در د — امین پاشا و سربازان — جواب
امین پاشا در مطالب من — وضع امین پاشا — محمد احمد — مملکت کنگو و اسلات فرن

پنجم اوریل از کاوالی حرکت کرده در بندی اردو زدیم و این مکان هزار و پانصد متر از سطح دریا بالاتر است ولی در حقیقی صد
پنجاه و دو متر تا اینجا مسافت دارد و در هر نوع خدمت حاضریم و معلوم بود که سخنشان صحیح است چه آذوقه زیاد و برای ما تهیه میکردند منهم بهریک از رؤسا
پارچه و جامه و چیزی میدادم عباسی همه روزه ظرف شیری برای من میآورد

فصل پانزدهم

در باب ملاقات با امین پاشا از پنجم تا پنجم اوریل تا شیم ۱۸۸۸

اردوی ما در بندی — عباسی رئیس کاوالی — انبارهای بالکا — رؤسای کاتن زا و کمپونی انگلیس — مرغان
شکاری ما بزرو — مکتوب ژونکر فن — امین پاشا و کازاتی در فن با اردوی ما وارد شدند — تفصیلات امین پاشا و کازاتی — اولین
صحبت با امین پاشا — سودانیان پاشا — زنگباریان ما — واپور خدیو — باقر و جمال — تفصیلات امین پاشا از قول ژونکر و فلکن —
نزدیکی کاوالی — امین پاشا و ممالک استوائی — حکایت ژونکر در باب امین پاشا — کنگوی من با امین پاشا — تصورات کازاتی —
اردو و آذوقه ما در لنابه — رفتار کاوالی با محمد و کازاتی — ما بروکی را کاوالی لی در د — امین پاشا و سربازان — جواب
امین پاشا در مطالب من — وضع امین پاشا — محمد احمد — مملکت کنگو و اسلات فرن

پنجم اوریل از کاوالی حرکت کرده در بندی اردو زدیم و این مکان هزار و پانصد متر از سطح دریا بالاتر است ولی در حقیقی صد
پنجاه و دو متر تا اینجا مسافت دارد و در روی تپه واقع است و در آنجا مصب آبهائی است که از یکطرف بر و دیل و کنگو و از طرف دیگر باچه البرت
میروند و اردو در مکانی برپا شده بود که قسمت جنوبی دریاچه بنا نزادیده میشد

عباسی رئیس طایفه کاوالی با ما سفر بوده و میزبان بود و فرمان داد تا آذوقه زیادی برای ما فراهم آوردند و رئیس طایفه بالکا از آمدن ما
خبر داد بدین خیال که شاید روزی بر ما و دشمنان قوی خود که کاروان ما را غارت کرده بودند انتقام خود را بازستانند عباسی اقوام اهالی کاوالی را مطلع نمود
روز پنجم ششم و ساعت و چهل و پنج دقیقه حرکت کرده هفت و یک متر راه طی کرده به بالکا رسیدیم اهالی و مخصوصا رؤسا بودند ولی کاوالی از
انبارهای آنها آذوقه و پنجره زن برای ما ترتیب داد

کاتن زا که در چهاردهم و سیزدهم گذشته تعارف ما را قبول کرده و در حوض جنگل و جبال نبوده و نمیتوانست بر ما شبخون آورد و ما دیگر از همراهان قافله را
گذاشتیم و رنگی را فرستاده بودیم که زیاد در مشتاق ملاقات شما هستیم چون شنیده است که سایرین با ما اکنون دوستی و برادری دارند منهم
میخواستم جواب فرستادگان کاتن زا را بدهم که در آن حین کمپنی وارد شده یک ماه گاو بفروشد چند رأس بز و قدری میوه نزد ما آنجا

آنجا برای تعارف آورد همین شخص در سیزدهم سیزده سبد موز و چند عدد ترنج آورد و شب چون رؤسا اکنون بقدوم تضرع پیش آمده و از گذشته معذرت
میخواهند که آن زمان ما شما را از اشخاص کاوالی تصور میکردیم خلاصه باوی پیمان دوستی را محکم کرده پس از صحبت زیاد از یکدیگر جدا شدیم و با فرستاده
کاتن زا گفتم که در اینجا بنا خیالی کرده جواب شما را خواهیم گفت

وقایع روزانه خود را مینویسم

بیست هفتم آوریل در بادزو توقف کردیم در اینجا مرغان شکاری بسیار است فرمان دادم تا قدری گوشت بر موضعی آویختند و شخصی را در آنجا قرار
دادم تا بلکه بدان وسیله یکی از آن مرغان را بگیرد و آنها نیز همی بدور گوشت گردیده بمحض اینکه آن شخص اسیر گردید دیگری چیز دیگر دید گوشت را در ربود
پرواز نمود و دانستیم که آنها از ما زیرک ترند شکارچی ما تر و از زخم چند مرغ صید نمود

بیست هشتم آوریل شکارچی دیگر ما امروز بعد از ظهر برگشته سه رأس بزکوهی آورده بود

بیست نهم آوریل صبحی بطرف دریاچه رفتیم در آن حین کسی مکتوبی از ژونکر بتاریخ بیست و سوم آورد و که بدون حادثه بسوا رسیدیم و بیکان متعلق
بامین پاشا است و از جانب وی لشکری آقا حکومت دارد بمحض رسیدن من مومی الیه سیر از نزد امین پاشا فرستاده از آمدن ما خبر داد خلاصه
لشکری آقا یک سبد موز نیز با مکتوب ژونکر برای ما تعارف فرستاده بود

بعد حرکت نموده و ساعت بعد بچهار صد متر فاصله از ساحل اردو زدیم چنانکه مذکور داشتیم آذوقه پنجروزه را داریم علاوه بر آن در همکان شکار فراوانست
بعد از ظهر از دور در روی دریاچه چیزی سیاهی دیدیم گمان کردم که قایق بومیان و یا کشتی پولادین است چون باد و رمن بگریستم واپوری دیدم
که در عقبش دو زورق دیگر بود و در ساحل نیز عباسی لشکر انداخت چندتن از مردمان ما که در ساحل بودند شلیک کرده اشاره نمودند ولی آنها ملتفت
نشدند بعد من چند نفر را بنزد آنها فرستادم یکدیگر را شناخته فریاد شادی شعف بلند شد پس از چند شلیک امین پاشا و مسیو ژونکر فن و کازاتی
و یک صاحب منصب دیگر در اردوی ما وارد شدند من تمامی دسته داده پیش نمودم که کدام یک امین پاشا میباشد در آنوقت شخصی لاغر و کوچک
اندامی بزبان انگلیسی با کمال فصاحت با من گفت مسیو استانلی زیاده از حد از شما شکرگزارم میدانم بچه زبان از زحمتهای شما شکر نمایم گفتم شما امین پاشا
میباشید حال موقع این گفتگوها نیست بفرمائید بنشینید تا چیزی نموده چشم از دل خود بر داریم ولی هوا قدری تاریک بود که چشم جائی را نمیدید پس دچار
آمده و چراغی روشن نمودیم من گمان میکردم شخصیه اخوا هم دیده که لاغر و بلند قامت بوده لباس مصری کهنه در بر داشته باشد ولی نظرم شخص لاغر
کوتاهی افتاد که کلاه فیس تازه بر سر داشت و پیراهنش سفید و پاک بود خلاصه سر تا پا لباس تازه پوشیده بود و ریشش هنوز سیاه است ولی کمتر
موی سفید نیز دارد و عینکی بر چشم نهاده شبیه مردمان ایتالیائی است در سیمای این شخص ابدا اثر اندوه و پریشانی دیده نمیشود بلکه خیلی شعوف و راحت

در پهلوی امین پاشا کازاتی نشسته بود مومی الیه پیر مرده و افسرده و ناسازگاری در گذارش راخم نموده هرچند که جوانست بنظر پیری کهن سال میاید دیگر لباس تازه و پاکیزه پوشید کلاه فینسی بر سر داشت

پس قدری از سر گذشت این مسافرت برای این یاران عزیز گفته آنها نیز مجملی از وضع بلاد و استوائی صحبت داشته مدت صحبت ما دو ساعت بطول انجامید بعد سلامتی این مهمانان محترم پنج بطری شامپانی که دوست من مسیو گرزف در استانبول بمن داده بود آورده سلامتی یکدیگر نوشیده بانگ نوش باد بلهک میرسید بعد از اختتام مجلس امین پاشا بواپور خویش رفته مانیز در چادر خود استراحت نمودیم

روز نسیم آوریل در نسابه بچمن سبز و خرمی فقیم در آنجا یکدسته از سربازان سودانی امین پاشا صف بسته سلام نظامی دادند خود امین پاشا نیز لباس نظامی پوشیده بود در مقابل این سربازان که تمامی لباسشان نو و تازه بود و گیسوان مانند گیسوان مردمان بودند و لی آنها اگر بجای مردمان بودند یقیناً از عهده این خدمات برنمیآمدند پس از تعارفات رسمی یک صندوق اسباب اثاثیه و غیره امین پاشا دادم بعد بواپور خدیوی رفته در آنجا ناها رخوردیم

واپور خدیوی که در سنه ۱۸۶۹ در انگلستان ساخته شده است بیست و هفت متر طول و پنج متر عرض دارد در این پست سال مدام در کار بوده است حجرات ساخته شده است

در ساحل دریاچه علاوه بر امین پاشا کازاتی و حسن پاشا و یک دو اساز و چند نفر صاحبمنصب مصری و یک نایب و چهل نفر سرباز سودانی و اشخاص دیگر ایستاده بودند

گاهی که صحبت ایشان را می شنیدم گمان میکردم که در اسکندریه یا در کنگو میباشم ولی بعد که باطراف نظر میافکندم خود را در ساحل دریاچه البرت میدیدم القصه آهسته بطرف شمال حرکت کردیم چون دو کیلومتر از ساحل دور شدیم در طرف راست کوه امبوزو و در سمت چپ تپه دیگر میدیدم که از دور آبی رنگ بنظر میآیند بدین واسطه باقسر پاشا آنها را کره آبی نامیده بودیم چون بعقب نگریم نیاماسی مانند سنگلاخ مرطوبی دیده میشود که آفتاب بر آن تابیده همی برق میزند

دکتر رنکو و دکتر فلکن با من گفته بودند که امین پاشا مردی بزرگ اندام و عصبانی و بلند قامت هست اکنون می بینم که مشارالیه مردی کوتاه است تقریباً صد و شصت متر طول قامت او ست چهل و شش دارد و لی بنظر جوان تر میآید گویا سی و پنج سال بیشتر ندارد و ریشش سیاه است

امین پاشا در اثنای صحبت بمن گفت که وقتی در فمبونو رفته وضع آب و هوای آنجا را معین کرده ام خلاصه نه دیک ظهر در نسابه لنگر انداخته در ساحل اردوی منظمی برپا کردیم چون نزدیک بکاراگا شده ایم بدین واسطه باید سپاه را طوری مرتب نمائیم که اگر وحشی بر ما حمله نماید هجومش

امین پاشا

دست ندهد علاوه براین در این مواضع از ده دخل بسیار است شبانه امین پاشا بسنده من آمده وقتی با یکدیگر صحبت نمودیم ولی مقصودش معلوم من نشد فردن
خدیو و مکتوب نوبر پاشا را بدو دادم من گمان میکردم که پس از پانزده روز کارهای خود را اصلاح کرده در اندسوما رفته در آنجا عقب ما گمن سپاه
برداشته بزنگبار خواهیم رفت ولی گاهی که با امین پاشا زیاد مهربانیم وی جواب درستی نداده همینقدر میگوید بینیم چه میشود و مسلما در اینجا حکومت
و فرمانفرمائی دارد بدیموجب میل ندارد که از این سلطنت قطع نظر نماید

بعد از گفتگوی زیاد با من گفت خدیو نوشته است اگر مصر روم موجب من صاحب منصبان و سربازان داده خواهد شد ولی اگر در اینجا باشیم حکومت دیگر
مداخله در کارها کرده خود متصل امورات خویش میباشیم مکتوب نوبر پاشا نیز تقریبا بهمین مضمون است ولی هیچگونه تکلیف قطعی برای من معین نمیکردند
که در اینجا بمانم یا بروم

گفتم چون خدیو و نوبر پاشا در اینجا نیستند اگر اذن بدهید من جواب شما را میدهم و دیگر از گفتگو چون بمصر آمد از زبان شما مذکور داشت که طرفدارات
جنگ قریب تمام است من از این بابت خیلی مضطربم تا یکسال بلکه بیجده ماه میتوانم باین مقداری که باقی مانده است بسر ببرم در صورتیکه جنگ
سخت طولانی روی دهد تاکنون ممالک استوائی را نگاهداشته ام و تا زمانیکه فرمایش حکومت مصر من برسد از نگاهداری حاضرم در این بلاد بی
رنج کشیده و آباد کرده ام تقسیمی که اکنون اهالی راحت آسوده اند اگر حکومت مصر از عهده نگاهداری برنیاید پس از ده دوازده سال مردم تنگستان
اطلاع داده تا آنها نگاهداری نمایند آیا شما این سخنان را بدستور دیگر گفته بودید یا نه گفت بلی من خود گفته بودم گفتم خیلی خوب خدیو میفرماید
اگر شما میل اقامت در این بلاد داشته باشید و بمصر نروید دیگر از جانب حکومت مصر امدادی بشما داده نخواهد شد و در هر باب خود مسئول میباشید
من گفته اند که مقداری از مردمات جنگ بشما بدهم و اگر میل رفتن بمصر را داشته باشید شما را از افریقا ببرم و گفته خود میدانید من مامور
خود را تمام کرده ام

حال فرض میکنیم که شما نخواهید بمانید خیلی خوب اکنون چوانید و چهل و هشت سال پیشتر نداشته و مزاجتان قوی است و تا ده سال بلکه پانزده سال
دیگر هم بهمین قوه و قدرت باقی باشید و با دشمنان زد و خورد نمائید پس زمان پیری رسیده شما را از کار باز میدارد و ناچار باز گشتن میشوید
انوقت این قسم اسباب برای شما فراهم نیست تدارک آذوقه و آلات حرب نمی توانید بنمائید و حکومت مصر نیز شما را نخواهد کرد
علاوه براین فرض میکنیم که ما دام العمر در اینجا مانده و این بلاد را منظم نگاهداشته باشید ولی بعد از شما بازماندگان با یکدیگر نزاع کرده و تبع
بر روی همدیگر کشیده در اندک وقتی مملکت را خراب کرده تمام زحمات چندین ساله شما هبا منثورا میشود

بدینگونه مسائل را یعنوان جواب پاد رهوا داد اگر مملکت شما جائی واقع بود که نگاهداریش ممکن داشت منهم شریک شما بودم و بر قول شما صحه

میکنارد دم ولی اکنون قناعت نمایید که از تمام اطراف مردمان جنگجو بر شما احاطه دارند آن جنگل وسیع در طرف غربی واقع است و قشون تهمدی در سمت جنوبی
جای دارند خلاصه اگر من بجای شما بودم در رفتن بمصر یکدقیقه تامل نمیکردم

گفت سخن شما درست و پسندیده است ولی تقریبا ده هزار زن و بچه داریم چگونه آنها را حمل و نقل و همراه بیاوریم گفتم حمال برای چه
میخواهید گفت برای آنکه زنان و اطفال را با خود ببرند گفتم آنا در باب بردن اطفال شما خود میگفتید که الاغ زیادی دارید آنها را سوار چارپایان کرده
میبریم اگرچه در اول قدری سباب زحمت است ولی بعد عادی میشوند اما زنان کمتر از مردان خشت را میبرند مردمان ما هم با آنها در اینجا خیلی
دشوار بود ولی بعد کم کم عادی شدند

گفت برای تهیه مردم از کجا آذوقه و خوردنی میتوان بدست آورد گفتم شما گوسفند و گاو پرواری زیاد دارید پس آذوقه گوشت مهیاست
در عرض راه هم جزوبات و بقولات میتوان بدست آورد چون بوضعی میرسیدیم که پول را ببرد ارند در آنجا تحصیل آذوقه آسان است در مسالا
آن مال التجاره که داریم بهتر از پول بر میدارند گفت خیلی خوب فردا در اینباب گفتگو خواهیم کرد اکنون مرخص میفرمائید

باداد و باز امین پاشا از در در آمد صحبت رود قبل پیش آمد

امین پاشا تا بحال سخن نبوده گفت از تقریرات دیروز معلوم شد که تکلیف ما در رفتن است بلی مردمان مصری که غیر از زن و بچه پنجاه نفر مذکر میایل
مسافرتند پس اگر خود هم مایل این اشخاص را باید با شما روانه نمایم ولی دو فوج قشون داریم که در اینجا وصلت نموده زن و بچه دارند فی الحقیقه در
کمال راحت و آسودگی زندگانی مینمایند و ابدا راضی برفتن بمصر نمیشوند پس ملاحظه نمائید که اگر من بخواهم حرکت نمایم کار خیلی مشکل میشود
اگر بخواهم آنها را بهیطور بگذارم چون اسلحه ندارند تمامی از دست قبله زحمات چندین ساله بهدر میرود و اگر خواهم اسلحه بدانها دهم تعهد اسلحه
نمیتوانم تدارک نمایم

گفتم بعقیده من بهتر آنست که تمام مردمان خود را جمع کرده و فرمان خدیو را بلند بخوانید تا همه بشنوند و بگوئید که خدیو مرا خواسته است و ناچار
باید بروم از شما آنهائیکه مایل رفتن بمصر میباشید در دست راست بایستید و آنهائیکه اقامت در اینجا را اختیار مینمایند در دست چپ جمع شوند
پس آن اشخاص که با شما میآیند با خود میبرید و بدانهائیکه در اینجا میمانند قدری تفنگ و فشنگ داده بحالت خود باز میگذارید دیگر کسی مسئولیت
آنها را از شما نخواهد خواست زیرا که آنها خود این شق را اختیار کرده و فرمان خدیو را پذیرفته اند گفت حق با شماست اما شاید این اشخاص را
نگاهداشته گذارند برویم گفتم این کار شدنی است اما شما مردمان خود را بهتر از من میشناسید

گفت خیلی خوب فردا من فرمان خدیو را برای یاران خود میخوانم ولی از شما خواهش میکنم که کمتر از صاحبمنصبان خود را با من روانه نمائید

که او خود با بسیاری از آنها گفتگو نماید که مرا خدیو برای شما فرستاده است ممکن است چون او را پسندند و سخنش را بشنوند برفتن راضی شوند در آنصورت منهم
راهی میشوم گفتم فرض میکنیم که شما ماندنی شوید آنوقت اشخاص مصری شما چه خواهند کرد گفت آنها را شما باید با خود ببرید گفتم کارآتی چه
خواهد کرد کارآتی گفت اگر امین پاشا برود منهم میروم و اگر باقی بماند منهم همینطور گفتم پس کارآتی تابع شماست و در اینصورت مسئولیتش بگردن
شما خواهد افتاد کارآتی از این سخن خندید و گفت احدی مسئول من نیست زیرا که من میل خود دم رفتار مینمایم و کسی مرا مجبور نکرده است

گفتم جناب امین پاشا اگر چنین است و میخواهید بمانید وصیت نامه خود را بنویسید گفت برای چه گفتم برای آنکه موجب شما مدتیست در خزانه جمع
شده است یا آنرا بکدام کس از منسوبان خود میدهید

گفت من چهل و هشت سال دارم و یک چشمم هم نابینا شده است اگر مصر برود م جز یک کفن آنهم بارک تهیه چیزی نخواهم شنید آنموجب خود را
که تقریبا پنجاه هزار فرانک است برای آنوقت است که در مصر باسلامبول در گوشه نشسته معیشت نمایم بالجمله بعد از ظهر باز امین پاشا در چادر من آمد
و در اثنای صحبت با من گفت که اگر مردمان را راهی شوند من نمیمانم و اگر ماندنی شوند من نمیتوانم ناچار اقامت مینمایم

از قضا یکه استنطاق کردم اشخاص مصری خیلی مایل مسافرت بمصر شدند و عدده آنها بشصت و پنج نفر میرسد آن دو فوجی که امین پاشا میگفت یکی
ششصد و پنجاه نفر و دیگری هشتصد نفرند

روز دوم ماه رمضان کشتی خدیو را امین پاشا به دو فیله فرستاد تا از آنجا سربازان و حمال بیاورد مدت رفتن و آمدن کشتی دو هفته طول خواهد کشید
واقعا چنانکه گفته بودم امین پاشا چند گاو شیرده و چهل میش و بز و همین مقدار خرمای خشک و مقدری جوبات برای آذوقه با که در زمان
اقامت در اینجا تراکف ما را خواهد داد و در این حوالی چیزی خرید و شکار ممکن نیست

امین پاشا و کارآتی و بیست نفر سرباز در سیصد متری فاصله از اردوی ما منزل کردند و در این مدت پانزده روز با خوشی خواهد گذشت چه
با رفیقی مانند امین پاشا و کارآتی بسر میبریم ولی کارآتی انگلیسی بلد نبود و فرانسه را نیز مثل من خوب حرف نمیزد از این بابت از صحبت او حظی
برده نمیشود امین پاشا حکایت کرد که وقتی کارآتی در اینجا بود در آنجا مراسلات مرا با کاذا رسانیده جواب آنرا امین میبرسانید آن اوقات کاباکا
شنید که جمعی بعد من میآیند اتفاقا مکتوبی نیز در اینباب بدستش افتاد پس بکارآتی شتافته آورده مومی الیه و یارانش را لخت کرده بر درخت
بستند و انواع اذیت را درباره وی بجای آورده مدتها آنها بهزار حیله خود را خلاص کرده تا کنار دریا چه آمدند و آنجا یک نفر از نوکران کارآتی
زورقی بدست آورده در آن نشسته بنزد من آمد چون از ماجری مطلع شدم سپاهی را سه برداشته در کشتی خدیو نشسته با مبتوز رفته پس از تنبیه
کاباکا کارآتی و یارانش را خلاص کرده آوردم

ولی چون کازاتی را عریان کرده بودند روزنامه و نوشتجاتش نیست و نابود شد خلاصه از قرار تقریرات کازاتی و امین پاشا فهمیدم که قاصدی که فرستاده بودم ۲۷ ژانویه از زنگبار حرکت کرده است بعبارة اخری یکماه بعد از حرکت ما از یامبویا رفته است پس مکتوب ما یازدهم یا دوازدهم سپتامبر بسالا لاید اوائل ماه نوامبر باوکاندا وارد شده است بالجمله دوازده روز قبل از ورود اولین دفعه ما بنیانزا مکتوب ما بکازاتی رسیده بود چون در سیزدهم فوریه ۱۸۸۸ کازاتی از یامبو خارج شد پس مدتی بود که مکتوب در نزد وی مانده امین پاشا را ندیده بود که بدهد

امروز صبح ستت تتو شکارچی با چند نفر جوان بشکار رفتند ستت تتو دو گاویش صید نمود و یک گاویش پیش رخمین شده فرار نمود و بعد در میان اشجار اقامت نمود تا انتقام خود را از خصم خویش بازستاند مادر وکی که یکی از همراهان ستت تتو بوده و در این صنعت خود را شخصی میپنداشت بی احتیاطی حرکت نمود که در آن وقت آن گاویش مجروح صدا کرده بطرف مادر وکی دویده او را بر زمین انداخت پهلو و بازو و شکمش را با شاخ سخت مجروح نمود در آن حین ستت تتو صدای نا شنیده خود را بآنجا رسانیده مادر وکی را بدان حال دید فوراً کلوله بر سر آن حیوان زده از پایش درآورد دیگی از آنها این خبر موحش را بما رسانید ولی ستت تتو چهار رأس گوسفند نیز صید نموده و در آنوقت که مادر وکی را بدان حالت وارد کردند آن گاویش ها و بزهای کوهی را نیز آوردند عجب آنکه مردمان ما در سر قسمت خود با مثل ما قحطی نزاع مینمودند

شب شنبه آوریل باد و طوفان سختی برخواست امین پاشا فرمان داد که کشتی خدیو لنگر انداز د طوفان اگرچه خیلی سخت شد ولی کشتی صدمه وارد نیاید روز سیم ماه مطایفه کاروانی بدین رئیس خود آمده برای او دو سبد عاج نیمی آورده من و امین پاشا با یکدیگر قسمت نمودیم

امروز بعد از ظهر در اثنای صحبت امین پاشا بمن گفت یقین دارم که یاران من راضی بر فتن مصر نخواهند شد ولی میسو ژفن و سودانیان اگر شما با من همراه نمیکنید حرف ما را می شنوند گمان میکنم اگر شما چیزی بدانها بنویسید نیز بد نیست همینقدر تاکیدی نموده بر فتن امر نمائید ولی من میدانم که آنها راضی نخواهند شد اما اشخاص مصری آماده حرکت اند ولی افسوس که زیاد نیستند

این بهترین جوابی است که تاکنون امین پاشا بمن داده است

گفتم خیلی خوب من شما دو مطلب دیگر دارم که با حرف خدیو سه مطلب میشود خواهش دارم که با دقت و تامل جواب آنها را بگوئید

نخستین مطلب آنست که چنانکه مکرر گفته ام اطاعت خدیو را نموده بمصر باز گردید و بمجض ورود بمصر واجب شما و صاحب منصبان و سربازان شما داده میشود در باب آنکه حکومت کاری بشما ندیده نمیتوانم جواب درستی بدهم ولی همینقدر میدانم که حکومت مصر سر حد زیاد دارد و مثل شما شخص با کفایتی را نیز لازم دارد و هر گز شما را بکار نخواهد گذاشت

دومین مطلب آن است که آنوپلیا پاشا بشریک شما پیغام داده است برای آنکه بلاد استوائی دوباره ویران و بی سامان نشده و وحشی

دولت میتواند که هزار و پانصد یا سیصد هزار فرانک سالیانه در آنجا خرج نماید و حکومت آن بلاد را بشما واگذارد و سالی سی و هفت هزار و پانصد فرانک بشما بدهد و منصب سرتیپی بهمگان بسپارد که این کار موافق میل شما باشد مخابرات با مین پاشا و گوردون را در باب استوائی معمول دارید

سیمین مطلب آنست که اگر میدانید که اشخاص شما راضی بر فتن نیستند شما با آن کسانیکه مطیع بوده از آنجا حرکت نموده با ما ساحل شمالی دریاچه نیانزا آمده در آنجا بنام کمپانی مستعمراتی افریقای شرقی انگلستان قلعه ساخته آنقطعات را ضبط نمائید مهم در این کار با شما همراهی میکنم و بعد لوازمات خود را از قبیل تفنگ و فشنگ و غیره بشما داده خود بطرف زنگبار میروم و خواهش دارم که سخنان مرا تا چند دقیقه دیگر گوش نمائید حکومت مصر از اول که خواست تا دریاچه نیانزا مملکت خویش را وسعت داده سهو کرده و چنانکه سهویش بر همگس واضح شده بتوسط که حکومت مصر دیگر از عهده نگاهداری ولایات خط استوائی بیرون نخواهد آمد و نمیتواند آنها را ضبط نماید

حکومت مصر اگر میتوانست که از وادی حلفا تا بربر و یا از خرطوم تا بربر راه آهنی بکشد و آنرا دو فیله پیش ببرد ممکن است بتواند بلاد استوائی را نگاهداری نماید ولی شما میدانید که حکومت از عهده دو کار بر نمیآید معذلک هرگاه مخارج سالیانه این بلاد را سیصد هزار فرانک کفاف دهد پادشاه بلژیک بشرطی که گفته شد همه ساله آنمبلغ را بشما میپردازد شما گفایت این مطلب را بهتر میدانید ولی اگر از اینجا تا یامبویا که هزار کیلومتر مسافت دارد در بست نقطه قراول خانه ساخته و شصت تن صاحب منصب و یکهزار و دویست تفنگچی بحافظت راه گماشته شود آنمبلغ برای خرج سال کفایت میکند اکنون برای شنیدن جوابهای شما حاضرم منتظرم

امین پاشا گفت زیاده از حد ممنون و مرهون مرحمتهای شما هستم اگر تمام لشکر خودم را داده بودند بمن بواسطه بود که زیاد قادر بر فتن آنها نیستم ولی چنین نیست که التفات شما را درباره خود ندانم اکنون از روی صداقت و راستی فرمایشات شما را پاسخ میدهم

جواب مطلب اول را مکرر گفته ام حاجت بتکرار نیست

در باب مطلب ثانی من از جانب حکومت مصر بدینجا آمده ام و تا زمانیکه در اینجا باشم این بلاد را برای حکومت نگاهداری میکنم و وقتی که بروم امیدی نمیبرم سی سال است که در زیر پرچم مصر خدمت کرده ام اکنون بزیر پرچم دیگری آیی بلژیک نخواهم رفت علاوه بر این با اینمبلغ نگاهداری ایالات ممکن نیست خلاصه با کمال بندگی که نسبت بپادشاه بلژیک دارم از پذیرفتن این تکلیف معذرت میخواهم

اما در باب مطلب سیم گمان ندارم که رفتن و نرفتن من اشکالی نداشته باشد زیرا که تنها همان از رفتن مصریان امتناع دارند چه برای رفتن مصر باید هشت هزار نفر مرد و زن با بچه را حرکت داد و آذوقه آنها را معلوم نیست که از کجا باید آماده نمود و مسئولیتشان را

نمیتوانم بگردن بگیرم ولی از اینجا تا دگیتوریا راهی نیست و فرشش آسان است خلاصه مطلب اخیر بهتر از همه و همگان پذیرفته

گفتم حال تعجیلی نیست من باید تفحص بارتلو و عقب ماندگان بپردازم شما در اینمدت پشت و روی اینکار را دیده و با یاران خود مشورت نموده

آنچه را که صلاح خود دانستید اختیار نمائید

بعد از آن مکتوبات منطبعه را که بفرمان لرد ایدسلی بمن داده بودند بامین پاشا دادم در آنمیان مسوده مکتوبی بود که مشارالیه بشیر شاکر

نوشته بود و آن مکتوب را در ۱۸۸۶ نگاشته و مطلبش این بود که ولایت خود را با کمال رضایت بدولت انگلیس یا دول دیگر اروپا تفویض نماید

امین پاشا گفت اینکاغذ محرمانه و مخصوص بود و نبایستی از انتشار داده چه جواب حکومت مصر را نمی توانم بدهم

من در جواب گفتم چون حکومت مصر قادر بر نگاهداری این ملک نیست پس از شما دل تنگ نخواهد شد چه از این ولایت وقتی فایده میتوان برد که آنرا

وا نیوزو بدان مرتبط باشند و این کار هم در صورتی است که شما تکلیف پادشاه بلژیک را بپذیرید پس چون شما از فرمان پادشاه بلژیک سر باز زنید

از این بابت بود که بشما گفتم بنام کمپانی مستعمرات انگلیس اینصفحات را ضبط نمائید شاید در انگلیس تا کنون این قسم کمپانی تشکیل شده باشد

فصل شانزدهم

بودن در نزد امین پاشا

(از چهارم تا سی ام ماه مه ۱۸۸۸)

منازل بلاد استوائی — طوفان در نسابه — لانه بزنجه — دریاچه ابراهیم — وزش زنگباریان در دهات بالکا — رفتن دکتر پارکر تفحص دو نفر غایب — زنگباریان طوفان ساخت — تعارفات امین پاشا — صاحبمنصبان امین پاشا از نظر من گذرانیدند — وزش گاو و گوسفند — حرکت کشتی ضدیو بطرف موا — شکار با بزوکی — آلت بخوری امین پاشا — رقص رؤسای بومی — ورود کشتی ضدیو نیانزا با سه بازان — ترتیبی که برای تفحص عقب نگاه داشتم — فرمان من با فواج راه باز زده — رقص و داع زنگباریان — فقدان حیوانات ملاقات با دو اتوزی — اولین کشتی نشین دریاچه البرت — دو قله نزدیک و دو اتوری شرقی — امداد امین پاشا بکابارکا — دو مکتوب امین پاشا — خبر حمله رؤسای کاونگو و موسیری حمالان دیگر — حمله با بارهای دوی کاونگو — باز آمدن دکاویر — دراز دوی موسیری رفته آنها را خالی دیدیم — رقص میان زنان بازآمدن — موزیک در برافریقا — اردو در تپه نزار کم — تعارف رؤسا — موسیری طالب صلح است

از موا تا نسابه نه ساعت مسافت است و از نسابه تا توکورو پنجساعت و از آنجا تا دادی العین همین مدت راهست سایر منازل بلاد استوائی

عبارت آنر (فابو) که در سمت شرقی رود نیل واقعست و دو فیله که آخرین موضعی است که بآنجا کشتی میرود و دو کیلو هر یو و لابره و موزی و کیری

و بدن و جانب سه منزل دیگر نیز هست که همیشه آنها کشته بوده و در سمت غربی رود نیل و توابع آن

امین پاشا امروز باز در باب قفن بدریاچه دگیتوریا با من صحبت داشت ولی مومی الیه بخیال مخفی دارد که بدان پی نبرده ام

روز ششم ماه مه که در نسابه بودیم طوفان سختی امروز صبح از طرف شمال شرقی برخواست و هوا را مه گرفت یکمرتبه باران شدیدی شروع کرده بسطح دریاچه

نیانزا کف برلب آورد و امواج بیکران همی بر یکدیگر جهت و برای ورق و قایق خیلی خطرناک بود

هشتم ماه مه شب با امین پاشا شام خوردیم شارالیه در اثنای صحبت با من گفت کار اتی راه او سوکولا را نمی پسندد و میگوید بهتر آنست که از راه

بتوتو برویم خلاصه باز خیال امین پاشا را نمی فهمم

هشتم ماه مه هر روز طوفان و باد و باران میشود غرش رعد و رویت برق در این بیابان بی نهایت آدمی را چاک میکند

امروز خانه بزنجه را پیدا کرده در آنجا سی و هفت بچه بزنجه چون بدقت تمام را ملاحظه کردم دیدم که در پنجه های جلو پنج ناخن و در پنجه های عقب چهار

ناخن دارند برای بعید بن طعمه بزنجه نیز تنها حیوانات دگیر فک اعلی را بلند نکرده بلکه همان فک اسفل را پائین میآورد

یازدهم ماه مه امروز آذوقه ماروی را که گذاشته و پنجفر را که در عقب آذوقه روانه کردیم هنوز معاودت ننموده اند خیلی نگرانی دارم که مبادا

دوباره چار قحطی شویم مسیو رفن متلاقب صفراوی شده است

بر عقیده امین پاشا دریاچه ابراهیم یک شعبه از رود نیل است امین پاشا و گردن در سوداش گردش کرده اند

شبانه برایم خبر آوردند که چهار نفر از همراهان ما در دهات بالکا رفته دو نفرشان را بومیان کشته و دو نفر دیگر را سخت مجروح نموده اند

دوازدهم ماه مه امروز صبح دکتر پارکر را با چهل و چهار نفر مامور نمودم که بدهات بالکا رفته رسیدگی نموده از نزاع و قتل دیروز مطلع شوند

که تقصیر با بردمان یا با بومیان بوده است قدری بعقب یکی از همراهان قافله که زخمی سخت برداشته بود رسیده از قرار یکه تقریر میکرد و میگفت با بومیان

مشغول معاوضه آرد با گوشت بودیم که صدای تفنگ بلند شد هریک بطرفی دویده منهم بسمتی آمدم در آن حین یکی از بومیان مرا تعاقب نموده

زخمین نمود من فرار نموده در بیابانه بوته و علف شب را بسر برده صبحی چون کسی نیامد بم راه پیدا کرده خود را باردو رسانیدم

خلاصه من از وضع اهل قافله هیچ راضی نیستم و حرفشان را هم نمیدانم که راست یا دروغ است چه پیشان در دروغ گوئی قسمی مسلط اند که شخص را

باشتباه میاندازند و هر قدر که نصیحتشان کنند بی فایده است

سیزدهم ماه مه دکتر پارکر مراجعت نموده و دو قریه کوچک را آتش زده بود و بی نقش و نگاری تفنگش را پیدا نکرده همینقدر از آنموضعی کران

چادر گشته شده بود رسیدند و آنرا بین خود دیدند

شب بازطوفان سختی شد ابرهای سیاه بروی آسمان آمده با دو باران شروع شد بطوریکه تنه میوزید که یخ چادرها را کنده و آنها را واژگون نمود و باران مانند سد رودخانه میگریخت خراب شود صدا میکرد تمام لیلان افتاده قافله از آب پر شده جلوگیری بآن فایده نبود در این شب ظلمانی مقاومت با این باد و باران فوق طاقت ما بود همین در گوشه خرابه مهر سکوت بر لب نهاده و تماشای این وضع مخوف را مینمودیم و تا سپیده صبح بدین حالت بودیم چون صبح دمید اندکی گرفته و چشم جائی را ندیدیم بهتر دیدیم که چادرها واژگون شده و البته تا آن وقت افسوس که روز نبود که تماشای دریاچه را نمائیم امیدوارم که کشتی خدیو در بندری باشد وگرنه در چنین موقع یقینا طوفانی شده و درهم میشکست

روز چهاردهم مه امروز بعد از نظر کشتی خدیو رسیده مقداری ارزن و چند رأس گاو شیرده برای ما آورد امین پاشا بهریک از ما تعارفی داد از آنجمله کفش بمن داد و یک پیراهن و زیرشلوار برشفس داد و یک نیم تنه و یک پیراهن و شلوار هم بدکتر پارک بخشید علاوه بر اینها بهریک یک کوزه عسل و مقداری میوه مویز و نارنج و بند و انه و پیاز و نمک داد و بمن قدری تنباکو و مربا و یک شیشه چای نیز تعارف نمود

از این تعارفات مخصوصا انبلاسها معلوم میشود که امین پاشا بد گذرانی کرده و آن قسمی که خیال میکردیم نیست و انقدر عجله در حرکت لازم نبود چه بواسطه انجیال تمام اسباب های خود را که زیاد نبود در یامبو یا گذارده حتی لباس عوضی نیز با خود نیاورده برای اینکه زودتر امین پاشا رسیده او را از تنگدستی و مهلکه نجات دهیم علاوه بر آنکه دو مرتبه بدریاچه البرت آمده ایم گویا باید دوباره راه زیادی طی کرده تا بآلبرت یا در عقب ماندگان قافله را بدست آوریم ممکن است آنها هنوز از یامبو یا حرکت نکرده باشند در اینصورت باید زیاده از دویست کیلومتر راه برویم و تمام راه از میان جنگلها و دره ها و سنگلاخهاست گویا نصیب ما در دنیا همان سختی و زحمت و مرارت است بهرحال باید بخواست خداوندی راضی شد

امین پاشا امروز سلیم بیک و عباس افندی و چند صاحب منصب دیگر را نزد من آورد و دو سه روز قبل امین پاشا گفته بود که اگر در جزیره نیاماس جائی بسازد و اسباب سهولت مخابرات شده علاوه بر این میتوان در آنجا آذوقه انبار کرد و موسی الیه نیز وعده داد امروز دیدم که بطور تضرع و التماس بعباس افندی گفت که در جلو میسیو استانلی بمن قول بدهید که چهل نفر برای ساختن این بناروانه نمائید من از اینوضع خیلی تعجب کردم که چگونه شخص حاکم و فرمانفرما بکی از تابعین خود بدین قسم گفتگو مینماید

امروز در صحبت با امین پاشا معلوم شد علاوه بر آنکه من باید دوباره بدریاچه البرت معاودت نمایم دو ماه دیگر هم باید در آنجا معطل شوم چه امین پاشا از حالا مشغول تهیه سفر نمیشود بلکه منتظر میشود که من رفته و بار و دیگران را آورده بعد به دوفیله روم وی در آنوقت

مصمم سفر شود و همیشه میگوید مردمان من راضی برفتن مصب نمیشوند ولی تا دریاچه و کیتوریا یقینا میآیند

از امین پاشا سوال نمودم که میگویند شما سیزده هزار گوسفند و گاو از اراضی غربی گرفته اید گفت این اغراق است ولی وقتی بحکم رئوف پاشا با قریب هشت هزار گاو و گوسفند از ماکوا کا بغارت برده بعد از وی باز خواست سخت نمودند چه این قسم غارت اسباب خرابی بلاد میشود برای من هم اتفاق افتاده است که نهصد و هشتصد بلکه هزار رأس گاو گرفته باشم ولی هرگز بیشتر از هزار و پانصد اتفاق نیفتاده است

دیروز و امروز هوا خوب بود بلا خوش گذشت

شانزدهم مه کشتی خدیو امروز عازم مسوا دوا ولی العین شد بلکه چند تن حمال پیدا کرده باورند که جانشین اشخاص فوت شده یا فراری ما باشند برای مشغولیات مردمان خود فرمان دادم که راهی که بطرف دره باز شده بسیه و ساخته صاف نمایند تا حرکت در آن آسان باشد

فتاح نام مترجم ما که زخمی در شکش بهم رسیده بود امروز بکلی شفا یافته است پسر قاسم را که گاو شیش مجروح کرده بود کمی بهتر شده است و آن شخصی هم که در لاله مجروح شد بهتر است

هفدهم مه دو هزار و سیصد قدم از راه ساخته شده است

هیجدهم مه دو روز است که با امین پاشا قدری علم طاحی میآموزم

پسر قاسم امروز مرا برسر بالین خود طلبیده وصیت کرد که مواجبش را بحروف و سنقربرادر خوانده اش بدهم ولی من باو گفتم که دکتر پارکر تعیین دارد که تو چاق میشوی خاطرت جمع باشد که زخم تو خطرناک نیست اگرچه خیلی دردناک است ولی کشنده نیست امین پاشا در نیت من از تو سرپرستی میکنند و من چون دوباره بدیجا معاودت نمایم انشاالله تو را صحیح و سالم خواهم دید

گفت آقا آنکه شما میفرمائید خشنودی است چه از من چیزی باقی نمانده است راست این بیچاره منظر عزا گیری دارد یک چشمش نابینا شده و دو دنده اش شکسته ران و مقاعدش درهم دریده است

چاسی رئیس طایفه کاوالی دو روز قبل مقدمه پیکو رئیس نیاباسی دیروز رفتند کاتن زاهم میبایان رفت چه کاباکا دهاتش را ویران کرده است مردمان ما زانجا نیز امروز رخصتی گرفته برفتند و دیشب برای وداع رقاصی نمودند

دو نفر از شکارچیان ما دیروز دو گاو میش زده اند

در این چهارشنبه روز خیر بواسطه نسیم دریاچه هوا قدری خنک شده است شبها نسیم خوشی میوزد و ماه در آسمانی که پر از ستاره بود طلوع مینماید و تمام پایان روشن شده مسطح دریاچه تا نقره خام منظر میآید طغیان و امواج آبش فرو نشسته اند زنگباریان و نیومیان که با یکدیگر دشمن جانی بودند

نزد شما فرستادم از جانب من این رسالت را ادا خواهد کرد من خود تعقیب عقب نامگان و یارهای میرودم بعد از چند روز دیگر معاودت کرده از شما طلب

جواب مینمایم اگر راضی بر قتل مصر باشید شما را با خود میبرم اگر نه ایل قاعت شوید پس با شما وداع نموده خود با یاران خویش بمصر میرودم شما را بخدا

سپردم دوست شما پاشا نه

پست سیم من رنگبار یان امشب برای وداع قاصی میکردند با وجود آنکه از مخاطرات و خستگی راه بیحد مطلعند معذلک خم بابروی مرا نخود

نمیآورند و مسلماً بعضی از آنها میدانند که این دفعه آخرین ملاقات امین پاشا است

پست چهارم امروز حرکت نموده پس از طی شانزده کیلومتر و نیم بده بازده رسیدیم امین پاشا نیز بمشایعت آمد من در طلایه سپاه

رفته جای حمالان آزوقه را که امین پاشا برای گرفته بود معین کردم در راه سربازان سودانی امین پاشا که بریک طرف ایستاده سلام نظامی دادند

بعد با امین پاشا دست داده همدیگر را وداع نمودیم پس از آنکه چند قدمی رفتیم پست یک تن از حمالان مذکور فریاد کردند من هم چهار ده نفر از افراد

قافله را نزد امین پاشا فرستادم و از وقعه خبر دادم باز چون یک کیلومتر نیم از ده دور شدیم بشتاد و نه نفر دیگر از آن حمالان بدر رفتند

و چند تیر نیز بسپاه زده و گریختند ما از سپاه خارجی تصور نموده و یکی از آنها را با گلوله از پای در آورد و دیگران تندتر فرار نمودند نوزده

نفر دیگر از آن حمالان باقی ماند بود سپاهش دادم که از موطنت آنها غفلت نورزند و باز چند نفر را نزد امین پاشا فرستادم از سرگذشت

مستصر باشه

در فاصله نه کیلومتر از رودی نسبا بطرف جنوب شرقی منعطف شدم و غرق خیالات بودم در آن حین یکی از نوکران پیش آمد گفت

آقا این کوه سفید را ملاحظه نمائید من هم نگاه کرده ابری دیدم که تا نقره فام سفید بود گفتم مبادا مقدمه طوفانی باشد بعد پیشتر

رفتیم دیدم ابر نیست بلکه کوهی است سفید رنگ فرمان توقف دادم عینک گذارده بدقت ملاحظه کردم دیدم کوه مرتفعیست که از برف

مستور است

بعد شروع بحرکت نمودیم تا دو ساعت دیگر هم کوه دیده میشد ولی بعد کم کم از نظر مخفی گشت این خبر را نیز برای امین پاشا فرستادم اما

تعجب است که چگونه تا امروز سیاحی امین پاشا بهیچیک این کوه را ندیده اند شاید اول کسیست که در دریاچه البرت گردش نموده از ساحل

غربی حرکت کرده و بساحل شرقی آمد

مارتن بیک در سنه ۱۸۸۷ از همین راه عبور کرده و پانزده سال بعد نیز امین پاشا با وا پور خویش تجسس آدم سفید آمد

چون از جلگه نیانزا کوه برف دیده شود پس از روی دریاچه مسلماً بهتر دیده میشود پس متحیرم که چگونه این اشخاص هیچکدام این کوه را ندیده اند

اکنون با همدیگر خوانندگی و قاصی میکنیم

نوزدهم مه راه بادزده پانیخ کیلومتر ساخته شده است تمام علف و بوته را کنده راه را صاف نموده اند

بیستم مه امروز دو مار کوچک در چادر من گرفتند که تنها سی سانتیمتر مزرنگ بودند

پست و دوم مه وا پور خدیو و نیانزا با یک نوزدهم امروز صبح وارد شده سیصد و هشتاد نفر سرباز و یک یاور و یک اجودان و صد و سی حمال بومی

از طایفه هاوی آمدند و قدری مشروبات و نمایخ و هندوانه و انار و پیاز آورده بودند علاوه بر آنها شش گوسفند و چهار رنر و دو لاغ قوی یکی برای من

و یکی برای کتپارک آورده و وا پور نیانزا همچه بسته طول سه تیر پنهاد ارد خلاصه پس فردا خیال دارم که در عقب با تلگو و بازنگان بروم

مسیو رفسن و سه سرباز سودانی و نوکر و کشتی بان و یک پیچاره را در نزد امین پاشا میگذارم علاوه بر سی و یک صندوق فشنگ رمنگتن که با من

پاشا داده بود هم بازده صندوق فشنگ و بکستر و یکصد و قی مفتول و یک لاسپا و کشتی پولادین او نس را بومی الیه هدیه نمودم

بنا بخواهش امین پاشا مکتوب ذیل را نوشته بمسیو رفسن دادم تا برای قشون امین پاشا بخواند

ایگروه سربازان پس از چندین ماه صحرانوردی و جنگل پیمائی بساحل نیانزا رسیدم و این مسافرت را بفرمان خدیو مصر کرده ام مقصود از این همه

زحمت آن بود که شما را از ایمکان خلاصی داده بمصر ببرم چه از همه طرف راه را بر شما بسته اند چنانکه رود ابیض پوشیده شده و خرطوم بدست سپاه محمد احمد

جانشین تمهدی افتاده گردون پاشا و تمام سپاهش کشته شدند تمام وا پورها کشتیهائی که در میانه بربر و بحر الغزال بودند بحیطه تصرف در آورده

نزدیک ترین مواضع مصر بدست اکنون همان بلفاست که در امین دنکلا واقع است چهار مرتبه خدیو و دشمنان شما کوشش نمودند که شما را از این مکان

خلاصی بدهند نخستین دفعه گردون را بخرطوم روانه کردند مدت ده ماه خرطوم محاصره شد تا آنکه گردون و تمام سپاهش طعمه شمشیر شدند پس سربازان

انگلیس مالرد و سلمی آمدند ولی آنها چهار روز بعد از کشته شدن گردون رسیده بودند بعد گرنفل رسید و بعد گرنفل رسید همان کرد معروف از راه کنگو بیاری شما آمد ولی

چون بعد رکفایت نوکر و حمال پیدا نمود ناچار معاودت نمود بعد گرنفیشر روانه شد مومی الیه نیز در راه آبهه دشمن با مقاومت بسیار روبرو شد ناچار

اینها را بشما میگویم تا بدانید که در مصر شما را فراموش نکرده اند خدیو و نوبر پاشا شما را از خاطر نبرده اند مطلعند که شما در اوگاندا پایداری

نموده و مردانگی را داده اید بدینوسیله مراتب شما را بعرض و پاداش این خدمت را بهریک از شما عطا خواهند نمود هم خدیو میخواهد

که اگر میل آمدن بمصر را نداشته باشند ممکن است در اینجا بمانید ولی در اینصورت دیگر سر از مصر نبوده و موجبات از همین لحظه مقطوع میشود و هر صدمه

که بشما وارد آید دیگر خدیو در دفع آن برنمیآید اگر راضی بر قتن مصر شدید من شما را تا زنگبار برده و از آنجا با کشتی تا سوئز رفته از سوئز

بکسر بمصر میروید همینکه بمصر رسیدید تمام مواجب شما داده میشود از انعامات هم درباره شما کوتاهی نخواهد شد مسیو رفسن که یکی از اصحاب من است

ولی از تجربیات خود فهمیده ام که جلگه باید حالت مخصوصی داشته باشد تا گوه دیده شود مثلا در جلگه مه گرفته اطراف درست دیده نمیشوند و در روز صاف بخوبی مرئی میگردند چنانکه در دیماه سال گذشته که از نیاتز بقلعه بدومیر فتیم در راه تپه دیدم که نزدیک ایتوری مشرقی واقع بود و به فرهن نشان دادم و در روزنامه خود نوشتم ولی این دو دفعه که از این راه میآییم هرچند دقت کردم آن تپه را ندیدم

امروز بعد از ظهر کاوالی با چهار صد نفر مرد مبارز بکمک امین پاشا میرفت چنین شنیده است که مومی الیه با کاوالسه نزاع دارد و دو دفعه که کاتشزا و پسیکو نیز بامداد امین پاشا بیاید

مکتوب ذیل را امین پاشا نوشته است

آقای عزیز من از خبر فرار جمال خیلی پریشان شدم بهمه اطراف سرباز فرستادم که آنها را پیدا بیاورند شکری آقا را نیز دیروز نامه نوشتم که اگر او را بیابد بی آنکه نمود بعد شنیدم که صد و چهل تن جمال در منوا هستند کشتی جدید را بآنجا روانه نمودم و قصدم این است که آنها را آورده بیک دسته سرباز سپرده بخدمت شما روانه نمایم از اکتشاف آنکوه خیلی خوشوقت شدم پادیکار را برای این سفر بفال خوش گرفت خیالم براین شده است که امروز یا فردا از همان راه عبور کرده آنکوه را ببینم

همیشه در خیال آن ایامی هستم که در خدمت شما بودم

دوست صدیق شما دکتر امین

این مکتوب را نیز امین پاشا نوشته

آقای عزیز من رقعه دیروزی شرف وصول ارزانی داشت چنانکه در مکتوب سابق عرض کرده بودم واپوری که متضمن جمالان فرستاده بودم برگشت ولی هشتاد و دو نفر جمال آورده است باقی فراری شده و شش نفر آنها را بدست پنج نفر سرباز یک صاحب منصب سپرده بجهت شما فرستادم اسلحه شان را نیز گرفته بصاحب منصب مذکور سپردم که در حضور شما بآنها بدهد دیروز شنیدم که فراریان بوکانیا رسیده اند آن ده نفری که فرستاده بودید با جمالان روانه کردم کاوالی و مردانش را نیز فرستادم بکاتن را نیز فرستادم که مسکن خود و رود خیلی میل دارم که آن کوه سفید را ببینم و تنها جای متعجب است که هیچیک از این مسافرین این کوه را ندیده اند

باز از خوبیها و زحماتی که درباره ما بخود میدهید اظهار تشکر مینمایم چون مدتی است در فسار بقا مانده ام لهذا بخوبی قادر بر تکلم زبان انگلیسی نیستم

خداوند شما را مدد و نماید

دوست حقیقی شما دکتر امین

پست پنجم و پست ششم چون امین پاشا از قصد اذیت اینورو در گذشت اشخاصیکه بآنجا بودند مومی الیه آمده بودند بمنازل خود رفتند امروز بعد از ظهر بالکا نزد من آمده و محرمانه بمن گفت که کاوالکو و موسیری با یکدیگر متحد شده قصد اذیت شما را دارند من هرچه فکر کردم دیدم دشمنی آنها با ما سببی ندارد مگر بواسطه حسادت و رقابت باطوایفی که با ما دوست شده اند خلاصه صد و یازده قسه فنا داریم و هریک ده کلوله دارند و با روت زیادی نداریم پس باید محتاط حرکت نمائیم بهتر آنست که اول کاوالکو را از پیش برداشته بعد بموسیری حمله نمائیم

امروز هشتاد و دو نفر جمال که امین پاشا فرستاده بود رسیدند و سه نفر سرباز هم برای خدمت من روانه کرده بود هریک از رنگباریان ما مواظب یکجمال بود بعد از ظهر که هوا نهایت گرم بود بواسطه زیادی بار از تپه پائین رفتیم جای مناسبی بدست آورده چهل نفر تفنگچی با هر دو آنجا قرار دادم تا قبل از سفیده صبح بر کاوالکو حمله نمایند یکساعت از روز گذشته خود حرکت کردیم

پست دهم مه جمعیرا که در کمین کاوالکو باز داشته بودم بخوبی از عهده ماموریت خویش برآمده و کاوالکو را فراری داده بودند خلاصه قدری که بطرف کاویرا رفتیم قشونیرا دیدیم که بطرف ما میآمدند در جلو آنها مردی بسیار قوی بزرگ قرمز رنگباری مصری در دست داشت از دیدن آنها متحیر شده ایستادیم تا بدانیم آنها کیستند و از کجا آمده اند چون خوب نگاه کردم در میان کاوالکو برادر مازنبنی را شناختم فهمیدم که کاوالکو را مازنبنی فرستاده است از این وضع آنها خیلی مشعوف شدم چه اگر این بیدقی نمیشد ما و دشمن خود را دشمن تصور میکردیم بعضی از آنها را در نزد خود نگاه داشته و بکاوالکو فرمان دادم تا چهل نفر دیگر از خود در قفه و محرمانه بگوید که اهالی موسیری با قصد نزاع دارند منهم خیال دارم که شخصی بر آنها حمله نمایم از مازنبنی خواهش دارم که با ما دوستی من آمده تا بهم انتخاب و بهم

نزدیک ظهر بکاویرا رسیدیم او را بجنگ موسیری دعوت نمودم وی نیز آماده شد

پست هشتم مه آذوقه زیادی برای قشون ما حاضر کردند جمعیت ما اکنون مرکبست از صد و یازده رنگباری و سه آدم سفید و شش ملباری و نوکر و صد و یک جمال و سه نفر سرباز از آن امین پاشا که تمامی دیروز پست و چهار نفر اند علاوه بر چند نفر بومی

یکساعت بعد از غروب آفتاب مازنبنی با یکهزار نفر مبارز رسید که تمامی مسلح از کان و نیزه بودند رسیدند آنها را با مین کاویرا و موسیری منزل دادم

پست دهم مه سه ساعت از روز گذشته بطرف اوسیری حرکت نمودیم بواسطه روشنائی ماه حرکت آسان بود یکصد نفر از متهورین سپاه مازنبنی جلو افتادند سایرین در صف حرکت کرده با صدتن از اهالی کاویرا در ساده ایستادند بومیان تمامی سکوت اختیار کرده برای حصول مقصود پیش رفتند چون نزدیک باوسیری شدیم تکالیف او سارا کشم و کنرپارک با پنجاه تن مرد مسلح در قلب سپاه جای گرفته کاتورا با مازنبنی در سمار

قرار داده پیکاو و کاذیرا و مردنش را در بین نگاهشتم و بعد بسرعت فرمان حرکت دادم

ولی مزه در این بود که چون بموسیری رسیدیم تمامی فراگرده رفته بودند احدی باقی نمانده بود تمام گاودگوسفند خود را نیز برده بودند ولی نهارهای ذرت و مزارع سیب زمینی و باقلا و سبزی جات و تنباکو برجا بود من باطناً خیلی خوشوقت بودم از اینکه کاربدین سهولت گذشت و بفکرم چون از دماغ کسی نیامد مقصود اصلی ما آن بود که بدست آوردیم و راه هم بدون تعبی بازست

در یکی از آن خانها یک لوله قرقیا پیدا کردیم از این جا معلوم میشود که سال گذشته کاربارکار انگستاد اداره اند و اسلحه شان را نا خود داشته اند

بعد از ظهر از فسه از میان بازرگانی مجتمع شده و شروع برقص نمودند رقصشان خیلی تماشا داشت برسر انگشت پا ایستاده رقص میکنند و بهمان آهنگ طبل میزنند صدای خنده و خنده بلند بود بعضی خود را بآغوش غریب آرسته بودند گاهی با اجتماع خوانندگی میکردند گاه تو از اصوات جنینی شروع کرده بخیلی زیر فنی میکرد بعد که صدای خود را بلند مینمود دیگر تمام نهار دهستاد و نه نفر رقاص جواب میدادند در پنجاه متر فاصله که من از صف اول ایستاده بودم گمان میکردم که زمین متحرک است چونکه سی و سه صف بسته بودند و هر صفی مرکب از سی و سه نفر بود همان گذشته بهوا جسته و با هم پائین میآمدند و نیزه های خود را نیز بفرمان آن صاحب منصب بالا و پائین میآوردند خلاصه انواع بازیها نمودند که در اینجا یقیناً کمتر

از دماغ کسی نیامد مقصود اصلی ما آن بود که بدست آوردیم و راه هم بدون تعبی باز است

در یکی از آن خانها یک لوله قرقیا پیدا کردیم از این جا معلوم میشود که سال گذشته کاربارکار انگستاد اداره اند و اسلحه شان را نا خود داشته اند

بعد از ظهر از فسه از میان بازرگانی مجتمع شده و شروع برقص نمودند رقصشان خیلی تماشا داشت برسر انگشت پا ایستاده رقص میکنند و بهمان آهنگ طبل میزنند صدای خنده و خنده بلند بود بعضی خود را بآغوش غریب آرسته بودند گاهی با اجتماع خوانندگی میکردند گاه تو از اصوات جنینی شروع کرده بخیلی زیر فنی میکرد بعد که صدای خود را بلند مینمود دیگر تمام نهار دهستاد و نه نفر رقاص جواب میدادند در پنجاه متر فاصله که من از صف اول ایستاده بودم گمان میکردم که زمین متحرک است چونکه سی و سه صف بسته بودند و هر صفی مرکب از سی و سه نفر بود همان گذشته بهوا جسته و با هم پائین میآمدند و نیزه های خود را نیز بفرمان آن صاحب منصب بالا و پائین میآوردند خلاصه انواع بازیها نمودند که در اینجا یقیناً کمتر

این قسم تماشائی نکرده بودم

سی و سه — پس از سه ساعت حرکت به تپه نزارکم رسیدیم دیدم که گاودگوسفند موسیری در خاک مازندرانی بکمال آسودگی چرا میکنند

چون از مازندرانی سبب اینکار را سئوال نمودم عذر نامرجعی آورد معلوم شد که با اهالی موسیری ساختگی داشته اند

سی و یکم — مازندرانی سه رأس گاو و قدری آرد برای آذوقه دو روز و مقدار زیادی میوه و موز و سیب زمینی شیرین برای تعارف آورده بودند

از روسای اطراف نیز برای ما بزو مرغ و آرد و ارزن آوردند بعضی طوایف دیگر نیز با ما پیمان دوستی بستند

طرف عصر کسی از نزد موسیری آمده مذکور داشت که چون تمام طوایف قبایل با شما دوستی نموده اند من هم مستعدم که از دوستان شما محسوب شوم

دفعه دیگر که بدین طرف آئید تلافی مافات را کرده بعضی تعارفات بجا خواهم آورد

قصدم این است که فردا بطرف قلعه بودو دیا میروم اکنون مناسب دیدم که سرگذشت امین پاشا را چنانکه از خود او در اوقات صحبت شنیده ام در اینجا مذکور دارم

فصل هفدهم

تفاصیل تاریخی امین پاشا

(تولد

تولد امین پاشا و جوانیش — گردن و همرهای امین پاشا — آخرین ملاقاتش با امین پاشا که در سنه ۱۸۷۷ بود — آخرین بار و داع که برای امین پاشا فرستاده شد جدائی پنجساله — کنجکاوی ماکای در اوگاندا — همرهای امین پاشا و فعالیتش در اعمالی که بدو رجوع شده بود — امین پاشا چندین زبان را میداند — همرها و تعلیماتش — روزنامه اش — سگرئی آقا حکایت میکند که چگونه امین پاشا از نخجیرها خلاصی یافت تصدیق امین پاشا — بعضی اطلاعات تاریخی امین پاشا — امین پاشا و طایفه دکا تاریخ شیر تحصیلات تاریخی امین پاشا

مقصود از نگارش این فصل شرح حال امین پاشا نیست بلکه منظور نوشتن بعضی مسائلیست که در صحبت از وی شنیده ام که چگونه در سودان بسر برده با رئیس خود گردن چه کرده است

امین پاشا از اهالی آلمان است در سنه ۱۸۴۰ متولد شد اکنون چهل و هشت سال دارد در ابتدا تحصیل علم طب نموده و بعد بقسطنطنیه رفته طبابت اسمعیل پاشا را میکرده است از قرار یکه میگوید در وقعه کشته شدن سلطان عبدالعزیز در اسلامبول بوده است بعد در ماه دسامبر ۱۸۷۵ انجمعیت حکومت رفته ماموریتی طرح شده خلاصه امین پاشا میگوید گردن مرا اجراح قرار داده و بهانه مرا شش صد و بیست و پنجبر انک نمود و بعد بمقصد و بنجاه فرانک رسانیدو پس از آنکه مرا باوگاندا فرستاد ماهانه مرا بهزار فرانک نمود و قتیکه حاکم مطلق استوائی شدم ماهانه هزار و دویست و پنجاه فرانک شد

در اوقات گردن نایب قونسلی در خرطوم قرار داده و ماهانه مرا بدو داده و ما را به در سر راه بمن میرسانید بعد از آنکه نایب قونسل مذکور وفات یافت ماهانه اش را فوقتی قرضش را داده از آنجمله هزار و دویست و پنجاه فرانک بمن داده و نرخش را با دوازده هزار و پنجاه فرانک بصر روانه کردند پس از چندماه که خرطوم از تصرف مصریون رفت ماهانه من هشت سال است که عقب افتاده و بمن نرسیده است

آخرین ملاقات من با گردن در سنه هزار و هشتصد و هشتاد و هفت بود در اوقات توقف او ماموریت یکی بنام کلونل پرودت دیگری بنام کلونل پوردی بست دارفور معین شده بود که بعضی اطلاعات از وضع اراضی حاصل نمایند بعد از مدتی که گردن حاکم عمومی شد از آستن پاشا خواهش نمود که یکنفر از صاحب منصبان مصری را بفرستد تا نقشه بلاد استوائی را برداشته و نزدی پاشا مامور این کار شد کلونل پرودت زودتر رسید از لادو بخائیکو آمده از آنجا از دکیتو را بمرولی آمده بعد از البرت نیانزا بجائیکو آمد ولی در آنجا مریض شده و ناچار شد که در لادو نزد من آید در اوقت او نوری رسیده و مازن بک را برای برداشتن نقشه دریاچه البرت آورد و کاغذی هم برای من آمده بود که بخرطوم رفته و از آنجا از بحر احمر بجاسوا بروم چونکه قونسول فرانسه از گردن کسیر اخواسته بود که زبان فرانسه بداند گردن مرا برای اینکار معین نمود چون بخرطوم رسیدم گردن نهایت التفات و مهربانی را درباره من مرعی داشت بحدی که صحرا رفته با هم بشکار میرفتیم و حال آنکه مدتی

(کسی

کسی با وی در سفره حاضر میشد ولی من معذرت خواسته و در منزل صرف ناشتام نمودم در آن اوقات کار زیادی بعهده من معوض بود مثلا با بستن
مکتوبات پاشا و بیک ها و شاهزاده های مصری و انجمن کاتولیک و پاپ و خدیو او نوشته و نگارش مکتوبات ایتالیائی و آلمانی عربی نیز با من بود
تا چندی مشغول این کار ها بودم بعد ها مورا نیز روشدم از آنوقت ببعد گردون را ندیدم

در ماه ژوئن ۱۸۸۲ عبد القادر پاشا بمن نوشت که در این چند هفته بعضی مهمات و لوازمات جنگ برای من خواهد فرستاد پس از آن ماها منتظار
در ماه مارس ۱۸۸۳ پانزده صندوق اسباب برای من فرستاد و دیگر از آنوقت تاکنون که شما آمدید خبری بمن نکرده اند و حال این چنین است
در این پنجسال که مرا فراموش کردند مشغول کار و ترقیات امور ولایات بودم ولی از تنهائی خیلی بمن بد میگذشت اگر روزنامه یا کتابی در آنجا
یا هر دو سه ماهی یکدفعه برای من میفرستادند تنها نمی نمودم بدان ها مونیتی که هر ماه روزنامه و کتاب از لندن میرسید چشم شنیده بودم
که ماکامی در اوکاندا کتابخانه خوبی دارد و همین قدر کوتاهی که بشما دادم این شخص فرستاده است اعلاوه بر آن دو بطری مشروبات و مقداری مربی
و کاغذ با چند فره از روزنامه تمس برایم فرستاده است خلاصه در ظرف این پنجسال خیلی صدمه کشیده ام

سابقا وضع این پاشا را نوشته ام کلنیه مومی الیه مردی هنرمند و زرین دست و کاردان و با کفایت است از جمله تعارفاتی که با کرد چند فرع کرباس بود
که سربازان خودش با قبه بودند و چند جفت کفش بود که با شخاص خودش دوخته بود و پوتها را در اینجا خودش تعمیر کرده و مخلوطی از پیه
روغن کنجد برای ماشینها درست کرده بودند لطفشان خیلی مرتب بود و سیاهان در هر هرشش ماه لیات قوت خود را میدادند اینها همه دلیل
بر کفایت این پاشا است خلاصه مومی الیه را با هر یک از صاحب منصبان که در تیل و تنگو هستند بسنجم می نیم که از آنها بدرجات برتر است
علاوه بر این چندین زبان میداند طبیعی دان و گیاه شناس است چون تقریبا سی سال است که از حبشه آمده عمال مدیریت لندا
این علم را دور نیست که تکمیل نکرده باشد انگلیسی را خوب حرف میزند اگرچه از تلفظش معلوم میشود که انگلیسی نیست ولی از نکات و دقایق
این زبان اطلاع وافی دارد و در علم پولتیک و سیاسی بهره کافی دارد علاوه بر اینها خیلی مودب است

کار و ورزش را بسیار دوست میدارد مثلا چادرش را در هر موضعی که بر پا نماید خود در اندرون چادر رفته صندلیها را چیده میز تحریر را
گذارده میزان الهوا و میزان الحراره آورده دفتری که در آن وقایع ایام را ثبت کرده بمیان میآورند دفترش در کمال خوش خطی و پاکی و
تمیزیست کلنیه المانیها در اینباب حتما می دانند که دفترشان پاکیزه و خوش خط باشد برعکس بعضی مسافرین انگلیسی که کتابشان بد خط و بسیار
کثیف است و همه جا را خاک و اصلاح کرده اند بطوری مشکلست از روی آن استنساخ نمود سکوی آقا رئیس بلده مسوا حکایت میکند که کمال
قبل کصد و نود نفر از فوج اول از رجاف بکبری آمدند که این پاشا را نگاه دارند چونکه شنیده بودند که مومی الیه خیال مسافرت مصر را دارد پس

خیال داشته که این پاشا را گرفته با خود ببرند چون این خبر باین پاشا رسید کفت خیلی خوب فقط این است که مرا می کشند و من نگذاشتند
پروائی ندارم ولی صاحبمنصبان مذکور دانستند که اسیر شدن حالم اسباب بدبختی دیگران خواهد شد بهتر آنست که تغییر مکان دهیم اگرچه این پاشا ابتدا
انکار داشت ولی بعد راضی شده و از مسوا خارج شد همان وقت اشخاص مذکور رسیده و این پاشا را طلب نموده چون نشنیده اند که وی رفته است
بعضی صاحبمنصبان را کتک زده و بعضی را محبوس داشته با خود ببرند خلاصه اینان همیشه باین خیال اند که امروز یا فردا از نزد پاشای خرطوم و اوپوی
در لادو باعانت این پاشا خواهد رسید زیرا که گمان میکنند که جز از راه نیل بمصر نمیتوان رفت ولی وقتی که شما از اوکاندا آمدید آنوقت با درنوند
که غیر از راه نیل هیچ راه دیگر برای رفتن بمصر موجود است

فردای آنروز آنچه که از شکری آقا شنیده بودم برای این پاشا حکایت کردم شما را الله کفت بلی راست است شکری آقا صاحب منصب دانای
دلیریست که از خدمت و زحمت بدین درجه رسیده است

بعضی مسائل تاریخ طبیعی نیز از این پاشا شنیده ام

میگوید در جنگل مرتفعه یکطایفه از شمبانزه (نوعی از میمون) سکنی دارند که در شبهای تابستان بمزارع و باغهای موز رفته میوه میچینند و میخورند
گراین حیوانات مشعلی در دست گرفته در روشنائی او حرکت مینمایند ولی بعد بچشم خود این مطلب را دیدم و اگر مدیده بودم هرگز باور نمیکردم
همین میمونها وقتی طبلی از بومیان دزدیده میزنند معلوم است که از صدای طبل مشعوف میشوند چه بعضی اوقات در نصف شب صدای طبل شان را
می شنیدم

این پاشا هرگز در سواحل دریاچه آلبرت طوطی ندیده است ولی در اینجا زرغ خیلی دیده میشود

وقتیکه موش مصری برای این پاشا آورده بودند این حیوان اگرچه بسیار اسباب خنده بودند ولی بعد اسباب اذیت شده بعضی اسباب ها را شکسته
مرکب را با بچه کتاب و کاغذ را ضایع کرده تخم مرغ را می شکستند اگر پوستش با دندان شکسته نمی شد تخم را با پای خود هلند کرده بر زمین زده
خورده میکردند

این پاشا حکایات بسیار از طایفه دنکا نقل میکند چنانکه میگوید ایشان بیصد تا هزار و پنجاه رأس گاو دوگوسفند دارند ولی مزرعه آنها را می کشند
فقط آنها را برای شیر و خون نگاهداری مینمایند چه خون این حیوانات را با روغن کنجد ممزوج کرده میخورند و آنرا بهترین اغذیه میشمارند
چون چوپانی وفات نماید اقوامش دوستان متوفا را دعوت کرده یک یا دو گاو ذبح مینمایند غیر از این اوقات احدی گوشت گاو نمیخورد
مگر آنکه گاو کسی بمرگ طبیعی بمیرد پس بخوردن گوشت گاو دشمن بوسیله مهاک است دیگر طایفه مارا خیلی احترام مینمایند چنانکه یکی از سربازان

سودانی که ماریاکشت درجزیره چهار برزاوگرفتند بطایفه ما را درخانهای خود نگاه میدارند و ما در آنجا در کمال آزادی رفت و آمد میکنیم صبح بشکار رفته شبها برای خوابیدن و استراحت کردن برمیگردند بطایفه ما را با شیر و روغن شتر و شومید هند هیچ خانه نیست که در آن چند بچه مار دیده نشود که موش ها را تعاقب مینمایند

امین پاشا در ساحل شرقی نیل بطایفه را دیده است که شیر را خیلی احترام مینمایند چنانکه مرگ خود را بر قتل شیر ترجیح میدهند وقتی چاله کنده بودند که گاومیش و بعضی حیوانات دیگر را صید مینمایند اتفاقاً شیری در آنجا افتاد سودانیان چون شیر را دیدند خوشحال شدند او را بکلوله نزدند زیرا که ممانعت کرده پیش رفت سودانی در چاله نهاده شیر نیز بهمانطور بالا آمد ولی آن حیوان نجیب اصدی ما صدمه نزده بطرف جنگل رفت بالجمله امین پاشا ازین حکایات بسیار دارد اگر آنها را در کتابی بنویسد و منتشر نماید خیلی خوب است

فصل هیجدهم

در تفحص عقب ماندگان قشون (از اول تا سیزدهم ژانویه ۱۸۸۸)

بسیاری از طوایف موکانی بما مدد داده اند — از رود در ده اوکاما — رسیدن بقلعه بودو — سواران ما در اوکارده — راپورت استر دزدی شبانه طایفه کوتاها ان — سان ساخلو — خیال عزیمت — بدی حال نفس — سک شکاری من — تفصیل قلعه — زنگباریان — تخمین زمان مسافت — تعیین استر دراب اپوستانه — صحبت با استر دراب با تلو مادر و عقب ماندگان قشون — کاغذ دستور العمل بستر اب اول ماه ژوئن با بیست نفر از کسان ما از آنجا بسوی از اندو سوما حرکت کرده با رودماگور رسیدیم و از آنجا یکصد نفر همراه آمده و کسان ما از آنجا رفتند تا بیانبکو رسیدیم در آنجا یکصد نفر مذکور نیز بکان خود افتند بعد کسان دیگر با ما همراه شدند تا بوگانی رسیدیم رئیس بلد بعضی تعارفات بما کرده و با طوایف دیگر نیز نزاعی واقع نشد

روز نهم بسرعت حرکت کرده چند رود و بیشه آورده از اتیوری عبور کردیم پس از عبور از اتیوری مردمان زنی از اهالی ماندیسیر کرده ولی من فرمان دادم او را رها کردند تا اهالی بدانند که مقصود ما اذیت کسی نیست

روز پنجم به بابورو رفته در آنروز به اندندرودی غربی رفتیم

روز هفتم پس از هفت ساعت حرکت برود خانه میوا له رسیدیم

روز هشتم بقلعه بودو رسیدیم شش رأس گاو و گوسفند و یک گله میش و بز و قدری تنباکوی بومی مقداری از نیکی که امین پاشا داده بود و بعضی اشیاء دیگر را بما اهالی قلعه بردیم

حال بشصت و هفت روز است که از حالت سکان قلعه بخبریم و تا چهار صد متر فاصله هم بقلعه نمانده که رسیدیم از هیچ آنها نشنیدیم از آنجا نیز که شانزدهم فوریه متخصص مأمورین را از دوی او کارده رفته بود خبری نداشتم از آنجا چند تیر تفنگ خالی نمودیم فوراً از قلعه جواب آمد آنوقت از بودن یکدیگر مخبر شدیم

اول کسیرا که دیدم استر اب بود و موی الیه با تعارف نمود و بعد نفس پیدا شد مشار الیها هر دو سالم بودند و بعد مردمان قلعه رسیدند شادی بی اندازه رخ نمود ولی بحساب من بایستی مدت مسافت استر دشیرا چهل و هفت روز طول کشد ولی وی بعد از هشتاد و یک روز مراجعت نمود و هم گمان میکردم که از نجا به شش روز بقصبه که در نزد او کارده گذارده ام لااقل چند نفر شان قادر بر حرکت میباشند ولی استر آنها را بدتر و رنجورتر از روز نخست دیدم چنانکه اهالی بحالی خبر کمتر عاقلی مرده بودند خلاصه از نجا به شش نفر سی و چهار تن باقی مانده بودند از آنجمله جمعه است که پایش را بریده و سه نفر دیگر است که در عقب آذوقه رفته بودند از آن سی نفری که از آنجا بیرون آمدند چهارده نفر در راه مرده و یکی ایپوتو مانده و پانزده نفر با خوشش علاج ناپذیر باقی ماندند بهتر آن است که مکتوب استر را در اینجا بنویسیم تا حالت آنها بهتر معلوم شود

آقای من بکمال افتخار شما اطلاع میدهم که موافق فرمایش شما پانزدهم فوریه ۱۸۸۸ با بیست نفر قاصد و غیره از قلعه بودو بیرون آمدم پدر نامتزل او کارده در ایتوری رفته و از آنجا قاصد بطرف بارتلو فرستاده و بعد سه روز انی ما که در نزد او کارده بوده با خود بقلعه بودو بیاوریم روز هفدهم به کیلیانی رسیدیم روز هیجدهم شروع بحرکت نمودیم ولی چندین مرتبه راهی پیدا کرده برگشته از راه دیگر رفتیم ولی با زبجائی نرسیده متحیر بودیم پس با رئیسها مشورت کرده صلاح چنان دیدیم که به ایپوتو رفته و از آنجا دو تن راه نما و بلد با خود برداریم از ایپوتو عبور کرده و از ساحل شمالی حرکت نمائیم خلاصه هر قسمی که بود روز بیست و دوم خود را به کیلوکا لوکا رسانیده و از آنجا چند نفر بلد گرفتیم که ما را از ساحل جنوبی بورو ببرند روز بیست و چهارم حرکت کرده در اول ماه مارس به لندا رسیدیم بعد از سمت شمال غربی رفته بقریه که یکی از منازل او کارده بود رسیدیم بالجمله صبح روز چهاردهم در ایتوری بسنزا عراب رسیدیم بواسطه باران متصل و دائمی در آن ایام تب و اشتهم بمحض در دو تا دو شبانه روز بستری بودم

هشت یا ده تن از مردمان متخلص آذوقه رفته باید اقلاً سه روز منتظر آنها بود از نجا به شش نفری که در هیجدهم سپتامبر ۱۸۸۸ در نزد او کارده گذارده بودند بیست و شش نفرشان مرده بودند بجز یکنفر تمام سمالیها فوت شده اند در وقت حرکت من دو نفر هنوز برنگشته بودند

این اشخاص بقدری ضعیف و ناتوان بودند که ابتدا خواستم هفت تیر آنها را در نزد او کارده بگذارم ولی موی الیه قبول ننمود پس ناچار آنها را

باخود حرکت دادم در صورتیکه میدانم زنده بمنزل نخواهند رسید

روز شانزدهم عبد به قاصدها را بطرف بارتلو روانه نمودم

روز هفدهم چهل و چهار قربانی که در آنجا داشتیم برداشته دو عدد از آنها را با چهل و دو فشنگ (رنگتن) برئیس عرب هدیه نمودم

روز بیستم بار ئیس عرب تفریق حساب نموده باقیش را برای هریک از پست و نه نفر صد و پنجاه فرانک بدهیم پس کاغذ و برات شما را بدو داده

همانروز عازم ایپوتو شدیم از نوزدهم تا پست و سیم که در راه فسخ شی بودیم باران لاینقطع میبارید از آنجا تا ایپوتو همه روزه تب داشتم و چون

محال بود خودم با خود فشان و خیزان بروم و هر روز هشت یا نه کیلومتر میرفتیم از یکطرف باران و از طرفی در زحمت و تعب راه مردمان ما نیز

آزرده از حیات مأیوس بودند

روز یازدهم از ایپوتو آمده و روز سیزدهم از آنجا حرکت کردیم روز پست ششم اوریل که هنوز تب داشتم بدنجا رسیدیم و از قلعه بودو خیلی مخلوط

گشتیم یکی از مردمان ما در ایپوتو مانده و دیگری در راه گمشده و ده نفر از پیاران در راه فوت یا فتند خلاصه از پنجاه و شش نفری که در اوکازده

بود فقط چهار و نفر بقلعه رسیدند چون بقلعه رسیدیم تب مدیدی بود که شما فته بودید چون نمیتوانستم شما بر سم ناچار در انجا ماندم و تا بع

فرمان نلسن بودم

سبب تعویق و اخیر باران و طوفان و تب و امراض مختلفه بودند و شوشتیم خود را بشما برسانیم

امضا استرانیب

حالت اهالی قلعه بدبود و مجبور و همین بهمان حال سابق بودند که بیماری از ایپوتو آمده بودند کمی بهتر ولی انسان قادر بر این مسافت حالیه نمیشد

برای پیمودن هزار و هفتصد و دو کیلومتر راه یا میبوایا از رفتن و آمدن بدین اشخاص ضعیف و نحیف نمیتوان تکلیف نمود باید اشخاص دا طلب بدست

آورد که از روی میل با بکار فتاده انم تا خلاصه در اینمدت غیبت ما یکمرتبه دیگر ذرت کشته و درو کرده اند

اشجار موز میوه زیادی داده اند سیب زمینی هم در بعضی مواضع جنسه روئیده است اشخاص کوتاه بدروی آمده اند تا آنکه استر

نایب با چند نفر آنها را تعاقب نمود اگرچه یکنفر از مردمان استر کشته شد ولی آنها هم دیگر جرئت اقدام بدین عمل را ننمودند اکنون در قلعه ۱۱۹

رنگباری و چهارسد با را مین پاشیا بود و هشتاد و سه تن از مردمان البرت نیانزا و پنجاه و هفت رنگباری و سودانی و دو صاحب منصب ساطو

موجود است

ازین جهة باید جمعی برای اعانت بارتلو انتخاب نمائیم

(پس از)

پس از دو روز توقف فرمان سان عسکری دادم وضع حال را که حالت بارتلو را که دچار سختی بیماری و گرسنگی و پیچیدگی است بیان نمودم و هم

مذکور داشتم که اگر چنین وقتی کسی بدد مومی الیه برود بچه پایه سبب خوشوقتی او شده و چنین خدمتی مبنی نوع کرده است پس خواهش میکنم

اشخاصیکه مایل بخدمت میباشند از صف خارج شده و آنانیکه ماندن در قلعه را ترجیح میدهند از صف جدا شوند پس ازین گفتگو صد و هفت

نفر داوطلب شده از صف بیرون شدند فقط شش نفر که آن بیچارگان از شدت رنجوری و جراحات نیروی حرکت ندارند بر جای ماندند

گفتم کسانیکه فی الجمله عقل و شعوری دارند میدانند که خدمت مبنی نوع چه قدر مقتضی خوبیهاست و آنانیکه این مسئله را نمیدانند بعینه مثل کسانی هستند

که نقاشی با شعر نیک و بد از هم تمیز نمیدهند

بعد آن اشخاصیکه برای این سفر معین شده بودند آذوقه پست و پنج روزه از ذرت و آرد داده شد از آنوقت تا زمان حرکت تمامی مشغول

کوبیدن ذرت بودند و بعد پوست میوه های موز را کنده آنها را بر شته کرده آرد نمودند متمم لوازمات سفر خود را از قبیل پالتو و کفش

و صندلی و چتر و غیره مرتب نمودم

خیال دارم در این سفر دیگر صاحب منصب فرنگی با خود نبرم چونکه از یکطرف شخص فرنگی بار و بنه زیاد لازم دارد من بخود هم هرچه مکلف بسیکنم

بوده و زودتر بمقصد برسیم از طرف دیگر بهتر آنست تا زه از سفر آمده و باید قدری راحت نماید نلسن هم ناخوش و رنجور است و کرمپارک نیز

وجودش در قلعه لازم است

بهزاران مشقت از میانه اشخاصیکه در قلعه باقی ماندند چهارده نفر را انتخاب نموده بنلسن مامور به ایپوتو نمودیم تا آن دوازده بار یکه برجای

مانده است بیاورند ولی در وقت حرکت نلسن تب کرده بستری شد پس ناچار بعوض نلسن دکتر پارک را روانه نمودیم

سگ بیچاره من که دو دفعه با البرت نیانزا رفته و این همه زحمت و اذیت کشیده با حذیات بزرگ کرده بود دیروز رنگباری را نمیگذاشت من

نزدیک شود گرا اینکه مرا مطلع میکرد من بخیال آنکه زحمت این سفر طویل را از گردنش بردارم او را با ستر سپرده و در قلعه گذارده بودم

بردم ولی حیوان بیچاره خیال مرا نفهمید از کثرت غم و غصه لب بر اغذیه و اشربه نیالود و روز سیم حرکت من بمرد

چون بفکر قلعه میشوم می بینم که اهالی قلعه بهشت قره مینیاد آذوقه فراوان و رمیسی مانند استر نایب که نلسن و پارک معیش باشند از گزند

هر دشمنی ایمن و مصون اند بدور قلعه خندقی حفر شده و اطراف را صاف کرده اند بطوریکه در روز از صد و پنجاه متر فاصله هر کس بآن سمت

بیاید دیده میشود و شبها ده نفر قراول کشیک میکشند

این جهت اطلاعات فقط برای بوبان نیست بلکه از اهالی مانیوما نیز باید جستار نمود پس در وقت خروج از قلعه از بابت بوبان و اهالی مانیوما

(آسوده)

آسوده بودم دهم سپتامبر است که میبینم صاحبمنصبان و رنگبارییان بقاری واقع نخواهد شد چه یاران من اکنون از خستگی و خوی همه یکرنگ باخبر دوم سپتامبر است که مدت مدیدی در قلعه نخواهند بود زیرا که امین پاشا وعده داده است که دو ماه دیگر بقلعه آمده و دیدار چنین شخصی محترم اسباب شعف و سرور اهالی شده و بعد آنها را با خود بنیازآباد قلعه را همان طور میسپارند

چون بخیال بارتلو و عقب ماندگان میافتادم مدتها که از آنها بیخبرم و همی در اندیشه و تشویش ولی برای آنکه خیال خود را قدری آسوده بنمایم بخود میگفتم که بارتلو یقیناً حمال بدست نیاورده از یامبویا خارج نشده است پس باید به یامبویا رفته آسیاب لازمه را برداشته هر قدر زودتر ممکنیت بنیازآباد رویم از قرار یکه تخمین زدم رفتن تا یامبویا صد روز طول میکشد و مراجعت نیز همین مقدار زمان لازم دارد پس از شانزدهم ژوئن ۱۸۸۸ که حرکت نمائیم در دوم ماه ژانویه ۱۸۸۹ دوست و زنمام میشود پس دوم ژانویه بقلعه بودو رسیده و روز بیست و دوم بدریاچه البرت میرسیم

روز قبل از حرکت تکالیف عمومی و شخصی استرنایب را معین کردم در شبهای صحبت استرنا با من گفت که ممکن است نرسیدن اوپورستانله در بیست و هشتم ماه ژوئن از یامبویا سبب عدم اطلاع از بارتلو و همراهانش باشد

گفتم آقای من این خیال شما سبب تشویش من نیست زیرا که چون اوپورستانله در بیست و هشتم ماه ژوئن از یامبویا حرکت نمود من چندین مکتوب نوشتم

یکی از آنجمله به لیرکت نایب حاکم بلده استانله پل چون با مومی الیه دوستی قدیمی داشتم پس خواهش نمودم که هر قدر زودتر ممکن شود اوپور را باصندوقها و لوازمات روانه دارد

دومی را بسون تاجر فنشی قدیمی خود نوشتم که اگر کشتی استانله نتواند به یامبویا معاودت نماید شما کشتی فلزیدرا برای من روانه نمائید و کرایه اش را تا کلا ادا خواهم کرد

مکتوب سیم را به انتوان گرزف مباشر کارخانه هلاند در دریاچه استانله نوشتم که کشتی استانله و فلزید یکجا یم راهی شدند شما اسباب و لوازمات ما را بصد و بیست و هشت تن حمال داده روانه یامبویا نمائید که من فوراً مزد آنها را خواهم داد

مکتوب پنجم را به استانله پل مباشر خودم سیوترو پ نوشتم که اگر از اشخاص سابق الذکر کاری ساخته نشد شما بهر قیمتی که باشد هر قدر ممکنیت زورق و قایق جمع آورده بفرستید در اوپاتزی بسیوار نیز همین فرمان را دادم

علاوه بر اینها به کاپتین و مکانسین کشتی استانله بهر یک هزار روپیه و پنجاه فرانک وعده کرده ام که اگر زود بیایند بدهم و این اشخاص تصر

هرگز از این مسلخ نخواهند گذشت پس گمان میکنم هر قسمی هست مردمان بارتلو یا یامبویا رسیده اند گویا بر عقیده شما بارتلو سبب این تعویق شده بلی بارتلو و تیپوتیپ هر دو ممکنست سبب تعویق شوند ظاهراً تیپوتیپ بوعده خود وفا نکرده است چه اگر شصت یا صد نفر حمال برنگباریان میرسید مسلماً شما در این سفرها در اینجا خبر آنها را شنیده بودید پس معلوم میشود که بارتلو مسامحه و غفلت ورزیده است اگر تیپوتیپ هم بوعده خود وفا نکرده باشد بارتلو اگر بدستور العمل من رفتار مینمود حال باید در پانگا یا قدری پائینتر رسیده باشد

ولی چون یکصد تن حمال بیشتر ندارد و یقیناً نصفی از آنها تلف شده اند پس پنجاه نفر باقی میماند زیرا که ما در اینجا سیصد و هشتاد و نه نفر بودیم و اکنون دویست و سه نفریم

بارتلو و همراهان وی مانند ما سختی و گرسنگی نکشیده اند ولی از طرف دیگر بعد از هفتاد فراوانی غذا نداشته اند

خلاصه این گفتگوها بیفایده است حال من از نزد شما میروم اگر میتوانم رفته و امین پاشا با حمالان آمده شما نیز با آنها بنیازآباد رسید اگر نیامدند در همین قلعه مانده منتظر من باشید و من تقریباً در بیست و دوم دسامبر در اینجا خواهم رسید ولی اگر نیامدم شما با یکدیگر مشورت کرده آنچه صلاح دانستید بجا آرید من تا یامبویا منتظر بارتلو میروم ولی دورتر از آن نخواهم رفت چه ممکنست بارتلو به کنگو رفته باشد اگر از یامبویا حرکت کرده است من در عقبش رفته هر جا که او را بیابم از راه نزدیکی بقلعه بودو میآیم و بالجمله اگر تا بیست و دوم دسامبر برنگشتم معلوم میشود که حوایق و موانع بسیار برایم رخ نموده است مکتوبیست که برای مستر العمل استرنایب نوشته ام

آقای من شما را در مدت غیبت خود رئیس قلعه بودو قرار داده و شصت نفر را در خدمت شما باز میگذارم اگرچه اغلبی برای این خدمت شایستگی ندارند ولی آقای عالم بر استعمال تفنگ و پاشنه علاوه بر آن تفنگهای بی عیب آذوقه و فشنگ دارید

کلیتاً اعتماد و وثوق من بشخص رئیس است زیرا که با وجود رئیس محتاط و خردمند قلعه اهالی آن امین از هر گونه گزندی بوده بوساین جرئت بر تعدی نمی نمایند

بهتر آنست که هم اکنون بیست یا سی تن از مردمان خود انتخاب کرده همیشه بمحافظت و کشیک بازدارید از تعرض ناگهانی دشمن مصون میمانید

پانزدهم ماه ژوئیه یکشنبه قدرت شروع کرده از میوه مورخفت نمائید هفته دو مرتبه جمعی را بسر کشی بفرستید تا بومیان یا فیلان را دور نمایند اگر فیلان بسیار دیت شوند در چندین نقطه آتش برافروزید

باهر دسته که برای سرکشی میفرستید یک صاحبمنصبی نیز روانه نمائید چون شروع بچیدن نمایند ابتدا از نقاط دور دست تر نمایند و آن شجاری که نزدیک بقلعه میباشند گذارید میوه آنها خوب رسیده شود

مسیو فن را دومین رئیس قرار میدهم که اگر وقتی شما مریض شوید یا حادثه تصادف افتد جانشین شما باشد

دکتر پارکر جراح نیز مواظب بیماران است

زمان مرخصی را نمیتوانم معین نمایم چگونه بارتلو و همراهانش را بیچوجه میدانم ولی هر قدر ممکن شود زودتر برمیگردم خلاصه اگر بارتلو در ماه ایتوری باشد در ماه دسامبر مرخص مینمایم

گویا امین پاشا و مسیو فن دو ماه بعد بقلعه بیایند اگر حمالانشان بعد کفاف باشد قلعه را تخلیه کرده آنها نیز رفته در مدت امین پاشا باشند

اکنون من از طرف مشرق حرکت کرده بعد از خروج از پنگو از شمال شرقی رفته به ایتوری میرسیم پس برای آنکه آنوقت بدانم از قلعه آمده یا نه بخاطر داشته باشید که در نزدیک ایتوری پشه است بر اشجار آن بعضی علامات بگذارید تا از رفتن شما مطلع شوم و هم تاریخ عبور خود را از ایتوری بر درختان رسم نمایید که برای من خیلی اسباب سهولت کار میشود

خوبی حال شما را از خدا خواهانم — هانری استانلی — رئیس مسافرت اعانهٔ امین پاشا

فصل نوزدهم

ورود بانالیا — وفات بارتلو (شانزدهم ژوئن تا هفدهم ماه اوت ۱۸۸۸)

قشون اعانه — تکالیف حرکت — ایتوتو — کیلوکالوکا از رفتار مانیوما نوشش میخواهد چند قرقیز را بدار میکشند — دکتر پارکر و چهارده تن از یاران با قلعه برگشتند — عبور از ایتوری اردوهای قدیمی — بعضی اشیا را که خاک کرده بودیم از زمین درآوردیم — بدرقهٔ مانیوما — پل لاندا — حمالان کرسنه — حوادث وفات حمالان و نگباریان — پشهٔ اوجاکوره — باران آذوقه زیاد در آبشار امیری — آبشار ناواپی — توقف در بندر یا ایتوری — مرکز رئیس حمالان — خرزین — جمعه و نصیب انصاف دو رشد سختی حرکت در جنگل — صحبت زنگباری و نوکرمن — خفاشان بیاکو — دخترک زنگباری در اردوی بابا شا بنجاپی و پاکا — بومیان پاکا — عید موکوره را منقوش کردیم در آبشار زنبور با و کاروه رسیدیم — قاصدهای ما — رئیس شان تاریخ خون انگیزی ذکر میکند — اوکاروه — مکتوب دکتر پارکر بیارتلو — کشتی ما — با توانداز مسافتی از زنباتزا طی شده است — خیالات در باب عقب ماندگان — خرابی در ساحل رود بانالیا — بارتلو وفات یافته است — اردوی بانالیا

روز شانزدهم ژوئن سیصد و دوم از قشلقه بود و خارج شده اهالی قصبه جا جا منصبان ما را دعا میکردند صد و سیزده زنگباری نود و پنج حمال و چهار سرباز امین پاشا را با خود بردیم علاوه بر اینها دکتر پارکر و جمعیتش که مرکب از چهارده نفرست با ایتوتو با ما همراهند

صبحی در اندکاروتوقف نمودیم روز هفدهم هم برای چیدن بار هنگ توقف کرده روز نوزدهم در ندوکوپشیا رفته روز بیستم در نزالی رسیدیم چون ابتدای مسافت هست حرکت دشوار است و بار مانند سابق فریاد و طلایه سپاهی بلند میشود و میگویند خود را بیابید که در اینجا مورچه قسمت است و اینجا خارست گودال هست چاه هست مورچه هست بوته هست گیاه شعشه هست اشجره هست سوراخ هست همین قسم مدام عوایق راه را بار میدهد و جائی که در کنار راه واقع اند تمامی خراب و ویرانند و در آنجا علف و قارچ روئیده اند اگرچه بودن در آنموضع اسباب تب و نوبه هست معهذا یک ماچون خیلی خسته بودیم و از طرف دیگر هم طوفان و باران بود پس ناچار پناهی بدست آورده ماندیم

روز بیست و پنجم ژوئن از ایتوتو خارج شدیم پانزده نفر از اهالی مانیوما با ما بدرقه آمدند در ساحل ایتوری زورقی بدست آوردیم که کجاش نه نفر را داشت چون رفت و آمد زورق هر دفعه بیست دقیقه طول میکشید هنوز نصف از مردمان ما بدان سمت رفته بودند که شب شد

روز دیگر تمامی از رود عبور کردند مگر اهالی مانیوما که دیگر جرئت پیش رفتن نکرده برگشتند حال بدانموضعی رسیده ایم که در ماه اکتبر گذشته دچار قحطی و گرسنگی بوده دل بر مرگ نهاده بودیم خلاصی ندانستیم اگر برای پیدا نمودن بارتلو نبود هرگز در چنین موضع قدم نمی نهادم خلاصه چون نیساعت دیگر حرکت کردیم بمکانی رسیدیم که در چهاردهم اکتبر گذشته از آنجا با بر بسته بساحل شمالی رفتیم علاماتی که بر درختان نهاده ایم هنوز بخوبی واضح و آشکارند

روز پست هشتم بصعب رو دو رسیدیم این همان موضعی است که کمن بخوری و قوچات با حمالات نزع بود و در آن حال شفس بومی الیه و بارانش رسید

در این سفر در ظرف چهار روز این راه را طی کردیم ولی در سال گذشته برجمت بسیار و مشقت زیاد سیزده روز در این راه قدم میزدیم سبب عمده

ضعف و گرسنگی بود آنموضعی را که سابق رشفس اسبا بها را خاک کرد بود پیدا کردیم با وجودیکه هشت ماه گذشته و متصل باران در آنجا باریده است

چون اسبابها را از خاک بدر آوردیم صحیح و بی عیب بود از آنجمله هزار فرشنگ را با فراد قافله تقسیم کردیم و مابقی راهشت بار نمود بحمالان

دادیم و آنچه که زیادی بود دوباره در همانجا دفن کردیم و دوباره شروع بحرکت کردیم در آنجا پنجتن از حمالان فسخ رنمود و رفتند

وقت غروب آفتاب آن پانزده نفری را که کیلوتگا لوتگا با ما روانه کرده بود دیدیم که دوباره آمده اند و مذکور داشتند که رئیس ما راستیاکرده و

قدغن نموده که بدون آوردن نشانه رضایت میسیوتانله ما بیوتو نباید خلاصه روز پست و نهم از راه رود خانه تجاوز کرده در نقص آن راهی افتادیم

که سابقا استراز نزد اوگا رود آمده بود رسید که در آنسفر با استر همراه بوده در این سفر ما باستر و ثوق کلی ما بدو است و یقین داریم که بزودی

راه ها را پیدا خواهد کرد و اشکالات ما رفع خواهد شد روز پست نهم وسی ام نیز پیموده در نقص راه بودیم روز اول ژوئیه صبحی بدره لاندا رسیدیم

در آنجا رشید نیز دو سن آمده مذکور داشت که از راه مطلوب تجاوز نموده ایم ولی ما بهدایت قطب نما از طرف غربی حرکت میکردیم روز دوم بدره تنگ

ظهر بود لاندا رسیدیم چون آب بشدت جریان داشت و عبور ممکن نبود لهذا پلی بر رود بسته گذشتیم حمالان بنجر دما برای سبک نمودن بار خود آذوقه

ذرت خود را در راه میریختند و حال آنکه همه روزه بدانها گفته میشد که تا فلان روز باید آذوقه آنها طول بکشد بهمین واسطه چند نفر از آنها

از گرسنگی جان دادند

روز ششم بمزرعه سبزی رسیدیم که اشجار موز زیادی داشت حمالان گرسنه بدانجا ریخته درکدم تمامی را بلعیدند که در آنوقت پای سه نفر

از آنان بروی خار زهر آلودی که بومیان علف نصب کرده بودند آمده در هم درید

روز هشتم باران همه را غرق آب نموده در نقص بیابانی درمیان جنگل بودیم با داد بیابا رسیدیم امروز ما خیلی سخت گذشت از یکطرف

باران میبارید و از طرفی بواسطه شدت سرما سه تن از حمالان ما برجای سرد شدند ناچار فرمان توقف داده در آنجا چادری برپا کرده

افراد قافله را امر نمودم که در زیر آن جمع شوند بعد از موقوف شدن باران چادر را جمع نموده روی براه آوردیم رنگبارپان کوشتجی

خوکرده اند از زحمات چندان متأثر نشدند ولی حمالان مانند برگ خزان همی فسرده میریختند در بابا یک نگباری و یکتن از سربازان

این پاشا پای خود را بر خار زهرآلود نهاده و جراحت بقدری دردناک بود که دیگر قادر بر حرکت نبودند ناچار آنها را بر دوش

کشیدیم در نزدیک بامدادیکتن از حمالان از پای درآمد و یکنفر از اشخاص کوتاه نیز کمین کرده تیری بر پهلوی یکی از رنگبارپان زد ولی

خوشبختی از جلد تجاوز نکرد در زمان دخول وفشنگ حسن نام طباخ بر زمین افتاده و کلید بازویش از خمین نمود و دیگری که مشغول آتش افروختن بود

نیز بواسطه همین تفنگ سرش مجروح شد

در آنجا چند زن بومی پیدا شده و مدعی شدند که این جها را بلد هستیم و شما را بنقطه مطلوب میرسانیم فرار قافله از این معنی خیلی خوشوقت شدند

بامداد حرکت کرده آنمنزل بس سخت و دشوار بود چه بایستی از روی ساقهای درخت و خار و بوته و مرداب عبور نمود نزدیک ظهر خسته و مانده

در مکانی از رود زده چند نفر را از پی آذوقه روانه کردیم در آنجا یکدرجه و شانزده دقیقه از عرض شمالی واقع شدیم

روز دهم بخیال افتادم که از راه خیلی انحراف جسته و عقب بمنزل نخستین میرسیم ولی نمی شنیدم که رنگبارپان باجو دمیگفتند چگونه میشود که ایشان

زمان راه بلد خود را نشناسند و میسیوتانله بدانمن هم دیگر چیزی نگفته براه افتادیم تا آنکه روز یازدهم بهمان منزل اول رسیدیم که آن

همه سختی کشیده بودیم معلوم شد که دایره طی کرده ایم رنگبارپان برآشفته مصمم قتل زنان شدند ولی من آنها را خلاص داده بلد خود شان روانه

کردم اگرچند روز دیگر بهدایت آنها حرکت میکردیم در آن بیابان سرگردان شده هیچ نمانده بودیم

بعد از ثلث قطب تمام روز یازدهم را حرکت کرده روز دوازدهم جاده را پیدا کردیم و بمنزل قدیمی اوگا رسیدیم ولی آن راه خراب و ویران

شده احدی نبود که از وی احوال بازجوید استفسار نمائیم بهر حال بازشروع بحرکت کردیم ولی آنرا هرا نجوبی نمی شناختیم

بامداد بابشارا میری رسیدیم آذوقه ما تمام شده روزی دو سه نفر از حمالان وفات مینمودند بحض اینکه در آنجا رود زدیم تمامی تشخیص آذوقه رفتند

ولی معلوم شد که اندکی قبل از ما شصت نفر از مردمان اوگا رود آنجا گذشته تر و خشک باقی نگذاشته اند این واقعه نیز بر یاس شان افزود

ولی باز بسرعت حرکت کرده از آنجا گذشتیم بعد به تپه رسیدیم که در آنجا اشجار موز نهایت بود از این نعمت غیر مترقبه زیاده مشعوف و

مسرور شدیم صلاح در آن دیدیم که در آن سرزمین چند روزی توقف کنیم فردای آنروز نیز چند نفر مریض و قراول دیگر احدی در اردو نماند

تمامی تحصیل آذوقه رفتند بعد از ظهر برگشته موز زیادی آوردند بعضی که محتاط تر بودند پوستش را کنده و خشکانیده بودند بهمان آتش آذوقه

شروع بطبخ طعام نمودند میوه موز را همینکه برشته نمایند آنوقت نان و آش و بغور لذیذی از آن میتوان ترتیب داد شرابی نیز از این

میوه درست مینمایند گاهی چاشنی از آن ترتیب داده بعد امیرتند

روز شانزدهم زاویه از کناره حرکت کرده از بشارها گذشته نقص روزهای سال گذشته را میکردیم ولی اثری از آنها بدست نیامد از آنرو

چون یکدفعه عبور کرده بودیم زمین سخت و صاف شده حرکت آسان بود در اطراف اسکلت انسان همی دیده میشد یکی از حمالان با نیزه از پای درآمد

بر عده آنها هفده روز همه روزه یکی از آنها از پی غذائی جان میداد و هرچه گفته میشد که قدری از آذوقه خود را ذخیره نمایند اثری نمیکرد

پس دو روز در آنجا توقف کردیم که آنها قدری بحال آیند

روز بیستم پس از هفت ساعت و نیم حرکت در زیر بار با قدم آرام روز دیم در راه متین از زنگباری و چهار حمال وفات یافتند در اینموقع پس از این حمالان چون خود را بدحال دیدند تمام اموال و رخوت خویش را بیاران خود داده و از کشیده بجای سرد شد قدری بعد زورقی بدست آورده و چند ساعت دیگر سه زورق پیدا نمودیم بعد فهمیدیم که بومیان در زیر آشیار مذکور ریچه عقب ماندگان از پای آورده اند

با مداد نیز دو ساعت حرکت نموده بدان موضعی که سابقاً بعضی اشیا خرد نموده بودیم معلوم شد که فراریان قافله و بومیان آنها را آورده اند شب را در آشیار پاسبو بسر بردیم فردای آنروز در زورق چند نفر غرق شدند دو تن از افراد قافله نصیب و جمعه شب را نیاسودند روز بیست و چهارم توقف نموده کسیرا متفحص شان روانه نمودیم اثری از آنها بدست نیامد ولی یکساعت بعد هر دو تن باز آمدند معلوم شد که بومیان موزی پیدا کرده مشغول چیدن و خشکانیدن بوده اند خلاصه این بیچارگان ابدا از زین بومیان خونخوار پروائی ندارند

روز بیست و پنجم در باز یکبار دو زدیم روز بعد به دهکده متروکی رفتیم در همین دو سه روز قبل دکتر پارک پای یکی از زنگباریان را برید در اینمدت عبور از جنگل بسیار سخت گذشت چه غذای ما منحصر بعلف بود در این وقت سی نفر از حمالان را دیدم که نزدیک برگند جرشت بلند بود و در هر قدمی لباس کیا غشته و خار گرفته پاره می شد و مورچه های جنگلی از بالای درخت بسر و گردن شخص سرازیر شده نیشان از زنبور در دناکتر است خلاصه در اینمدت گوشت بدن من سیده و تقدیم منحصر بموز است که آشپز من هر روز از درا بر نکی در میآورد و ما میل زیاد بگوشت داشتم و آنهم در اینجا ندانکیر بود از زین روی قوایم تحلیل رفته جرک و پوست از من باقی نمانده بود

در آن ایام روزی صحبت صالح دکتین از زنگباریان بگوشم رسید شنیدم که صالح میگفت آقایم سخت نزار گشته گویا چند روزی بیشتر زنده نباشد چه روز بروز می بینم که ضعیفتر میشود

دیگری گفت انشاالله مرغ یا شکاری بدست آورده برایش غذائی ترتیب میدهیم صالح گفت بعضی از زین زنگباریان مردمان نیک مرامی هستند اگر هر چیزی که پیدا میکردند قسمتی با ما میدادند شکایت نمی کردیم در صورتیکه با سلحه وی صید مینمایند علاوه بر آن معاشان با اوست دیگری گفت مشکل است این قسم باشد صالح گفت همین طور است که میگوئیم بعضی از زنگباریان را میدانم که همه مرغ یا بزکوهی صید کرده پنهان

نموده و میخورند

چون بحبتشان تمام شد صالح را صدا کرده و حقیقت امر را سئوال نمودم وی پس از اندکی تردد گفت بلی و دو تن از زنگباریان روز پیست پنجم بمرا بزکوهی و سه مرغ صید کرده خودشان بخوردند

چون زنگباریان دانستند که من مطلع شده ام حصه بمن میدادند چنانکه در همان شب سه قطعه مرغ برایم آوردند همان سبب شد که قدری قوت گرفته بحال آمدم

در زمان توقف در اوجلی مردمان با موز زیادی جمع آوردند امیر تمام حمالان و یارها و نصف زنگباریان را با خود در کشتی نشانده آشیار اود کار و بر فتیم

روز سی ام ژوئیه در دهانه با نگو رسیدیم وقت غروب آفتاب بقدری خلاش از بالای سر ما گذشت که آسمان دیده نمیشد

روز سی و یکم ماه مذکور به (اویسبا) رسیدیم در آن جا نها چون قدری تفحص کردیم در یکی از آنها کاغذ کهنه و جلد فشنگ یافته در کلبه دیگر حلقه آهن و دوازده فشنگ بی عیب دیدیم معلوم شد که یکی از فراریان قافله بدینجا رسیده و چیزیان او را خورده اند علاوه بر آن چون لباسش را در کلبه دیگر دیدیم نمیدانم تفحص شده قدری بعد یکنفر خرک هشت ساله دیدم که کلی عریان بود بجانب ما میآمد چون پیش آمد پرسیدم که تو کیستی و بدین مکان چگونه افتادی گفت من و پنج زن دیگر با اوکاروده بودیم ما را فراموش کرده خود در کشتی نشسته برفت در آن وقت وحشیان بر ما حمله آورده آن پنج نفر را کشته و خوردند ولی من گریخته در گوشه مخفی شدم شبها قدری میوه مو نو چیده و روزها میخوردم حال دو شبانه روز است که این قسم بسر میبرم چون صدای تفنگ بلند شد دانستم که وحشیان نمیشند پس دویده بجانب شما آمدم امیر دختر ک را با خود برد و ما هم بعد حرکت نموده در مقابل جزیره که صیادان در آنجا سکنی دارند دو زدیم اسلحه و لوازمات در کشتی نهاده بکشتی بانان امر نمودم که از سمت چپ حرکت نمایند و ما از خشکی رو سپار شدیم ولی کشتی بانان از طرف راست حرکت نمودند بدینواسطه یک زنگباری و پنج حمال و یک زورق عقب شدند و دو زورق دیگر قدری دور تر گون شدند یکی از حمالان ما سلیم نام قصبی بدان تخته سنگها خورد که تا یکماه دیگر قادر بر حرکت نبود

شبانه در آشیار پاتکا شده فوجی را مستحفظ زورقها قرار داده و بعد چادرهای خود را در زیر آشیار برپا کردیم نصف شب شروع بباران کرده تا سیزده ساعت طول کشید با مجله شب هنوز نیمه نرسیده بود که کشتی و نو زده زورق صحیح و سالم رسیدند

بومیان پاتکا فرار کرده بز و مرغ و سایر اشیا خود را برده بودند ولی دامهای گیسیری را برجای گذارده نیز با آن دامهای بسیاری گرفته صرف نمودیم

فردای آنروز چهل نفر در اطراف در پی آذوقه روانه کردیم آنها نزدیک شب برگشته هر یک میوه و سبزی آورده بودند ولی یکی از حمالان

با تیر بومیان سخت مجروح شده بود

روز هفتم زورقهای ما در دو ساعت و نیم بمصب تگولا رسیده و ما پس از هشت ساعت و نیم استراحت راه هیجده کیلومتر بود طی کردیم فردای آنروز بده ما بانگار رسیدیم در آنجا آذوقه زیادی پیدا کردیم ولی یکی از تفنگبارمان با تیر سخت مجروح شد

چون پیشتر آمدیم دیدیم که دهات را تماما سوزانیده اند و مزارع را ویران کرده اند گمان کردم که اوگارُوه در این نزدیکی باشد پس فرمان دادم با تیک شلیک نمایند ولی جوابی نیامد بعد بار دوم تیری خود رسیدیم و بر آن شجار تاریخ مپت یکم ژوئیه بخط استرناب نوشته بود در آنجا زنیرا دیدیم که تازه کشته و شسته و خوابانیده اند قدری میوه موز و دو دیگ و یک زورقی که گنجایش پنجفر را داشت نیز در آنجا بود معلوم شد که مارزم و جشیان را بر هم زده ایم بعد یکدسته از مردمان خود را بدان طرف روانه فرستادم تا خبری با زآورند آنان برگشته و معلوم کرده بودند که اوگارُوه امروز از این جا رفته است من خیلی میل داشتم که اوگارُوه را دیده بعضی احوالات سؤال کرده و خواهش نمایم که دیگر دهات را آتش نزنند

روز دهم ماه اوت سی و پنجفر از افراد قافله بهمراهی رشید از طول رود خانه حرکت کردند و من میخواستم با کشتی کمیر تا بشبار زنور رفته بلکه در آنجا با اوگارُوه ملاقات نمایم خلاصه صبحی لنگر برداشته و بقوت پارو میزدیم تا آنکه بعد از پنج ساعت بحوالی بشبار رسیدیم آنوقت در ساحل طرف راست چندین کلبه و خانه و اشخاص سفید پوش دیدیم نیز شلیکی نموده بیدق را بلند کردیم در آنوقت جواب شلیک ما باز آمد چند زورق از آن سمت بطرف ما آمدند بعد از تحیت و سلام معلوم شد قاصد ایکه شش ماه قبل بطرف بارتلو روانه کرده بودیم در اینجا میباشند معلوم شد که چون از استرناب جدا شده اول ماه اوریل با بشبار زنور رسیده بومیان بر آنها حمله کرده چهار نفرشان کشته شده چون تاب مقاومت آنهمه دشمن را در خود ندیدند چار برگشته بار دوی اوگارُوه آمدند

خلاصه بعد از آنکه ما اردو زدیم اوگارُوه با رد ساو قاصدان بدبخت بچار را آمدند رئیس قاصدان بمن گفت بعد از آنکه شما چند تن برای بردن مکتوب بارتلو خواستید ما را وطلب نمودید و امیدانستیم که اگر بدین مقصود هم آغوش شویم خدمت بزرگی بفنی نوع کرده و پاداش نیک از شما خواهیم دید ولی چه سود که خدای نخواست که ما در خدمت شما رو سفید باشیم چهار نفر از ما کشته شدند و بیشتری مجروح و زخمین اند چون بومیان جمعیت قلیل ما را گرفتند بطور اجماع حمله آورده میخواستند که یکدفعه ما را از میان بردارند خلاصه بعد از چند شبانه روز جنگ سخت خود را نجات داده بدین ده رسانیدیم

در اینوقت پیشتر از یازده تن از ما نیروی دفاع داشتند باقی زخمین و مجروح بوده یکی در حال نزع بود

چون بدیمکان رسیدیم بومیان مجتمع شده بقدری ورق در رودخانه دیدیم که از حد شمار خارج بود پس از یکساعت جنگ و جدال جمع کثیری از بومیان اینجا کشته شدند هشت آنوقت شب شده و کوشه خزیدیم چند نفر را بقرا ولی دگر شبیخون باز ندانستیم ولی آنان از رفته و خستگی خفته و نیم شب برما شبیخون آوردند ما چار هر یک از جای جسته قرمهای خود را برداشته خالی کردیم شش نفر از بومیان در آنوقعه از پای در آمدند بعد از لحظه سکوت باز من حیث المجموع بر ما حمله نمودند تا ابر بهاری تیر بیارند جنگ چنان مغلوبه شد که از عدهٔ کشتگان بومیان مطلع نشدم ولی همین قدر دیدم که فشنگهایمان قریب بتمام است در آنوقت بومیان یکمرتبه فرار نمودند و کشتگان خود را برجای گذارند چون بآن خود را آواز دادم دو نفر از آنها غایب بودند ولی جسد پسر خیب که بر زمین افتاده و در حال نزع بود مرا طلبیده با من گفت بعقیده از شما تعلیم که پیشتر نرویدکه هرگز بارتلو را نخواهید دید برگردید و در نزدیکی اوگارُوه روید چون این سخن را تمام نمود آهی سرد برآورده دم فروبست کردی که ساعات وفات یافته قبیح روز دیگر اموات خود را دفن کردیم تعش چار ده تن از بومیان در آن صحرای بی پایان افتاده بود سر آنها را از بدن جدا ساختیم پس چون ملاحظه کردیم هفده تن از ما جان داده شد از اینجمله فقط چار نفر مجروح نبودند گویا سخن جمعه هنوز در گوش منست خلاصه صلاح در آن دیدیم که پیروی سخن مومی الیه را نمائیم

ولی رفتن در نزد اوگارُوه همین گفتن آسان میآمد دیگر چه در دسر شما بدهم صدقی که با وارد آمد زیاده از حد بود زخمداران زخمهای تازه برداشتند خلاصه بجز من تمامی مجروح و زخمین شدند علاوه بر آن در راه زورق واژگون شده پنج قرمهای ما در آب افتاد اسمعیل در بشبار پا نگاه کشته شد با بجمله بعد از چهل و شش روز بار دوی اوگارُوه رسیدیم شانزده نفر از ما باقی مانده از آنجمله پانزده نفر مجروح و زخمدار حال اختیار با شما است هر طوری که میدانید با ما رفتار نمائید

بعد از اتمام این کلمات اشک از دیدگان شان فرو ریخته فی الحقیقه از آن آه و ناله خیلی متاثر شدم گفتم الحق او مردی را داده بدین تعریف و توصیف درباره شما کلمه نمیتوان گفت اوگارُوه درباره آنها مهربانی کرده تا همی جز یکنفر شفا یافته اند در آن اردو نفر از قبیله دیدم که در تفحص آذوقه رفته نیامده بودند و هم سه نفر از فراریان را دیدم که یکی یک صندوق سهاب و دیگری یک صندوق کفش برده بودند ولی در راه زورقشان واژگون شده بهزار زحمت خود را نزد اوگارُوه رسانیدند مومی الیه آنها را باستراناب سپرد ولی محمد فرار کرده بار دوی اوگارُوه آمد اکنون آنها را دوباره بمن تسلیم کرد اوگارُوه چون آذوقه بارطش تمام شده بود لهذا از ما خیلی متاسف شده و چهار رأس نر و چهار کیسه برنج و سه قاقم بزرگ با تعارف دا و قاقمها برای ما خیلی مفید بودند

مکتوبی که دکستر با رک به بارتلو نوشته بود و اوگارُوه وعده نموده بود برساند همین سر بسته بماند کرد زیرا که مردمان اوگارُوه تا بشبار مجر

(پشت)

مشروحه نوشته بودند بروند

مضمون مکتوب از قرار ذیل است

عزیزمن مسیو بارتلو از حالت شما هیچ جه اطلاعی نداریم بعضی میگویند شما در راه هستید بر آن عقیده اند که شما در یامبو یا سنگاپور میباشید بعضی گمان میکنند که رنگبار یان شما نیز در تیونیپ قشه شما قادر بر حرکت میشوید مسیو استانلی در چهاردهم دسامبر ۱۸۸۷ از دریاچه البرت رسیده در آنجا چون کشتی موجود نبود لهذا دوباره برگشته نزدیک جنگل قلعه ساخته و بارها را در آنجا گذاشت بعد با کشتی پولادین اوانس و مسیو ژفسن عازم نیانزا شدند اخیرا مسیو ژفسن وارد دوی او گاروه شد که بیاران ما بپیوندد من این مکتوب را برای شما نوشتم این قلعه صد و شصت کیلومتر از دریاچه فاصله دارد من با نفس که اکنون بیمار و رنجور است و چهل یا پنجاه نفر در این قلعه میمانیم خلاصه خیلی زحمت و سختی کشیدیم چنانکه نیمی از ما نیست و نابود شدند یقینا مسیو استانلی نهار امشروحا برای شما نوشته است امروز تمامی راجع آورده مذکور داشت که اول در تفحص شما شروع نماید یا نخست بدین ایالت رود بعد از گفتگوی زیاد تمامی متفق شدند که اول از ایالت شما خبری گرفته بعد بنزد شما آیند ما حاق و سلیم و آنانیکه نزد اعراب بودند نیم جانی میشمارند و غلبی از گرسنگی مردند

ما هیچکدام انفس نداریم مخصوصا رخوت مرا میکنن از رنگبار یان برداشته فوارنمود مسیو استانلی قدری از ملبوسات خود را بمن داد دعای مرا برشمن و بیاورد فقا برسانید

دوست حقیقی شما دکتر پارک

بامداد توقف نموده رشید و یارانش دوساعت بعد از ظهر رسیدند روز دوازدهم تمام کشتیهای ما آمدند و عازم قصبه صفلای رودشدیم در آن حین یکنفر از جاسوسان او گاروه خبر آورد که در این نزدیکی جمعیت زیادی از زنبوئیان را دیدم در این اثنا صدای طبلشان بلند شد و ما همین ما را دیدند فرار کرده ها را راحت گذاردند ما نیز در رفته شب را در آنجا بسر بردیم

روز سیزدهم بموبه جنوبی رسیده قدری آذوقه تحصیل نموده روز پانزدهم از آنجا حرکت پس از عبور از چندین آبشار به ماریری رسیدیم

روز شانزدهم در دهی که چندین هزار خانه و کلبه داشت منزل کردیم ولی سکنه مذکوره متروک بود سبب را ندانستیم

حال شصتا و دو تمه روز است که ما از دریاچه البرت حرکت کرده ایم و شصت روز است که از قلعه بودو آمده ایم در این سفر بابگذشته اگرچه نصفی از خمالان ما در راه مردند و از رنگبار یان تسعتن وفات یافتند نهصد کیلومتر طی کرده هزار و پانصد کیلومتر تا یامبو یا پیشرفت

ندارم ولی در باب بی اطلاعی از بارتلو خیلی مضطرب و پریشانم هرچه پیشتر میروم تشویش بیشتر میشود در اینوقت در گوشه نشسته بدریای تفکر و تخیل فرو رفتم چهل و دوازده ماه است که بارتلو و همراهانش از یامبو یا بابستی حرکت کرده باشند در اینمدت ممکن است هفت و قعه از یامبو یا تا آبشار پانگارفته آمد و شود پس یقینا حادثه عظیمی رخ نموده است در این وقت مضطرب شده دست نیاز بدرگاه قاضی الحاجات برآورده و مسئلت نمودم که یاران مرا بمن برساند و مرا از این گرداب غم و غصه نجات دهد

روز هفدهم در زورق نشسته پیش رفتیم ولی در سواحل احدی دیده نمیشد از دور دهی بنظر آمد که دورش را سنگر بسته بودند و در آنجا اشخاص سفید پوستی دیده میشد چون با عینک خود نگریستم بیرقی سرخی دیدم یاران خود گفتم گویا بارتلو در اینجا باشد تمامی از جای جسته بقوت تمام پارو میزدند چون نزدیکتر شدیم اشخاص زیادی دیدیم فریاد برآوردم که شما کیستید و در اینجا چه میکنید گفتند ما مردمان استانلی هستیم و یک شخص فرنگی در آنجا دیدم چون خوب نگریستم مسیو بود با وی دست داده گفتم احوال شما چطور است و بارتلو را کی از اشخاص تیونیپ با کلوله زده جملگی بخندیدم از من گفت در آبشار استانلی رفته تا چند تن جمال پیدا نماید گفتم مسیو آرد بکجا رفته گفت مسیو آرد به بانگالا رفته و مسیو ترو چند ماه است بواسطه مرض و رنجوری بانگلیس رفته است

از این سخنان جامم قسم دیگر شده از شدت تعجب و تحیر بر خود میلرزیدم و فرصت می طلبیدم که بتفصیل از حالات و غیره مطلع شوم ولی در آنوقت یاران رنجیده اعراب و رنگبار یان یاران قدیمی خود را فریاد شادی بفلک میرسانیدند

خلاصه مکتوبهائی که بمن دادند فورا خوانده و چند کاغذ نوشتم و فورا قاصد ارسال داشتم یکی برای تیونیپ و یکی آبشار استانلی و یکی برای مجلس اعانه تفصیل حالات عقب ماندگان را در فصل بعد مشروحا مینویسم

فصل بیستم

در شرح حال بارتلو و همراهانش

تیونیپ بارتلو از من ترو پ دبنی راپورت بارتلو در بابستد یم آمدن بارتلو بآبشار استانلی مراسلات بالندر بارتلو مجددا بآبشار میآید کشته شدن بارتلو قصه مسیو منی تنبه قاتل بارتلو از من بواسطه تب و رنجوری بانگالا رفته ملاقات طلایه با ساقه مسیا وضع بدار دو تیونیپ و بارتلو از من راپورت مسیو آرد

اشخاصی که در این فصل اسمشان در میان است شرح حالشان را بطور اختصار مینویسم

(۱) تیونیپ از زراد اعراب است که در طرف شرقی فسر تقا سکنی دارند موحی الیه فسر تقا های چندین هزار نفس است یکی از معارف

تجاری است که برده فروشی نماید و هم تجارت عاج نماید در این سفر با من معاهده نمود که شش صد تن حمال برای حمل عاج نماید از آن موعدی که برای
اینکار معین کرده بود خیلی گذشته و خبری نشد چون صاحب منصبان امرا را از حد بردند تیوتیب پس از یازده ماه تعویق و تحیر حمالان را حاضر
آورد و در چند هفته بعد رئیس همان حمالان سنگانام کمین کرده بکلوله بیارتلو زد که یا ور ما فوراً از پای در آمد
(۲) بارتلو جوان انگلیسی بخیبی است که در افغانستان و سودان کارهای نمایان کرده مردی است که در ادای تکلیف خویش مواظب و مراعت
بهین واسطه بود که سه کرده فوج دویم شد
تکلیف مومی الیه این بود که در مانیوما اقامت نماید تا وقتیکه مسیو آرد و ترتوپ وغیره وارد شد چند حمال با خود بیاورند اگر در آنوقت
تیوتیب تیز حمالانیرا که وعده داده بود اورد بارتلو باید فوراً حرکت کرده از عقب بیاید و آنوقت هفت هفته بود که مارفته بودیم اگر
تیوتیب آنوقت نیامده باشد بارتلو با دویست و ده حمالی که دارد حرکت کرده تا نی پیش بیاید از ما را آنچه که خیلی لازم است با خود آورد و
وما بقیرا در آنجا گذارد علاوه بر آن سیاهه آنها را نیز تفصیل نوشته بدو داده ام خلاصه او را مردی خردمند و محتاط دانسته هیچ تشویش
بخود را نمیدادیم
(۳) رئیس در علوم طبیعی رنجی برده و با بارتلو دوست حقیقی بوده بدینواسطه مشارالیه را دومین رئیس آن دسته قرار دادیم هرچه که بارتلو
میگفت میل رئیس بر آن بود و هر رایی که رئیس داشت بارتلو بر آن عقیده بود چنانکه چهار هفته بعد از گذشته شدن بارتلو رئیس از کثرت
غم و غصه وفات یافت
سه صاحب منصب انگلیسی را نیز در نزد بارتلو گذارده ام تا در امورات یاگیه گیر مشورت نمایند اینان همیچکدام بچه نمیخورند مثلاً مسیو آرد
در بونمو در لاند جدید دکتور خدمت کرده و مسیو ترتوپ در کنگو بفرمان من بوده زیاده سیاحی بود مسیو نیز در نیل و ممالک زنگ فقه
چند سالی در امریکای جنوبی بوده مرد کار آمدی است
با این حالت یاگیه گود را وداع کرده و من پیشتر رفته بامین باشا رسیده و برگشتم ولی از قرار راپرتهای بارتلو مطالب ذیل معلوم شد
(۱) از حالت استانلی هیچ چیزی ندارم چون بردن تمام اسباب اتکال داشت لهذا صندوقهای استانلی را باز نمودم
بعد صندوقهای مرا باز کرده نقشه ها و جعبه های دوا و اسباب عکاسی و تمام رخوت مرا کنگو فرستاده بجدی که من از فرط اضطرار پالتوی مسیو
بنی را گرفتم و پرده اطاق را برای خود لباس کردم
(۲) در صورتیکه سی و سه نفر از گرسنگی در اردو وفات یافتند بارتلو هر جا و آنجا را گردیده تا پیکاد غیره و غیره را با مسیو ترتوپ

(رو دارد)

روانه کرد یقیناً اصاحب منصبان دیگر باین کار صحه میگذارند
(۳) من بواسطه این میرودم که امین پاشا را در آنجا بیابم از حالت استانلی نامه مستحضرم خود مومی الیه اگر حال حرکت داشته باشد با خود میاوریم واگر
واگر اسباب و اوداتی نخواهد خواهیم داد کلیتاً کمال سعی را در این باب مجری میداریم
چهاردهم ماه اوت مسیو ترتوپ صد و بیست و نه صندوق فشنگ علاوه بر آن بیست و نه صندوق که من در مانیوما گذاشته بودم بیارتلو داد
روی هم صد و پنجاه و هشت صندوق میشود که دارای هشتاد و هزار بسته فشنگ همیشه با وجود آنکه در آمدت نزاعی واقع نشده و یازده
ماه تمام در مانیوما بوده اند معذلک بیشتری از آنها را تلف کرده اند
(۴) بار ما نیز اگر با خود نمیبریم بانگالا میفرستیم و در آن باب دستور العملی مسیو آرد میدهیم
مسیو آرد را جلو فرستاده بود تا مجلس اعانه لندن را گراف نموده دستور العمل بخواهد
(۵) در بیست و هشتم ژوین ۱۸۸۷ وقتیکه ما از مانیوما بیرون آمدیم دسته دویم مرکب از دویست و هفده نفر بود در کتبر همین سال
برحسب مکتوبی که بارتلو نوشته است دسته ی مرکب از دویست و چهل و شش نفر است در چهارم ژوین ۱۸۸۸ در صورتیکه ما از آنجا
از اردو حرکت کرده بود مقدار قشونش صد و سی نخفر شد در هفدهم ماه اوت ۱۸۸۸ از مسیو بنی سوال کرده که اکنون عده
مردمان شما چند است مومی الیه صورت ذیل را بمن داد
زنگبارپانی که مسیو استانلی در مانیوما گذارده بود

متوفی	۷۸ نفر
فراری	۲۶
با مسیو رئیس در بانگالا	۱۰
اشخاصی که در مانیوما مریض اند	۳۹
اشخاصیکه در راه مانده و مریضند	۵
اشخاصیکه در بانالیا در هفدهم اوت ۱۸۸۸ حاضرند	۷۵
	۲۲۳

سودانیان و سالیان که در مانیوما هستند

(متوقف)

متوقفی	۲۱ نفر
آنچه را که بومیان کشته اند	۱
بفرمان بارتلو کشته اند	۱
از کنگو بعصر رفته اند	۳
در یامبویا مریضند	۴
در کنگو گذشته اند	۱
در هفدهم اوت ۱۸۸۸ در باتاویا خسته اند	۲۲
	۵۵

صاحبمنصبانی که در تیو و یامبویا بودند

مسیو تروپ مریض شده و رفته است	۱ نفر
مسیو وآرد بفرمان بارتلو بکنگو رفته	۱
مسیو رُسن از کنگو رفته	۱
بارتلو کشته شده	۱
مسیو در هفدهم اوت ۱۸۸۸ در باتاویا خسته است	۱
	۵

اشخاصی که وفات یافته یا در عقب مانده اند

زنگباریان متوفی	۷۸ نفر
زنگباریانی که در یامبویا هستند	۲۹
زنگباریانی که در راه مانده اند	۵
سودانیان متوفی	۲۱
سودانیانی که بومیان کشته اند	۱

سودانی مقتول	۱ نفر
سودانیانی که در یامبویا گذشته شده	۴
	۱۳۹

(۶) واپور ستانلی در چهاردهم ماه اوت به یامبویا رسیده و روز هفدهم به بلوملید ویل فت صاحبمنصبان کنگو بفرمان پادشاه آنچه را که باید درباره ما از احسان و التفات فروگذار نکردند ولی بارتلو و مردمانش شروع بحرکت نکرده منتظر تعویق بودند

روی بمسیو بنی کرده باو گفتم آیا شما تمامی مایل حرکت بودید یا نه گفت بلی گفتم پس چگونه در اینجا همین قسم مانده قدم از قدم برنداشتید گفت رئیس قشون من نبودم بلکه در آن مکتوب تعلیمات شما اسمی از من نبرده بود گفتم در اینصورت از شما معذرت میخواهم سهو شده است ولی زبان شما را که نبسته بودند آیا نمیتوانستید یک کلمه ببارتلو بگویند که باید حرکت نمود گفت نکردم ولی گوش بحرف من نداد

خلاصه از مسیو بنی مطلب دیگر معلوم نشد ولی یکسال بعد که در جنوب دیکمو ریانیا نزا بودم روزنامه پیدا کردم که مضمون کاغذ بارتلو در آن بود و نوشته است که ما نه تنها در اینجا اقامت خواهیم کرد تا آنکه من ببارتلو نوشته بودم که اگر تعویق در رفتن موعود ببارتلو شما دیگر توقف ننموده حرکت نمائید و آنچه از اسباب ها که چندان ضرر ندارد در آنجا گذارده باقی را خود برداشته و هر قسمی را دو دفعه طی کنید مثلا نامبرده منزل رفته و نصف اسباب ها را برده بعد برگشته نصف دیگر را ببرید باین قسم پیش روید

جواب تلگرام مسیو وآرد که از مجلس داده شده بدین مضمون بود

شما را باطاعت مکتوب ستانلی که در بیست و چهارم ژوئن نوشته است تاکید مینمایم اگر حرکت برای شما متعذر باشد در همانجا مانده منتظر تعلیمات ثانوی ستانلی باشید

خلاصه مجلس اجانه که هزار کیلومتر از ما فاصله دارد مکتوب مرا میفهمد ولی صاحبمنصبان خودم بدان فرسا نمی نمایند و حال آنکه بایشان هیچکدام از کار گریزان نیستند

مکتوب ذیل را بارتلو مسیو بنی نوشته است

آقای من اگر من مردم یا عراب حرکت مرا مانع شدند شما بایستی سودانیان و زنگباریان هستید غیر شما احدی حق امر و نهی را ندارد بعد حرکت خود را بستانلی برسانید و با مردمان تا بعد فرسا نمائید

بارتلو

در این مکتوب ابدا از مسیو وآرد و تروپ اسمی نبرده است خلاصه مستر العمل مرا بکلی فراموش کرده همان قسم تعویق بوده اند اگر

در آنوقت یکساعت در انجا بودم کارها را اصلاح میکردم نگذاشتم مدین بیاید

در انجا خلاصه سه گذشت و شش دویم را میزنیم

صبح روز هفدهم ماه اوت ۱۸۸۷ واپور استانلی از پامبو یا حرکت نمود اشان بارهای خود را در انجا رها نمودند قرار یکه می شنوم در آنوقت ۲۰۰ نفر دارد و بودند بعد صاحبمنصبان برای مشورت مجتمع شدند گویا دستور العمل را خواندند ولی نفهمیدند بهترین شقوق نظرشان این شد که منتظر تیوتیپ باشند زیرا که مومی الیه وعده داده بود که تا نه روز دیگر حمالان را خواهم آورد بعد از ظهر همانروز صاحبمنصبان صدای تیری می شنوند چون تحقیق مینمایند معلوم میشود که مردمان تیوتیپ اند و بومبیان تیر زده اند چون بومبیان در پناه حرمت بارتلو بوده اند لهذا مشار الیه آن را از ازین حرکت منع کرده میسو وارد را باستانلی فال زد تیوتیپ میفرستد تا در باب حمالان با وی گفتگو نماید

روز پست و نهم ماه اوت میسو وارد برگشته پیغام آورد که تیوتیپ میگوید در کار جمع آوری حمالان میباشم و تا ده روز دیگر انها را بجدت شما میفرستم علاوه میسو ارتمس با سلیم ابن محمد برادر زاده تیوتیپ ملاقات کرده سلیم نیز مذکور داشت که تیوتیپ همین اوقات حمالان را خواهد آورد در آن ایام گویا برای تیوتیپ در تو امامی کاری هم رسیده و میرود ولی زنان یامبو یا می گفتند که عنقریب معاودت مینماید

روز اول ماه اکتبر بارتلو متوشش افتاده با میسو ترو ب سلیم عازم اشار میشود در راه با تیوتیپ ملاقات کرده وی شش نفر افسران قافله را از راه برگردانیده و هریک دندان فیل بزرگی با خود داشتند بارتلو تمام آن عاج ها را به تیوتیپ تعارف نموده برای تلافی گفتگو تا اشار با یکدیگر بودند

نیمه شب بعد بارتلو به یامبو یا برگشته خبر آورد که تیوتیپ در اینجا وضع شدیدتر حمال پیدا کرده چاره با کاسنگو رفته تا حمالان را گرد آورد این مسافرت چهل روز طول میکشد و این مدت پست تن از افراد قافله مرده از آنهمه زحمت برستند

در زمان غیبت بارتلو محمد نامی بومبیانرا که آذوقه بار دوش میفرختند تهدید نموده که آذوقه نیاورند تا سه روز اشان در گنگبار یان از گرسنگی بجان آمده بقیت گراف بخرند و او را در آن مصلح قرار داده مبلغی تیز بدو بدهند بارتلو از این کار مطلع شده دوباره اشار رسیده تا تیوتیپ نیاید در آغاز سال ۱۸۸۸ سلیم بن محمد به یامبو یا آمده قسمی نمود که دیگر بومبیان نیاید و بیع و شری نکرده بعد مکانی بر پا کرده مثل آنکه نخواهد اهل اردو را محاصره نماید

بارتلو و ارتمس دفعه چهارم باستانلی فال میایند سلیم از ترس آنکه مبادا از وی شکایتی نمایند با انها همراهی میکند و در ماه مارس سلیم بیامبو یا معاودت مینماید و میگوید حمالان همین روزها میایند ولی از آن راهی که استانلی گذشته است نیروند بلکه از اینور حرکت خواهند کرد

بیت پنجم مارس بارتلو باردو آمده می گوید ارتمس را به کاسنگا نزد تیوتیپ فرستادم خیال آزاد دارم که بیشتری از بارها را با یک صاحبمنصب در استانلی فال گذارده خود برودم در اینصورت بگرامی مجلس اعانه نذر کرده دستور العمل میخواهد

صورت تلگرافش اینست

از آن مکتوبی که در الکسندریه نوشتم تاکنون هیچ خبری از استانلی نداریم تیوتیپ برای جمع آوری حمالان شانزده نفر با میر کاسنگا رفته است چون یقین دارم که استانلی در مهلکه افتاده پس با جمعیت قلیل نمیتوان حرکت نمود لهذا ارتمس را بکاسنگا نزد تیوتیپ فرستادم تا حمالان زود تر بیاورد و خیال دارم بارها نیز اگر چندان ضرور نباشد با یک صاحبمنصب در استانلی فال گذارده خود برودم میسو وارد حامل این مکتوب از پادشاه بلژیک خواهش نمایند تا حمال و واپور برایش فراهم آورد تا زود تر بیامبو یا آید اگر حمالان آمدند من زود تر از آنها بارتلو خواهم کرد صاحبمنصبان تمامی سالمند خلاصه منتظر دستور العمل مجلس هستیم

میسو وارد با سه نفر فوق العاده بگنگو آمده بعد بکنار اقیانوس اطلس رسیده بگرام فوق را مجلس کرده جواب ذیل باز آمد

مجلس بنا را طاعت فرمانی که استانلی در بیست و چهارم ژوئن ۱۸۸۷ داده است قرار میدارد اگر حرکت منعقد نباشد در اینجا اقامت نموده منتظر فرمایشات دوم دستور العمل جدید استانلی باشد مجلس خیالات شما را نمی پسندد در دوم نوامبر از امین پاشا باخبر رسید ولی از استانلی چیزی نشنیدیم خلاصه امین پاشا وضعش بدرجه احتیاج بامداد فوری ندارد و در سمت غربی دریاچه منتظر استانلی است حکومات از طرف شرقی منقطعا با میرسد

رئیس مجلس اعانه

چون میسو وارد به باگامایو رسید فرمان آمد که پیشتر نرود

بارتلو مذکور میدارد که تمام خیالاتش اینست که از یامبو یا حرکت نماید در آخر ماه مارس بارتلو و سلیم بهر سیده بارتلو دفعه پنجم بآبشار مسافرت نموده در نیمه آوریل بارتلو باردو آمده و سلیم امر شد که از یامبو یا بیرون رود ولی او اعتنائی نکرد

نهم ماه مه ۱۸۸۸ بارتلو دفعه ششم باستانلی فال آمد در روز پست و دوم بارتلو و ارتمس و جمعیتی از یامبو یا باردو آمدند سه روز بعد تیوتیپ

مذکور داشت که بارهای پست و هفت کیلو گرمی را حمالان میتوانند بردارند و این کار چون خیلی زحمت دارد بارتلو چهل و هفت بار با چهارصد حمال

بارود به تیوتیپ و رئیس حمالان داد علاوه بر آن آذوقه که از انگلیس آورده بود یعنی از قسپل مرتبا و آچار و سایر آذین و تامو کا و شراب

و آرد و غیره را با شصت صندوق خوت شخصی من بیفایده زیادی داشته با میسو ترو ب که بواسطه ناخوشی مرخصی گرفته بود در گنگه

نهاده بفرنگستان فرستاد

بالاخره در یازدهم ژوئن ۸۸۸ سال قافله را دید چهار سودانی و پست و نه رنگباری را که ضعیف و قادر بر حرکت بودند خارج کرده و جایی گزارد
خود با شش و رنگباریان و اهالی مانیوما که از مرد و زن و بچه قریب پانصد تن بودند از اردوئی که باید نه ماه قبل برون شوند حرکت
نمودند بدین خیال که کوشش سخت برای پیدا کردن استانلی و اعانت امین پاشا نمایند

چون حساب کنیم مسافت این شش و نیم مسافت بارتلو تا بیشار استانلی بیشتر از هزار و نهصد کیلومتر است اگر بعوض آنکه چهارده این مسافت را طی کنند از
مانیوما یا البرت نیانزا میآمدند حال بسیطی در آنجا یا نگا یا قدری پائینتر باشند در آن کمتر وبات با نقشه راه و غیره بدانها رسیده بطرف اجلی
آمده در آنجا اقامت نموده از آن بورفراوان صرف کرد بحال آمده بهمه مصیبت بر آنها وارد نمیآمد

در آن اوقاتی که بارتلو مشغول گفتگو و تعارف دادن تیوتیب بود طبلی از اهل قافله از گرسنگی و غیره میمرد چنانکه از دویست و هفتاد و
یکنفر صد و سی و دو نفر باقی مانده بود وقتی که به بانانیا رسیدند صد و چهار نفر بیشتر نبودند نفر پانصد شان تلف شدند بود بسیزده روز بعد از
آنکه از مانیوما خارج شدند بارتلو عازم آبشار کشته بدان بدخشان فرمان داد که به بانانیا روند خود مومی الیه چون باستانلی فال رسید میانه
او و عبدالله که در راه همپرسید عبدالله را تهدید و تخویف نموده شکایت او را نزد تیوتیب برد و فی صبح روز نوزدهم یکی از اهالی
مانیوما سنگانام بارتلو را با گلوله بکشت

تفصیل این احوال از رابورت میبو بخوبی معلوم میشود ما نیز بعینه آنرا در اینجا مینویسیم

هیجدهم ژوئیه ۱۸۸۸ بارتلو بار عبدالله را تهدید میسنود اگر حالا از حاضر کنی من خود بیستم این باستانلی فال خواهم رفت و بمن
مشورت نمود که در باب رفتن بیشار استانلی چه صلاح میدانی گفتم برعقیده من این سفر لزومی ندارد زیرا که شما در ظلب شصت حمال باقی
مانده میروید حال آنکه این بار مایرا که میخواهید بدین شصت نفر بدهید فراوقافله تقسیم نمایید آنوقت مثل آنست که شصت حمال
مذکور را داشته باشید ولی بارتلو قبول نخود و مذکور شد که از امروز ببعد شاریس خود انیان و رنگباریان اندیکروز زود تر از اهالی
مانیوما باید حرکت نمایند من و رشمن با طایفه مانیوما حرکت کرده و آنها را تعلیم میدهم تا با مردمان شما مخلوط نشوند و شما باید با رفته
چندین حمال برای من پیدا نمایید اگرچه هفت نفر حمال عبدالله حاضر کرده است

نوزدهم ژوئیه صبح خیلی زود رزنی از طایفه مانیوما برحسب عادت شروع بخواندن و طبل زدن نمود بارتلو نوکر خود سودی را
که پسر کی سیزده ساله بود فرمان داد که نزد آنها رفته و بگوید این کار را توقف دارند در این اثنا صدای تیر تفنگ بلند شد گویا
بطرف چادر بارتلو انداخته بودند مومی الیه چند نفر سودانی روانه نمود تا شخاصیرا که مرتکب این کار شده اند پیدا نمایند خود بارتلو

نیز دولو خود را از خیمه بدر آورده از چادر پسر دون آمد و میگفت باهمین بارتلو کان شخاص را اخواهم گشت هرچند او را نصیحت کردم که از چادر
بیرون نیاید و بنظایفه را بحال خود بازگذارید که رئوسشان را از دست نخواهند داد ولی گوش بسخنان نمیکرد و در این اثنا سودانیرا
که تفنگ فرستاده بود بازگشته گفتند کسیرا پیدا نکردیم بارتلو از این حرف متغیر شده با دست سودانیرا بیکطرف زده با ردولو بسمت
آن زن طبل زن روانه شده فرمان داد که دست از این کار بازدارد ولی آنوقت صدای تفنگی بلند شده صدای بارتلو برآمده و فوراً بر زمین افتاد
معلوم شد که شوهر آن زن موسوم به بسنگا بوده و تیرش بر قلب بارتلو آمده و کیر امان نداده است

سودانیان در آنوقت فرار نموده در برداشتن نعش بارتلو بامن همراهی نکردند بالاخره یکنفر سمالی و یکنفر سودانی بامن کمک نموده نعش بارتلو را
از خاک و خون برداشته بچادر بردم از آن فریاد و همهمه که در آنوقت گوش میرسیدگان میکردم که قتل عامی روی داده است زیرا که یکنفر
رنگباری دیده نمیشد آنها در خانه ها مخفی شده و یا خرد آشوب کنندگان چون بر گشتم کمتر از ربع مانیوما را دیدم که قریب دو هزار دور درست گرفته
باشصت نفر بطرف من میآمدند در آنوقت اسلحه با خود نداشتم ناچار پیش رفته سئوال نمودم که آیا قصد مرا دارید یا نه گفت خیر گفتم پس اینها را
بمنزل خود رسانیده تمام رؤسا را نیز در من حاضر آورد که با آنها گفتگو دارم چندتن از رؤسا اطاعت کرده نزد من آمدند بایشان گفتم این کاری که
اتفاق افتاد ضرر و اندیشی راجع بشخص تیوتیب است پس بارهای را که برده اید زود تر دهید چه هر ساعتی که تلف شود تیوتیب
باید قیمت آنرا کاملا ادا نماید چون تیوتیب را خواسته ام عنقریب بدین جا خواهد رسید حال هر قسمی که صلاح خود را میدانید رفتار نمایید بعد از
این سخنان تقریباً صد و پنجاه بار ما را آورده و من یاران خود را تفتیش بار ها در گوشه و کنار روانه کردم بعضی از آن بارها را که در خانه
و جنگل و مواضع دیگر پنهان کرده بودند بدست آوردیم بقسمی که آنشب دست و نود و نه بار حاضر آوردیم ولی کیسه ها را باز کرده آنچه را
که در آنها نبوده سرقت کرده بودند اهالی ده و دویست یا سیصد تن بیشتر نبودند و با من یکصد نفر بود و بارهیس مانیوما چهار صد و سی حمال در دست
تابع بود خلاصه در آنموضع کوچک یکهزار نفر جمع بودند که از آنجمله نهصد تن فرد و شاربودند حال تصور وضع ما را بنمایید که در آن غلغله و
پریشانی و قیل و قال باید بارها را محافظت نمائیم تا از همه سودانیان و رنگباریان خود و آنهائیکه بارها را غارت میکردند منهم بعد فرمان دادم
تا خانه و کلبه آنها را دار سی کرده مقدار زیادی هیزم و هوت و اسباب بلور و غیره پیدا کرده بدر خانه ها برای رفع اینکار ریسمان سخت کردم و میبو
رشمن در آنوقت چهار روز راه با ما فاصله داشت کاغذی بدو نوشتم که بارها باید دو هم بیسو بتر گذاشته گذشته که اکنون نقشی تیوتیب است
گفتوگوی نوشته شرح حال را ذکر کرده و خواهش نمودم که تیوتیب خود بدین جا آمده یا بجای این نفس دیگری را بفرستد چه مومی الیه در اینکار مشغول
و باید ما را امداد نماید

بعد با تلو را کفن کرده در جنگل موضعی را کنده و در قبرش یک سبزی یکچه بادلی پر در داورا بخاک سپردم

در یانیوبا با تلو من نوشته بود اگر برایش اشیائی بفرستد رایست سود بیان و زنگباریان با من است بنیوسطه کوشش داشتم که تلافی مافات را

کرده خود را روسفید نمایم ولی میسو رشن خود را رئیس می پنداشتم بدو چیزی نگفتم

امضا ولیام بنه

سه روز بعد از این قضیه میسو رشن ببانانیا رسیده خود را رئیس داشته میسو نبی را قدری تشویق نموده با یک استانلی رقعه بدین خیال که مبلغ نامی

به تیوتیپ وعده داده بلکه خود موعی الیه یا سیم ابن محمد با رسید با آمده بطرف شرقی حرکت نمایم خلاصه با استانلی رقعه در آنجا قاتل با تلو را کشته

عازم بانگالا شد ولی رشن چون قدری ضعیف المزاج بود این حرکات رفت و آمد هم بر ناتوانیش افزوده مبتلا بتب شده خلاصه شب و روز

حرکت کرده خود را در بانگالا بنه رسانید ولی دیگر چیزی از او باقی نمانده بود همان وقت وفات یافت در اینوقت ما در بانیانیا

رسیده بمراغ رشن را می کردیم

خلاصه وضع بدی بود که خیلی شخص را متاثر میساخت ذکوش مشیر موجب حزن و اندوه میگردد و در فراغ از با تلو رشن

بهتر آنست که راپورت میسو وارد را نیز در اینجا مسطور داریم تا مطلب بهتر توضیح شود

چهار دهم ماه اوت ۱۸۸۷ من و میسو نبی و تروپ با اتباع قافله وبارها از بلیوبه یانیوبا آمدیم در آنجا معلوم نمودیم که از پست هشتم

ژوئن ۱۸۸۷ که شما حرکت کرده اید تاکنون خبری از تیوتیپ نشده است با تلو رشن مشغول جمع آوری هیزم برای کشتی میباشد بعد از ظهر آن روز

یکدسته از اتباع یانیوبا به حمله آوردند و شلیک نمودند من و میسو نبی برای تحقیق اخبار در زورق نشسته بدان طرف شتیم ولی بمحض اینکه اهالی

یانیوبا ما را بدیدند فرار نمودند و از جنگل رقعه از آنجا در اردوی خود فرستاد فردای آنروز عبدالله رئیس یانیوبا با بعضی تابعین خود نزد ما

آمده و حکایت نمود که تیوتیپ بوعده خود وفا نمود و پانصد تن حمال بهمراهی سلیم بن محمد روانه کرد ولی چه سود که بنیان آنان را دو خورد کرد

و از هر طرف که آمدند اثری از شما ندیدند

چون با رو لشان هم تمام شده بود از شما هم خبری نشنیدند ناچار برگشته خود تیوتیپ هم اکنون در استانلی فال میباشد شما خود ممکن است

بنزد موی الیه رفته گفتگو نمائید

با تلو فرمان داد تا من و رشن با بیست استانلی رویم در آنجا نیز همین حکایت را شنیدیم که تیوتیپ با پانصد نفر حمال برای ما فرستاده بود آنها

چون از چندین روز باستی عبور نمایند و با بومیان مداخله کنند با روط بقدر کفایت مداشته ناچار برگشته متفرق شدند حال برای آگاه نمودن ما

جمع آوری نمایند مدتی وقت لازمست

در یانیوبا شصت بار بود و ما صد و هشتاد و پنج نفر حمال داشتیم پس تمامی صلاح در آن دیدیم که تا زمان ورود تیوتیپ در همین موضع که آذوقه

فراوان است مانده و بار ما را محافظت نمائیم چون همه روزه چند نفر فرار میکردند پس یقین داشتیم که اگر یک منزل پیش رویم اغلبی از حمالان

فرار نمایند و زنگباریان میروند

تیوتیپ چون همه روزه امر و زجر و فشار و اسیکرد چندین تن از زنگباریان مریض شده و از رفتن عقب شده اگرچه از اول هم ضعیف و ناتوان

بودند چون همیشه مشغول کار بودند پس میتوان مرگشان را به بیکاری منسوب ساخت

در آخر ماه نوامبر ما انتظار مراجعت شما را داشتیم ولی خبری نداشته و با این اشخاص ضعیف و نحیف نمی توانستیم حرکت کرده و هر منزلی را دو سه مرتبه طی کنیم و هر قدر از تیوتیپ متوقع اجرای وعده خویش شدیم فایده ندارد

در ماه فوریه ۱۸۸۸ با تلو و رشن با بیشتر رقعه و پست و چهارم مارس با تلو مجدداً به یانیوبا معاودت نمود مذکور داشت که بری

جمع آوری حمالان مبلغ زیادی تیوتیپ وعده داده ام در آنوقت میسو رشن در کاسنگو بود پس با تلو لازم دانست که بمجلس اعانه خبر دهد

که اولاً نه ماهست که از استانلی فال خبری نمیدهد بدینوسطه از یانیوبا نمیتوانیم حرکت کنیم و در اینصورت هیچ

کشتی از این طرف نیامده است و باین شتاب کار عمده برای شما اتفاق افتاده است که شما نیامده یا خبر بدهید و گمان میکردیم در اینمدت بعضی

اطلاعات از شما تیوتیپ بدست آورد خلاصه با تلو صورت تلگرام را بمن داده و من پس از سی و دو مسافرت بکنار اقیانوس اطلس رسیده تلگرام را

بمجلس کشیدم جواب این شد که مجلس شما را اطاعت فرمایشات استانلی مأمور میدارد پس من بانگالا آمده با تلو فرمان داد تا رسیدن خبر

ثانوی مجلس در آنجا اقامت نمایم

پنج هفته بعد از رسیدن من بانگالا معلوم شد که با تلو کشته شده است میسو رشن برای کشتن قاتل و جمع آوری حمالان آنجا بوده مکرر من

نوشت که از بانگالا پیرون نشوم و بعد خود در زورق نشسته بنزد من آمد ولی وقتی رسید که بواسطه تب صفراوی وفات نموده بود بطوریکه دو روزی

آنروز وفات یافته و موافقت من ثمری نداد

سبب آمدنش بانگالا این بود که از جواب تلگرام مجلس مطلع شود و هم واپوری بخواهد بیاورد که مرا با یارانم در آنجا نشانده ببرد چون

واپور ممکن نشد لهذا در زورق نشسته بواسطه سرما و رطوبت هوا حالتش روی به بدی نهاد تا آنکه وفات یافت چون واپوری نبود که میسو نبی

متحیر شدم ناچار از کشته شدن با تلو و وضع حال خود بمجلس اطلاع دادم مجلس فرمان داد تا بانجا برروم چون بانگالا رسیدم از آمدن شما

وقایات بالامین پاشا مطلع شدم بعد لک بار ما را برداشته تا آبشار آمده در آنجا یکماه مانده از شما خبری نشنیدیم
پس تمام چهارپائی که در نزد قیوتیپ بود جمع آورده بلنگو آمده از آنجا بفرنگستان آمدم چه مجلس این قسم فرمان داده بود
هیچکس مانند من نشده افسوس که تمامی کارهای من بی ثمر شد

امضا هربرت وارد

مسیو وارد من اطلاع داد که در بانگلا هشت صندوق از مکتوبات و اشیاء شخصی من بوده آنها را آبشار برده است و در بانانگ
من هم چندتن را بتفحص آن صندوقها فرستادم ولی ابدا اثری از آنها بدست نیاید

تمت الکتاب علی ید اقل الکتاب الداعی للدوام
الدولة العلیة محمد حسین عماد الکتاب
فی شهر ذی القعدة الحرام
سنة ۱۳۱۶

کتابخانه مجلس شورای ملی
مجلس ۱۳۰۲